منشور جاوید

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

نگارش

استاد جعفر سبحانی

جلد پنجم

مؤسسه امام صادق (ع)

قم - ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منشور جاوید جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ۳۰۰۰۰ ریال ؛ ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ۳۸۰۰۰ ریال ؛ ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال : ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ۲۲۰۰۰ ریال : ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران،

ارائه نمونه های از احیا، وکیفیّت معاد

جلد پنجم

نگارش آیه الله جعفر سبحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مؤلف

معاد انسان و رستاخیر جهان

در همه افراد انسان، میل به بقا و ادامه زندگی کاملاً مشهود ومحسوس است، و هیچ انسانی، از زندگی و ادامه آن نمی گریزد، وحتی آنان که به انتحار و خودکشی دست می زنند، از خود نمی گریزند، بلکه خواهان آزادی خویش می باشند و چون زندگی کنونی را رنج آور و دردخیز می انگارند، انتحار می کنند تا خود را از رنج برهانند.

چنین میل مشهود، نشانه ادامه زندگی پس از مرگ است، و اگر مرگ پایان زندگی بود، آفرینش چنین حسی(میل به بقا) بیهوده بشمار می آمد. از این جهت، می توان گفت مرگ پایان زندگی نیست، بلکه خروج از یک محدوده تنگ، به جهانی وسیع و گسترده است.

آنچه را که انسان از طریق فطرت دریافت می کند، شرایع آسمانی، آن را به طور گسترده به عنوان زندگی اخروی و بازگشت انسان به حیات مجدد، مطرح کرده اند، و چنین اصلی در تمام شرایع، مطرح بوده و اصولاً شریعت

الهی، بـدون اصـل معـاد، نمی توانـد دین الهی باشـد و هر نـوع شـریعت گونه ای، که در آن معـاد وجود نداشـته باشـد و یـا به صورت کم رنگ در آن مطرح شود، این خود، نشانه جعل و یا تحریف آن است.

در قرآن مجیـد، مسأله معاد، یکی از مسایل بارز و چشـمگیر این کتاب آسـمانی است که به عقیـده برخی ۱۴۰۰ یا کمی بیشتر آیه پیرامون آن به صورت صـریح وارد شـده، و حتی به عقیده برخی دیگر، یک ثلث قرآن می تواند مربوط به آن باشد. ما هر چنـد در این قسـمت، به شـمارش آیـات نـپرداخته ایم، ولی به صورت قطعی می توان گفت کمـتر سوره ای است که در آن به صورت تصریح و تلویح، نامی از زندگی اخروی برده نشده باشد.

نگارنده، به فضل الهی، برای اولین بار شـیوه تفسـیر موضوعی را به زبان فارسی مطرح کرد، موسوعه ای را پیرامون موضوعات گونـاگون (عقایـد، اجتمـاعی و اخلاقی) در چهارده جلـد منتشـر سازد، و هم اکنون، جلـد پنجم آن که مربوط به معاد است با تجدید نظر منتشر می شود.

در اینجا لازم است، از همکاری صـمیمانه جناب مسـتطاب حجه الإسـلام آقای حاج شیخ علی ربّانی گلپایگانی که از مدرسان عـالی مقـام و نویسـندگان حوزه علمیه قم می باشـند تشـکر نمـایم و یـادآور شوم که ایشان، در تألیف و تنظیم این جلـد با این جانب کمال همکاری داشـته و نگارنده مرهون کمکهای مسـتمر و پیوسـته آن فاضل ارجمند می باشد. امید این که، پروردگار جهان، پاداشی بزرگ به او عنایت فرماید.

قم مؤسسه امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص : ۴

۱– اسامی و صفات قیامت در قرآن

آیات موضوع

۱ .(یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوء...) . (آل عمران/۳۰)

۲ . (یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...) . (آل عمران/۱۰۶)

۳ . (یَسْأَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَیّانَ مُرْسیها...) . (اعراف/۱۸۷)

۴ .(یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ). (شعراء/۸۸)

۵ . (اَزِفَتِ الآزِفَهُ * لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ کاشِفَهٌ) . (نجم/۵۷ ۵۸)

۶ .(اقْتَرَبَتِ السّاعَهُ...) . (حاقّه/۱)

۷ . (اَلْحاقَّهُ مَا الْحاقَّهُ وَما أَدْریکَ مَاالْحاقَّهُ) .

(حاقّه/۱ ۳)

۸ . (فَإِذا جاءَتِ الطّامَّهُ الْکُبْری) . (نازعات/۳۴)

۹ . (یَومَ تُبْلَی السَّرائِر). (طارق/۹)

۱۰ . (اَلْقارِعَهُ مَا الْقارِعَهُ* وَما أَدْریکَ مَا الْقارِعَهُ) (قارعه/۱ ۳)

ترجمه آیات

۱ .«روزی که هر انسانی آنچه را که از خیر و شر انجام داده است در برابر خود حاضر و آماده می بیند».

۲ .«روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می شود».

۳ .«از قیامت می پرسند که استقرار آن در چه وقت است».

۴ .«روزی که مال و فرزند سودی نمی بخشد».

۵ .«نزدیک شد قیامت، برای آن ظاهر کننده ای جز خدا نیست».

۶ .«رستاخیز نزدیک شد».

۷ .«آن رخ دهنده چیست، آن رخ دهنده؟ و چه دانی که آن رخ دهنده چیست؟».

۸ .«وقتی آن مصیبت بزرگ بیاید».

۹ .«روزی که پنهان ها آشکار می گردد».

۱۰ .«حادثه کوبنده، تو چه می دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟».

تفسیر آیات

اشاره

بحث پیرامون«معاد» و اعتقاد به حیات مجدّد، پاسخ به یکی از سه پرسشی است که پیوسته بشر متفکر با آن دست به گریبان بوده، و خواهان حلّ آن بوده و می باشد. این سه پرسش بر محور مبدأ و آغاز خلقت، هدف آفرینش، و سرانجام زندگی انسان، دور می زند. و گاهی به این صورت خود را مطرح می کند، که انسان از خود می پرسد:

۱. انسان و جهان چگونه به وجود آمده اند؟

۲. هدف از آفرینش آن دو چیست؟

۳. سرانجام جهان کجا است و سرنوشت انسان پس از مرگ چگونه است؟

حافظ شیرازی این سه پرسش را در بیتی یادآور شده و می گوید:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ *** به کجا می روم آخر، ننمایی وطنم؟

قرآن مجید به حکم این که کتاب هدایت است، به هر سه پرسش به صورت روشن پاسخ گفته است. این کتاب، جهان امکانی را پرتوی از نور واجب دانسته و او را سرچشمه همه کاینات و انسان معرفی می نماید.(۱)

در جواب پرسش دوم، برای خلقت جهان و انسان هدفی قایل است، و آفرینش آن دو را بدون غایت و هدف نمی داند و معرفت الهی و کسب کمال را هدف خلقت انسان معرفی می کند. امّا درباره پرسش سوم بیش از دو پرسش نخست سخن گفته و زندگی دنیوی را مقدمه ای برای زندگی جاودان دانسته است. و مرگ را نه تنها پایان زندگی انسان تلقی نکرده، بلکه آن را رهگذری برای حیات کامل تر می داند. بر اساس آیات قرآن، اگر می گویند:«پایان زندگی هر کس به مرگ اوست»، مقصود زندگی مادی این جهان ناپایدار است، و گرنه مرگ دریچه ای است برای یک زندگی گسترده تر و کامل تر. انسان پس از عبور از دو«رهگذر» به نام های«مرگ» و«برزخ»، با روزی روبه رو می شود که در آن همه انسانها زنده می شوند و محشر عجیب و عظیمی برپا می گردد.

قرآن، از این روز که آغاز زندگی نوین وحیات کامل تر است، توصیف های مختلفی دارد که برخی را یادآور می شویم:

۱. یوم القیامه، ۲. یوم الدین، ۳. یوم الآخر، ۴. یوم عظیم، ۵. یوم

۱- [۱] (اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ...)(نور/۳۵) ، (...هُوَ الَّذی أَنْشأْکُمْ وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَهَ...) (ملک/۲۳).

کبیر، ۶. یوم محیط، ۷. یوم الحسره، ۸. یوم عقیم، ۹. یوم الیم، ۱۰. یوم الوقت المعلوم، ۱۱. یوم الحق ، ۱۲. یوم مشهود، ۱۳. یوم البعث، ۱۴.یوم الفصل، ۱۵. یوم الحساب، ۱۶. یوم التلاق، ۱۷. یوم الآزفه، ۱۸. یوم التناد، ۱۹. یوم الجمع، ۲۰. یومالفتح ۲۱ .یوم الوعید، ۲۲. یوم الخلود، ۲۳.یوم الخروج، ۲۴. یوم عسیر، ۲۵. یوم التغابن، ۲۶. یوم الموعود، ۲۷.یوم عبوسا ۲۸ . یوم معلوم، ۲۹ . یوم لاریب فیه.

هر یک از این صفات که«یوم» با آن توصیف یا به آن اضافه شده، ناظر به یکی از اوضاع و احوال روز رستاخیز است.

این روز بزرگ، علاوه بر این اسامی که در آن«یوم» با پسوندی متمیز می گردد اسامی مخصوصی دارد که قرآن آنها را به تفصیل یاد می کند. مانند:

۱. الساعه: (یَسْأَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَیّانَ مُرْسیها...) .(۱)

«از قیامت می پرسند که استقرار آن در چه وقت است».

«ساعت» به معنی وقت و گاه است. و چون آن روز وقت قیام مردم از گورها است، نام آن را«ساعت» نهاده اند، از باب اطلاق کلی و اراده فرد شاخص آن.

۲. آزفه: (اَزِفَتِ الآزِفَهُ * لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ کاشِفَهٌ) .(۲)

«نزدیک شد قیامت برای آن ظاهر کننده ای جز خدا نیست».

«ازف» در لغت عرب به معنی«قرب» و«نزدیکی» است و در ضیق وقت به کار می رود. روز رستاخیز از نظر قرآن خیلی دور نیست، بلکه نزدیک است،

۱- [۱] اعراف/۱۸۷.

۲- [۲] نجم /۵۷_۵۸.

چنان که می فرماید:

(اقْتَرَبَتِ السّاعَهُ...) .(۱)

«رستاخیز نزدیک شد».

۳. الحاقّهُ: (اَلْحاقَّهُ * مَا الْحاقَّهُ * وَما أَدْریکَ مَا الْحاقَّهُ) .(۲)

«آن رخ دهنده چیست، آن رخ دهنده؟ و چه دانی که آن رخ دهنده چیست؟».

«حاقه» مؤنث«حاق»، به چیزی می گوینـد که به حق بایـد تحقق پذیرد، و گویا در این لفظی مانند«السّاعه» مقدر است. وواقعیت آیه چنین است:«السّـاعه الحـاقّه»، یعنی وقتی که به حق بایـد واقع گردد. و ممکن است مقصود این باشـد که در آن روز حقایق منکشف می گردد، چنان که می فرماید: (یَومَ تُبْلَی السَّرائِر) :«روزی که پنهان ها آشکار می گردد».

۴. القارعه: (اَلْقارِعَهُ * مَا الْقارِعَهُ * وَما أَدْریکَ مَا الْقارِعَهُ) .(۳)

«حادثه کوبنده، تو چه می دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟».

«قرع» به معنی کوبیدن به شدت است. گویی حادثه قیامت، قلوب را به شدت می کوبد.

۵. الطّامه الکبری: (فَإِذا جاءَتِ الطّامَّهُ الْکُبْری) .(۴)

«وقتی آن مصیبت بزرگ بیاید».

«طامه» در لغت به آن مصیبت بزرگ می گویند که دیگر مصیبت ها را تحت الشعاع قرار دهد.

۱- [۱] قمر/۱.

۲- [۲] حاقه/۱_۳ .

۳- [۳] قارعه/۱_۳.

۴- [۴] نازعات/۳۴.

تا اینجا با برخی از اسامی این روز آشنا شدیم.(۱) ولی مهم اوصاف این روز است.

توجه کامل به این توصیف ها و دقت در مضمون آنها، قلوب افراد با ایمان را سخت تکان می دهد، گردآوری این صفات می تواند به خوبی چهره روز قیامت را روشن سازد، مانند:

۱. (یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ). (۲)

«روزی که مال و فرزند سودی نمی بخشد».

۲. (یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوء...) .(۳)

«روزی که هر انسانی آنچه را که از خیر و شر انجام داده است در برابر خود حاضر و آماده می بیند».

۱- [۱] اسامی دیگری نیز در قرآن برای قیامت آمده است مانند: ۱- الواقعه: (إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَهُ) (واقعه/۱).
۲- ۱۰- المیعاد: (...إِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ المِیعادَ) (آل عمران/۹). [۲] شعراء/۸۸.
۳- [۳] آل عمران/۳۰.

۳. (یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...) .(۱)

«روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می شود».

این نوع توصیف ها که پس از لفظ«یوم» با طرح جمله هایی انجام می گیرد، در قرآن زیاد است و گردآوری همه آنها مایه گستردگی سخن می شود و به مناسبت هایی برخی از آنها را در جای خود خواهیم آورد.

تعداد آیات مربوط به قیامت

گاهی گفته می شود که یک سوم قرآن مربوط به قیامت و عالم پس از مرگ است. مرحوم علامه طباطبایی می فرمود: مجموع آیات مربوط به جهان پس از مرگ، در حدود دو هزار آیه است، در حالی که برخی با شمارش دقیق تر، آن را یک هزار و چهارصد آیه می دانند. ولی اگر بنا شد اشارات آیات را راجع به معاد، به حساب آوریم، آمار آیات از تعداد اخیر بالا می رود.

در هر حال، این رقم بزرگ نشانگر اهمیت این اصل در شرایع سماوی است. خوشبخت کسی است که برای آن روز توشه ای مناسب فراهم سازد، زیرا در آن سرا«لا بَیعٌ فیه ولا خُلَّهٌ» نه داد و ستدی است و نه دوستی، این مقدمه، نشانگر طرح موضوعی است که می خواهیم آیات مربوط به آن را به صورت خاصی تنظیم و به تفسیر آن بپردازیم. امید است در پیمودن این راه توفیق الهی ما را یاری فرماید.

۱- [۱] آل عمران /۱۰۶.

۲– روز بازپسین در برنامه پیامبران پیشین

آیات موضوع

۱ . (...مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ...) . (بقره/۱۲۶)

۲. (وَإِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوتی قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلبی قالَ فَخُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِفَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَل مِنْهُنَّ جُزْءً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ) . (بقره/۲۶۰)

۳. (...وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَی اللّهِ...). (بقره/۷۳)

۴ .(إِذْقالَ اللّهُ یا عِیسی إِنّی مُتَوَفِّیکَ وَرافِعُکَ إِلَیَّ وَمُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَجاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذینَ کَفروا إِلی یَوْمِ القِیامَهِ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاحْکُمْ بَیْنَکُمْ فِیما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ* فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدیداً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ* وَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمینَ) .

(آل عمران/۵۵ ۵۷)

ص : ۱۳

۵ . (قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكَمْ لِبَعْض عَدُوٌّ وَلَكَمْ فِی الأرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حین) . (اعراف/۲۴)

۶ . (قالَ فِیها تَحْیَوْنَ وَفِیها تَمُوتُونَ وَمِنْها تُخْرَجُونَ) . (اعراف/۲۵)

۷ .(یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی فَمَنِ اتَّقی وَأَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ* وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِهُمْ فِیها خالِدُونَ) . (اعراف/ ۳۵ ۳۶)

۸ .(سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتی الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ...ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَکانُوا عَنْها غافِلِینَ* وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَلِقاءِ الآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعمالُهُمْ هَلْ یُجْزَونَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) . (اعراف/ ۱۴۶ _۱۴۷)

۹.(...وَاشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلیمَ) . (یونس/ ۸۸)

۱۰ .(...رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ اَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَإِلاّ تَغْفِرْ لی وَتَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ) . (هود/۴۷)

۱۱. (رَبَّنا اغْفِر لِی وَلِوالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنینَ یَوْمَ یَقُومُ الحِسابُ) . (ابراهیم/ ۴۱)

۱۲ . (وَالسَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً) . (مریم/۳۳)

ص : ۱۴

۱۳ .(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ) . (مؤمنون/۱۱۵)

۱۴. (وَلا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ) . (شعراء/۸۷)

۱۵ . (وَقالَ مُوسی رَبّی اَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَهُ الدّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ) (قصص/ ۳۷)

۱۶. (...وَاشْکُرُوا لَهُ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) . (عنکبوت/۱۷)

۱۷ .(...قالَ مُوسی إِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لایُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ) . (غافر/۲۷)

۱۸ . (وَیا قَوْمِ إِنّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ) . (غافر/۳۲)

۱۹. (...وَإِنَّ الآخِرَه هِیَ دارُ الْقَرار) . (غافر/۳۹)

۲۰ . (...فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوتی وَیُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) . (غافر/۴۳)

۲۱ .(وَاللّهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الأَرْضِ نَباتاً * ثُمَّ یُعیدُکُمْ فِیها وَیُخْرِجُکُمْ إِخْراجاً). (نوح/۱۷ ۱۸)

ترجمه آیات

۱.«آن کس از ساکنان مکه که به خدا و به روز دیگر ایمان بیاورد».

۲.«به یادآر زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا! نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می کنی خدا گفت مگر ایمان نیاوردی، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام بگیرد(وخطورهای زجر ده کنار رود) خدا گفت چهار پرنده را انتخاب کن، آنها را در حالی که با تو انس گرفته اند سر ببر(قطعه،

قطعه کن و بیامیز) و هر جزیی از آنها را بر سر کوهی بگذار پس آنها را بخوان، خواهی دید که آنها شتابان به سوی تو می آیند بدان که خدا، قدرتمند وحکیم است».

۳..«محقّقاً بازگشت ما به سوی خداست».

۴.«آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را بر می گزینم و به سوی خود می برم و از کسانی که کافر شدند پاک می سازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند تا روز قیامت از کسانی که کفر ورزیده اند بالاتر قرار می دهم سپس بازگشت شما به سوی من است در میان شما در آنچه که اختلاف می کنید داوری می نمایم.آنان را که کافر شده اند در دنیا و آخرت به شدیدترین عذاب کیفر می دهم، آنان یاورانی ندارند.آنان که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند پاداششان خواهم داد، خدا ستمگران را دوست نمی دارد».

۵.«فرود آیید، برخی، برخی دیگر را دشمن خواهیدبود. و برای شما است در روی زمین استقرار و بهره مندی تا وقت مشخص».

۶.«خدا گفت در زمین زندگانی، خواهید نمود و در آنجا می میرید و از آن بیرون آورده می شوید».

۷.«ای فرزندان آدم اگر به سوی شما پیامبرانی از خودتان بیایند و آیات مرا برای شما بخوانند، (بدانید) هر کس پرهیزگاری کند، و نیکوکاری نماید برای آنان ترسی نیست، و اندوهگین نمی شوند کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و نسبت به آن سرکشی نشان دهند، آنان اهل آتشند و در آنجا جاودان هستند».

۸.«به زودی کسانی را که در زمین به طور ناحق کبر ورزیده اند از توجه به آیات خود منصرف می سازیم... زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غفلت ورزیده اند، کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و دیدار اخروی را انکار کنند، اعمال آنان نابود شده جز به آنچه که انجام می دادند، جزا داده نمی شوند».

ص : ۱۶

۹.«بر دلهای آنان مهر بزن که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند».

۱۰.«خدایا به تو پناه می برم از این که چیزی را بخواهم که به آن آگاهی ندارم اگر مرا نبخشی و ترحم نکنی از زیانکاران می گردم».

۱۱.«پروردگارا ! من و پدر و مادرم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می گردد بیامرز».

۱۲.«درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می میرم، و روزی که زنده و برانگیخته می شوم».

۱۳.«آیا می اندیشید که شماها را عبث آفریده ایم و شماها به سوی ما باز نمی گردید؟».

۱۴.«روزی که مردم برانگیخته می شوند مرا رسوا مساز».

۱۵.«موسی گفت پروردگارم داناتر است به آن کس که از جانب او هدایت آورده است و به آن کسی که عاقبت پسندیده در آخرت برای او است، حقّا که ستمگران رستگار نمی شوند».

۱۶.«او را سپاس گزارید به سوی او بر می گردید».

۱۷.«من به پروردگارم و پروردگار شماها پناه می برم از شر هر متکبری که به روز حساب باور ندارد».

۱۸.«ای بستگانم برای شما از روزی که ندای ستمگران بلند می شود می ترسم».

۱۹.«سرای دیگر، سرای جاودان است».

۲۰.«به آنان گفتیم، برخی از اجزای مقتول را (که قاتل آن ناشناخته است) به آن گاو بزنید (او زنده می شود و قاتل خود را معرفی می کند) و خداوند مردگان را چنین زنده می کند، و قدرت خود را نشان می دهد تا درباره آن بیندیشند».

۲۱.«خداوند شما را از (خاک) بیرون آورد سپس به آن باز می گرداند، و از آن بیرون می آورد».

تفسیر آیات

اشاره

معاد و حیات پس از مرگ، ترسیم گر هـدف خلقت، و بیانگر حکمت آفرینش است. حـذف حیات اخروی از پرونده زندگی انسـان، ایجـاد را بـدون غـایت و خلقت را عبث جلوه می دهـد. از این جهت، انسان های غیر معتقـد به معاد که مرگ انسان را پایان حیات او می انگاشـتند در سـخنان و کلمات خود، پیوسته به آفرینش انسان که پس از چندی گل وجود او پرپر و پریشان می گردد، معترض بودند و آن را کار لغو و باطل قلمداد می نمودند و به طور طنز می گفتند:

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست *** بشکستن آن روانمی دارد مست

چندین قد سرو نازنین و سرو دست *** از بهر چه ساخت وز برای چه شکست

دیگری می گوید:

دارنده که ترکیب طبایع آراست *** از بهر چه افکند و را در کم و کاست

گرنیک آمد، شکستن از بهر چه بود *** ور نیک نیامد این صور، عیب که راست

از داستانی که مولوی از زبان یکی از پیامبران نقل می کند، روشن می شود که مشکل مرگ، و شکستن قالب وجود انسان، از اشکالات دیرینه ای است که پیوسته مطرح بوده است. وی در مثنوی چنین می گوید:

گفت موسی ای خداوند حساب *** نقش کردی باز وچون کردی خراب

نر و ماده نقش کردی جان را *** وانگهی ویران کنی آن را چرا[۱]

[۱] مثنوی ، دفتر چهارم، ص ۷۶، چاپ میرخانی.

ص : ۱۸

قرآن با پیش کشیدن امتداد زندگی پس از مرگ، آب پاکی را روی دست معترضان می ریزد و همه را خلع سلاح می کند آنجا که می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ) .(۱)

«آیا می اندیشید که شماها را عبث آفریده ایم و شماها به سوی ما باز نمی گردید؟».

به خاطر اهمیت اصل معاد، دعوت به آن (پس از دعوت به توحید) در سرلوحه برنامه پیامبران آسمانی قرار گرفته و همگان بدون استثنا منادیان آن بودند. ما در این بحث، مطالبی را که به نوعی گواهی بر مسلم بودن اصل معاد در شریعت آنها می دهد نقل می کنیم و در این قلمرو، تنها به نقل کلماتی از پیامبران صاحب شریعت اکتفا می ورزیم، زیرا پیامبران دیگر به تبلیغ شریعت آنها مأمور بودند و در نتیجه با ثبوت اصل معاد در شریعت آنان، وجود آن در برنامه تمام پیامبران ثابت می گردد. سخن را از آدم آغاز می کنیم، هر چند نزول شریعت با نبوت نوح شیخ الأنبیاء آغاز شده است.

اصولاً ـ دعوت به«دین » و«آیین»، در صورتی مفهوم و محتوا پیدا می کند که زندگی پس از مرگ و بازخواهی از کردارها و گفتارها جزء اصل آن باشد، و در غیر این صورت باید نام آن را«مسلک» و«حزب» نهاد نه دین و آیین.

۱. آدم و روز بازپسین

به هنگام هبوط آدم به زمین، خدای متعال، توده آدمیان را با مضمون دو آیه یاد شده در زیر که حامل پیام حیات پس از مرگ می باشند، مورد خطاب قرار داد و فرمود:

۱. (قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى

۱- [۱] مؤمنون/۱۱۵.

حین) .

«فرود آیید، برخی، برخی دیگر را دشمن خواهیدبود. و برای شما است در روی زمین استقرار و بهره مندی تا وقت مشخص».

۲. (قالَ فِیها تَحْیَوْنَ وَفِیها تَمُوتُونَ وَمِنْها تُخْرَجُونَ) .[۱]

«خدا گفت در زمین زندگانی، خواهید نمود و در آنجا می میرید و از آن بیرون آورده می شوید».

این نوع خطابات که مربوط به هبوط آدم و ابتدای آفرینش انسان است، می تواند نشانگر مأموریت آدم بر اشاعه اندیشه معاد در میان فرزندان خود باشد.

و باز در میان این خطابات، آیه ای است که حامل پیام کیفر گنهکاران است:

(یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی فَمَنِ اتَّقی وَأَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ* وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِهُمْ فِیها خالِدُونَ) .[۲]

«ای فرزندان آدم اگر به سوی شما پیامبرانی از خودتان بیایند و آیات مرا برای شما بخوانند، (بدانید) هر کس پرهیزگاری کند، و نیکوکاری نماید برای آنان ترسی نیست، و اندوهگین نمی شوند کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و نسبت به آن سرکشی نشان دهند، آنان اهل آتشند و در آنجا جاودان هستند».

این نوع خطابات که که در سوره اعراف از آیه ۲۶ آغاز می گردد و در آیه ۳۶ پایان می پذیرد حاکی از پیام های الهی در آغاز خلقت است و در نتیجه وجود تشریع عقیده به معاد را در عصر هبوط، مسلم می سازد.

[۱] اعراف/۲۴ـ ۲۵.

[۲] اعراف/۳۵ـ ۳۶.

۲. نوح و روز رستاخیز

نوح«شیخ الأنبیاء» با شریعت بسیط که در مبارزه با بت پرستی و لزوم یکتاپرستی خلاصه می شد به سوی قوم خود مبعوث گردید و بیش از همه بر نکوهش از بت پرستی فشار می آورد و در عین حال معاد را به طور صریح مطرح می کرد، وی در ضمن دعوت قوم خود به«طلب آمرزش» ویادآوری نعمت های الهی، مسأله معاد را یادآور می شود و می فرماید:

(وَاللّهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الأَرْضِ نَباتاً * ثُمَّ یُعیدُکُمْ فِیها وَیُخْرِجُکُمْ اِخْراجاً).(۱)

«خداوند شما را از (خاک) بیرون آورد سپس به آن باز می گرداند، و از آن بیرون می آورد».

اگر در این آیه به طور صریح از معاد یاد می کند، در آیات دیگر نیز تلویحاً به آن توجه می دهد و در موقع انابه و تضرع می گوید:

(...رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ اَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَإِلاّ تَغْفِرْ لی وَتَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ) .(۲)

«خدایا به تو پناه می برم از این که چیزی را بخواهم که به آن آگاهی ندارم اگر مرا نبخشی و ترحم نکنی از زیانکاران می گردم».

۳. ابراهیم و معاد انسانها

در لسان ابراهیم دعوت و اعتقاد به معاد، بیش از دو پیامبر پیشین، مطرح شده است و اگر در لسان آدم و نوح مسأله معاد به صورت یک امر تعبدی مطرح گردیده، در لسان ابراهیم، رنگ شهود به خود گرفته، ومسأله رنگ استدلالی پیدا کرده است.

۱- [۱] نوح/۱۷ـ۱۸.

۲- [۲] هود/۴۷.

خداوند از ابراهیم خلیل مضمون این آیات را نقل می کند:

۱. (...مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ...) .(۱)

«آن کس از ساکنان مکه که به خدا و به روز دیگر ایمان بیاورد».

۲. (رَبَّنَا اغْفِر لِی وَلِوالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنینَ یَوْمَ یَقُومُ الحِسابُ).(۲)

«پروردگارا ! من و پدر و مادرم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می گردد بیامرز».

۳. (وَلا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ) .(۳)

«روزی که مردم برانگیخته می شوند مرا رسوا مساز».

۴. (...وَاشْکُرُوا لَهُ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) .(۴)

«او را سپاس گزارید به سوی او بر می گردید».

در این آیات ابراهیم از اصل معاد یاد می کند در حالی که در آیه دیگر از خداوند بزرگ می خواهد که کیفیت احیای مردگان را به او نشان دهد از این جهت خدا به او دستوری می دهد که آیه یاد شده در زیر بیانگر آن است:

۵. (وَإِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیی الْمَوتی قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلبِی قالَ فَخُذْ أَرْبَعهً مِنَ الطَّیْرِفَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَل مِنْهُنَّ جُزْءً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِنَکَ سَعْیاً وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ).(۵)

«به یادآر زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا! نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می کنی خدا گفت مگر ایمان نیاوردی، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام بگیرد(وخطورهای زجر ده کنار رود) خدا گفت چهار پرنده را انتخاب کن، آنها را در حالی که با تو انس گرفته اند سر ببر(قطعه، قطعه کن و بیامیز) و هر جزیی از آنها را بر سر کوهی بگذار پس آنها را بخوان، خواهی

۱- [۱] بقره/۱۲۶.

۲- [۲] ابراهیم/۴۱.

۳- [۳] شعراء/۸۷.

۴- [۴] عنکبوت/۱۷.

۵- [۵] بقره/۲۶۰.

دید که آنها شتابان به سوی تو می آیند بدان که خدا، قدرتمند وحکیم است».(۱)

۴. موسی بن عمران و اعتقاد به سرای دیگر

دعوت به اعتقاد به سرای دیگر، هر چند در تورات کنونی بسیار کم است، و شاید میل باطنی یهود به زندگی دنیوی سبب شده است که آیات مربوط به معاد، از تورات حذف گردد ولی قرآن مسأله معاد را در خطابات خدا نسبت به موسی و یا مذاکرات موسی با قوم خود، نقل می کند و همگی حاکی از عنایات الهی به معاد در شریعت موسی می باشد، حتی در برخی از شرایط به مسأله معاد رنگ حسی می بخشد که اجمالاً یادآور می شویم:

۱. خدا در انتقاد از قوم موسی به رسول خود می گوید:

(سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتی الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ...ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَکانُوا عَنْها غافِلِینَ* وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَلِقاءِ الآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعمالُهُمْ هَلْ یُجْزَونَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) .(۲)

«به زودی کسانی را که در زمین به طور ناحق کبر ورزیده اند از توجه به آیات خود منصرف می سازیم... زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غفلت ورزیده اند، کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و دیدار اخروی را انکار کنند، اعمال آنان نابود شده جز به آنچه که انجام می دادند، جزا داده نمی شوند».

۲. موسی به هنگام نفرین بر آل فرعون چنین می گوید:

(...وَاشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلیمَ) .(۳)

«بر دلهای آنان مهر بزن که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند».

۱- [۱] پیرامون آیه، و شأن نزول آن و اشتباهی که دامنگیر صاحب المنار شده در آینده سخن خواهیم گفت.

۲- [۲] اعراف/ ۱۴۶ ۱۴۷.

۳- [۳] یونس/۸۸.

۳. موسی در پاسخ کسانی که معجزه های او را به سحر توصیف کردند، چنین گفت:

(وَقالَ مُوسی رَبّی اَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَهُ الدّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ) .(۱)

«موسی گفت پروردگارم داناتر است به آن کس که از جانب او هدایت آورده است و به آن کسی که عاقبت پسندیده در آخرت برای او است، حقّا که ستمگران رستگار نمی شوند».

۴. فرعون از قوم خود درخواست نمود که اجازه دهند که او موسی را بکشد ،زیرا از آن می ترسد که دین قوم او را دگرگون سازد موسی در پاسخ او چنین می گوید:

(...قالَ مُوسی إِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَربِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّر لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ).(۲)

«من به پروردگارم و پروردگار شماها پناه می برم از شر هر متکبری که به روز حساب باور ندارد».

مسأله عقیده به معاد در سرزمین مصر و در میان فراعنه عقیده مسلّمی بود، تا آنجا که مؤمن آل فرعون که در باطن به نبوت موسی ایمان داشت ولی تظاهر نمی کرد در تذکرات خود به قوم خویش مسأله خوف از معاد را به عبارات گوناگونی مطرح می کند و از منطق خود آنان به نفع موسی بهره می گیرد و می گوید:

(وَیا قَوْمِ إِنّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ) .(۳)

«ای بستگانم برای شما از روزی که ندای ستمگران بلند می شود می ترسم».

۱- [۱] قصص/۳۷.

۲- [۲] غافر / ۲۷.

۳- [۳] غافر/۳۲.

(...وَإِنَّ الْآخِرَه هِيَ دارُ الْقَرار) .(۱)

«سرای دیگر، سرای جاودان است».

(...وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَی اللّهِ...).(۲)

«محقّقاً بازگشت ما به سوی خداست».

همه این آیات حاکی است که عقیـده به معاد در آیین مصـریان مطرح بود، و این مرد الهی از چنین اصل مسـلم برای انذار قوم خود بهره می گرفت.

بنی اسـرائیل لجوج که اصـرار می ورزند که باید همه چیز را در قالب حیات مادی ببینند، تا آنجا که اصـرار داشـتند، تا خدا را نبیننـد به او ایمان نمی آورنـد روی این اصل شایـد اصـرار می ورزیدنـد که احیای موتی را با دیـدگان خود مشاهده کنند، در سرگذشت بقره که تفصیل آن را بعداً خواهیم گفت احیای موتی به صورت امر حتمی در آمد، آنجا که می فرماید:

(...فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوتی وَیُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) (۳).

«به آنان گفتیم، برخی از اجزای مقتول را (که قاتل آن ناشناخته است) به آن گاو بزنید (او زنده می شود و قاتل خود را معرفی می کند) و خداوند مردگان را چنین زنده می کند، و قدرت خود را نشان می دهد تا درباره آن بیندیشند».

۵. مسیح و روز جزا

اعتقاد به روز رستاخیز، در منطق حضرت مسیح از روزی که دیده به

۱- [۱] غافر/۳۹.

۲- [۲] غافر / ۴۳.

۳- [۳] بقره/۷۳.

جهان گشود تجلی کرد او در گهواره پس از یک رشته بیانات چنین گفت:

(وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً) .(۱)

«درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می میرم، و روزی که زنده و برانگیخته می شوم».

در خطابات خدا به مسیح مسأله قیامت و سرای دیگر به صورت یک اصل مسلم گرفته شده و به او چنین خطاب شده است:

(إِذْقالَ اللّهُ يا عِيسى إِنّى مُتَوَفّيكَ وَرافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجاعِلُ الَّذِينَ اتَّبعُوكَ فَوْقَ الَّذينَ كَفَروا إِلى يَوْمِ القِيامَهِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاحْكُمْ بَيْنَكُمْ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَديداً فِي الدُّنْيا وَالآخِرَهِ وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ* وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمينَ) .(۲)

«آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را بر می گزینم و به سوی خود می برم و از کسانی که کافر شدند پاک می سازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند تا روز قیامت از کسانی که کفر ورزیده اند بالاتر قرار می دهم سپس بازگشت شما به سوی من است در میان شما در آنچه که اختلاف می کنید داوری می نمایم.آنان را که کافر شده اند در دنیا و آخرت به شدیدترین عذاب کیفر می دهم، آنان یاورانی ندارند.آنان که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند پاداششان خواهم داد، خدا ستمگران را دوست نمی دارد».

۱- [۱] مریم/۳۳.

۲- [۲] آل عمران/۵۵_۵۷.

۳– دلایل قطعی بودن معاد

آیات موضوع

۱ .(إنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لآیات لأُولی الأَلْباب* الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ) . (آل عمران/۱۹۰ ۱۹۱)

۲ . (رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْم لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ) . (آل عمران/۹)

۳ .(...وَلا تُخْزِنا یَوْمَ القِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ).

(آل عمران/۱۹۴)

۴ .(قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَالأَرْض قُل للّهِ کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ القِیامَهِ لا رَیْبَ فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ) . (انعام/۱۲)

۵ .(شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَهُ وَأُولُوا العِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ اِلاّ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ) . (آل عمران/۱۸)

ص : ۲۷

۶ .(إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً...) . (يونس/۴۴)

۷ . (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللّهِ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَميم وَعَذابٌ أَليمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ) . (يونس/۴)

۸ .(...وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ...). (هود/۱۷)

۹ .(وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَولُهُمْ ءَإِذا كُنّا تُراباً ءَ إِنّا لَفى خَلْق جَديد أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ...) . (رعد/۵)

۱۰ . (يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّماواتُ وَبَرَزوا للّهِ الواحِدِ القَهّار *...لِيَجْزِىَ اللّهُ كُلَّ نَفْس ما كَسَبَتْ إِنَّ اللّهَ سَريعُ الحِسابِ) . (ابراهيم/۵۱۴۸)

۱۱ .(وَإِنَّ جَهَنَّم لَموعِدُهُمْ أَجْمَعينَ) . (حجر/۴۳)

۱۲ . (إِنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْس بِما تَسْعى) . (طه/۱۵)

۱۳ . (...كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْق نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنّا كُنّا فاعِلينَ). (انبياء/۱۰۴)

۱۴ .(ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِى الْمَوتى وَأَنَّهُ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ) . (حجّ/۶)

۱۵ .(وَأَنَّ السّاعَةَ آتيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ)(حجّ/۷)

ص : ۲۸

۱۶ . (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَأَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَأَنَّاللّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبیرُ) . (حجّ/۶۲)

۱۷ .(وَهُوَ الّذی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ إِنَّ الإِنْسانَ لَکَفُورٌ) . (حجّ/۶۶)

۱۸. (أَفَحسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ) . (مؤمنون/۱۱۵)

۱۹.(فَتَعالَی اللّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَریمِ). (مؤمنون/۱۱۶)

۲۰ .(...ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقینَ * ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ تُبْعَثُون) .
(مؤمنون/۱۴_ ۱۶)

۲۱ .(فَانْظُر إِلی آثارِ رَحْمَهِ اللّهِ کَیْفَ یُحْیِی الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِی الْمَوتی وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ) . (روم/۵۰)

۲۲ .(...ما خَلْقُکُمْ وَما بَعْثُکُمْ إِلاّ کَنَفْس واحِدَه...). (لقمان/۲۸)

۲۳ . (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ...) . (لقمان/۳۰)

۲۴ .(یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَولُودٌ هُوَ جاز عَنْ والِدِه شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا...) . (لقمان/۳۳)

۲۵ . (وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَأْتِینَا السّاعَهُ قُلْ بَلی وَرَبّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ...

لِيَجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزینَ أولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلیمٌ) . (سبأ/۳ ۵)

۲۶. (وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِينَ کَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ) . (ص/۲۷)

۲۷ . (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِیالأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجّارِ) . (ص / ۲۸)

۲۸ . (...إِنَّما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَإِنَّ الآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ)(غافر/۳۹)

۲۹ . (فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتّی يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِی يُوعَدُونَ). (زخرف/۸۳)

۳۰. (وَما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبينَ* ما خَلَقْناهُما إِلاّ بِالْحَقّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ* إِنَّ يَوْمَالْفَصْلِ مِيقاتُهُمْ أَجْمَعينَ) . (دخان/۳۸ ۴۰)

۳۱ . (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواء مَحْياهُمْ وَمَماتُهُمْ ساءَما يَحْكُمُونَ) (جاثیه/۲۱)

۳۲ .(وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقينَ غَيْرَ بَعيد* هذا ما تُوعَدُونَ...) . (ق/۳۱ _۳۲)

۳۳ . (وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَالأنْثی *مِنْ نُطْفَه إذا تُمْنی*وَ أَنَّ عَلَیْهِ النَّشأَه الأخری) . (نجم/۴۵ ۴۷)

۳۴ . (وَأَنْ لَیْسَ لِلإنْسانِ إلاّ ما سَعی* وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری* ثُمَّ یُجْزیهُ الْجَزاءَ الأَوفی* وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی) .

(نجم/۳۹ ۴۲)

۳۵ . (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمینَ کَالْمُجْرِمینَ * ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) . (قلم/ ۳۶۳۵)

۳۶ . (إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذ الْمُسْتَقَرّ) . (قیامت/۱۲)

۳۷ . (إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذ الْمَساقُ) . (قیامت/۳۰)

۳۸ .(عَمَّ یَتَسائَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظیم* الّذی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ* کَلاّ سَیَعْلَمُونَ * ثُمَّ کَلاّ سَیَعْلَمُونَ) .(نبأ/۱ ۵)

۳۹ .(أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهاداً* وَالجِبالَ أَوْتاداً* وَخَلَقْناکُمْ أَزْواجاً* وَجَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتاً* وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً* وَجَعَلْنَا النَّهارَمَعاشاً* وَبَنَیْنا فَوْقَکُمْ سَبْعاً شِداداً* وَجَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً* وَأَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَباتاً * وَجَنّات أَلْفافاً). (نبأ/۶ ۱۶)

۴۰ .(یا أَیُّهَا الإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقیهِ) . (انشقاق/ ۶)

۴۱ . (إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجْعی) . (علق/۸)

۴۲ .(إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً* یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ

ص : ۳۱

أَفْواجاً). (نبأ/۱۷ ۱۸)

۴۳. (يَوْمَئِذ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوا أَعْمالَهُمْ) . (زلزله/۶)

ترجمه آیات

۱.«محققاً در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز، نشانه هایی است برای خردمندان، آنان که خدا را در همه احوال (ایستاده و نشسته و هنگامی که بر پهلوی خود قرار گرفته انـد)، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (می گویند) پروردگارا! این نظام را باطل و بیهوده نیافریده ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش بازدار».

۲.«پروردگارا! تو مردم را در روزی که در آن شکی نیست گرد می آوری، حقّا که خدا خلف وعده نمی کند».

۳.«پروردگارا! ما را روز قیامت رسوا مساز، تو به وعده های خود خلف نمی ورزی».

۴.«بگو برای کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو برای خدا است، او بر خود رحمت را نوشته است(به آن ملتزم می باشد) و به خاطر همین همه شما را در روز قیامت گرد می آورد، روزی که در آن شکی نیست افراد زیانکار کسانی هستند که ایمان نیاورده اند».

۵.«خدا و فرشتگان و صاحبان علم گواهی می دهند که خدایی جز او نیست در حالی که قائم به عدل است، خدایی جز او نیست که عزیز و حکیم است».

۶.«خداوند هیچ ظلمی به انسانها روا نمی دارد».

۷.«به سوی او است بازگشت همگان، وعده ای است پا بر جا و استوار، اوست که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند تا افراد با ایمان را که عمل صالح انجام داده انـد بر اساس«عدل» پاداش دهد، و آنان را که کفر ورزیده اند نوشابه ای است از آب جوشان وعذابی است دردناک به خاطر کفری که ورزیده اند».

۸.«هر یک از گروهها که بدان (قرآن یا پیامبر) کفر ورزد وعده گاهش دوزخ

است».

۹.«واگر در شگفتی، شگفتی در گفتار آنها است(آنجا که می گویند) آیا آنگاه که ما خاک شدیم بار دیگر آفرینش دومی داریم، آنان کسانی هستند که به پروردگار خود کفر ورزیده اند».

۱۰.«روزی که دگرگون شود زمین به غیر این زمین و (همچنین) آسمانها، و همگی در پیشگاه خدای یگانه و قدرتمند حاضر می شوند... تا هر کس را مطابق آنچه به دست آورده است جزا دهد، خدا سریع الحساب است (به سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند)».

۱۱.«دوزخ وعده گاه همه (مجرمان) است».

۱۲.«قیامت فرا می رسد، می خواهم (وقت وقوع) آن را پنهان سازم تا جزای کوششهای هر انسانی داده شود».

۱۳.«همان طوری که نخستین خلقت را آغاز کردیم آن را برمی گردانیم، وعده حتمی است بر ما و ما آن را انجام می دهیم».

۱۴.«این که خدا انسانها را بار دیگر زنده می کند به خاطر این است که او حق است و او است که مردگان را زنده می کند و او بر همه چیز توانا است».

۱۵.«و اینکه رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند، زنده می کند».

۱۶.«حقیقت این است که خدا حق مطلق است و هرچه جز او می خوانند باطل صرف است و خدا بلند مقام و بزرگ است».

۱۷.«او است که شما را زنده کرد سپس می میراند، آنگاه بار دیگر زنده می کند، و انسان نسبت به قدرت یا نعمت های خدا کفر می ورزد».

۱۸.«آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده ایم واین که شما به سوی ما باز نمی گردید؟».

۱۹.«برتر است خدایی که فرمانروای بر حق است و جز او خدایی نیست او پروردگار عرش زیبا است».

۲۰ .«سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است شماها بعداً می میرید سپس روز رستاخیز برانگیخته می شوید!».

ص : ۳۳

۲۱.«آثار رحمت حق را بنگر که چگونه زمین را پس از مرگ زنده می کند همان خدا نیز مردگان را زنده می کند، او بر همه چیز توانا است».

۲۲.«آفرینش و برانگیختن همگی شما (خلایق بیشمار) بسان یک تن است».

۲۳.«اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است».

۲۴.«ای مردم! از مخالفت با خدا بپرهیزید و بترسید از روزی که هیچ پدری از فرزند خود و هیچ فرزندی از پدر خود هیچ نیازی را برطرف نمی سازد، وعده خدا حق است زندگی دنیا شما را فریب ندهد».

۲۵.«کافران گفتند که رستاخیز نمی آید بگو آری سوگند به خدایم به سوی شما می آید تا افراد با ایمان و دارای عمل صالح را پاداش دهد و برای آنان است آمرزش و روزی پاکیزه و آنان که در انکار آیات ما (به گمان این که می توانند از قدرت ما بگریزند) کوشیده اند، برای آنان است عذابی دردناک از پلیدی».

۲۶.«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار دارد بیهوده نیافریده ایم، چنین اندیشه از آن کسانی است که کافر شده اند، وای بر کافران از آتش».

۲۷.«آیا ما کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند با مفسدان در روی زمین یکسان قرار می دهیم، آیا با پرهیزکاران و تبهکاران یکسان معامله می کنیم؟».

۲۸.«زندگی دنیا کالا یا لذت زودگذری است در حالی که سرای دیگر، سرای ثابت و برقرار است».

۲۹.«آنان را رها کن تا (در تمایلات حیوانی خود) فرو روند و (چون کودکان) بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده اند ملاقات کنند».

۳۰.«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها است بازیگرانه وبی هدف خلق نکردیم، ما آنها را جز به حق (حکمت) نیافریدیم، هر چند اکثر آنان نمی دانند، محققاً روز قیامت (یَوْمُ الفَصْل) وعده گاه همه آنان است».

۳۱.«آیا گنهکاران پنداشته اند که آنان را با افراد با ایمان که عمل صالح انجام داده اند، یکسان قرار خواهیم داد، زندگی و مرگشان یکسان خواهد بود، چه بد داوری می کنند!!».

۳۲.«بهشت برای متقیان (برای آینده ای نه چندان) دور، آماده شده است این

چیزی است که به آن وعده داده شده اند».

۳۳.«او است که دو جفت نر و ماده را از نطفه آنگاه که در رحم ریخته می شود آفرید بر او است آفرینش دیگر».

۳۴.«برای انسان نیست جز آنچه که سعی و کوشش نموده است و او به زودی حاصل کوشش خود را می بیند، آنگاه به کامل ترین وجه جزا داده می شود حقا که پایان تلاشها به سوی خدا است».

۳۵.«آیا گروه تسلیم شده در برابر اوامر خدا را با بزهکاران یکسان قرار می دهیم چه شده است شما را چگونه داوری می کنید؟».

۳۶.«در آن روز به سوی پروردگار تو است قرارگاه».

۳۷.«در این روز نهایت سیر به سوی خدا است».

۳۸.«مردم از چه خبر مهمی پرسش می کنند، از خبر مهم قیامت که در آن به اختلاف برخاسته اند، چنین نیست، منکران به زودی می دانند، سپس به زودی بر خطای خود واقف می شوند».

۳۹.(«چرا در باره رستاخیز اختلاف می کنید) مگر ما زمین را مهد آسایش قرار ندادیم، و کوهها را عماد و نگهبان آن نساختیم، و ما شماها را جفت نیافریدیم، خواب را برای شما مایه استراحت قرار دادیم، شب را پرده آفرینش گردانیدیم، روز را وسیله معاش قرار دادیم، بر فراز این جهان، هفت آسمان محکم آفریدیم، و چراغی فروزان بر افروختیم، و از تراکم ابرها، آب فرو ریختیم، و به وسیله آن دانه و گیاه رویاندیم و باغهای پر درخت پدید آوردیم».

۴۰.«ای انسان تو در سعی همراه با رنج و تعب خود، به سوی پروردگار می روی و با او ملاقات می کنی».

۴۱.«روز (فصل) وعده گاه خلق است روزی که در صور دمیده می شود و همگان فوج فوج می آیند».

۴۲.«بازگشت به سوی خدا است».

۴۳.«در آن روز مردم به صورت گروههای پراکنده(از قبرها) خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود».

تفسیر آیات

اشاره

قرآن با دلایل روشن، قطعی بودن معاد و برانگیختگی بشـر را پس از مرگ، ثابت نموده، و آن را یک رویـداد حتمی تلقی می کند و از طُرق یاد شده در زیر بر آن استدلال می کند:

۱. معاد ترسیم گر هدف خلقت.

۲. معاد نتیجه قطعی عدل الهی.

۳. معاد تجلی گاه وعده های الهی.

۴. معاد مظهر رحمت خدا.

۵. معاد سیر نهایی تکامل انسانی.

۶. ربوبیت خدا ملازم با معاد انسانها است.

اکنون به بیان هر یک از این دلایل می پردازیم:

۱. معاد ترسیم گر هدف خلقت

یکی از پرسش هایی که پیوسته بشر متفکر با آن روبه رو بوده است مسأله هدف آفرینش و غرض از خلقت است، او پیوسته با خود فکر می کرده که جهان و بالأخص گل سرسـبد جهان جانـداران، چرا آفریده شده، و هدف از خلقت آن چیست؟ در این جا انسان های متفکر به دو گروه تقسیم شده اند:

۱. گروه مادی و ملحد که بسیار در اقلیت بوده و در تفسیر خلقت تنها به دو علت اکتفا میورزیدند:

الف. علت مادی

ب. علت صوری

از نظر آنـان جهـان از یـک رشـته ذراتی (اتم) تشـکیل شـده که از چینش ذرات در کنـار هم و تـأثیر و تـأثر اجزای طـبیعت در یکـدیگر، صورتی تحقق یـافته و در نتیجه پدیـده های مادی به وجود آمـده است و با اعتماد به این دو علت، خود را در تفسـیر جهان، از هر نوع علت دیگر بی نیاز می دیدند.

۲. گروه الهی که برای جهان علاوه بر دو علت یاد شـده، دو علت دیگر (علت فاعلی وعلت غایی) نیز معتقـد بوده انـد. مقصود از علت فاعلی قـدرتی است که ماده و صورت را به وجود آورده، همچنان که مقصود از علت غایی هدف فعل و غرض خلقت است و در این باره در کتابهای فلسفی و کلامی بحث های عمیقی انجام گرفته است.

با توجه به این اصل، روشن می شود که فعل حق، از آنجا که او فاعل حکیم است نمی توانـد فاقـد غرض و هـدف باشـد و در این صورت رنگ عبث به خود گرفته وحکیمانه بودن فعل را خدشه دار می سازد.

چیزی که می توانـد بیانگر غرض از خلقت جهان و انسان باشـد، همان اعتقاد به معاد انسان و جهان است که این جهان با تمام محتویـات خود به جهان دیگری که کاملتر و برتر است، تبـدیل گردد. گویی هـدف از خلقت جهان و انسان زمینه سازی برای آفرینش دوم و خلقت کامـل تر است و اگر چنین آفرینش مجـددی را در نظر نگیریم آفرینش زمین و آسـمان و انسان که پس از چنـد صـباحی بـه حکـم قرآن و داوری علـم، راه فنـا را در پیش خواهنـد گرفـت، عبث و بیهـوده خواهـد بـود، و هرگز فعل آفریدگار حکیم نمی تواند چنین باشد.

قرآن در بخشـی از آیات خود به مسأله معاد از این دیدگاه می نگرد و یادآور می شود که دفتر خلقت بدون«برگ زرین معاد» دفتری بی ارزش می باشد. این آیات خود به دو دسته تقسیم می شوند:

الف. آیاتی که تحقق نیافتن معاد را مساوی با بیهودگی فعل الهی می دانند.

ب. آیاتی که آفریدگار جهان را به عنوان حق مطلق توصیف می نمایند.

اینک آیات گروه نخست:

الف. انسان و جهان بیهوده آفریده نشده است.

۱. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ) .(۱)

«آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده ایم واین که شما به سوی ما باز نمی گردید؟».

سپس در آیه بعد خداوند را از هر گونه صفت نقص منزه دانسته می فرماید:

(فَتَعالَى اللّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) .(۲)

«برتر است خدایی که فرمانروای بر حق است و جز او خدایی نیست او پروردگار عرش زیبا است».

۲. (وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما باطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ) .(۳)

«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار دارد بیهوده نیافریده ایم، چنین اندیشه از آن کسانی است که کافر شده اند، وای بر کافران از آتش».

این آیـات به گونه ای حـاکی از عقیـده کـافران عصـر رسـالت است که در میـان علـل چهارگانه، علت چهارم (علت غایی) را معتقد نبودند، هر چند علت فاعلی را به نوعی آمیخته با شرک پذیرفته بودند اگر چه برخی از کافران

۱- [۱] مؤمنون/۱۱۵.

۲- [۲] مؤمنون/۱۱۶.

۳- [۳] ص /۲۷.

عصر رسالت به نفی علّت فاعلی نیز گرایش داشتند و می گفتند مرگ و حیات مربوط به گردش روزگار است و این گذشت زمان است که ما را به جهان نیستی روانه می سازد.(۱)

۳. (وَما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبينَ* ما خَلَقْناهُما إِلاّ بِالْحَقّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ* إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقاتُهُمْ أَجْمَعينَ) .(۲)

«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها است بازیگرانه وبی هدف خلق نکردیم، ما آنها را جز به حق (حکمت) نیافریدیم، هر چند اکثر آنان نمی دانند، محققاً روز قیامت (۳) (يَوْمُ الفَصْل) وعده گاه همه آنان است».

نکته جالب توجه در این سه آیه این است که آنگاه که در آیه نخست نداشتن هدف را نفی می کند، در آیه سوم مسأله معاد را پیش می کشد و از این طریق حکیمانه بودن راز خلقت را ثابت می کند و با توجه به برخی از آیه های پیشین که در آن اندیشه مخالفان معاد را بازگو نموده است. لزوم(۴) معاد بر اساس اصل حکمت الهی و هدفداری آفرینش کاملاً روشن می گردد.

۴. قرآن در سوره«نبأ» از«خبر عظیم» و اختلاف مشرکان در آن سخن می گوید و می فرماید:

(عَمَّ يَتَسائَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظيم* الّذى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ* كَلاّ سَيَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلاّ سَيَعْلَمُونَ) (۵).

۱- [۱] (وَقالُوا ما هِيَ إِلاّ حَياتُنا الدُّنْيا نَمُوتُ وَنَحْيى وَما يُهْلِكُنا إِلاَّالدَّهْرُ...) (جاثيه/۲۴).

۲- [۲] دخان/ ۳۸ ۴۰.

۳- [۳] یکی از اسامی قیامت«یوم الفصل» است زیرا در قیامت حق و باطل از هم جدا می شوند.

۴- [۴] (إِنْ هِيَ إِلاّ مَوْتَتُنَا الأُولى وَما نَحْنُ بِمُنْشَرينَ) (دخان/۳۵). «زندگی جز زندگی نخست که با مرگ پایان می پذیردنیست و ما برانگیخته نمی شویم».

۵- [۵] نبأ/۱ ۵.

«مردم از چه خبر مهمی پرسش می کنند، از خبر مهم قیامت که در آن به اختلاف برخاسته اند، چنین نیست، منکران به زودی می دانند، سپس به زودی بر خطای خود واقف می شوند».

در این بخش مسأله معاد را به صورت یک واقعه قطعی تلقی می کند، ویادآور می گردد که منکران به زودی بر نادرستی تفکر خود و اقف می شوند.

سپس در بخش دوم نظام آفرینش جهان را که بس بدیع و اعجاب انگیز است مطرح کرده می فرماید:

(أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهاداً* وَالجِبالَ أَوْتاداً* وَخَلَقْناكُمْ أَزْواجاً* وَجَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً* وَجَعَلْنَا النَّهارَمَعاشاً* وَبَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً* وَجَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً* وَأَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَباتاً * وَجَنّات أَلْفافاً) .(۱)

(«چرا در باره رستاخیز اختلاف می کنید) مگر ما زمین را مهد آسایش قرار ندادیم، و کوهها را عماد و نگهبان آن نساختیم، و ما شماها را جفت نیافریدیم، خواب را برای شما مایه استراحت قرار دادیم، شب را پرده آفرینش گردانیدیم، روز را وسیله معاش قرار دادیم، بر فراز این جهان، هفت آسمان محکم آفریدیم، و چراغی فروزان بر افروختیم، و از تراکم ابرها، آب فرو ریختیم، و به وسیله آن دانه و گیاه رویاندیم و باغهای پر درخت پدید آوردیم».

سپس در بخش سوم می فرماید:

(إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً* یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً)(۲).

«روز (فصل) وعده گاه خلق است روزی که در صور دمیده می شود و همگان فوج فوج می آیند».

نکته قابل توجه نظم منطقی این آیات است.

۱- [۱] نبأ/ ۶ ۱۶.

۲- [۲] نبأ/۱۷ ۱۸.

در بخش نخست از رستاخیز و اختلاف مردم سخن می گوید.

در بخش دوم سخن از نظام آفرینش و عجایب خلقت است.

در بخش سوم باز سخن از رستاخیز و زنده شدن انسانها است.

ارتباط منطقی این سه بخش بیانگر برهان عقلی بر لزوم قیامت است، و آن این که این نظام بدیع با این سنن استوار، و این آسمانهای برافراشته، از آنجا که فعل خدای حکیم است، نمی تواند لغو و باطل و بی هدف باشد، و اگر چنین است طبعاً خلقت جهان و انسان نمی تواند بدون معاد باشد ،زیرا اگر جهان و انسان با این نظام شگفت پس از چند صباحی، راه عدم را بپیماید و از آنها پاسخی جز پاسخِ«نیستی» شنیده نشود، یک چنین خلقت عظیم، این آسمان رفیع با تمام انجم و ستارگان خود، این زمین با این مهد گسترده خویش، جز یک«فعل عبث» و بی غرض جلوه نخواهد کرد، آیا صحیح است حق مطلق (آفریدگار جهان) دست به خلقتی بزند که فرجام آن فنا و نیستی مطلق خواهد بود؟

ب. حق مطلق، ملازم با هدفداری فعل او است

در آیاتی که هم اکنون به نقل آنها می پردازیم موضوع بحث (معاد ترسیم گر هدف خلقت است)، از طریق دیگر تعقیب شده است، و آن این که: خدا، حق مطلق است که هیچ نوع بطلان به ذات و صفات و افعال او راه ندارد، و چنین توصیف جامع، ملازم با هدفداری آفرینش است که معاد تجسم بخش آن می باشد. اینک بررسی این قسمت از آیات:

۵.(ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِی الْمَوتی وَأَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ).(۱)

۱- [۱] حج/۶.

«این که خدا انسانها را بار دیگر زنده می کند به خاطر این است که او حق است و او است که مردگان را زنده می کند و او بر همه چیز توانا است».

خدا در این آیه خود را حق مطلق معرفی کرده است و از آن نتیجه گرفته که او بر پا کننده رستاخیز و زنده کننده انسانها است.

اکنون باید دید چه رابطه ای میان«حق» بودن خدا و بر پا کردن قیامت است؟

پاسخ این سؤال با توجه به معنای«حق» کاملاً روشن است زیرا«حق» نقطه مقابل باطل است و طبعاً هستی حق که هیچ گونه بطلانی به او راه ندارد، ابدی بوده و ذات او جامع کمال و پیراسته از هر نقصی و عیبی خواهد بود، و پیراستگی ذات از نقص و عیب ملازم با پیراستگی فعل او از نقص است، و در غیر این صورت هستی او حق نبوده و بطلان به آن راه خواهد یافت.

و به دیگر سخن: فعل حق، تجلی گاه صفات او است، و همچنان که صفات ذاتی حق، تجلی گاه ذات او می باشد، اگر ذات خدا، حق است و هیچ نوع بطلانی به او راه ندارد، باید در مقام توصیف او را حکیم خواند، و از آنجا که حکیم است باید فعل او دور از عبث و پیراسته از لغو قلمداد گردد.

از این بیان نتیجه می گیریم که توصیف خدا به«حق» دلیل بر حکیمانه بودن فعل او و هدفداری آفرینش است، و همان گونه که یادآور شدیم پیراستگی از عبث، بدون معاد و سرای دیگر، تحقق نخواهد یافت.

به همین جهت در آیه بعد می فرماید:

(وَأَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (۱).

ص : ۴۲

۱- [۱] حج/ ۷.

این تنها آیه ای نیست که در آن«حق» بودن خدا را گواه بر قطعیت معاد تلقی نموده و رستاخیز را لازمه چنین توصیف دانسته است، بلکه این آیه نظایری دارد که یادآور می شویم:

۶. (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَأَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَأَنَّاللّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبیرُ) .(۱)

«حقیقت این است که خدا حق مطلق است و هرچه جز او می خوانند باطل صرف است و خدا بلند مقام و بزرگ است».

آنگاه در دو آیه بعد مسأله حیات مجدد انسان را مطرح کرده و می فرماید:

(وَهُوَ الّذی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ إِنَّ الإِنْسانَ لَکَفُورٌ) (۲).

«او است که شما را زنده کرد سپس می میراند، آنگاه بار دیگر زنده می کند، و انسان نسبت به قدرت یا نعمت های خدا کفر میورزد».

۷. در سوره لقمان در آیه (۲۸) سخن از معاد به میان آورده می فرماید:

(...ما خَلْقُکُمْ وَما بَعْثُکُمْ إِلاّ کَنَفْس واحِدَه...).

«آفرینش و برانگیختن همگی شما (خلایق بیشمار) بسان یک تن است».

سپس در آیه (۳۰) خدا را به حق توصیف کرده و می فرماید:

(ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ...) .

آنگاه در آیه (۳۳) بار دیگر مسأله معاد را مطرح کرده و می فرماید:

(یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ

۱- [۱] حج/۶۲.

۲- [۲] حج/۶۶.

جاز عَنْ والِدِه شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكَمُ الْحَياهُ الدُّنْيا...) .

«ای مردم! از مخالفت با خـدا بپرهیزیـد و بترسـید از روزی که هیچ پدری از فرزند خود و هیچ فرزندی از پدر خود هیچ نیازی را برطرف نمی سازد، وعده خدا حق است زندگی دنیا شما را فریب ندهد».

اگر در مجمـوع قرآن تنهـا یـک چنین توصـیف و یـک چنین نظم منطقی وجـود داشت می تـوانست گواه بر آن باشـد که این کتـاب، تراوش انـدیشه و فکر بشـری، آن هم در محیـط دور از علم و دانش«جزیره العرب» نیست و گـواه بر این است که روی تمام کلمات آن محاسبه انجام گرفته و لذا در این آیات پس از«حق بودن خدا» وجود معاد را استنتاج نموده است.

بنابر این قرآن گاهی«حق» بودن خدا را ملازم با مسأله معاد معرفی می کند، و احیاناً بابه رخ کشیدن نظام خلقت که نمی تواند بی هدف باشد ما را به قطعیت وقوع رستاخیز متوجه می سازد.

و مجموع این آیات از این نظر که معاد بیانگر هدف خلقت است آن را یک امر حتمی و رویداد لازم مطرح می کند.

مؤمنان اندیشمند و هدفداری آفرینش

اگر معاد ترسـیم گر هـدف آفرینش است و قرآن آن را یکی از دلایل حتمی بودن معاد مطرح می کنـد، مؤمنان اندیشـمند در سایه صـفای دل به این نکته پی برده انـدو پیوسـته در نیایش خود هدفـداری جهان را متـذکر می گردنـد و تلویحاً مسأله حیات جدید را یادآور می شوند و قرآن در توصیف آنان می فرماید:

(إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَـرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لآیات لأُولی الأَلْباب* الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی

ص : ۴۴

خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ).(۱)

«محققاً در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز، نشانه هایی است برای خردمندان، آنان که خدا را در همه احوال (ایستاده و نشسته و هنگامی که بر پهلوی خود قرار گرفته اند)، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (می گویند) پروردگارا! این نظام را باطل و بیهوده نیافریده ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش بازدار».

در حدیث معروف و منسوب به پیامبر گرامی به هدف بودن آخرت نسبت به دنیا اشاره شده است.

محدّثان نقل کرده اند که آن حضرت فرموده است:«الدُّنْیا مَزْرَعَهُ الآخِرَه»: دنیا زراعتگاه آخرت و سرای دیگر است، یعنی در این جهان می کارند و در آن جهان برداشت می کنند و هرگز برای یک زارع مزرعه مطرح نیست، آنچه برای او مطرح است حاصلی است که از آن بر می دارد.

امام علی (علیه السلام) و هدف داری آفرینش

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز جمله هایی وجود دارد که مسأله هدف بودن آخرت را مطرح می سازد چنان که می فرماید:

«وَإِنَّ الْخَلْقَ لا مَقْصَر لَهُمْ عَنِ القِیامَهِ، مُرقِلینَ فی مِضْمارِها إِلیالْغایَه الْقُصوی».(۲).

«مردم بدون قیامت قرار (قرارگاهی) ندارند و در میدانهای قیامت به سرعت به آخرین سر منزل و هدف نهایی رهسپارند».

ص : ۴۵

۱- [۱] آل عمران/۱۹۰ ۱۹۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۶.

و باز در آن خطبه می فرماید:

«قَدْشَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الأَجْداثِ، وصارُوا إلى مَصائِرِ الْغاياتِ) .

«از قرارگاه های قبر برانگیخته شده و به سوی آخرین سر منزل رهسپار گردیدند».

در خطبه دیگر می فرماید:

«فَإِنَّ الْغایَهَ الْقِیامَهُ، وَکَفی بِذلِکَ واعِظاً لِمَنْ عَقَلَ، وَمُعْتَبراً لِمَنْ جَهِلَ وَقَبْلَ بُلُوغِ الْغایَهِ ما تَعْلَمُونَ، مِنْ ضیقِ الأَرماسِ وَ شِدَّهِ الإِبْلاسِ،وهَوْلِالمُطَّلِع».(۱)

«نهایت زندگی قیامت است و آن کافی است برای خردمندان از نظر پند، و برای جاهلان از نظر عبرت، و پیش از رسیدن نهایت (قیامت) آنچه می دانید از تنگی قبرها، و شدّت غم و اندوه و وحشت از قیامت».

و در وصیت و سفارش خود به فرزند خویش امام حسن مجتبی (علیه السلام) ، چنین می نویسد:

«وَاعْلَمْ یا بُنَیّ أَنَّکَ إِنّما خُلِقْتَ للآخِرَهِ لا للدُّنْیا، وَلِلْفَناءِ لا لِلْبَقاءِ، وَلِلْمَوْتِ لا لِلْحَیاهِ وَ أَنَّکَ فی قُلْعَه وَدارِ بُلْغَه وَطریق إِلَیالآخِرَهِ».(۲)

«بدان ای فرزندم تو برای سرای دیگر آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا، نه بقای در این جهان، برای مرگ، نه برای زندگی در این دنیا، و تو در جایی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی و در منزلی هستی که باید از آن زاد و توشه برگیری برای سرای آخرت».

۲. معاد مقتضای عدل الهی

عمل بر طبق عدل از شاخه های مسأله حسن و قبح عقلی است کسانی

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح،خطبه ۱۹۰.

۲- [۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱.

که در بخش عقـل عملی به چنین اصـلی معتقدنـد، یـادآور می شونـد که عمـل بر طبق آنچه که عقـل آن را زیبا می شـمرد، و دوری از کاری که خرد آن را نازیبا می دانـد، یک اصل کلی و گسترده است و اختصاص به انسان نـدارد، و خِرَد، کار«حسن» و نیـک را در همه شـرایط و از هر فاعـل مریـد و مختـار، زیبـا و کـار قبیـح و زشت را به همین کیفیت نازیبا می دانـد و در این داوری (به حکم کلی بودن موضوع) فرقی میان فاعل ممکن (انسان) و واجب (خدا) قائل نیست.

در قبـال این گروه، گروهی دیگر عقـل را نـاتوان تر از آن می دانـد که زیبـایی ها و زشتی های افعال را درک کنـد، و در این مورد معتقد است که تنها از طریق پیامبران و تشریع الهی می توان به زشتی ها و زیبایی های افعال دست یافت.

اکنون یادآور می شویم که خواه ما سـخن گروه نخست را درست و پا برجا بیندیشـیم و دستگاه خرد را در تشخیص زیبایی ها توانـا بـدانیم، و یـا سـخن گروه دوم را منطقی و صـحیح بپنـداریم در هر حـال، هر دو گروه اذعـان دارنـد که خـدای بزرگ با بنـدگان خود به عـدل رفتار می کنـد و به آنان سـتم روا نمی دارد، حالا به خاطر این که رفتار به عـدل زیبا و خلاف آن نازیبا است و مقتضـای کمـال ذات الهی این است که بر طبق آن رفتار کنـد و از هر گونه نقص در مقام فعل پیراسـته باشـد. یا به این جهت که خودِ شرع، خدا را به عدل توصیف کرده و از ظلم و ستم منزه دانسته است چنان که می فرماید:

(شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَهُ وَأُولُوا العِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزیزُ الحَکیمُ) .(۱)

«خدا و فرشتگان و صاحبان علم گواهی می دهند که خدایی جز او نیست در حالی که قائم

ص : ۴۷

۱- [۱] آل عمران/۱۸.

به عدل است، خدایی جز او نیست که عزیز و حکیم است».

و نیز می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً...) .(۱)

«خداوند هیچ ظلمی به انسانها روا نمی دارد».(۲)

شکی نیست که اگر همه بندگان خدا مطیع و نیکوکار بودند هرگز عدل الهی ایجاب نمی کرد که به آنها پاداش دهد، زیرا همگان با سرمایه های الهی وارد بازار کار شده و هرچه انجام داده اند از حرکت های بدنی گرفته تا اندیشه های مغزی، همه و همه با سرمایه های الهی انجام گرفته است، در این صورت کوچکترین طلبی از خدا نخواهند داشت. از این گذشته، با توجه به نعمت های بی شمار خداوندی که بندگان از آنها برخوردارند دیگر جایی برای استحقاق پاداش اخروی باقی نمی ماند و اگر خدا به این گروه وعده پاداش داده است چیزی جز جود واحسان الهی به آنان نیست.(۳)

در مقابل اگر همه بندگان خدا افراد بزهکار و گنهکار بودند هرگز بر خدا لازم نبود آنها را تنبیه کند و به کیفر برساند، زیرا کیفر حق او است و هرگز لازم نیست که او حق خود را استیفا نماید.

آری اگر به گروه نخست وعده پاداش و به گروه دوم وعید کیفر دهد در این صورت مسأله لزوم عمل به«وعده» و«وعید» مطرح می شود که عمل به آن

۱- [۱] یونس/۴۴.

۲- [۲] آیات در این زمینه بیش از این است که در این جا نقل شود.

۳- [۳]«ولكنَّهُ سُبحانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى العِبادِ أنْ يُطيعُوهُ ، وَجعَلَ جَزاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضاعَفَةَ الثَّوابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوَسُّعاً بهما هُوَ مِنَ الْمَزيدِ أهْلُه» (نهج البلاغه، صبحی صالح ، خطبه ۲۱۶) خداوند حق خود را بر بندگان این قرار داده است که اورا پیروی کنند، و از روی تفضل وجود و رحمت واسعه ای که سزاوار مقام ربوبی است، جزای آن را پاداش مضاعف قرار داده است.

بر آفریدگار حکیم لازم و تخلف از آن ناپسند و مذموم(۱) است ولی سخن ما در این بحث منهای مسأله وعده و وعید است به گونه ای که اگر وعد و وعید هم در کار نبود، پاداش وکیفر بر خداوند امری لازم و حتمی بود.

بنـابر این منهـای مسـأله وعـد و وعیـد، اگر همه انسانها صالـح یا گنهکار بودنـد، مسأله کیفر و پاداش بر مبنای عـدل الهی قابل توجیه نبود، ولی انسانهابر دو گروهند:

۱. صالحان.

۲. تبهکاران.

در این جا لازم است مقتضای عدل الهی را در باره این دو گروه از بندگان مورد بررسی قرار دهیم.

همان طور که یادآور شـدیم بندگان خدا در این جهان در برابر تکالیف الهی به دو گروه متفاوت تقسـیم می شوند. در این جا خرد، از آن حکم کلی خود در زمینه حسن و قبح اسـتمداد می جویـد و می گویـد برخورد یکسـان بـا این دو گروه بر خلاف شیوه«عـدل» است بنابر این اگر هر دو گروه را پاداش نیک، و یا هر دو را کیفر دهد، و یا اصـلاً اطاعت و مخالفت هر دو گروه را نادیـده بگیرد و کوچکترین ترتیب اثری به آن ندهـد، رفتـار عادلانه نکرده است و همـان گونه که پاداش دادن همگان و یا کیفر دادن به هر دو گروه بر خلاف عـدل الهی است، هر چنـد بـا واقعیت معاد منافات نـدارد، همچنین بی طرفی و بی تفاوتی نسبت به دو گروه صالح و تبهکار که اصل معاد را نفی می کند، نیز بر خلاف عدل الهی می باشد و سـخن ما در این بحث بر مبنای همین مطلب سوم است که قرآن نیز روی آن تکیه می کند.

و به دیگر سخن: اگر بین این دو گروه در این جهان از نظر جزا تفاوتی

۱- [۱] این دلیل در بخصش سوم«معاد تجلّیگاه وعده های الهی» می آید.

وجود داشت در این صورت عـدل الهی برای خود مظهری پیـدا می کرد، ولی فرض این است که در این جهان برخورد با آنان جز در مواردی یکسـان است، طبعاً برای تحقیق مفهوم عـدالت به صورت اتم و اکمـل، حیات دیگری لازم است که جلوه گاه عـدالت حق باشـد، و بدین طریق معاد یک امر حتمی و قطعی تلقی می گردد. اینک قسـمتی از آیاتی را که در این قلمرو وارد شده است از نظر خوانندگان می گذرانیم.

آیات در این مورد بر دو گروهند:

۱. گروهی که مسأله تساوی در کیفر و پاداش را با لحن تعجب آمیزی انکار می کند وآن را با عدل الهی سازگار نمی داند.

۲. گروهی که مسـأله پاداش و کیفر را از تبعات معاد دانسـته و یکی از غایات تجدیـد حیات را، تحقق بخشـیدن به پاداش ها و کیفرها می داند، اینک ما نمونه هایی از هر دو گروه را یادآور می شویم:

۱. (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِیالأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجّارِ) .(۱)

«آیـا مـا کسـانی را که ایمـان آورده انـد و عمـل نیـک انجام داده انـد بـا مفسـدان در روی زمین یکسـان قرار می دهیم، آیا با پرهیزکاران و تبهکاران یکسان معامله می کنیم؟».

۲. (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمینَ کَالْمُجْرِمینَ * ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ).(۲)

«آیا گروه تسلیم شده در برابر اوامر خدا را با بزهکاران یکسان قرار می دهیم چه شده است شما را چگونه داوری می کنید؟».

ص : ۵۰

۱- [۱] ص/۲۸.

۲- [۲] قلم/۳۵ ۳۶.

۳. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواء مَحْياهُمْ وَمَماتُهُمْ ساءَما يَحْكُمُونَ) .(۱)

«آیا گنهکاران پنداشته اند که آنان را با افراد با ایمان که عمل صالح انجام داده اند، یکسان قرار خواهیم داد، زندگی و مرگشان یکسان خواهد بود، چه بد داوری می کنند!!».

اگر در این آیات مسأله یکسان بودن مجرم ومحسن را با شدت هر چه تمامتر انکار می کند در گروه دوم از آیات تحقق بخشیدن به معاد را مقدمه به کیفر رساندن گنهکاران و پاداش دادن به مطیعان می داند.

و به دیگر سخن: آیات گروه نخست همین اندازه دلالت می کنند که خداوند هرگز با نیکان وتبهکاران یکسان معامله نمی کند، ولی این که این برخورد عادلانه در کجا تحقق خواهد یافت، در این باره از آنها چیزی استفاده نمی شود ولی آیات گروه دوم می گویند این اصل، مربوط به پاداش و کیفر و ثواب و عقاب است که در سرای دیگر تحقق خواهد یافت.

اینک نمونه هایی از این آیات:

۱. (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللّهِ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَءُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَميم وَعَذابٌ أَليمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ) .(۲)

«به سوی او است بازگشت همگان، وعده ای است پا بر جا و استوار، اوست که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند تا افراد با ایمان را که عمل صالح انجام داده اند بر اساس«عدل» پاداش دهد، و آنان را که کفر ورزیده اند نوشابه ای است از آب جوشان وعذابی است دردناک به خاطر کفری که ورزیده اند».

۱- [۱] جاثیه/۲۱.

۲- [۲] یونس/۴.

۲. (یَوْمَ تُبَدَّلُ الأرْضُ غَیْرَ الأرْضِ وَالسَّماواتُ وَبَرَزوا للّهِ الواحِدِ القَهّار *...یَجْزِیَ اللّهُ کُلَّ نَفْس ما کَسَبَتْ إِنَّ اللّهَ سَریعُ الحِسابِ) (۱).

«روزی که دگرگون شود زمین به غیر این زمین و (همچنین) آسمانها، و همگی در پیشگاه خدای یگانه و قدرتمند حاضر می شونـد... تـا هر کس را مطـابق آنچه به دست آورده است جزا دهـد، خـدا سـریع الحسـاب است (به سرعت به حساب بنـدگان رسیدگی می کند)».

۳. (وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا ـ تَأْتِینَا السّاعَهُ قُلْ بَلی وَرَبّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ... *لِیَجْزیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ* وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزینَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْز أَلیمٌ) .(۲)

«کافران گفتنـد که رسـتاخیز نمی آید بگو آری سوگند به خدایم به سوی شـما می آید تا افراد با ایمان و دارای عمل صالح را پـاداش دهـد و برای آنـان است آمرزش و روزی پاکیزه و آنان که در انکار آیات ما (به گمان این که می تواننـد از قـدرت ما بگریزند) کوشیده اند، برای آنان است عذابی دردناک از پلیدی».

۴. (إِنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ أَکادُ أُخْفِیها لِتُجْزی کُلُّ نَفْس بِما تَسْعی) .(۳)

«قیامت فرا می رسد، می خواهم (وقت وقوع) آن را پنهان سازم تا جزای کوششهای هر انسانی داده شود».

۵. (یَوْمَئِذ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوا أَعْمالَهُمْ) .(۴)

«روزی که انسانها به صورت پراکنده برانگیخته می شوند تا اعمال خود را مشاهده کنند».

نکتـه جـالب در این آیـات این است که پس از طرح مسأله حیـات جدیـد و برپـایی قیـامت، جمله هـای (لِتُجْزی) ، (لِیَجزی) ، (لِیُرَوا) آمده است و

۱- [۱] ابراهیم/۴۸ ۵۱.

۲- [۲] سبأ/۳ ۵.

۳- [۳] طه/۱۵.

۴- [۴] زلزله/۶.

همگی حاکی از یک حقیقت است و آن این که برپایی رستاخیز به جهت تحقق بخشیدن به مسأله پاداش و کیفر بندگان است که خود مقتضای«عدل الهی» می باشد.

در این آیات هر چند از مسأله«عدل الهی» سخن به میان نیامده است ولی با توجه به آیات گروه نخست می توان یکی از علل آن را اقتضای عدل الهی دانست.

در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که در بحث ثواب و عقاب و پاداش و کیفر خواهیم گفت که قسمتی از آنها مربوط به تجسم اعمال انسان است و این که اعمال هر فردی دارای دو نوع وجود است: وجود دنیوی، وجود اخروی. مثلاً در این جهان نماز یک رشته حرکات و سکنات و اذکار و اوراد است، در حالی که همین حرکات در آن جهان وجود دیگری دارد که به آن صورت«تمثل» و تجسم می یابد.

و نیز خواهیم گفت که نفس انسان بر اثر کثرت اطاعت یا فزونی گناه، ملکاتی را به دست می آورد که خواه ناخواه در آن جهان مطابق ملکات خود دست به آفرینشگری خاصی می زند که مایه شادمانی یا دردمندی او است.

این دو نوع پاداش و کیفر از قلمرو بحث ما بیرون است، بلکه هدف در این آیات آن نوع پادشهای قراردادی است که در کتاب و سنت به آن اشاره شده است.

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به گونه ای به این مطلب که روز رستاخیز روز تحقق پاداشها و کیفرها و در نتیجه تجلی گاه عدل الهی است اشاره شده است آنجا که می فرماید:

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ فِيهِ الأَوّلينَ وَالآخرينَ لِنِقاشِ الْحِساب وَجَزاءِ الأَعْمالِ».(۱)

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۲.

«روزی که خدا پیشینیان و پسینیان را گرد می آورد برای حسابرسی و سزای کردارها».

باز می فرماید:

«فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إخْلاقِهِمْ، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِما يُريدُهُ مِنْ مَسألَتِهِمْ عَنْ خَفايَا الأَعْمالِ وَخَبايَا الأَفْعالِ وَجَعَلَهُمْ فَريقَين أنْعَمَ عَلى هؤلاءِ وَانْتَقَمَ مِنْ هؤلاءِ...».(۱)

«بدن آنان را پس از پوسیدگی زنده می کند، و پس از متلاشی شدن و تفرق، گرد می آورد آنگاه آنها را برای پرسش از کردارهای پنهان جدا می سازد، و آنان را به دو گروه تقسیم می کند، گروهی را مشمول نعمت ساخته و از گروه دیگر انتقام می گیرد».

۳. معاد تجلی گاه وعده های الهی

در این جا راه دیگری نیز برای حتمی بودن معاد می توان بیان کرد که هم پایه شرعی دارد و هم پایه عقلی، و آن این که خدا در کتب پیشینیان و نیز در قرآن هم اصل قیامت و هم پاداش و کیفرهایی را که نصیب بندگان می گردد وعده داده است. از این نظر مسأله قیامت و جزا یک وعده سماوی الهی شمرده می شود.

با توجه به این اصل، عقل یک داوری قطعی دیگری دارد و آن این که عمل به وعده، از حسن عقلی برخوردار بوده و تخلف از آن زشت و ناروا می باشد آنگاه نتیجه می گیرد که تحقق قیامت و پاداشها و کیفرها با توجه به وعده الهی قطعی خواهد بود.

این نوع استدلال بر قطعیت قیامت، با دو استدلال پیشین کاملاً متفاوت

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

است.

در دو استدلال قبل همه پایه های استدلال را حکم عقل و خرد تشکیل می داد و آیات وارد در این زمینه بیانگر حکم عقل بودند خواه بگوییم«خلقت بدون قیامت عبث است» یا بگوییم«یکسان نگری به بندگان در کیفر و پاداش بر خلاف عدل بشمار می رود».

ولی در این جا استدلال بر حتمیت معاد دو پایه دارد که یکی از آن جنبه شرعی دارد، یعنی اگر خدا نویدی از قیامت نمی داد، و برای نیکوکاران و بدکاران، سزایی معین نمی کرد هرگز موضوعی برای حکم عقل (عمل به وعده، زیبا و تخلف از آن نازیبا است) وجود نداشت ولی پس از توجه به این اصل (نوید الهی به وقوع قیامت و پاداش و کیفر)، عقل داوری قطعی بر حتمی بودن قیامت و قطعی بودن سزاها وجزاها می نماید.

و می توان این نوع از استدلال را از برخی از آیات قرآن برداشت کرد.

آیات مربوط به این مطلب دو گروهند:

۱. آیاتی که اصل وعده الهی را در مورد وقوع قیامت و پاداش ها و کیفرها بیان می کنند.

۲. آیاتی که تحقق این وعده را حتمی دانسته و آن را تخلف ناپذیر می شمارند. و اینک نمونه هایی از هر یک از دو گروه یاد شده:

قیامت وعده الهی است

۱. (...کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْق نُعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إِنّا کُنّا فاعِلینَ) .(۱)

«همان طوری که نخستین خلقت را آغاز کردیم آن را برمی گردانیم، وعده حتمی است بر ما

۱- [۱] انبیاء/۱۰۴.

و ما آن را انجام می دهیم».

۲. (فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَیَلْعَبُوا حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ).(۱)

«آنـان را رهـا کن تـا (در تمایلات حیوانی خود) فرو رونـد و (چون کودکان) بازی کننـد، تا روزی را که وعـده داده شـده اند ملاقات کنند».

و مضمون این آیه در سوره معارج آیه ۴۳ نیز آمده است.(۲)

جزای اعمال، یک وعده الهی است

در بخشی از آیات پاداشها و کیفرها به صورت نوید الهی وارد شده است در باره بهشت می فرماید:

(وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقینَ غَیْرَ بَعید* هذا ما تُوعَدُونَ...) .(۳)

«بهشت برای متقیان (برای آینده ای نه چندان) دور، آماده شده است این چیزی است که به آن وعده داده شده اند».

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوعِدُهُمْ أَجْمَعینَ) .(۴)

«دوزخ وعده گاه همه (مجرمان) است».

(...وَمَنْ یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ...) .(۵)

«هر یک از گروهها که بدان (قرآن یا پیامبر) کفر ورزد وعده گاهش دوزخ است».

۱- [۱] زخرف/۸۳.

۲- [۲] در سوره های یاد شده در زیر، قیامت به عنوان وعده الهی وارد شده است (ذاریات/۶۰، معارج /۴۴ و انبیاء/۱۰۳).

۳- [۳] ق/۳۱ ۳۲.

۴- [۴] حجر /۴۳.

۵- [۵] هود /۱۷.

تا اینجا اصل وعده الهی از نظر آیات بیان شد، اکنون به آیاتی می رسیم که تحقق این وعده را امر قطعی تلقی می کنند یعنی بر حکم عقل صحه می گذارند و آیات در این مورد فراوان است که برخی را متذکر می شویم:

۱. (رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْم لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ) .(۱)

«پروردگارا! تو مردم را در روزی که در آن شکی نیست گرد می آوری، حقّا که خدا خلف وعده نمی کند».

۲.در آیه دیگر می فرماید:

(...وَلا تُخْزِنا یَوْمَ القِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ).(۲)

«پروردگارا! ما را روز قیامت رسوا مساز، تو به وعده های خود خلف نمیورزی».(۳)

گویا متکلمان اسلامی از همین آیات الهام گرفته و به حکم عقل در لزوم وقوع رستاخیز پی برده اند. و به اصل حکمت و وجوب وفای به وعده بر آن استدلال کرده اند، چنان که محقق طوسی رحمه اللّه در این باره می گوید:«وَ وُجوبُ ایفاءِ الْوَعْدِ وَالحِکْمَه یَقْتضی وُجُوب الْبَعْث».«واجب بودن(۴) وفا نمودن به وعده و حکیم بودن پروردگار بر وجوب بعثت و رستاخیز دلالت دارد».

۴. معاد مظهر رحمت خدا است

از نکات بدیعی که قرآن به آن توجه می دهد این است که مسأله معاد را شاخه ای از رحمت خدا می داند، ویادآور می شود که چون خدا ملتزم است که

۱- [۱] آل عمران/۹.

۲- [۲] آل عمران/۱۹۴.

۳- [۳] به سوره های فرقان / ۱۶، توبه/ ۱۱۱ و مریم/۶۱، زمر/ ۲۰ رجوع نمایید.

۴- [۴] کشف المراد: مقصد ششم، مسأله چهارم.

بر بندگان خود از دریچه رحمت بنگرد از این جهت آنان را روز قیامت گردمی آورد آنجا که می فرماید:

(قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَالأَرْض قُل للّهِ کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ القِیامَهِ لا رَیْبَ فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ).(۱)

«بگو برای کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو برای خدا است، او بر خود رحمت را نوشته است(به آن ملتزم می باشد) و به خاطر همین همه شما را در روز قیامت گرد می آورد، روزی که در آن شکی نیست افراد زیانکار کسانی هستند که ایمان نیاورده اند».

در اینجا سؤالی مطرح است که تحقق رستاخیز چگونه می تواند مظهر رحمت الهی باشد در حالی که در آن روز گروهی در نعمت و گروهی در عذابند، آیا می توان عذاب دردناک را مظهر رحمت حق دانست؟

پاسخ این سؤال روشن است: اصولاً ـ هدف از قیامت تحقق بخشیدن به کمالات ممکن درباره انسان است تا هر کس نتیجه کارهای اختیاری خود را که در پرتو آن استعدادهای او به فعالیت می رسد، باز یابد و زندگی آن سرا به همین عنوان در حلقه پایانی خلقت قرار گرفته است.

ولی این تقصیر خود انسان کافر است که با لجاجت، دریچه رحمت الهی را به روی خود بسته است و از سرمایه های الهی در این جهان بهره نگرفته و خود را در مسیر رحمت حق قرار نداده است.

بنابراین در این که روز قیامت بر اساس رحمت بر پا می شود، شکی نیست ولی این کافرانند که خود را در مسیر رحمت قرار نمی دهند، مسأله قیامت درست بسان امتحان است که هدف از آن به فعلیت رسیدن قابلیتها و شایستگیها است ولی کافر به عللی از آن، بهره خوب نمی گیرد، و

۱- [۱] انعام/۱۲.

استعدادهای نهفته خود را در جهتی زیان آور به فعلیت می رساند.

در آیه یاد شده دو نکته قابل توجه است:

۱. حضور در قیامت را شاخه ای از رحمت خدا دانسته، نه مسأله پاداش و کیفر را چنان که می فرماید:

(...لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ...) .

گویی حضور در آن روز یک نوع جهش به سرای کاملتری است حالا کافر خود را از نیل به این کمال بازداشته است، منافات با رحمت بودن این حضور ندارد.

۲. جمله (...الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ...) یک نوع پاسخ به همین سؤا ل است که چگونه حضور کافران در محشر شاخه ای از رحمت حق است در حالی که آن روز برای آنها روز خسران است ولی آیه یادآور می شود که این خسران مربوط به خود اوست(خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ) خود آنان محرومیت خود را از این سفره رحمت فراهم نموده اند تو گویی گرد آمدن در روز قیامت، کلاس کمالی است برای همه، ولی گروهی قبلاً با یک رشته اعمال، خود را از بهره گیری از آن محروم ساخته اند.

و شاید آیه دیگری نیز ناظر به همین مطلب باشد(برپایی قیامت شاخه ای از رحمت حق است) آنجا که می فرماید:

(فَانْظُر إِلی آثارِ رَحْمَهِ اللّهِ کَیْفَ یُحْیِی الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِی الْمَوتی وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ) .(۱)

«آثار رحمت حق را بنگر که چگونه زمین را پس از مرگ زنده می کند همان خدا نیز مردگان

۱- [۱] روم/۵۰.

را زنده می کند، او بر همه چیز توانا است».

در این آیه بر امکان برپایی قیامت و احیای مردگان از طریق مشاهده احیای زمین، استدلال شده است ولی در عین حال نکته دیگری را نیز که از نظر دلالت در درجه دوم است می توان استفاده نمود و آن این که همان طور که احیای زمین پرتوی از رحمت حق است همچنین احیای مردگان در قیامت شاخه ای از رحمت خدا است زیرا آنچه بر احیای زمین مترتب می گردد، رویش گیاهان است که به معنی ظهور استعدادهای نهفته در خاک می باشد و همان گونه که گلها و میوه های شیرین در رستاخیزِ زمین پدیدار می گردند، خارها و میوه های تلخ نیز خودنمایی می کنند و اینها همه از آثار رحمت الهی است، احیای مردگان نیز به همین گونه است خود«احیا» مقتضای رحمت الهی است و تجسم اعمال و پاداشها و کیفرها ملازم با آن است.

بنابراین هر دو آیه بیانگر یک حقیقت می باشند.

۵. معاد یا مرحله نهایی حرکت تکاملی انسان

فلاسفه در تعریف حرکت یادآور شده اند که حرکت برای خود امور ششگانه ای لازم دارد که یکی از آنها«غایت» حرکت است و انگیزه آنان برای اثبات چنین واقعیتی برای حرکت، از تصور مفهوم حرکت نشأت می گیرد، زیرا واقعیت حرکت را سعی و تلاش تشکیل می دهد و در ماهیت تلاش این نکته نهفته است که تلاشگر می کوشد چیزی را که فاقد آن است به دست آورد و در این قسمت فرقی میان حرکتهای ارادی و طبیعی نیست.

روی این اساس بشر از روز نخست با یک حالت«بی ثباتی» و«بی قراری» آفریده شده و در هر لحظه با شرایط مختلفی رو به سوی کمال نهاده و حالتی را از دست می دهد و حالت جدیدی را به خود می گیرد. یک سلول

کوچک و ناچیز، پس از عبور از گذرگاه هایی به نام«علقه، مضغه و ...» به صورت انسانی درآمده است که با عشق و اشتیاق دست به کارهای بزرگی می زند ولی در عین حال حیات او همچنان حالت بی قراری و نا آرامی را حفظ کرده و پیوسته در کوران حوادث از حالتی به حالت دیگر پرتاب می شود.

بدون شک به حکم«غایتدار» بودن حرکت، باید این حرکت و این حالت بی قراری و ناآرامی به نقطه ای برسد که انسان در آنجا صورت«استقرار» و حالت«سکون و آرامش» و صبغت« ثبات» به خود بگیرد.

از آنجا که در جهان طبیعت چنین وضعی برای او دست نمی دهد و پیوسته در حال تبدل و دگرگونی است، به ناچار باید سرای دیگری باشد تا در آنجا ثبات و استقرار، حاکم باشد و چرخ حرکت از گردش بیایستد وحالت آرامی به او رخ دهد از نظر قرآن این حالت در روز رستاخیز صورت می گیرد، در آنجا که تلاشها و سعی ها به مرحله نهایی خود می رسد و انسان تلاشگر با رسیدن به هدف آرام می گیرد.

قرآن به این برهان فلسفی که خود بیانگر قطعی بودن قیامت از نظر غایت داشتن حرکت است در آیات یاد شده در زیر اشاره می کند:

۱. در آیاتی مراحل تکاملی آفرینش انسان را از سلول (نطفه) تا هنگامی که به مقامی می رسد که در آن آفرینش دیگری پیدا می کند (آفرینش بالاتر از مراحل قبلی) یادآور می شود و به قدری این آفرینش را بدیع و اعجاب انگیز می شمارد که خدا خود را ستایش کرده می فرماید:

(...ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقینَ) .

آنگاه به دو مرحله دیگر از مراحل تطور و تکامل او (مرگ و حیات مجدد) اشاره کرده و می فرماید:

(ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ تُبْعَثُونَ) .(۱)

«شماها بعداً می میرید سپس روز رستاخیز برانگیخته می شوید».

هر سه جمله با کلمه«ثُمّ» که بر پیوستگی و تعاقب مراحل یاد شده دلالت می کند، بیان گردیده است.

مجموع جمله های آیه، یک نَفَس و یک روح دارد و آن این که از روز پیدایش نطفه تا آخرین نقطه آفرینش که بر انگیختگی در روز قیامت است، یک حالت بر انسان حکومت می کند و آن حرکت از نقص به سوی کمال، از حالت«فقدان» به حالت«وجدان» و از قوه به فعل می باشد و نتیجه این می شود که کمال آفرینش انسان با آخرین مرحله از هستی او که در روز قیامت تحقق می پذیرد انجام می گیرد و معاد، آخرین نقطه سیر تکاملی او است و این بیان در آیات دیگری نیز به گونه ای نمایان است:

۲. (وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَالأُنْثی *مِنْ نُطْفَه إِذا تُمْنی*وَ أنَّ عَلَیْهِ النَّشأَه الأُخری) .(۲)

«او است که دو جفت نر و ماده را از نطفه آنگاه که در رحم ریخته می شود آفرید بر او است آفرینش دیگر».

از آیاتی که در آنها قیامت به نامهای (اَلْمُنْتَهی* اَلْمُسْتَقَر* اَلْمَساق)توصیف شده است، می توان این حقیقت را فهمید، زیرا گویی رستاخیز منتهای حرکت و تلاش است (المنتهی) و حیات پر تلاطم انسان در آن روز به خود ثبات و قرار می گیرد (المُسْتَقر) و در حقیقت این کاروان در حرکت، به

۱- [۱] مؤمنون/۱۴_۱۶.

۲- [۲] نجم/ ۴۵ ۴۷.

آن نقطه سوق داده می شود(المساق) اینک آیاتی که بیانگر این حقیقت است:

۳. (وَأَنْ لَيْسَ لِلإِنْسانِ إِلاّ ما سَعى* وَ أنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى* ثُمَّ يُجْزيهُ الْجَزاءَ الأَوفى* وَ أن إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى) .(۱)

«برای انسان نیست جز آنچه که سعی و کوشش نموده است و او به زودی حاصل کوشش خود را می بیند، آنگاه به کامل ترین وجه جزا داده می شود حقا که پایان تلاشها به سوی خدا است».

۴. (إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذ الْمُسْتَقَرّ) .(۲)

«در آن روز به سوی پروردگار تو است قرارگاه».

۵. (إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذ الْمَساقُ) .(۳)

«در این روز نهایت سیر به سوی خدا است».

۶. (إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى) .(۴)

«بازگشت به سوی خدا است».

۷. (...إِنَّما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَإِنَّ الآخِرَهَ هِيَ دارُ الْقَرارِ) .(۵)

«زندگی دنیا کالا یا لذت زودگذری است در حالی که سرای دیگر، سرای ثابت و برقرار است».

در کلمات امیر مؤمنان (علیه السلام) به این شیوه از بیان اشاره شده است آنجا که می فرماید:

«وَإِنَّ الْخَلْقَ لا مَقْصرَ لَهُمْ عَنِ القِيامه مُرقِلينَ فى مِضْمارِها إِلَى الْغايَهِ القُصْوى».(۶)

ص : ۶۳

۱- [۱] نجم/۳۹ ۴۲.

۲- [۲] قیامت /۱۲.

۳- [۳] قیامت /۳۰.

۴- [۴] علق/۸.

۵- [۵] غافر/۳۹.

۶- [۶] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۶.

«برای مردم چاره ای نیست از قیامت، آنان شتابگرانند در میدان این مسابقه به سوی آخرین هدف».

صدر المتألهین به این نوع از برهان از آیات قرآن توجه پیدا کرده و در این مورد چنین می گوید:

آیاتی که در آنها از مراحل تکامل و تبدّلات هستی انسان از نقص به کمال سخن گفته شده است، بیانگر این مطلب می باشند که تحولات و تبدلات تکاملی،«غایت» و مرحله نهایی دارند، پس انسان یک نوع توجه طبیعی به سوی کمال دارد و از طریق فطرت که دین الهی است خواهان تقرب به مبدأ افعال است، و کمال شایسته به حال انسان، که از این طبیعت آفریده شده است، در این عالم پست صورت نمی پذیرد بلکه در سرای دیگر که در حقیقت بازگشتگاه و«غایت» و منتهای سیر انسان است، تحقق می یابد. بدیهی است آنگاه که انسان همه مراتب خلقت را از طریق حرکت جوهری از جمادی و نباتی و حیوانی طی کرد، و کمال ممکن را در این جهان به دست آورد در این هنگام به سرای دیگر متوجه می گردد، و از قوه به فعل و از دنیا به آخرت متوجه می شود آنگاه به خدا که بالاترین هدف و منتهای شوق و تلاش انسان است روی می آورد.(۱)

۱- [۱] الآیات التی فیها ذکرت النطفه وأطوارها الکمالیه وتقلباتها من صوره أنقص إلی صوره أکمل ومن حال أدون إلی حال أعلی، فالغرض من ذکرها اثبات انّ لهذه الأطوار والتحولات غایه أخیره ، فللإنسان توجه طبیعی نحو الکمال، و دین إلهی فطری فی التقرب إلی المبدأ الفعال والکمال اللائق بحال الإنسان المخلوق أولاً من هذه الطبیعه، والأرکان لا یوجد فی هذا العالم الأدنی، بل فی عالم الآخره التی إلیها الرجعی وفیها الغایه والمنتهی فبالضروره إذا استوفی الإنسان جمیع المراتب الخلقیه الواقعه فی حدود حرکته الجوهریه الفطریه من الجمادیه والنباتیه والحیوانیه، و بلغ أشده الصوری و تم وجوده الدنیوی الحیوانی فلابدّ أن یتوجه نحو النشأه الآخره، ویخرج من القوه إلی الفعل ومن الدنیا إلی الأُخری ثمّ المولی وهوغایه الغایات، منتهی الأشواق والحرکات.(اسفار:۹/۱۵۹).

۶. ربوبیت خدا ملازم با معاد است

«ربّ»، در لغت عرب به معنی«صاحب» است، عرب به صاحب خانه می گوید«رَبُّ الدّار» و صاحب باغ و بستان را«ربُّ الضَیْعَه» می نامد، در حقیقت مقام ربوبی مربوط به مقام تدبیر مربوب است همچنان که مقام خالقیت مربوط به اصل آفرینش او است، موجود ممکن از آن نظر که آفرینش می پذیرد، رابطه مخلوقی با خالق دارد و از آنجا که پس از آفرینش، در بقای هستی نیاز به تدبیر دارد، با آفریدگار رابطه مربوبی به خود می گیرد.

کلمه ربّ همان طوری که یادآور شدیم، حاکی از مقام مالکیت و صاحب بودن نسبت به مربوب است در این صورت خدا مالک، و بنده مملوك او است و شکی نیست که بنده مملوك از آن نظر که همه شئون وی متعلق به صاحب او است باید کلیّه حرکات و سکناتش مطابق نظر و دستور او باشد.

و از آنجا که بندگان خدا از نظر اطاعت، و پیروی به دو گروه تقسیم می شوند ناچار باید ربّ عباد، روزی را دارا باشد که به حساب بندگان برسد.

و به دیگر سخن: ربوبیت خدا ملازم با بندگی انسانها است و در حقیقتِ بندگی مسئولیت نهفته است ومسئولیت بدون بازخواست و بررسی اعمال تصور ندارد طبعاً باید روز سزایی در آینده حیات انسانها وجود داشته باشد که ربوبیت او از این نظر تجلی پذیرد و شاید از این جهت در آیه یاد شده در زیر کلمه«ربّ» را به کار برده است نه دیگر کلمات مانند«اللّه» یا خالق، آنجا که فرموده است:

(یا أَیُّهَا الإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقیهِ) .(۱)

«ای انسان تو در سعی همراه با رنج و تعب خود، به سوی پروردگار می روی و با او ملاقات

۱- [۱] انشقاق/۶.

می کنی».

شاید به خاطر همین نکته است که در آیه دیگر انکار معاد را ملازم با انکار ربوبیت می شمارد آنجا که می فرماید:

(وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَولهُمْ ءَإِذا کُنّا تُراباً ءَ إِنّا لَفی خَلْق جَدید أُولئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ...) .(۱)

«واگر در شگفتی، شگفتی در گفتار آنها است(آنجا که می گویند) آیا آنگاه که ما خاک شدیم بار دیگر آفرینش دومی داریم، آنان کسانی هستند که به پروردگار خود کفر ورزیده اند».

ملازمه بین انکار معاد و انکار ربوبیت از بیان پیشین روشن شد، زیرا اگر خدا را به عنوان رب و خود را به عنوان بنده و مربوب پذیرفته باشند نباید به چنین روزی که روز بازخواست مسئولیت ها است انکار ورزند، زیرا تصور ندارد که مقامی وصف ربوبی و حالت مالکانه و صاحبانه داشته باشد امّا هرگز به حساب کامل بندگان خود نرسد.

اینجا است که انسان از نکته سنجی و نظم خاص قرآن در شگفت می ماند، زیرا در هر نقطه ای و در هر مقامی کلمه ای را به کار برده است که اگر دگرگون شود معنی مطلوب از بین می رود.

۱- [۱] رعد/۵.

۴- منکران معاد و انگیزه های انکار

آیات موضوع

۱ .(...لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوتِ لَيَقُوْلَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلّا سِحْرٌ مُبينٌ) . (هود/۷)

۲ .(وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَولُهُمْ ءَإِذا كُنّا تُراباً ءَإِنّا لَفِى خَلْق جَديد...) . (رعد/۵)

۳ .(...وَما أَمْرُ السّاعَهِ إِلّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...) . (نحل/۷۷)

۴ .(وَقالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقاءِ الاخِرَهِ وَأَتْرَفْناهُمْ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا ما هذا إِلّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ* أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذا مِتُّم وَكُنْتُمْ تُراباً وَعِظاماً أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ* هَيْهاتَ هَيْهاتَ لِما تُوعَدُونَ* إِنْ هِىَ إِلّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَنَحْيا وَما نَحْنُ بِمَبْعُوثين* إِنْ هُوَ إِلّا رَجُلٌ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً وَما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ). (مؤمنون/۳۳ ۳۸)

ص : ۶۷

۵ .(لَقَدْوُعِدْنا نَحْنُ وَآباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاّ أَساطِيرُ الأَوّلينَ). (مؤمنون/۸۳)

۶ .(وَقالُوا أَساطِيرُ الأَوّلينَ اكْتَتَبها فَهِىَ تُمْلى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً)(فرقان/۵)

۷ .(...إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسيرٌ) . (عنكبوت/۱۹)

۸ .(...هُوَ الَّذِى يَبْدَئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...) . (روم/۲۷)

۹ .(...قالُوا ءَإِذا ضَلَلْنا فِى الأَرْضِ ءَإِنّا لَفى خَلْق جَديد بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ* قُلْ يَتَوفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ...). (سجده/۱۰ ۱۱)

۱۰ .(قُلْ يَتَوفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ). (سجده/۱۱)

۱۱ .(...قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلى رَجُل يُنَبِّئُكُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّق إِنَّكُمْ لَفِى خَلْق جَديد * أَفْترى عَلىاللّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...). (سبأ/۷ ۸)

۱۲ .(وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينَا السّاعَةُ قُلْ بَلى وَرَبّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عالِمِالْغَيْبِ لا يعْزُبُ عَنْهُ مِثْقال ذَرَّه فِى السَّماواتِ وَلا فِى الأَرْض وَلا أَصغْرُ مِنْ ذلِكَ وَلا أَكْبَرُ إِلاّ فِى كِتاب مُبين) . (سبأ/۳)

۱۳ .(وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِىَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَهِىَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيها الَّذِى أَنْشَأَها أَوَّل مَرَّه وَهُوَ بِكُلِّ خَلْق عَليمٌ)

ص : ۶۸

(یس/۷۸ ۷۹)

۱۴ .(وَإِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ* وَقالُوا إِنْ هذا إِلّا سِحْرٌ مُبِينٌ) . (صافّات/۱۴ _ ۱۵)

۱۵ .(وَإِذا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَالسّاعَةُ لا رَيْبَ فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِى مَاالسّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلّا ظَنّاً وَما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ). (جاثيه/۳۲)

۱۶ .(وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّنات ما كانَ حُجَّتَهُمْ اِلّا أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) . (جاثيه/۲۵)

۱۷ .(ءَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً ذلِكَ رَجعٌ بَعيدٌ* قَدْعَلِمْنا ما تَنْقُصُالأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا كِتابٌ حَفيظٌ* بَلْ كَذَّبُوا بِالحْقِّ لَمّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِى أَمْرٍ مَرِيج) . (ق / ۵۳)

۱۸ .(...ذلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنا يَسيرٌ) . (ق /۴۴)

۱۹ .(...ذلِكَ عَلى اللّهِ يَسيرٌ) . (تغابن/۷)

۲۰ .(أَيَحْسَبُ الإِنْسانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ* بَلى قادِرينَ عَلى أَنْ نُسَوِّىَ بَنانَهُ). (قيامت/ ۳ ۴)

۲۱ .(بَلْ يُريدُ الإِنْسانُ لِيَفْجُر اَمامَهُ * يَسْئَلُ أَيّانَ يَومُ القِيامَهِ) . (قيامت/۵ ۶)

ترجمه آيات

۱.«واگر بگويى كه شما پس از مرگ برانگيخته شدگانيد، افراد كافر مى گويند كه اين جز جادويى آشكار، چيزى نيست».

۲.«اگر از چيزى در شگفتى، شگفت آور سخن آنها است كه مى گويند آيا

هنگامی که تبدیل به خاک شدیم آفرینش جدید خواهیم داشت. یعنی چگونه یک امر روشن را انکار می کنند؟».

۳.«کار قیامت بسان بر هم زدن چشم است و یا از آن هم نزدیکتر».

۴.«مقتدران و سران قوم پیامبر پس از نوح، آنان که کفر ورزیدند و لقای اخروی را تکذیب کردند و در زندگی دنیوی از نعمت های فراوان برخوردار بودند، گفتند این مدعی نبوت جز انسانی مانند شما نیست از آنچه می خورید، او نیز می خورد، و از آنچه می نوشید، او نیز می نوشد، و اگر از انسانی که مانند شما است، پیروی نمایید در این صورت از زیانکاران خواهید بود، آیا به شما وعده می دهد که هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید از خاک بیرون آورده می شوید، دور است، دور است آنچه وعده داده می شوید زندگی جز حیات دنیوی نیست برخی می میریم و برخی زنده (متولد) می شویم و ما مبعوث نخواهیم شد، او (پیامبر) جز انسان دروغگویی نیست که مسأله معاد را به خدا نسبت می دهد و ما به او ایمان نداریم».

۵.«ما و پدران ما پیش از این، به معاد وعده داده شده ایم ولی این، جز افسانه گذشتگان، چیزی نیست».

۶.«کافران گفتند:«قرآن» افسانه های گذشتگان است که هر بامداد و شب بر او املاء می گردد».

۷.«این کار برای خدا آسان است».

۸.«او است که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند و آن بر خدا آسان تر است».

۹.«کافران گفتند آن روز که ما در زمین گم شدیم آیا آفرینش جدیدی خواهیم داشت، بلکه آنان به لقای پروردگار خود منکرند، بگو شماها را فرشته مرگ که بر قبض جانهای شما مأمور شده است می گیرد».

۱۰.«بگو فرشته مرگ که برای قبض روح شما مأموریت دارد، شماها را می گیرد، آنگاه به سوی پروردگار خود باز می گردید».

۱۱.«کافران گفتند آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما می گوید هرگاه (پس از مرگ) کاملاً ریزه ریزه و پراکنده شدید، در آفرینش جدیدی خواهید

ص : ۷۰

بود،(او) به خدا دروغ بسته و یا جنون دارد».

۱۲.«افراد کافر گفتند قیامت نمی آید، بگو چرا، سوگند به خدایم به سوی شما می آید آرنده آن خدایی است که بر پنهانی ها آگـاه است و هم وزن ذره ای نه در آسـمانها و نه در زمین و نه کوچکـتر از آن و نه بزرگتر، از او فوت نمی شود و همگی در کتاب مبین ثبت است».

۱۳.«حقیقتی را برای ما توصـیف کرد (اسـتخوان پوسیده ای را کوبید و ذرات آن را در آسمان پخش کرد) و آفرینش نخستین خود را فراموش کرده گفت کیست که این اسـتخوانها را در حالی که پوسـیده شـده انـد، احیا کند؟ بگو خدایی که آن را روز نخست ایجاد کرده است و او نسبت به هر آفریده ای آگاه است».

۱۴.«هرگاه آیت و معجزه ای را مشاهده نمایند آن را به مسخره گرفته می گویند این جز جادویی آشکار، چیزی نیست».

۱۵.«وقتی گفته شد وعده الهی حق است و شـکی در وقوع رسـتاخیز نیست، گفتید ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما نسبت به آن گمانی بیش نداشته و یقین نداریم».

۱۶.«آنگـاه که آیات روشن ما بر آنها تلاوت می شـد، دلیل آنان در مقابل آن جز این نبود که می گفتنـد پـدران ما را بیاورید (زنده کنید) اگر راست می گویید».

۱۷.(«کافران گفتنـد) آیا هنگامی که مردیم و خاک شـدیم (دوباره زنـده خواهیم شـد) این بازگشتی بعیـد است، ما بر آنچه از زمین از آنان می کاهـد آگاهیم، و نزد ما کتابی است نگهدار و نگهبان، بلکه آنان حق را آنگاه که به سوی آنان آمد تکذیب کردند پس آنان در کاری آشفته و مضطرب می باشند».

۱۸.«و این جمع کردن برای ما آسان است».

۱۹ .«و این برای خداوند آسان است».

۲۰.«آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد، بلکه ما بر ساختن سر انگشتان او قادر و تواناییم».

۲۱.«بلکه انسان می خواهد (در طول زندگی) گناه کند، (با لحنی انکار آمیز) می پرسد روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟».

ص : ۷۱

تفسیر آیات

اشاره

انسانها در طول تاریخ نسبت به دعوت پیامبران به دو گروه تقسیم می شدند، گروهی که اکثریت جامعه انسانی را تشکیل می داد، به ندای پیامبران پاسخ منفی گفته و در نتیجه معاد را نیز انکار می کردند و گروهی که دعوت انبیا را پذیرفته و سرانجام معاد را پذیرا بودند.

عرب معاصر با زمان پیامبر اسلام نیز به همین دو گروه تقسیم می شد اکثریت جامعه عرب، مشرك بوده و به خاطر اعراض از پرستش حق، به پرستش مخلوق گرایش یافته و خود را از اعتقاد به معاد بی نیاز می دانستند در حالی که اقلیتی به نام (احناف) معاد را پذیرفته و شیوه عقیده آنان همان آیین ابراهیم بوده است.

علاوه بر این گروه، جامعه یهود و نصاری نیز به نوعی معاد را پذیرفته بودند.

بدون شك انکار منکران معاد، دارای انگیزه های خاصی بوده است در آیاتی از قرآن عوامل و انگیزه های انکار آنان بیان شده است و ما در این بحث می خواهیم با رجوع به آیات قرآن این عوامل و انگیزه ها را باز شناسیم.

انگیزه های واقعی انکار معاد

اشاره

انگیزه واقعی انکار گروههای مخالف، با شبهات و مستمسکات آنان کاملاً متفاوت است در حقیقت آنان انگیزه هایی داشتند و شبهاتی، و به دنبال انگیزه ها، دست به طرح شبهات، و تشکیکات می زدند. دقت در آیات می تواند ما را به جداسازی انگیزه های واقعی، از علل ظاهری (شبهات)

ص : ۷۲

رهنمون گردد. ما در این بخش نخست انگیزه ها را متذکر می شویم آنگاه شبهات آنان را بررسی می نماییم و در عین حال ممکن است احیاناً انگیزه واقعی برخی از منکران همان شبهات و تشکیکات آنان باشد، ولی در اکثریت قابل ملاحظه ای، انگیزه های انکار، غیر از مستمسکات زبانی و ظاهری آنان بوده و در حقیقت شبهات ،بهانه ای بیش نبوده است.

از میان انگیزه ها به بیان دو انگیزه می پردازیم:

۱. میل به آزادی نامحدود

افراد نفس پرست برای اشباع غرایز حیوانی خود، هیچ نوع حد و مرزی قائل نمی باشند و اگر هم به ظاهر به قوانین تن می دهند برای این است که چاره ای جز آن ندارند لذا در پنهانی همه را زیر پا می نهند.

اعتقاد به معاد در انسان یک نوع حالت خویشتن داری و محدودیت، و رعایت قوانین الهی وحقوق سایر انسانها پدید می آورد، قهراً این گروه با چنین عقیده ای در مخالفت و کشمکش خواهند بود، زیرا آنان می خواهند با درهم شکستن هر نوع اندیشه محدودیت آور، گام به پیش نهند و به ارضای غرایز و خواسته های حیوانی خود بپردازند قرآن از این انگیزه چنین یاد می کند:

(أَیَحْسَبُ الإِنْسانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ* بَلی قادِرینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ) .(۱)

«آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد، بلکه ما بر ساختن سر انگشتان او قادر و توانائیم».

در این دو آیه به یکی از شبهات منکران معاد و پاسخ آن اشاره شده است و آن مسأله قدرت الهی است. که منکران زنده شدن مردگان را بیرون از قدرت

۱- [۱] قیامت/۳_۴.

الهی می دانستند و قرآن به آنان پاسخ می دهد که قدرت خدا به قدری گسترده است که بر آفرینش سر انگشتان به گونه نخست نیز توانا است. ولی در آیه بعدی، انگیزه انکار را مطرح می کند و روشن می سازد که شک و انکار آنان دستاویزی بیش نیست واقع قضیه چیز دیگر است و آن این که:

(بَلْ یُرِیدُ الإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ * یَسْئَلُ أَیّانَ یَومُ القِیامَهِ) .(۱)

«بلکه انسان می خواهد (در طول زندگی) گناه کند، (با لحنی انکار آمیز) می پرسد روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟».

«فجر» در لغت عرب به معنی شکافتن است و اگر به انسان آلوده و تبهکار«فاجر» می گویند ، چون او پرده عفاف و دیانت را پاره می کند در این جا متعلق«فجر» کلمه«اَمام» است که به معنی باقیمانده زندگی است و مقصود از آن، پیوسته گناه کردن است در حقیقت او می خواهد هر نوع مانع ورادع را از پیش خود بردارد، تا به خواسته های حیوانی خود برسد، طبعاً چنین انسانی نمی تواند معاد را بپذیرد، بلکه به انکار آن تظاهر کند.

۲. سلطه گری و انکار معاد

اشاره

قدرت و سلطه گری با غرور و اعمال نفوذ و بهره گیری از دیگران همراه است، و عقیده به معاد با این شیوه از قدرت نمایی سازگار نیست از این جهت پیوسته در طول تاریخ، سیاست قدرتمندان با انکار معاد توأم بوده است، زیرا حفظ قدرتِ سیاسی و موقعیت اجتماعی خود را در انکار آن می دیدند نه در اذعان به آن.

اصولاً ـ از آنجا که پیامبران و این گروه در دو قطب مخالف بودند، مخالفان نه تنها به انکار معاد برمی خاستند، بلکه مجموع مکتب را انکار کرده

۱- [۱] قیامت/۵، ۶.

و برای موجه ساختن انکار خود به القای شبهات پرداخته و یادِ ساده لوحان می دادند چنان که می فرماید:

(وَقالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِلِقاءِ الاخِرَهِ وَأَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ* أَیَعِدُکُمْ أَنَّکُمْ إِذا مِتُّم وَکُنْتُمْ تُراباً وَعِظاماً أَنَّکُمْ مُخْرَجُونَ* هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما تُوعَدُونَ* إِنْ هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَنَحْیا وَما نَحْنُ بِمَبْعُوثِین* إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً وَما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنینَ).(۱)

«مقتدران و سران قوم پیامبر پس از نوح، آنان که کفر ورزیدند و لقای اخروی را تکذیب کردند و در زندگی دنیوی از نعمت های فراوان برخوردار بودند، گفتند این مدعی نبوت جز انسانی مانند شما نیست از آنچه می خورید، او نیز می خورد، و از آنچه می نوشید، او نیز می نوشد، و اگر از انسانی که مانند شما است، پیروی نمایید در این صورت از زیانکاران خواهید بود، آیا به شما وعده می دهد که هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید از خاک بیرون آورده می شوید، دور است، دور است آنچه وعده داده می شوید زندگی جز حیات دنیوی نیست برخی می میریم و برخی زنده (متولد) می شویم و ما مبعوث نخواهیم شد، او (پیامبر) جز انسان دروغگویی نیست که مسأله معاد را به خدا نسبت می دهد و ما به او ایمان نداریم».

قدرتمندان، که قرآن در صدر آیه از آنها به لفظ«ملأ» تعبیر می آورد با مکتب انبیا مبارزه می کردند و با یکی از اصیل ترین اصول آن مکتب، که معاد

۱- [۱] مؤمنون/۳۳_ ۳۸.

است، به مخالفت برمی خاستند و برای عوام فریبی و حق جلوه دادن مخالفت خود به طرح شبهات می پرداختند(أَیَعِدُکُمْ أَنَّکُمْ...) آنگاه از طرف خود و گروهی که بر آنها سلطه داشتند، شعار می دادند و می گفتند: (...وَما نَحْنُ بِمُؤْمِنینَ) .

در حقیقت در این آیه به دو انگیزه اشاره شده است:

۱. انگیزه نفسانی یعنی اتراف و لذت طلبی که با عقیده به معاد سازگار نیست و به آن با جمله (...وَأَتْرَفْناهُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا...) اشاره کرده است و این انگیزه شاخه ای از انگیزه نخست است.

۲. انگیزه سیاسی و حفظ قدرت که آنان را بر انکار مجموع مکتب و انکار یکی از اصیل ترین اصول آن مکتب (معاد) و طرح شبهات وا می داشت.

در آیه دیگری نیز به این انگیزه به طور کلی اشاره شده است و آن این که طرح شبهات در طرح انکار معاد مستمسکی بیش نبوده است، بلکه همه این مستمسکات یک ریشه واقعی دارد وا ن تکذیب انبیا و پیامبران است(به هر علتی باشد) آن هم نه به خاطر قصور و نا آگاهی، بلکه از روی عناد و لجاج آنجا که می فرماید:

(ءَإِذا مِتْنا وَکُنّا تُراباً ذلِکَ رَجعٌ بَعیدٌ* قَدْعَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ* بَلْ کَذَّبُوا بِالحْقِّ لَمّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَریج) .(۱)

(«کافران گفتند) آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید است، ما بر آنچه از زمین از آنان می کاهد آگاهیم، و نزد ما کتابی است نگهدار و نگهبان، بلکه آنان حق را آنگاه که به سوی آنان آمد تکذیب کردند پس آنان در کاری آشفته و مضطرب می باشند».

۱- [۱] ق/۳_۵.

در آیات یاد شده به یک شبهه و آنگاه به یک انگیزه اشاره شده است. با جمله (ءَإِذا مِتْنا) به شبهه اشاره شده و با جمله (قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ)به پاسخ آن اشاره شده است که در بخش شبهات خواهد آمد.

ولی قرآن بر می گردد دست منکران را رو کرده و انگیزه واقعی انکار آنان را یادآور می شود و آن این که این شبهات بهانه ای بیش نیست و انگیزه واقعی آنان از انکار معاد، انکار مجموع مکتب است و آن هم از طریق عناد و لجاج، و طبعاً چنین انکاری، انکار معاد را نیز به دنبال خواهد داشت چنان که می فرماید:(بَلْ كَذَّبُوا بِالحَقّ) : رسالت پیامبر را انکار کرده اند و گواه بر این که انکار آنان انکار منطقی نبوده، بلکه از لجاجت آنها سرچشمه می گرفت، این است که آنان پیوسته در اندیشه های اضطرابی خود و به تعبیر قرآن (فی أَمْر مَريج) غوطهورند، زیرا نمی توانند انکار خود را به صورت صحیح توجیه کنند.

شاید همین انگیزه از آیه یاد شده در زیر نیز استفاده شود آنجا که می فرماید:

(...قالُوا ءَإِذا ضَلَلْنا فِی الأَرْضِ ءَإِنّا لَفی خَلْق جَديد بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ* قُلْ يَتَوفّاكُمْ مَلَكُ الْموتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ...) (۱).

«کافران گفتند آن روز که ما در زمین گم شدیم آیا آفرینش جدیدی خواهیم داشت، بلکه آنان به لقای پروردگار خود منکرند، بگو شماها را فرشته مرگ که بر قبض جانهای شما مأمور شده است می گیرد».

در این آیه یک شبهه و یک پاسخ و یک انگیزه بیان شده است:

جمله (ءَإِذا ضَلَلْنا) بیانگر شبهه است و جمله (قُلْ يَتَوفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْت)پاسخ آن است به گونه ای که بیان خواهد شد، ولی قرآن یادآور می شود

۱- [۱] سجده/۱۰ ۱۱.

که طرح این شبهات بهانه ای بیش نبوده و انگیزه واقعی چیز دیگری است و آن این که آنان به هر علتی معاد را نپذیرفته و به انکار آن برخاسته اند و ناچارند انکار خود را با این بهانه جویی ها توجیه نمایند. چنان که می فرماید: (بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ) .

تا اینجا انگیزه ها و علل واقعی انکار معاد بیان شد، اکنون وقت آن رسیده است که به شبهات آنان گوش فرا دهیم شبهاتی که قرآن آنها را بیان نموده است:

۱. دلیلی بر معاد نیست

(وَإِذا قیلَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَالسّاعَةُ لا رَیْبَ فِیها قُلْتُمْ ما نَدْری مَاالسّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاّ ظَنّاً وَما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ).(۱)

«وقتی گفته شد وعده الهی حق است و شکی در وقوع رستاخیز نیست، گفتید ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما نسبت به آن گمانی بیش نداشته و یقین نداریم».

شبهه ای که در این آیه مطرح گردیده است، این است که گویا منکران معاد چنین وانمود می کردند که علت مخالفت آنان با مسأله معاد برهانی نبودن مسأله، و نداشتن دلیل کافی برای وقوع یا امکان آن می باشد، و اگر دعوت کنندگان به معاد دلیل کافی بر آن اقامه می کردند آنان نیز مخالفت نکرده و آن را قبول می کردند.

اگر چه قرآن کریم در این جا به طور مستقیم پاسخ این شبهه را نداده است، ولی با توجه به بیانات قرآن پیرامون معاد روشن می گردد که آنان به خاطر نبودن دلیل کافی بر معاد با آن مخالفت نمی کردند، بلکه برای مخالفت،

۱- [۱] جاثیه/۳۲.

انگیزه های دیگری داشته اند و اگر آنان معاد را از دریچه های مختلفی که قرآن مطرح کرده است، مطالعه می کردند و بدون هیچ غرض نفسانی یا سیاسی به داوری می نشستند، شک آنان تبدیل به یقین می گردید.

قرآن معاد را یک حقیقت اجتناب ناپذیر به شمار آورده و دلایل روشن و محکمی بر امکان وقوع آن اقامه نموده است که برای جویندگان حقیقت جای هیچ گونه انکار و یا شکی را باقی نمی گذارد به همین جهت قرآن شک و تردید در آن را امری شگفت می داند و می فرماید:

(وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ ءَإِذا كُنّا تُراباً ءَإِنّا لَفِى خَلْق جَديد...) .(۱)

«اگر از چیزی در شگفتی، شگفت آور سخن آنها است که می گویند آیا هنگامی که تبدیل به خاک شدیم آفرینش جدید خواهیم داشت. یعنی چگونه یک امر روشن را انکار می کنند؟».

۲. اعتقاد به معاد از اساطیر است

از آنجا که اصول شرایع در همه شرایع یکسان بوده و پیامبران بعدی بسان پیامبران پیشین، دعوت به معاد می کردند، از این جهت عرب معاصر با پیامبر اسلام که به نبوت پیامبر اعتقاد نداشت معاد را دنباله اساطیر تاریخی می انگاشت قرآن سخن آنان را در این باره چنین بازگو کرده است:

(لَقَدْوُعِدْنا نَحْنُ وَآباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاّ أَساطِيرُ الأَوّلينَ).(۲)

«ما و پدران ما پیش از این، به معاد وعده داده شده ایم ولی این، جز افسانه

۱- [۱] رعد/۵.

۲- [۲] مؤمنون/۸۳.

گذشتگان، چیزی نیست».

این تنها معاد نبود که مخالفان آن را دنباله اندیشه های افسانه ای گذشتگان قلمداد می کردند، اصولاً آنان مجموع دعوت به اصول معارف را به همین برچسب معرفی می کرده، آن را دلیل بر مخالفت و انکار خود می شمردند.

چنان که می فرماید:

(وَقالُوا أَساطِيرُ الأَوّلينَ اكْتَتَبَها فَهِيَ تُمْلى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) .(۱)

«کافران گفتند:"قرآن" افسانه های گذشتگان است که هر بامداد و شب بر او املاء می گردد».

بدون شک یک چنین اعتراض ارزش پاسخگویی ندارد، زیرا هیچگاه کهنگی و قدمت تاریخی یک اندیشه، نشانه بی پایگی آن نخواهد بود انسان واقع گرا باید اندیشه و تفکر حق را از طریق دلیل و برهان بشناسد نه با معیارهای قدیم و جدید بودن. از این جهت قرآن متعرّض پاسخ این شبهه نمی گردد.

۳. افترا یا جنون زدگی است

دعوت به معاد را نوعی دروغ و افترا به خدا و یا برخاسته از جنون دعوت کننده قلمداد می کردند قرآن سخن آنان را این گونه بازگو نموده است:

(...قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلى رَجُل يُنَبِّئُكُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّق إِنَّكُمْ لَفِي خَلْق جَدِيد * أَفْترى عَلىاللّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...).(۲)

۱- [۱] فرقان/۵.

۲- [۲] سبأ/۷ ۸.

«کافران گفتند آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما می گوید هرگاه (پس از مرگ) کاملاً ریزه ریزه و پراکنده شدید، در آفرینش جدیدی خواهید بود،(او) به خدا دروغ بسته و یا جنون دارد».

این نوع سخن از منکران معاد جز بهانه جویی برای موجه جلوه دادن مخالفت با معاد، چیزی نیست و از این که آنان سخن خود را به صورت تردید (اَفْتَری عَلی اللّه کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ) مطرح می ساختند، می خواستند با یک نوع ظاهر سازی و عوام فریبی، به داوری خود درباره معاد، رنگ بی طرفی بخشند. و در هر صورت به خاطر بی پایگی این اعتراض قرآن از کنار آن بدون پاسخ می گذرد.

۴. نیاکان ما را زنده کنید

یگانه حجت و دلیل برخی از مخالفان و منکران معاد این بود که وقتی از جانب پیامبران دعوت به معاد می شدند می گفتند اگر معاد امکان دارد برای جلب اطمینان ما ، نیاکان ما را زنده کنید، چنان که می فرماید:

(وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّنات ما کانَ حُجَّتَهُمْ اِلاّ اَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ) .(۱)

«آنگاه که آیات روشن ما بر آنها تلاوت می شد، دلیل آنان در مقابل آن جز این نبود که می گفتند پدران ما را بیاورید (زنده کنید) اگر راست می گویید».

عنایت آنان به احیای نیاکان، گواه بر این است که آنان جز بهانه گیری قصد دیگری نداشتند و گرنه زنده کردن یک فرد مرده هر چند از نیاکان آنان نباشد برای ارائه نمونه کافی بود و اگر هم پیامبر دست به چنین کاری می زد، هر روز از جانب افراد و قبایل مختلف، درخواست جدیدی مطرح می گردید،

۱- [۱] جاثیه/۲۵.

و در نتیجه دستگاه نبوت، رنگ بازیچه به خود می گرفت و سرانجام آنان به انکار خود ادامه می دادند، و آن را سحر وجادو می انگاشتند.

۵. معاد نوعی جادوگری است

از آنجا که آنان معاد را یک مسأله فوق قدرت می اندیشیدند، طبعاً احیای مردگان در نظر آنان امکان نداشت و اگر برای اقناع آنان مرده ای زنده می شد، نزد آنان واقعیتی جز چشم بندی وجادوگری نداشت چنان که می فرماید:

(...لَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ مَبْعُوثونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبینٌ) .(۱)

«واگر بگویی که شما پس از مرگ برانگیخته شدگانید، افراد کافر می گویند که این جز جادویی آشکار، چیزی نیست».

این تنها معاد نبود که مخالفان آن را جادوگری می دانستند، بلکه آنان با معجزات پیامبران نیز همین برخورد را داشتند و با بر چسب جادوگری از قبول آن، خودداری می کردند.

قرآن در این باره می فرماید:

(وَإِذا رَأَوْا آیَةً یَسْتَسْخِرُونَ* وَقالُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبینٌ).(۲)

«هرگاه آیت و معجزه ای را مشاهده نمایند آن را به مسخره گرفته می گویند این جز جادویی آشکار، چیزی نیست».

۶. از قلمرو قدرت بیرون است

گاهی می گفتند باز گرداندن حیات به استخوانهای پوسیده از قلمرو

۱- [۱] هود/۷.

۲- [۲] صافات/۱۴ ۱۵.

قدرت بیرون است، چه قدرتی می تواند خاکهای بی روح را به انسان زنده تبدیل کند؟

و غالباً روی این شبهه تکیه می کردند، چنان که می فرماید:

(وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیی العِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ) .(۱)

«برای ما حقیقتی را توصف کرد، امّا آفرینش خود را فراموش کردو گفت کیست که استخوانها را در حالی که پوسیده اند، زنده کند؟».

البته قرآن از این شبهه به دنبال این آیه و در آیات دیگر پاسخ گفته است که در آینده مشروحاً خواهد آمد.

۷. احیای مردگان کار دشواری است

گاهی روی دشواری مسأله تکیه کرده و آن را امر مشکلی می پنداشتند البته این اعتراض کم رنگ تر از اعتراض ششم آنان است که آن را از قلمرو قدرت بیرون می انگاشتند این اعتراض هر چند به طور صریح در قرآن وارد نشده، ولی از آیات متعددی که معاد را کاری سهل و آسان می شمرد، می توان به زمینه چنین اعتراض پی برد چنان که می فرماید:

(...إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ) .(۲)

(...ذلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنا یَسیرٌ) .(۳)

(...ذلِکَ عَلی اللّهِ یَسیرٌ) .(۴)

مجموع این آیات می رساند که حشر انسان و برانگیختن او بر خدا کار آسانی است و در آیه دیگر آسانی آن را به بر هم زدن چشم تشبیه می نماید که

۱- [۱] یس/۷۸.
۲- [۲] عنکبوت/۱۹.
۳- [۳] ق/۴۴.
۴- [۴] تغابن/۷.

توانایی انسان به آن بسیار روشن است آنجا که می فرماید:

(...وَما أَمْرُ السّاعَهِ إِلاّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...) .(۱)

«کار قیامت بسان بر هم زدن چشم است و یا از آن هم نزدیکتر».

تشبیه می تواند ناظر به سرعت عمل، یا آسانی عمل و یا بیانگر هر دو باشد.(۲)

در آیه دیگر می فرماید:

(...هُوَ الَّذِی یَبْدَئُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ...) .(۳)

«او است که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند و آن بر خدا آسان تر است».

لازم به تذکر است که در این جا، با مقایسه با قدرت بشر، باید گفت اعاده آسان تر از ایجاد نخستین است، زیرا ایجاد نخست از عدم مطلق است در حالی که اعاده، تبدیل ماده موجود به شکل صورت از دست رفته است ولی اگر از مقایسه با قدرت انسان، چشم پوشی کنیم و موضوع را با قدرت گسترده حق بسنجیم در مقایسه با قدرت او آسان و دشوار، بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، یکسان خواهد بود واصولاً دشوار معنا نخواهد داشت.(۴)

ص : ۸۴

۱- [۱] نحل/۷۷.

۲- [۲] برخی از آیات دیگر نیز می تواند ناظر به دوجهت یاد شده باشند در سوره صافات آیه ۱۹ پس ازیادآوری استبعاد منکران معاد می فرماید: (فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ...) جز این نیست که آن یک راندن (یا یک خروش) است . همین مضمون در آیه ۱۳ سوره نازعات نیز آمده است.

۳- [۳] روم/۲۷.

۴- [۴] امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره می فرماید:«وما الجلیل واللطیف، والثقیل والخفیف، والقویّ والضعیف فی خلقه إلّا سواء»(نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۰): بزرگ و کوچک ، سبک وسنگین،نیرومند و ناتوان از نظر آفرینش در برابر او یکسانند.

۸. مرگ نابودی مطلق انسان است

معنی معاد بازگشت انسان مرده به صحنه قیامت است در حالی که انسان با مرگ کاملاً فانی و نابود می شود بنابر این انسانی وجود ندارد که بار دیگر بازگردد چنان که می فرماید:

(...قالُوا ءَ إِذا ضَلَلْنا فِی الأَرْضِ ءَإِنّا لَفِی خَلْق جَدید...) .(۱)

«گفتند: آیا اگر ما در زمین ناپیدا نابود شدیم آفرینش نوی خواهیم داشت؟».

ممکن است این آیه اشاره به شبهه دیگری باشد که هم اکنون یادآور می شویم:

۹. پیوندی میان دو آفرینش نیست

انسان از طریق مرگ راه فنا را در پیش می گیرد، و برفرض این که آفرینش جدیدی صورت بپذیرد، پیوندی با آفرینش نخستین نخواهد داشت، و هرگز نمی توانیم بگوییم انسان معاد، همان انسان دنیوی است و با هم وحدت و یگانگی دارند و شاید جمله (ضَلَلْنا فِی الأَرْضِ)در آیه گذشته که به معنی پراکنده شدن در زمین است ناظر به انحلال شخصیت و واقعیت انسان است و در این صورت رابطه ای میان دو آفرینش (اول و دوم) نخواهد بود.

آنچه قرآن در پاسخ این شبهه یادآور می شود می تواند برای هر دو شبهه جواب قطعی باشد قرآن در پاسخ می فرماید: انسان مرکب از تن و روان است و واقعیت انسان همان روح و روان او است که تمام خصوصیات وجودی او، در

۱- [۱] سجده /۱۰.

آن تحقق می یابد و به هنگام مرگ این واقعیت به وسیله فرشته مرگ گرفته می شود و بدون کمترین زوال و کاستی باقی می ماند و آنچه که راه فنا و نابودی را (به صورت ظاهر) در پیش می گیرد، همان بدن انسان است که نسبت به واقعیت انسان (روح و روان) به منزله ابزار و وسیله است و به هنگام رستاخیز، آن واقعیت محفوظ، با گردآوری اجزای بدن که وسیله و ابزار است، بار دیگر گام به حیات جدید می گذارد، در این صورت انسان، معدوم و فانی نشده است تا گفته شود که چیزی از انسان باقی نمانده است که باز گردد (شبهه هشتم) و نه انسان دوم غیر انسان اول است تا گفته شود که رابطه ای میان دو انسان نبوده و پیوند یگانگی میان آن دو گسسته است(شبهه نهم) قرآن این پاسخ را با این جمله بیان می کند:

(قُلْ يَتَوفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).(۱)

«بگو فرشته مرگ که برای قبض روح شما مأموریت دارد، شماها را می گیرد، آنگاه به سوی پروردگار خود باز می گردید».

این جواب در صورتی از خود آیه فهمیده می شود که بدانیم«تَوَفّی» در لغت عرب به معنی مردن یا میراندن نیست، بلکه به معنی«أَخْذْ» و گرفتن است و آیات دیگر قرآن به این معنی گواهی می دهند و تفصیل این پاسخ را بعداًخواهیم خواند.

۱- [۱] سجده ۱۱.

۱۰. اجزای پراکنده قابل شناخت نیست

مرگ انسان مایه متلاشی شدن اجزای بدن او و درهم ریختن آن در میان ذرات بی شمار جهان است و انسان در طی قرنها و زمانهای ممتد وطولانی آنچنان در این جهان گم و ناپیدا می شود که هرگز نمی توان اجزای بدن انسانی را از انسان های دیگر و از دیگر اشیا باز شناخت در این صورت چگونه معاد انسان تحقق می پذیرد؟ و هر انسانی حیات دوباره خمود را باز می یابد؟ در اینجا شبهه ناظر به علم گسترده خدا است و اگر منکران علم او را بسان قدرت او وسیع و دامنه دار می اندیشیدند هرگز این شبهه را مطرح نمی کردند و قرآن در آیه یاد شده در زیر اصل شبهه و پاسخ آن را به گونه ای یادآور شده است:

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَأْتِینَا السّاعَةُ قُلْ بَلی وَرَبّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عالِمِالْغَیْبِ لا یعْزُبُ عَنْهُ مِثْقال ذَرَّه فِی السَّماواتِ وَلا فِی الأَرْض وَلا أَصغْرُ مِنْ ذلِکَ وَلا أَکْبَرُ إِلاّ فِی کِتاب مُبین) .(۱)

«افراد کافر گفتند قیامت نمی آید، بگو چرا، سوگند به خدایم به سوی شما می آید آرنده آن خدایی است که بر پنهانی ها آگاه است و هم وزن ذره ای نه در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، از او فوت نمی شود و همگی در کتاب مبین ثبت است».

و در آیه ای دیگر هنگامی که معاد را مطرح می کند روی«علیم» بودن خدا تکیه می کند وانسان در بدو نظر تصور می کند که شایسته بود به جای آن«قدیر» گفته شود در حالی که این مطلب پنداری بیش نیست، زیرا از خود پاسخ باید به نوع اعتراض آنها پی برد، مثلاً از این که قرآن در آیه پیشین با کلمات : ۱۱.(عالم الغیب)، ۲. (لا یعزب عنه) ، ۳. (فی کتاب مُبین)مسأله

۱- [۱] سبأ/۳.

«علم خـدا» را مطرح می کنـد و در آیه ای که هم اکنون یادآور خواهیم شـد، با جمله (وَهُوَ بِکَلِّ خَلْق عَلیمٌ) مسأله علم الهی را یادآور می شود، می توان ماهیت اعتراض را بدست آورد آنگاه پاسخ را بر آن منطبق دانست چنان که می فرماید:

(وَضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَهِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیها الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّل مَرَّه وَهُوَ بِکُلِّ خَلْق عَلیمٌ).(۱)

«حقیقتی را برای ما توصیف کرد (استخوان پوسیده ای را کوبید و ذرات آن را در آسمان پخش کرد) و آفرینش نخستین خود را فراموش کرده گفت کیست که این استخوانها را در حالی که پوسیده شده اند، احیا کند؟ بگو خدایی که آن را روز نخست ایجاد کرده است و او نسبت به هر آفریده ای آگاه است».

از بررسی این آیه استفاده می شود که مشکل معاد در نظر گوینده این کلام دو چیز بوده است:

۱. محال بودن تجدید حیات استخوانهای پوسیده .

۲. عدم امکان شناختن اجزای بدن انسانی که در طول تحولات با دیگر موجودات درهم آمیخته می شود.

قرآن در مقام پاسـخ اعتراض نخست آفرینش نخست انسان را مطرح می کند که از امکان نخستین می توان امکان دومی را نیز به دست آورد و در این صورت بعید شمردن آن بی مورد است.

و در باره شبهه دوم روی علم گسترده خدا که لفظ«علیم» از آن حاکی است، تکیه می کند و از این جهت با آیه (لا یَعْزُبُ عَنْهُ ...) هماهنگ می باشد.

۱- [۱] یس/۷۸ ۷۹.

و سرانجام این دو آیه از آن گونه آیاتی است که اصل شبهه در آن به طور مستقیم مطرح نشده است ولی از شیوه پاسخ به ماهیت و نوع اعتراض پی می بریم.

تا اینجا مجموع شبهات دهگانه معترضان و منکران معاد در اعصار پیامبران و عصر رسالت به دست آمد همچنان که پاسخهای مختصر و کوتاه ولی محکم و استوار قرآن به آنها روشن گردید و شاید در میان آیات قرآن اعتراض و شبهات دیگری نیز نقل شده باشد که با تتبع و بررسی بیشتر آیات مربوط به معاد بتوان بر آنها نیز آگاه گردید.

در پایان این بخش فهرست شبهات ده گانه را یادآور می شویم:

۱. دلیلی بر معاد وجود ندارد.

۲. اعتقاد به معاد از اساطیر است.

۳. افترا یا جنون زدگی است.

۴. معاد نوعی جادوگری است.

۵. پدران ما را زنده کنید.

۶. از قلمرو قدرت بیرون است.

۷. احیای مردگان پس از تبدیل شدن آنها به خاک کار دشواری است.

۸. مرگ نابودی مطلق است، چیزی باقی نمی ماند که باز گردد.

۹. پیوندی میان دو آفرینش نیست.

۱۰. اجزای پراکنده قابل شناخت نیست.

۵- دلایل امکان معاد

اشاره

یا

پاسخ تفصیلی به شبهات منکران

آیات موضوع

۱. (...أَیْنَما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمیعاً إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ). (بقره/۱۴۸)

۲. (وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) . (آل عمران/۱۶۲)

۴. (...وَلَوْ تَرى إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالمَلائِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَونَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَکُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ) . (انعام/۹۳)

۵. (وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَد مَیِّت فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّالثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتى لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) . (اعراف/۵۷)

ص : ۹۱

۶. (فَعَقَرُوا النّاقَهَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقالُوا يا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلينَ* فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِى دارِهِمْ جاثِمينَ* فَتَوَلّى عَنْهُمْ وَقالَ يا قَوْم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَهَ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلكِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحينَ) .

(اعراف/۷۷ ۷۹)

۷. (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِى دارِهِمْ جاثِمينَ* فَتَوَلّى عَنْهُمْ وَقالَ يا قَوْم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالاتِ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسى عَلَى الْقَوم الْكافِرينَ). (اعراف/ ۹۱ ۹۳)

۸. (فَالْيَوْمَ نُنَجّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَهً...) . (يونس/۹۲)

۹. (وَلَقَدْ بَعَثْنا فِى كُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدوا اللّهَ وَاجْتَنِبُواالطّاغُوتَ...). (نحل/۳۶)

۱۰. (وَقالُوا ءَإِذا كُنّا عِظاماً وَرُفاتاً ءَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَديداً* ...فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعيدُنا قُلِ الّذِى فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّه...) . (اسراء/۴۹ ۵۱)

۱۱. (...فَما بالُ الْقُرون الأُولى). (طه/۵۱)

۱۲. (قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبّى فِى كِتاب لا يَضِلُّ رَبّى وَلا يَنْسى). (طه/۵۲)

۱۳. (يا أَيُّهَا النّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِى رَيْب مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ

تُراب ... وَتَرَى الأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوج بَهيج* ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِى الْمَوتى وَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَىْء قَديرٌ* وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ). (حجّ/۷۵)

۱۴. (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ مِنْ سُلالَه مِنْ طين...) . (مؤمنون/۱۲)

۱۵. (...ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ...) . (مؤمنون/۱۴)

۱۶. (وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ءَإِذا كُنّا تُراباً وَآباؤنا ءَإِنّا لَمُخْرَجُونَ) . (نمل/۶۷)

۱۷. (ما خَلْقُكُمْ وَلا بَعْثُكُمْ إِلاّ كَنَفْس واحِدَه إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ بَصيرٌ)(لقمان/۲۸)

۱۸. (وَقالُوا ءَإِذا ضَلَلْنا فِى الأَرْضِ ءَإِنّا لَفِى خَلْق جَديد بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ) . (سجده/۱۰)

۱۹. (قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الّذى وكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) . (سجده/۱۱)

۲۰. (...قالَ يا لَيْتَ قَوْمى يَعْلَمُونَ* بِما غَفَر لى رَبّى وَجَعَلَنى مِنَ الْمُكْرَمينَ). (يس/۲۶ ۲۷)

۲۱. (أَوَ لَيْسَ الَّذِى خَلَق السَّماواتِ وَالأرْضَ بِقادِر عَلى أنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...). (يس/۸۱)

۲۲.(وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتهُ يَومَ القِيامَهِ وَالسَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ...) . (زمر/۶۷)

۲۳. (وَنُفِخَ فِى الصُّورِ...) . (زمر/۶۸)

۲۴. (اللّهُ يَتَوفَّى الأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَالَّتى لَمْ تَمُتْ فِى مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتِى قَضى عَلَيهَا المَوتَ وَيُرْسِلُ الأُخرى إِلى أَجَل مُسَمّىً إِنَّ فِى ذلِكَ لآيات لِقَوْم يَتَفَكَّرُونَ) . (زمر/۴۲)

۲۵. (...وَحاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ* النّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيها غُدوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَونَ أَشَدَّ الْعَذابِ) (غافر/۴۵ ۴۶)

۲۶. (...الَّذِى نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَر فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَهً مَيْتاً كَذلِكَ تُخْرَجُونَ). (زخرف/۱۱)

۲۷. (وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَهً يُعْبَدُونَ) . (زخرف/۴۵)

۲۸. (أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّهَ الّذى خَلَق السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَلَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِر عَلى أَنْ يُحْيِى الْمَوتى...) . (احقاف/۳۳)

۲۹. (ءَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً ذلِكَ رَجْعٌ بَعيدٌ) . (ق/۳)

۳۰. (قَدْعَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا كِتابٌ حَفيظٌ). (ق/۴)

۳۱. (مِمّا خَطيئاتِهِمْ أَغْرِقُوا فَاُدْخِلوا ناراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْصاراً). (نوح/۲۵)

۳۲. (أَيَحْسَبُ الإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيّ يُمْنى* ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّى* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوجَيْنِ الذَّكَرَ والأُنْثى* أَلَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ المَوْتى) .

(قيامت/ ۳۶ ۴۰)

۳۳.(يَقُولُونَ ءَإِنّا لَمَرْدُودُونَ فِى الحافِرَه* ءَإِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً) . (نازعات/ ۱۰ ۱۱)

ترجمه آيات

۱.«هر كجا باشيد خدا همگان را (در روز قيامت) مى آورد، خدا بر همه چيز توانا است».

۲.«گمان مبريد، افرادى كه در راه خدا كشته شده اند مردگانند، بلكه آنان زندگانى هستند كه نزد پروردگار خود روزى مى خورند».

۳.«اگر ببينى آنگاه كه ظالمان در گردابهاى مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دست هاى خود را گشوده اند (و به آنان مى گويند) جانهاى خود را بيرون بياوريد، امروز به خاطر گفتارهاى باطل درباره خدا و براى استكبار در برابر آيات الهى به عذاب خوار كننده اى كيفر داده مى شويد».

۴.«اوست كه بادها را مى فرستد در حالى كه از رحمت خدا مژده مى دهند، تا آنجا كه بادها ابرهاى متكاثف و به هم فشرده را حمل مى كنند، و آنها را به سوى سرزمين هاى مرده مى رانند، وما به وسيله آنها، آب فرو فرستاده و به واسطه آن

انواع میوه ها (از زمین) بیرون می آوریم و مردگان را نیز همین گونه (از خاک) بیرون می آوریم(یادآوری این مطلب برای این بود که) شما متذکر حقیقت معاد و امکان آن گردید».

۶.(«قوم ثمود) شتر را (که معجزه صالح بود) پی کردند و از دستور پروردگار خود سر پیچیدند و گفتند اگر پیامبری، عذابی را که به ما وعده می دهی، بیار، زلزله ای آنان را فرا گرفت سپس در خانه های خویش بی جان افتادند آنگاه صالح از آنان روی برتافت و گفت ای قوم، من پیامهای خدا را رسانیدم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

۷.« زمین لرزه قوم شعیب را فرا گرفت و در خانه های خود هلاک شدند(پس از مرگ و هلاکت آنان) شعیب پشت به آنان کرد وگفت من پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم و پندتان دادم پس چگونه بر گروه کافر اندوه بخورم».

۸.«امروز بدن تو را از آب می گیریم تا برای کسانی که پس از تو می آیند، نشانه عبرت باشد».

۹.«ما برای تمام امتها پیامبری فرستادیم که همگی بگویند خدا را بپرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید».

۱۰.«گفتند: آنگاه که ما به صورت استخوانها و خاک درآمدیم آیا آفرینش نوی خواهیم داشت؟... خواهند گفت چه کسی ما را باز می گرداند؟ بگو آن کس که شما را برای نخستین بار آفریده است».

۱۱.«چگونه است سرنوشت امت های گذشته؟».

۱۲.«آگاهی از وضع این امت های پیشین در کتابی است نزد پروردگار من (علم او آن چنان گسترده است) که هرگز چیزی را اشتباه و فراموش نمی کند».

۱۳.«ای انسانها! اگر نسبت به رستاخیز تردید دارید، پس به تحقیق ما شما را از خاک آفریدیم... و زمین را خشک و افسرده می بینی پس هنگامی که آب بر آن فرو فرستادیم، حرکت و جنبش نموده و بالا آمده و از هر جفت (گیاهان) زیبا رویانیدیم، و این به خاطر آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی (کاری) توانا است و حقا که رستاخیز می آید شکی

ص : ۹۶

در آن نیست و حقا که خداوند مردگان را از قبرها بر می انگیزد».

۱۴.«انسان را از عصاره این گل آفریدیم».

۱۵.«آنگاه به او آفرینش دیگری اعطا نمودیم».

۱۶.«کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، (زنده می شویم) و از دل خاک بیرون می آییم؟».

۱۷.«آفرینش و برانگیختن همه شما انسانها نیست مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک انسان، حقّا که خداوند شنوا و بینا است».

۱۸.«بگو شماها را فرشته مرگ که مأمور شما است، می گیرد سپس به سوی ما باز می گردید بلکه آنان به لقای پروردگار خود کفر میورزند».

۱۹.«خدا کسی است که از آسمان به مقدار معین آب فرو می فرستد و ما (خدا) به وسیله آن آب، زمین های مرده را زنده می سازیم، شما نیز روز قیامت این گونه از خاک بیرون آمده و زنده می شوید».

۲۰.«آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفریده است، قادر بر آفرینش جدید انسانها نخواهد بود؟».

۲۱.«خدا را آنچنان که شایسته است، نشناختند و روز رستاخیز زمین یکسره در قبضه او است و آسمانها در پرتو قدرت او به هم پیچیده است».

۲۲.«ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و از عزیزان قرار داد».

۲۳.«در صور دمیده می شود».

۲۴.«خدا جانها را به هنگام مرگ و به هنگام خواب به طور کامل می گیرد آن را که مرگ او قطعی شده است نگه می دارد و دیگری را تا مدت معینی رها می سازد، در این کار بر آنان که تفکر می کنند، آیت و یا نشانه ها است».

۲۵.«آل فرعون را عذاب بد فرا گرفت، صبح و عصر بر آتش عرضه می شوند و روزی که قیامت بر پا می شود فرمان صادر می شود که آنان را در سخت ترین عذاب وارد سازید».

۲۶.«از پیامبران پیشین بپرس آیا غیر از خدای رحمان، خدایی معرفی کرده ایم که پرستش شوند؟».

۲۷.«آیا نمی نگرند خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و نسبت به آفرینش آنها عاجز و ناتوان نبوده، توانا است که مردگان را زنده کند».

۲۸.«آیا هنگامی که مردیم و تبدیل به خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید و باور نکردنی است».

۲۹.«ما بر آنچه زمین از آنان می کاهد آگاهیم و نزد ما است کتابی نگهبان و نگهدارنده».

۳۰.«به خاطر کارهای خطای خود غرق شدند سپس وارد آتش گشتند، وجز خدا یاوری نیافتند».

۳۱.«آیا انسان می پندارد که به خود واگذار خواهد شد، آیا او نخست ذره ای از منی ریخته شده نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد، آنگاه او را آفرید و بیاراست، و از او دو جفت نر و ماده آفرید آیا این آفریدگار توانا بر زنده کردن مردگان قادر نیست».

۳۲.«می گویند آیا ما پس از مردن باز گردانده می شویم، هنگامی که استخوانهای پوسیده و متلاشی گردیدیم؟».

تفسیر آیات

اشاره

با شبهات دهگانه منکران معاد که در قرآن مطرح شده است، آشنا شدیم

هر چند قرآن به هنگام طرح شبهه یا شبهات، به گونه ای از آنها پاسخ گفته است، ولی به خاطر اهمیت اصل معاد، قرآن در سوره های مختلفی به پاسخ تفصیلی شبهات آنان پرداخته، و اینک در این بحث مورد تحلیل قرار می گیرد:

در میان شبهات دهگانه آنان چهار شبهه، اهمیت خاصی دارند، و قرآن

روی آنها تأکید بیشتری نموده است و شبهات دیگر به خاطر سطحی بودن نیاز به گفتگوی تفصیلی ندارد و شاید به همین جهت قرآن در باره آنها به تفصیل سخن نگفته است این چهار شبهه عبارتند از:

۱. معاد از قلمرو قدرت بیرون است.

۲. زنده شدن بدنهای خاک شده باور کردنی نیست.

۳. اجزای پراکنده قابل شناخت نیست.

۴. پیوندی میان دو آفرینش که مایه وحدت باشد، برقرار نیست.

شاید بتوان گفت که شبهه دوم صورت دیگری از شبهه نخست است ولی چون قرآن در مقام پاسخ، هر یک را به طور مستقل متذکر شده، از این جهت ما آنها را از هم جدا ساختیم.

الف. معاد از قلمرو قدرت بیرون است

اشاره

منکران معاد به خاطر جهل به عظمت مقام ربوبی تصور می کردند که زنده کردن انسان و تأسیس نشأت جدید خارج از قدرت است، حال خواه بگوییم امکان ذاتی آن را پذیرا نبودند و آن را مانند جمع میان دو نقیض می پنداشتند ویا در امکان ذاتی آن شک و شبهه ای اظهار نمی کردند، بلکه وقوع آن را محال و ممتنع می پنداشتند.(۱)

قرآن در ردّ این شبهه در مرحله ای، اصل قدرت خدا و گستردگی آن را

۱- [۱] البته برای اهل فن تفاوت امکان ذاتی با امکان وقوعی روشن است نفی امکان ذاتی به معنی این است که تصور خود موضوع حاکی از امتناع آن باشد در حالی که در نفی امکان وقوعی مسأله به شکل دیگر است و آن این که تصور موضوع گواه بر امتناع آن نیست، بلکه یک رشته امور خارج از واقعیت شیء مانع از تحقق آن خواهد بود مثل این که می گفتند اجزای پراکنده انسانها قابل شناخت نیست به گونه ای که اگر قابل شناخت بود در امکان آن بحثی نبود.

یادآور می شود و در مرحله دیگر کاخ عظیم آفرینش آسمانها را که نشانگر عظمت قدرت او است، یادآور می گردد، و در مرحله سوم آفرینش نخستین انسان را گواه بر امکان وقوعی آن می گیرد، و سرانجام بشر منکر معاد را با بهترین شیوه ها، هدایت می نماید تا آن دسته از منکران که به خاطر این شبهه گرایش به انکار یافته اند هدایت گردیده و اصل معاد را پذیرا شوند، و برای معاندان نیز هیچ گونه عذری باقی نماند. اینک آیات مربوط به این مراحل سه گانه:

۱. قدرت گسترده خدا

اصلاً در مسایل مربوط به معجزات و کرامات و امور خارج از قدرت عادی نباید قدرت انسان را مقیاس داوری قرار داد، بلکه باید قدرت خدا را در نظر گرفت اشتباه مشرکان در بسیاری از انکارها ناشی از تصور آنان در شناخت قدرت خدا بود، قرآن به این نوع از قصور و جهل چنین اشاره می کند:

(وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (۱)وَالأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتهُ يَومَ القِيامَهِ وَالسَّماواتُ مَطْويّاتٌ بِيَمِينِهِ...) .(۲)

«خدا را آنچنان که شایسته است، نشناختند و روز رستاخیز زمین یکسره در قبضه او است و آسمانها در پرتو قدرت او به هم پیچیده است».

ارتباط این آیه با مسأله معاد در صورتی به خوبی روشن می گردد که آیات بعد از آن که مربوط به معاد می باشند مطالعه شوند در آیه بعد می فرماید:

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ...).(۳)

۱- [۱]«قدر» به معنی شأن و شایستگی است نه قدرت ولی در عین حال شناخت خدا به نحو شایسته همراه با شناخت قدرت گسترده او است.

۲- [۲] زمر/۶۷.

۳- [۳] زمر/۶۸.

«در صور دمیده می شود».

وباز می فرماید:

(...أَيْنَما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَميعاً إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ).(۱)

«هر کجا باشید خدا همگان را (در روز قیامت) می آورد، خدا بر همه چیز توانا است».

و در سوره هود آیه ۴ می فرماید:

(إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ) .

«به سوی او است بازگشت شما و او بر همه چیز توانا است».(۲)

همان گونه که ملاحظه می نمایید در این گروه از آیات نوید تحقق معاد با قدرت گسترده الهی مقرون گردیده است و از این که در قدرت الهی هیچ محدودیتی متصور نیست و هر چه شایسته دریافت هستی است خداوند بر ایجاد آن توانا است، و چون احیای مردگان امتناع ذاتی ندارد، در این صورت در وقوع آن از نظر قدرت خداوند جای هیچ گونه تردید نیست.

۲. معاد و کاخ عظیم خلقت

گروهی که معاد را خارج از قلمرو قدرت می پنداشتند باید کاخ عظیم خلقت یعنی آفرینش آسمانها و زمین را در نظر بگیرند آنگاه زنده کردن یک انسان را با چنین آفرینش مقایسه کنند آیا قدرتی که این کاخ دل آویز را برافراشته

۱- [۱] بقره/۱۴۸.

۲- [۲] در این مورد به سوره های نحل/ ۷۷، عنکبوت /۲۰، روم/۵۰، فصلت/ ۳۹، شوری/۹و۲۹، احقاف/۲۳ و حدید/۲ مراجعه نمایید.

و زمین را گسترانیده است قادر بر احیای انسان نخواهد بود؟

چنان که می فرماید:

(أَوَ لَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم...) .(۱)

«آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفریده است، قادر بر آفرینش جدید انسانها نخواهد بود؟».

و باز می فرماید:

(أَوَ لَمْ يَرَوا أَنَّ اللّهَ الّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَلَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِىَ الْمَوتى...) .(۲)

«آیا نمی نگرند خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و نسبت به آفرینش آنها عاجز و ناتوان نبوده، توانا است که مردگان را زنده کند».(۳)

۳. آفرینش نخست انسان

در فلسفه اسلامی ضابطه ای است که می گویند:«روشن ترین گواه بر ممکن بودن چیزی، تحقق آن است».(۴)

وباز در ضابطه دیگر می گویند:«حکم همانندها از نظر امکان و امتناع یکسان است».(۵)

بنابراین خدای قادر بر آفرینش نخست انسان، قادر بر آفرینش دوم او نیز خواهد بود، و اگر در این داوری قدرت انسان معیار باشد طبعاً آفرینش دوم آسان تر از آفرینش نخست خواهد بود. آیا شایسته نیست که منکران از این

۱- [۱] یس/۸۱.

۲- [۲] احقاف/۳۳.

۳- [۳] در این مورد به سوره اسراء/۶۹ نیز مراجعه شود.

۴- [۴] أدلّ دلیل علی إمکان الشیء وقوعه.

۵- [۵] حکم الأمثال فیما یجوز و ما لا یجوز واحد.

رهگذر، درس گرفته و از انکار و لجاجت خود دست بردارند چنان که می فرماید:

(وَقالُوا ءَإِذا کُنّا عِظاماً وَرُفاتاً ءَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدیداً* ...فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعیدُنا قُلِ الّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّه...) .(۱)

«گفتند آنگاه که ما به صورت استخوانها و خاک درآمدیم آیا آفرینش نوی خواهیم داشت؟... خواهند گفت چه کسی ما را باز می گرداند؟ بگو آن کس که شما را برای نخستین بار آفریده است».

وباز می فرماید:

(أَیَحْسَبُ الإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً * أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیّ یُمْنی* ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوّی* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوجَیْنِ الذَّکَرَ والأُنْثی* أَلَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ المَوْتی) .(۲)

«آیا انسان می پندارد که به خود واگذار خواهد شد، آیا او نخست ذره ای از منی ریخته شده نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد، آنگاه او را آفرید و بیاراست، و از او دو جفت نر و ماده آفرید آیا این آفریدگار توانا بر زنده کردن مردگان قادر نیست».(۳)

ب. معاد و بدنهای پوسیده وخاک شده یا دومین شبهه

اشاره

مراجعه به آیات قرآن خصوصاً آنجا که کلمه«عظام» آمده است این مطلب را روشن می سازد که منکران روی این شبهه بیشتر تکیه می کردند و

ص : ۱۰۳

۱- [۱] اسراء/۴۹_ ۵۱.

۲- [۲] قیامت/۳۶_ ۴۰.

۳- [۳] در این مورد به سوره یس/۷۹ و طارق/ ۵ ۸ مراجعه نمایید.

پیوسته می گفتند: آیا آنگاه که ما به یک مشت خاک و استخوان تبدیل شدیم حیات جدیدی پیدا خواهیم کرد؟ و شما این شبهه را در بسیاری از آیه ها مشاهده می کنید.(۱)

این شبهه را به دو صورت می توان تقریر و تبیین کرد:

۱. زنده شدن بدنهای پوسیده و خاک شده از قلمرو قدرت بیرون است.

۲. زنده شدن آنها، رخدادی بعید و باور نکردنی است.

صورت نخست آن، به شبهه سابق بر می گردد و با پاسخ قرآن به آن آشنا شدیم ولی صورت دوم خود، شبهه جداگانه ای است و از آیاتی که در رابطه با طرح این شبهه و پاسخ به آن نازل گردیده است معلوم می گردد که این خود به صورت اعتراض یا شبهه مستقلی در ذهن گروهی از منکران معاد خودنمایی می کرده است و اینک نمونه هایی از ا یات مربوط به اصل شبهه:

۱.(یَقُولُونَ ءَإِنّا لَمَرْدُودُونَ فِی الحافِرَه* ءَإِذا کُنّا عِظاماً نَخِرَهً) .(۲)

«می گویند آیا ما پس از مردن باز گردانده می شویم، هنگامی که استخوانهای پوسیده و متلاشی گردیدیم؟».(۳)

۲. (وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا ءَإِذا کُنّا تُراباً وَآباؤنا ءَإِنّا لَمُخْرَجُونَ) .(۴)

«کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمانخاک شدیم،و از دل خاک بیرون می آییم؟».(۵)

۱- [۱] سوره های یس/۷۸، اسراء/۴۹و۹۸، مؤمنون/۳۵و ۸۲، صافات/۱۶و ۵۳،واقعه/۷و۱۱و قیامت/۳.

۲- [۲] نازعات /۱۰ ۱۱.

۳- [۳] اَلْحافِره اسمٌ لأوّل الأمْرِ ومنِهُ رَجَعَ فلانٌ حافِرَته: آغاز هر چیزی را«حافره» می نامند.

۴- [۴] نمل/۶۷.

۵- [۵] در این باره به آیه های مریم/۶۶ و احقاف /۱۷ و صافات/۱۶ نیز رجوع نمایید.

پاسخ قرآن از این شبهه

قرآن به مقتضای اعجاز خود در بلاغت و هدایت هر یک از شبهات را به مناسب ترین و آموزنده ترین وجه پاسخ می گوید: بر همین اساس این شبهه و استبعاد را به دو طریق پاسخ داده تا هر گونه ابهامی از میان برداشته شود و راه هدایت برای طالبان حقیقت روشن و هموار گردد. این دو عبارتند از:

۱. انسان از خاک آفریده شده است.

۲. گیاهان از خاک مرده، زنده می گردند.

نخست انسان را به این نکته متنبه می سازد که مبدأ خلقت وحیات او همین خاک مرده است که در پرتو قدرت و حکمت و تدبیر الهی به صورت موجود زنده ای که اسرار شگفت انگیزی از حیات را با خود همراه دارد، پدیدار گردیده است، بنابراین چرا او از شنیدن معاد و زنده شدن بدنهای پوسیده و به خاک مبدل شده تعجب کرده و آن را رخدادی بعید و باور نکردنی می انگارد؟

گذشته از این او پیوسته در طول زندگی خود غوغای حیات را در خاک مرده با روییدن گیاهان و درختان و گلها و سبزه ها مشاهده می کند. مگر نه این است که زمین پس از یک دوره فترت و رکود، با خیزش خاصی زنده می شود وگل و گیاه را در دامن خود پرورش می دهد؟

در این صورت انکار معاد به بهانه این که تبدیل خاک به انسان (یا به هر موجود زنده ای) امری بعید وباور نکردنی می باشد کاملاً بی مورد و دور از واقع بینی است و اینک آیات مربوط به این دو پاسخ:

(یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْب مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُراب ... وَتَرَی الأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوج بَهیج* ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِی الْمَوتی وَ

أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ* وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ).(۱)

«ای انسانها! اگر نسبت به رستاخیز تردید دارید، پس به تحقیق ما شما را از خاک آفریدیم... و زمین را خشک و افسرده می بینی پس هنگامی که آب بر آن فرو فرستادیم، حرکت و جنبش نموده و بالا آمده و از هر جفت (گیاهان) زیبا رویانیدیم، و این به خاطر آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی (کاری) توانا است و حقا که رستاخیز می آید شکی در آن نیست و حقا که خداوند مردگان را از قبرها بر می انگیزد».

آیه در آغاز شک و تردید (شبهه) منکران معاد را یادآور می شود (إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْب مِنَ الْبَعْث) آنگاه برای از بین بردن تردید و شبهه، به دو سنت الهی در عالم هستی توجه می دهد:

۱. مبدأ حیات خود انسان را یادآور می شود و می فرماید:

(فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُراب) .

«ما شما را از خاک آفریده ایم».

۲. آنان را به حیات زمین با پرورش گیاهان و درختان و سبزه ها و... توجه می دهد و می فرماید:

«زمین خشک و مرده پس از نزول باران جنبش نموده گیاهان گوناگون می رویاند(حرکت وجنبش از آثار حیات است)» چنان که می فرماید: (وَتَرى الأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْج بَهیج) .

آنگاه مبدأ فاعلی این دو رخداد شگفت را : (آفرینش انسان از خاک و روییدن گیاهان از خاک) را متذکر می گردد و می فرماید:«اینها به جهت آن است که

۱- [۱] حج/۵ ،۷.

خـدا حق است» (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ) ، و او زنـده کننده وحیات بخش مردگان است،(وَ أَنَّهُ یُحْیِی الْمَوتی) و او بر هر کاری تواناست (وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ) .

آنگاه نتیجه می گیرد که این سنت الهی که در این دنیا پیوسته تحقق می یابد، دلیل بر امکان رستاخیز و تحقق آن می باشد.

چنان که می فرماید:

(وَ أَنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ) .(۱)

در آیات بسیاری از قرآن حیات مستمر در زمین، به عنوان روشن ترین دلیل بر امکان تحقق معاد وابطال شبهه«استبعاد» منکران یادآوری شده است و این خود نشانگر اعجاز قرآن در مسیر هدایت انسانها است که برای بیدار کردن افکار خفته، از محسوس ترین و روشن ترین نمونه هـای بیـدار کننـده بهره می گیرد. همـان گونه که در مسأله خداشناسـی نیز پیوسـته بشـر را به مطالعه آیـات تکوینی در«انفس» و«آفـاق» دعوت می کنـد، در مسأله معـاد نیز قرآن بیشترین فشـار بیـان را روی دو مطلب بکـار برده است، یکی قدرت گسترده الهی و آثار قدرت نمایی او در آفرینش انسان و پدیده های شـگفت انگیز دیگر، مانند کاخ دلاویز آسـمانها، و دیگری نمونه های رسـتاخیز که به طور مسـتمر در حیات انسان و گیاهان رخ می دهـد و خاک مرده به موجودات زنده تبدیل می گردد، در این جا گذشته از آیات یاد شده، آیات دیگری نیز وجود دارد که نمونه هایی را

۱- [۱] در آیه ۵۵ سوره طه می فرماید: (مِنْها خَلَقْناکُمْ وَفِیها نُعیدُکُمْ وَمِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَهً أُخْری) شـما را از زمین آفریدیم و در آن باز می گردانیم وبار دیگر از آن بیرون می آوریم، از این آیه نیز می توان به نوعی پاسخ این شبهه را بدست آورد.

یادآور می شویم:

۱. (وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَد مَیِّت فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) .(۱)

«اوست که بادها را می فرستد در حالی که از رحمت خدا مژده می دهند، تا آنجا که بادها ابرهای متکاثف و به هم فشرده را حمل می کنند، و آنها را به سوی سرزمین های مرده می رانند، وما به وسیله آنها، آب فرو فرستاده و به واسطه آن انواع میوه ها (از زمین) بیرون می آوریم و مردگان را نیز همین گونه (از خاک) بیرون می آوریم(یادآوری این مطلب برای این بود که شما متذکر حقیقت معاد و امکان آن گردید)».

۲. (...الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَر فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ تُخْرَجُونَ).(۲)

«خدا کسی است که از آسمان به مقدار معین آب فرو می فرستد و ما (خدا) به وسیله آن آب، زمین های مرده را زنده می سازیم، شما نیز روز قیامت این گونه از خاک بیرون آمده و زنده می شوید».

ج. معاد و مسأله علم الهی (شبهه سوم)

اشاره

سومین شبهه مهم منکران معاد مسأله علم الهی بوده است. آنان از آنجا که به طور کامل آن را درک و هضم نکرده بودند از این نظر تحقق معاد را امری غیر ممکن یا فوق العاده بعید و باور نکردنی می دانستند. مسأله علم الهی و معاد از دو نظر مورد توجه منکران بوده است:

۱. بازشناسی اجزای متلاشی شده و درهم آمیخته.

۱- [۱] اعراف/۵۷.

۲- [۲] زخرف/۱۱.

۲. محاسبه اعمال گوناگون همه بندگان.

شکی نیست که تحقق بخشیدن به این دو مطلب از توانایی علمی بشر هر اندازه نیز دارای استعداد و حافظه قوی و نیرومندی باشد و با دستگاههای قوی و نیرومند الکتریکی مجهز گردد، ساخته نیست از این جهت تحقق معاد از نظر آنان محال و باور نکردنی بوده است. اینک بیان شبهه آنان:

۱. علم الهی و بدنهای متلاشی شده

برخی از آیات مربوط به شبهه منکران معاد از نظر«علم» در بخش شبهات مطرح گردید.(۱)

اینک تنها به نقل آیه ای می پردازیم که در آن بخش نقل نشده است آنجا که می گفتند:

(ءَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعیدٌ) .(۲)

«آیا هنگامی که مردیم و تبدیل به خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید و باور نکردنی است».

اگر چه در این آیه علت بعید شمردن معاد از سوی منکران بیان نشده است ولی از آیه بعد که«شبهه» آنان را پاسخ می دهد، علت آن نیز روشن می شود و آن نداشتن درک و برداشت صحیح نسبت به علم الهی است چنان که می فرماید:

(قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ) (۳).

«ما بر آنچه زمین از آنان می کاهد آگاهیم و نزد ما است کتابی نگهبان و نگهدارنده».

۱- [۱] در این باره به آیات ۹/روم، ۱۱/ق و ۹/فاطر رجوع شود.

۲- [۲] ق/۳ ۴.

۳- [۳] ق/۳_ ۴.

۲. علم الهی و حسابرسی بندگان

اگر گروهی از منکران، معاد را از این نظر بعید می دانستند که اجزای متلاشی شده بدنهای مردگان قابل شناخت نیست و علم خداوند را وافی به آن نمی دانستند، از نظر گروه دیگر، رسیدگی به اعمال گوناگون همه بندگان کاری شگفت تلقی شده که علم خداوند وافی به آن نمی باشد، قرآن در پاسخ آنان می فرماید:

(ما خَلْقُکُمْ وَلا بَعْثُکُمْ إِلاّ کَنَفْس واحِدَه إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصیرٌ) .(۱)

«آفرینش و برانگیختن همه شما انسانها نیست مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک انسان، حقّا که خداوند شنوا و بینا است».

اگر چه از مطالعه آغاز آیه چنین به نظر می رسد که این آیه ناظر به قدرت الهی است و این که آفریدن و برانگیختن یک انسان با همه انسانها از نظر قدرت خداوند یکسان است، ولی بخش پایانی آیه به روشنی دلالت می کند که این آیه پاسخگوی شبهه«علم» است، زیرا می فرماید:

«خداوند شنوا و بینا است» یعنی از کارهای بندگان آگاهی کامل دارد بنابراین شنیدنیها و دیدنیها در پیشگاه او حاضر است و از این جهت هیچ مشکلی از نظر حسابرسی اعمال بندگان وجود ندارد.

عین این پاسخ در مذاکره موسی با فرعون به چشم می خورد موسی(علیه السلام)فرعون را تهدید می کند که عذاب الهی از آن تکذیب کنندگان پیامبران است، کسانی که به دعوت های الهی پشت می کنند (یعنی ت(۲)و و پیروانت).

در این موقع فرعون سؤالی را مطرح می کند که قرآن آن را چنین نقل می کند:

۱- [۱] لقمان/۲۸.

۲- [۲] (أَنَّ العَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَتَوَلّی) (طه/۴۸).

(...فَما بالُ الْقُرون الأولی)(۱)

«چگونه است سرنوشت امت های گذشته؟».

این سؤال به گونه ای مجمل است ولی از پاسخ موسی می توان به واقعیت این پرسش پی برد و گویا پرسش فرعون این بود که تشخیص وضع این همه انسانهای گذشته از نظر کیفر و پاداش چگونه ممکن است؟ موسی در پاسخ او می فرماید:

(قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبّی فِی کِتاب لا یَضِلُّ رَبّی وَلا یَنْسی).(۲)

«آگاهی از وضع این امت های پیشین در کتابی است نزد پروردگار من (علم او آن چنان گسترده است) که هرگز چیزی را اشتباه و فراموش نمی کند».

معاد و رابطه دو آفرینش انسان(شبهه چهارم)

اشاره

آخرین شبهه منکران معاد مسأله فقدان پیوند میان آفرینش دیرینه و آفرینش جدید است و این که انسان با مرگ، شخصیت وواقعیت خود را از دست می دهد، بار دیگر چگونه می شود با ترکیب و تنظیم اجزای پوسیده بدن، همان انسان نخستین باشد تا بگویند انسان پیشین احیا شده و اکنون باید مورد پاداش و یا کیفر قرار گیرد، البته این شبهه به این روشنی که بیان گردید، در قرآن مطرح نگردیده، ولی از پاسخ قرآن به شبهات منکران، می توان به این مسأله پی برد. اینک آیه ای که بیانگر این شبهه است:

(...ءَإِذا ضَلَلْنا فِی الأَرْضِ ءَإِنّا لَفِی خَلْق جَدید...) .

ص : ۱۱۱

۱- [۱] طه/۵۱.

۲- [۲] طه/۵۲.

«آیا ما آن روز که در زمین گم و پراکنده شدیم، در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟».

قرآن در پاسخ این پرسش دو مطلب را یادآور می شود و این دو مطلب از موضع پاسخ گویی کاملاً با هم تفاوت دارند.

(...بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ) .

«بلکه آنان به لقای پروردگار خود کفر میورزند».

این جمله بیانگر انگیزه انکار آنان است و آن این که مسأله گم شدن و پراکندگی در زمین دستاویزی بیش نیست، انگیزه انکار این است که آنان از اول به انکار معاد (به هر علت روانی و اجتماعی) پرداخته اند، سپس دست به اشکال تراشی و شبهه سازی زده اند.

آنگاه به پاسخ علمی اشکال می پردازد و می فرماید:

(قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الّذی وکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ) .(۱)

«بگو شماها را فرشته مرگ که مأمور شما است، می گیرد سپس به سوی ما باز می گردید».

فهم دقیق معنی آیه بستگی دارد که با معنی اصیل«توفی» آشنا شویم، معنی اصیل این لفظ همان گونه که در لسان العرب(۲) یاد می کنند به معنی«اَخْذ» و«گرفتن» است نه به معنی میراندن و اگر کسی آیات قرآن را در این رابطه به دقت مطالعه کند به معنی واقعی آن پی می برد در این صورت آیه چنین می فرماید: فرشته مأمور این کار، شماها را می گیرد و بدانید که روح ونفس که

۱- [۱] سجده /۱۰، ۱۱.

۲- [۲] لسان العرب:۱۵/۳۹۸، ماده«وفی».

واقعیت شما است، نزد ما است، و آنچه که پراکنده می شود، شما نیستید، بلکه ابزار و ادوات این واقعیت است، اکنون باید دید آن شمایی که فرشته آن را می گیرد، چیست؟ مسلماً آن واقعیت از نظر فلسفی نفس انسانی و به اصطلاح شرع روح انسان است که در نزد خدا محفوظ است،و به هنگام تحقق معاد بار دیگر با بدن عنصری همراه می گردد.

در این صورت، مشکل رابطه، کاملاً- حل می شود، زیرا هرگز وجود دو انسان در کار نیست تا از رابطه آن دو، سؤال شود، بلکه یک واقعیت و یک انسان است که در دو نشأت با بدنی که رابطه و تعلق تدبیری با آن دارد، ظاهر می گردد، و اگر این آیه را گواه بر بقای انسان پس از مرگ و تجرد روح از آثار ماده بدانیم کاملاً واقع بینانه است.

اکنون که قرآن پایه پاسخ به این شبهه را، مسأله بقای روح پس از مرگ که ملازم با تجرد آن از ماده است، قرار داده است لازم است به گونه ای در این باره سخن بگوییم. تجرد روح را از دو راه می توان ثابت کرد:

۱. دلایل عقلی و فلسفی.

۲.دلایل قرآنی.

نخست دلایل فلسفی را مطرح می کنیم تا زمینه ساز فهم معانی آیات قرآن باشد که بر بقای روح گواهی می دهند و از میان دلایل بسیار فلسفی، تنها به سه دلیل اکتفا میورزیم.

البته برای اثبات تجرد روح راههای علمی و تجربی نیز هست که فعلاً در اینجا از آن بحثی به میان نمی آید.

۱. شخصیت ثابت در کوران حوادث

شکی نیست که انسان از آغاز زندگی در کوران تبدلات و دگرگونی هاست لذا نمی توان برای شناخت انسان در دوران پیری، به شناخت او در دوران کودکی اکتفا ورزید، زیرا او پیوسته از لحظه نوزادی تا دوران پیری دستخوش دگرگونی است ولی در این میان یک چیز در تمام زمانها ثابت و پابرجاست و آن واقعیت«من» در زبان فارسی و«اَنَا» در زبان عربی است . او پیوسته اعضای خود را به خویش نسبت می دهد و می گوید: دست من، پای من، زبان من و...همچنان که کارها را نیز به همان نسبت می دهد و می گوید: نوشتم، گفتم، انجام دادم و....

اکنون باید دید این شخصیت ثابت چیست که در دگرگونی ها، هویت خود را حفظ کرده و از هر گونه تغییر مصون می ماند.

انسان در آغاز از سلولی تشکیل می یابد و سپس به صورت انسان کاملی در می آید و از دوران کودکی تا لحظه مرگ، میلیاردها سلول عوض می کند ولی پیوسته چیزی از این دگرگونی ها مصون می ماند و آن همان واقعیت«من» است می گوید:«من کودک بودم، نوجوان شدم، جوان گشتم، کامل شدم و اکنون پیر و فرتوت گشته ام».

اگر واقعاً تمام واقعیت انسان، همان ماده جسمانی او بود هرگز نباید به یک چنین واقعیت ثابتی دست یابد، واقعیتی که هرگز به هیچ قیمت عدول از آن را جایز نمی داند، و این می رساند که هویت واقعی انسان در ماده و قوه، سلول و افزایش سلول خلاصه نمی شود، بلکه ورای این واقعیت های متبدل، واقعیت ثابتی هست که پیوسته وحدت خود را حفظ کرده و کلیه اجزای بدن را به آن نسبت می دهد و اگر بخواهیم این استدلال را در قالب شکل منطقی

بریزیم می گوییم:

۱. انسان یک واقعیت ثابت و پیوسته ای را به نام«من» درک می کند.

۲. بخش مادی وجود انسان (بدن، قوای بدنی) ثابت نیست.

نتیجه: واقعیت من، بخش مادی وجود انسان نیست، پس هویتی غیر مادی دارد.

بنابراین، اگر واقعیت انسان در همین ماده و انرژی که در بدن انسان نهفته است، خلاصه گردد، نباید انسان یک شخصیت ثابت را که محور انتسابها است در خود احساس کند.

۲. حضور شخصیت در ظرف غفلت از بدن

فرض کنید، انسانی در یک باغ وسیع آرمیده و آنچنان آرامش بر این باغ حکومت می کند که چیزی که انسان را متوجه خود بسازد، نباشد، مثلاً نه هوا آنچنان گرم باشد و نه آنچنان سرد که در او ایجاد ناراحتی نماید، و نه بادی بوزد و نه نسیمی که صدای باد و یا حرکت برگهای درختان، در او ایجاد توجه کند،نه مرغی بخواند و نه آهنگ جویباری به گوش برسد و ... و در یک کلام یک آرامش مطلق دور از غوغای زندگی بر آن باغ حکومت کند، در این هنگام به تدریج سعی کند ارتباط اندیشه را با خارج از خود قطع کند و به تدریج بکوشد تا هر یک از اعضای بدن را به دست فراموشی بسپارد، در این موقع که او در یک فراموشی مطلق بسر می برد، یک چیز را حاضر می یابد و آن واقعیت خویشتن است، و این می رساند که در انسان یک واقعیت فراموش نشدنی است که در هیچ شرایطی فراموش نمی گردد و این واقعیت غیر از بدن و

اعضای او است که در زیر پرده نسیان و فراموشی قرار می گیرد.(۱)

می توان گفت در تقریر این برهان نیازی به این مقدمات گسترده نیست، بلکه می توان آن را به صورت فشرده تری نیز بیان کرد و آن این که متفکران و مخترعان و مکتشفان، گاهی ساعاتی در اندیشه فرو می روند،و از همه چیز غفلت می کنند، و چه بسا اگر در مجاورت آنها حادثه مهمی رخ دهد، به آن توجه نکنند، ولی از یک چیز غفلت نمی کنند، و آن شخصیت علمی و تفکری خویش است و این که او انسانی است در حال تفکر. و این می رساند که واقعیت او، ورای بدن و اعضای او است که در زیر پرده غفلت قرار گرفته اند.

۳. تجزیه ناپذیری شخصیت

یکی از ویژگی های ماده تجزیه پذیری آن است. شما هر ذره ای از ذرات جهان ماده را فرض کنید، که از قلمرو تقسیم حسی نیز بیرون باشد، باز او از نظر عقل قابل تقسیم است به گونه ای که می توان گفت شرق آن، غیر غرب آن است، هر چند نتوانیم با دقیق ترین دستگاه های مادی آن را دو نیم کنیم، روی همین اساس است که مسأله«جزء لا یتجزی» از نظر فلسفی باطل است، زیرا واقعیت جزء هر چه هم ریز و ناپیدا باشد، یک واقعیت است که پشت و رو دارد، و می توان برای آن، شمال و جنوب فرض کرد.

و اگر در فیزیک کنونی از«جزء لاـ یتجزی» سخن می گویند، مقصود تجزیه ناپذیری حسی است در حالی که از نظر عقلی موجود مادی تجزیه ناپذیرنداریم.

ص : ۱۱۶

۱- [۱] اشارات بوعلی:۲/۲۹۲_۲۹۳، شفاء، بخش طبیعیات، ص ۲۸۲.

روی این اساس هر موجود مادی محکوم به قبول تجزیه و تقسیم است، ولی انسان در درون گرایی خود به واقعیتی می رسد که هرگز تجزیه پذیر نیست، و هر چه هم بر فکر و اندیشه فشار بیاورد که آن را دو نیم کند پذیرا نمی باشد، و آن شخصیت انسان است که به آن با لفظ«من» در زبان فارسی، و«أنا» در زبان عربی اشاره می کند و یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیری را درک می کند، و اگر واقعیت شخصیت او یک واقعیت مادی بود نباید به صورت یک امر بسیط و تجزیه ناپذیر درک شود، از این اصل می توان نتیجه گرفت که این واقعیت که در اصطلاح فلسفه و شرع به آن«نفس» و«روح» می گویند، واقعیت دور از ماده و آثار مادی است.

از مطالب یاد شده روشن شده که این براهین سه گانه راجع به شخصیت انسان است که از سه طریق مورد مطالعه قرار می گیرد، گاهی از زاویه«ثبات» در کوران دگرگونی ها، وبار دیگر از زاویه«حضور» به هنگام غفلت از بدن، و بار سوم از نقطه نظر«بساطت» و تجزیه ناپذیری، و این ویژگی های سه گانه می تواند ما را به تجرد واقعیت انسان (روح ونفس) و پیراستگی آن از ماده هدایت کند.

ما ،در این جا به این دلایل سه گانه عقلی و فلسفی تجرد نفس اکتفا میورزیم اگر چه برای اثبات تجرد نفس دلایل دیگری نیز وجود دارد علاقمندانی که مایلند در این مورد بیش از این مطالعه و بررسی به عمل آورند، به کتابهای فلسفی مراجعه نمایند.(۱)

۱- [۱] اسفار: ج۹، باب ۲، فصل (براهین یازدهگانه تجرد نفس)، اشارات:۲/۳۶۸ ۳۷۱ ، اصول فلسفه:ج۱، مقاله ۳.

قرآن و تجرد نفس

تـا اینجـا با دلایل عقلی تجرد نفس آشـنا شـدیم اکنون مسأله را از دریچه نقلی مورد بررسـی قرار می دهیم در این مورد آیات متعددی وجود داردکه برخی را یادآور می شویم:

آیات قرآن را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱. آیاتی که در اثبات موضوع مورد بحث صراحت کامل دارند.

۲. آیاتی که در این باره از صراحت کامل برخوردار نیست.

اینک بخش نخست:

۱. (اللّهُ یَتوفَّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَالَّتی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضـی عَلَیهَا المَوتَ وَیُرْسِلُ الأُخری إِلی أَجَل مُسَمّیً إِنَّ فِی ذلِکَ لآیات لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ) .(۱)

«خـدا جانهـا را به هنگـام مرگ و به هنگـام خواب به طور کامل می گیرد آن را که مرگ او قطعی شـده است نگه می دارد و دیگری را تا مدت معینی رها می سازد، در این کار بر آنان که تفکر می کنند، آیت و یا نشانه ها است».

آیه به حکم این که«توفی» به معنی«اخـذ» و گرفتن کامل است می رساند که به هنگام مرگ، و به هنگام خواب، واقعیتی ورای بـدن وجود دارد که خـدا آن را اخـذ می کنـد، کسـانی که مرگ آنها مورد قضای قطعی خـدا قرار گرفته است، نفس آنان را نگاه می دارد و روح افراد دیگر را رها می سازد تا به ارتباط تـدبیری خود نسـبت به بـدن ادامه دهـد، واگر شخصـیت انسان را همان جنبه خارجی و مادی او تشکیل می داد هرگز به کار بردن مفاهیمی مانند«اخذ»،«امساک» و«ارسال» صحیح نبود.

ص : ۱۱۸

۱- [۱] زمر/۴۲.

۲. (وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) .(۱)

«گمان مبرید، افرادی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنان زندگانی هستند که نزد پروردگار خود روزی می خورند».

در این آیه بسان آیه دیگر (بقره/۱۵۴) صریحاً شهیدان راه حق، زندگانی واقعی بشمار آمده اند و برای این که افراد سطحی نگر این حیات را به حیات اعتباریِ اجتماعی، تفسیر نکنند و نگویند که مقصود این است که نام و خاطره آنها در جامعه زنده می ماند، خود این آیه و آیات بعد آثاری را یادآور شده است که مربوط به حیات حقیقی است این آثار عبارتند از:

۱. (یُرْزَقُون) ، ۲. (فَرِحین) (شادمانند)، ۳. (یَسْتَبْشِرونَ)(بشارت می دهند) و هر یک از این آثار بیانگر حیات واقعی شهیدان راه خدا است و بسیار دور از واقع گرایی است که آن را به یک نوع زندگی اعتباری اجتماعی که در میان ملل عالم حتی مادی ها هم وجود دارد، تفسیر کنیم، زیرا جامعه مارکسیسم نیز فداییان راه مارکس را شهید زنده نام و زنده یاد می داند.

۳. (...وَحاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ* النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیها غُدوّاً وَعَشِیّاً وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَونَ أَشَدَّ الْعَذابِ) .(۲)

«آل فرعون را عذاب بد فرا گرفت، صبح و عصر بر آتش عرضه می شوند و روزی که قیامت بر پا می شود فرمان صادر می شود که آنان را در سخت ترین عذاب وارد سازید».

سخن در جمله (النّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها) (بر آتش عرضه می شوند) می باشد، این عرضه به حکم این که در مقابل جمله (وَیَوْمَ تَقُوم) قرار گرفته

۱- [۱] آل عمران/۱۶۹.

۲- [۲] غافر/۴۵_ ۴۶.

است می رساند که این جریان در جهانی میان مرگ و رستاخیز، تحقق می پذیرد. اگر واقعیت انسان همان بدن بود و فرعونیان بسان دیگر انسانها در مدت اندکی پوسیده و راه فنا را در پیش می گرفتند، موضوعی برای عرضه بر آتش باقی نمی ماند. و آیه می رساند که روح انسان در این«فترت» با یک نوع بدنی زندگی می کند که در آنجا مسأله عذاب و عرضه بر آتش امکان پذیر است و این همان بدن و حیات برزخی است که بعدها پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

۴. (...وَلَوْ تَری إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالمَلائِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَونَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَکُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ) .(۱)

«اگر ببینی آنگاه که ظالمان در گردابهای مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دست های خود را گشوده اند (و به آنان می گویند) جانهای خود را بیرون بیاورید، امروز به خاطر گفتارهای باطل درباره خدا و برای استکبار در برابر آیات الهی به عذاب خوار کننده ای کیفر داده می شوید».

مقصود از«انفس» در این آیه همان«انفس» است که در آیه یکم این بحث آمده است آنجا که می فرماید:

(اللّهُ یَتَوفّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتها) گویی در این آیه فرشتگان به ستمگران فرمان می دهند که جانها را رها سازند در این صورت می توان گفت که ظالم بدنی دارد و«نفسی»، بدن او در میان خاندانش متروک، و جان و نفس، از او رها می گردد. و اگر انسان همان موجود مادی بود، رها گردیدن و خارج شدن نفس معنی صحیحی پیدا نمی کرد.

ص : ۱۲۰

۱- [۱] انعام/۹۳.

گذشته از این، آیه می فرماید:

(اَلْیَوْمَ تُجْزَونَ عَذابَ الْهُونِ) .

«امروز با عذاب خوار کننده ای جزا داده می شوید».

ظاهر آیه این است که جانها پس از اخراج، شکنجه می بینند. تصور این که مقصود از شکنجه در اینجا خود قبض روح است احتیاج به قرینه قطعی دارد.

۵. روزی که حضرت مسیح دو نفر از حواریون خود را به شهرستان انطاکیه فرستاد تا آنان را به خداپرستی دعوت کنند مردم آنجا به مخالفت برخاستند ولی در میان آنان مردی به نام«حبیب بن نجار» به حمایت از فرستادگان مسیح برخاست که مورد خشم بت پرستان قرار گرفت و به او هجوم آوردند، وی فریاد برآورده گفت: (إِنّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ) :«من به خدای شما ای فرستادگان ایمان آوردم شاهد باشید». این جمله را گفت و با هجوم مردم کشته شد.

قرآن می فرماید :در این هنگام از عالم غیب به او خطاب شد (قیلَ ادْخُلِ الجَنَّةَ) :«به بهشت وارد شو». او با شنیدن این سروش غیبی چنین گفت:

(...قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ* بِما غَفَر لی رَبّی وَجَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ).(۱)

«ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و از عزیزان قرار داد».

به طور مسلم مقصود از بهشت در این آیه، بهشت اخروی نیست، زیرا به حکم آیات، میان مرگ، و آخرت برزخی حائل است و قهراً این بهشت،

۱- [۱] یس/۲۶_۲۷.

بهشت دیگری است که در روایات از آن به بهشت برزخی تعبیر آورده شده است.

نکته مهم در آیه این است که به او خطاب می شود«وارد بهشت شو» مخاطب به این خطاب کیست؟ بدن است یا چیز دیگر؟ بدن که در زیر خاک می رود، طبعاً ورای آن واقعیت دیگری هست که وارد بهشت می شود و سخن می گوید، و از مغفرت خود و عزتش گزارش می دهد.

تصور این که مقصود از ورود به بهشت، این است که بشارت بده پس از گذراندن دوران برزخ، وارد بهشت اخروی می شوی، کاملاً بر خلاف صریح آیه است و اگر بنا باشد باب این نوع تأویل در آیات قرآن باز شود بهره گیری از قرآن مشکل می شود. و لذا در این جا می فرماید:«وارد بهشت بشو» نمی گوید:«اَبْشِر بِالْجَنَّهِ» (مژده باد تو را به بهشت).

۶.قرآن آنگاه که از طوفان نوح وغرق شدن امت وی گزارش می دهد یادآور می شود که آنان به خاطر خطاهای خود غرق شدند سپس وارد آتش گردیدند. چنان که می فرماید:

(مِمّا خَطیئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَاُدْخِلوا ناراً فَلَمْ یَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْصاراً) .(۱)

«به خاطر کارهای خطای خود غرق شدند سپس وارد آتش گشتند، وجز خدا یاوری نیافتند».

این آتش (به همان دلیل که در باره بهشت در آیه قبل بیان شد) نمی تواند، آتش اخروی باشد، طبعاً آتشی است در برزخ که پس از مرگ، آدم گناهکار را فرا می گیرد و مفاد آیه با آیه مربوط به«آل فرعون» (آیه سوم این

۱- [۱] نوح/۲۵.

بحث) یکی است.

۷.(قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ...) .(۱)

«بگو فرشته مرگ که بر قبض جان شماها مأموریت دارد جان شماها را کاملاً می گیرد».

این آیه پاسخ قاطع و روشنی است به آن گروه از منکران معاد که گمان می کردند پس از مرگ،انسان به کلی نابود می شود و دیگر چیزی از او باقی نمی ماند تا دوباره زنده شود و بر فرض که روز قیامت، انسانی زنده شود هیچ گونه ارتباطی به انسان قبلی ندارد. قرآن نخست این شبهه را این گونه بیان می کند:

(وَقالُوا ءَإِذا ضَلَلْنا فِی الأَرْضِ ءَإِنّا لَفِی خَلْق جَدید...) .(۲)

«آیا آنگاه که ما پس از مرگ در زمین گم و پراکنده شدیم، زندگی جدیدی خواهیم داشت؟».

آنگاه در پاسخ آن می فرماید:«اگر چه بدن شما پس از مرگ پوسیده و در زمین پراکنده می شود ولی فرشته مرگ شما را به طور کامل تحویل می گیرد».

بدون شک باید غیر از واقعیت بدن، واقعیت دیگری در کار باشد تا این پاسخ بتواند شبهه منکران را دفع نماید، زیرا شبهه در مورد فرسودگی و پراکندگی بدن پس از مرگ است و این واقعیتی است مشهود و غیر قابل انکار، بنابراین باید واقعیت دیگری غیر از بدن باشد تا بدون هیچگونه دگرگونی و نقصانی محفوظ بماند.

تا اینجا با آیاتی که از صراحت بیشتری برخوردار بودند آشنا شدیم. اکنون

۱- [۱] سجده/۱۱.

۲- [۲] سجده /۱۰.

آیاتی را که به گونه ای حاکی از تجرد روح و بقای آن پس از مرگ می باشند، مورد بحث قرار می دهیم.

۸. قرآن در تبیین آفرینش انسان از نطفه تا لحظه ای که استخوانها با گوشت پوشیده می شوند از کلمه (خَلَقَ) و (جَعَلَ) بهره می گیرد و می فرماید:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ مِنْ سُلالَه مِنْ طین...) .(۱)

«انسان را از عصاره این گل آفریدیم».

و در تبیین آفرینش مرحله بعد از آن از لفظ«انشاء» که به معنی ابداع است، بهره می گیرد و آن را آفرینش دیگر توصیف می کند که از نظر هویت و آثار وجودی قابل قیاس با آفرینش های گذشته نیست، چنان که می فرماید:

(...ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ...) .(۲)

«آنگاه به او آفرینش دیگری اعطا نمودیم».

مراحل قبلی خلقت از چکیده گل، نطفه، علقه، مضغه، پوشش استخوانها با گوشت هر چند مراحل متفاوتی می باشند ولی در عین حال همگی در یک اصل مشترکند و آن تکامل ماده از صورتی به صورت دیگر، ولی بعداً مرحله آفرینش به مرحله ای می رسد که در آنجا پای ابداع و ایجاد به میان می آید که هرگز به معنی تکامل ماده به شیوه های پیشین نیست بلکه آفرینش دیگری است که هویتی نو و آثار ویژه ای را دارا است.

و به دیگر سخن: تکامل آفرینش انسان در مراحل پیشین هر چند زمینه ساز این مرحله جدید است ولی در این مرحله جدید، تکامل به معنی

۱- [۱] مؤمنون/۱۲.

۲- [۲] مؤمنون/۱۴.

تکامل مادی نیست که فقط ماده از مرحله ای به مرحله دیگر تحول و تکامل یافته باشد، بلکه در این شرایط قابلیتی درماده پیدا می شود که واقعیتی غیر مادی بـدون هیـچ سابقه ای ایجاد می گردد و یک نوع هماهنگی با آن (بدن) پیدا می کند و به همین جهت کلمه«أنشأ» و کلمه«خلقاً آخر» به کار رفته است.

۹. قرآن یـادآور می شود امواج طوفان، فرعون و پیروان او را فرا گرفت او در آن حالت اظهار ایمان کرد ولی دیگر کار از کار گذشـته و فرصتی برای توبه باقی نبود به همین خاطر خطاب به او آمـد که تو غرق می شوی امّا بدن بی جانت را از آب بیرون می آوریم تا برای آیندگان درس عبرتی باشد چنانکه می فرماید:

(فَالْیَوْمَ نُنَجّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَهً...) .(۱)

«امروز بدن تو را از آب می گیریم تا برای کسانی که پس از تو می آیند، نشانه عبرت باشد».

آیه از نجـات بـدن فرعون سـخن می گویـد، و این حاکی از آن است که چیزی نجات پیـدا می کنـد و چیز دیگری محکوم به عـذاب می شود و این گواه بر این است که بـدن غیر از واقعیت انسان است و به آن واقعیت خطاب می کند و می گوید: امروز بدن تو را نجات می دهیم.

این خـود دلیـل بر آن است که فرعـون دارای دو واقعیت است، یکی بـدن که نجـات می یابـد،و دیگر چیزی که مورد خشم و عذاب الهی قرار می گیرد و آن همان نفس و روح او است.(۲)

۱- [۱] یونس/۹۲.

۲- [۲] اگر چه این آیه در شـمار آیاتی که صـراحت چنـدانی بر مطلوب ندارد، ذکر گردیده، ولی حق این است که همانگونه که علّامه طباطبایی فرموده اند این آیه در اثبات مقصود صریح است(به المیزان:۱۰/۱۲۱ رجوع شود).

۱۰. (فَعَقَرُوا النّاقَهَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلینَ* فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمینَ* فَتَولّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَهَ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلكِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحینَ) .(۱)

(«قوم ثمود) شتر را (كه معجزه صالح بود) پی كردند و از دستور پروردگار خود سر پیچیدند و گفتند اگر پیامبری، عذابی را كه به ما وعده می دهی، بیار، زلزله ای آنان را فرا گرفت سپس در خانه های خویش بی جان افتادند آنگاه صالح از آنان روی برتافت و گفت ای قوم، من پیامهای خدا را رسانیدم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

از این آیه دو مطلب استفاده می شود:

۱. بقای روح پس از مرگ.

۲. امكان ارتباط انسان با ارواح.

و هر دومطلب را می توان ازجمله (لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَهَ رَبِّی...)بهره گرفت، زیرا صالح این جمله ها را به آنان آنگاه گفت كه زلزله آنها را نابود كرده بود و به صورت موجودات بی جان در خانه های خود افتاده بودند چنان كه می فرماید:

(فَتَولّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ...) و معنی آیه به حكم حرف«فاء» كه حاكی از ترتیب است این است كه پس از مرگ آنان به وسیله زلزله، صالح پشت بر آنان كرد وچنین ندایی را به آنان سر داد.

جالب تر جمله دوم است كه فرمود: (وَلكِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحین)یعنی: همین حالا هم كه زیر خروارها خاك فرو رفته اید، افراد نصیحت گر را

ص : ۱۲۶

۱- [۱] اعراف/۷۷_ ۷۹.

دوست نمی دارید.

۱۱. (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمینَ* فَتَولّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْم لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ).(۱)

« زمین لرزه قوم شعیب را فرا گرفت و در خانه های خود هلاک شدند(پس از مرگ و هلاکت آنان) شعیب پشت به آنان کرد و گفت من پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم و پندتان دادم پس چگونه بر گروه کافر اندوه بخورم».

شیوه استدلال در این آیه با آیه پیشین یکی است و چیزی که هست آیه قبل در باره قوم صالح بود و این آیه درباره قوم شعیب است.

۱۲. (وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَهً یُعْبَدُونَ) .(۲)

«از پیامبران پیشین بپرس آیا غیر از خدای رحمان، خدایی معرفی کرده ایم که پرستش شوند؟».

ظاهر آیه حاکی است که پیامبر مأمور است که از همین جهان طبیعت با پیامبرانی که در نشأی دیگرند، گفتگو کند و همان دو مطلبی (۱. بقای روح، ۲. ارتباط با ارواح) که از دو آیه پیشین بهره گرفتیم، از این آیه نیز می توان استفاده نمود.

پیامبر می تواند با انبیای سلف درباره توحید که اصل مشترک میان همه شرایع سماوی است، گفتگو کند اصلی که آیه یاد شده در زیر حاکی از آن است.

(وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدوا اللّهَ

۱- [۱] اعراف/۹۱و۹۳.

۲- [۲] زخرف/۴۵.

وَاجْتَنِبُواالطّاغُوتَ...).(۱)

«ما برای تمام امتها پیامبری فرستادیم که همگی بگویند خدا را بپرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید».

بنابراین اگر ما ظاهر این آیه را در نظر آوریم، مفاد آن همان است که بیان گردید. ولی در آیه، دو احتمال دیگر نیز گفته شده است که مرحوم طبرسی آنها را یادآور شده است:

احتمال اول: مقصود سؤال و پرسش پیروان پیامبران گذشته است. اکثر مفسران این احتمال را پذیرفته اند بنابراین معنای آیه چنین است: از پیروان پیامبران سؤال کن یعنی(وَاسْئَل أَتْباعَ مَنْ أَرْسَلْنا)«مضاف » حذف شده و«مضاف الیه» جای آن ذکر شده است.

احتمال دوم: مخاطب خود پیامبر است ولی آیه مربوط به شب معراج است که در آن شب همه پیامبران جمع گردیدند و پیامبر آنان را ملاقات و مذاکره کرد.(۲)

یادآور می شویم: دو احتمال یاد شده بر خلاف ظاهر آیه می باشند و آیه آنگاه بر خلاف ظاهر حمل می شود که شاهد قطعی (لفظی یا عقلی) بر آن وجود داشته باشد وچنین قرینه و شاهدی در مورد این آیه وجود ندارد آری در مورد احتمال دوم روایاتی از طریق شیعه و سنی وارد شده است و بر فرض که این روایات از نظر سند معتبر باشد، باز هم آیه بر مقصود ما دلالت دارد، زیرا پیامبران گذشته (جز عیسی) همگی مرده اند پس آنان غیر از بدن عنصری واقعیت دیگری دارند که پیامبرمان در شب معراج در نشأت دیگر آنان را ملاقات کرد و مذاکره نمود.(۳)

۱- [۱] نحل/۳۶.

۲- [۲] مجمع البیان:۵/۴۹_ ۵۰.

۳- [۳] از جمله آیاتی که می تواند به گونه ای بر تجرد و بقای روح پس از مرگ دلالت کند، آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون است(وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ...) (به المیزان :۱۵/۷۲و«اللّه خالق الکون» ص ۴۳۱، رجوع نمایید).

۶– ارائه نمونه های هفتگانه از احیای مردگان

آیات موضوع

۱. (وَإِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ تُحْیِي الْمَوتی قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی...) . (بقره/۲۶۰)

۲. (...قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ علی کُلِّ جَبَل مِنْهُنَّ جُزءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ). (بقره/۲۶۰)

۳. (اَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَه وَهِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنّی یُحْیی هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللّهُ مائَهَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْم قالَ بَلْ لَبِثْتَ مائَةَ عام فَانْظُر إِلی طَعامِك وَشَرابِكَ لَمْ یَتَسَنَّه وَانْظُرْ إِلی حِمارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آیَةً لِلنّاسِ وَانْظُر إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَلمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ) . (بقره/۲۵۹)

۴. (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِكَ یُحْیِي اللّهُ الْمَوتی وَیُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) . (بقره/۷۳)

ص : ۱۲۹

۵. (وَإِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُالصّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکَمْ لَعَلَّکَمْ تَشْکُرونَ) . (بقره/۵۵ ۵۶)

۶. (اَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حِذَر الْموتِ فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْل عَلی النّاسِ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَشْکُرُونَ) . (بقره/۲۴۳)

۷. (...أُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْیِ الْمَوْتی...) .

(آل عمران/۴۹)

۸. (...وَتُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی...). (مایده/۱۱۰)

۹. (...رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِیّایَ أَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا...). (اعراف/۱۵۵)

۱۰. (فَضَرَبْنا عَلی آذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً) . (کهف/۱۱)

۱۱. (وَلَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مائِه سِنِینَ وَازْدادُوا تِسْعاً) . (کهف/۱۵)

۱۲. (وَتَحْسَبُهُمْ أَیْقاظاً وَهُمْ رُقُودٌ...) . (کهف/۱۸)

۱۳. (...لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً)(کهف/۱۸)

۱۴. (...وَنُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمِینِ وَذاتَ الشِّمالِ...). (کهف/۱۸)

ص : ۱۳۰

۱۵. (ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَیّ الحِزْبَیْنِ أَحْصی لِما لَبِثُوا أَمَداً) . (کهف/۱۲)

۱۶. (وَکَذلِکَ أَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السّاعَةَ لا رَیْبَ فِیها...) . (کهف/۲۱)

۱۷. (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً). (کهف/۹)

ترجمه آیات

۱.«به یاد آور هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی(خدا) گفت مگر ایمان نیاورده ای، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام گیرد(وخطورهای زجرده بر طرف شوند)».

۲.«(خدا) گفت چهار پرنده انتخاب کن و آنها را در حالی که با تو اُنس گرفته اند، ذبح کن (و قطعه، قطعه کن و بیامیز) و هر جزئی از آنها را بر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان (خواهی دید که آنها) شتابان به سوی تو می آیند به راستی خداوند قدرتمند وحکیم است (هم از ذرات بدن پرندگان آگاه است و هم بر گردآوری آنها توانایی دارد)».

۳.«یا بسان آن کسی که از کنار دهکده ای ویرانه عبور کرد، دهکده ای که دیوارهای آن به روی سقفهای آن فرو ریخته و ساکنان آنجا هلاک و نابود و استخوان های آنها متلاشی شده بود، با خود گفت: چگونه خداوند آنان را زنده خواهد کرد خداوند (در این هنگام) او را صد سال میراند سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟گفت: یک روز یا قسمتی از آن فرمود بلکه صد سال درنگ کردی (ولی) به غذا و نوشیدنی خود نگاه کن هیچ تغییر نکرده و به الاغ خود بنگر که چگونه متلاشی شده است احیای تو پس از صد سال مایه اطمینان خاطر تو و نشانه ای از معاد برای دیگر مردم است اکنون به

استخوان (مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم(وقتی این کارها را دید) وی گفت می دانم که خداوند بر همه چیز توانا است».

۴.«سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند، و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید اندیشه کنید».

۵.«به یاد آرید وقتی را که به موسی گفتید، ما به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم ، همه شما را صاعقه گرفت در حالی که نگاه می کردید، سپس شما را پس از مرگتان، زنده کردیم شاید سپاسگزار باشید».

۶.«مگر سرگذشت آنان را که از بیم مرگ از دیار خویش بیرون رفتند در حالی که هزاران نفر بودند، نشنیده ای خداوند به آنان گفت بمیرید آنگاه آنان را زنده کرد، حقّا که خداوند نسبت به مردم صاحب کرم است ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند».

۷.«کوران مادر زاد و بیماران را شفا می بخشم و مردگان را زنده می کنم».

۸.«به یاد آور زمانی را که نابینایان و بیماران برص را شفا می بخشیدی و مردگان را به اذن من زنده می کردی».

۹.«خدایا می خواستی من و آنان را پیش از آمدن به طور، نابود کنی آیا ما را به وسیله کار سفیهان هلاک می کنی؟».

۱۰.«سپس سالها پرده ای (از خواب) بر گوش آنها افکندیم».

۱۱.«آنان در غارشان ۳۰۹ سال تمام بسر بردند».

۱۲.«آنان را بیدار می اندیشیدی، در حالی که همگی خفته بودند».

۱۳.«اگر آنان را مشاهده می کردی از وحشت فرار می کردی و ترس، تو را فرا می گرفت».

۱۴.«آنان را به سمت راست وچپ بر می گردانیدیم».

۱۵.«آنان را بیدار کردیم تا روشن گردد کدام گروه از مدت توقف خود آگاه تر است».

۱۶.«ما مردم آن زمان را از طریق بیدار کردن آنان، آگاه ساختیم که بدانند وعده خدا حق و استوار است و در روز رستاخیز شک و تردیدی نیست».

۱۷.«آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!».

تفسیر آیات

اشاره

اذعان ویقین انسان نسبت به پدیده ای، دارای مراتب و مراحل مختلف است که به گونه فشرده یادآور می شویم:

۱.«علم الیقین»: هرگاه انسان نسبت به پدیده ای یقین پیدا کند و از اوصاف و خصوصیات آن آگاه گردد، در حالی که خود آن و یا آثار آن را به یکی از حواس، ادراک نکرده باشد، چنین علمی را«علم الیقین» می گویند مثلاً بداند که آتش موجودی است برافروخته و دارای حرارت و گرمی است ولی آن را مشاهده نکند، مع الوصف به وجود آن مؤمن باشد.

تا چندی قبل بسیاری از افراد از وجود تلویزیون در غرب آگاه بودند و می شنیدند که صنعت تلویزیون سیما و صدا را پخش می کند امّا هرگز آن را ندیده و مشاهده نکرده بودند مع الوصف به وجود چنین پدیده ای مؤمن و مطمئن و دارای علم و یقین بودند.

۲.«حقّ الیقین»: هرگاه انسان، پدیده مورد نظر خود را مشاهده کند، مثلاً برافروختگی آتش را ببیند، به طور مسلم گامی به پیش نهاده و یقین وی، به مرحله کامل تری قدم نهاده است، زیرا به قول معروف«شنیدن کی بود مانند دیدن»، به این مرحله از یقین،«حقّ الیقین» می گویند.

۳.«عین الیقین»: هرگاه همین فرد آثار پدیده را با حس مناسب آن، لمس کند، مثلاً دست خود را به سوی آتش ببرد و حرارت آتش را با حس لامسه، درک کند، در این صورت یقین وی به مرحله اعلا رسیده و در زوایای ذهن وی چیزی باقی نمی ماند که او را رنج دهد

چه بسا افرادی به موضوعی از موضوعات اطمینان و یقین دارند ولی گاه و بی گاه افکاری در ذهن آنها پدید می آید، که آنان را زجر می دهد، و سکون و

آرامش را از آنها سلب می کند و این خطورها، با رؤیت و مشاهده مورد یقین، محو و نابود می گردند.

هر چند قرآن مسأله معاد را واقعیت و رخدادی قطعی تلقی کرده که عقل و برهان انسان را به پذیرش آن رهنمون می گردد و در نتیجه مجالی برای شک و تردید در محور آن نیست ولی در عین حال این واقعیت مسلم عقلی را با ارائه نمونه های هفتگانه از احیای مردگان به گونه ای محسوس و ملموس مطرح کرده است و ما در این فصل این نمونه های هفت گانه را، یادآور می شویم:

نمونه اوّل: ابراهیم و احیای مردگان

اشاره

مفسران اسلامی نقل می کنند، ابراهیم از کنار دریایی می گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، قسمتی از آن در دریا و قسمت دیگر در بیرون از آن است، وحیوانات دریایی و خشکی از دو طرف، به آن هجوم آورده و آن را می خورند و اجزای بدن او متفرق می گردد.

دیدن این منظره او را به فکر مسأله رستاخیز انداخت که چگونه انسان مرده که اجزای آن بسان این مردار، در جهان متلاشی می گردد، بار دیگر زنده می شود.

از این جهت از خداوند درخواست کرد که کیفیت احیای مردگان را پس از متلاشی شدن اجزای آنها، برای او بنمایاند.

شکی نیست که ابراهیم خلیل از طریق عقل ووحی، از وجود رستاخیز آگاه بود و به آن کاملاً ایمان و اعتقاد داشت، ولی برای رفع خطورهای ذهنی که گاهی اصحاب یقین را نیز زجر و آزار می دهد از خدا خواست که منظره احیای مردگان را با دیدگان خود مشاهده نماید، تا یقین وی به صحت رستاخیز به حدّ

اعلی برسد و به اصطلاح«علم الیقین» او به«عین الیقین» تبدیل شود.

قرآن مجید، درخواست ابراهیم و پاسخ خدا را به او، طی آیه(۲۶۰) سوره بقره نقل می کند اینک متن آیه:

(وَإِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ تُحْیِي الْمَوتی قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلبِی...) .

«به یاد آور هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی(خدا) گفت مگر ایمان نیاورده ای، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام گیرد(وخطورهای زجرده بر طرف شوند)».

جمله (وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی) بیانگر همان نکته ای است که یادآور شدیم و آن این که چه بسا در قلب دارندگان ایمان و یقین به پدیده ای، خطورهایی پدید می آید که محو آنها، جز با رؤیت پدیده، امکان پذیر نیست.

اکنون ببینیم که خداوند چگونه به او دستور می دهد:

(...قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ).

(«خدا) گفت چهار پرنده انتخاب کن و آنها را در حالی که با تو اُنس گرفته اند، ذبح کن (و قطعه، قطعه کن و بیامیز) و هر جزئی از آنها را بر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان (خواهی دید که آنها) شتابان به سوی تو می آیند به راستی خداوند قدرتمند وحکیم است (هم از ذرات بدن پرندگان آگاه است و هم بر گردآوری آنها توانایی دارد)».

شأن نزولی که در آغاز بحث نقل کردیم و همچنین دستوری که خداوند به ابراهیم می دهد که چهار مرغ را به شرح یاد شده، ذبح کند، می رساند که هدف

ص : ۱۳۵

ابراهیم تنها مشاهده احیای مرده نبوده و گرنه کافی بود که مرده ای را زنده کند بدون آن که ابراهیم را به انجام این مقدمات تکلیف کند.

بلکه هدف مشاهده بازگشت اجزای بدن هر حیوانی به بدن اصلی خود بود، از این جهت باید پرندگان متعددی را ذبح کند و آنها را به هم بیامیزد.

و این هدف باز در صورتی عملی می گردد که پرندگان از انواع مختلف باشند، زیرا در غیر این صورت هدف که بازگشت اجزای هر یک به بدن اصلی خود بود، تأمین نمی گردد، ولذا در روایات وارد شده است که این چهار مرغ عبارت بودند از طاووس، کبوتر، خروس و کلاغ که هر کدام مظهر صفات و روحیات خاصی می باشند، طاووس مظهر خودنمایی و خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، کبوتر مظهر بازیگری و کلاغ مظهر ذکاوت و هوش.

پاسخ به یک پرسش

۱. گاهی گفته می شود هرگز از آیه استفاده نمی شود که خداوند به ابراهیم دستور ذبح مرغان را داده باشد، زیرا لفظ (فَصُرْهُنَّ) هر چند به معنی قطع کردن آمده است ولی در این جا مقصود متمایل ساختن و مأنوس گردانیدن است، به گواه این که پس از لفظ (فَصُرْهُنَّ) لفظ (إِلَيْكَ) به کار رفته است و این لفظ با معنی دوم مناسب است، نه معنی اوّل در این صورت مفاد آیه دگرگون می گردد، و مقصود این می شود که این چهار مرغ را بگیرد، و آنها را با خود مأنوس بسازدو هر کدام را در حالی که زنده اند بر سر کوهی بگذارد، و سپس آنها را بخواند تا به سوی او آیند، یعنی همچنان که دعوت تو از آنها سبب می شود که آنها از جای خود حرکت کنند و به سوی تو بیایند همچنین دعوت خدا، در روز رستاخیز از مردگان سبب می شود که اجزای پراکنده

مردگان گرد هم بیایند و به صورت انسان کامل گام در محشر بگذارند.

سهولت این کار برای خدا بسان آسانی دعوت مرغان و آمدن آنها نسبت به تو است.

پاسخ

این تفسیر از جهاتی مردود است:

اوّلاً: ابراهیم خلیل خواهان مشاهده و رؤیت احیای مردگان بود تا هرنوع خطورهای خلاف را از خانه دل براند، و این مطلب جز، با نشان دادن احیای موتی، امکان پذیر نبود، و هرگز تشبیه و تمثیل و این که دعوت خدا از مردگان بسان دعوت تو از مرغان پراکنده و آمدن آنها به سوی تو است، دردی را دوا نمی کند قدرت این تشبیه، بالاتر از وحی الهی نیست که وی از آن راه به صحت رستاخیز یقین و ایمان پیدا کرده بود.

ثانیاً: اگر معنی آیه این است که هر یک از چهار مرغ را به صورت زنده سر کوهی قرار دهد سپس آنها را بخواند، پس چرا می فرماید:

(ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَل مِنْهُنَّ جُزءاً) .

«سر هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده».

بلکه باید بگوید:

«ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَل مِنْهُنَّ واحِداً».

«سر هر کوهی یکی از آنها را قرار بده».

لفظ«جزء» حاکی از آن است که وی مرغها را به هم آمیخته بودو آمیختگی جز با سر بریدن و قطعه،قطعه کردن و آمیختن آنها به هم امکان پذیر نیست.

ثالثاً: لفظ (فَصُرْهُنَّ) در لغت عرب به معنی قطع کردن نیز آمده است و لفظ (إِلَيْكَ) حاکی است که این لفظ علاوه بر آن، متضمن معنی دیگری از قبیل مأنوس کردن و متمایل ساختن نیز هست، گویی معنی جمله این است که آنها را همراه با مأنوس ساختن به خویش، قطع کن و سرهای آنها را ببر.

از این بیان روشن می گردد که خداوند بزرگ در روز رستاخیز اجزای بدن هر انسانی را هر چند جزو بدن انسان و یا حیوان دیگری شده باشد، به بدن اصلی باز می گرداند و انسان کاملی را می آفریند و اختلاط اجزا، مانع از عود هر جزئی به بدن اصلی نمی گردد.

اتفاقاً چیزی که از قلب ابراهیم خطور کرد همین بود، وی دید که مُرداری که نیمی از آن در دریا و نیمی دیگر در خشکی است مورد هجوم دسته ای از حیوانات دریایی و خشکی قرار گرفته است به طوری که پس از اندکی، بدن مُردار جزو بدن این حیوانات خواهد شد، در این موقع ابراهیم خواست، نحوه بازگشت عضوی از حیوانات را به بدن اصلی، با دیدگان خود مشاهده نماید از این جهت با بریدن سرهای چهار مرغ و قطعه، قطعه کردن و به هم آمیختن اجزای آنها، مسأله را مجسم کرد و از مشاهده احیا و بازگشتن عضو هر حیوانی را به بدن اصلی، به چنین خطور ذهنی خاتمه داد.(۱)

نمونه دوم: احیای «عُزیر»

اشاره

این تنها ابراهیم نبود که نمونه ای از احیای مردگان را با دیدگان خود مشاهده کرد و اطمینانی بیشتر و یقینی کامل تر پیدا نمود، بلکه پس از وی یکی

۱- [۱] شیخ محمد عبده در تفسیر آیه دست به تأویلی زده که هرگز مناسب مقام علمی ایشان نیست به تفسیر المنار: ۳ / ۵۴ ۵۶ مراجعه فرمایید.

از بزرگان برگزیـده خـدا که در بعضـی روایات نام او«عُزیر» و در برخی دیگر«ارمیاء» وارد شـده است، با حادثه مشابه با حادثه ابراهیم روبه رو گردید، و از قلب او خطور کرد که چگونه خداوند این مردگان متلاشی شده را زنده خواهد کرد؟

او در اثنای سـفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقـداری غـذا و آشامیدنی همراه داشت از کنار یک آبادی عبور کرد که دیوارهای آن، به روی سـقف های آن فرو ریخته بود، و اجساد وا سـتخوانهای اهل آنجا به این سو و آن سو پراکنـده شـده بود، وقتی این منظره وحشتزا را دید گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟

البته این سـخن نه به معنی انکـار قیـامت و تردیـد در امکـان آن بود، بلکه سـخنی بود از روی تعجب، زیرا این فرد، از بنـدگان برگزیـده خـدا بود و لـذا پس از مشاهده نمونه ای از احیای مرده، گفت می دانم که خدا بر همه چیز قادر و توانا است یعنی از این حقیقت از نخست آگـاه بودم و هم اکنون به آن اعتراف می کنم خداونـد برای رفع اسـتبعاد و تعجب او، سه کـار را انجـام داد که هر کدام به نوبه خود می تواند گواه بر امکان معاد و احیای دوباره انسانها باشد:

۱. او را صد سال میراند سپس او را زنده کرد و از او پرسید، چقدر در اینجا درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا نیم روز، این که او در مقام پاسـخ میان یک روز و نیم روز مردد شـد، معلوم می شود که موقع مرگ او، پیش از ظهر، و موقع زنـده شدن او بعد از ظهر بوده است، از این جهت به شک افتاد که آیا یک شـبانه روز درنگ کرده و یا نیم روز و چند ساعتی، در این موقع به او خطاب شـد بلکه صد سال درنگ کرده ای خدایی که قادر است که مرده ای را پس از صد سال زنده کند ، می تواند در مدت بیشتر از آن نیز احیا نماید، زیرا کوتاهی

مدت مرگ و یا درازی آن در این مطلب تأثیری ندارد.

۲. او مقداری غذا و آشامیدنی همراه داشت غذای او انجیر و آشامیدنی او آب میوه بود اتفاقاً در این مدت صد سال هیچ کدام از آنها فاسد نشده بود، در حالی که این نوع غذا و نوشیدنی به سرعت فاسد وآلوده می شوند.

خداوند به او خطاب کرد و گفت: به غذا و نوشیدنی خود بنگر، هیچ فاسد نشده با این که یک صد سال بر آن گذشته است خدایی که می تواند غذا و نوشیدنی تو را در این مدت طولانی از فساد و آلودگی حفظ کند، می تواند مردگان را احیا کند، زیرا صیانت آنها از فساد و آلودگی، یک نوع حیات بخشی به آنها است و یک چنین حیات بخشی کمتر از احیای مرده و حیات نو بخشیدن به او نیست.

۳. مرکب و الاغ سواری او در این مدت به کلی متلاشی شده بود، و حیات و زندگی را از دست داده بود سپس در برابر دیدگان او، اجزای آن جابجا شد و به هم پیوست و گوشت و پوست پیدا کرد و حیات خود را بازیافت و نمونه ای از احیای مرده گردید.

شگفتی در این جا است: آنچه که باید زودتر فاسد گردد، مانند غذا و آب میوه، در این مدت کمترین تغییری در طعم و بوی آنها پیدا نشده بود، امّا حیوان که باید عمر طولانی پیدا کند، از هم متلاشی گردیده بود.

با ارائه این سه نمونه، که هر کدام گواهی روشن بر امکان احیای مردگان است، او زبان به اعتراف گشود، و به قدرت و توانایی گسترده خدا اقرار کرد.

قرآن مجید این داستان را در سوره بقره آیه (۲۵۹) این چنین بیان می فرماید:

(اَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلى قَرْيَه وَهِىَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها قالَ أَنّى يُحْيى

هـذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللّهُ مائَهَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْم قالَ بَلْ لَبِثْتَ مائَهَ عام فَانْظُر إِلی طَعامِکَ وَشَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّه وَانْظُرْ إِلی حِمارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ آیهً لِلنّاسِ وَانْظُر إِلیالْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّاللّهَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ) .

«یا بسان آن کسی که از کنار دهکده ای ویرانه عبور کرد، دهکده ای که دیوارهای آن به روی سقفهای آن فرو ریخته و ساکنان آنجا هلاک و نابود و استخوان های آنها متلاشی شده بود، با خود گفت: چگونه خداوند آنان را زنده خواهد کرد خداوند (در این هنگام) او را صد سال میراند سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟گفت: یک روز یا قسمتی از آن فرمود بلکه صد سال درنگ کردی (ولی) به غذا و نوشیدنی خود نگاه کن هیچ تغییر نکرده و به الاغ خود بنگر که چگونه متلاشی شده است احیای تو پس از صد سال مایه اطمینان خاطر تو و نشانه ای از معاد برای دیگر مردم است اکنون به استخوان (مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم(وقتی این کارها را دید) وی گفت می دانم که خداوند بر همه چیز توانا است».

نکته ای قابل توجه

جمله: (فَأَماتَهُ اللّهُ مائَهَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ) می رساند که خداوند گوینده سخن را صد سال تمام میراند سپس او را برانگیخت و زنده کرد.

ولی مؤلف«المنار»(۱) می گوید: ممکن است این جمله اشاره به یک نوع

ص : ۱۴۱

۱- [۱] المنار: ۳ / ۴۹ ۵۰ .

خواب بوده باشد که دانشمندان آن را«سبات» می نامند و آن این که یک موجود زنده برای مدتی به خواب عمیق فرو رود امّا شعله زندگی او خاموش نشود، و این معمولاً بیش از چند سال نبوده است.

باید توجه نمود که خواب های طولانی برای حیوانات و همچنین انسان امکان پذیر هست و برخی از حیوانات در سراسر زمستان به خواب می روند و به آن«زمستان خوابی» می گویند و در تابستان که هوا گرم می شود، بیدار می شوند.

ولی در آیه شاهدی بر گفتار او نیست، بلکه ظاهر جمله (فَأَماتَهُ)این است که او را یک صد سال تمام میراند سپس او را برانگیخت و زنده کرد.

نمونه سوم: خفتگان افسوس

اشاره

مفسران اسلامی نقل می کنند که سران«قریش» برای کسب آگاهی از صحت و استواری دعوت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نمایندگانی به مدینه اعزام کردند تا از یهود که از طریق کتب آسمانی نسبت به اوصاف پیامبران آگاه بودند درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و چگونگی دعوت او آگاه گردند.

دانشمندان یهود گفتند: از او سه موضوع زیر را بپرسید:

۱. گروهی که از محل زندگی خود بیرون رفتند و ناپدید شدند و در خواب عمیقی فرو رفتند، آنان چقدر خوابیدند و سپس بیدار شدند و تعداد آنان چه اندازه بود، چه چیزی همراه داشتند.

۲. موسی به امر خدا لازم بود با چه کسی ملاقات کند و از او پیروی کند و مطالبی را از او بیاموزد (داستان موسی با خضر).

۳. سرگذشت مردی که به خاور و باختر جهان رفت و سَدّی برای

تجاوز یأجوج و مأجوج ساخت (ذی القرنین) سپس درباره وقت رستاخیز سؤال کنید، هرگاه به سه سؤال نخست آنچنان که ما می دانیم پاسخ گفت او برانگیخته خدا است ولی هرگاه وقت قیامت را تعیین کرد او فرد راستگو نیست، زیرا وقت قیامت را جز خدا کسی نمی داند.

نمایندگا(۱)ن قریش از مدینه به مکه بازگشتند و نتیجه را به سران قوم گزارش کردند، آنان پرسش های خود را طرح کردند و خداوند در قرآن، به سه پرسش آنان در سوره کهف پاسخ گفته است.

ما اکنون پیرامون سؤال نخست(۲) که در آن به مسأله رستاخیز اشاره شده است بحث و گفتگو می کنیم.

سرگذشت این گروه پس از مسیح و پیش از بعثت پیامبر گرامی اتّفاق افتاده است و لذا نام و نشانی از آنان در عهد قدیم وجدید نیست و دانشمندان یهود و نصاری بر حفظ سرگذشت آنان اهتمام جسته اند.

تاریخ می گوید: فرمانروایی به نام«دیوکلیس» در سالهای ۲۸۵ ۳۰۵ میلادی بر روم(۳) حکومت می کرد و ادعای اُلوهیت و خدایی می نمود.

همچنان که تاریخ می گوید فرمانروایی به نام«دسیوس» (دقیانوس) که در سالهای ۲۴۹_ ۲۵۱ بر روم حکومت می نمود و مردم را به پرستش بت دعوت می کرد و خداپرستان را می کشت و در زبان عرب به آن«دقیانوس» می گویند.

گروهی از جوانان پاکدامن که قرآن از آنان به لفظ«فِتیه» نام می برد برای فرار از دست حاکم جبّار (دقیانوس)، شهر را به عنوان«شکار» ترک کردند و

۱- [۱] مجمع البیان: ۳ / ۴۵۱.

۲- [۲] سرگذشت اصحاب کهف در قرآن در سوره کهف طی آیه های ۹ ۲۶ وارد شده است.

۳- [۳] مقصود روم شرقی است که ترکیه فعلی و قسمتی از شامات است .

سگی نیز همراه داشتند، پس از طی مراحلی به غاری رسیدند و به آن پناه بردند مشیت الهی بر این تعلق گرفت که آنان به مدت مدیدی در غار به حالت خواب بمانند چنان که می فرماید:

(فَضَرَبْنا عَلی آذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنینَ عَدَداً) .(۱)

«سپس سالها پرده ای (از خواب) بر گوش آنها افکندیم».

مورخان غربی مدت خواب آنان را ۱۵۷ سال می دانند و می گویند که این حادثه میان ۴۹_ ۲۵۱ میلادی رخ داده است در حالی که قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر می گوید:

(وَلَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مائَهَ سِنینَ وَازْدادُوا تِسْعاً) .

«آنان در غارشان ۳۰۹ سال تمام بسر بردند».

به طور مسلم چنین خواب طولانی در گوشه غار بدون آن که آب و غذایی به آنان برسد، شبیه مرگ بوده و از حدود خواب طبیعی بیرون می باشد خوابی بوده است که فعالیت طبیعی تقریباً متوقف بوده تنها یک شعله بسیار کم فروغی در کانون وجود آنان روشن بود بسان کارخانه بزرگی که تمام دستگاههای آن متوقف باشد، تنها شمعی در موتورخانه آن روشن باشد که هر موقع بخواهند آن را به کار اندازند.

یک چنین خواب، دست کم از مرگ ندارد و نگهداری یک چنین گروه در گوشه غار با توجه به قدرت گسترده خدا کار بس آسانی است.

گذشته بر این نمونه این کار در جانداران که خواب زمستانی دارند و در تابستان بیدار می شوند، فراوان است. علاوه بر این، مرتاضان می توانند مدتی به ظاهر مرده در دل خاک بخوابند سپس با دادن ماساژ و ریختن آب گرم بیدار

۱- [۱] کهف/۱۱.

گردند.

امروز یکی از تئوریها، منجمد ساختنِ بدن جانداران و بدن انسان برای عمر طولانی است، اگر این تئوری با موفقیت روبه رو گردد می توان عمر انسان را به چند برابر افزایش داد، زیرا مطابق این فرضیه می توان بدن انسان را در یک سرمای زیر صفر منجمد ساخت، به طوری که حیات او متوقف گردد، نه این که شعله آن به کلی خاموش گردد و پس از مدتی او را در حرارت مناسبی قرار دهند و بار دیگر به حیات عادی باز گردانند.

اتفاقاً، وضع اصحاب کهف نیز به صورت توقف حیات بوده است نه خاموشی آن و به اصطلاح خواب طولانی بوده است نه مرگ و قرآن این حقیقت را این چنین بیان می کند:

(وَتَحْسَبُهُمْ أَیْقاظاً وَهُمْ رُقُودٌ...) .

«آنان را بیدار می اندیشیدی، در حالی که همگی خفته بودند».

از آن جا که خواب آنان با خواب معمولی فرق داشته است، زیرا دیدگان انسان در خواب معمولی بسته ولی دیدگان آنان باز بوده و در بیننده ایجاد رعب و وحشت می کرد قرآن می فرماید:

(...لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً) .

«اگر آنان را مشاهده می کردی از وحشت فرار می کردی و ترس، تو را فرا می گرفت».

هر چند یک چنین خواب طولانی بر خلاف قوانین مأنوس ما از طبیعت است و قطعاً این گروه در پرتو مددهای غیبی، این اندازه به خواب رفته و زندهمانده اند، ولی در عین حال از برخی از آیات استفاده می شود که برای

جلوگیری از پوسیدگی از برخی از عوامل طبیعی استفاده می شد آنجا که می فرماید:

(...وَنُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَذاتَ الشِّمالِ...) .

«آنان را به سمت راست وچپ بر می گردانیدیم».

سرانجام قرآن یادآور می شود که ما آنان را پس از سیصد و نه سال از خواب بیدار کردیم، چرا بیدار کردیم برای دو جهت:

۱. (ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَیّ الحِزْبَیْنِ أَحْصی لِما لَبِثُوا أَمَداً) .

«آنان را بیدار کردیم تا روشن گردد کدام گروه از مدت توقف خود آگاه تر است».

۲. (وَكَذلِكَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السّاعَةَ لا رَيْبَ فِيها...) .

«ما مردم آن زمان را از طریق بیدار کردن آنان، آگاه ساختیم که بدانند وعده خدا حق و استوار است و در روز رستاخیز شک و تردیدی نیست».

زیرا آنان پس از بیدار شدن تصور می کردند که یک روز یا نیم روز بیشتر درنگ نکرده اند، سپس قرار شد که یکی از آنان به شهر برود، تا غذای پاکیزه ای بخرد او پس از ورود به شهر همه چیز را تغییر یافته دید، قیافه و اوضاع به کلی دگرگون گردیده بود، فرستاده با سکه ای که در دست داشت و می خواست با آن غذا بخرد، کاملاً جلب توجه می کرد مردم از قیافه و نحوه سخن گفتن و سکه ای که می خواست با آن چیز بخرد، فهمیدند که او یکی از آن افرادی است که در چند صد سال پیش ناپدید شده اند، زیرا حادثه ناپدید شدن آنها سینه به سینه نقل و احیاناً در تواریخ ضبط شده بود.

مردم این شهر با مشاهده این جریان، تکانی خورده و درس بزرگی نسبت به روز رستاخیز آموختند زیرا فهمیدند که زنده شدن مردگان در روز رستاخیز

مطلب بس آسانی است، خدایی که قادر به بیدار کردن خفتگانی که خواب آنان ، برادر مرگ بود می باشد، قادر به احیای مردگان واقعی نیز خواهد بود.(۱)

پاسخ به یک سؤال

محل این غار، کجا بوده است؟ در میان مورخان در این مورد اختلاف نظر است.

برخی می گویند: نام آن غار، غار«افسوس» به کسر همزه است«افسوس» شهر باستانی است که در ۷۳ کیلومتری«ازمیر» قرار دارد و غار در بالای کوه به فاصله یک کیلومتری«افسوس» است و در آن صدها قبر وجود دارد،و باب غار رو به شمال شرقی است.

این غار در میان دانشمندان نصاری، از شهرت عظیمی برخوردار است.

استاد علّامه طباطبایی(ره) در تفسیر المیزان، ج۱۳، ص ۳۱۷ با دلایلی روشن کرده است که خصوصیات غار (افسوس) با آنچه که قرآن از خصوصیات غار اصحاب کهف سخن گفته است تطبیق نمی کند.

برخی دیگر معتقدند که مقصود از آن غار (رجیب) است که در هشت کیلومتری امّان، پایتخت اردن قرار دارد و باب کهف رو به جنوب است و خصوصیات این غار، با آنچه که در قرآن از خصوصیات آن وارد شده است، کاملاً تطبیق می کند و در داخل آنجا هفت و هشت قبر وجود دارد و صورت سگی نیز در دیوار آن با رنگ قرمز کشیده شده است و بالای غار مسجدی به گونه ای که قرآن می گوید موجود است.

درباره غار (اصحاب کهف) نظرهای دیگری نیز وجود دارد که در المیزان،ج۱۳، ص ۳۲۰ وارد شده است و شاید، لفظ«رجیب» تحریف

۱- [۱] دنباله سرگذشت اصحاب کهف را در کتابهای تفسیر مطالعه فرمایید.

یافته«رقیم» است که در قرآن وارد شده است چنان که می فرماید:

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً) .

نمونه چهارم: مقتولی از بنی اسرائیل زنده می شود

اشاره

مفسران اسلامی می نویسند: یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عموی او هر چه انتظار کشید تا پسر عموی او از دنیا برود، و اموال او را از راه ارث تصاحب کند، انتظار او مفید واقع نشد، لذا تصمیم گرفت که او را بکشد.

سرانجام به طور پنهانی او را کشت و جسد او را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد گذاشت و به محضر موسی شکایت برد که پسر عموی مرا کشته اند.

در این موقع از طرف خدا دستور آمد که به بنی اسرائیل فرمان دهد گاوی را سر ببرند و یکی از اعضای آن را به پیکر مقتول بزنند، تا زنده گردد و با زبان خویش قاتل را معرفی کند.

موسی دستور خدا را ابلاغ کرد، بنی اسرائیل دستور موسی را شوخی و استهزا تلقی کردند، پس از گفتگوهای زیادی که همه آنها در قرآن وارد شده است(۱) سرانجام گاوی را خریدند و سر آن را بریدند وجزئی از آن را بر بدن مرده زدند و او زنده شد، وقاتل خود را معرفی کرد.

(فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوتی وَیُریکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) .(۲)

۱- [۱] بقره/۶۷_۷۳.

۲- [۲] بقره/۶۷_۷۳.

دو نکته در آیه:

۱. هدف از احیای مرده دو چیز بود، یکی این که قاتل شناخته شود، دوم این که آنان با دیدن چنین منظره ای، ایمان بیشتری به مسأله قیامت و رستاخیز پیدا کنند و لذا در آیه یکی از نتایج آن را، روشن ساختن مسأله معاد می داند و می گوید:

(...كَذلِكَ يُحْيِي اللّهُ الْمَوتى...) .

«خداوند این چنین، مردگان را زنده می کند».

۲. چرا خداوند برای زنده کردن مقتول، بریدن سر گاو و زدن عضوی از آن را وسیله قرار می دهد؟

مفسران می گویند: بنی اسرائیل به گاو پرستی علاقه مخصوصی داشتند خداوند از این طریق می خواهد اهمیت آن را از دل آنان بیرون ببرد، زیرا این جریان پس از داستان (سامری) بود که مردم را به گوساله پرستی دعوت کرد کشتن گاو، به دست گروهی که به اغوای(سامری) آن را پرستیدند سبب می گردد که آنان نسبت به معبود قُلابی خود با دیده حقارت و کوچکی بنگرند، و بار دیگر به فکر پرستش آن نیفتند.

نمونه پنجم: مردگانی به وسیله حضرت مسیح زنده می شوند

دلایل پیشین، به گونه ای روشن، امکان رستاخیز انسان و جهان را روشن ساخته و بر هر فرد منصف و پیراسته از پیشداوری، آشکار می سازد که حیات مجدد انسان نه تنها کار محالی نیست،بلکه در جهان آفرینش نمونه هایی نیز دارد.

قرآن مجید علاوه بر ارائه نمونه های چهارگانه که در این بحث از نظر

خوانندگان گذشت، آشکارا از یکی از پیامبران خود یادآور می شود که وی به امتی که برای هدایت آنان مبعوث شده بود، چنین می گفت:

(...أُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْیِ الْمَوْتی...) .(۱)

«کوران مادر زاد و بیماران را شفا می بخشم و مردگان را زنده می کنم».

نه تنها این پیامبر برگزیده از چنین قدرت نمایی گزارش می داده، بلکه در مواردی، برای اثبات پیوند خود بامقام ربوبی، دست به احیای مردگان می زد، آنجا که خداوند پیامبر خود حضرت مسیح را چنین خطاب می کند:

(...وَتُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی...) .(۲)

«به یاد آور زمانی را که نابینایان و بیماران برص را شفا می بخشیدی و مردگان را به اذن من زنده می کردی».

گذشته بر این در تاریخ پیامبران و اولیای الهی، احیای زندگان به وسیله آنان به طور متواتر نقل شده است از این لحاظ برای یک فرد واقع نگر و بی غرض، شک و تردیدی در امکان معاد باقی نمی ماند.

نمونه ششم

مفسران اسلامی می گویند: حضرت موسی هفتاد نفر از قوم خود را برگزید و همراه خود به«طور» برد تا نحوه سخن گفتن خدا را با موسی مشاهده کنند، آنان وقتی به«طور» رسیدند به شنیدن صدا اکتفا نورزیده و درخواست کردند که با دیدگان خود خدا را ببینند، در این موقع صاعقه ای آمد، همه را کشت سپس همگی به دعا و درخواست موسی زنده شدند چنان که می فرماید:

(وَإِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَهً

۱- [۱] آل عمران/۴۹.

۲- [۲] مائده/۱۱۰.

فَأَخَذَتْكُمُالصّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَمْ لَعَلَّكَمْ تَشْكَرونَ).(۱)

«به یاد آرید وقتی را که به موسی گفتید، ما به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم ، همه شما را صاعقه گرفت در حالی که نگاه می کردید، سپس شما را پس از مرگتان، زنده کردیم شاید سپاسگزار باشید».(۲)

گواه بر آن که این گروه کشته شدند (نه این که غش کردند) لفظ (مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ) است.

حضرت موسی پس از مشاهده این جریان، رو به خدا کرد و این چنین گفت:

(رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِیّایَ أَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا...) .(۳)

«خدایا می خواستی من و آنان را پیش از آمدن به طور، نابود کنی آیا ما را به وسیله کار سفیهان هلاک می کنی؟».

از این جهت زنده کردن این گروه نمونه بارزی از احیای موتا خواهد بود.

نمونه هفتم

گروهی از بنی اسرائیل بر اثر شیوع بیماری در سرزمین آنان، دیار خود را ترک گفتند خداوند در نیمه راه جان آنان را گرفت، سپس به برکت دعای پیامبری به نام«حزقیل» زنده شدند(۴) چنان که می فرماید:

(اَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَر الْمَوتِ فَقالَ

۱- [۱] بقره/۵۵_۵۶.

۲- [۲] سرگذشت این گروه در سوره نساء آیه ۱۵۳ وسوره اعراف آیه ۱۵۵ نیزوارد شده است.

۳- [۳] اعراف/۱۵۵.

۴- [۴] مجمع البیان:۱/۳۴۶، ط صیدا.

لَهُمُاللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْل عَلى النّاسِ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَشْكَرُونَ) .(۱)

«مگر سرگذشت آنان را که از بیم مرگ از دیار خویش بیرون رفتند در حالی که هزاران نفر بودند، نشنیده ای خداوند به آنان گفت بمیرید آنگاه آنان را زنده کرد، حقّا که خداوند نسبت به مردم صاحب کرم است ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند».

مرحوم طبرسی با این آیه بر امکان عذاب قبر، و رجعت استدلال کرده است در حالی که شایسته بود با آن بر امکان اصل کلی (امکان احیای مردگان) استدلال کند.

این بود نمونه هایی از احیای مردگان که می تواند ما را به امکان رستاخیز انسان و جهان رهنمون باشد شاید نمونه هایی دیگر در قرآن نیز وجود داشته باشد که ما از آن اطلاعی نداریم.

ص : ۱۵۲

۱- [۱] بقره/۲۴۳.

۷- معاد جسمانی و روحانی

اشاره

۱. آراء و اقوال

۲. ملاک جسمانی و روحانی بودن معاد

از مسایل مهم در بحث معاد، کیفیت و چگونگی تحقق آن است و اینکه آیا معاد، جسمانی است یا روحانی و یا این که هم جسمانی است وهم روحانی؟

آراء و اقوال

آراء و اقوال(۱)

در این باره در تاریخ کلام و فلسفه پنج نظریه از جانب صاحب نظران مطرح گردیده است که یادآور می شویم:

۱. انکار معاد: این نظریه را گروهی از فلاسفه طبیعی برگزیده اند. واقعیت انسان از نظر این گروه عبارت است از همین هیکل و پیکر مادی، و مزاج و قوای جسمانی آن که بواسطه مرگ به کلی نابود می گردد، وجز مواد عنصریِ پراکنده آن چیزی باقی نمی ماند، و از آنجا که اعاده معدوم محال

ص : ۱۵۳

۱- [۱] لازم به ذکر است که نظریه کسانی که به طور کلی خدا و وحی را انکار می کنند مورد نظر نیست بلکه مقصود آرایی است که از طرف معتقدان به خدا مطرح شده است.

است، بنابراین اعاده انسان که پس از مرگ معدوم می گردد، محال خواهد بود.

۲.شک و تردیـد در مورد معاد: گفته شـده است جالینوس در مسأله معاد دچار شک و تردید بوده و به اصـطلاح راه«توقف» را پیش گرفته است، زیرا تردیـد داشـته است که آیـا نفس انسـانی همـان مزاج مادی بـدنی است تا بواسـطه مرگ نابود گردد، و دیگر اعاده نشود، و یا آن که جوهری است که پس از مرگ باقی می ماند و در سرای دیگر برانگیخته می شود.

۳. فقط معاد جسـمانی: جمهور مسـلمانان و اکثریّت فقیهان و حدیث نگاران (در دوره های پیشین) تنها به معاد جسمانی معتقد گردیـده و معاد روحانی را انکار نموده انـد، زیرا از نظر آنان روح دارای واقعیتی مادی است کهماننـد آتش در زغال و یا آب در برگهای گل، در بدن سریان و جریان دارد و در نتیجه با نابودی بدن پس از مرگ، روح نیز نابود گردیده و چیزی به عنوان واقعیت انسان باقی نمی ماند تا در عالم دیگر برانگیخته شود.

۴. فقط معاد روحانی: اکثریت فلاسـفه (پیشـین)و پیروان حکمت مشاء، تنها معاد روحانی و عقلی را پـذیرفته اند، زیرا بدن پس از مرگ و قطع علاـقه روح از آن نـابود می گردد، وچیزی از صورت واعراض آن باقی نمی مانـد، تا بار دیگر در قیامت اعاده شود. ولی نفس دارای واقعیتی مجرد از مـاده است که نابودی و فنا در آن راه نـدارد. بنابراین، پس از مرگ و قطع علاقه آن از بدن به عالم مفارقات باز می گردد.

۵. هم جسـمانی و هم روحـانی: بسـیاری از بزرگـان حکمـا و مشایـخ عرفـا و گروهی از متکلمینماننـد غزالی، کعبی، حلیمی، راغب اصفهانی و بسیاری از علمای امامیه مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، محقق طوسی وعلامه حلی، هر دو (معاد جسمانی و روحانی) را پذیرفته اند. زیرا آنان نفس

را جوهری مجرد از ماده می دانند که بار دیگر در سرای آخرت به بدن باز می گردد این نظریه را اکثر نصاری نیز قبول نموده اند.(۱)

ملاک جسمانی یا روحانی بودن معاد چیست؟

مطلب مهم در اینجا این است که مفهوم جسمانی و روحانی در بحث معاد تبیین گردد تا معلوم شود که مقصود مثبتان و یا منکران جسمانی بودن معاد یا روحانی بودن آن چیست؟ مثلاً- گروهی که فقط معاد جسمانی را پذیرفته اند، مقصودشان چیست؟

اگر جسم منسلخ از روح و حیات را می گوید در این صورت بدن انسان، جسم جمادی بیش نیست که فاقد هرگونه ادراک و شعور است و در نتیجه مسأله کیفر و پاداش و لذت و الم، معنی معقولی نخواهد داشت.

و اگر می گویند جسم به ضمیمه روح است در این صورت چگونه معاد را منحصر در جسمانی کرده و روحانی بودن آن را نفی می کنند؟

ولذا برخی از افراد غیر وارد به اصطلاح، می گویند«متشرعه» معاد را هم جسمانی و هم روحانی می دانند، زیرا آنان هرگز به حشر انسان بدون روح معتقد نیستند. یک چنین تفسیر، حاکی از آن است که تفسیر کننده از معنی جسمانی و روحانی بودن معاد و ملاک آن دو آگاه نیست.

در این مورد دو ملاک می تواند برای جسمانی و روحانی بودن معاد وجود داشته باشد، ملاک نخست بر می گردد به بیان واقعیت انسان، و ملاک دوم مربوط به نوع کیفر و پاداش است و با تشریح هر یک از این دو ملاک می توان به مفهوم جسمانی و روحانی بودن معاد پی برد.

۱- [۱] شرح مقاصد:۲/۲۱۰_ ۲۱۱; اسفار:۹/۱۶۳_ ۱۶۵.

الف. واقعیت انسان چیست؟

در واقعیت انسـان اختلاف نظر وجود دارد(۱) اهل حـدیث که به ظواهر شـریعت تقید بیشتری دارند و کمتر به تعمق و تدبر می پردازنـد می گویند واقعیت انسان همان هیکل ظاهری او است به اضافه این که دارای حسّ و حرکت و ادراک است و از روح و نفس مجرد ورای این حس و حرکت، خبری نیست. آنـان انسـان را در حـدّ حیوانی می اندیشـند که فقـط از طریق امتیـازات خاصی از او جدا شده و گوهری به نام نفس و یا روح مجرد غیر از روح به معنی حس و ادراک قائل نیستند.

این گروه فقـط می توانـد معـاد را، جسـمانی بدانـد البته نه جسـمانی به معنی جماد، بلکه جسـمانی به همان معنایی که در حال حیات دنیوی برخوردار بود.

از این بیان روشن می شود که این گروه را نمی توان از قائلان به معاد هم جسـمانی و هم روحانی اندیشید، آنان فقط پرچمدار معاد جسمانی هستند.

ص : ۱۵۶

۱- [۱] محقق لاهیجی در این باره چنین می گوید:«موجب این اختلافات (اختلاف در روحانی و جسمانی بودن معاد) اختلاف در حقیقت انسـان است پس نزد هر که حقیقت انسـان نیست مگر هیکل محسوس، و روح عرضـی است یا صورتی قائم به ماده بـدن که زایل شود به طریان مرگ، پس اگر با وجود این اعتقادات قائل به شـریعتی است، معاد نزد او نتواند بود مگر جسـمانی فقـط واگر معتقـد به شـریعتی نیست، قائل به هیـچ یک از معادین نتوانـد بود، و نزد هر که حقیقت انسان نفس مجرد او است و بـدن مر او را نیست مگر آلتی منفصـل از حقیقت انسـان، قائـل است به معاد روحانی فقط و هر که قائل است به ترکب حقیقت انسـان از نفس مجرده و بـدن به نحوی که سابقاً بیان کردیم قائل است به وقوع معادین جمیعاً و هر که شاک باشـد در حقیقت انسان، متوقف در امر معاد است مطلقاً».(گوهر مراد، مقاله ۳، باب ۴، فصل ۶).

ولی در برابر آنـان اهـل تـدبر و تفکر با حفظ ظواهر قرآن، برای انسان غیر از این هیکل ظاهری و غیر از حس و حرکت که در او مشاهـده می شود، منشأ حس و حرکـتی به نـام«نفس» مجرد و روحی پیراسـته از مـاده معتقدنـد که نسـبت به این بـدن تعلق تدبیری دارد و به هنگام مرگ این نوع از تعلق از بین می رود.

معتقـدان به این اصل هرگاه بگوینـد که فقط روح مجرد محشور می شود، و دیگر بـدنی که روح به آن تعلق داشت، به محشـر گام نمی نهـد، فقط بایـد معاد روحانی را پـذیرا باشـند ولی گروهی که به بازگشت هر دو (جسم و گوهر مجرد) عقیـده دارند بایـد آنـان معـاد را جسـمانی و روحـانی بداننـد، جسـمانی به همـان معنـایی که اهل حـدیث معتقـد بودنـد و روحانی به معنای بازگشت روح مجرد که به تدبیر بدن می پردازد.

نتیجه این که اهل حدیث تنها به یک نوع از معاد می توانند معتقد باشـند در حالی که قائلان به نفس مجرّد به هر دو می توانند معتقـد گردنـد و نیز زمینه اعتقـاد به معاد روحانی فقط در عقیـده اهل حـدیث نیست در حالی که زمینه آن در عقیـده غیر آنان موجود است.

تا اینجا با نخستین ملاک از ملاکهای جسـمانی و روحانی بودن معاد آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با ملاک دوم آن آشنا شویم:

ب. انواع پاداشها و کیفرها

هرگاه بگوییم در روز رستاخیز و پس از ورود به بهشت و دوزخ، پاداش وکیفر انسان منحصر به اموری است که جنبه جسمانی دارد، و تا بـدنی در کار نباشـد پاداش و کیفر تحقق نمی پـذیرد،ماننـد کامیابی از طریق میوه های لذیذ بهشت، یا مناظر زیبای آن، که همگی نوع لذت جسمانی است و همچنین است ورود به دوزخ و سوختن در آن که نیاز به جسم و بدن دارد، در این

صورت معاد را جسمانی دانسته ایم.

در این مورد چون انسان فقط از لذایذ جسمانی بهره مند است، معاد او از نظر پاداش و کیفر، جسمانی بیش نخواهد بود. ولی اگر بگوییم در رستاخیز علاوه بر چنین لذتها و آلام یک رشته پاداشها و کیفرها و لذات و آلام روحی و عقلی نیز وجود دارد، که نفس در ادراک آنها هرگز به بدن و قوای حس آن نیاز ندارد، در این صورت به معاد روحانی نیز معتقد شده ایم. حکمای اسلامی عموماً یا غالباً جسمانی و روحانی بودن معاد را با توجه به این معیار سنجیده اند.

شیخ الرئیس در شفا و کتب دیگر خود بر اساس همین ملاک، معاد را مورد مطالعه قرار داده است. صدرالمتألهین نیز آنگاه که مسأله معاد را مورد بحث قرار می دهد، قبل از هر چیز از لذات و آلام و سعادتها و شقاوتهای حسی و وهمی وعقلی سخن می گوید، آنگاه درباره چگونگی تحقق آنها در رستاخیز به بحث می پردازد و در نتیجه دیدگاه خود را درباره معاد جسمانی و روحانی مطرح می نماید.(۱)

حکیم سبزواری نیز در مسأله معاد همین راه را پیموده و تنها محشور شدن روح را (با بدن) در تحقق معاد روحانی کافی نمی داند بلکه معتقد است آنگاه انسان دارای معاد روحانی نیز هست که نفس او در دنیا از نظر معرفت تکامل یافته و از مرتبه عقل هیولانی به مرتبه عقل بالفعل ارتقا یاب(۲)د تا در نتیجه

۱- [۱] الهیات شفا، مقاله ۹، فصل ۷، اسفار:۶/۲۱.
۲- [۲] در این مورد می گوید:آن کس که به تکامل یافتن از مرتبه عقل هیولایی به مرتبه عقل بالفعل برگزیده شده است، (پس ازمرگ) به عالم عقول ارتقا خواهد یافت و به مثل نوری که هم سنخ با نفوس تکامل یافته اند ولی از هیولی و عوارض آن عالی و پیراسته اند، ملحق خواهد شد.

در سرای دیگر به عالم عقول وموجودات نوری پیوسته و بلکه از این هم بالاتر رفته و به لقای ذات و صفات الهی نایل گردد.(۱)

۱- [۱] در این مورد می گوید:« میوه درخت معرفت برای کاملان، بهشت لقای ذات و صفات الهی می باشد» (شرح منظومه: بحث معاد، فریده ۱).

۸– قرآن و معاد جسمانی و روحانی

آیات موضوع

۱. (وَقالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النّارِ). (بقره/۱۶۷)

۲. (...کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُواالْعَذابَ...) . (نساء/۵۶)

۳. (وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالمُؤْمِناتِ جَنّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَمَساکِنَ طَیِّبه فِی جَنّاتِ عَدْن وَرِضْوانٌ مِنَاللّهِ أَکْبَر ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ) . (توبه/۷۲)

۴. (وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقِینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ) . (توبه/۶۸)

۵. (وَأَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الأَمْرُ وَهُمْ فِی غَفْلَه وَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ) . (مریم/۴۰)

۶. (مِنْها خَلَقْناکُمْ وَفِیها نُعِیدُکُمْ وَمِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخری) . (طه/۵۵)

ص : ۱۶۱

۷. (یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ). (نور/۲۴)

۸. (...وَإِنَّ الدّارَ الآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوان لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ) . (عنکبوت/۶۴)

۹. (وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق إِنَّکُمْ لَفی خَلْق جدید) . (سبأ/۷)

۱۰. (...فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُون) . (یس/۵۱)

۱۱. (اَلْیَومَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَتُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ) . (یس/۶۵)

۱۲. (وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَهِیَ رمیمٌ). (یس/۱۸)

۱۳. (...وَسُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ أَمْعائَهُمْ) . (محمد/۱۵)

۱۴. (...یَخْرُجُونَ مِنَ الأَجْداثِ کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ) . (قمر/۷)

۱۵. (ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیها وَیُخْرِجُکُمْ إِخْراجاً) . (نوح/۱۸)

ترجمه آیات

۱.«آنان که از سران کفر پیروی می کنند می گویند کاش به این دنیا باز می گشتیم و همان گونه که آنان در این جا از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان بیزاری می جستیم خداوند این گونه، اعمال حسرت آفرین آنان را در آخرت نشان می دهد و از آتش خارج نمی شوند».

۲.«هر موقع پوستهای آنان پخته و سوخته شود، پوستهای دیگری را به جای آن

ص : ۱۶۲

قرار می دهیم تا عذاب را بچشند».

۳.«خدا به مردان و زنان با ایمان باغهایی را که از زیر درختان آن نهرهایی جاری می شود و جاودانه در آنجا هستند و نیز منازل پاکیزه در باغهای جاودان را وعده داده است و خشنودی از جانب خدا بالاتر از پاداشهای پیشین است و آن رستگاری عظیم است».

۴.«خدا به مردان و زنان منافق و کافر وعده آتش دوزخ داده که پیوسته در آنجا هستند و این عذاب برای آنان کافی است و آنان را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب پایداری است».

۵.«ستمگران را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که عذاب آنان قطعی می شود در حالی که آنان (در این دنیا) در غفلتی فرو رفته و ایمان نمی آورند».

۶.«از زمین شماها را آفریده ایم و به آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم».

۷.«روزی که بر آنان زبانها و دستها و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهد».

۸.«زندگی اخروی زندگی حقیقی و واقعی است اگر می دانستند».

۹.«کافران گفتند: آیا شما را با خبر سازیم از مردی که می گوید هرگاه بدنهای شما (پس از مرگ) به کلی پراکنده و ریزه ریزه شد، آفرینش نوینی خواهد داشت؟».

۱۰.«ناگهان آنان از قبرها، به سوی پروردگار خود، شتابان خواهند بود».

۱۱.«امروز بر زبانهای آنها مهر می گذاریم(قادر به سخن گفتن نمی باشند) و دستهای آنان با ما سخن می گویند و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهند».

۱۲.«واقعیتی را برای ما بازگو کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟».

۱۳.«و با آب داغ و جوشانی سیراب می شوند و در نتیجه روده های آنان را قطعه، قطعه می کند».

۱۴.«آنان بسان ملخ های پراکنده از قبرها بیرون می آیند».

۱۵.«سپس شما را به زمین باز می گرداند و از آن بیرون می آورد».

ص : ۱۶۳

تفسیر آیات

اشاره

اکنون که با ملاکهای معاد جسمانی و روحانی آشنا شدیم لازم است نظر قرآن را درباره کیفیت وچگونگی معاد بر اساس هر دو ملاـک مورد بررسی قرار دهیم اینـک به بررسی آیـات قرآن درباره معاد جسمانی و روحانی بر اساس ملاك نخست می پردازیم، آنگاه دیدگاه قرآن را درباره هر دو معاد، بر اساس ملاك دوم جویا می شویم.

معاد جسمانی به ملاک نخست

مقصود از ملاك نخست در تحقق معاد جسمانی این است که بدن در سرای دیگر محشور گردد و نفس بار دیگر به آن تعلق پذیرد و پاداشها و کیفرهای خود را ببیند.

آیـات قرآنی در این مورد بیش از آن است که در این صفحات به آن اشاره شود و ما تنها در این مورد به اشاره اجمالی اکتفا میورزیم و برای فشرده گویی به دسته بندی آیات می پردازیم:

۱. آیاتی که پیرامون احیای مردگان در امتهای پیشین وارد شده است مانند زنده شدن پرندگان به دعای ابراهیم، و سرگذشت گاو بنی اسرائیل (زنده شدن مقتولی از بنی اسرائیل)، و زنده شدن عزیر، و زنده شدن گروهی از امت بنی اسرائیل، و زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی و داستان اصحاب کهف.

ملاحظه آیات وارد در این موارد به روشنی ثابت می کند که کیفیت معاد در سرای دیگر بسان کیفیت احیای مردگانی است که در این داستانها آمده است و هدف از بیان سرگذشت آنان، علاوه بر تقریب امکان معاد به اذهان، اشاره به

کیفیت معاد نیز می باشد، با توجه به این آیات نمی توان گفت کیفیت بدن اخروی از قبیل بدن برزخی و صورتهای مثالی است که نفس با خلاقیت خود آنها را ایجاد می کند بلکه آیات به روشنی دلالت می کنند که بدن های دنیوی که در کتب علمی از آن به بدن مادی و عنصری تعبیر می شود، برانگیخته خواهند شد و در غیر این صورت تمام این تشبیه ها و تقریب ها بلاغت خود را از دست خواهند داد و رابطه میان معاد و مردگان زنده شده به وسیله پیامبران از بین خواهد رفت.

البته نکته لازم به ذکر این است که مسلماً حیات اخروی از کمال خاصی برخوردار است آنجا که قرآن می فرماید:

(...وَإِنَّ الدّارَ الآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوان لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ) .(۱)

«زندگی اخروی زندگی حقیقی و واقعی است اگر می دانستند».

در این صورت باید بگوییم بدن برانگیخته شده در حالی که عین بدن دنیوی است ولی از کمال و برتری خاصی برخوردار است و هرگز نمی توان گفت زندگی آنجا از هر نظر بسان زندگی دنیوی است جز این که زندگی دنیوی موقت، وزندگی اخروی جاودانی است، زیرا تنها جاودانی بودن زندگی اخروی و پایان پذیری زندگی در این دنیا سبب نمی شود که یکی را زندگی مجازی و دیگری را زندگی حقیقی بخوانند.

در هر حال ما با اعتراف به این که انسان محشور در قیامت همین بدن دنیوی است نه بدن برزخی و مثالی که از نظر صورت شبیه این بدن است در حالی که فاقد ماده و خصوصیات آن می باشد، ولی در عین حال بدن اخروی و حیات اخروی را یک حیات غیر قابل قیاس به بدن و حیات دنیوی می دانیم و

ص : ۱۶۵

۱- [۱] عنکبوت/۶۴.

اگر بنا بود که خصوصیت حیات اخروی بسان خصوصیت حیات دنیوی باشد، به هم زدن نظام و تجدید همان حیات با تمام آن جریانها کار لغو وعبثی خواهد بود.

آری انسان محبوس در این جهان با خصوصیاتی که بر او حاکم است، نمی تواند از حیات کامل اخروی، درک روشن وصحیحی داشته باشد و باید این قسمت را از مسایل مربوط به غیب دانست که ایمان به آن لازم است هر چند واقعیت آن برای ما روشن نیست.

۲. آیاتی که به روشنی می گویند انسان از خاک آفریده شده و به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید چنان که می فرماید:

(مِنْها خَلَقْناکُمْ وَفِیها نُعیدُکُمْ وَمِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخری) .(۱)

«از زمین شماها را آفریده ایم و به آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم».

و نیز می فرماید:

(ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیها وَیُخْرِجُکُمْ إِخْراجاً) .(۲)

«سپس شما را به زمین باز می گرداند و از آن بیرون می آورد».(۳)

۳. آیاتی که کیفیت حشر را در روز قیامت بیرون آمدن از قبر می داند چنان که می فرماید:

(...فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُون) .(۴)

«ناگهان آنان از قبرها، به سوی پروردگار خود، شتابان خواهند بود».

و نیز می فرماید:

(...یَخْرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ).(۵)

۱- [۱] طه/۵۵.
۲- [۲] نوح/ ۱۸.
۳- [۳] به همین مضمون است آیه۲۵روم و ۲۵اعراف.
۴- [۴] یس/۵۱.
۵- [۵] قمر/۷.

«آنان بسان ملخ های پراکنده از قبرها بیرون می آیند».(۱)

۴. آیاتی که گواهی می دهند که روز رستاخیز اعضای انسان به اعمال او گواهی می دهد و تفسیر این اعضا به اعضای برزخی و صورتهای بدون ماده کاملاً بر خلاف ظاهر است چنان که می فرماید:

(یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ).(۲)

«روزی که بر آنان زبانها و دستها و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهد».

و نیز می فرماید:

(اَلْیَومَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَتُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ) .(۳)

«امروز بر زبانهای آنها مهر می گذاریم(قادر به سخن گفتن نمی باشند) و دستهای آنان با ما سخن می گویند و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهند».(۴)

۵. آیاتی که بر دگرگونی های بدن در دوزخ گواهی می دهند چنان که می فرماید:

(...کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ...).(۵)

«هر موقع پوستهای آنان پخته و سوخته شود، پوستهای دیگری را به جای آن قرار می دهیم تا عذاب را بچشند».

و باز می فرماید:

(...وَسُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطّعَ أَمْعائَهُمْ) .(۶)

۱- [۱] و به همین مضمون است آیه های :۴۳/معارج; ۷/حج: ۴ /انفطار; ۹/عادیات.

۲- [۲] نور/ ۲۴.

۳- [۳] یس/۶۵.

۴- [۴] و به همین مضمون است آیه ۴۱/فصلت.

۵- [۵] نساء/۵۶.

۶- [۶] محمد/۱۵.

«و با آب داغ و جوشانی سیراب می شوند و در نتیجه روده های آنان را قطعه، قطعه می کند».

۶. آیاتی که شبهات منکران معاد را یادآور شده است این آیات به روشنی دلالت می کنند که آنچه مورد استبعاد و انکار مخالفان معاد بود همان زنده شدن بدنهای متلاشی و پراکنده در زمین، پس از مرگ بود.

قرآن سخن آنان را این گونه یادآور شده است:

(وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَهِیَ رمیمٌ).(۱)

«واقعیتی را برای ما بازگو کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟».

و نیز می فرماید:

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق إِنَّکُمْ لَفی خَلْق جَدید) .(۲)

«کافران گفتند آیا شما را با خبر سازیم از مردی که می گوید هرگاه بدنهای شما (پس از مرگ) به کلی پراکنده و ریزه ریزه شد، آفرینش نوینی خواهد داشت؟».

و آیات دیگری که در بخش مربوط به بحث شبهات منکران معاد به تفصیل پیرامون آنها بحث گردید.

بنابراین در این که قرآن کریم بر معاد جسمانی به طور روشن تأکید میورزد، جای هیچ گونه تردیدی نیست.

قرآن و معاد روحانی بر اساس ملاک نخست

اکنون که با دیدگاه قرآن در مورد معاد جسمانی بر اساس ملاک اول آگاه شدیم به بررسی معاد روحانی بر اساس ملاک نخست از دیدگاه قرآن

۱- [۱] یس/۷۸.
۲- [۲] سبأ/۷.

می پردازیم:

مقصود از ملاک اول در تشخیص معاد روحانی این است که روح یا نفس در جهان دیگر برانگیخته شود، روی این ملاک می گوییم:

هرگاه مقصود از برانگیخته شدن روح این است که بدن محشور نمی شود و تنها روح محشور می گردد، قطعاً نظر قرآن با یک چنین معاد روحانی مخالف است، زیرا همان گونه که یادآور شدیم محشور شدن بدن از نظر قرآن، قطعی و مسلم است و جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست. اصولاً مقصود کسانی که می گویند«معاد روحانی» است، همان محشور شدن روح منهای بدن است در این صورت باید بگوییم نظر قرآن در این مورد کاملاً منفی است. و لذا در میان«متشرعه» هر کس بگوید: معاد روحانی است مطرود می گردد، زیرا طبق اصطلاح، مقصود از آن روح مجرد بدون بدن است.

آری اگر مقصود این است که علاوه بر بدن، روح نیز محشور می گردد، در این صورت نظر قرآن مثبت است، زیرا هدف از محشور شدن بدن، دریافت پاداش و کیفر است، و پاداش و کیفر در مورد جسم بدون روح، معنی درستی ندارد.

ولی توصیف یک چنین معاد به روحانی کاملاً بر خلاف اصطلاح است، زیرا احدی از قائلان به معاد جسمانی نگفته است که بدنها به صورت جمادات محشور می شوند، بلکه همگی معتقدند که بدنها توأم با حس و شعور وحرکت، محشور می گردند و یک چنین معاد جدا از محشور شدن روح اعم از مادی و مجرد نیست و لذا اگر بخواهیم روی اصطلاح حرکت کنیم باید بگوییم طبق ملاک نخست، معاد روحانی (حشر روح بدون بدن) از نظر قرآن باطل است و توصیف معاد به جسمانی و روحانی بر این اساس بر خلاف اصطلاح می باشد.

ص : ۱۶۹

قرآن و معاد جسمانی بر اساس ملاک دوم

اشاره

مقصود از ملاک دوم در تشخیص معاد جسمانی این است که در سرای دیگر یک رشته پاداشها و کیفرها و لذات و آلامی وجود دارد که همگی جزئی و حسی بوده و تحقق آنها بدون بدن و قوای حسی آن امکان پذیر نیست.

نظر قرآن درباره معاد جسمانی بر اساس این معیار نیز مثبت است و آیات بسیاری بر درستی آن گواهی می دهد آیاتی که در آنها از پاداش و ثواب صالحان در بهشت، و کیفر و عذاب کافران و گناهکاران در دوزخ، سخن گفته شده است. آیات در این باره به قدری زیاد است که کار انتخاب نمونه را مشکل می سازد.

و هر کس کمترین آشنایی با قرآن داشته باشد، خود می تواند نمونه هایی از آن را مطالعه نماید مثلاً مطالعه سوره واقعه و وعده ها و وعیدها و ثواب ها و عقابهایی که برای سه گروه«مقربان» و«اصحاب یمین »و«اصحاب شمال» بیان گردیده است گواه روشنی بر تحقق این نوع از لذات و آلام حسی و جزئی است بنابراین به خاطر روشن بودن این مطلب از توضیح بیشتر درباره آن، خودداری می کنیم.

قرآن و معاد روحانی بر اساس دومین ملاک

دومین ملاک در تشخیص معاد روحانی این است که علاوه بر پاداشها و کیفرهای حسی، و لذات و آلام جزئی و جسمانی، یک رشته پاداشها و کیفرهای روحی و غیر حسی نیز برای صالحان وتبهکاران تحقق یابد که روح در درک و دریافت آنها نیاز به بدن و قوای حسی آن ندارد.

دیدگاه قرآن درباره این نوع از معاد روحانی نیز مثبت است چنان که در سخنان پیشوایان دینی نیز شواهدی بر آن به چشم می خورد و ما در این جا نمونه هایی از آیات قرآن و شواهدی از سخنان معصومین (علیهم السلام) را یادآور

می شویم:

۱. رضوان اللّه یا لذت خشنودی خدا

قرآن مجید پس از یادآوری یک رشته لذتهای جسمانی، موضوع خشنودی خدا را مطرح می کند و آن را بالاتر از لذتهای جسمانی توصیف می کند و به عنوان پاداش اکبر و بزرگ که به بندگان شایسته الهی داده می شود یاد می نماید. چنان که می فرماید:

(وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنينَ وَالمُؤْمِناتِ جَنّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدینَ فِیها وَمَساکِنَ طَیِّبَه فِی جَنّاتِ عَدْن وَرِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَر ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ) .(۱)

«خدا به مردان و زنان با ایمان باغهایی را که از زیر درختان آن نهرهایی جاری می شود و جاودانه در آنجا هستند و نیز منازل پاکیزه در باغهای جاودان را وعده داده است و خشنودی از جانب خدا بالاتر از پاداشهای پیشین است و آن رستگاری عظیم است».

در این آیه همان طور که روشن است، نخست لذتهای جسمانی را مطرح نموده آنگاه رضا و خشنودی خدا را یادآور شده و آن را بالاتر از لذتهای پیشین دانسته است. تو گویی آنگاه که بنده خدا احساس می کند که معبود او از او راضی است آنچنان به خود می بالد و غرق سرور می شود که لذتهای مادی را به دست فراموشی می سپارد.

امام سجاد (علیه السلام) در توضیح این آیه بیانی دارد که روشنگر عظمت این سعادت و لذت عقلی است چنان که می فرماید:

«آنگاه که اولیای خدا وارد بهشت می شوند از جانب خدا خطاب می آید:

۱- [۱] توبه/۷۲.

می خواهید شما را از پاداش و لذتی برتر از آنچه که در اختیار دارید آگاه کنیم.

آنان با شگفتی می گویند پروردگارا! کدام پاداش از آنچه که در اختیار داریم بالاتر و برتر است؟

بـاز همـان خطـاب تکرار می شود و بنـدگان خـدا می گوینـد خـدایا، مـا را از آن آگاه ساز، خطاب می آیـد: بالاترین لـذتها، خشـنودی من از شـما و محبت و دوستی من به شما است که از همه نعمت های بهشتی برتر و بهتر است، آنگاه اهل بهشت این سخن را تصدیق نموده و اقرار می کنند که خشنودی و دوستی خدا گواراتر از همه لذتها است».

راوی می گوید: امام این سخن را گفت سپس این آیه را تلاوت کرد:(وَرِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبر).(۱)

۲. دوری از رحمت خدا

هرگاه احساس خشـنودی معبود، مایه لذت است، در برابر آن احساس دوری از رحمت او برای کسانی که از رحمت واسـعه او آگاه باشـند عذابی است جانکاه و روح آزار، و شاید همه انسانها در روز رستاخیز،به خاطر کنار رفتن حجابها، از چنین رحمت واسعه ای آگاه شوند چنان که در آیه ۶۸ از سوره یاد شده چنین می فرماید:

(وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فِیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنُهُمُ اللّهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ) .

«خدا به مردان و زنان منافق و کافر وعده آتش دوزخ داده که پیوسته در آنجا هستند و این عذاب برای آنان کافی است و آنان را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب پایداری است».

۱- [۱] بحار الأنوار:ج۸، باب الجنّه ونعیمها،حدیث۵۷.

شاهد سخن این است که در آیه پیشین، از«مؤمنین» و«مؤمنات» سخن گفته و در این آیه از منافقین و منافقات و کافران.

در آیه قبل نخست نعمت ها و لذت های جسمانی را یادآور شده آنگاه نعمت لذت خشنودی خدا را یادآور شده است.

در این آیه نیز نخست آتش دوزخ را یادآور شده آنگاه عذاب و تلخی احساس دوری از رحمت خدا را که احساس آن جانکاه است، مطرح نموده است.

و در حقیقت این دو آیه از نظر وعده و وعید و کسانی که آنها را دریافت خواهند کرد، حالت لفّونشر مرتب را دارند،و قطعاً دوری از رحمت خدا کیفری غیر از آتش دوزخ است ، زیرا در غیر این صورت لازم است جمله (وَلَعَنَهُمُ اللّهُ)تکرار جمله پیشین باشد و این بر خلاف ظاهر متبادر از آیه است.

گذشته از این، در پایان آیه از عذاب پایدار (عذاب مقیم) سخن می گوید و این جمله همان طور که می تواند به خلود در آتش ناظر باشد می تواند بیانگر پیوستگی عذابِ دوری از رحمت خدا بشمار آید، ولی با توجه به این که خلود در آتش قبلاً به طور صریح ذکر شده است بهتر آن است که آن را ناظر به پایداری و خلود عذاب دیگری غیر از آتش دوزخ بدانیم.

۳. اندوه وحسرت جانکاه

هرگاه احساس دوری از رحمت حق مایه عذاب روحی جانکاه است حسرت بر گذشته و این که تمام سرمایه های زندگی را به هدر داده و برای زندگی جاودان خود توشه ای نیندوخته است، عذابی جانکاه بسان«دوری از رحمت حق»، خواهد بود.

قرآن به این نوع از آلام روحی اشاره کرده وحتی روز قیامت را به (یوم الحسره) نامگذاری می نماید و می فرماید:

(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَه وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) .(۱)

«ستمگران را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که عذاب آنان قطعی می شود در حالی که آنان (در این دنیا) در غفلتی فرو رفته و ایمان نمی آورند».

و در آیه دیگر یادآور می شود که خدا با نشان دادن سرنوشت بدِ گمراهان در روز قیامت، حسرت آنان را مجسم می کند و به آنان نشان می دهد که چگونه سرمایه ها را به هدر داده اند. چنان که می فرماید:

(وَقالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَرات عَلَيْهِمْ وَما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ) .(۲)

«آنان که از سران کفر پیروی می کنند می گویند کاش به این دنیا باز می گشتیم و همان گونه که آنان در این جا از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان بیزاری می جستیم خداوند این گونه، اعمال حسرت آفرین آنان را در آخرت نشان می دهد و از آتش خارج نمی شوند».

ابوسعید خدری از پیامبر روایتی نقل می کند که بیانگر پایه حسرت کافران است می گوید: آنگاه که بهشتیان وارد بهشت می شوند، و دوزخیان وارد دوزخ، مرگ در برابر آنان مجسم می گردد به آنان گفته می شود آیا با مرگ آشنا هستید؟ همگی می گویند آری! آنگاه مرگ به صورت حیوانی مجسم می شود و در برابر آنان ذبح می گردد و از این طریق تفهیم می شوند که در سرای دیگر از مرگ خبری نیست و هر یک از دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) در جایگاه مقرر خود پیوسته خواهند بود.(۳)

۱- [۱] مریم/۴۰.

۲- [۲] بقره/۱۶۷.

۳- [۳] مجمع البیان:۳/۵۱۵.

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر (...کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَرات عَلَیْهِمْ...)چنین می فرماید: مقصود کسی است که مالی را به دست آورده و در راه خیر مصرف نکرده است و وارثان آن را به ارث برده اند و به وسیله آن به خدا تقرب جسته اند یک چنین ثروتی مایه حسرت انسان می شود.(۱)

۴. لقای محبوب

در آیات فراوانی کلمه لقاء اللّه وارد شده است متکلمان و مفسران در تفسیر آن سخنانی گوناگون دارند، برخی آن را به روز رستاخیز تفسیر نموده و برخی دیگر به نیل به دریافت پاداشهای اخروی حمل کرده اند و برای هر یک از این تفسیرها شاهدی در آیات وجود دارد و اگر کسی کلمه«لقاء اللّه» را در«المعجم المفهرس» ملاحظه کند تفسیرها را دور از ذهن نمی شمارد، ولی در عین حال این لفظ می تواند از بعد گسترده ای برخوردار باشد که علاوه بر این دو، لقای واقعی انسانهای کامل با پروردگار خود را شامل گردد، لقایی که هرگز در الفاظ وکلمات نمی گنجد، و این نوع از لقای بالاتر از رؤیت با نور قلب و شهود با باطن خرد است و عارف معروف مرحوم مَلِکی تبریزی در این باره سخنی دارد که اجمال آن را می نگاریم.

عارف نامبرده نخست به آیات لقا اشاره کرده می گوید: در قرآن مجید زیاده از بیست جا عبارت«لقاء اللّه» و نظر بر خداوند وارد شده و همچنین در تعبیرات انبیا و ائمه (علیهم السلام) . آنگاه به روایاتی که در باره تنزیه خداوند وارد شده اشاره نموده و می گوید: از این طرف هم در اخبار، در تنزیه حق جل جلاله کلماتی وارد شده است که ظاهرش تنزیه صرف است از همه مراتب معرفت.

آنگاه دیدگاه علمای شیعه در جمع میان این دو را یادآور شده می گوید:

۱- [۱] مجمع البیان: ۱/۲۵۱.

در این مورد دو مذاق است:

۱. تنزیه صرف: یعنی منتهای معرفت، فهمیدن این است که باید خداوند را تنزیه صرف نمود، و آیات و اخباری را که در معرفت و در«لقاء اللّه» وارد شده است باید به مرگ و لقای ثواب و عقاب تأویل نمود.

۲. اخبار تنزیه را باید به معرفت به طریق رؤیت به این چشم ظاهر و به معرفت کنه«ذات اقدس الهی» حمل کرد و اخبار تشبیه و لقا و وصول و معرفت را به معرفت اجمالی و معرفت اسما و صفات الهی، و تجلی مراتب ذات و اسماء وصفات حق تعالی به آن میزان که برای (موجود) ممکن، ممکن است، تفسیر نمود.

و به عبارت دیگر: کشف حجب ظلمانیه و نورانیه که برای«عبد» شد، آن وقت معرفت بر ذات حق تعالی و اسماء و صفات او پیدا می کند که آن معرفت از جنس معرفت قبل از کشف نیست.

و به عبارت سوم: انوار جمال و جلال الهی در قلب و عقل و سِرّ خواص اولیای او، تجلی می کند به درجه ای که او را از خود فانی می نماید، و به خود باقی می دارد، آن وقت محو جمال خود نموده و عقل او را مستغرق در معرفت خود کرده و به جای عقل، او خود امور او را تدبیر می نماید، اگر چه بعد از این همه مراتب کشف سبحات جلال، و تجلی انوار جمال، و«فنای فی اللّه» و«بقای باللّه»، باز از وصول به کنه معرفت«ذات»، عجز خود را بالعیان و الکشف خواهد دید.

در جای دیگر می گوید: در معنی ملاقات ممکن با خداوند جلیل، روح (واقعیت) ملاقات هست ولیکن نحوه آن لایق مُلاقی (ملاقات کننده) و مُلاقی (ملاقات شونده) است و آن عبارت است از همان معنی که در ادعیه و اخبار از آن تعبیرات مختلفی به لفظ«وصول» و«زیارت» و نظر بر وجه و«تجلی» و

دیـدن قلب و«تعلق روح» تعبیر شـده است و از ضـد آن به«فراق» و«بُعـد» و«حِرْمـان» تعبیر می شود. آنگاه نمونه های بسـیاری از روایات و دعاها را در این مورد به عنوان شاهد یادآور می شود.

آنگاه می گویـد: انسان نبایـد نفی هر معنی را تنزیه حق دانسـته و نفی کنـد وحقیقت این جز ابطال چیزی نخواهـد شد، باید از معانی غیر لائقه که موجب محدود بودن و نقص ذات اقدس تعالی است تنزیه نماید و معرفتی که مثلاً به حواس است همه قسم آن را نفی نماید و لکن معرفت به چشم قلب و روح را آن هم نه معرفت«بِالْکُنْه» بلکه«بِالْوَجْه» را اگر نفی نماید دیگر برای انبیا و اولیا و عرفای حقه نمی ماند مگر همین ها که اغلب عوام دارند.

سپس طالبان وصول به یک چنین«لقای الهی» را توصیه نموده می فرماید : برادر من اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان بشوی، بشـر روحانی باشـی، سـهیم و شـریک ملائکه باشـی، و رفیق انبیاء و اولیا (علیهم السلام)بوده باشی، کمر همت به میـان زده از راه شـریعت بیا، مقـداری از صـفات حیوانات را از خود دور کن و متخلق به اخلاق روحانیین باش، راضـی به مقام حیوانـات و قـانع به مرتبه جمـادات نشو، حرکتی از این آب و گـل به سوی وطن اصـلی خود که از عوالم غیبی و محل مُقرَّبین است، بکن، تـا بـالکشف والعیـان به حقیقت این امر بزرگ نائـل باشـی، راه وصـول به این کرامت عظمی معرفت نفس است ، همت کن.

عـارف بزرگوار پس از آن که نمونه هـای فراوانی از روایـات و دعاهـا را دربـاره این مرتبه از معرفت و لقـای الهی یادآور می شود، در پایان برتری لذت و بهجت وصال به معشوق و لقای معبود را بر لذتها و بهجت های حسی، حتی آنچه در جهان دیگر برای اهل بهشت مقرر گردیده است، متذکر گردیده و حدیث

معراج را یادآور شده که وقتی بهشت بر رسول گرامی عرضه شد، به خداوند عرض کرد«وقتی که خود را به من شناسانیدی از همه چیزها مستغنی شدم». وسرانجام به ابیات عارفانه حافظ مترنم شده و می نویسد:

از درِ خویش خدایا ببهشتم نفرست *** که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

خاک درت بهشت من، مهر رخت، سرشت من *** عشق تو سرنوشت من، راحت من رضای تو(۱)

۵. رنج فراق محبوب

در دعای کمیل به این نوع آلام روحی اشاره شده آنجا که امام می فرماید:

«فَهَبْنی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ أَصْبِرُعَلی فَراقِکَ».

«گیرم که بر عذاب تو صبر نمودم، چگونه جدایی تو را تحمل کنم؟».

تا اینجا با مطالب یاد شده در زیر آشنا شدیم:

۱. اقوال و آرای دانشمندان درباره کیفیت معاد.

۲. ملاک نخست درباره توصیف معاد به جسمانی و روحانی.

۳. ملاک دوم درباره توصیف معاد به هر دو.

۴. قرآن معاد را از نظر ملاک نخست جسمانی می داند و بس نه روحانی، به این معنی که فقط روح مجرد از بدن محشور گردد، و بدنی در کار نباشد.

۵. قرآن معاد را از نظر ملاک دوم هم جسمانی می داند و هم روحانی.

۶. نمونه هایی از پاداشهای جسمانی و روحانی در قرآن.

۱- [۱] طالبان به رساله«لقاء اللّه» تألیف عارف شهیر میرزا جواد آقا مجتهد ملکی تبریزی رجوع نمایند.

۹- دیدگاه های حکیمان و متکلمان درباره معاد جسمانی

آیات موضوع

۱. (اَوَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...). (یس/۸۱)

ترجمه:

«آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است توانا نیست که مثل انسانها را بار دیگر بیافرینند».

تفسیر آیه

اشاره

در گذشته درباره دو مسأله از نظر قرآن بحث و گفتگو نمودیم:

۱. آیا معاد از نظر قرآن، جسمانی است یا روحانی و یا هر دو؟

۲. میزان جسمانی و روحانی بودن معاد چیست؟

اگر چه این اندازه بحث در این باره از نظر تفسیر موضوعی آیات معاد کافی است و دیگر نیازی به گشودن فصل تازه ای نیست ولی برای این که خوانندگان گرامی با سیر تاریخی معاد جسمانی در اندیشه حکیمان و متکلمان آشنا شوند در این فصل به عنوان یک بحث مستقل به این دیدگاهها اشاره کرده و نظریات آنان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

ص : ۱۷۹

۱. فارابی و معاد جسمانی

فارابی معلم دوم فلسفه (م/۳۳۹) که در مسائل فلسـفی برای خود نظریه های خاصـی دارد، برای تصویر معاد جسمانی که قرآن بر آن اصـرار ورزیده، بیان خاصی دارد که از نظر شما می گذرانیم وی برای این تصویر انسانهایی را که راهی سرای دیگر می شوند، به دو گروه تقسیم می کند.

۱. گروهی که از نظر کمال به پایه ای رسیده اند که در درک کمال نیاز به بدن ندارند و اصولاً به بدن و تعلقات بدنی توجهی ندارند و عمده توجه آنان به عالم بالا و حقایق کلی آفرینش است.

۲. گروهی که فارابی آنان را«بدنیون» می خواند، کسانی هسـتند که در آنها توان و قدرت تعلق و توجه به بالاتر از بدن موجود نیست و غیر از بـدن و آنچه که مربوط به آن است واقعیت برتری را نمی شناسـند، و به طور طـبیعی و فطری خواهـان بـدن می باشند.

از نظر فارابی گروه نخست که آنان را«سعادتمندان حقیقی» یا«اشقیای حقیقی» می نامد، در معاد خود نیازی به هیچ نوع از بدن ندارنـد، بلکه آنان با تعقل خویشـتن و آنچه که مربوط به او است، لـذت می برند و یا از این طریق کیفر می بینند، زیرا لذت و شکنجه آنان بستگی به این دارد که ذات آنان معجون از چه نوع از صفات و ملکات باشد، هر گاه از صفات و ملکات پسندیده و متعالی باشـد، ادراک و تصور آن لـذت بخش و اگر از صـفات و ملکات ناپسـند و منحط باشـد، تصور آن رنـج آور خواهد بود.

ولی گروه نخست که در آنهـا هنر تعلق و توجه به مافوق بـدن نیست، و پیوسـته به بـدن و علایق بـدنی توجه دارنـد، برای معاد خود و درک پاداش و کیفر، به بدن نیاز دارند و این مطلبی است که در آن سخنی نیست.

ولی«فارابی» از طرف دیگر فکر می کند که تعلق نفس به همان بدنی که

ص : ۱۸۰

در دنیا ترک کرده است،نوعی تناسخ می باشد، تناسخی که از نظر او محال و ممتنع است.

«فارابی» در این شرایط، خود را میان دو محذور می بیند: از یک طرف معاد گروه دوم، در سایه تعلّق نفس به بدن تحقق می پذیرد، و از طرف دیگر تعلق نفس پس از جدایی به همان بدن، تناسخ می باشد.

او برای رهایی از این تنگنا طرح تازه ای ریخته و می گوید: مُتعلَق نفس ممکن است بدن دیگری باشد که از عناصر مربوط به عالم بالا (آسمانها) تشکیل شده باشد که می توان از آنها به صورتهای زیر نام برد:

۱. جسم آسمانی(فلکی).

۲. جسمی متکون از هوا.

۳. بدنی متکون از دود.

با توجه به تقسیمات معروف بطلمیوسی برای مجموع جهان ماده، منحصر نمودن بدن اخروی در عناصر یاد شده کاملاً روشن است.

او معتقد بود که جسم افلاک (آسمانها) دارای طبیعت خاصی است که از عناصر چهارگانه تشکیل نیافته است.

وی همچنین معتقد بود که قبل از آسمانهای نه گانه، چهار کره وجود دارد که نخستین آن خاک، و دومی آب، وسومی هوا، وچهارمی دود و آتش است.

روی این اساس فارابی چنین می اندیشد که برای پرهیز از تناسخ، نفس این گروه به یک جرم آسمانی که به منزله بدن او باشد، و یا به بدن متکون از ماده هوایی یا دخانی، تعلّق می گیرد.

و در هر حال تعلق نفس به این بدن برای تدبیر آن نیست، زیرا اگر تعلق نفس به این نوع از بدن برای تدبیر آن بوده، و مستلزم تناسخ نباشد به همان بدنی دنیوی متروک نیز می تواند تعلق بگیرد، از این جهت برای پرهیز از تناسخ

باید تعلق نفس را به این بدن تعلق«استخدامی» نامید که روح برای درک کیفرها و پاداشها این بدن را استخدام می کند.

لازم به یادآوری است که از نظر فارابی این پاداشها و کیفرها پاداشها و کیفرهای مادی و عنصری نیست، بلکه یک سلسله صور زیبا و مسرت بخش و یا صورتهای زشت و آزار دهنده است که نفس از طریق تخیل، آنها را می سازد و در بهشت و دوزخِ این صور و اشباح، به سر می برد.

ممکن است در این جا سؤال شود اگر بهشت و دوزخ موعود در نظر فارابی، همان ایجاد این صورتهای غیبی موعود در کتاب و سنت از طریق تخیل است، در این صورت چه نیازی به بدن وجود دارد، زیرا این گروه نیز بسان گروه کاملان (از نظر تعقل و تفکر) می توانند با ایجاد این صور و تخیل آنها بدون تعلق به بدن، کیفرها و پاداشهای خود را بیابند.

پاسخ این سؤال آن است که فارابی وحتی شیخ الرئیس، صور خیالی وحسی را مادی دانسته و به تجرد (و حتی نیمه تجرد) آن نیز معتقد نبودند، از این جهت معلم دوم، درباره این گروه به فکر بدن افتاده، تا نفس به کمک آن این صورتها را ایجاد کند.

برای این که خواننده گرامی از نظریه معلم دوم به طور روشن آگاه شود، عصاره گفتار او را در ضمن مواد یاد شده در زیر بیان می کنیم:

۱. کاملاً از نظر تعقل و تفکر، اعم از سعدا و اشقیا، در پاداش و کیفر، نیازی به بدن ندارند، بلکه بازگشت و توجه به خویشتن و آنچه که مربوط به آن است مراتب پاداش و کیفر آنها را فراهم می سازد، و قهراً مدرکات آنها یک رشته مدرکاتی است که مایه لذت عقلی و یا الم عقلی آنان می گردد.

۲. گروه ناقص که روح آنان اوج نگرفته و غیر از بدن، چیزی را

نمی شناسند، (اعم از مطیع و عاصی)، در دیدن پاداش و کیفر نیاز به بدن دارد.

۳. تعلق نفس به بدن دنیوی که آن را ترک کرده، مستلزم«تناسخ» است و«تناسخ» از نظر عقل محال می باشد.

۴. نتیجه جمع بین مطلب دوم و سوم این است که برای تحقق بخشیدن به پاداشها و کیفرها به فکر بدنی باشیم که محذور تناسخ را نداشته باشد از این جهت باید بدن اخروی، بدنی از جنس افلاک آسمانی و یا کرات سه گانه باشد.

۵. هدف از تعلق روح این گروه به یک چنین بدن خاص، این است که فقط نیاز او را در درک صور حسی لذت بخش یا آزار دهنده، برطرف کند بدون این که نفس به تدبیر آن بدن به سان بدن دنیوی بپردازد.

۶. علت این که نفس به تنهایی قادر به آفریدن صور حسی و خیالی نیست،آن گونه که بر آفریدن صور عقلی قادر و توانا می باشد، این است که صورتهای حسی و خیالی منطبع در جسم اند،و بدون جسم نقش این صور انجام نمی گیرد.(۱)

تحلیل نظریه فارابی

تا این جا با نظریه معلم دوم آشنا شدیم. ما نظریه او را بدون این که خود را مقید به ترجمه عبارات او سازیم مطرح کردیم تا با روح حقیقت جویان معاصر، متناسب باشد ولی این نظریه اشکالاتی دارد که به رؤوس آنها اشاره می کنیم:

۱. همان طور که یادآور شدیم انگیزه این نوع از تصویر معاد جسمانی

۱- [۱] اسفار:۹/۱۴۸_ ۱۴۹.

پرهیز از تناسخ بوده است، زیرا از نظر فارابی و پیروان او رجوع نفس به بدن دنیوی موجب تناسخ می باشد.

در این جا محقق«لاهیجی» سخن زیبایی دارد. وی ریشه این نوع تصویرهای نارسا را به دست آورده و می فرماید:«به خاطر اشکال تناسخ و اشکالات نظیر آن، حکما در مسأله معاد جسمانی و اعتقاد به آن مقلد محض می باشند». و(۱) شاید محقّق لاهیجی به این نکته اشاره می کند که این گروه از حکیمان در واقع کشش به معاد روحانی دارند، ولی برای جمع بین این اندیشه و ظواهر شریعت، به دنبال بدن جسمانی و عنصری می باشند که تحقق این آیات امکان پذیر باشد.

در حالی که ما در بحث«تناسخ» یادآور شدیم که پایه های تناسخ را دو مطلب تشکیل می دهد:

الف. تعدد بدن واین که نفس پس از جدایی از بدن نخست، به بدن دیگری اعم از سلول نباتی، یا نطفه حیوانی، و یا جنین انسانی، تعلق گیرد.

ب. بدن دوم از نظر شرایط، با فعلیت های اکتسابی نفس هماهنگ نباشد و به اصطلاح، نفس برای تعلق به چنین بدنی سیر نزولی و قهقرا را طی کند در حالی که در تعلق نفس به بدن دنیوی هیچ یک از این دو شرط موجود نیست.

۲. اگر انگیزه معلم دوم برای این تصویر پرهیز از تناسخ باشد تصویر یاد شده نه تنها مقصود وی را برآورده نمی سازد، بلکه با توجه به این که بدن متکوّن از جسم فلکی یا هوا و دود، بدنی عنصری است، نفس پس از جدایی از بدن دنیوی بار دیگر به بدن عنصری تعلق می گیرد واین تناسخ معروف است.

۳. این فرضیه که بدنی از جسم سماوی و یا یکی از کرات بالا تکّون

۱- [۱] گوهر مراد، مقاله ۳، باب ۴، فصل ۶، ص ۴۵۳.

یابد، یک فرضیه لرزان و غیر قابل اعتماد است، اصولاً بدن دنیوی با ترکب از ده ها عنصر مختلف توانسته است لیاقت تعلق نفس را به خود کسب کند، و امّا بدنی که از یک عنصر واحد به(۱) نام هوا و یا دود تحقق می پذیرد، چگونه می تواند متعلق نفس باشد، هر فرضیه باید لااقل از تجربه و آزمون کمک بگیرد ولی فرضیه فوق فاقد این پشتوانه است.

۴. در این جا صدر المتألهین می گوید:

تا طبیعتی بر این جسم که ترکیب یافته از عناصر مختلف است حاکم نباشد، این جسم دخانی و هوایی در پرتگاه جدایی اجزا از یکدیگر است،و اگر بدن انسان در طول تحولات باقی و استوار است به خاطر این است که از ترکیب عناصر گوناگون، طبیعت پنجمی به وجود می آید که بدن را از انحلال و تفرق حفظ می کند، و در نتیجه او را برای تعلق نفس آماده می سازد، بنابراین اگر بخواهد این بدن هوایی و دخانی متعلق نفس باشد، وصور حسی و خیالی در آن منطبع گردد، باید دارای مزاج و طبیعت خاصی باشد و در این صورت اشکال تناسخ باز می گردد، زیرا این بدن منهای نفس، به خاطر داشتن طبیعت خاصی، بدن حیوانی است که نفس منسلخ از بدن، به آن تعلق گرفته است و این همان تناسخی است که فارابی از آن می گریزد، و سرانجام چنین نتیجه می گیرد که نظریه فارابی، نظریه ای مردود و نادرست است که اندیشه مادی بودن صور خیالی و حسی، وی و پیروانش را به سوی آن سوق داده است.(۲)

۲. شیخ الرئیس و معاد جسمانی

نکته ای را که باید در این جا یادآور شویم، این است که اگر چه طراح

۱- [۱] کره هوا و یا کره آتش از نظر هیئت بطلمیوس عنصر بسیطی بود و اشکال بر چنین اساس است.

۲- [۲] اسفار: ج ۹/۱۵۰ ۱۵۱.

این نظریه فارابی است ولی شیخ نیز در الهیات شفا همین نظریه را پس از شرح لذات و آلام جسمانی و عقلانی برگزیده است و در حقیقت معاد جسمانی مورد قبول شیخ جدا از معاد مورد نظر فارابی نیست آنجا که می گوید: به نظر می رسد که آنچه را که برخی از علما گفته اند درست و استوار باشد آنگاه نظریه وی را چنین نقل می کند: نفوسی که از بدنها جدا می شوند و در آنها گرایش و توجه به جهان بالا نیست، نه کمالی دارند که با آن کمال خوشبخت شوند و نه شوق به کمال دارند که به خاطر محروم بودن از آن بدبخت گردند، بلکه تمام فعالیت های نفسانی آنان متوجه جهان پایین و مجذوب عالم اجسام است، و از طرفی در موجودات سماوی و مواد آسمانی مانعی نیست که موضوع فعالیت چنین نفوسی باشد، در این صورت چنین انسانی آنچه را که از احوال اخروی معتقد بود، ادراک می کند و این اجرام سماوی، وسیله تخیل و تحقق صور آنها می شود و بدین وسیله این نفوس آنچه را که در دنیا به آنان گفته بودند، از احوال قبر و رستاخیز و پاداشهای اخروی و عقاب های موعود، مشاهده و دریافت می کنند.

تصور نشود که این صور خیالی که در رستاخیز مشاهده می شود، از صورتهای حسی ضعیف تر است بلکه از نظر تأثیر و صفا برتری دارند، همچنان که صورتهای رؤیایی بالاتر از صورتهای حسی است از این گذشته، صورتهای اخروی از نظر استقرار، از صورتهای رؤیایی نیز پایدارتر می باشند، زیرا به خاطر برطرف شدن موانع و تجرد نفس و صفای قابل (دیدن سماوی و یا بدن دخانی و هوایی) این صور استوارتر خواهند بود.

اصولاً در عالم بیداری و در عالم رؤیا، انسان صور ذهنی را درک می کند نه واقعیت خارج را، چیزی که هست در عالم رؤیا، توجه به صور از درون آغاز می گردد و در عالم بیداری از خارج شروع می شود و آنگاه که صورتها در نفس

ترسیم یافت، ادراک مشاهدی تحقق می یابد و بالأخره آنچه مایه لذت و یا سبب آزار است صورتهای ذهنی است نه موجود خارجی.

این قسمت از کلام شیخ مربوط به سعادت و شقاوت های پایین نسبت به نفوس ناقص است امّا نفوس تکامل یافته، از این اوضاع و احوال دورند و خود به خود و بدون بدن، به کمالات ذاتی نایل می آیند و در لذت حقیقی فرو می روند و از نگرش به عالم پست تر (دنیا) وجهانی که در آن زندگی می کردند دوری می جویند و اگر هم آثاری از این نوع گرایش در وجود آنان باشد، به خاطر همین گرایش رنج می برند و از کاروان«علّیین» عقب می مانند تا این حالت و گرایش از آنان زایل گردد.(۱)

همین طور که ملاحظه می فرمایید انسانها در نظر شیخ بر دو نوعند:

۱. گروهی که گرایش خود را از بدن قطع کرده و متوجه عالم عقل بوده و از طریق لذتهای عقلانی که درک عالم بالا است و یا محرومیت از این لذتها کیفر و پاداش می بینند.

۲. گروهی دیگر که از نظر تکامل به حدّی نرسیده اند که علایق خود را از بدن و جهان ماده قطع کنند، نفس آنان به جسم فلکی و یا به بدن هوایی و دخانی تعلق می گیرد و در همین حالت مطابق ملکات خود، صورتهایی را ادراک می کنند که این صور به خاطر نورانی و یا ظلمانی بودن، برای آنان پاداش و کیفر به حساب می آیند.

از این بیان روشن می شود که قسمت اخیر کلام شیخ که درباره استواری صور خیالی سخن می گوید و با مقایسه صور اخروی با صور رؤیایی، و حسی، قسم نخستین را پایدارتر می داند، نظر جدیدی نیست، بلکه توضیح

۱- [۱] شفا، مقاله۹، فصل ۸ /۴۷۲ ۴۷۳.

نظر فـارابی اسـت. بنـابراین آنچـه از ظـاهر کلام صـدر المتـألهین اسـتفاده می شـود (کـه ایـن خـود یـک نظریـه جـداگانه است)،(۱)صحیح و استوار نمی باشد، بلکه در اینجا یک نظریه است که فارابی و شیخ و به نقل صدر المتألهین غزالی نیز آن را برگزیده است.

۳. صدرالمتألهین و معاد جسمانی

اشاره

صـدرالمتألهین در بحث معـاد بـا تنظیم مقـدماتی معاد جسـمانی را مطرح کرده و از آنها نتیجه گرفته است که بـدن محشور در سرای دیگر، همـان بـدن موجـود در این سـرای دنیـوی است. از عنـاوین بحث وی و همچنین از عنـاوین بحث تلمیـذ مکتب او محقق سبزواری، چنین اسـتفاده می شود که وی همـان معـاد معروف در میـان متشـرعه را اثبـات می کنـد خصوصـاً که اصـرار میورزد که بـدن اخروی عین بـدن دنیوی است نه مثـل آن، و نه مبـاین بـا آن، ولی یـک چنین تبـادر، تبـادر ابتـدایی است و با مطـالعه مقـدماتی که مطرح نموده و نتیجه گیری بعـدی او به روشـنی ثـابت می کنـد که وی به معاد جسـمانی مثالی یا برزخی معتقـد است که پیش از وی فلاسـفه اشـراقی به آن معتقد بوده اند. چیزی که هست گروه دوم نتوانسـته اند ثابت کنند که بدن اخروی مثالی همان بـدن مادی دنیوی است و لـذا در گرداب تباین دو بـدن فرو رفته اند و تنها کاری که حکیم شـیرازی انجام داده است، اثبات عینیت و وحـدت هر دو بـدن می باشـد که تفاوت آن دو را به نقص و کمال باز گردانیده است و ناگفته پیدا است که هر وجود کامل، مشتمل بر وجود ناقص نیز می باشد.

کسانی که معاد جسمانی را از طریق تعلق نفس به بدن مثالی تصور

۱- [۱] اسفار: ۹/۱۵۰_ ۱۵۲.

می کنند، یکی از دو راه یاد شده در زیر را پیموده اند:

۱. انسان جدا از این بدن مادی، بدن مثالی جداگانه ای در عالم مثال دارد و نفس انسان پس از جدایی از بدن دنیوی به آن بدن مثالی پیش ساخته تعلق می گیرد و این بدن، موضوع فعالیت های نفس می شود، فعالیت هایی که از دایره تخیل و اندیشه بیرون نیست.

این همان نظریه ای است که حکمای اشراق به آن تمایل جسته و معاد جسمانی را از این طریق توجیه کرده اند این نظریه با دو اشکال روبه رو است که یادآور می شویم:

الف. این بدن مثالی پیش ساخته با بدن دنیوی متباین می باشد در این صورت بدن محشور در آخرت غیر از بدن دنیوی خواهد بود در حالی که وحی بر اتحاد (ویا تماثل) دو بدن اصرار میورزد.

ب. این بدن مثالی پیش ساخته طبعاً مستعد تعلق نفس از جهان بالا می باشد، بنابراین خود دارای نفس بوده و دیگر نفس دوم (نفس جدا شده از بدن دنیوی) را پذیرا نخواهد بود و گرنه اجتماع دو نفس در یک بدن صورت می گیرد که مستلزم تناسخ است.

این گروه به خاطر رهایی از اشکال دوم موقعیت بدن مثالی را تنزل داده و می گویند تعلق نفس به بدن بر دو نوع است:

۱. گاهی تعلق برای تدبیر و تصرف در آن است، چنانچه تعلّق نفس ما در این جهان به بدن مادی از همین قبیل است.

۲. تعلق نفس به بدن به خاطر این است که موضوع برای فعالیت های خیالی نفس باشد، زیرا قوه خیال و صورت های آن نیاز به موضوع دارند و تا بدنی نباشد برای قوه خیال و صور آن، موضوع ومحلی نخواهد بود.

ص : ۱۸۹

و به عبارت فشرده نیاز به بدن در سرای دیگر برای ممکن ساختن فعالیت های نفس می باشد و چنین بدنی شایسته تعلق نفس نیست و در نتیجه تناسخ لازم نمی آید.

«صدرالمتألهین» همین نظریه (تعلق نفس به بدن مثالی) را پذیرفته و با ترتیب مقدماتی به طور غیر مستقیم هر دو اشکال را پاسخ داده است.

او در پرتو مقدمات یازده گانه به وحدت بدن مادی و بدن مثالی پی برده و تفاوت آن دو را از طریق کمال و نقص و این که بدن مثالی مرتبه متکامل بدن مادی است، تفسیر نموده و بدین طریق اشکال نخست (تباین دو بدن) را حل کرده است.

و امّا اشکال دوم، وی بدن مثالی را بدن پیش ساخته در عالم مثال تصور نمی کند، بلکه طبق تقریر تلمیذ او مرحوم«عبدالرزاق لاهیجی»، بدن مثالی را همراه با بدن دنیوی می داند. او در تقریر این مطلب چنین می نویسد:

«همچنان که نفس در حین تعلق به بدن، بدن خود و جمیع اجزا و اعضای ظاهر و باطن را تخیل می کند، و آن بدنی است لا محاله خیالی غیر از بدن محسوس به حواس ظاهر و آن بدنی است که انسان در خواب، خود را با آن بدن مشاهده می کند، بعد از مفارقت نفس از این بدن محسوس نیز همان بدن خیالی که متخیل او بود، با او است و آن بدن لامحاله آلت ادراک جمیع جزئیات و صور محسوسه تواند بود بدون آن که حاجت شود نفس را تعلّق به جسمی از اجسام».(۱)

با این تقریر، بدن مثالی مخلوق خود نفس در حیات دنیوی است که با تخیل ایجاد می شود و پس از مرگ مورد تعلق او قرار می گیرد نه بدن پیش

۱- [۱] گوهر مراد، ص ۳۷۱.

ساخته است و نه بدنی که مرتبه تکامل یافته بدن دنیوی به شمار آید.

۲. بدن مثالی بدنی است در داخل این بدن و نفس انسان از طریق تکامل، از بدن دنیوی بی نیاز شده و تنها به همان بدن مثالی که در دامن این بـدن دنیوی پرورش می یابـد، تعلق می پـذیرد در این صورت این بـدن مثـالی، مخلوق نفس، به هنگـام حیات دنیوی نیست، بلکه نتیجه تکامل طبیعت است که پس ازمـدتی به بدن مثالی و از آن پس از بدن مثالی نیز بی نیاز گردیده و به عالم عقل می پیوندد.

حضرت امام خمینی قدَّس سرَّه در تقریر بدن مثالی بیان خاصی داشت که ما در اینجا آن را یادآور می شویم و آن این که«اگر انسان خارجی را با تمام قوای عقلی و خیالی و حسـی که دارد همراه با ماده بیندیشـیم، سپس معتقد شویم که مجموع این قوای عقلانی و مثالی وحسی، همگی به همان شکل و نظم بدون جرم و ماده بدنی، موجود باشند، این همان بدن مثالی است».

و نیز می فرمود:«شاید مقصود از بدن مثالی همین قوای نفس با طول و تفصیلی که دارند باشد».

اکنون برای روشن شـدن نظریه«صـدرالمتألهین» برخی از اصول و مقـدمات مطرح شده از جانب او را که دخالت اکید در تبیین نظریه وی دارند، می نگاریم:

او برای تبیین نظریه خود یازده اصل را وارد میدان بحث کرده که از نظر ما فقط سه اصل دخالت کامل در آن دارد:

۱. وجود دارای مراتب است

از اصول مسلم در فلسفه صدرالمتألهین، مسأله تشکیک در وجود است

و مقصود این است که وجود از نظر حقیقت و واقعیّت در همه مراتب و مظاهر یکی است، و اگر تفاوتی هست، تفاوت به شدّت و ضعف و تقدّم و تأخر (ذاتی)و کمال و نقص است. و به دیگر سخن در خانه واقعیت غیر از وجود چیزی نیست و وجود به حکم وحدت حقیقت از نظر کمال و نقص دارای مظاهر و مجالی یا درجات و مراتب می باشد و کمال جز شدت وجود، و نقص جز فقدان این شدّت چیزی نیست. بنابراین از وجود واجب گرفته تا برسد به مرتبه هیولی جز یک حقیقت که از آن به«طرد عدم» تعبیر می آوریم چیزی نیست، چیزی که هست این واقعیت که حقیقت آن برای ما مجهول بوده و تنها از طریق«شرح الاسم» آن را می شناسیم، دارای درجاتی است مانند وجود واجب ووجود ممکن، و ممکن نیز دارای مراتب بسیار است.

۲. واقعیت هر چیزی به صورت او است

هر موجود مادی که دارای ماده و صورت باشد به هنگام تحقیق باید گفت واقعیت آن را صورت آن تشکیل می دهد نه ماده آن، حتی اگر ما بتوانیم صورت آن را منهای ماده، در خارج ایجاد کنیم، به حقیقت او عینیت بخشیده ایم، تختی که انسانی بر آن می خوابد از ماده چوبی یا فلزی و غیره گرفته شده و به صورت مستطیل ساخته شده است ولی واقعیت آن همان شکل و صورت خارجی آن است که اگر ما بتوانیم آن را منهای ماده، در خارج مجسم کنیم آن واقعیت را تحقق بخشیده ایم.

روی این بیان انسان هر چند از اجناس مختلفی (جماد، نبات و حیوان) تشکیل یافته ولی واقعیت او را فصل او که صورت وی محسوب می شود تشکیل می دهد و آن مرتبه تفکر و تعقل او است و اگر ما انسانی را منهای اجناس و فصول پیشین ایجاد کنیم در حقیقت به انسان تحقق و عینیت بخشیده ایم و

ص : ۱۹۲

همچنین است دیگر موجودات که از مراحل نازل و پایین هستی شروع به حرکت نموده و در مسیر تکامل به پیش می روند وواقعیت آنها را کمال نهایی آنان تشکیل می دهد و مقدمات پیشین جنبه اعدادی داشته و شرایط حصول این کمال به شمار می روند،و اگر بدون طی این مقدمات، نیل به آن کمال ممکن بود; به مقدمات پیشین نیازی نبود.

روی این اساس صدرالمتألهین مدعی است هویت و شخصیت انسان در گرو جرم و ماده آن نیست، بلکه در گرو صورت وکمال نهایی او است یعنی«نفس» که با بدن وحدت پیدا کرده و به تدبیر آن پرداخته است.

و به دیگر سخن: واقعیت زید را نفس او تشکیل می دهد نه جسد او و لذا جسد از روز تولد تا به هنگام مرگ پیوسته دستخوش تبدّل و دگرگونی است ولی در عین حال وحدت انسان محفوظ است واگر انسانی در دوران جوانی جنایت کرد در دوران پیری مجازات می شود هر چند از ناحیه بدن تغییرات و تبدلاتی یافته است.

۳. عوالم سه گانه وجود

از نظر صدرالمتألهین آنچه در دار هستی تحقق دارد همگی به هم پیوند خاصی دارند و از نظر مراتب به سه مرتبه طولی تقسیم می شوند.

۱. عالم طبیعت که با کون و فساد همراه است.

۲. عالم صور که مجرد از ماده و استعداد می باشد.

۳. عالم عقول و نفوس.

و به عبارت دیگر: عوالم سه گانه عبارتند از:

۱. نشأه طبیعت(صور طبیعی متغیر و متبدل).

۲. نشأه مثال (صور ادراکی مجرد از ماده).

۳. نشأه عقول (صور عقلیه و مُثُل الهیه).

در میان موجودات، فقط انسان در طول حرکت خود به سوی کمال از هر سه مرتبه هستی بهره مند می باشد.

۱. روزی که چشم به دنیا می گشاید تا به دوران جوانی می رسد سپس مراحل کمال و پیری را طی می کند فردی از انسان مادی است که از ماده و آثار آن هر دو کاملاً بهره مند است.

۲. سپس به خاطر لطافتی که در وجود او در نهایت عمر او پدید می آید به هنگام مرگ مبدل به یک انسان اخروی می شود که صلاحیت برانگیختگی را دارد و دارای قوا و اعضای انسانی است(هر چند ماده انسان دنیوی در آن موجود نمی باشد) و در حقیقت این انسان اخروی که از درون آن انسان مادی پدید می آید به حکم واحد بودن مراتب حرکت، همان انسان دنیوی است چیزی که هست نقایص را از دست داده و به کمال پیوسته است.

۳. پس از مدتی، از این هستی به کون و هستی دیگری قدم می گذارد و انسان عقلی می گردد در این صورت برای او قوا و اعضای عقلیه خواهد بود.

این نشاءات سه گانه به هنگام رجوع به سوی خدا و به هنگام پیمودن قوس صعودی بر خلاف آفرینش نخست و طی قوس نزولی می باشد. در قوس نزولی، فیض از عالم عقول به عالم مثال و از آن به عالم طبیعت نازل می گردد در حالی که در قوس صعودی که از طبیعت به سوی خدا متوجه می شود، جریان برعکس است. از نشأه طبیعت به نشأه مثال و خیال، و از آن به عالم عقول ملحق می گردد.

ص : ۱۹۴

استنتاج از اصول پیشین

صدرالمتألهین با توجه به اصول یاد شده، معاد روز رستاخیز را معاد جسمانی امّا به صورت مثالی می انگارد و می گوید: به حکم مقدمه نخست (وجود دارای مراتب از کمال و نقص است) طبعاً بدن انسان از این اصل مستثنی نیست و باید دارای مراتب و درجاتی باشد و به حکم اصل سوم که هر فردی از انسان دارای عوامل سه گانه است برای انسان سه نوع عالم و سه مرتبه ازوجود تصور می شود: نشأه طبیعت، نشأه مثال، و نشأه عقل و به حکم اصل دوم که فعلیت هر چیزی به صورت او است نه به ماده او، واقعیت انسان به نفس او است نه با چیزهای دیگر، پس وحدت انسان در همه عوالم سه گانه به لحاظ وجود نفس که صورت او بشمار می رود محفوظ می باشد.

روی این اصول سه گانه باید گفت انسان در سیر خود به سوی خدا به هنگام مرگ، تبدیل به یک انسان مثالی می شود که از بدن، صورت و از واقعیت، نفسِ او را دارا است. دیگر نمی تواند در این مرحله ماده وجرمی در کار باشد زیرا فرض این است که آن مرحله سپری شده و به مرحله جدیدی گام نهاده است و این بدن مثالی به حکم تشکیک در وجود، کامل تر از بدن دنیوی است. قهراً به هنگام قیامت، انسانی به صحنه محشر گام می نهد که عین انسان دنیوی است امّا از آن کاملتر، نه مثل آن است و نه مباین آن و اگر میان این دو بدن تفاوتی هست تفاوتها مربوط به نقص و کمال است و نباید به بهانه این که بدن مثالی (اخروی) فاقد جرم و ماده است داوری نمود که انسان اخروی مباین با انسان دنیوی است، زیرا در این مورد فقط جرم و ماده است که در سرای دیگر نیست نه چیز دیگر و نبود آن نشانه کمال است نه گواه بر نقص.

با این بیان روشن می شود که عالم طبیعت به غایات خود می رسد و آنچه

که در کون و هستی است به سوی خدا باز می گردد ولی چیزی که هست در این بازگشت، نقص ها و قشرها و پوستها را فرو افکنده و کمال و مغز را با خود به بالا می برد.(۱)

تحلیل این نظریه

این نظریه که روی اصول یازده گانه استوار شده است از جهاتی خدشه پذیر و قابل تأمل است که برخی را یادآور می شویم:

الف. آنچه از مجموع سخنان صدرالمتألهین استفاده می شود این است که بدن دنیوی درمسیر حرکت و تکامل، بدن اخروی را در دامن خود می پرورد و در حقیقت بـدن اخروی بـاطن این بـدن، و این بـدن ظـاهر آن بشـمار می رود و در قیامت این بـدن باطنی متعلّق نفس می باشد و به عبارت دیگر نفس و بدن حرکت خود را در این جهان هماهنگ با هم آغاز نموده و هر کدام راه کمـال خود را پیش می گیرد نفس به سوی تجرد کامل پیش می رود، و بـدن هم به سوی لطافت و سـرانجام به بـدن مثالی (صورت بدن نه جرم آن) تبدیل می گردد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که تعلق نفس به بـدن گزاف و بی ملاك نبوده وجهت و علتی لازم دارد و بـدون آن جهت و ملاـك وحـدت و ترکیب میـان آن دو انجـام نمی گیرد، در این جـا بایـد روشن شـود که نیـاز نفس به چنین بـدنی روی چه ملاکی است؟ در این باره دو احتمال وجود دارد که در کلام صدرالمتألهین روشن نشده است:

۱. نفس در تکامـل خود بایـد مـدتی با این بـدن(بـدن مثالی) همگام و همراه باشـد تا سـیر تکاملی خود را طی کرده و به عالم عقول بپیوندد.

۱- [۱] اسفار:۹/۱۹۸_ ۱۹۹، باب ۱۱، فصل ۱.

۲. نفس برای ادراکات خود و نیل به ثواب وعقاب به این بدن نیازمند می باشد.

احتمال دوم مسلماً منتفی است، زیرا وی در یکی از مقدمات، مسلم می گیرد که قوّه خیالیه جوهری است قائم به نفس وحالّ در بدن و اعضای آن نیست و همچنین در یکی از اصول دیگر مسلم می گیرد که صور خیالی حالّ در نفس و یا چیز دیگری نیست، بلکه این صور، قائم به نفس می باشند همان گونه که معلول به علت قائم می باشد. هرگاه قوه خیال که خلاق صور است برای خود استقلال دارد وحال در بدن نیست و همچنین صور خیالی مانند خلاق خود، برای خود استقلال دارند و از بدن بی نیاز می باشند در این صورت نفس چه نیازی به این بدن دارد؟! او می تواند از طریق تخیّل و اندیشیدن، صور (زیبا و زشت) متناسب با روحیات و ملکات خود را بسازد و فرض این است که ثواب و عقاب جز این صور ملایم با مولم در کار نیست.

و به دیگر سخن نفس در این جهان برای گرفتن صورت از خارج نیاز به بدن و ابزار مادی داشت تا مثلًا از طریق چشم فعل و انفعالهای فیزیکی انجام گیرد، آنگاه نفس آمادگی آن را پیدا کند که در عالم خود صورتی مشابه صورت خارج را بسازد و اگر چشم در کار نبود برای نفس چنین آمادگی وجود نداشت در حالی که مسأله در سرای دیگر بر خلاف جریان دنیا است و اگر در این جهان صور از خارج وارد محیط نفس می شوند در آنجا از رجوع به باطن و تخیل صورتهای ملایم و مولم، صورتهای زشت و زیبا پدیدار می گردند و دیگر برای بدن مثالی ملاک نیازی وجود ندارد.

در این صورت ناچار باید احتمال نخست را اختیار کنند که نفس در کمال خود نیاز به چنین بدن مثالی دارد که راه کمال خود را طی کند. ولی در این مورد نیز دو ابهام وجود دارد.

ص : ۱۹۷

اوّلا: در همه انسانها استعداد اتصال به عالم عقول و تحول به وجود عقلی نیست، بلکه غالب انسانها حالت بدنی و تعلق به جسم بر آنها مستولی است و هیچگاه این افراد به عالم عقول و مفارقات نخواهند پیوست، در این صورت زندگی با این بدن مثالی کاملاً یک نوع زندگی انگلی و بی ملاک است.

ثانیاً :لازمه این فرض این است که انسانهای متکامل و یا حتی متوسط روزگاری با این بدن بسر برده ولی پس از رفع نیاز این بدن را رها کرده و به عالم عقول خواهند پیوست و در این صورت معاد جسمانی به صورت موقت جلوه گر خواهد شد و نه یک معاد جسمانی دایمی.

ب. از نظر صدرالمتألهین عوالم سه گانه، عالمهای تو در تو است، عالم عقل ریشه در عالم مثال و در نتیجه ریشه در عالم طبیعت دارد و همچنین عالم مثال در عین تحقق ریشه در عالم طبیعت دارد و این عوالم سه گانه، عوالم جدا از یکدیگر و در عرض یکدیگر نیست، بلکه عالم هایی است در طول یکدیگر و به تعبیر ارسطو«الکل فی الکل» بنابراین نفس در جهان طبیعت دارای هر سه مرتبه می باشد ریشه در عالم طبیعت که مبدأ حیات غریزی و حیات حیوانی می باشد و ریشه در عالم مثال که صور مجرد حسی را درک می کند و ریشه در عالم عقول که مفاهیم کلی وحقایق مرسله را درک می نماید، در این صورت این احتمال پیش می آید که چرا در سرای دیگر (البته پس از نفخ صور) که بدن از توان و قدرت بیشتری برخوردار می باشد این حالت«جمع الجمعی» را حفظ نکند، و در عین حشر با بدن مثالی بدن عنصری را مورد توجه قرار داده و او را هم دارا باشد (زیرا فرض این است که این دو بدن در طول یکدیگرند نه در عرض یکدیگر). و در عین تدبیر بدن طبیعی و حشر با بدن مثالی، توجهی به عالم عقول نیز داشته باشد.

و به عبارت روشن تر همین طور که عالم عقول مدبر عالم نفوس و مدبر

عالم طبیعت می باشند و تجرد کامل عقل مانع از تدبیر عالم طبیعت نیست یک چنین حقیقت درباره نفس نیز تحقق پذیر باشد در عین تجرد عقلی، در مرتبه ای به عالم مثال و در مرتبه ای با عالم طبیعت.

ج. یک چنین تصویر از معاد اگر مقتضای برهان عقلی است سخن در آن نیست ولی اگر به خاطر جمع بین برهان و شریعت است، بخشی از آیات قرآنی پذیرای چنین معاد نیست، بلکه چشم انداز این بخش از آیات بدن طبیعی و عنصری است نه مثالی، که از طبیعت فقط صورت آن را دارا باشد نه جرم و ماده آن را.

متکلمان اسلامی و معاد جسمانی

آخرین و مشهورترین نظریه درباره حقیقت معاد جسمانی همان نظریه متکلمان اسلامی است و حاصل آن این است که آفریدگار توانا، اجزای پراکنده بدنها را گرد آورده و از آن بدنی همانند بدن نخستین می آفریند و نفس را به آن باز می گرداند در این صورت این بدن هر چند غیر از بدن نخست خواهد بود ولی همین مقدار در صدق معاد جسمانی کافی است و هرگز لازم نیست که عین بدن نخست باز گردد، زیرا عینیت با آفرینش مجدد قابل جمع نیست، فقط چیزی که می تواند درباره بدن دوم صدق کند، عنوان«همانند» بودن است و در آیات قرآنی به چنین همانندی و«مماثلت» اشاراتی رفته است چنان که می فرماید:

(اَوَ لَیْسَ الَّذِی خَلَق السَّماواتِ وَ الأَرْضَ بِقادِر عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...).(۱)

«آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است توانا نیست که مثل انسانها را بار

۱- [۱] یس/۸۱.

دیگر بیافریند».

در اینجا ممکن است گفته شود اگر بـدن دوم از نظر تشـخص غیر از بـدن نخستین است، در این صورت چگونه کیفر و پاداش متوجه دومی می شود در صورتی که بدن نخست شایسته چنین کیفر و پاداش است.

ولی پاسـخ آن روشن است، زیرا آنچه حقیقت پـاداش و کیفر را تشـکیل می دهـد، ادراک آنها است و حقیقت ادراک قائم به نفس است و بـدن وسـیله ای بیش نیست و فرض این است که بـدن از نظر ماده همان بـدن نخستین است که صورت خود را از دست داده بود، و بـار دیگر صورت نخست را بـا آفرینش مجـدد بـاز یافت و به خاطر همین اصل است که انسانی که از دوران کودکی به پیری می رسـد یـک انسـان است هر چنـد در گردونه زمـان صورت هـا و هیئت هـایی را از دست داده و صورتها و هیأتهـای نوی را بـدست آورده است از این جهت جوان جنایتکـار را در دوران پیری قصاص می کننـد و هرگز کسـی اعتراض نمی کند که شما انسان غیر جانی را قصاص نموده اید.

متکلمان اسلامی می گویند مدرک ما برای اثبات چنین معاد جسمانی دلایل نقلی است که شرایع آسمانی بیانگر آن می باشند و در میـان کتابهای آسـمانی قرآن و از میان پیامبران حضـرت محمـد (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بازگو کننـده آن است حتی متکلمان معتزله بر وجوب معاد به گونه یاد شده دلیل عقلی نیز اقامه کرده اند.(۱)

در اینجا یادآور می شویم معاد جسمانی که متکلمان به آن اصرار میورزند با ظواهر کتاب و سنت کاملاً تطبیق می کند و ما در ضمن بیان آیات مربوط به معاد جسـمانی، آیاتی را که چنین معادی را ایجاب می کنـد، یادآور شـدیم و گروههای مختلفی از آیات را که به این هدف اشاره دارند بازگو نمودیم

۱- [۱] شرح مقاصد:۲/۲۱۱_ ۲۱۲.

دیگر نیازی به تکرار نیست.

در اینجا سخن استواری را که طرفداران معاد روحانی به آن اشاره کرده اند، می آوریم طرفداران معاد روحانی در مقابل این آیات می گویند باید همه این آیات را به بیان سعادت نفوس و یا شقاوت آنان باز گرداند هر چند ظواهر آنها مطلب دیگری را می گویند وعلت این تصرف آن است که پیامبران برای هدایت همه انسانها به راه حق و تکمیل نفوس آنان از نظر قوه نظری و عملی برانگیخته شده اند بلکه علاوه بر این برای حفظ نظام اجتماعی که متضمن مصلحت همگان است، نیز مبعوث گردیده اند و یک چنین هدف در پرتو ترغیب و ترهیب و امید و بیم به آنچه که لذت و کمال و یا الم و درد می پندارند انجام گرفته است و از آنجا که اکثریت انسانهارا گروهی تشکیل می دهد که خرد آنان از درک کمالات حقیقی و لذات عقلی ناتوان است و بیشتر به لذتها و آلام حسی توجه دارند و آمال و نقصان را در آنها جستجو می کنند.

از این جهت پیامبران با آنان با این لسان سخن گفته اند یعنی نویدهایی از پاداش جسمانی و بیم هایی از این گونه کیفرها به آنان داده اند تا در پرتو این امیدها و بیم ها، آن هدف کلی که تکمیل نفوس و بقای نظام است تأمین گردد و در حقیقت گفتارهای قرآن درباره لذات و آلام جسمانی یک رشته مثالها بوده و به اصطلاح جدید جنبه«سمبلیک» دارد و گرنه در سرای دیگر نه میوه ای وجود دارد و نه سریری، و نه حوری مطرح است و نه قصوری ونه آتش در کار است و نه شراره ها و زبانه های هولناک آن، همه آیات مربوط به این مطالب کنایه از یک رشته سعادتها و شقاوتهای عقلی می باشد، و سرانجام یادآور می شوند که آیات معاد جسمانی بالاتر از آیات مربوط به تجسیم و جبر نیست همان طور که آیات مربوط به این دو مطلب در پرتو دلایل عقلی تأویل می شوند

همچنین آیـات مربوط به معاد جسـمانی، و عجیب این است که این سـخن را از معلم دوم فلسـفه ابو نصـر فارابی نیز نقل نموده اند.(۱)

پاسخ این سخن با توجه به دو مطلب روشن می گردد:

۱. اولاً لازمه این تفسیر آن است که پیامبران پیوسته دروغ گفته و حقیقت را پنهان داشته اند تفسیر یک آیه به عنوان سمبلیک و به صورت مَثَل اگر صحیح باشد نمی توان مجموع کتابهای سماوی و بالأخص آیات بسیاری از قرآن را از این طریق تفسیر کرد، زیرا نتیجه آن این است که همه آیات قرآن در محتوای خود متزلزل و لرزان باشند و انسان اصل معاد را نیز به گونه دیگر تفسیر کند و دعوت به آن را یک دعوت صوری و به منظور حفظ نظام زندگی تلقی کند، در این صورت (نه تاکی می ماند و نه تاک نشانی).

۲. در میان آیات مربوط به معاد و آیات مربوط به جبر و تشبیه (بر فرض تسلیم دلالت آنها بر این دو معنی) فاصله روشنی وجود دارد و تجسیم و جبر با حکم خرد کاملاً مخالف است از این جهت چاره ای جز تأویل آیات مربوط به این دو مطلب نیست در حالی که معاد جسمانی یک حقیقت ممکن است که قرآن به آن دعوت نموده و مخالف عقل و خرد نمی باشد بنابراین انگیزه تأویل در آیات نخست موجود ولی در آیات مورد بحث وجود ندارد.

۱- [۱] شرح مقاصد: ۲/۲۱۳.

۱۰- معاد جسمانی در سنجش خرد و اشکالات سه گانه آن

آیات موضوع

(اَوَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَهُوَ الْخَلّاقُ الْعَلیمُ) . (یس/۸۱)

ترجمه آیه :

«آیا آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است، توانا نیست که همانند این بشرها را بیافرینند؟ چرا او آفریدگار توانا و دانا است».

تفسیر آیه

اشاره

تا این جا معاد جسمانی و روحانی را از دیدگاه قرآن بررسی کردیم و نیز اقوال حکیمان و متکلمان اسلامی را در این باره یادآور شدیم. اکنون به بررسی آن دو از دیدگاه عقل و برهان می پردازیم:

نخست نظر عقل را درباره معاد جسمانی بر پایه دو ملاک یاد شده جویا می شویم:

باید توجه داشت که تحقق معاد جسمانی به ملاک دوم متفرع بر امکان معاد جسمانی به ملاک اول می باشد. یعنی هر گاه کسی معاد جسمانی را بر پایه

ص : ۲۰۳

ملاـک اول غیر ممکن بداند، دیگر جایی برای بحث درباره آن، برپایه ملاک دوم باقی نمی ماند، زیرا دریافت آلام و لـذایذ حسی و جزئی، بدون محشور شدن بدن در قیامت امکان پذیر نیست. و هرگاه معاد جسمانی بر پایه ملاک نخست از نظر عقل بی اشکال باشد و بدن در قیامت محشور گردد، در این صورت نه تنها تحقق معاد جسمانی به معنی آلام و لذایذ حسی اشکالی ندارد، بلکه به عنوان یک امر قطعی و لازم خودنمایی می کند، زیرا هرگاه بدن محشور شود، و آلام و لذایذ حسی در کار نباشد، و تنها پاداشها و کیفرهای روحی تحقق پذیرد، حشر بدن کاری لغو وبی فایده خواهد بود که با اصل حکمت الهی سازگار نیست.

آری خصوصیات این آلام و لذایذ حسی از نظر کمیت و کیفیت، به وسیله عقل و برهان عقلی قابل اثبات نیست و تنها چیزی که عقل می تواند درباره آن داوری کند این است که با محشور شدن بدن، پاداشها و کیفرهای حسی نیز تحقق خواهد داشت امّا این که مقدار و خصوصیات دیگر آن چیست؟ عقل به آن راهی ندارد.

به نظر می رسد آنچه شیخ در کتاب الهیات شفا مطرح نموده و گفته است معاد جسمانی از نظر برهان عقلی قابل اثبات نیست و یگانه راه قبول آن تصدیق قرآن و وحی نبوی است، مقصود همین مطلب است، زیرا ظاهر عبارات او این است که دو نوع معادی که وی مطرح نموده و یکی را قابل اثبات از طریق برهان عقلی دانسته و راه اثبات دیگری را منحصر در تصدیق شرع نموده است، همان معاد جسمانی و روحانی بر پایه لذتها و آلام است، و همان گونه که یادآور شدیم اثبات این لذتها و آلام به گونه ای که در قرآن مطرح گردیده است، با خصوصیات کمی و کیفی آن، از طریق قیاس عقلی قابل اثبات نمی باشد.(۱)

۱- [۱] یَجِبُ أَنْ یُعْلَمَ أَنَّ الْمَعادَ ، مِنْهُ ما هُوَ مَقْبُولٌ مِنَ الشَّرْعِ وَلاـ سَبیلَ إِلی إِثْباتِهِ إِلّا مِنْ طَریقِالشَّریعهِ وتصدیقَ خَبَرِ النَّبِیّ وَهُوَ الَّذی لِلْبَدَنِ عِنْدَ الْبَعْث. وَخَیْراتُ الْبَدَن وَشُرُورهُ مَعْلُومَهٌ لا یَحْتاجُ إِلی تَعَلُّم وَقَدْ بَسَطتِ الشَّریعَهُ الحَقّهِ الّتی أَتانا بها سیّدنا وَمَولانا وَ نَبِیّنا مُحَمّد(صلی الله علیه وآله وسلم) حالَ السَّعادَهِ وَالشّقاوَهِ الّتی بِحَسَبِ البَدَن. وَمِنْهُ ما هُوَ مُدْرَک بِالْعَقْلِ وَالْقیاسِ الْبُرهانی، وَقَدْ صَدَّقَتْهُ النُّبُوَّه،وَهُوَ السَّعادَهُ وَالشَّقاوَهُ الثّابِتَتانِ بِالْقِیاسِ،اللّتانِ للأَنْفُس. الهیات شفاء، مقاله ۹، فصل ۷.

بنابراین سخن یاد شده را دلیل بر مخالفت شیخ با معاد جسمانی دانستن، دور از واقع بینی و ناشی از تدبر کافی نکردن در کلام او است.

زنده شدن بدن امتناع ذاتی ندارد

اکنون که معلوم شد که مهمترین بحث در بررسی معاد جسمانی از نظر عقل ملاک نخست یعنی محشور شدن بدن در قیامت می باشد، باید ببینیم نظر عقل در این باره چیست؟

در بحث از تحقق یک پدیده و حادثه آنچه قبل از هر چیز نظر عقل را به خود جلب می کند، امکان یا امتناع ذاتی آن حادثه است.

اکنون باید ببینیم زنده شدن بدن پس از مرگ، از حوادث ممکن بشمار می رود یا امری است محال و ممتنع.

شکی نیست که چنین حادثه ای از نظر عقل در شمار حوادث محال و ممتنع قلمداد نمی گردد، زیرا تحقق آن مستلزم هیچ محذور عقلی نیست.

توضیح آن که: ملاک ممتنع بودن یک حادثه این است که یا خود از قبیل اجتماع یا ارتفاع دو نقیض باشد و یا آن که به نحوی به یکی از آن دو باز گردد. مثلاً اگر دور و تسلسل در سلسله علل، از نظر عقل ممتنع است برای این است که بازگشت آن به این است که یک موجود هم علت باشد و هم نباشد، یا هم مثلاً تحقق داشته باشد و هم نداشته باشد، یا هم هستی آن هستی رابطه ووابسته به غیر باشد، وهم این گونه نباشد وهمه اینها به اجتماع دو نقیض باز

می گردد.بدیهی است از محشور شدن بدن به هیچ وجه اجتماع یا ارتفاع دو نقیض لازم نمی آید.(۱)

اصولاً در تاریخ فلسفه و کلام نیز تاکنون دیده نشده است که مخالفان معاد جسمانی آن را در شمار حوادث ممتنع و محال قلمداد نمایند.

شبهات سه گانه منکران معاد جسمانی

اشاره

آری علاوه بر شبهات دهگانه ای که در قرآن از سوی منکران معاد مطرح گردیده است و در گذشته به تفصیل پیرامون آن بحث گردید، در کتب کلام و فلسفه سه شبهه معروف از طرف مخالفان معاد مطرح گردیده است که شایسته است در این جا پیرامون آن به بحث و بررسی بپردازیم تا معلوم شود که تحقق معاد و محشور شدن بدن در سرای دیگر نه تنها امتناع ذاتی ندارد،بلکه از نظر وقوع نیز هیچ گونه محذوری به چشم نمی خورد آنگاه چنین نتیجه خواهیم گرفت که:

۱. دلایل قطعی وقوع معاد را امری ضروری و لازم می شمارد.

۲. تحقق معاد جسمانی (و روحانی) امتناع ذاتی ندارد.

۳. از نظر وقوع نیز هیچ گونه محذوری در کار نیست.

۴. بنابراین یک انسان محقق و واقع بین راهی جز پذیرش اصل معاد به گونه ای که قرآن مطرح نموده است، ندارد.

آری گاهی شبهاتی را مطرح می کند، که بر فرض صحت، منافاتی با

۱- [۱] صدرالمتألهین می گوید: باید از منکران معاد پرسید، آیا شما مدعی امتناع آن هستید، یا امکان و جواز آن؟ در صورت نخست باید بر اثبات مدعای خود، دلیل اقامه نمایید، و در سخنان ما هیچ اثر و نشانی از آن به چشم نمی خورد، و در صورت دوم گفته می شود: آنچه که به حسب ظاهر محال و ممتنع نیست، و از طریق وحی و به واسطه گوینده ای که از هر نوع اشتباه و گفتار دروغ مقدس ومبرّا است. از وقوع آن خبر داده شده است. در این صورت، درحدّبراهین ریاضی مورد اعتماد خواهد بود. اسفار:۹/۱۶۷.

امکان ذاتی آن ندارد، بلکه به خاطر تضاد با حکمت حق، وقوع آن را نفی می کند . در این جا شایسته است که به تحلیل آنها بپردازیم.

این شبهات سه گانه عبارتند از:

۱. معاد از قبیل اعاده معدوم است.

۲. شبهه ای به نام آکل و مأکول.

۳. معاد انسان و جهان کاری بیهوده است.

اینک به بررسی شبهات یاد شده می پردازیم:

۱. معاد اعاده معدوم است

اشاره

این اشکال توجه دو گروه را به خود جلب کرده است:

یکی گروهی که معاد را به طور کلی انکار نموده انـد، و دیگری آنان که فقط به معاد روحانی معتقد گردیده و معاد جسـمانی را منکر شده اند.

این دو گروه می گوینـد پس از مرگ، بـدن، صـورت و اعراض آن به کلی نـابود و معـدوم می گردد و در این صـورت زنـده شدن آن در سرای دیگر از قبیل اعاده معدوم خواهد بود که از نظر عقل امری محال و غیر ممکن است.

پاسخ اشکال از نظر متکلمان

متکلمان در پاسـخ این اشـکال گاهی اعاده معـدوم را ممکن دانسـته اند و گاهی نیز گفته اند زنده شدن بدن در قیامت از قبیل اعاده معدوم نیست و به اصطلاح فنی هم صغرای دلیل مخالف را خدشه دار نموده و هم کبرای دلیل او را نادرست دانسته اند.

محقق تفتازانی پس از ذکر این اشکال می گوید: پاسخ اشکال این است که اعاده معدوم ممتنع نیست و بر فرض این که امتناع را بپذیریم، پاسخ این

است که مقصود از اعاده بدن این نیست که با همه خصوصیاتی که در حیات دنیوی داشته است، برانگیخته شود، بلکه مقصود این است که اجزای بدن پس از متلاشی شدن بار دیگر جمع آوری شده و از حیات بهره مند گردد.

آنگاه متوجه اشکالی شده و آن این که در این صورت بدن اخروی با بدن دنیوی اتحاد و عینیت نخواهد داشت، در پاسخ می گوید:

شرط معاد جسمانی اتحاد و عینیت دو بدن دنیوی و اخروی نیست، بلکه همین اندازه که از نظر شرع و عرف دو بدن یکی دانسته شوند به گونه ای که هرکس آن را ببیند بگوید این بدن فلانی است، کافی است.(۱)

تکمیل و توضیح

یادآور می شویم از دو پاسخ یاد شده آنچه قابل بحث بوده و می تواند پاسخگوی اشکال باشد همان پاسخ دوم است، زیرا در امتناع اعاده معدوم با تمام خصوصیات جای هیچ گونه تردیدی نیست و به همین جهت افرادی چون فخر رازی که غالباً در برابر حکما موضع مخالف اتخاد کرده و راه تشکیک را برمی گزینند، امتناع اعاده معدوم را از ادراکات بدیهی به شمار آورده است.(۲) زیرا فرض این است که اعاده معدوم، در گرو آفرینش مجدد است و با چنین فرض نمی توان آن را اعاده معدوم تلقی کرد، بلکه باید آن را، آفرینش مماثل، خواند.

و به دیگر سخن:هرگاه مقصود این است که چرخ زمان به عقب برگردد و شیء معدوم در زمان دوم را در ظرف زمانی و مکانی خود موجود ببینیم، این

۱- [۱] وَالْجَوابُ مَنْعُ امْتِناعِ اعادَهِ الْمَعْدُوم وَلَوْ سُلِّمَ فَالمُرادُ إعادَهُ الأَجْزاءِ إِلى ما كانَتْ عَلَيْهِ مِنَ التَّأليفِ وَالحَياهِ وَنَحْوِ ذلِكَ،ولا يَضُرُّنا كُونُ الْمُعاد مِثْلَ الْمَبْدأ لا عَيْنَهُ(شرح مقاصد:۲/۲۱۳).

۲- [۲] شرح مقاصد:۲/۲۰۹.

فرض هر چنـد به خلقت دوم نیاز نـدارد ولی هرگز اعاده معـدوم نیست، بلکه مشاهـده وجود شـیء در ظرف خود می باشـد، و تمام معدومات دارای چنین خصیصه می باشند یعنی در زمان دوم معدوم هستند ولی در ظرف خود موجود می باشند. ولی اگر مقصود تحقق شـیء در زمـان دوم است، یـک چنین تحقق بـدون آفرینش مجـدد نخواهـد بود و نتیجه آن، همـان ایجاد مماثل است نه اعاده معـدوم. خلاصه مسأله اعاده معـدوم، یا مشاهـده هر موجود در ظرف تحقق خود او است، نه اعاده آن، و یا ایجاد مماثل و خلقت همانند با آفرینش نخست.

بنـابراین بر کبرای اسـتدلال نمی توان خـدشه ای گرفت آنچه مهم است ابطال صـغرای دلیل است و آن این که احیای بـدن در روز قیامت از قبیل اعاده معدوم نیست اینک در توضیح و تکمیل این پاسخ می گوییم:

پس از مرگ دو چیز موجود و باقی است:

۱. اجزای پراکنده بدن که به صورت خاک و غیره در آمده و در اطراف زمین پراکنده شده است.

۲. روح و نفس که به وسیله فرشته مرگ قبض شده و در نزد خدا محفوظ می باشد.

دربـاره این دو، نمی توان کلمه معـدوم را به کار برد، بلکه هر دو از وجود و هستی برخوردارنـد تنها چیزی که می توان گفت معدوم گشـته و بار دیگر مماثل آن پیدا می شود. ویژگی های اجتماع اجزای بدن و به هم پیوستگی ذرات آن است که مایه و سرچشمه یک نوع روح حیوانی می باشد.

اصولاًـ ریشه اشـکال مربوط به این است که تصور شـده است که در سـایه مرگ، قسـمتی از اجزای بـدن نـابود می شود، و در انسان همان تصوری را داشتند که به هنگام سوختن هیزم همان فکر را دارند. غالب مردم در گذشته و

گروهی نیز امروز فکر می کنند هیزمی که در اجاق می سوزد به یک جرم لطیف بیوزن (آتش) تبدیل شده و اندکی دود از آن برخاسته متفرق و معدوم می گردد، و تنها باقی مانده از آن همان خاکستر اجاق می باشد ولی«لاوازیه» شیمی دان فرانسوی در سال ۱۷۵ اعلان کرد که اجرام از بین رفتنی نیست، حاصل جمع اوزان اجسامی که در یک فعل و انفعال شیمیایی یا حیاتی وارد و خارج می شود، از دو طرف مساوی است. فعل و انفعال های شیمیایی و پدیده های فیزیک و آثار حیاتی نه چیزی را معدوم و فانی می کنند، و نه بر وزن عالم مثقالی می افزاید.

عالم از لحاظ جرم یا به عرف ما از لحاظ وزن، ثابت است ولی البته صورت ها در حال تکوّن و فنا می باشند.

خلاصه این شیمی دان در نتیجه آزمایش های مشهور دریافت که در طبیعت چیزی نابود نمی گردد و در ضمن اعمال شیمیایی، جرم (وزن) اجسام ثابت است.

این قانون یا اصل را که در حقیقت اولین ندای انکار فنا و اعلان ابدیت به زبان بشر است، اصل بقای ماده می گویند.

امروز قانون«لاوازیه» را به نام اصل بقای جرم و عنصر بیان می کنند و در ضمن ترکیب شیمیایی، مولکول های اجسام شکسته می شوند امّا چون جنس و شماره اتم هاتغییر نمی کند جرمشان ثابت می ماند.

قانون بقای ماده، جاده امکان ابدیت انسان را صاف نمود، و ندای پیامبران را که همگی می گفتند برای بقا و ابدیت آفریده شده ایم، نه برای فنا و نابودی، کاملاً تأیید کرد، و از طرف دیگر اشکال دیرینه بشر را (مرگ انسان مایه فنای قسمتی از ماده و اجزای بدن او است و در روز رستاخیز خدا باید اجزا ی نابود شده را از نو بیافرینند) پاسخ گفت و ثابت کرد که قیامت جز شکل گیری اجزای ماده و صورت سازی آن، چیز دیگری نیست و اصلاً از

انسان چیزی نابود نمی شود تا به اعاده معدوم نیازی باشد.

۲. شبهه آکل و مأکول

اشاره

۲. شبهه آکل و مأکول(۱)

«آکل» در لغت عرب به معنی«خورنده» و«مأکول» به معنی«خورده شده» است محور اشکال این است که اگر انسانی، طعمه انسانی دیگر و جزء بدن او گردد، خواه به طور مستقیم چنان که گاهی اتفاق می افتد، یا به صورت غیر مستقیم چنان که بدنهای مردگان به خاک تبدیل می شود، سپس از طریق نبات و گیاه، عضو بدن حیوانی می گردد، و سرانجام تبدیل به انسان می شود، و یا مستقیماً خود انسان از آن نبات و گیاه بهره می گیرد. در این صورت تکلیف معاد انسان نخست (مأکول) چیست؟

از آنجا که بهره گرفتن انسانی مستقیماً از گوشت انسان دیگر، بسیار کم است مناسب است که اشکال از طریق غیر مستقیم مطرح گردد و این یک حقیقت ملموس است که خاکهای مردگان در قبرستان از طریق کشاورزی به نبات و گیاه تبدیل شده و انسان ها و حیوان ها از آن بهره می گیرند و در نتیجه به طور غیر مستقیم بدن های مردگان جزء بدنهای انسانهای زنده می شود در این صورت مستشکل چنین می گوید:

هرگاه بدن انسانی طعمه انسان دیگری گردید در این صورت قسمتی از

۱- [۱] این شبهه در غالب کتابهای کلامی آمده است، به مدارک یاد شده در زیر مراجعه نمایید:۱. کشف المراد، ص ۳۵۵; شرح مواقف:۸/۲۹۵: شرح مقاصد:۲/۲۱۳; اسفار:۹/۱۹۹. شبهه آکل و مأکول از دو نظر در معاد مایه اشکال شمرده شده است: ۱- ناقص محشور شدن یکی از دو نفر که قسمتی از بدن یکی، جزء بدن دیگری شود.

اجزای بـدن مأکول با بدن آکل ترکیب می شود، وجزء بدن او به شـمار می رود، روز قیامت که خدا می خواهد هر دو بدن را برانگیزد چند صورت برای فعل الهی متصور است:

۱. جزء مصرف شده در یک لحظه و یک زمان با هر دو بدن محشور گردد.

۲. تنها ضمیمه بدن آکل شود.

۳. تنها ضمیمه با بدن مأکول باشد.

۴. اصلاً این جزء به حساب نیاید و ضمیمه هیچ بدنی نشود.

فرض نخست یـک فرض محال است زیرا ممکن نیست شـیء واحـد در یک زمان در دو مکان حضور پیـدا کنـد. صورت دوم مسـتلزم آن است که بدن انسان مأکول ناقص محشور شود، و در صورت سوم بدن انسان آکل، ناقص برانگیخته خواهد شد، و در صورت چهارم هر دو بـدن به طور ناقص زنـده خواهنـد شـد و همگی بر خلاف اصولی است که متشـرعه به آن معتقـد می باشند.

تصور نشود که لازمه فرض دوم و سوم این است که یکی از دو بـدن آکـل و مأکول اصـلاً محشور نگردد. زیرا فرض این که همه اجزای بدن انسانی، مأکول انسان دیگری شود فرض صحیحی نیست، بلکه بخشی از اجزای بدن جذب می شود، و قسمت اعظم آن دفع می گردد، تا آنجا که از نظر علم تنها سه درصـد از غذاهایی که انسان از آن بهره می گیرد، جذب بدن می شود و بقیه به صورتهای مختلف دفع می گردد.

آری ممکن است یـک بـدن در شـرایط مختلفی آنچنان در کوران تبـدیل و تحول قرار گیرد که پیوسـته از صورتی به صورتی درآیـد، و پی در پی از طریق تبـدیل به گیاه و درخت، انسانهای مختلف از او بهره بگیرنـد که غالب بدن او جزء بدن انسانهای متعدد گردد، و در مقام محاسبه برای او چیزی باقی نماند،

البته این فرض نـادری است که در پایـان بحث پیرامون آن گفتگو نموده و اثبات خواهیم کرد که معاد جسـمانی حتی درمورد این فرض هم با هیچ اشکالی مواجه نمی شود.

پاسخ

شکی نیست که صورت نخست و چهارم مورد نظر قائلان به معاد جسمانی نیست، زیرا صورت نخست همان طوری که یادآور شدیم،مسـتلزم محال و صورت چهارم نیز فرضـیه ای است که کسی به آن قائل نیست طبعاً باید عضو مأکول با یکی از دو بدن محشور گردد و علی القاعـده با توجه به این که از اجزای بدن آکل به شـمار می رود، باید با بدن آکل محشور شود نه مأکول در این صورت این سؤال پیش خواهد آمد که بدن مأکول باید به صورت ناقص محشور گردد.

در این جا مطالبی را یادآور می شویم که هر یک از آنها می تواند به گونه ای شبهه را پاسخ بگوید:

۱. از نظر علمی بـدن انسـان به صورت یـک چشـمه جوشـان است که در پرتو فعل و انفعالات طبیعی، پیوسـته از درون، اجزای جدیدی می روید،و از برون به تحلیل می رود، دانشمندان در این مسأله تقریباً به این نقطه رسیده اند که در هشت سال، انسان، یک بار بدن عوض می کند، حالا اگر انسانی عمری به اندازه شصت و چهار سال داشته باشد، قهراً در این مدت دارای بدنهای هشـتگانه بـوده کـه پیوسته بر صـورت یـک چشـمه جوشـان یکی پس از دیگری آمـده و رفته است، و از آنجـا که تبـدلات و تحولاـت در بـدن حـالت پیوسـتگی دارد، انسـان از آن آگـاه نمی شود، خصوصاً که به صورت آرام و تـدریجی نیز تحقق می یابد، و تبدلات تدریجی که در مدت مدیدی رخ می دهد، در صورتی که حالت پیوسـتگی داشـته باشد، برای انسان محسوس نمی باشد.

ص : ۲۱۳

حالا ـ اگر بـدن اخیر ایـن انسـان طعمـه انسـان دیگری شـد، دیگر بـدنها مقرون بـه مـانع نیسـت، وممکـن است که یکی از آنها برانگیخته گردد، حتی اگر بـدنهای دیگر او نیز ماننـد بدن هفتم، شـشم و پنجم، از طریق تبدیل به گیاه و نبات جزء بدن انسانی شود، بالأخره بدنهای دیگر فارغ از این مانع است، بسیار بعید است که تمام بدنهای انسان به این سرنوشت مبتلا شوند.

۲. فرض کنیـد نه تنها بـدن اخیر، بلکه همه بـدنهای او به چنین سـرنوشتی دچار شده و به طور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم جزء بدن انسانهای دیگر گردد، ولی یادآور شدیم که همه بدن انسان جذب بدن دیگری نمی شود، بلکه قسـمت اعظم آن دفع می شود در این صورت چه مانعی دارد که روح او به بـدن لاغرتر و ظریفتر تعلق بگیرد، و او با بـدن لاغرتر محشور شود، ما هرگز دلیل شرعی بر این که بـدن انسـان در آخرت، حتی از نظر وزن وحجم، کوچکترین تفـاوتی با بـدن دنیوی نخواهـد داشت، نـداریم، بلکه کافی است که بـدن محشور، همان بـدن دنیوی باشد هر چند از جهاتی با هم مختلف باشـند، بالأخره ماده بدن همان ماده است تنها تفاوت در کمیت و حجم بدن است.

۳. فرض کنیـد همه بـدنها بر اثر ورود در گردونه تحول، آن قـدر به میـدان مصـرف بیایـد و عضو بدنهای دیگر شود که دیگر برای این انسان مأکول جز اجزای ناچیزی باقی نماند. در اینجا نیز دو پاسخ وجود دارد:

الف. هرگاه انسان آکل، بدنهای فارغ از مانع داشته باشند چه اشکالی دارد که اجزای بدن انسان مأکول به خود او باز گردد، و انسانهای آکل با بدن های فارغ از مانع محشور شوند؟

ب.اگر فرض کنیم (هر چنـد فرض نـادر و در حکم معـدوم است) همه بـدنها از آکـل و مأکول دچار مانع باشـد، و اگر اجزای مأکول به خود او باز گردد، زمینه ای برای انسانهای آکل باقی نمی ماند در این جا باید گفت هیچ

مانعی ندارد برای تکمیل بدن مأکول، از مواد زمینی بدون مانع(که جزء بدن انسانهای دیگر نیست) بهره گرفته شود و ساختمان بدن او به صورت یک انسان تکمیل شود، و ما در معاد جسمانی بیش از این دلیل نداریم که وقتی انسان برانگیخته می شود، درباره او بگویند که این همان انسان دنیوی است.

در این جا لازم است نظر خوانندگان گرامی را به برخی از آیات و روایات در باب معاد جلب کنیم، دقت در این آیات و روایات می رساند که در معاد تنها،«مثل بودن انسان معاد» با انسان دنیوی کافی است و هرگز سخت گیری و اصرار بر تحقق عینیت لازم نیست، تا در مواردی اگر بدن انسان برانگیخته نشده،دچار اشکال گردد معاد جسمانی آن امکان پذیر نباشد.

البته آنجا که عینیت امکان پذیر است جهت ندارد که از مواد دیگر بهره گیری شود وقتی که اجزای مادی بدن انسان در زمین باقی است طبعاً باید خود آن احیا گردد، اکتفا به مثلیت در صورتی است که بر فرض نادر، چیزی از بدن انسان مأکول برای احیای دوباره، باقی نماند.

قرآن می فرماید:

(اَوَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ بِقادِر عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَهُوَ الْخَلاّقُ الْعَلیمُ) .(۱)

«آیا آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است، توانا نیست که همانند این بشرها را بیافرینند؟ چرا او آفریدگار توانا و دانا است».(۲)

همین طور که ملاحظه می شود در آیه لفظ (مِثْلَهُمْ) به کار رفته است نه«عینهم».

۱- [۱] یس/۸۱.

۲- [۲] همین مضمون در آیه ۹۹ سوره اسراء نیز آمده است.

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«خداوند روح مؤمن را پس از قبض روح در بهشت برزخی، متنعم می سازد، و در روز رستاخیز با همان صورتی که در دنیا بود محشور می نماید».(۱)

آیه و روایت گواه بر این است که محور معاد حفظ صورت انسان است و کافی است که شخص برانگیخته شده با همان شکل و هیئت که در دنیا داشت، محشور شود و امّا این که حتماً باید از همان خاکی که روز نخست از آن آفریده شده بود در معاد نیز از آن بهره گرفته شود و شکل پذیرد، دلیلی بر آن نیست.

باز یادآور می شویم در جایی که خود ماده نخست محفوظ باشد عدول از آن به ماده جدید بی جهت خواهد بود.

در اینجا مرحوم صدرالمتألهین سخنی دارد که در حقیقت یکی از اصول فلسفی او را تشکیل می دهد وی می گوید: شخصیت و واقعیت هر انسان مربوط به نفس و روح او است نه به بدن وی. بدنی که انسان در انجام امور مادی به آن نیاز دارد، بدن مشخص نیست و از این جهت برای آن تعینی نیست، بلکه نفس انسانی به هر بدنی تعلق گرفت او همان انسان خواهد بود که قبلاً بود، اعتقاد به این که انسانها با جسدهای خود از قبرها محشور می شوند بیش از این نیست که هر کس او را ببیند بگوید او همان فردی است که او را دیده بودیم، دیگر لازم نیست در بدن او هیچ تبدل و تحولی رخ ندهد، همچنان که اگر در دنیا آفرینش زشت داشته باشد لازم نیست که به آن شکل محشور گردد، و یا اگر پا بریده و نابینا و پیر باشد باید این خصوصیات رعایت

۱- [۱] وَإِذا قَبَضَهُ اللّهُ إِلَیْهِ صَیَّر تِلْکَ الرُّوحَ إِلَی الجَنَّهِ فی صُورَه کَصُورَتِهِ فَیَأْکُلُونَ وَیَشْرَبُونَ فَإِذا قَدِمَ عَلَیْهِمُ الْقادِمُ عَرَفَهُمْ بِتِلْکَ الصُّورَهِ الّتی کانَتْ عَلَیْها فِی الدُّنْیا(بحار الأنوار:۶، باب احوال برزخ، حدیث ۳۲).

شود، التزام به همه اینها بی دلیل است آنچه لازم است این است که واقعیت او به بدنی تعلق گیرد همانند بدن دنیوی، خواه ماده خاکی بدن دوم همان ماده خاکی بدن نخست باشد یا نباشد.(۱)

تا این جا با پاسخ اشکال آکل و مأکول از آن نظر که تحول بدنها به میوه ها و غذاها یا طعمه شدن بدن انسانی برای انسانهای دیگر، مایه نقص در بدن انسان محشور می شود، آشنا شدیم وروشن گشت که هیچ گاه معاد جسمانی با چنین بن بستی روبه رو نخواهد شد ولی شبهه آکل و مأکول به شکل دیگری نیز مطرح گردیده که باید مورد بررسی قرار گیرد.

شبهه آکل و مأکول وعدل الهی

در این جا همین اشکال به این نحو مطرح می شود و آن این که: اگر انسان مأکول، فرد مؤمنی باشد و جزء بدن انسانی گردد که او کافر است در این صورت دومی محکوم به کیفر خواهد بود و در نتیجه باید بخشی از بدن مؤمن که مرتکب جرم نشده در آتش بسوزد و همچنین است عکس آن و نتیجه آن این است که بخشی از بدن کافر در بهشت متنعم گردد، و هر دو، بر خلاف عدل الهی است.

همین طوری که ملاحظه می شود محور اشکال در این جا مسأله ثواب و عقاب و عدل الهی است در حالی که محور اشکال در بیان نخست ناقص بودن بدن انسانی است که طعمه انسان دیگر شده است.

در پاسخ این اشکال دو مطلب را یادآور می شویم:

۱. عضو مأکول در چنین شرایط جزء بدن آکل است و ارتباطی به بدن

۱- [۱] اسفار:۹/۲۰۰ با اندکی بسط و توضیح.

مأکول نـدارد درست بسان این است که کلیه انسانی را به بـدن یک بیمار کلیوی پیونـد دهند، عمل نیز موفقیت آمیز باشد، در این صورت این کلیه، جزء بدن انسان دوم است که از این طریق از مرگ نجات می یابد، و ارتباطی به انسان نخست ندارد. هم اکنون بخشـی از اعضای حیوانات را از قبیل چشم و روده به انسانهای زنده پیوند می زنند، در صورتی که این پیوند با موفقیت همراه باشد، اعضای پیوند داده شده، ارتباطی به موجود پیشین ندارد، عین همین پاسخ در این جا نیز حاکم است.

۲.یک چنین اشـکال برخاسـته از طرز تفکر مادی است که واقعیت انسان را در گوشت و پوست وحرارتهای طبیعی خلاصه می کنـد، در حـالی که واقعیت انسان در نفس و روح و روان او خلاصه می گردد، یک چنین عضو آنگاه که جزء بـدن دوم شـد، مورد تعلق تدبیری نفس انسان دوم قرار می گیرد.

حـال اگر بـدن چنین انسانی که بخشـی از آن مربوط به انسان نخستین است مورد عـذاب یا رحمت الهی قرار گیرد، طبعاً کیفر وپـاداش مربوط به انسـان دوم خواهـد بود، زیرا مرکز آلام و لـذات همان روح و نفس انسانی است و بـدن جز وسـیله ای برای ادراک آلام و لـذات جسـمانی، بیش نیست و فرض این است که این عضو هیـچ گونه ارتباطی با انسان پیشـین نـدارد، تا بدین وسیله آلام و شادی های او در روی او تأثیر بگذارد.

تا این جا با دو صورت اشـکال آکل و مأکول و پاسخ هر دو آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که به اشکال دوم منکران معاد بپردازیم:

۳. هدف از کیفر چیست؟

اشاره

اگر هدف از معاد این است که نیکوکاران به پاداش نیک و مجرمان به کیفر

اعمال خود برسند، در اینجا سؤالی مطرح می شود که هدف از کیفر مجرمان چیست؟ در اینجا سه مطلب می تواند برای برانگیختن انسان مجرم هدف باشد:

۱. تَشَفّی و تسکین آلام

اگر انسانی انسان دیگری را از روی عمد به قتل برساند بازماندگان پیوسته خواهان قصاص او هستند تا از این طریق بغض خود را فرو نشانند.

۲. تربیت مجرم

برخی از کیفرها به خاطر تربیت مجرم است. مثلاًبزهکاری محکوم به زندان می شود، تا بر اثر فشار محیط، از کار زشت خود دست بردارد.

۳. عبرت گیری دیگران

گاهی برخی از بزهکاران را در انظار عمومی تنبیه می کنند. در اینجا علاوه بر این که مجرم ادب می شود مایه عبرت دیگران نیز می گردد.(۱)

اکنون سؤال می شود که هدف از کیفر در روز رستاخیز چیست؟ اگر مقصود تسکین آلام کیفر دهنده است خدا بالاتر از آن است که دارای چنین احساسات مادی باشد،و اگر هدف تنبیه مجرمان است، اندیشه تنبیه مربوط به دنیا است نه آخرت، و اگر هدف عبرت است، در آن سرا عبرت مفهومی ندارد، زیرا کار از کار گذشته، مجال بازنگری در رفتار و کردار سپری شده است.

طراح این اشکال، ایراد خود را حتی به پاداشهای اخروی نیز گسترش

۱- [۱] (...وَلْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) (نور/۲):« باید گروهی از افراد با ایمان تنبیه مردان و زنان بدکار را تماشا کنند».

داده و می گوید:

لـذت جسـمانی واقعیت نـدارد، بلکه انسان می خواهـد از طریق لـذت دردی را از خود برطرف کنـد و به عبارت دیگر واقعیت لـذت یک امر عدمی است نه یک امر وجودی. و این هدف در صورتی که انسان محشور و برانگیخته نگردد هم حاصل است، دیگر چه نیازی به معاد است.(۱)

پاسخ

این شبهه را می توان از دو راه پاسخ گفت:

۱. در گذشـته بـا دلایـل ششـگانه، ضـرورت تحقق معاد ثابت و مبرهن گشت، و معنی ضـرورت آن، این است که تحقق چنین جهان با این خصوصـیات یک امر قطعی و ضروری است بنابراین سؤال از غرض از معاد، در مقابل یک قضیه قطعی و ضروری کاملاً دور از واقع بینی است.

و به دیگر سـخن: اگر تحقق معاد یک امر ضروری نبود، بلکه در همان بوته امکان باقی بود جا داشت مستشکل سؤال کند چرا به یک چنین امر ممکن وجود می بخشـید ولی اگر یک رشـته علل و اسـباب ضـرورت وجود پدیده ای را ایجاب کند، در این مورد سؤال از علت غایی کاملاً بی مورد است، زیرا عللی که معاد را به صورت یک پدیده ضـروری قلمداد می کند، هم علت فـاعلی در آن هست و هم علت غایی، بایـد در کشف انگیزه های معاد و پاداش و کیفر، به آن علل که ضـرورت معاد را ایجاد می کند، رجوع کرد و علت غایی را در آنها جستجو نمود.

کـافی است که در این مورد یکی از آن ادله ششـگانه را مطرح کنیم و بگوییم از آنجـا که معاد تجلی گاه عـدل الهی است، و بدون آن عدل خدا مظهر

۱- [۱] شرح مواقف:۸/۲۹۶; شرح مقاصد:۲/۲۱۴.

کاملی نـدارد، طبعاً غرض از معاد تحقق بخشـیدن به عمل نیکو و زیبایی است که عقل وجود آن را زیبا، و ترک آن را قبیـح و نازیبا می شـمارد، در این صورت سؤال از این که چرا این عمل زیبا بایـد صورت پـذیرد سؤالی است که پاسخ آن در خود آن نهفته است.

گـویی طراح ایـن اشـکال از ادلـه ضـروری بـودن معـاد غفلـت کرده از ایـن جهت سـؤال می کنـد که غرض از کیفر و پـاداش چیست؟ ولی اگر به آن علـل ضـرورت بخش توجه می کرد، علت غـایی از معـاد را به دست می آورد، زیرا علت غایی در دل آنهـا نیز نهفته است البته تجلی عـدل الهی در معـاد یکی از علـل ضـروری بودن آن است، و در کنار آن علت های دیگری نیز وجود دارد که در گذشته یادآور شدیم و اکنون برای اختصار از تکرار آن خودداری می کنیم.

شگفت آور، دیـدگاه اشـکال کننـده دربـاره لـذات جسـمانی است که برای آن اصـالت قائـل نیست، و آن را به عنوان برطرف کننده درد و الم می شـناسد، در حالی که این سـخن اگر در برخی از موارد صحیح باشد در موارد زیادی صحیح نیست مثلاً به هنگام گرسـنگی شدیـد، لذت اکل برطرف کننده درد گرسـنگی است ولی آیا همه لذتها اعم از جسـمی و روحی از این قبیل است؟

آیا انسانی که از دیدن یک منظره زیبا لذت می برد، برطرف کننده درد است که اگر نبیند از درد به خود می پیچد؟

۲. این اشـکال می توانـد در پـاره ای از کیفرها و پاداش هایی که جنبه قراردادی دارد، مطرح شود یعنی کیفرها و پاداش هایی که لازمه وجود انسان نیست، و از مقامی به انسان اعطا می گردد، یا انسان را تنبیه می کند.

ولی باید توجه نمود که بخشـی از کیفرها و پاداش ها(نه همه) جنبه قراردادی ندارد، بلکه لازمه وجود انسان است به این معنی که انسان در اثر یک

رشـته اعمال نیک و بد در این جهان ملکاتی پیدا می کند و با آن ملکات به شخصیت خود قوام و فعلیت می بخشد و به هنگام برانگیختگی، او بـا همان ملکات و فعلیتها به محشـر گام می نهـد، سـپس در سایه این ملکات مبـدأ یک رشـته افعال و آثار می گردد که متنـاسب بـا آن ملکـات است و نمی توانـد از آن آثـار و افعـال رها گردد. و این افعال مایه فرح و خشـنودی و یا مایه عذاب او می گردد.

مثل معروفی است که می گویند:«شتر در خواب بیند پنبه دانه».

مقصود این است که واقعیت این حیوان بر اثر ارتباطی که با مأکول خود دارد نمی توانـد آن را فراموش کنـد و اگر هم خواب بیند، خواب آن را می بیند، گویی انسانهای گناهکار در اثر غرق در شـهوات دارای ملکات خاص می شوند که قهراً برای خود صورتهای خبیث و موذی را می آفرینند. همچنان که افراد نیکوکار دارای ملکات زیبایی می گردند که پیوسته برای خود صور زیبایی می آفرینند. انسان نخست از آفرینشگری خود رنج می برد، در حالی که انسان دوم لذت می برد.

در این پاسـخ بر این نکته تکیه شـده است که قسـمتی از رنـج هـا و لـذتها، مخلوق خود انسانِ برانگیخته شـده است که در آن جهان به تناسب واقعیت خود می آفریند.

۳. در این جـا می توان دربـاره کیفرها و پاداشـها سـخن سومی نیز گفت و آن این است که اعمال انسان در این جهان صورتی دارد، و همین اعمال در برزخ و در روز رسـتاخیز صورت دیگری، یعنی شیء واحد به تناسب ظروف و شرایطی که دارد تجلی خاصـی دارد. مثلاً سـنگ چخماق در شرایطی سرد و ملایم است، در حالی که در شرایط دیگر آنگاه که به آهن زده می شود از درون آن آتش جرقه می زند در حقیقت سنگ چخماق یک واقعیت بیشتر ندارد ولی در

هر شرایطی به گونه ای خود را نشان می دهد.(۱)

روی این اساس، قسمتی از پاداشها و کیفرها، تجسم اعمال نیک و بد انسان است که در هر شرایطی به گونه ای خود را نشان می دهند.

مسأله تجسم اعماق یک مسأله قرآنی است که آیات متعددی پیرامون آن وارد شده است و ما این مسأله را در فصل جداگانه ای با توجه به آیات مربوط به جزا مورد بررسی قرار می دهیم.

ص : ۲۲۳

۱- [۱] این مثال از بیان امیر مؤمنان (علیه السلام) اقتباس شده است آنجا که عربی استخوان کافری را پیش خلیفه سوم آورد و گفت اگر مشرکان در دوزخند چرا من از این استخوان حرارت احساس نمی کنم خلیفه سوم سراغ علی (علیه السلام) فرستاد و او مشکل را با این تمثیل حل کرد(الغدیر:۸/۲۱۴)و درحقیقت اگر انسان احساس حرارت از استخوان کافر نمی کند به این دلیل است که فاقد حس برزخی است و اگر واجد آن بود، آن را درک می کرد.

۱۱- تحلیلی دیگر از اشکالات معاد جسمانی

آیات موضوع

۱. (...فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ) . (انعام/۶)

۲. (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ...). (رعد/۱۲)

۳. (...يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ) . (ابراهیم/۴۱)

۴. (وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ على رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفی خَلْقٍ جَدِيدٍ* أَفْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...).(سبأ/۷ ۸)

۵. (...يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهادُ) .(غافر/۵۱)

۶. (لا يَذُوقُونَ فيهَا الْمَوتَ إِلّا الْمَوْتَةَ الأُولى...) . (دخان/۵۶)

۷. (نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوتَ وَما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَنُنْشِأَكُمْ فِيما لا تَعْلَمُونَ) . (واقعه/۶۰ ۶۱)

۸. (...هُوَ الَّذِي اَنْشَأْكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَهَ...). (ملک/۲۳)

ص : ۲۲۵

۹. (نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَشَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَإِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِيلًا). (دهر/۲۸)

۱۰. (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً...) . (نبأ/۳۸)

۱۱. (يَوْمَ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمينَ) . (مطفّفين/۶)

ترجمه آيات

۱.«آنان را به خاطر گناهانشان نابود کرديم و پس از آنها گروه ديگرى را آفريديم».

۲.«او است که برق را به عنوان بيم و آز، در آسمان پديد مى آورد و ابرهاى سنگينى را به وجود مى آورد...».

۳.«در آن روز که حساب برپا مى شود».

۴.«کافران گفتند آيا به شما نشان دهيم کسى را که به شما مى گويد آنگاه که پاره پاره شديد در آفرينش نوى قرار خواهيد داشت، اين فرد يا دروغ مى گويد يا جنون دارد».

۵.«روزى که گواهان بپا مى خيزند».

۶.«بهشتيان جز مرگ نخست، مرگ ديگرى را نمى چشند».

۷.«ما مرگ را ميان شما اندازه گيرى کرديم و هرگز (از ادامه حيات دنيوى) ناتوان نيستيم».

۸.«او است که شماها را آفريد و براى شما گوش و چشم و دل قرار داد».

۹.«ما آنها را آفريديم و به آفرينش آنان استحکام بخشيديم و هنگامى که بخواهيم آنان را مى ميرانيم و امثال آنان را مى آوريم».

۱۰ .«روزى که«روح» و«ملائکه» در يک صف مى ايستند».

۱۱.«روزى که مردم در پيشگاه پروردگار جهانيان مى ايستند».

تفسیر آیات

اشاره

در بحث پیش بـا تحلیل اشـکالات سه گانه معاد جسـمانی آشـنا شـدیم در این جا اشـکالات دیگری نیز مرحوم صـدرالمتألهین مطرح کرده که به تحلیل آنها می پردازیم:

قبلاً یادآور می شویم که صـدرالمتألهین بر معاد جسـمانی اصـرار میورزد لکن معتقـد است که آن به صورت بدن مثالی تحقق می پذیرد نه به صورت بدن عنصـری، و به دیگر سـخن معاد جسـمانی بر پایه ملاک دوم (درک لذتهای حسـی) مورد پذیرش ایشان است(همان گونه که مورد پـذیرش متکلمان هم باشد) ولی وی معتقد است که درک این نوع لذتها یا آلام با بدن مثالی صورت می پـذیرد نه بـا بـدن عنصـری، بنـابراین اختلاـف نظر وی با متکلمان در مسأله معاد جسـمانی در مورد ملاک نخسـت (متعلق دوباره نفس به بدن عنصری) است. و اینک نقل و بررسی اشکالات وی بر نظریه متکلمان:

۱. معاد جسمانی بازگشت به دنیا است

اشاره

تفسـیر معاد جسمانی به گونه ای که متکلمان می گویند (اجزای پراکنده بدن جمع و انسان به صورت پیشین در می آید آنگاه نفس به آن تعلق می گیرد) در حقیقت بـازگشت به دنیـا است، نه آخرت، در حالی که در کلمات وحی از سـرای دیگر به«دار عقـبی» و«نشـأه اخری» تعـبیر آورده شـده است و این حـاکی از آن است که معـاد جسـمانی بایـد به شـکل دیگری غیر از آنچه متکلمان پنداشته اند باشد که در آن عناوین یاد شده تحقق یابد و زندگی به گونه ای غیر از حیات دنیوی باشد.(۱)

۱- [۱] اسفار:۹/۱۵۳.

پاسخ

تحقق عناوینی«عقبی» و«اخری» و مغایرت حیات اخروی با زندگی دنیوی در گرو این نیست که معاد جسمانی از حالت عنصری و مادی بیرون آید، بلکه کافی است که دنیا را خانه عمل و سعی و کوشش بدانیم و سرای دیگر را سرای چیدن ثمره عمل و تلاش.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره تفاوت این دو جهان چنین می فرماید:

«وَأَنَّ الْیَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسابَ وَغَداً حِسابٌ وَلا عَمَلَ».(۱)

«امروز (دنیا) جهان کار و کوشش است نه جهان محاسبه و فردا (سرای دیگر) زمان محاسبه است نه هنگام کار و کوشش».

این که به این جهان در لسان وحی«نشأه اولی» و به جهان دیگر«نشأه اُخری» گفته شده است، نکته آن این است که آن جهان از هر نظر متکامل تر از جهان کنونی است، و نفس در عین تعلق به بدن، می تواند افقهای تازه ونوی را مشاهده کند، و به مراحل بالاتری گام نهد که طی آن در این جهان امکان پذیر نبود و نکته آن این است که تعلّق نفس به بدن در این جهان تعلق تدبیری است و به خاطر تعلق و توجه منوط به نفس به بدن، نمی تواند به مراحل بالاتری نایل آید ولی تعلق آن به بدن در سرای دیگر مورد چشیدن ثواب و عذاب است وجنبه تدبیری آن بسیار ضعیف وکم فروغ است، از این جهت قلمرو اودر آن گسترده تر بوده و بر ادراکات کمالات بیشتر تواناتر خواهد بود.

و در هر حال دو نوع حیات و زندگی و دو نوع منزل و موطن است، هر چند میان این دو، مشترکات فراوانی نیز وجود دارد و تحقق آن دو وصف (اولی و اخری) در گرو این نیست که یکی را مادی و دیگری را غیر مادی بدانیم.

ص : ۲۲۸

۱- [۱] نهج البلاغه: صبحی صالح، خطبه ۴۲.

۲. مفسده تناسخ در معاد جسمانی

اشاره

مشکل بزرگی که مرحوم صدرالمتألّهین پیرامون معاد جسمانی اندیشیده است مسأله مفسده تناسخ است که در معاد جسمانی مطرح می باشد ،زیرا اگر به خاطر داشته باشید تجویز تناسخ به صورتهای مختلف مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن بود و چون چنین اجتماعی ممکن نیست پس تناسخ نیز ممکن نمی باشد.

می گوید: مشکلی که قائلان به تناسخ با آن روبه رو هستند و نظریه آنان به خاطر آن مطرود شد; در قول به معاد جسمانی عنصری نیز موجود است و اعتقاد به آن نیز مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن می باشد، هر چند به آن تناسخ گفته نشود.

زیرا از یک طرف این اجزای به هم پیوسته وقتی شایستگی تعلق نفس پیدا کرد، خود کافی است که از عالم بالا نفس جدید، به آن تعلق گیرد.

و از طرف دیگر اگر نفس دیرینه، و به اصطلاح مستنسخه نیز به آن تعلق گیرد تا مسأله معاد، تحقق پذیرد در این صورت، نتیجه ای جز اجتماع دو روح در یک بدن نخواهد داشت، و این همان محذور تناسخ است که در قول به معاد جسمانی نیز حاکم می باشد.(۱)

و در جای دیگر همین مسأله را به عنوان لزوم مفسده تناسخ در معاد جسمانی عنصر یادآور شده می گوید: این شبهه محکم و پیچیده ای است که هرگز از غیر طریقه ما قابل حل نیست، و پاسخی که درباره آن گفته اند ناتمام است، و تاکنون هیچ حکیم اسلامی به حل این مشکل موفق نگشته است، تا آنجا که برخی از فرط بیچارگی تناسخ را تجویز کرده اند.

۱- [۱] اسفار: ۹/۱۷۰.

سپس پاسخی را یادآور می شود و آن را ناتمام می شمارد.(۱)

پاسخ از مفسده تناسخ

پاسخ این شبهه، روی اصولی که خود صدرالمتألهین پی ریزی کرده است، چندان مشکل نیست، زیرا اگر نفس و روح را مولود تکامل ماده ندانیم بلکه بگوییم به هنگام شایستگی ماده برای تعلق نفس، نفسی از عالم تجرد بر جنین تعلق می گیرد و تکامل ماده در هستی این نفس دخالتی ندارد.

و به دیگر سخن به هنگام شایستگی ماده نفس از پیش ساخته یا شبیه آن از عالم بالاـ بر این قالب ارسال می شود در این صورت مشکل اجتماع دو روح جای خودنمایی خواهد داشت و به هنگام اجتماع اجزای پراکنده، روح بسان مرغ بر این قفس روانه می شود و از طرف دیگر روح مستنسخه نیز بر آن تعلق خواهد گرفت.

ولی این نظریه، خواه به صورت خلقت ارواح قبل از ابدان یا به صورت خلقت روح و روان منهای استمداد از تکامل ماده، مطرح گردد، از نظر اصول فلسفه حکمت متعالیه مردود است.

حکمت متعالیه به ما می گوید: روح انسان معلول تکامل ماده و هستی آن تکامل بدن جنین است بدین معنی که ماده انسان در جنین با طی مراحلی به حدی می رسد که تبدیل به مجرد می گردد، بدون آن که از وزن و جرم ماده چیزی کاسته شود و این تکامل زیر نظر مشیت الهی صورت می گیرد که اراده حکیمانه او بر این تعلق گرفته است که هر موجودی را به حد کمال برساند.

روی این اصل، آنگاه که جنین به پایه ای از تکامل رسید که روح انسانی

۱- [۱] اسفار:۹/۲۰۵.

بر آن به عنوان یک موجود لطیف که کمترین مرتبه از مراتب تجرد را دارا است تعلق گرفت، پیوسته در طول زمان با تکامل جسم و تن جنین و نوزاد همراه بوده یا سرانجام تبدیل به نفس انسانی می گردد و به مرور زمان، راه تکامل را می پیماید تا آنجا که نفس انسانِ سی ساله با نفس نوزاد از نظر تکامل قابل قیاس نیست، نفس نوزاد، پایین ترین مرحله از تجرد را دارا است که فقط می تواند صور اشیا را به صورت یک وجود مجرد درک کند در حالی که انسان سی ساله از نظر عقل عملی و نظری به پایه ای از کمال می رسد که از نظر تجرد در مرتبه بالاتر قرار دارد.

اکنون با توجه به این مطلب به پاسخ اشکال می پردازیم و آن این که اگر مسأله معاد جسمانی حالت تدریجی داشت و بشر در آن جهان نیز از طریق جنین به صورت نوزادی درآمده و سرانجام انسان کامل می شد شبهه یاد شده ارزش طرح داشت، زیرا آن روز که این انسان معاد در چهار چوب جنینی قرار گیرد، خود شایستگی تعلق نفس جدید را دارد و به ضمیمه نفس مستنسخ، مفسده تناسخ خود را نشان می دهد، ولی مسأله معاد، آن گونه که قرآن یادآور شده دفعی و آنی است و در یک لحظه، کمتر از«طرفه العین» اجزای بدن دور هم گرد می آیند. در این صورت این بدن فقط شایستگی تعلق نفس خویش را دارد نه نفس مستأنف و روح جدید را، زیرا روح جدید طبق اصل یاد شده نه پیش از آن آفریده شده و نه خلق الساعه پدید می آید، بلکه در سایه تکامل ماده، از نازلترین مرتبه به کاملترین آن می رسد واین در صورتی میسّر است که مسأله تدریج در آفرینش در روز رستاخیز وجود داشته باشد ولی دیدیم که آیات قرآنی بر دفعی و آنی بودن آن تصریح دارند.

و به دیگر سخن، نفس مستأنف، در سایه حرکت و تدریج پدید می آید

و بدون آن، نفسی وجود نخواهد داشت در این صورت به هنگام احیای موتی، جز نفس پیشین نفس دیگری موجود نیست که با بدن پیوند یابد و موجب اجتماع دو نفس در یک بدن گردد.

این شبهه، بر اساس اندیشه«مشائی ها» پی ریزی شده و مانع از تفکر صحیح گردیده است آنان می گویند: روح نسبت به بدن حالت مرغ نسبت به قفس را دارد و گویا دست آفرینش از پیش نفوسی را آفریده است و همگی در صف انتظار قرار دارند که بدنی مستعد در جهان پدید آید تا آنها در آن لانه گزینند و یا مشیت الهی تعلق گرفته است که هر وقت بدنی پیدا شد (و لو بدن انسان بزرگسال که هشتاد بهار از عمر او گذشته) فوراً روحی را متناسب آن بدن بیافریند، و به سوی او روانه سازد در حالی که هر دو مطلب با اصول حکمت متعالیه سازگار نیست بنابراین، در روز رستاخیز، جز یک بدن و یک روح متناسب با آن بدن وجود نخواهد داشت.

در پایان، یادآور می شویم در مورد معاد جسمانی هیچ یک از مفاسد تناسخ موجود نیست، زیرا مجموع مفاسد تناسخ عبارت بودند از:

۱. عقیده به تناسخ،نقطه مقابل اعتماد به معاد است.

۲. اعتقاد به تناسخ مستلزم تعلق دو نفس به یک بدن بود.

۳. اعتقاد به تناسخ آنگاه که نفس کامل به بدن نازلتر تعلق می گرفت مستلزم سیر نزولی نفس بود.

در هیچ یک از این اشکالات به نحوی که گذشت در معاد جسمانی موجود نیست.

۳. معاد جسمانی هماهنگ با ظواهر آیات نیست!

اشاره

آیات قرآن در باره معاد کلمه«انشاء» و«مثل» بکار برده است.

آنجا که می فرماید:

(نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوتَ وَما نَحْنُ بِمَسْبُوقینَ * عَلى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَکُمْ وَنُنْشِأَکُمْ فِیما لا تَعْلَمُونَ) .(۱)

«ما مرگ را میان شما اندازه گیری کردیم و هرگز (از ادامه حیات دنیوی) ناتوان نیستیم».

تقدیر مرگ برای شما، برای این است که گروهی را در این جهان جایگزین شما; و شما را در آفرینشی که نمی دانید، قرار دهیم.

و باز می فرماید:

(نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَشَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَإِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِیلاً).(۲)

«ما آنها را آفریدیم و به آفرینش آنان استحکام بخشیدیم و هنگامی که بخواهیم آنان را می میرانیم و امثال آنان را می آوریم».

در آیه نخست کلمه«انشاء» و در آیه دوم کلمه«مثل» به کار رفته است وکلمه«انشاء» در موردی به کار می رود که آفرینش، بی سابقه باشد در صورتی که اگر کیفیت معاد به گونه ای که متکلمان می گویند باشد; آفرینش و احیای مردگان بی سابقه نیست و واژه«مثل» گواه بر این است که آفرینش اخروی عین آفرینش نخستین نیست بلکه همانند آن است.(۳)

۱- [۱] واقعه/۶۰ ۶۱.

۲- [۲] دهر / ۲۸.

۳- [۳] اسفار:۹/۱۵۳.

پاسخ

کلمه«انشاء» همان طوری که در مورد آفرینش بی سابقه به کار می رود، در مواردی که آفرینش سابقه داشته ولی به نابودی کشیده شده و از نو ایجاد گردیده است، نیز به کار می رود.

قرآن در آفرینش نوع انسان چنین می فرماید:

(...هُوَ الَّذِی اَنْشَأَکُمْ وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَهَ...).(۱)

«او است که شماها را آفرید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد».

کلمه«إنشاء» در این آیه به حکم این که مربوط به آفرینش نوع انسان است و آفرینش نوع انسان کاملاً ابداعی و بی سابقه بوده است به معنی آفرینش ابداعی می باشد.

ولی در موارد دیگر که آفرینش ابداعی نبوده و سابقه داشته است نیز این لفظ به کار رفته است چنان که می فرماید:

(...فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ) .(۲)

«آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و پس از آنها گروه دیگری را آفریدیم».

ممکن است گفته شود ملاک به کار بردن لفظ«انشاء» در باره اقوام جدید این است که آفرینش آنان بی سابقه بوده، هر چند اصل آفرینش انسان سابقه داشته است آفرینش انسان نیز در معاد، آفرینش دوم است که مماثل آفرینش نخست می باشد و از این نظر شبیه آفرینش اقوام جدید خواهد بود که در نوع

۱- [۱] ملک/۲۳.

۲- [۲] انعام/ ۶.

آفرینش دارای سابقه بوده و هر چند از نظر شخصی جدید و تازه می باشند.

اصولاً ـ از مطالعه کلمه«انشاء» در قرآن استفاده می شود که انشاء به معنی آفرینش و ایجاد است، خواه برای آن آفرینش، سابقه ای در کار باشد، وخواه کاملاً ابداعی وبی سابقه باشد، قرآن درباره مقدمات نزول باران می فرماید:

(هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَیُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ...).(۱)

«او است که برق را به عنوان بیم و آز، در آسمان پدید می آورد و ابرهای سنگینی را به وجود می آورد...».

در مورد ابرهای سنگین کلمه«انشاء» را به کار برده است آیا ایجاد چنین ابرها در آسمان بی سابقه است؟و اگر میزان در بی سابقه بودن ابرها وجود شخصی آنها باشد، عین این مسأله در مورد بدن اخروی نیز صادق است، زیرا این آفرینش، آفرینش دوم است که از جهاتی با آفرینش نخست شباهت دارد.

بی پایه تر از آن، این که در این مورد به کار بردن لفظ«مثل» تمسک بجوییم و بگوییم، مقتضای آن این است که معاد باید به گونه ای غیر از آنچه که متکلّمان می گویند باشد در حالی که کلمه«مثل» بیش از این را نمی رساند که حیات اخروی همانند حیات دنیوی است نه عین آن و از آنجا که این آفرینش هر چند به صورت عنصری و مادی باشد، آفرینش دوم است وگذشته بر این کامل تر و لطیف تر است، پس تاب به کار بردن لفظ«مثل» را خواهد داشت. انسانی که خانه های مشابهی را می سازد خانه دوم را«مماثل» خانه نخست می داند نه عین آن.

۱- [۱] رعد/۱۲.

۴. معاد غایت آفرینش دنیوی است نه بازگشت به آن

اشاره

معاد به حکم دلایل عقلی و نقلی غایت خلقت وآغاز حرکت به سوی خدا و قرب به او است و این در صورتی تحقق می پذیرد که آفرینش انسان در جهان دیگر غیر از آفرینش انسان در این جهان باشد اگر معاد به بازگشت به خلقت مادی وآفرینش خاکی و زندگی ظلمانی تفسیر شود، رجوع به سوی خدا و قرب به او چه معنی می تواند داشته باشد، و چگونه می تواند غایت خلقت انسان بشمار آید.(۱)

پاسخ

شکی نیست که معاد رجوع به سوی خدا است و به یک معنی قرب به او بشمار می رود و هم غایت خلقت انسان می باشد ولی محور این حالات نفس انسانی است نه بدن خواه این نفس جدا از بدن محشور شود یا با بدن برزخی و یا با بدن عنصری و مادی، در هر حال بدن برای نفس ادوات و ابزار است و نفس در جهان ماده از این ابزار به نحوی بهره می گیرد و در سرای دیگر به نحوی دیگر، در این جهان نفس از بدن به عنوان ابزار تحصیل و کمال استفاده می کند در حالی که نیاز نفس به بدن در آخرت برای دریافت پاداشها و کیفرهای حسی است و در هر حال رجوع به سوی خدا و قرب به او و مشروط به تجرد نفس از بدن یا همراه بودن نفس با بدن برزخی و صورت مثالی بدن نیست، نفس موجود مجردی است و در عین حال دارای مراتب همین طوری که در نشأه نخست در عین تعلق به بدن و حضور در طبیعت، مدرک کلیات وحقایق مرسله و مشاهد صور غیبی است همچنین در سرای دیگر با حفظ تعلق

۱- [۱] اسفار:۹/۱۵۳.

به بدن و ادراک گونه ای کامل تر از دنیا بر ادراک لذات معنوی و توجه به حقایق غیر مادی نیز توانا است.

جسمانی بودن معاد به گونه ای که متکلمان می گویند نیز با رجوع و قرب الی اللّه، منافات ندارد، با غایت بودن معاد و سرای دیگر، نسبت به حیات دنیوی نیز سازگار نیست، زیرا غایت بودن آن از دو نظر قابل مطالعه است:

۱. از نظر تبلور و تجسم اعمال و یا پاداشها و کیفرها.

۲. از نظر به فعلیت رسیدن استعدادها و قوه ها و متوقف شدن حرکت استکمالی انسان.

و هیچ یک از این دو مطلب با زنده شدن بدن عنصری منافات ندارد امّا از نظر دریافت پاداشها وکیفرها و تبلور و تجسم اعمال، واضح و روشن است و امّا از نظر فعلیت یافتن استعدادها و متوقف شدن حرکت برای آن که تعلق نفس به بدن اخروی غیر از تعلق آن به بدن دنیوی است و در صورتی تعلق نفس به بدن عنصری ملازم با حرکت و پویایی است که نوع تعلقها نیز یکسان باشد ولی همان گونه که قبلاً یادآور شدیم هدف از تعلق نفس به بدن در سرای دیگر غیر از هدف از تعلق آن به بدن در این جهان است.

۵. نفس در سرای دیگر قائم به خویش است

اشاره

نفس در این جهان، قائم به بدن می باشد و در حیات تکاملی خویش بی نیاز از بدن نیست. در سرای دیگر به خاطر تکامل و قوه و قدرت بیشتر قائم به خویش بوده و از بدن بی نیاز می گردد و اگر بدنی در کار باشد، آن بدن، قائم به نفس است نه نفس به بدن و این که سرای دیگر را روز قیامت نامیده اند به خاطر این است که روح از چنین آشیانه ای پرواز کرده و از آن جدا و بی نیاز

ص : ۲۳۷

می گردد و به خاطر توجه به عالم غیب و آفریدگار آن، قائم به خود و باقی می باشد.

و در این صورت نمی توان بـدن اخروی را بـدن مـادی دانست که در نتیجه نیـاز روح به بـدن قطع نمی گردد، بلکه بایـد بـدن مثالی و برزخی انگاشت که بدن مخلوق نفس و قائم به آن باشد.(۱)

پاسخ

محور اسـتدلال کلمه«قیامت» است که در آیات و روایات وارد شـده است و یکی از نامهای آخرت می باشـد ولی به کار بردن این لفـظ دربـاره این جهان نه به آن جهت است که بیان گردیـد، بلکه به خاطر ملاکاتی است که آیات یاد شـده در زیر از آن پرده برمی دارد چنان که می فرماید:

۱. (...یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ) .(۲)

۲. (...یَوْمَ یَقُومُ الأَشْهادُ) .(۳)

۳. (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِکَهُ صَفّاً...) .(۴)

۴. (یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمینَ) .(۵)

مجموع این آیـات می رسانـد که علت نامگـذاری چنین روز به لفـظ قیـامت به خـاطر این است که در آن روز حساب برپا می شود، گواهان برمی خیزند،

۱- [۱] اسفار:۹/۱۵۶.

۲- [۲] ابراهیم/۴۱.

۳- [۳] غافر/۵۱.

۴- [۴] نبأ/۳۸.

۵- [۵] مطففین/۶.

روح و ملائکه صف کشان به پا می باشند، مردگان به سوی پروردگار جهانیان از قبرها برمی خیزند، و هرگز در آیات به نکته ای که در گفتار پیش آمده است، اشاره ای نشده است.

گذشته از این ترک بدن طبیعی در صورتی صحیح است که نیاز نفس از آن به کلی برطرف شود در حالی که در سرای دیگر نفس برای دریافت پاداش و کیفر، نیاز به آن دارد و هرگز بدن برزخی ومثالی که طراح این پرسشها طرفدار آن است رافع این نیاز نمی باشد.

۶. انگیزه انکار، تعیین کننده کیفیت معاد است

اشاره

وقتی قرآن مسأله حیات اخروی را مطرح کرد با انکار شدید منکران روبه رو شد، اگر معادی که قرآن مردم را به آن دعوت می کند همان احیای مردگان بود، این همه تحاشی و انکار مورد نداشت، زیرا نظایر یک چنین حیات مجدد را در عالم گیاه وحیوان و انسان مشاهده می کردند ولی اگر بگوییم قرآن آنان را به سرایی دعوت می کرد که نفس در آنجا تعلق خود را از بدن از دست می دهد و در جهاتی کاملاً مغایر با این جهان برانگیخته می شود، در این صورت آنان برای چنین انکاری دو انگیزه خواهند داشت:

۱. از آنجا که فهم چنین حیات اخروی دور از ادراک حسی آنان بود به مخالفت آن برمی خاستند.

۲. آنان به خاطر علاقه مفرطی که به بدن و آثار و لوازم آن از قبیل شهوت وغضب داشتند، به مخالفت با این نوع از معاد اصرار ورزیده و در مقابل وحی موضع گیری می کردند.(۱)

ص : ۲۳۹

۱- [۱] اسفار:۹/۱۵۷.

پاسخ

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا آنان همان معاد به صورت نخست را امر غیر معقول دانسته و گویند، آن را به جن زدگی نسبت می دادند.

مسأله احیای موتی، مسأله آسانی نیست که مشرکان بی غرض به آسانی آن را بپذیرند وحتی امروز نیز با تکاملی که در خردها و اندیشه ها پدید آمده است، مسأله حیات مجدد و سرای دیگر برای علم زده ها کاملاً مفهوم نیست قرآن از لسان گروهی از مخالفان چنین نقل می کند:

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق إِنَّکُمْ لَفی خَلْق جَدید* أَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ...).(1)

«کافران گفتند آیا به شما نشان دهیم کسی را که به شما می گوید آنگاه که پاره پاره شدید در آفرینش نوی قرار خواهید داشت، این فرد یا دروغ می گوید یا جنون دارد».

همان طور که ظاهر آیه حاکی است آنچه که برای آنان مایه تعجب بوده است همان احیای مردگان بوده است و این که چگونه می شود اجزای پاره پاره بدن بار دیگر به هم پیوسته شوند و آفرینش جدیدی را پدید آورند و ما در گذشته در فصلی جداگانه درباره شبهات منکران معاد بحث نمودیم ومطالعه شبهات آنان خود گواه روشنی بر معاد جسمانی به گونه ای که متکلمان معتقدند می باشد.

و امّا در باره انگیزه دوم یادآور می شویم، این عامل اگر چه عمده ترین عامل مخالفت گروهی از منکران معاد بوده و می باشد ولی آنچه با این انگیزه در

۱- [۱] سبأ/۷ـ۸.

تضـاد است، اصل تحقق معاد است که مسـتلزم حساب و بازخواست می باشـد خواه بـدن برانگیخته شـده در قیامت همان بـدن عنصـری باشـد و خواه بـدن برزخی و یا به گونه ای دیگر، در هر حال اعتقاد به معاد با تمایلات نامحـدود مادی انسان سازگار نبود، نه کیفیت آن.

۷. تعلق نفس به بدن پیشین مرجح لازم دارد

اشاره

از آنجـا که نفس عصاره و چکیـده تکامل بـدن است با آن رابطه مخصوص دارد. رابطه نفس با بـدن رابطه جعلی و قراردادی نیست، بلکه رابطه تکوینی و آفرینشی است و به خاطر همین رابطه تا روزی که نفس با بدن همراه است به بدن خود تعلق دارد نه به بدن دیگری.

ولی آنگاه که نفس از بـدن جدا شد و بدن به اجزای پراکنده خاکی تبدیل گشت در این صورت، رابطه نفس با بدن قطع شده حتی اگر این اجزا در سـایه گرد آمـدن، صورت انسانی را تشـکیل دهنـد، تعلق نفس به آن بـدن (که رابطه طبیعی را از دسـت داده است) مرجح می خواهد و گفته می شود چرا به این بدن تعلق گرفت نه به بدن دیگر؟(۱)

پاسخ

اعتماد بر این اشـکال و نفی معاد جسـمانی عنصـری در صورتی صـحیح است که از طریق برهان ثابت شود که میان هر نفس و بـدنی که از آن جـدا شـده است، رابطه ای وجود نـدارد ونسـبت هر نفس به هر بـدن مساوی و یکسان می باشـد و در غیر این صـورت مـا احتمـال می دهیـم کـه میـان هر نفس و بـدنی که در دامن آن پرورش یـافته است خصوصـیتی وجـود دارد که آن خصوصیت در میان

۱- [۱] اسفار:۹/۲۰۵.

نفس و بـدن دیگر موجود نیست، از این جهت به هنگـام برپایی رسـتاخیز هر نفسـی تنها با بـدنی که در دامن آن پرورش یافته است متناسب و هماهنگ است نه با بدن دیگر و لذا باید به همان بدن باز گردد نه به بدن دیگر وچون شـبهه، یک شبهه عقلی است و با دلیل و برهان همراه نیست، احتمال یاد شده برای ظواهر کتاب و سنت کافی است.

و به دیگر سـخن درست است که نسـبت هر روح به مواد بدن که همان عناصـر گوناگون است یکسان می باشد امّا از آنجا که از ترکیب این عناصـر کیفیتی پدیـد می آیـد که آن را در اعضـا و عضـلات و اعصاب و دیگر اجزای بـدن مشاهـده می کنیم، ممکـن اسـت کیفیت حاضـر از ترکیب عناصـر در هر بـدن تنهـا بـا نفس که در دنیـا به آن بـدن تعلق داشـته است، سازگـار و هماهنگ باشد نه با بدن دیگر.

درست است روز رسـتاخیز عین بـدن باز نمی گردد، زیرا حفظ عینیت به معنی فلسـفی ملازم با بازگشت زمان و مکان و دیگر خصوصـیات ملازم است که امر محال به شـمار می رود ولی از آنجا که بدن بازگشـته، واجد تمام خصوصـیات و کیفیات بدن پیشـین می باشـد، طبعاً تناسب و هماهنگی بـدن با نفس نیز محفوظ خواهـد بود و از این طریق مشـکل«ترجیح بلا مرجح»، حل خواهد شد.

۸. بازگشت فعلیت به قوّه

اشاره

از اشـکالاتی که در برابر معـاد جسـمانی عنصـری مطرح می گردد، مسـأله بـازگشت فعلیت هـا به قوه است که از نظر یک فرد حکیم امری محال شمرده می شود.

نفس انسان به هنگام ترک بدن، همه یا برخی از قوه ها و توان ها را به

فعلیت و بودن تبدیل می نماید و همه آنها را یک جا و به صورت جمعی واجد می گردد.

در این صورت هیـچ نوع همـاهنگی میان این موجود مجرد (نفس) و مادی محض (بـدن) نیست تا بار دیگر با هم متحـد شوند بنابراین اگر معاد جسمانی را بپذیریم باید نفس به بدن مادی باز گردد و برای ایجاد هماهنگی میان آن دو راهی جز این نیست که نفس از حالت تجرد تنزل یافته و از فعلیت به قوه باز گردد و این با حکمت الهی ناسازگار است، زیرا مشیّت حکیمانه او بر این تعلّق گرفته است که پیوسته ناقص ها را به کمال رساند، نه بر عکس.

خلاـصه، بـاز گشت نفس بـار دیگر به این بـدن عنصـری یـا بـا حفظ تجرد وحفظ کمالات است و یا با تنزل از آن، در صورت نخست هماهنگی میان آن دو موجود نیست و در صورت دوم رجوع فعلیت به قوه است که بر خلاف مشیت حکیمانه است.

مرحوم«صدرالمتألهین» به وجه نخست این اشـکال توجه داشته و شق دوم را به خاطر مسلم بودن امتناع آن یادآور نشده و چنین می فرماید:

«سرچشـمه پیدایش نفس همان حرکت ذاتی ماده است که پیوسته راه کمال را می پیماید و از مرتبه پایین به مرتبه بالا می رسد تـا آنجـا که در سایه حرکت جوهری همه مراتب را طی نموده و به مرتبه نفس و بالاتر از آن راه پیـدا می کنـد در این صورت هیچ نوع مناسبتی میان نفس و اجزای خاکی بدن باقی نخواهد بود».(۱)

پایه گذار حکمت متعالیه از آنجا که نشأه اخروی را نقطه مقابل نشأه دنیوی می داند یادآور می شود:

«بر ارباب بصیرت پنهان نیست که هستی بازپسین انسان، شیوه دیگری

۱- [۱] اسفار:۹/۲۰۶.

ازوجود است که بـا شـیوه دنیوی آن که از خـاک و آب و گـل پدیـد آمـده است، تبـاین دارد، اصولاًـ مرگ و رسـتاخیز آغاز حرکت به سوی خـدا و یـا قرب به او است نه بـازگشت به آفرینش مـادی و بـدن خـاکی که ظلمت و تـاریکی مـاده، آن را فرا گرفته است».(۱)

این مشـکل نه تنها در برابر قائلان به معاد جسـمانی عنصـری خودنمایی می کند، بلکه اشـکال دیرینه ای است که درباره نظریه خلقت ارواح قبل از ابـدان، نیز اظهار گردیـده است، کسانی که می گوینـد نفوس انسانها پیش از بـدنها آفریـده شـده اند و هر نفسـی به امر الهی به بـدنی تعلق می گیرد با این مشـکل روبه رو می شونـد که نفس، موجودی است مجرد وپیراسـته از ماده و قوه، و ارجاع آن به جهان ماده که عین قوه و توان است موجب بازگشت فعلیت ها به قوه است.

و به دیگر سـخن اگر با حفظ تجرد کامل با بـدنی پیونـد کنـد در این صورت فاقـد سـنخیت، ملاک اتحاد خواهد بود و اگر با تنزل از فعلیت و تجرد و آلودگی به ماده وقوه، به بـدن متعلق شود، مایه بازگشت فعلیت ها به قوه ها است و همین اشـکال مهم است که«شیخ الرئیس» در قصیده معروف«عینیّه» آن را یادآور شده است نخستین بیت آن قصیده، این است:

«هَبَطَتْ اِلَیْکَ مِنَ الْمَحَلِّ الأَرْفَعِ *** وَرْقاءُ، ذاتُ تَعزُّز وَتَمَنُّع»

البته پس از شـیخ، گروهی به اسـتقبال قصـیده او رفته به همان وزن قصایدی را سروده و به نظر خود مشکل شیخ را پاسخ گفته اند که فعلاً مورد نظر ما نیست.

کوتاه سخن آن که: مشکل بازگشت فعلیت ها به قوه ها که از نظر گروهی

۱- [۱] اسفار:۹/۱۵۳.

دامنگیر معاد جسمانی عنصری است، در تاریخ فلسفه و عرفان به مناسبتهای گوناگون مطرح شده است. مثلًا مولانا در«مثنوی» فقط به تمثیل اکتفا نموده و سربسته از آن می گذرد، ومی گوید:

هیچ آیینه دگر آهن نشد *** هیچ فانی، گندم خومن نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد *** هیچ میوه پخته، با کوره نشد(۱)

پاسخ

قبل از آن که به پاسخ اشکال بپردازیم نکته ای را یادآور می شویم و آن این که ما با متکلمان اسلامی و صدرالمتألهین بر یک اصل اتفاق نظر داریم و آن این که میان این نشأه دنیا و نشأه دیگر تفاوتی وجود دارد و خدا هرگز نمی خواهد بار دیگر دنیا بسازد و بار دیگر انسان را به دنیا باز گرداند، اگر هدف همین بود در خود همین دنیا تحقق می یافت ولی اختلاف ما با وی بر سر این است که وی تفاوت دو نشأه را در تحقق وجود مادی و عدم تحقق آن می داند، ومعتقد است در سرای دیگر به هیچوجه وجود مادی در کار نیست، نه از بدن مادی عنصری خبری هست و نه از کیفرها و پاداشهای حسی و مادی، ولی ما معتقدیم: این نظریه، نه برهان قطعی به همراه دارد و نه با ظواهر آیات بسیاری از قرآن نیز هماهنگ است، بنابراین با اعتقاد به وجود بدن مادی عنصری وکیفرها و پاداشهای حسی مادی در سرای دیگر تفاوت دوجهان را به گونه ای دیگر تفسیر می کنیم. و آن این که یک نوع تفاوتهای کیفی میان دو نشأه حاکم است که ملاک و امتیاز این دو جهان از یکدیگر می باشد و در آیات و روایات این تفاوتها به روشنی مطرح شده است که نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. شراب این جهان، مست کننده است، چراغ عقل را خاموش

۱- [۱] مثنوی: دفتر اول، ص ۱۳۸.

می سازد ولی در جهان دیگر این اثر تباه کننده را ندارد.(۱)

۲. قرآن کریم آنجا که نعمتهای بهشتی را که به پرهیزکاران وعده داده شده است، توصیف می کند، چنین می فرماید:

«واقعیت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است در آن نهرهایی از آب و نهرهایی از شیر است که هرگز تغییر نکرده و بدمزه یا بد بو و فاسد نمی گردد» و نهرهایی از شراب لذّت بخش و گوارا و نهرهایی از عسل های مصفی و پاکیزه در آن موجود است.(۲)

در این آیه از چهار نعمت بهشتی سخن به میان آمده است و برای آنها اوصافی ذکر شده است که همگی بر خلاف اوصاف دنیوی آنها است.

۳. در جهان دیگر از مرگ خبری نیست، قرآن کریم در این باره می فرماید:

(لا یَذُوقُونَ فیهَا الْموتَ إِلاّ الْمَوْتَهَ الأُولی...) .(۳)

«بهشتیان جز مرگ نخست، مرگ دیگری را نمی چشند».(۴)

از آنجا که مرگ معلول تضاد و تزاحم حاکم در عالم طبیعت است که در نهایت نیروها به تحلیل رفته و قابلیت حیات از آن سلب می شود، بنابراین نبودن مرگ گواه بر نبودن تزاحم و تضاد در سرای دیگر می باشد.

۴. در این جهان در مناسب ترین و معتدل ترین شرایط آب و هوا باز هم بدن انسان از احساس گرما و سرما به کلی مصون نیست ولی در جهان دیگر

۱- [۱] (لا فیها غَولٌ وَلا هُمْ عَنْها یُنْزَفُونَ) (صافات/۴۷).
۲- [۲] (مَثَلُ الجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ المُتَّقُونَ فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماء غَیْرِ آسن وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَن لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمهُ وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْر لَذَّه لِلشّاربینَ وَأَنْهارٌ مِنْ عَسَل مُصَفّیً...)(محمد/۱۵).
۳- [۳] دخان/۵۶.
۴- [۴] (...لا یرون فیها شَمساً وَلا زَمهریراً) (دهر/۱۳).

اهل بهشت از هر گونه سردی و گرمی در امان می باشند.(۱)

آن جهان، جز باقی و آباد نیست *** زانکه ترکیب وی از اضداد نیست

نفی ضدّ کرد از بهشت بی نظیر *** که نباشد شمس و ضدّش زمهریر

گذشته از تفاوتهای یاد شده در آیات و روایات، تفاوتهای دیگری نیز ذکر شده است که فعلاً مورد نظر ما نیست مقصود ما در این جا اثبات این مطلب است که ملتزم شدن به معاد جسمانی عنصری مستلزم این نیست که به وجود همه احکام و خصوصیات مادّه این جهان، در آنجا ملتزم شویم و ما هیچ دلیل عقلی بر این نداریم که مادّه، در هر ظرفی که موجود گردد هر چند شرایط مختلف باشد، احکام و آثار یکسانی دارد.

اینک با توجه به این مطلب، پیرامون اشکال یاد شده مطالبی را یادآور می شویم که هر یک می تواند به گونه ای این اشکال را حل نماید:

الف: مرگ و جدایی روح از بدن نشانه تجرد کامل نیست تجردی که در آن قوه ها و توان ها به پایان برسد و قابلیت ها به کلی از بین برود، زیرا همه و یا غالب مرگ ها از نظر حکما، مرگ«پیش رس» و به اصطلاح«اخترامی» است نه مرگ طبیعی، یعنی هنوز امکان تکامل نفوس وجود داشته که به عللی مرگ فرا می رسد و نفس از بدن جدا می گردد.

این مسأله که مرگ نشانه تجرد کامل نفس و از بین رفتن امکان تعلق به بدن می باشد نه تنها دلیل ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن می باشد به گواه این که مرگ افراد همگی یکنواخت نبوده و با تفاوتهایی از نظر کمالات و فعلیت ها، این جهان را ترک می کنند.

۱- [۱] درباره دوزخیان نیز می فرماید:(وَالَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضـی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا...) .(فاطر/۳۶):«برای کافران آتش دوخ است و بر آنان حکم مرگ صادر نمی شود تا بمیرند».

مفسر گرانقدر قرآن مرحوم«علّامه طباطبایی رحمه اللّه » در رابطه با مسأله احیای موتی و مسخ برخی از امتهای گذشته، کلامی دارد که به دلیل مناسبت آن با این بحث آن را عیناً می آوریم.

وی پس از آن که اشکال رجوع از فعلیت به قوه را در مورد احیای موتی مطرح می کند، در پاسخ آن می گوید:

«آنچه از طریق حس(تجربه) و برهان به دست می آید این است که واقعیت انسان در آغاز آفرینش بسان یک جوهر نباتی است که در سیرتکامل به سوی جوهر حیوانی به پیش می رود و به مرتبه تجرد برزخی نایل می شود که بر ادراک جزئی و خیال خود توانا می گردد این مرحله نسبت به مرتبه پیشین (صورت نباتی) فعلیت و کمال به شمار می رود و محال است که در مسیر حرکت استکمال خود بار دیگر به آن باز گردد، آنگاه به تدریج این نفس برزخی حیوانی، راه تکامل را می پیماید و در صورتی که عمر طبیعی خود را طی می کند به گونه حیوان خاصی تبدیل می گردد ولی اگر قبل از طی عمر طبیعی خود، به مرگ اخترامی گرفتار شود، بر همان مرتبه نفس بسیط حیوانی خود باقی می ماند.

سپس هرگاه این نفس حیوانی در طریق تکامل به سوی انسانیت قرار گیرد به تدریج و در پرتو حرکت جوهری از فعلیت مثالی پا فراتر نهاده و به فعلیت و تجرد عقلانی دست می یازد، وواقعیت وصورت انسان برای او بالفعل تحقق می یابد، و در این هنگام او می تواند ذات و هستی خود را به گونه ای کلی و مجرد از ماده و لوازم آن، ادراک نماید و محال است که بار دیگر از این مرتبه از فعلیت عقلانی به مرتبه پیشین یعنی فعلیت مثالی که قوه و استعداد مرتبه عقلانی به شمار می رود، باز گردد.

این صورت و فعلیت انسانی نیز برای خود افعال و حالاتی دارد که به

تراکم و تحقق تدریجی آنها موجب پیدایش نوعی خاص از انسان می گردد(همان گونه که در مرتبه فعلیت حیوانی نیز جریان بر این منوال بود).

بنابراین اگر فرض کنیم که انسانی پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز گردد، و نفس او بار دیگر به ماده و به شیوه ماده ای که قبلاً به آن تعلق داشته است، متعلق گردد به هیچ وجه تجرد آن از بین نمی رود و او همان گونه که قبل از مرگ به مرتبه تجرد رسیده بود، اینک نیز همان مرتبه را دارا است بدون آن که سیری نزولی وعقب گرد را انجام دهد و یا از مرتبه فعلیت به رتبه قوه تنزل یابد».(۱)

و به دیگر سخن: فرق است میان آفرینش مجردات که از روز نخست در قالب تجرد کامل، ریخته و آفریده می شوند، که در مورد آنان امکان تعلق به بدن موجود نیست، ومیان نفس محصول استکمال ماده که پیوسته در حال حرکت و به سوی کمال پیش می رود، و به هنگام مرگ از بدن جدا می گردد قیاس این دو موجود به یکدیگر، قیاس مع الفارق است.

ب: امکان تعلق به بدن مادی در صورتی نقص به شمار می آید که با کمالات و فعلیت های بدست آمده نفس منافات داشته باشد، و امّا اگر به خاطر این که نفس دارای مراتب و درجاتی است، با حفظ آن کمالات و فعلیت ها، این قوه و توان را نیز حفظ کند، یک چنین امکان تعلق برای نفس، نقص به شمار نمی آید.

نفس، یک موجود الهی است که در مرتبه ای، عقلانی محض می باشد که قادر بر درک مجردات کامل است، و در مرتبه دیگر تجرد مثالی و برزخی دارد که صور اشیا را منهای ماده آنها درک می کند ولی در عین حال با داشتن این دو مرتبه در مرتبه ای دارای خصوصیتی است که می تواند به بدنی تعلق گیرد و آن

۱- [۱] تفسیر المیزان:۱/۲۰۷ ۲۰۹.

را تدبیر نماید همان گونه که در دنیا نیز همین مراتب سه گانه را دارا است.

و به دیگر سخن حفظ قوه و توان با حفظ دیگر فعلیت ها و کمالات نقص و عیبی در این حد از وجود بشمار نمی آید.

ج: ما از طریق یک مقایسه می توانیم موقعیت نفس را نسبت به بدن اخروی بدست آوریم و آن این که بگوییم موقعیت نفس در سرای دیگر نسبت به بدن، همان موقعیت جهان عقول است از نظر فلاسفه نسبت به عالم ماده همین طور که از نظر اصول حکمت متعالیه عالم ماده با گستردگی خود زیر نظر عالم عقول تدبیر می شود و تجرد عقول مانع از آن نیست که تعلق تدبیری میان این دو برقرار باشد همچنین تجرد و کمال نفس در سرای دیگر مانع از آن نیست که بدن پیشین خود را تدبیر کرده و به گونه ای مبدأ حیات و درک گردد که در نتیجه، آلام و لذایذ حسی را درک کند.

شکی نیست که بین این دو نوع تعلق و تدبیر تفاوت یا تفاوتهایی وجود دارد ولی با توجه به این تفاوتها یک نوع قدر مشترکی میان این دو نوع تعلق نیز هست که می تواند مشکل را حل کند و آن این که تجرد کامل مانع از تعلق و اداره امر ماده نیست، بالأخص که نفس مدبر، دارای مراحل و مراتبی است که فقط یک مرحله از آن با بدن سر و کار دارد نه همه مراحل آن.

اصولاً ـ باید یادآور شد که مبادی از این مباحث بر انسان امکانی کاملاً روشن نیست و عالم آخرت جهان غیب است که در پرده های ابهام فرو رفته و تنها بخشی از آن در سایه روشنگری های خرد و وحی آشکار شده است و اگر وحیِ خطا ناپذیری بر مطلبی به صورت روشن تصریح کند هرگز نمی توان با این اندیشه ها که هرگز برای انسانهای غیر پیش داور قطعی و روشن نیست، از آن دست برداشت و به تأویل آیات پرداخت.

ص : ۲۵۰

۱۲- معاد روحانی در سنجش خرد و از دیدگاه حکیمان

اشاره

در بحث از چگونگی معاد از نظر جسمانی و روحانی، مطالب یاد شده در زیر را بررسی نموده ایم:

۱. اقوال و آرا در این باره.

۲. ملاکات بازشناسی معاد جسمانی و روحانی.

۳. معاد جسمانی و روحانی از نظر قرآن بر پایه هر دو ملاک.

۴. آرای حکیمان و متکلمان اسلامی درباره معاد جسمانی.

۵. معاد جسمانی در سنجش خرد.

۶. پاسخ به اشکالات مربوط به معاد جسمانی.

آخرین بحث در این زمینه مسأله معاد روحانی در سنجش خرد و نیز بررسی دیدگاه حکیمان در این باره است. نظر عقل درباره معاد روحانی برپایه هر دو ملاک مثبت است، امّا ملاک نخست یعنی محشور شدن روح در سرا(۱)ی دیگر، مطلبی است روشن و بدیهی، زیرا پس از اثبات تجرد وبقای روح و

۱- [۱] از نظر قرآن حشر روح همراه با بدن است، نه روح مجرد از بدن. هر چند خرد، بر اصل معاد روحانی صحّه می گذارد، خواه با بدن همراه باشد یا نه.

نفس، دیگر تردیدی در محشور بودن روح نخواهیم داشت، مهم در این بحث بررسی معاد روحانی برپایه ملاک دوم است.

در این مورد حکم عقل را از دو نظر جویا می شویم:

۱. امکان و امتناع آن.

۲. دلیل بر تحقق آن.

از نظر نخست، هیچ گونه عذر عقلی در تحقق پاداشها و کیفرهای غیر حسی که نفس در دریافت آنها نیاز به بدن و قوای حسی آن ندارد وجود ندارد، بنابراین مهم در این باره مطلب دوم است یعنی دلیل عقلی بر تحقق معاد روحانی برپایه ملاک یاد شده.

معاد روحانی و حکمت و رحمت الهی

در گذشته آنجا که دلایل قطعی بودن معاد را بررسی می کردیم یادآور شدیم که اصولی مانند«حکمت» و«رحمت الهی» قطعی بودن معاد را اثبات می نماید اینک متذکر می گردیم که مقتضای این دو اصل تحقق معاد روحانی نیز می باشد.

توضیح این که انسانهای محشور در سرای دیگر دو دسته اند:

۱. گروهی که از نظر تکامل، تنها به حدّی رسیده اند که از لذایذ، لذتهای حسی و از آلام، همان سنخ را درک می کنند. به طور مسلم، معاد این گروه از نظر ثواب و عقاب در چارچوب همین لذایذ و آلام جسمانی خلاصه می شود، و از نظر سعادت و شقاوت و خوشبختی و بدبختی، جسم و تن و ادراک حسی آنها ملاک قرار می گیرد.

ولی در این جا انسان هایی وجود دارند که در این جهان از نظر معرفت

وکمـال در قلمرو عقل نظری و عملی به مرحله ای رسـیده انـد که لذایـذ جسـمانی مورد التفات آنان نبوده و هرگز به آن توجه نمی کننـد، اینها با نیل به مقامات معنوی و قرب حق، بیش از همه چیز لذت می برند و از این که در کنار موجودات شـریف و والا و برتر، باشند، سعادتمند می شوند.

رحمت گسترده حق ایجـاب می کنـد که این گروه به چنین پاداشـهایی نایـل آینـد و معـاد آنـان در چارچوب لذایـذ جسـمانی خلاصه نگردد.

و به دیگر سخن: افراد کامل از نظر عقل و عمل، حیات معنوی کاملی را در نفس خود ذخیره کرده اند و در این جهان به خاطر ارتبـاط شدیـد با ماده، این گونه از حیات زمینه ظهور و بروزی نـدارد ولی در روز رسـتاخیز که حجابها برطرف می شودحیات معنوی انسانهای کامل که به تدریـج در وجود آنان پدیـد آمده است خود را به صورت روشن نشان می دهد یعنی قرب به حق و لقای الهی و پیوسـتگی به موجودات نورانی، صورت می پـذیرد و این نوع کمالات که برای انسان در آخرت دست می دهد یک نوع مشاهـدات قلبی و نفسـی است که بـذر آن در این جهان به واسـطه علم و عمل پاشـیده شده است. گویی معرفت ها و عمل ها بذری است که مشاهده و لقاها را در آن جهان تحقق می بخشد.

و در هر(۱) حال اکتفا به معاد جسـمانی از نظر سعادت ها یک نوع ستم در حق نفوس کامل است که خواهان فیض بیشتر بوده و شایستگی کمال فزون تری را دارند.(۲)

۱- [۱] اَلْمَعْرِفَهُ بَذْرُ الْمُشاهَدهِ.

۲- [۲] حکیم سبزواری دلیل عقلی یاد شـده بر ضـرورت معاد روحانی را چنین یادآور شـده است:«إنّ الْخَلْقَ طَبَقاتٌ، فالمُجازاهُ مُتَفاوِتَهٌ فَلِکُلّ مِنْها مَحْبُوبٌ وَمَرْغُوبٌ وَجَزاء یَلیق بِحالِها،ولَذائذُ الْحِسّیَهُ وَالْمُبْتَهِجاتُ الصُّوریَّه لِلْکُمَّل فی العِلْمِ وَالْعَمَل کَالظِّلِّ غَیْرِ الْمُلْتَفِتِ إِلَیهِ بِالذّاتِ وَالتِفاتُهُمْ بِباطِنِ ذَواتِهِمْ وَما فَوقَهُمْ»(شرح منظومه، بحث معاد، فریده دوم).

معاد روحانی حکیمان همگانی نیست

نکته ای که یـادآوری آن لازم است این است که اگر چه معاد روحانی همان گونه که از نظر عقل وحکیمان مورد قبول اسـت قرآن نیز بر آن صـحه گذارده است، لکن میان این دو تفاوتی وجود دارد و آن این که معاد روحانی قرآن عمومی است و همه کسـانی را که وارد بهشت یا دوزخ می شونـد شامل می گردد در حالی که معاد روحانی مورد نظر حکیمان اختصاص به گروه خاصـی دارد که عبارتنـد از کاملان در علم و عمل، امّا کسانی که نیکوکارند ولی از نظر معرفت به حدّکمال نرسـیده اند، اگر چه اهل سـعادت اخروی می باشـند، ولی از معاد روحانی مورد نظر حکما که برخورداری از نوعی لذات عقلانی است، محروم خواهند بود بنابراین لازم است در این جا به طور فشـرده نظریه حکیمان را درباره لذات و آلام عقلانی که پایه معاد روحانی را تشکیل می دهند، یادآور شویم:

۱. ماهیت لذت نزد حکما

قبـل از هر چیز لازم است بـدانیم که لـذت از نظر حکیمـان عبـارت است از ادراک چیزی که با قوای درک کننـده ملایمت و هماهنگی داشته باشـد ماننـد لذت شـیرینی که برای قوه ذایقه حاصل می شود. در این صورت، چیز ملایم و هماهنگ با نفس نـاطقه و قوه تعقـل آن، ادراک معقولاـت وحقـایق کلی هستی است، بـدین گونه که هستی بخش جهـان را با صـفات جمال و جلاـل او بشـناسد، آنگـاه نحوه صـدور موجـودات را از مبـدأ آفرینش به ترتیب از عقـول و نفوس مجرده تـا اجرام سـماوی و موجودات عنصری و مادی، درک کند وصور علمی موجودات، به طور کلی در نفس او ترسیم پذیرد.(۱)

۱- [۱] شرح هدایه اثیری، ص ۳۸۸.

بنابراین ماهیت لـذت از مقوله ادراک است و واقعیت آن به دو چیز بسـتگی دارد: یکی ادراک شونـده و دیگری قوای ادراک کننده.

۲. برتری لذت های عقلانی بر لذت های حسی

اکنون که با ماهیت و واقعیت لذت و لذت های عقلانی آشنا شدیم یادآور می شویم از نظر حکیمان لذت های عقلانی برتر از لذت های حسی است به گونه ای که قابل مقایسه با آن نمی باشد و ملاک برتری آن دو چیز است:

۱. برتری ادراک کننده.

۲. برتری ادراک شونده.

صدرالمتألهین در این باره می گوید:«ادراک هستی که مایه لذت و سرور است، متفاوت می باشد گاهی ادراک حسی است و گـاهی عقلانـی بنـابراین لـذتها وسـعادتهایی کـه در پرتـو ادراکـات بـه دسـت می آیـد نیز متفـاوت خواهنـد بـود». و نیز می گوید:«ادراکات عقلانی مربوط به قوای غیر مادی، و ادراکات حسی، فعل قوای مادی است و از آنجا که هستی مجرد بر هستی مـادی برتری دارد بنـابراین ادراکـات عقلانـی نیز بر ادراکـات حسـی برتری خواهـد داشـت و از آنجـا کـه کامـل ترین هسـتی ها،واجب الوجود است کامل ترین سعادت و لذت نیز در ادراک وجود خدا به دست می آید. این لذت همانند لذت و بهجت خداونـد به واسـطه (ادراک) ذات خود می باشد و نظیر لذاتی است که برای فرشـتگان و مقربان درگاه الهی به واسـطه ادراک ذات خود و نیز ادراک مبـدأ آفرینش حاصل می گردد، وبدیهی است که یک چنین لذت و بهجتی به هیچ وجه قابل مقایسه با لذایذ حسی که از طریق قوای شهوانی و مانند آن حاصل می شود، نیست».

ص : ۲۵۵

۳. لذتهای عقلانی به طور کامل در دنیا ادراک نمی شوند

حکما معتقدند که این نوع از لذت ها و بهجت های عقلانی به طور کامل در دنیا قابل ادراک نیستند ولی در سرای دیگر برای گروهی از انسانها (که بعداً یادآور خواهیم شد) تحقق می یابد.

علت عدم نیل به درک واقعی و کامل این نوع از لذت ها در دنیا تعلق و وابستگی نفس انسان به بدن مادی است، که هر اندازه تعلق و وابستگی به ماده(خواه از طرف ادراک کننده و خواه از نظر ادراک شونده) بیشتر باشد، حضور و شهود، نازلتر و کم فروغ تر خواهد بود حتی ادراک حضوری انسان از ذات خویش نیز آن گونه که در سرای دیگر تحقق می یابد در این دنیا انجام نمی گیرد.

بنابراین ادراک تمام عیار که مایه لذت های عقلانی به وجه کامل است در این دنیا تحقّق نخواهد یافت، زیرا نفس هنوز به بدن تعلق دارد. خصوص گروهی از انسانها که به بعد مادی وجود خود و علایق جسمانی آن، اهمیت بیشتری داده و اصولاً گوهر ذات خود را فراموش کرده باشند.(۱)

امّا در سرای دیگر، هم ادراک به طور کامل می پذیرد و هم لذت و سعادت برخاسته از آن، زیرا در آنجا هیچ گونه مانعی وجود ندارد، برای آن که آنچه می تواند مانع انسان از پیوستن به حقایق کلی و موجودات عقلانی گردد، دوچیز است:

۱. جهل و ناآگاهی.

۲. توجه و علاقه به بدن.

از آنجا که بحث درباره کسانی است که در دنیا معرفت کامل نسبت به

۱- [۱] (...نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ...) (حشر/۱۹).

حقایق کلی وعقلی دارند، بنابراین مانع نخست منتفی است و مانع دوم نیز به واسطه مرگ از میان برداشته می شود.

اشکال

ممکن است گفته شود: تعلق نفس به بـدن در جهـان دیگر هم تحقق دارد، زیرا فرض این است که معـاد در سـرای دیگر، معاد جسـمانی و روحـانی است نه روحـانی فقـط بنـابراین هرگاه تعلّق نفس به بـدن مانع ادراک کامل عوامل عقلی است و درنتیجه لذات عقلی به طور کامل دریافت نمی گردند، این مشکل در سرای دیگر نیز وجود دارد.

پاسخ

در پاسخ آن سه مطلب را یادآور می شویم:

۱. اولاً بـدن اخروی هر چنـد بـدن جسـمانی و عنصـری است (نه مثالی برزخی بسان صورتهای رؤیایی) ولی در عین حال بـدن اخروی کـاملتر و لطیـف تر از بـدن دنیوی می باشـد هیـچ بعیـد نیست که تعلق نفس به چنین بـدن مـانع از ادراک عوالم عقلی نباشد.

۲. تعلـق نفس به چنین بـدن، بـا تعلق آن به بـدن دنیوی تفـاوت دارد، نفس در این جهـان مـدبر بـدن و مـایه حیـات او است و سرانجام، انسان با به کار انداختن دستگاه گوارش و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی به زندگی خود ادامه می دهد در حالی که تعلق نفس به بدن در سـرای دیگر به نوع دیگر است و هدف از تعلق آن این است که نفس به ثواب و عقاب جسمانی نایل آید.

۳. ممکـن اسـت نفـوس بشـری پس از جـدایی از این بـدن در عـالم دیگر، قـوی و نیرومنـد شونـد و پس از بـازگشت به بـدن، امکانات بیشتر برای دریافت

امور عقلانی داشته باشد.

در این مورد فقیه و متکلم نامدار شیعه، فاضل مقداد، کلامی دارد که یادآور می شویم:

نیل به سعادتها و لـذتهای عقلی به طور کامل، در این دنیا تحقق نمی پذیرد، زیرا نفوس بشری اگر چه مجرد از ماده اند، ولی در این دنیا ضعیف و ناتوانند، ولی پس از مفارقت از بدن به هنگام مرگ، از عالم قدس دریافت فیض نموده،قوی و پر تجلی می شوند، و در نتیجه پس از بازگشت به بدن در سرای دیگر، بعید نیست که بتوانند هر دو نوع سعادت حسی و عقلی را به وجه تام و کامل به دست آورند و شکی نیست که این مرتبه، عالی ترین مراتب سعادت به شمار می رود.(۱)

۴. شرط دریافت لذت های عقلانی

حال باید دید شرط دریافت لذتهای عقلانی چیست؟

پاسخ این سؤال به طور اجمال از بحث های گذشته معلوم شد، زیرا لذت های عقلانی نتیجه ادراک عقلانی انسان است. بنابراین شرط رسیدن به آن،تکامل در زمینه ادراکات عقلانی در این دنیا است.

به همین جهت در میان حکما این جمله معروف است که:

«المعرفه بذر المشاهده» معرفت بذر و زمینه ساز مشاهده موجودات نوری است.یعنی شناخت حقایق و موجودات عقلی در این دنیا مقدمه و عامل

۱- [۱]«لكنْ تَعَذَّر ذلِكَ سَبَبُه ضَعْفُ النُّفُوسِ الْبَشَريّه هُنا فَمَعَ مُفارَقَتِها وَاسْتِمْدادِها الْفيضَ مِنْ عالَمِ الْقُدسِ تَقَوّى وَتَشْرَقَ فَمَعَ إعادَتها إلى أبدانِها غَيْرُ بعيد أن يَصيرَ هُناكَ قَويَّةً عَلى الْجَمعِ بَيْنَ السَّعادَتينِ عَلَى الوَجْه التّامِ وَهُوَ الْغايَةُ الْقُصوى فى مَراتِبِ السَّعادَه».(اللوامع الالهيه: ص ۳۷۸)

حضور در میان آنها و پیوستن به آنها در سرای دیگر می باشد.

درباره این که کمترین مرتبه از ادراک عقلانی که مایه رسیدن به آن لذایذ عقلانی در سرای دیگر است چیست؟ صدرالمتألهین کلام مشروحی دارد که حاصل آن را یادآور می شویم:

۱. شناخت وجود خدا و صفات کمال وجمال الهی چون علم فعلی و ازلی، قدرت گسترده،عنایت در آفرینش، جود و رحمت بیکران خدا و دیگر صفات حقیقی خدا با توجه به این که همه آنها عین ذات باری بوده و نه زاید بر ذات و نیز توجه به این که صفات غیر حقیقی (اضافی) چون خالقیت، رازقیت و مانند آن همگی به اصل«موجدیت» (آفریدگاری) خدا باز می گردند.

۲.شناخت و معرفت عقول که کلمات تام خدا و فرشتگان علمی او هستند.

۳. معرفت وشناخت نفوس کلی که کتب الهی و فرشتگان عملی او می باشند.

۴. کیفیت وچگونگی صدور هستی از مبدأ آفرینش و ارتباط موجودات با مبدأ آفرینش در دو قوس صعودی و نزولی.

هرگاه انسان در دنیا به این درجه از معرفت نایل گشت به رستگاری بزرگی دست یافته است و بهره فراوانی از سعادت نصیب او خواهد شد.

البته این درجه از معرفت اولین مرتبه، برای نیل به سعادت عقلانی است و هرچه بر این مقدار از نظر کمی و کیفی افزوده شود سعادت عقلانی کامل تر خواهد بود.

۵. نقش ادراکات عملی در سعادتهای عقلانی

واقعیت نفس انسان دو جنبه دارد که از یک جنبه با حقایق برتر از خود

(عـالم ربوبی، عالم عقول) ارتباط دارد و از جنبه دیگر با حقایق پایین تر از خود (بـدن و قوای بـدنی)، از این نظر ادراکات آن نیز دو نوع است.

۱.ادراکات نظری و علمی.

۲. ادراکات عملی.

از نظر حکمـا آنچه در تحقق سـعادت عقلاـنی نقش دارد، ادراکات علمی ونظری به شـرح یاد شـده است ولی ادراکات عملی ونیز کارهای شایسـته و اجتناب از گناهان، در تحقق آن دخالتی ندارنـد و تنها نقشـی که این دو دارند این است که نفس را از آلودگی و فرو رفتن در شـهوات و زشتی هـا باز می دارنـد. البته برای این گروه از انسانهای زاهـد و پارسا که در معرفت علمی کامل نیستند، نوع دیگری از سعادت و لذت مناسبت با آنها تحقق خواهد داشت.

۶. مراتب لذت های عقلانی

بر اساس مطالب یاد شده معلوم می شود که کسانی که از لذتهای عقلانی برخوردار می شوند همگی دارای یک مرتبه نیستند، بلکه تفاوتهایی وجود دارد. در این باره حکیم سبزواری کلام جامعی دارد که یادآور می شویم:

انسانها ازنظر مراتب علمی و عملی به هفت گروه تقسیم می شوند:

۱. کاملان در علم و عمل.

۲. کاملان در علم و متوسطان در عمل.

۳. کاملان در علم و ناقصان در عمل.

۴. کاملان در عمل و متوسطان در علم.

۵. کاملان در عمل و ناقصان در علم.

۶. متوسطان در هر دو مورد.

ص : ۲۶۰

۷. ناقصان در هر دو زمینه.

از گروههای هفت گانه فوق، سه گروه نخست از لـذتهای عقلانی برخوردار خواهند شد ولی مراتب متفاوتی دارند، زیرا گروه نخست، پس از مرگ، بی درنـگ به عـالم عقول ارتقـا پیـدا می کننـد ولی گروه دوم و سوم پس از توقف در عالم مثال و طی مراحلی، به عالم عقول می پیوندند.(۱)

۷. شقاوت های عقلانی

شقاوتهای اخروی معلول یکی از دو عامل یاد شده در زیر است:

۱. گناهان و معاصی که از بدن و قوای بدنی صادر می گردد.

۲. ملکات پلید نفسانی چون حسادت، ریا، عناد با حق و انکار حقایق علمی.

نوع نخست شقاوتهای جسمانی است که در مقابل سعادتهای جسمانی وحسی می باشد ولی نوع دوم شقاوتهای غیر جسمانی و نقطه مقابل سعادتهای روحی و عقلانی است و این شقاوتهای عقلانی مربوط به افرادی است که در این دنیا با توجه به استعداد و اشتیـاق فطری که نسبت به معرفت هـای عقلانـی داشـته انـد در کسب آن سـستی و غفلت نموده، و از رسـیدن به مرتبه عقل بالفعـل و عقـل مسـتفاد، محروم شـده انـد و به واسـطه صورتهای علمی مخالف با واقع و اعتقادات نادرست که زاییـده تعصـب وکوردلی آنان است، به شقاوت و عذاب اخروی گرفتارند.

این شـقاوتهای عقلانی، ابدی و زوال ناپذیر است و بر خلاف شـقاوتها و عذابهای جسـمانی که ممکن است پس از مدتی قطع گردند و انسان معذب،

۱- [۱] اسرار الحکم: ص ۳۱۱; شرح منظومه، بحث معاد، فریده ۱.

نجات یابد انسانهای معذب به عذاب ها و شقاوتهای عقلانی به صورت همیشگی در عذاب و رنج خواهند بود.

این بود خلاصه ای از آنچه حکمای اسلامی درباره معاد روحانی و آلام و لذایذ عقلانی مطرح نموده اند.

تفصیل بیشتر از حوصله بحث تفسیری ما درباره معاد بیرون است.(۱)

۱- [۱] جهت اطلاع بیشتر در این باره به اسفار:۹/۱۲۱_ ۱۴۰; شرح منظومه و اسرار الحکم سبزواری; گوهر مراد; الهیات شفاء; مبدأ و معاد ملا صدرا و ابو علی سینا و کتب دیگر فلاسفه رجوع نمایید.

۱۳- تناسخ و معاد

آیات موضوع

۱. (فَجَعَلْناها نَکالاً لِما بَیْنَ یَدَیْها وَما خَلْفَها وَمَوْعِظَهً لِلْمُتَّقین)(بقره/۶۶)

۲. (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرّ مِنْ ذلِکَ مَثُوبَهً عِنْدَ اللّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَهَ وَالْخَنازِیرَ وَعَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَأَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِیلِ) . (مائده/۶۰)

۳. (فَلَمّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئِینَ) . (اعراف/۱۶۶)

۴. (حَتّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلاّ إِنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى یَوْمِ یُبْعَثُونَ). (مؤمنون/۹۹ ۱۰۰)

ترجمه آیات

۱.«ما آن را کیفری برای گناهان پیش از (نهی از شکار ماهی از دریا) و گناهان پسین آنها، قرار دادیم وعبرتی برای پندگیران».

ص : ۲۶۳

۲.«بگو شما را به کیفری بد نزد خدا آگاه سازم، آنان کسانی هستند که خدا آنها را از رحمت خود دور کرده و بر آنها خشم گرفته و برخی از آنان را به صورت میمون و خوک درآورده است و کسانی که طاغوت را به اطاعت خود پرستش کرده اند، آنان جایگاه بدی دارند و از طریق حق منحرف تر می باشند».

۳.«وقتی از آنچه که بازداشته شده بودند سرپیچیدند فرمان دادیم که به صورت میمونهای پست درآیید».

۴.«لحظه ای که پیک مرگ به سراغ یکی از آنان می آید می گوید:پروردگارا مرا به دنیا باز گردان تا عمری را که ضایع کرده ام، با عمل صالح جبران نمایم، خطاب می آید«کَلّا» نه، دیگر بازگشتی نیست و این سخنی است که او گوینده آن است وسودی در آن نیست، پیش روی اوتا روز قیامت مانعی است که از رجوع اوجلوگیری می کند».

تفسیر آیات

اشاره

تناسخ از ریشه«نَسْخ» گرفته شده و از کلمات اهل لغت درباره این واژه، چنین بر می آید که از آن، دو خصوصیت استفاده می شود:

۱. تحول و انتقال.

۲. تعاقب دو پدیده که یکی جانشین دیگری گردد.(۱)

در آنجا که حکمی در شریعت به وسیله حکم دیگر برطرف شود، لفظ«نسخ» به کار می برند،و هر دو ویژگی به روشنی در آن موجود است، ولی آنجا که این لفظ در مسایل کلامی مانند«تناسخ» به کار می رود تنها به ویژگی اول

۱- [۱] در اقرب الموارد می نویسد: اَلنَّسْخُ فِی الأَصْل: النَّقْل، راغب در مفردات خود می گوید: اَلنَّسْخُ إزالَهُ شَیء بِشَیء یَتَعاقَبُهُ کَنَسْخِ الشَّمْسِ الظِّلَ، والظِّلِّ الشَّمْسَ، والشَّیبِ الشَّبابَ، نسخ از بین بردن چیزی است، چیز دیگر را به صورت متعاقب، مانند خورشید که سایه را، یا سایه که خورشید را محو می کند، و پیری که جوانی را نابود می سازد، و در همه این موارد نسخ به کار می رود.

اکتفـا می شود، ویژگی دوم مورد نظر قرار نمی گیرد. مثلاًـ خواهیم گفت:«تناسـخ» این است که روحی از بـدنی به بـدن دیگر منتقـل شود، در این جا تحول و انتقال هست ولی حالت تعاقب، که یکی پشت سـر دیگری درآیـد،وجود نـدارد. و در هر حال شایسته است ما به انواع تحول ها و نقل ها اشاره کنیم:

۱. انتقال نفس انسانی از این جهان به سرای دیگر.

۲. انتقـال نفس در سـایه حرکت جـوهری، از مرتبه قوه به مرتبه کمـال، همـان طور که جریـان، درنفس نوزاد چنین است، زیرا نفس نوزاد از نظر کمالات کاملاً به صورت قوه و زمینه است، ولی به تدریج به حد کمال می رسد.

۳. انتقال نفس پس از مرگ به جسمی از اجسام مانند سلول نباتی و یا نطفه حیوان و یا جنین انسان، و به دیگر سخن: آنگاه که انسـان می میرد، روح او به جـای انتقـال به نشأه دیگر، باز به این جهان باز می گردد، و در این بازگشت نفس برای خود بـدنی لازم دارد، که با آن به زنـدگی مادی خود ادامه دهـد، این بـدن که ما از آن به جسم تعبیر آوردیم گاهی نبات است، وگاهی حیوان است، و گـاهی انسـان،و در حقیقت روح انسـان پس از آن همه تکامل، تنزل یابـد و به نبات یا حیوان و یا جنین انسانی تعلق گیرد، و بار دیگر زنـدگی را از نو شـروع کنـد،واقعیت مثل معروف«روز نو و روزی از نو»تجسم پیـدا می کند، این همان تناسخ است که در فلسـفه اسـلامی و قبلاً در فلسفه یونان، بلکه در مجامع فکری بشر مطرح بوده است و غالباً کسانی که تجزیه و تحلیـل درستی از معـاد نداشـتند به این اصـل پناه می برنـد، گویی اصل تناسـخ جبران کننـده مزایای معاد است و بازگشـت انسان به این دنیا، و تعلق نفس به بدن مادی، گاهی برای دریافت پاداش، و یا برای کیفر بینی است، مثلاً کسانی که در زندگی دیرینه خود درست کار و پاکدامن بوده اند بار دیگر که به این جهان

ص : ۲۶۵

باز می گردند و از زندگی بسیار مرفه و دور از غم و ناراحتی(به عنوان پاداش) برخوردار می شوند، در حالی که آن گروه که در زندگی پیشین خود تجاوز کار و ستمگر بوده اند برای کیفر، به زندگی پست تر باز می گردند تو گویی اگر امروز گروهی را مرفه و گروه دیگری را گرسنه و برهنه می بینیم این به خاطر نتیجه اعمال پیشین آنها است که به این صورت تجلی می کند و هرگز تقصیری متوجه فرد یا جامعه نیست.

ما با این که از آمیختن بحث های فلسفی و کلامی به بحث های اجتماعی می پرهیزیم ولی در این جا از اشاره به نکته ای ناگزیریم و آن این که اعتقاد به تناسخ به این شکل، می تواند اهرمی محکم در دست جهان خواران باشد که عزت و رفاه خود را معلول پارسایی دوران دیرینه، و بدبختی و بخت برگشتگی بیچارگان را نتیجه زشتکاریهای آنان در زندگی های قبلی قلمداد کنند و از این طریق، بر دیگ خشم فروزان وجوشان توده ها که پیوسته خواستار انقلاب و پرخاشگری بر ضد مرفهان و مستکبران می باشند، آب سرد بریزند و همه را خاموش نمایند. اگر مارکسیسم می گوید«دین افیون ملتها است» باید چنین اندیشه های دینی را افیون ملتها بداند و آن را در خدمت مستکبران و غارتگران بیندیشد، نه آیین های منزّه از این خرافات را، و شاید به خاطر این انگیزه بوده است که اندیشه تناسخ در سرزمین هایی مانند«هند» رشد نموده که از نظر بدبختی و گسترش فاصله طبقاتی وحشت زا و هولناك می باشد. به طور مسلم صاحبان زر و زور برای توجیه کارهای خود، و برای فرو نشاندن خشم ملتهای گرسنه و برهنه به چنین اصلی پناه می برند، و رفاه خود و سیه روزی همسایه دیوار به دیوار را از این طریق توجیه می نمودند، تا آن هندی بیچاره به جای فکر در انقلاب، بر زندگی قبلی خود تأسف ورزد، و با خود بگوید چرا من در هزاران سال پیشین در این جهان که زندگی می کردم چنین وچنان کرده ام که

اکنون دامنگیرم شده است،ولی خوشا به حال آن خواجگان که هم اکنون میوه نیکوکاری خود را می چینند، بدون آن که ستمی به کسی بنمایند.

یک چنین اصل درست در خدمت ستمگران زورگو بوده است که متأسفانه در سرزمین هند رشد و نمو کرده است.

در هر حال ما در این جا به بحث فلسفی خود ادامه می دهیم و اقسام تناسخ را یادآور می شویم.

اصولاً از طرف قائلان به تناسخ سه نظریه مطرح می باشد که عبارتند از:

۱. تناسخ نامحدود.

۲. تناسخ محدود به صورت نزولی.

۳. تناسخ محدود به صورت صعودی.

هر چند هر سه نظریه، از نظر اشکالِ تصادم با معاد یکسان نمی باشند،(۱) زیرا قسم نخست از نظر بحث های فلسفی باطل و با معاد کاملاً

۱- [۱] محقق لاهیجی در این باره کلامی دارد که یادآور می شویم، می گوید:«امّا تناسخ هیچ کس از حکمای مشایین به جواز آن نرفته وجدی ترین ناس در ابطال تناسخ ارسطاطالیس شکر اللّه سعیه و اتباعش از قدمای مشاییه اسلامند و جدی ترین مردم در وقوع تناسخ حکمای هند و چین و بابل و به زعم شیخ اشراق و اتباعش قدمای حکمای یونان و حکمای مصر وفارس، جمیع مایل به تناسخ اند در نفوس اشقیا فقط و این گروه اگر چه در انتقال از نوعی به نوع دیگر اختلاف نظر دارند ولی همه اتفاق دارند در قول به خلاص نفوس بالأخره از تردد در ابدان عنصریه و اتصال به عالم افلاک یا به عالم مثال و این تردد در ابدان عنصریه نزد این جماعت، عقوبت و عذاب و جهنم نفوس شریره است، این است تناسخی که از جمله منسوبین حکمت قائل اند به آن و امّا قول به دوام تردد نفوس در ابدان عنصریه و عدم خلاص از آن، مذهب جماعتی است که قائل به حکمت و توحید و به حشر و نشر و ثواب وعقاب نیستند و این طایفه اردی(پایین ترین) طوایف اهل تناسخند». گوهر مراد، مقاله ۳، باب ۴، فصل ۷، ص ۴۷۲.

در تضاد می باشند، درحالی که قسم سوم فقط یک نظریه فلسفی غیر صحیح است هر چند اعتقاد به آن، مستلزم مخالفت با ندیشه معاد نیست، همان گونه که قسم دوم نیز مخالفت همه جانبه با اندیشه معاد ندارد، ولی چون همگی در یک اصل اشتراک دارند و آن انتقال نفس از جسمی به جسم دیگر، از این جهت قسم سومی را نیز در شمار اقسام تناسخ می آوریم. اینک به توضیح اقسام نامبرده از تناسخ می پردازیم:

۱. تناسخ نامحدود یا مطلق

مقصود از آن این است که نفس همه انسانها، پیوسته در همه زمانها از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند، و برای این انتقال از نظر افراد، و از نظر زمان محدودیتی وجود ندارد، یعنی نفوس تمام انسانها در تمام زمانها به هنگام مرگ، دستخوش انتقال، از بدنی به بدن دیگر می باشند، و اگر معادی هست جز بازگشت به این دنیا آن هم به این صورت، چیز دیگری نیست و چون این انتقال از نظر افراد و از نظر زمان، گسترش کامل دارد از آن به تناسخ نامحدود یا مطلق تعبیر نمودیم.

قطب الدین شیرازی در تشریح این قسم چنین می گوید:

«گروهی که از نظر تحصیل و آگاهی فلسفی در درجه نازل می باشند به یک چنین تناسخ معتقدند، یعنی پیوسته نفوس از طریق مرگ و از طریق بدنهای گوناگون، خود را نشان می دهند و فساد و نابودی یک بدن مانع از عود ارواح به این جهان نمی باشد».(۱)

ص : ۲۶۸

۱- [۱] شرح حکمه الاشراق: ص ۴۷۶.

۲. تناسخ محدود به شکل نزولی

قائلان به چنین تناسخ معتقدند، انسانهایی که از نظر علم و عمل، و حکمت نظری و عملی، در سطح بالاتری قرار گرفته اند، به هنگام مرگ بار دیگر به این جهان باز نمی گردنـد بلکه به جهان مجردات و مفارقات (از ماده و آثار آن) می پیوندنـد و برای بازگشت آنان پس از کمال، به این جهان وجهی نیست.

ولی آن گروه که از نظر حکمت عملی و علمی در درجه پایین قرار دارنـد، و نفس آنان آیینه معقولات نبوده و در مرتبه«تخلیه نفس» از رذایـل توفیق کـاملی به دست نیاورده انـد، برای تکمیل در هر دو قلمرو (نظری وعملی) بار دیگر به این جهان باز می گردنـد، تـا آنجـا کـه از هردو جنبه به کمـال برسـند و پس از کمـال به عـالم نـور می پیوندنـد. در این نـوع از تناسـخ دو نـوع محـدودیت وجود دارد یکی محـدودیت از نظر افراد، زیرا تمام افراد به چنین سـرنوشتی دچار نمی گردنـد و افراد کامل بعد از مرگ به جـای بـازگشت به دنیـا به عـالم نـور و ابـدیت ملحـق می شونـد، دیگری از نظر زمـان یعنی حـتی آن افرادی که برای تکمیل به این جهان بازگردانـده می شونـد، هرگز در این مسـیر پیوسـته نمیماننـد، بلکه روزی که نقصان های علمی و عملی خود را برطرف کردند بسان انسانهای کامل قفس را شکسته و به عالم نور می پیوندند.

۳. تناسخ صعودی

این نظریه بر دو پایه استوار است:

۱. از میان تمام اجسام، نبات آمادگی و استعداد بشری برای دریافت فیض (حیات) دارد.

ص : ۲۶۹

۲. مزاج انسـانی برای دریـافت حیـات برتر، بیش از نبـات، شایسـتگی دارد، او شایسـته دریـافت حیـاتی است که مراتب نباتی و حیوانی را پشت سر گذاشته باشد. به خاطر حفظ این دو اصل،(آمادگی بیشتر در نبات، و شایستگی بیشتر در انسان) فیض الهی که همـان حیـات و نفس است، نخست به نبـات تعلق می گیرد، وپس از سـیر تکاملی خود به مرتبه نزدیک به حیوان، در«نخل» ظـاهر می شود، آنگـاه به عالم جانوران گام می نهـد،و پس از تکامل و وصول به مرتبه میمون با یک جهش به انسان تعلق می گیرد و به حرکت استکمالی خود ادامه می دهد تا از نازلترین درجه به مرتبه کمال نایل گردد.(۱)

اکنون که با اقسام تناسخ و تفاوت های آنها آشنا شدیم پیرامون تحلیل و نقد این اقسام مطالبی را یادآور می شویم:

۱. تناسخ و معاد

دقت در اقسام سه گانه تناسـخ این مطلب را به ثبوت می رسانـد که اعتقاد به تناسخ مطلق صد در صد در نقطه مقابل معاد قرار گرفته است وقائلان به تناسـخ نامحدود، حتی به عنوان نمونه هم نمی توانند در موردی معتقد به معاد باشـند، زیرا انسان در این نظریه پیوسته در حال بازگشت به دنیا است و از نقطه ای که شروع می کند باز به همان نقطه باز می گردد.

در حالی که در تناسـخ نزولی، تناسخ نه همگانی است و نه همیشـگی و گروه کامل از روز نخست دارای معاد می باشـند یعنی مرگ آنان سـبب می شود که نفوس آنان به عالم نور ملحق گردد، ولی طبقه غیر کامل تا مـدتی فاقـد معاد می باشـند و مرگ آنان مایه بازگشت به این جهان است ولی آنگاه که از نظر

۱- [۱] اسرار الحکم: ص ۲۹۳ ۲۹۴.

علمی و عملی به حد کمال رسیدند، به گروه کاملان ملحق می شوند و قیامت آنان نیز بر پا می شود.

نظریه سوم کوچکترین منافاتی با معاد نـدارد، بلکه خطای آن در تبیین خط تکامل است که آن را به صورت منفصل و جـدای از هم تلقی می کند، و نفس را روزی در عالم نبات محبوس کرده، سپس از آنجا به عالم حیوان منتقل می سازد، و پس از طی مراحلی، متعلـق بـه بـدن انسـان می دانـد، و نفس در این نظریه مثـل مرغی است که از قفس به قفسـی و از نقطه ای به نقطه ای منتقـل می گردد، و هرگز میان این مراتب، اتصال و پیوسـتگی، وجود نـدارد و«نفس» در هر دوره ای برای خود بـدنی دارد، تا لحظه ای که به آخرین بدن برسد و به هنگام مرگ به عالم آخرت ملحق شود.

و اگر دارنـده ایـن نظریه، این مراتب را متصـل و به هم پیوسته می انگـاشت، بـا حرکت جـوهری کاملاًـ هماهنـگ بـود، و در حقیقت حرکت جوهری در این نظریه به صورت منفصل منعکس شـده، در حالی که اگر قیـد انفصال را بردارد، و بگوید نطفه انسـان از دوران جنینی تـا انسان کامل گردد، مراحل نباتی وحیوانی را طی کرده و به مرتبه انسانی می رسـد، بـدون اینکه برای نفس متعلقـات و موضوعـات مختلفی باشـد، و در هر حال یک چنین نظریه هر چنـد با معاد تصادم نـدارد از نظر برهان فلسـفی مردود می باشد.

۲. تناسخ مطلق و عنایت الهی

در این باره دومطلب را یادآور می شویم:

۱. هرگاه نفوس به صورت همگانی و همیشگی راه تناسخ را پیمایند، دیگر مجالی برای معاد نخواهد بود، در حالی که با توجه به دلایل فلسفی، آن

یک اصل ضروری و حتمی است و شاید قائلان به این نظریه، چون به حقیقت (معاد) پی نبرده اند«ره افسانه زده اند»، و تناسخ را جایگزین معاد ساخته اند، در حالی که دلایل ششگانه ضرورت معاد یک چنین بازگشت را غایت معاد نمی داند، زیرا انگیزه معاد منحصر به پاداش وکیفر نیست، تا تناسخی که هماهنگ با زندگی پیشین انسان باشد، تأمین کننده عدل الهی باشد، بلکه ضرورت معاد دلایل متعددی دارد که جز با اعتقاد به انتقال انسان به نشأه ای دیگر تأمین نمی شود.

در این نظریه قدرت الهی محدود به آفریدن انسانهایی بوده که پیوسته در گردونه تحول و دگرگونی قرار گرفته اند، گویی قدرت حق محدود بوده و دیگر انسانی را نمی آفریند و آفریده نخواهد شد.

۲. نفس که از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود، از دو حالت بیرون نیست، یا موجودی است منطبع و نهفته در ماده و یا موجودی است مجرد و پیراسته از جسم و جسمانیات.

در فرض نخست، نفس انسانی حالت عرض یا صور منطبع و منقوش در ماده به خود می گیرد، که انتقال آنها از موضوعی به موضوع دیگر محال است، زیرا واقعیت عرض و صورت منطبع، واقعیت قیام به غیر است و در صورت انتقال نتیجه این می شود که نفس منطبع، در حال انتقال که حال سومی است بدون موضوع بوده و حالت استقلال داشته باشد.

و به عبارت دیگر: نفس منطبع در بدن نخست دارای موضوع است و پس از انتقال نیز دارای چنین واقعیت می باشد سخن در حالت سوم (انتقال) است که نتیجه این نظریه این است که در این حالت نفس به طور متصل و منهای موضوع، وجود داشته باشد و این خود امر غیر ممکن است و در

حقیقت اعتقاد به چنین استقلال، جمع میان دو نقیض است زیرا واقعیت این صورت، قیام به غیر است و اگر با این واقعیت وابسته، وجود مستقلی داشته باشد، این همان جمع میان دو نقیض است در آن واحد.

فرض دوم که در آن، نفس مستنسخ حظی از تجرد دارد و پیوسته متعلق به ماده می گردد، مستلزم آن است که موجودی که شایستگی تکامل و تعالی را دارد، هیچ گاه به مطلوب نرسد و پیوسته در حدّمحدودی در جا زند ،زیرا تعلق پیوسته به ماده مایه محدودیت نفس است، زیرا نفس مُتَعلِق، از نظر ذات مجرد، و از نظر فعل، پیوسته قائم به ماده می باشد،و این خود یک نوع بازداری نفس از ارتقا به درجات بالاتر است در حالی که عنایت الهی ایجاب می کند که هر موجودی به کمال مطلوب خود برسد.

اصولاً مقصود از کمال ممکن، کمال علمی و عملی است و اگر انسان پیوسته از بدنی به بدن دیگر منتقل گردد، هرگز از نظر علم و عمل، و انعکاس حقایق بر نفس، و تخلیه از رذایل و آرایش به فضایل به حد کمال نمی رسد.

البته نفس در این جهان ممکن است به مراتب چهارگانه عقلی از هیولایی تا عقل بالملکه، تا عقل بالفعل، وعقل مستفاد برسد ولی اگر تجرد کامل پیدا کرد و بی نیاز از بدن شد از نظر معرفت و درک حقایق، کاملتر خواهد بود از این جهت حبس نفس در بدن مادی به صورت پیوسته با عنایت حق سازگار نیست.(۱)

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که ابطال شق دوم به نحوی که بیان گردید صحیح نیست زیرا تعلق نفس به بدن مانع از پویایی او در تحصیل کمال نیست و اصولاً اگر تعلق نفس به بدن با حکمت حق منافات داشته باشد باید

ص : ۲۷۳

۱- [۱] شرح حکمه الاشراق: ص ۴۷۶; اسفار:۹/۷.

گفت معاد همگان و یا لا ـ اقل گروهی از کاملان روحانی است، یعنی فقط روح آنان محشور می شود و از حشر بدن آنان خبری نیست در حالی که این بیان با نصوص قرآن سازگار نمی باشد از این جهت در ابطال فرض دوم، باید به گونه دیگر سخن گفت و آن این که پذیرفتن فرض دوم با ادله ای که وجود معاد، وحشر انسان را در جهان دیگر ضروری تلقی می کند، کاملاً منافات دارد، واگر آن ادله را پذیرفتیم، هرگز نمی توانیم فرض دوم را (نفس مستنسخ پیوسته در این جهان به بدن متعلق گردد) بپذیریم.

۳. تناسخ نزولی و واپس گرایی

در تناسخ نزولی گروه کاملان در علم و عمل، وارسته از چنین ارتجاع وبازگشت به حیات مادی می باشند، فقط گروه ناقص در دو مرحله به حیات دنیوی برمی گردند آن هم از طریق تعلق به«جنین انسان» یا سلول گیاه و نطفه حیوان.

در نقد این نظریه کافی است که به واقعیت نفس آنگاه که از بدن جدا می شود، توجه کنیم، نفس به هنگام جدایی از بدن انسان مثلاً چهل ساله به کمال مخصوصی می رسد، و بخشی از قوه ها، در آن به فعلیت در می آید، و هیچ کس نمی تواند انکار کند که نفس یک انسان چهل ساله، قابل قیاس با نفس کودک یک سال و دو ساله نیست.

در تناسخ نزولی که روح انسان چهل ساله، پس ازمرگ به«جنین انسان» دیگر تعلق می گیرد از دو حالت بیرون نیست:

۱. نفس انسانی با داشتن آن کمالات و آن فعلیت ها به جنین انسان یا جنین حیوان یا به بدن حیوان کاملی تعلق گیرد.

۲. نفس انسان با حذف فعلیات و کمالات به جنین انسان یا حیوانی منتقل گردد.

صورت نخست امتناع ذاتی دارد زیرا نفس با بـدن یک نوع تکامل هماهنگ دارنـد و هرچه بدن پیش رود نفس نیز به موازات آن گام به پیش می گذارد.

اکنون چگونه می توان تصور کرد که نفس به تدبیر بدنی، که نسبت به آن کاملاً ناهماهنگ است، بپردازد.

و به عبـارت دیگر: تعلق نفس به چنین بـدن مـایه جمع میـان دو ضـد است، زیرا از آن نظر که مـدتها بـا بـدن پیش بوده دارای کمالات و فعلیت های شـکفته می باشـد، و از آن نظر که به«جنین» تعلق می گیرد بایـد فاقـد این کمالات باشـد، از این جهت یک چنین تصویر از تعلق نفس، مستلزم جمع میان ضدین و یا نقیضین است.

و اگر فرض شود که نفس با سلب کمالات و فعلیات، به جنین تعلق گیرد یک چنین سلب، یا خصیصه ذاتی خود نفس است یا عامل خارجی آن را بر عهده دارد.

صورت نخست امکان پذیر نیست، زیرا حرکت از کمال به نقص نمی تواند، خصیصه ذاتی یک شیء باشد.

و صـورت دوم بـا عنـایت الهی سازگـار نمی باشـد، زیرا مقتضـای حکمت این است که هر موجـودی را به کمـال ممکن خود برساند.

آنچه بیان گردید تصویر روشنی از سخن صدرالمتألهین در اسفار می باشد.(۱)

ص : ۲۷۵

۱- [۱] اسفار:۹/۱۶.

۴. تناسخ صعودی

در تناسـخ صـعودی مسـیر تکامـل انسان، گـذر از نبات به حیوان، سـپس به انسان است و از آنجا که نبات برای دریافت حیات آماده تر از انسان، و انسان شایسـته تر از دیگر انواع است بایـد حیات (نفس نباتی) به نبات تعلق گیرد و از طریق مـدارج معینی به بدن انسان منتقل گردد.

از قائلاـن به این نظریه سؤال می شود این نوع (نفس منتقـل از نبـات به حیوان سـپس به انسـان) از نظر واقعیت چگونه است آیا موفقیت انطباعی در متعلق دارد، آنچنان که نقوش در سـنگ و عرض در موضوع خودمنطبع می باشد، یا موجود مجردی اسـت که در ذات خود، نیاز به بدن مادی ندارد هر چند در مقام کار و فعالیت، از آن به عنوان ابزار استفاده می کند.

در صورت نخست سه حالت خواهیم داشت:

۱. حالت پیشین که نفس در موضوع پیشین منطبع بود.

۲. حالت بعدی که پس از انتقال نفس در بدن دوم منطبع می شود.

۳. حالت انتقال که از اولی گسسـته و هنوز به دومی نپیوسـته است. در این صورت این اشکال پیش می آید که نفس در حالت سوم چگونه می توانـد هستی و تحقق خود را حفـظ کنـد در حـالی که واقعیت آن انطباع در غیر و حالّ در محل است و فرض این است که در این حالت (حالت سوم) هنوز موضوعی پیدا نکرده و موضوعی را به دست نیاورده است.

در صورت دوم مشـکل به گونه ای دیگر است و آن این که مثلاً نفس متعلق به حیوان آنگاه که در حـدّ حیوان تعیّن پیدا کند، نمی تواند به بدن انسان تعلق بگیرد، زیرا نفس حیوانی از آن نظر که در درجه حیوانی محدود و متعین

گشته است کمال آن در دو قوه معروف شهوت وغضب است، و این دو قوه، برای نفس در این حد کمال شمرده می شود، و اگر نفس حیوانی در این حد فاقد این دو نیرو شد در حقیقت حیوان نبوده وبالاترین کمال خود را فاقد می باشد.

در حالی که این دو قوه برای نفس انسانی نه تنها مایه کمال نیست، بلکه مانع از تعالی آن به درجات رفیع انسانی است، نفس انسانی در صورتی تکامل می یابد که این دو نیرو را مهار کند و همه آنها را بشکند. اکنون سؤال می شود چگونه می تواند نفس حیوانی پایه تکامل انسان باشد در حالی که کمالات متصور در این دو، با یکدیگر تضاد و تباین دارند، و اگر نفس حیوانی با چنین ویژگی ها به بدن انسان تعلق گیرد نه تنها مایه کمال او نمی باشد، بلکه او را از درجه انسانی پایین آورده و در حدّ حیوانی قرار خواهد داد که با چنین سجایا و غرایز همگامند.

البته قائلان به این نوع از تناسخ سوراخ دعا را گم کرده و به جای تصویر تکامل به صورت متصل و پیوسته، آن را به صورت منفصل و گسسته اندیشیده اند، و تفاوت تناسخ به این معنی، با حرکت جوهری در این است که در این مورد تکامل به صورت گسسته و با موضوعات مختلف (نبات، حیوان و انسان) صورت می پذیرد، در حالی که تکامل نفس در حرکت جوهری به صورت پیوسته و با بدن واحد تحقق می یابد.

و به تعبیر روشن تر در این نظریه نفس نباتی تعین پیدا کرده و با این خصوصیات به بدن حیوانی تعلق می گیرد، و نفس حیوانی با تعینات حیوانی که خشم و شهوت از صفات بارز آن است، به بدن انسان تعلق می گیرد، آنگاه مسیر کمال را می پیماید، ولی باید توجه کرد که این نوع سیر، مایه تکامل

نمی گردد، بلکه موجب انحطاط انسان به درجه پایین تر می باشد، زیرا اگر نفس انسانی که با خشم و شهوت اشباع شده به بدن انسان تعلق گیرد او را به صورت انسان درنده درآورده که جز اعمال غریزه، چیزی نمی فهمد.

در حالی که در حرکت جوهری، جماد در مسیر تکاملی خود به انسان می رسد ولی هیچ گاه در مرتبه ای تعین نیافته و ویژگی های هر مرتبه را به صورت مشخص واجد نمی باشد.

این جا است که سیر جماد از این طریق مایه تکامل است در حالی که سیر پیشین مایه جمع بین اضداد و انحطاط به درجات نازلتر می باشد.

آری این نوع از تناسخ یک اصل باطل است هر چند با معاد تضادی ندارد.(۱)

تحلیلی جامع از تناسخ

اشاره

تا این جا با اقسام تناسخ و نادرستی هر یک، با دلیل مخصوص به آن آشنا شدیم، اکنون وقت آن رسیده است که تناسخ را به صورت جامع بدون در نظر گرفتن ویژگی هر یک مورد بحث و بررسی قرار دهیم و ما از میان دلایل زیادی که برای ابطال تناسخ گفته شده است دو دلیل را برمی گزینیم:

۱. تعلق دونفس به یک بدن

لازمه قول به تناسخ به طور مطلق تعلق دو نفس به یک بدن و اجتماع دو روح در یک تن می باشد و این برهان را می توان با قبول دو اصل مطرح کرد.

ص : ۲۷۸

۱- [۱] اسفار:۹/۲۲_ ۲۳.

۱. هر جسمی اعم از نباتی وحیوانی و انسانی آنگاه که آمادگی و شایستگی تعلق نفس داشته باشد، از مقام بالا نفس بر آن تعلق می گیرد، زیرا مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که هر ممکن را به کمال مطلوب خود برساند.

در این صورت سلول نباتی خواهان نفس نباتی، نطفه حیوانی خواهان نفس حیوانی، وجنین انسانی خواهان نفس انسانی می باشد وقطعاً نیز تعلّق می گیرد.

۲. هرگاه با مرگ انسانی، نفس وی، به جسم نباتی یا حیوانی یا جنین انسان تعلق گیرد در این صورت جسم و بدن مورد تعلقِ این نفس، دارای نوعی تشخص و تعین و حیات متناسب با آن خواهد بود.

پذیرفتن این دو مقدمه مستلزم آن است که به یک بدن دو نفس تعلق بگیرد یکی نفس خود آن جسم که بر اثر شایستگی از جانب آفریدگار اعطا می شود و دیگری نفس مستنسخ از بدن پیشین.

اجتماع دو نفس در یک بدن از دو نظر باطل است:

اولاً: بر خلاف وجدان هر انسان مدرکی است، و تاکنون تاریخ از چنین انسانی گزارش نکرده است که مدعی دو روح و دو نفس بوده باشد.

ثانیاً: لازم است از نظر صفات نفسانی دارای دو وصف مشابه باشد مثلاً آنجا که از طلوع آفتاب آگاه می شود و یا به کسی عشق میورزد باید در خود این حالات را به طور مکرر در یک آن بیابد.(۱)

و به عبارت دیگر: نتیجه تعلق دو نفس به یک بدن، داشتن دو شخصیت ودو تعین و دو ذات، در یک انسان است، و در حقیقت لازمه آن

ص : ۲۷۹

۱- [۱] کشف المراد: ص ۱۱۳.

این است که واحد، متکثر و متکثر واحد گردد زیرا فرد خارجی یک فرد از انسان کلی است و لازمه وحدت ، داشتن نفس واحد است ولی بنابر نظریه تناسخ، دارای دو نفس است طبعاً باید دو فرد از انسان کلی باشد و این همان اشکال واحد بودن متکثر و یا متکثر بودن واحد است و این(۱) فرض علاوه بر این که از نظر عقل محال است محذور دیگری نیز دارد و آن این که باید هر انسان در هر موردی دارای دو اندیشه و آگاهی و دیگر صفات نفسانی باشد.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است به نظر برسد سلول نباتی آنگاه که آماده تعلق نفس است و یا نطفه حیوانی و یا جنین انسانی که شایستگی تعلق نفس را دارد، تعلق نفس مستنسخ، مانع از تعلق نفس دیگر می باشد و در این صورت دو شخصیت و دو نفس وجود نخواهد داشت.

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا مانع بودن نفس مستنسخ از تعلق نفس جدید، بر این سلول و یا نطفه و یا جنین انسانی، اَوْلی از عکس آن نیست و آن این که تعلق نفس مربوط به هر سلول و جنین،مانع از تعلق نفس مستنسخ می باشد و تجویز یکی بدون دیگری ترجیح بدون مرجح است.

و به دیگر سخن: هر یک از این بدنها آمادگی نفس واحدی را دارد، و تعلق هر یک مانع از تعلق دیگری است چرا باید مانعیت یکی را پذیرفت و از دیگری صرفنظر کرد؟

۲. نبودن هماهنگی میان نفس و بدن

ترکیب بدن و نفس یک ترکیب واقعی و حقیقی است، هرگز مشابه ترکیب

۱- [۱] اسفار:۹/۹_ ۱۰.

صنـدلی و میز از چوب و میخ(ترکیب صـناعی) و نیز مانند ترکیبات شـیمیایی نیست، بلکه ترکیب آن دو، بالاتر از آنها است و یک نوع وحـدت میان آن دو حاکم است و به خاطر همین وحـدت، نفس انسانی هماهنگ با تکامل بـدن پیش می رود، و در هر مرحله از مراحل زندگی نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، پیری و فرتوتی، برای خود شأن و خصوصـیتی دارد که قوه ها به تدریج به مرحله فعلیت می رسد و توان ها حالت شدن پیدا می کنند.

در این صورت نفس بـا کمالات فعلی که کسب کرده است چگونه می توانـد بـا سـلول نبـاتی و یا نطفه حیوانی وجنین انسانی متحـد و هماهنگ گردد، در حالی که نفس از نظر کمالات به حدّ فعلیت رسـیده و بدن، در نخستین مرحله از کمالات است و تنها قوه و توان آن را دارد.

آری این برهـان در صـورتی حـاکم است که نفس انسـانی به بـدن پـایین تر از خـود تعلق گیرد، بـدنی که کمالات آن به حدّ فعلیت نرسیده ولی آنگاه که به بدن هماهنگ تعلق گیرد این برهان جاری نخواهد بود.(۱)

و در آخر یـادآور می شویم محور برهـان در این جـا فقـدان همـاهنگی میان نفس و بـدن است که در غالب صورتهای تناسـخ وجـود دارد و این برهـان ارتبـاطی به برهـان گذشـته که در تناسـخ نزولی یـادآور شـدیم و نـتیجه آن یـک نـوع واپسـگرایی و بازگشت فعلیت ها به قوه ها بود، ندارد.

۱- [۱] اسفار:۹/۲_۳.

پاسخ به سه پرسش

۱. آیا مسخ در امت های پیشین تناسخ نیست؟

اشاره

نخستین پرسشی که در این جا مطرح است این است که به گواهی قرآن در امت های پیشین مسخ رخ داده است و گروهی از تبهکاران به صورت خوک و میمون در آمده اند آیا این، گواه بر این معنا نیست که نفس انسانی آنان از بدن آنها جدا شده و بر بدن چنین حیوانات کثیف تعلق گرفته است.

قرآن در این زمینه می فرماید:

(قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنازِيرَ وَعَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَأَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ) .(۱)

«بگو شما را به کیفری بد نزد خدا آگاه سازم، آنان کسانی هستند که خدا آنها را از رحمت خود دور کرده و بر آنها خشم گرفته و برخی از آنان را به صورت میمون و خوک درآورده است و کسانی که طاغوت را به اطاعت خود پرستش کرده اند، آنان جایگاه بدی دارند و از طریق حق منحرف تر می باشند».

و نیز می فرماید:

(فَلَمّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ) .(۲)

«وقتی از آنچه که بازداشته شده بودند سرپیچیدند فرمان دادیم که به صورت میمون های

۱- [۱] مائده/۶۰.

۲- [۲] اعراف/۱۶۶.

پست درآیید».

پاسخ:

همان طور که یادآور شدیم اساس تناسخ را دو چیز تشکیل می دهد:

الف: وجود دو بدن: بدنی که روح و نفس از آن منسلخ شود و بدنی که روح پس از مفارقت، به آن تعلق گیرد، حالا این بدن دوم سلول نباتی و نطفه حیوانی باشد ویا جنین انسانی و یا یک حیوان کامل عیار.

ب: واپسگرایی نفس، و انحطاط آن از کمال پیشین به درجه پست تر، همچنان که این مسئله آنگاه که به سلول نباتی یا نطفه حیوانی یا جنین انسانی تعلق گیرد، تحقق پیدا می کند.

ولی در مورد سؤال هیچ یک از دو شرط محقق نیست، نه از تعدد بدن خبری هست، و نه از نزول نفس از کمال خود به مقام پست تر.

امّا تعدد بدن نیست زیرا فرض این است که همان انسانهای طغیانگر به فرمان خدا به صورت میمون وخوک درآمده اند و لباس ظاهر انسانی را از دست داده و لباس ظاهر حیوانی بر خود پوشیده اند و در حقیقت یک بدن بیش وجود نداشت، چیزی که هست شکل ظاهری آنان تغییر یافت.

و امّا مسأله انحطاط نفس، آن نیز منتفی است، زیرا هدف از عمل ، کیفر دادن این گروه است که خود را به صورت دوم (میمون و خوک) ببینند، و سخت ناراحت شوند واین دگرگونی ظاهری به عنوان کیفر در آنها تحقق پذیرفت و اگر نفس آنان از مقام انسانی به مرتبه حیوانی تنزل می کرد و درک آنان درحدّ درک حیوانی می بود، مسأله کیفر منتفی می گردید، کیفر در صورتی است که آنان با شعور انسانی و ادراک پیشین خود به ظاهر و به پیکر ممسوخ خود

بنگرند، وسخت در رنج و تعب باشند و گرنه اگر نفس آنان در حدّ یک نفس حیوانی مانند خوك و میمون تنزل نماید، هرگز از نگرش به ظاهر خود رنج نبرده، بلکه از آن شادمان می بودند.

قرآن به این حقیقت اشاره کرده می فرماید:

(فَجَعَلْناها نَكالاً لِما بَيْنَ يَدَيْها وَما خَلْفَها وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقين) .(۱)

«ما آن را کیفری برای گناهان پیش از (نهی از شکار ماهی از دریا) و گناهان پسین آنها، قرار دادیم وعبرتی برای پندگیران».(۲)

همان طور که یادآور شدیم هدف از این کار، کیفر و عقوبت آنان بود و در عین حال برای دیگران مایه عبرت و پند، و هدف اول در صورتی تحقق می پذیرد که حالات روانی، انسانی آنان محفوظ بماند.(۳)

و به دیگر سخن: واقعیت مسخ این بود که آنان با داشتن مقام انسانیت به شکل میمون درآیند نه این که علاوه بر تغییر صورت ظاهری، انسانیت آنان مسخ وباطل گردد وروح خوکی و میمونی به بدن آنان تعلق گیرد.

۲. تفاوت تناسخ و رجعت چیست؟

اشاره

در بحث علایم ونشانه های قیامت یادآور شدیم که پیش از برپایی

۱- [۱] بقره /۶۶.

۲- [۲] استدلال به آیه مبتنی بر این است که مقصود از کلمه«ما» ذنوب و گناهان آنان باشد چه گناهان قبل از نهی از صید وچه گناهان پسین، در حالی که برخی لفظ«ما» را به معنی امتهای معاصر و امتهای پسین تفسیر کرده اند، در این صورت ناچارند (نكالاً)را به معنی عبرت بگیرند ودر نتیجه جمله (موعظه للمتّقین) تکرار ما قبل خواهد بود. به تفسیر مجمع البیان:۱/۱۳۰ رجوع شود.

۳- [۳] به شرح مقاصد:۲/۳۹; بحار:۵۸/۱۱۳، ط بیروت، و المیزان:۱/۲۱۰ رجوع شود.

رستاخیز گروهی از تبهکاران به این دنیا بازگردانده می شوند و بنابر بعض از روایات گروهی از نیکوکاران نیز در همین شرایط به این جهان باز گردانده می شوند، و در نتیجه روح آنان بار دیگر به بدن دنیوی آنها تعلق می گیرد، اکنون سؤال می شود تفاوت این نوع بازگشت با تناسخ چیست؟

پاسخ:

بازگشت این گروه به این جهان با احیای مردگان به وسیله حضرت مسیح، تفاوتی ندارد، تمام پیروان قرآن و پیروان آیین مسیح بر معجزه های او در این مورد صحه نهاده اند، و هیچ کس فکر نکرده است که احیای مردگان از مقوله تناسخ می باشد بلکه آن را معجزه وکرامت نامیده اند، بنابراین بازگشت گروهی از تبهکاران ونیکوکاران به دنیا، حالت احیای مردگان توسط مسیح را دارد و هیچ ارتباطی به مسأله تناسخ ندارد، زیرا همان طور که در پاسخ پرسش پیشین گفتیم محور تناسخ تعدد بدن و تنزل نفس از مقام انسانی است و در احیای مردگان نه تعدد بدن وجود دارد و نه نفس از مقام شامخ خود به مقام پایین تر تنزل می یابد، بلکه نفس به همان بدنی که ترک کرده و با او هماهنگی کامل داشته و دارد تعلق می گیرد بنابراین در مسأله رجعت هم بدن یکی است و هم نفس، بدن همان است که قبل از مرگ، مورد تعلق تدبیر روح بود، و نفس هم همان نفس و روح انسانی است که در گذشته مدبر بدن بوده است و در رجعت و بازگشت به بدن در این دنیا هرگز نفس، فعلیتهای خود را از دست نمی دهد، و به صورت تنزل یافته، تعلق به بدن پیدا نمی کند تا گفته شود حرکت ارتجاعی از فعلیت به قوه یا به مراتب نازلتر، محال است بلکه با همان فعلیتهایی که در زمینه سعادت یا شقاوت کسب نموده است بار دیگر به بدن دنیوی تعلق تدبیری پیدا می کند.

ص : ۲۸۵

آری در این جا سؤال دیگری مطرح است و آن این که هدف از این بازگشت چیست؟ آیا پس از تعلق روح به بدن دنیوی، وبرقرار شدن مجدد تعلق تدبیری، نفس، حرکت استکمالی می پذیرد، و آیا اصولاً برای انسانهای صالحی چون پیامبر و افراد طغیانگری چون فرعونیان مراحلی از فعلیت و کمال که آن را دریافت نکرده باشند متصور است تا به هنگام رجعت، حرکت استکمالی برای آنان تحقق پذیرد، یا این که آنان همه درجات ومراتب فعلیت ها را درنوردیده و بنابراین حرکت استکمالی برای آنان متصور نیست؟

این سؤالی است در خور دقت و تأمل، ولی پاسخ به آن، ارتباطی به سؤال مورد بحث ندارد، هدف این است که روشن شود که تناسخ ورجعت از دو مقوله اند چنان که روشن گردید ولی ما این سؤال را در بحثهای آینده در فرصتی مناسب پاسخ خواهیم داد.(۱)

در اینجا لازم است به خیانت تاریخ نگاری، در نگارش تاریخ علم کلام اشاره کنیم، و او احمد امین مصری است که در کتاب«فجر الإسلام» شیعه را متهم به اعتقاد به تناسخ کرده است(۲)، در حالی که کتابهای کلامی شیعه از روز نخست، تناسخ را به شدت ردّ کرده اند.

۳. سنت الهی و بازگشت انسان به این دنیا

قرآن کریم در مواردی از احیای مردگان و بازگشت نفوس (اعم از انسان وغیر انسان) پس از مفارقت از بدن به این دنیا گزارش می دهد.(۳)

ص : ۲۸۶

۱- [۱] به تفسیر المیزان: ۱/۲۱۰ مراجعه فرمایید.

۲- [۲] فجر الإسلام: ص ۲۷۷.

۳- [۳] نمونه های قرآنی احیای مردگان عبارتند از: ۱- زنده شدن پرندگان توسط ابراهیم (بقره /۲۶۰).

حال سؤالی که مطرح می شود این است که آیا بازگشت روح به بدن در این دنیا از نظر سنت الهی چگونه است؟

پاسخ: سنت الهی در مورد زندگی و مرگ انسان، این است که پس از انتقال انسان به عالم برزخ، بار دیگر به این جهان باز نگردد جز در موارد استثنایی مانند احیای مردگان به واسطه مسیح یا رجعت پیش از قیامت و نظایر آن، وخدا در قرآن به این سنت کلی اشاره کرده می فرماید:

(حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ *لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَكْتُ كَلّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).(۱)

«لحظه ای که پیک مرگ به سراغ یکی از آنان می آید می گوید:پروردگارا مرا به دنیا باز گردان تا عمری را که ضایع کرده ام، با عمل صالح جبران نمایم، خطاب می آید«کَلّا» نه، دیگر بازگشتی نیست و این سخنی است که او گوینده آن است وسودی در آن نیست، پیش روی اوتا روز قیامت مانعی است که از رجوع اوجلوگیری می کند».

در این جا یادآوری نکته ای لازم است و آن این که در نظام گذشته (رژیم پهلوی) یکی ازنویسندگان، برای بالا بردن تیراژ مطبوعات خود، دست به

۱- [۱] مؤمنون /۹۹_ ۱۰۰.

ابتکاری زده بود و مسأله«ارتباط با ارواح» را مطرح می کرد و مدعی این بود که از طریق«تنویم مغناطیسی» (یک نوع خواب کردن افراد) موفق به کشف جدید علمی شده است و آن این که، روح افراددر چنین حالت، از اسراری پرده بر می دارند، ومی گویند: که روزگاری، در بدن مرغی و یا گیاهی بوده اند اکنون در بدن انسانی قرار گرفته اند... و از این طریق اندیشه کفر آمیز«تناسخ» را در اذهان زنده می کرد.

شکی نیست یک چنین پرسشها و پاسخها نمی تواند ارزش علمی داشته باشد. و عقلاً و شرعاً حجت نیست، و دردی را درمان نمی کند، ما شاهد این قبیل از جلسه ها بودیم که این افراد پس از به خواب رفتن، مطالبی را می گفتند که هرگز اساس صحیحی نداشت هیچ بعیدنیست پاسخهای این افراد ساخته خیال و وهم آنان باشد که در این حالت، برای خیال پردازی مجالی پیدا می کنند، و تفصیل این مطلب از آنِ مقام دیگری است، به امید آن که به تفصیل درباره آن سخن بگوییم.

شرح این هجران و این خون جگر *** این زمان بگذار تا وقت دگر

ص : ۲۸۸

۱۴– مرگ دریچه ای برای زندگی نو

آیات موضوع

۱. (...وَكُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ) . (بقره/۲۸)

۲. (قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الـدّارُ الآخِرَةُ عِنْدَ اللّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللّهُ عَليمٌ بِالظّالِمينَ) . (بقره/۹۴ ۹۵)

۳. (وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِى سَبيلِ اللّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلكِنْ لاتَشْعُرُونَ) . (بقره/۱۵۴)

۴. (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْموتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّهُ...). (بقره/۱۸۰)

۵. (كُلُّ نَفْس ذائِقَهُ الْمَوْتِ) . (آل عمران/۱۸۵)

۶. (أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْموتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فى بُرُوج مُشَيَّده...). (نساء/۳۴)

۷. (...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُالْمَوتُ فَقَدْوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ...) . (نساء/۱۰۰)

ص : ۲۸۹

٨. (وَلَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُالْمَوتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الآنَ...) . (نساء/١٨)

٩. (...وَاللّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ...) . (نساء/٨١)

١٠. (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَهُ بَیْنَکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوتُ حینَالْوَصِیَّهِ اثْنانِ ذَوا عَدْل مِنْکُمْ) . (مائده/١٠۶)

١١. (أَوَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِج مِنْها...) . (انعام/١٢٢)

١٢. (وَلِکُلِّ أُمَّه أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَلا یَسْتَقْدِمُونَ). (اعراف/٣۴)

١٣. (...اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ) . (اعراف/۵۴)

١۴. (...حَتّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ انَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائیلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ*اَلانَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ) . (یونس/٩٠ ٩١)

١۵. (وَما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْم وَأَهْلُها مُصْلِحُونَ) . (هود/١١٧)

١۶. (أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاء...) . (نحل/٢١)

١٧. (الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ...) . (نحل/٣٢)

ص : ٢٩٠

۱۸. (وَإذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً* وَکَمْ أَهْلَکْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوح وَکَفی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبیراً بَصیراً) .

(اسراء/۱۶ ۱۷)

۱۹. (وَسَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً) . (مریم/۱۵)

۲۰. (وَما جَعَلْنا لِبَشَر مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ)(انبیاء/۳۴)

۲۱. (ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ) . (مؤمنون/۱۵)

۲۲. (حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ...) . (مؤمنون/۹۹ ۱۰۰)

۲۳. (إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوا مُدْبِرینَ). (نمل/۸۰)

۲۴. (...وَما تَدْری نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْض تَمُوتُ...) .(لقمان/۳۴)

۲۵. (قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ...) . (سجده/۱۱)

۲۶. (وَآیَهٌ لَهُمُ الأَرْضُ الْمَیْتَهُ...) . (یس/۳۳)

۲۷. (اللّهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها...) . (زمر/۴۲)

۲۸. (فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ...* فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا...) . (غافر/۸۴ ۸۵)

۲۹. (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّالا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْويهُمْ بَلى وَرُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ) . (زخرف/۸۰)

۳۰. (فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَهُ يَضْرِبُونَ وُجوهَهُمْ وَأَدْبارَهُمْ) . (محمد/۲۷)

۳۱. (وَجاءَتْ سَكْرَهُ الْمَوْتِ بِالحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ) . (ق/۱۹)

۳۲. (نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَما نَحْنُ بِمَسْبُوقينَ) . (واقعه/۶۰)

۳۳. (الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَياهَ...) . (ملک/۲)

۳۴. (يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعی إِلی رَبِّكِ راضيَهً مَرْضِيَّهً) . (فجر/۲۷ _ ۲۸)

ترجمه آیات

۱.«درحالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید».

۲.«به آنان بگو اگر در این پندار که بهشت اختصاص به شما دارد، راستگو هستید، پس مرگ را آرزو کنید، ولی آنان به خاطر اعمالی که انجام داده اند هرگز مرگ را آرزو نمی کنند، وخدا به وضع ظالمان آگاه است».

۳.«کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید آنان زندگانند ولی شماها درک نمی کنید».

۴.«بر شما نوشته شده است آنگاه که علایم مرگ فرا رسید اگر مالی از خود بجا گذارده است وصیت کند».

۵.«هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند در دژهای مستحکم باشید».

ص : ۲۹۲

۶.«آنان که از خانه خود به عنوان هجرت به سوی خـدا و رسول او بیرون آیند آنگاه مرگ آنها را درک کند، اجر آنان با خدا است».

۷.«توبه کسانی که مـدتها بـدی ها را انجام می دهنـد، و آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا رسـید می گویند اینک توبه نمودیم، پذیرفته نیست».

۸.«خدا آنچه را که در شب می اندیشید(پنهان می دارند) می نویسد».

۹.«ای افراد بـا ایمـان آنگـاه که مرگ یکی از شـماها فرا می رسـد، به هنگـام وصـیت بایـد دو نفر عـادل از شـما حضور به هم رسانند و آن را گواهی کنند...».

۱۰.«آیـا آن کس که مرده(دل) بود و او را زنـده کردیم و برای او نوری را آفریـدیم که در پرتو آن با بینایی در میان مردم راه می رود، بسان کسی است که در تاریکی ها فرو رفته و از آن بیرون نمی آید!!».

۱۱.«برای عمر هر امتی پایانی است. هرگاه پایان عمرشان برسد لحظه ای نه تأخیر می کنند و نه زودتر فانی می شوند».

۱۲.«برای او است آفریدن و امر تدبیر خلقت، بزرگ است خدایی که پروردگار جهانیان است».

۱۳.(«فرعون بر پیمودن راه بـد ادامه داد) تا لحظه ای که غرق او را گرفت، در این هنگام به فکر توبه افتاد، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز خدایی که بنی اسـرائیل به آن ایمان آورده اند نیست و من یکی از تسـلیم شدگان در پیشـگاه او هسـتم (خطاب آمد) اَلان، در حالی که در گذشته مخالفت می کردی و از مفسدان بودی؟».

۱۴.«هرگز پروردگار تو ظالمانه ملتی را نابود نمی کند، آنگاه که آنان در راه اصلاح و پاکی گام بردارند».

۱۵ .«آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند».

۱۷.«پرهیزکاران کسانی انـد که فرشـتگان جان آنان را در حالی که پاك و پاکیزه انـد می گیرند و به آنان می گویند درود بر شما باد».

۱۸.«آنگاه که بخواهیم اهل آبادی را نابود کنیم به متنعمان آنان فرمان (اطاعت) می دهیم، پس آنان از اطاعت خـدا بیرون می آیند و سزاوار عذاب می گردند در

این موقع آن آبـادی را ویران می کنیم چقـدر جمعیت هایی را پس ازنوح نابود ساختیم و کافی است که خـدا از گناه بنـدگان خود آگاه است».

۱۹.«سلام بر او آن روز که تولّد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود».

۲۰.«ما برای هیچ فردی قبل از تو (پیامبر) حیات دنیویِ جاودان قرار ندادیم، پس اگر تو بمیری آیا آنان جاودان خواهند بود؟».

۲۱ .«سپس شما بعد از آن می میرید».

۲۲.«آنگـاه که مرگ یکی از این بـدکاران فرا می رسـد، می گویـد: بارالهـا مرا به دنیـا برگردان تا من در مواردی که کوتاهی کرده ام عمل صالح انجام دهم (خطاب می آید) هرگز...».

۲۳.«تو ای پیامبر، مردگان و کران را نمی توانی بشنوانی، آنگاه که بر تو پشت کنند (و از پذیرش حق سرباز زنند)».

۲۴.«هیچ انسانی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد».

۲۵.«بگو: ملک الموت که مأمور قبض روح شماست، شما را به طور کامل می گیرد».

۲۶.

۲۷.«خدا جانها را به هنگام مرگ می گیرد».

۲۸.«آنگاه که عذاب ما را دیدند گفتند ایمان آوردیم ولی ایمان آنان در این حالت مؤثر و مفید نبود».

۲۹.«آیا می پندارند که ما گفتارهای سـری و پنهانی آنان را نمی شـنویم؟ چرا می شـنویم و فرستادگان ما نزد آنها هستند و آن را می نویسند».

۳۰.«چگونه است آنگاه که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که به صورت و پشت آنان (تازیانه) می زنند».

۳۱.«آمد سختیهای مرگ(که تقدیر به)حق است،(به او گفته می شود) این همان چیزی است که از آن گریزان بودی».

۳۲.«ما مرگ را در میان شما اندازه گیری کردیم، و هرگز مغلوب نمی شویم».

۳۳.«خدایی که مرگ و زندگی را آفرید».

ص : ۲۹۴

۳۴.«ای انسان صاحب نفس مطمئن، بر گرد به سوی پروردگارت، در حالی که خشنود به پاداش، وبرگزیده در نزد خدا می باشی».

تفسیر آیات

اشاره

مرگ آخرین مرحله زندگی دنیوی و سرآغاز حیات جدید انسان بشمار می رود(۱) از این جهت لازم است، در مباحث مربوط به معاد از دیدگاه قرآن، با مسایل مربوط به مرگ نیز آشنا شویم.

مباحث مربوط به«موت» را در قرآن می توان در موضوعات یاد شده در زیر خلاصه نمود:

۱. واژه موت از نظر لغت و قرآن.

۲. آیا موت امر عدمی است؟

۳. مرگ سنتی قطعی و همگانی.

۴. وحشت انسان ها(به جز اولیای الهی) از مرگ.

۵. انواع مرگها در قرآن.

۶. مرگ و اجل حتمی و....

۷. توبه وندامت در حال مرگ.

۸. وصیت در حال مرگ.

۹.ناآگاهی انسان از مرگ خویش.

۱- [۱] از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است:«اَلْمَوتُ اَوَّلُ مَنْزِل مِنْ مَنازِلِ الآخِرَهِ وَآخِر مَنْزِل مِنْ مَنازِلِ الدُّنْیا».(بحار الأنوار:۶/۱۳۳) مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است.

۱۰. مرگ و مأموران الهی.

ما پیرامون هر یک از این موضوعات از نظر قرآن به بحث و گفتگو می پردازیم:

۱. واژه موت در لغت و قرآن

موت در لغت عرب مرادف«مرگ» در زبـان فارسـی است و این لفـظ جز یـک معنی که مؤلف«مقاییس» از آن یاد کرده است، ندارد. وی می گوید: موت به معنی«ذِهابُ القوَّهِ مِنَ الشِّیء» :«از دست رفتن قدرت و توان چیزی، می باشد». بنابراین با توجه به این ریشه است که عرب در موارد خاموشی آتش، و از کار افتادن زمین از قابلیت کشت و زرع، و حتی در مورد خواب انسان، لفـظ«مـوت» بکـار می برد، چون در همه اینهـا یـک قـدر مشـترکی وجود دارد و آن این که قـابلیت هـا و توان هـا از میـان می رود.(۱)

روی همین معنی مشترک، قرآن لفظ موت را در این موارد به کار می برد:

۱. زمین بایر و فاقد سبزه و درخت (وَآیَهٌ لَهُمُ الأَرْضُ الْمَیْتَهُ...) .(۲)

۲. بتهای فاقد حرکت و جنبش (أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاء...) .(۳)

۳. مراحل پیشین آفرینش انسان(...وَکُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ...) .(۴)

۴. انسان آنگاه که قبض روح شود (ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ) .(۵)

۱- [۱] مقاییس اللغه: ۵/۲۸۳; لسان العرب: ۲/۹۰.

۲- [۲] یس /۳۳.

۳- [۳] نحل/۲۱.

۴- [۴] بقره/۲۸.

۵- [۵] مؤمنون/۱۵.

۲. آیا موت امر عدمی است؟

هرگاه مقصود از موت«حالتی» باشد که پس از ذهاب قوا، به انسان دست می دهد یعنی آن حالت فقدانی که مثلاً بر انسان به هنگام مرگ عارض می شود، باید آن را امر عدمی خواند ولی در عین حال می توان«موت» را از دریچه های مختلف امر وجودی تلقی کرد.

۱. مرگ انسان به وسیله فرشتگان انجام می گیرد و آنها قوا و توانها را از انسان باز می ستانند و این یک نوع فعل و حرکت است که نمی توان آن را امر عدمی نامید هر چند نتیجه آن امر عدمی است یعنی حالت از کار افتادن قوا و حواس.

۲. مرگ از نظر قرآن پایان زندگی نیست، بلکه انتقال ازمرحله ای به مرحله دیگر، و از یک زندگی پست تر به یک زندگی برتر است.

علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«أَيُّهَا النّاسُ إِنّا وَ إِيّاكُمْ خُلِقْنا لِلْبَقاءِ لا لِلْفَناءِ لكِنَّكُمْ مِنْ دار إِلى دار تُنْقَلُونَ».(۱)

«ای انسانها ما و شما برای بقا آفریده شده ایم نه برای فنا و به هنگام مرگ از سرایی به سرای دیگر منتقل می شویم».

و در سخنان سالار شهیدان نیز به این نکته اشارتی رفته است، آنجا که خطاب به یاران خود می فرماید:

«صَبْراً بَنِی الْكِرام فَمَا الْمَوتُ إِلاّ قَنْطَرةٌ تَعْبُر بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرّاءِ إِلَى الْجِنانِ الواسِعَهِ وَالنَّعيمِ الدائِمَهِ ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْن إِلى قَصْر...».

۱- [۱] ارشاد: شیخ مفید، ص ۱۲۷.

«جوانمردان صبر کنید، مرگ پلی است که شما را از سختی ها و دشواری ها به باغهای گسترده و نعمتهای پیوسته منتقل می کند ، پس کدامیک از شما انتقال از زندان به قصر را ناخوش می دارد؟».(۱)

۳. زندگی بشر در این جهان اندازه گیری شده و محدود است و حدّزمانی آن موت ومرگ است که آخرین ضلع حیات دنیوی او را تشکیل می دهد.

۴. مرگ را گاهی به بدن می سنجیم و گاهی به روح، در سنجش نخست موت فقدانی بیش نیست، زیرا بدن هر نوع حرکت وجنبش را از دست می دهد، در حالی که اگر به روح نسبت دهیم طبعاً مرگ انتقالی است به جهانی دیگر، و فقدانی در کار نیست و به خاطر همین نکته موت در قرآن، در مورد انسان، به جسم و بدن نسبت داده شده است نه به روح و روان.

قرآن به هنگام توصیف حیات و موت هر دو را مخلوق خدا می داند و می فرماید:

(الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیاهَ) .(۲)

«خدایی که مرگ و زندگی را آفرید».

طبعاً تعلق آفرینش به موت به خاطر نگرشهای گوناگونی است که یادآور شدیم و گرنه نیستی و فقدان محض هرگز متعلق خلق وآفرینش نمی باشد.

همان طور که یادآور شدیم«موت» ضلع نهایی زندگی دنیوی است و قرآن از این تقدیر و اندازه گیری چنین یاد می کند:

(نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) .(۳)

ص : ۲۹۸

۱- [۱] معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۸۹ و بحارالانوار: ۶/۱۵۴.

۲- [۲] ملک/۲.

۳- [۳] واقعه/۶۰.

«ما مرگ را در میان شما اندازه گیری کردیم، و هرگز مغلوب نمی شویم».

یعنی پایان پذیری حیات مادی انسان نه بدین خاطر است که قدرتی برتر، در برابر آفریدگار یکتا از ادامه زندگی انسان جلوگیری می کند، بلکه این خود از تقدیرات الهی و از مظاهر قدرت نمایی او می باشد.

۳. مرگ سنتی قطعی، و همگانی است

از نظر قرآن و احادیث اسلامی مرگ انسان و جهان یک سنت قطعی است که احدی را از آن گریزی نیست وعلم نیز در این مطلب با وحی الهی هماهنگ است پیش از آن که آیات قرآن را در این باره مطرح نماییم برای روشن شدن مفاد آیات بد نیست یکی از اصول علمی را به نام اصل دوم«ترمودینامیک» مطرح کنیم:

دانشمندان فیزیک از«نیوتون» به این طرف بر این عقیده اند که جهان، از نظم و ترتیب، روبه بی نظمی و انهدام می رود، و روزی فرا می رسد که حرارت تمام اجسام با یکدیگر مساوی و برابر می گردند. درست بسان ظروف به هم پیوسته مایعات، که به هنگام تفاوت سطوح دارای حرکت و جنبشند امّا آنگاه که سطوح آنها برابر شد، تمام آنها به سکون و آرامی می گرایند.

دانشمندان می گویند تمام تغییراتی که در حرارت تولید می شود، یک قسمت از نیروی قابل استفاده، به نیروی غیر قابل استفاده تبدیل می گردد، و هیچ گاه نیروی غیر قابل، به نیروی قابل تبدیل نمی شود.

طبق قانون دوم«ترمودینامیک» حرارت از اجسام گرم به طرف اجسام سرد جاری می گردد واین جریان نمی تواند خود بخود ، به طور معکوس انجام گیرد. و در حقیقت«انتروپی» (پیری) عبارت است از نسبت نیروی غیر قابل استفاده، به نیروی قابل استفاده. از این جهت جهان پیوسته رو به پیری و

یکنواختی می رود، و روزی فرا می رسد که حالت بی تفاوتی بر سراسر جهان حکومت می کند و نظام آفرینش فرو ریخته و جهان از ادامه حیات خود باز می ماند.

این اصل، مرگ مجموع جهان ماده را قطعی می سازد، و ما درباره آیات مربوط به فرو ریختن نظام آفرینش به هنگام برپایی قیامت، نیز از این اصل سخن خواهیم گفت ولی مسأله مهم، مرگ قطعی انسان است که هرچه هم در حفظ حیات و بهداشت خود مراقبت و کوشش کند راهی برای فرار از مرگ نخواهد یافت، زیرا تلاشها و مراقبتهای بهداشتی، هر چند برگهایی بر اوراق عمر او می افزاید ولی سرانجام برگهای حیات به پایان رسیده، و برای بشر چاره ای جز گزینش برگ سیاه مرگ نیست در این مورد دانشمند قرن معاصر می گوید:«به کجا می رویم؟ به سوی مرگ، حتی اگر بتوانیم به کمک اکتشافات جدید، جهت«فیزیولوژی» خود را برگردانیم، و دوباره جوان تر شویم و زندگی را دو سه قرن طولانی نماییم، به مرگ فایق نخواهیم شد، زیرا ساختمان بدن ما ضرورت مرگ را ایجاب می کند. سرعت سیر به سوی مرگ، بر حسب پیشرفت سن کمتر می شود، ولی هرگز متوقف نمی گردد و جهت خود را عوض نمی کند. ترقیات علم در آینده هر چه باشد هر موجود انسانی محکوم است دیر یا زود این جهان را ترک گوید».(۱)

اکنون آیاتی که مرگ را یک پدیده قطعی برای همه انسانها می داند یادآور می شویم:

۱. (أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فی بُرُوج مُشَيَّده...).(۲)

ص : ۳۰۰

۱- [۱] راه و رسم زندگی، الکسیس کارل، ص ۱۴۱.

۲- [۲] نساء/۷۸.

«هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند در دژهای مستحکم باشید».

۲. (کُلُّ نَفْس ذائِقَهُ الْمَوْتِ) .(۱)

«هر انسانی طعم مرگ را می چشد».

۳. (وَما جَعَلْنا لِبَشَر مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ).(۲)

«ما برای هیچ فردی قبل از تو (پیامبر) حیات دنیویِ جاودان قرار ندادیم، پس اگر تو بمیری آیا آنان جاودان خواهند بود؟».(۳)

حضرت علی (علیه السلام) درباره عمومیت مرگ می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَحَداً یَجِدُ إِلَی الْبَقاءِسُلَّماً أَوْ لِدَفْعِ الْمَوتِ سَبیلاً، لَکانَ ذلِکَ سُلَیْمانَ بْنَ داود (علیه السلام) الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الجِنِّ وَالإِنْسِ».(۴)

«اگر کسی می توانست راهی به سوی حیات جاودان دنیوی بیابد، ومرگ را از خود دور سازد، سزاوارتر از همه حضرت سلیمان (علیه السلام) بود که جن و انس برای وی مسخر گردیده بود».

و در جای دیگر می فرمایند:

«إِنَّ للّهِ مَلَکاً یُنادی فِی کُلِّ یَوْم لِدُوا لِلْمَوْتِ...».(۵)

«هر روزی فرشته ای از جانب خدا اعلان می کند که بزایید برای مرگ(عاقبت خواهید مرد)».

ص : ۳۰۱

۱- [۱] آل عمران/۱۸۵. این آیه در سوره های انبیاء/۳۵، عنکبوت/۵۷ نیز آمده است.

۲- [۲] انبیاء/۳۴.

۳- [۳] در این باره به آیات ۳۰ و ۴۲/زمر، ۱۶/احزاب، ۶۰/واقعه، ۸/جمعه، ۱۶۸/آل عمران، ۱۵/مؤمنون نیز رجوع شود.

۴- [۴] نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲.

۵- [۵] نهج البلاغه: صبحی صالح، کلمات قصار، شماره ۱۳۲.

روایات وارد از خاندان پیامبر (علیهم السلام) در این باره بسیار است و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.(۱)

۴. وحشت انسان ها (بجز اولیای الهی) از مرگ

انسان فطرتاً علاقه به دوام زندگی دارد و این ندایی است که آن را از درون، می شنود. علاقه به زندگی پیوسته که فطری انسان است، خود گواه بر این است که بشر علاوه بر این زندگی دنیوی، زندگی دیگری دارد که تجلی گاه این میل طبیعی است. و هرگز معنی ندارد که در انسان چنین میلی ایجاد گردد، ولی هیچ گاه تحقق نپذیرد.

در این جا مردم بر دو گروهند. گروهی که از حیات اخروی شناخت صحیحی ندارند و تصور می کنند که مرگ پایان زندگی است، از این جهت پیوسته از شنیدن کلمه مرگ بر خود می لرزند، زیرا آن را یک نوع عمل ناهماهنگ با خواسته درونی خود می پندارند، و مرگ برای آنها بسان غولی وحشتناک جلوه می کند که با حیات آنان در جنگ و ستیز است. ولی مردان خدا که علاوه بر زندگی دنیوی، به زندگی برتری نیز معتقدند، مشکل مرگ را کاملاً حل می کنند، زیرا حقیقت مرگ جز عوض کردن محیط زندگی چیزی نیست و در حقیقت از یک نوع زندگی، به زندگی دیگر منتقل می شوند.

ولی با این اعتراف، مرگ در همه جا و همه افراد، با یک نوع نگرانی طبیعی همراه است. زیرا گسستن الفت انسان با عزیزان مانند همسر و فرزند و دوست، بدون رنج نخواهد بود هر چند انسان پس از مرگ به زندگی برتری نیز گام بگذارد، و به حیات و مقام بالاتری ارتقا یابد. ما این نوع نگرانی و ناراحتی

۱- [۱] به نهج البلاغه و بحار الأنوار، ج۶، باب ۴ رجوع شود.

را یک امر طبیعی می دانیم که در تمام افراد بشر در لحظه مرگ وجود دارد، ولی نگرانی غیر طبیعی معلول دو چیز است که از آنِ افراد غیر مؤمن است:

الف: مرگ در نظر گروه کافر پایان زندگی است، و قطعاً تصور آن نیز ناراحت کننده است ولی این عامل به خاطر ایمان به واقعیت مرگ، درباره افراد با ایمان منتفی است.

ب: گروهی که به نوعی به معاد معتقدند ولی از سنگینی جرایم، پیوسته در رعب و وحشت بسر می برند، و طبعاً مرگ برای آنها جُرعه تلخی است که در کامشان ریخته می شود.

در برخی از آیات از وحشت یهود دنیا پرست از مرگ، سخنی به میان آمده است مانند:

(قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدّارُ الآخِرَةُ عِنْدَ اللّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللّهُ عَليمٌ بِالظّالِمينَ) .(۱)

«به آنان بگو اگر در این پندار که بهشت اختصاص به شما دارد، راستگو هستید، پس مرگ را آرزو کنید، ولی آنان به خاطر اعمالی که انجام داده اند هرگز مرگ را آرزو نمی کنند، وخدا به وضع ظالمان آگاه است».(۲)

نگرانی این گروه یک نگرانی غیر طبیعی است که معلول یکی از دو عامل یاد شده می باشد.

در روایات عوامل ترس از مرگ به گونه ای که شرح دادیم وارد شده است

ص : ۳۰۳

۱- [۱] بقره /۹۴_ ۹۵.

۲- [۲] همین مضمون با اندک تفاوتی در تعبیر، در آیه های ۶ و ۷ سوره جمعه نیز آمده است:(قُلْ يا أَيُّهَا الَّذينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَولياءُ لِلّهِ مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّو االْمَوتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ) .

وما به خاطر این که این بحث برای خوانندگان گرامی کاملاً آموزنده باشد، برخی از روایات را در این جا می آوریم:

۱. مردی حضور پیامبر آمد و یادآور شد که من مرگ را دوست نمی دارم، پیامبر از او پرسید آیا ثروتی داری؟ گفت: بلی، فرمود: آیا چیزی جلوتر از خود به سرای دیگر فرستاده ای؟ گفت: نه، پیامبر فرمود: به همین جهت مرگ را دوست نمی داری.(۱)

۲. امیر مؤمنان در سخنان خود درباره آنان که به دنیا دل بسته اند، چنین یادآور می شود:

ّچیزی در این جهان نیست مگر این که انسان از آن سیر و آزرده می گردد جز زندگی، زیرا در مرگ راحتی احساس نمی کند.(۲)

۳. و در کلمات حکیمانه خود چنین یادآور می شود: از آن گروه مباش که مرگ را به خاطر فزونی گناهان دوست نمی دارد.(۳)

۴. مردی به امام مجتبی (علیه السلام) گفت: چرا ما مرگ را دوست نمی داریم؟

امام در پاسخ فرمود: شما خانه آخرت را ویران کردید و خانه دنیا را آباد نمودید، طبعاً دوست نمی دارید که از خانه آباد به ویرانه منتقل شوید.(۴)

ص : ۳۰۴

۱- [۱] أَتَی النبیّ رَجُلٌ فَقالَ ما لی لا اُحبُّ المَوْتَ؟ فقال له: أَلَکَ مال؟ قالَ : نَعَمْ، قال: فَقَدَّمْتَهُ؟ قال: لا، قال: فَمِنْ ثَمَّ لا تُحِبُّ الْمَوتَ(بحار الأنوار:۶/۱۲۷).

۲- [۲] وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ مِنْ شَیء إِلاّ وَیَکادُ صاحِبُهُ یَشْبَعُ مِنْهُ وَیَمَلُّهُ إِلاّ الْحَیاةَ فَإِنَّهُ لا یَجِدُ فی الْمَوتِ راحَةً (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۳).

۳- [۳] لا تَکُنْ مِمَّنْ تَکْرَهُ الْمَوتَ لِکَثْرِهِ ذُنُوبِهِ. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۵۰.

۴- [۴] قالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلیّ(علیهما السلام) : ما بالَنا نَکْرَهُ الْمَوتَ وَلا نُحبُّهُ؟ فقال: إنّکُم أخرَبْتُمْ آخِرَتَکُمْ وَعَمَّرْتُمْ دُنْیاکُمْ، فَأَنْتُمْ تَکْرَهُونَ النَّقْلَه مِنَ الْعُمْرانِ إِلی الْخَرابِ(بحار الأنوار:۹/۱۲۹).

۵. مردی بـه امـام جـواد (علیه السـلام) عرض کرد چرا گروهی از مسـلمانان مرگ را دوست نمی دارنـد؟ فرمـود: برای این که مرگ را نشـناخته انـد و اگر آن را می شـناختند و از اولیای الهی می بودنـد، او را دوست می داشـتند و می دانسـتند که سـرای آخرت برای آنان بهتر از دنیا است.(۱)

همـان طور که یـادآور شـدیم عوامـل ترس از مرگ عبارتنـد از : فقـد ایمان به معاد، یا ناآگاهی نسبت به حقیقت مرگ، و یا ترس از کیفر گناهان. بدون شک عوامل یاد شده در مورد اولیای خدا منتفی است از این جهت آنها به استقبال مرگ می روند و فرشته مرگ را به آغوش می کشند.

امیر مؤمنان (علیه السـلام) می فرمایـد:«به خـدا سوگنـد، فرزند ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از کودک شـیرخوار به پسـتان مادرش».(۲)

و باز می فرماید:«به خدا سوگند بیم ندارم بر مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من بیاید».(۳)

۵. انواع مرگ ها در قرآن

اشاره

مرگ یک رخداد طبیعی در زندگی انسان است و از جهاتی قابل بحث و تقسیم است که ما با توجه به آیات وارد در این باره، اقسامی از آن را متذکر

ص : ۳۰۵

۱- [۱] قیلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلیّ بن مُوسی(علیهم السلام) : ما بالَ هؤلاءِ الْمُسْلِمینَ یَکْرَهُونَ الْموتَ؟ قال: لأَنَّهُمْ جَهَلُوهُ فَکَرِهُوهُ وَلَوْ عَرَفُوهُ وَکانُوا مِنْ أَولیاءِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ لاحبُّوهُ وَلَعَلِمُوا أنَّ الآخِرَهَ خَیرٌ لَهُمْ مِنَالدُّنْیا(معانی الاخبار،ص ۲۹۰).

۲- [۲] وَاللّهِ لابنُ أبی طالِب آنَس بِالْمَوتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْی أُمِّهِ(نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه۵).

۳- [۳] فَوَاللّهِ ما أُبالی دَخَلتُ إِلَی الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْموتُ إِلَیَّ(نهج البلاغه، خطبه ۵۵).

می شویم:

الف: مرگهای دشوار و آسان

اشاره

انتقال از یک زنـدگی به زنـدگی دیگر به طور طبیعی بدون مشـکلات نخواهد بود و این نه تنها لحظه مرگ و انتقال از سـرای دنیا به سـرای آخرت است که همراه با سختی ودشواری انجام می گیرد، بلکه نوزادی هم که دوران کوتاه زندگی در رحم را، پشت سر می گذارد، ومی خواهد گام به زندگی جدید نهد، دشواریهایی را احساس می کند. بدین خاطر در روایتی از امام رضا(علیه السلام) سه مرحله به عنوان وحشتناکترین مراحل زندگی انسان معرفی شده است.

۱.مرحله تولد.

۲. مرحله مرگ.

۳. مرحله برانگیخته شدن.

آنگـاه فرمودنـد خداونـد یحیی (علیه السـلام) را در این مراحل خوف آور، در پناه امنیت و آرامش خود قرار داده است، چنان که می فرماید:

(وَسَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً) .(۱)

اگر چه مرگ از این نظر بـدون دشواری و سـختی نخواهد بود، ولی از نظر عوارض و دشواریهای غیر طبیعی به دو نوع تقسـیم می شود:

۱. مرگ دشوار که غالباً مربوط به ظالمان و گناهکاران است.

۱- [۱] مریم/۱۵. بحار الأنوار:۶/۱۵۸، إنّ أوْحَشَ ما یَکُونُ هذَا الْخَلْقَ فی ثَلاثَهِ مَواطِنَ: یَوْمَ یُولَدُ وَیَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَیَرىَ الدُّنْیا،وَیَوْمَ یَمُوتُ فَیُعاینُ الآخِرَهَ وَأَهْلَها،وَیَومَ یُبْعَثُ فَیَری أَحکاماً لَمْ یَرَها فی دارِ الدُّنْیا....

قرآن در این باره می فرماید:

(وَجاءَتْ سَكْرَهُ الْمَوْتِ بِالحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ) .(۱)

«آمد سختیهای مرگ(که تقدیر به)حق است،(به او گفته می شود) این همان چیزی است که از آن گریزان بودی».

و در آیه دیگر می فرماید:

(فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَهُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبارَهُمْ).(۲)

«چگونه است آنگاه که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که به صورت و پشت آنان (تازیانه) می زنند».(۳)

۲. مرگ آسان که غالباً از آن صالحان می باشد.

قرآن در این باره می فرماید:

(الَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَهُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ...) .(۴)

«پرهیزکاران کسانی اند که فرشتگان جان آنان را در حالی که پاك و پاکیزه اند می گیرند و به آنان می گویند درود بر شما باد».

و در آیه دیگر می فرماید:

(يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعى إِلى رَبِّكِ راضيَهً مَرْضِيَّهً) .(۵)

«ای انسان صاحب نفس مطمئن، بر گرد به سوی پروردگارت، در حالی که خشنود به پاداش، وبرگزیده در نزد خدا می باشی».

ص : ۳۰۷

۱- [۱] ق/۱۹.

۲- [۲] محمد/۲۷.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه های ۹۷/نساء;۲۸/انفال; ۹۳/انعام و ۷۵/قیامت.

۴- [۴] نحل/۳۲.

۵- [۵] فجر /۲۷ ۲۸.

عین همین تقسیم، در احادیث اسلامی نیز وارد شده است که نمونه هایی از آن را یادآور می شویم:

مرگ های آسان و دشوار در روایات

۱. امام مجتبی (علیه السلام) مرگ مؤمن را چنین توصیف می کند:«مرگ بزرگترین مژده و نویدی است که بر مؤمن وارد می شود، زیرا از یک خانه پر مشقت به نعمت های جاودان منتقل می شود».(۱)

۲. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:«مرگ برای مؤمن بسان کندن لباس و باز کردن زنجیر از پا است و مانند پوشیدن فاخرترین لباسها وخوشبوترین آنها است، مرگ برای مؤمن هموارترین مرکب و مأنوس ترین خانه ها است».(۲)

۳. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«مرگ برای مؤمن بسان بوییدن بوی خوش است که به خاطر خوشی آن، به خواب سبک می رود و همه دردها ، از او رخت برمی بندد».(۳)

درباره مرگهای دشواری روایاتی را یادآور می شویم:

۴. امام مجتبی (علیه السلام) در این باره می فرماید:«مرگ برای کافران بزرگترین هلاکت است، زیرا از بهشت خود (دنیا) به دوزخ و آتش همیشگی وارد می شوند».(۴)

۱- [۱] أعْظَمُ سُرور یَرِدُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ إذا نُقِلُوا عَنْ دارِ النَّکَدِ إلی نَعیم الأَبَدِ (بحار الأنوار:۶/۱۵۴).

۲- [۲] کَنَزْعِ ثِیاب وَسِخهِ قُمْلَه وَفَکِّ قُیُود وَأَغلال ثَقیلَه، والاسْتِبْدالُ بِأَفْخَرِ الثِّیابِ وَ أَطْیَبِها رَوائحَ وَأَوطَیءِ المَراکِبِ وَآنَسِ المَنازِلِ(بحار الانوار:۶/۱۵۵).

۳- [۳] لِلْمُؤْمنِ کَأَطیَبِ ریح یَشُمُّهُ فَیَنْعَشُ لِطیبه وَیَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالأَلَمُ کُلُّهُ عَنْهُ (بحار الأنوار:۶/۱۵۴).

۴- [۴] اَعْظَمُ ثُبور یَرِدُ عَلَی الکافِرینَ إذا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إلی نار لا تَبیدُ وَلا تَنْفَدُ(بحار الأنوار: ۶/۱۵۴).

۵. امام سجاد (علیه السلام) مرگ کافر را چنین توصیف کرده اند:«مرگ برای کافران بسان تعویض لباسهاس قیمتی و پوشیدن کثیف ترین و خشن ترین لباسها است و یا انتقال از خانه های مأنوس و سکنی گزیدن در وحشت آورترین منازل و در کنار بزرگترین عذابها می باشد».(۱)

ب: مرگ تن و مرگ قلب

غالباً مرگ را به جسم و تن نسبت می دهند، آنگاه که رابطه روح از آن گسسته شود. ولی از نظر قرآن، آن انسانی که ازنظر تفکر و تعقل، در درجه بسیار پایین باشد، مرده زنده نما است، از این جهت خدا گروه معاند را مردگانی می داند که نمی شنوند و نه درک می کنند چنان که می فرماید:

(إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوا مُدْبِرینَ).(۲)

«تو ای پیامبر، مردگان و کران را نمی توانی بشنوانی، آنگاه که بر تو پشت کنند (و از پذیرش حق سرباز زنند)».

در این آیه مشرکان لجوج مردگانی تلقی شده اند که گویا نمی فهمند، کرانی معرفی شده اند که گویا نمی شنوند.(۳)

و باز می فرماید:

(أَوَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها...) .(۴)

ص : ۳۰۹

۱- [۱] لِلْکافِرِ کَخَلْعِ ثِیاب فاخِرَه وَالنَّقْلُ عَنْ مَنازِلَ أَنیسَه والاستبدالُ بِأَوسَخِ الثِّیابِ وَأَخْشَنِها وَأَوْحَشِ الْمَنازِل وَأَعْظَمِالْعَذابِ(بحار الانوار:۶/۱۵۵).

۲- [۲] نمل/۸۰.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه های ۵۱ ۵۲ سوره روم.

۴- [۴] انعام /۱۲۲.

«آیـا آن کس که مرده(دل) بود و او را زنـده کردیم و برای او نوری را آفریـدیم که در پرتو آن با بینایی در میان مردم راه می رود، بسان کسی است که در تاریکی ها فرو رفته و از آن بیرون نمی آید!!».

از نظر علی (علیه السـلام) گروه تنبل و بی عار که از جهاد سـرباز می زنند و ذلت و تسلط دشمن را به خاطر زندگی چند روزه دنیـا، پـذیرا می گردنـد، مردگاننـد، در حـالی کـه گروه مجاهـد کـه برای حفظ آرمانهـای الهی شـربت شـهادت می نوشـند، زندگانند. چنان که می فرماید:

«فَالْمَوْتُ فی حَیاتِکُمْ مَقْهُورینَ وَالْحَیاةُ فی مَوْتِکُمْ قاهِرینَ».(۱)

و نیز کسانی که نهی از منکر را به کلی ترک نموده، نه از طریق زبان و نه از طریق قلب و نه با اعمال قـدرت، با منکران مبارزه نمی کنند از نظر علی (علیه السلام)مردگان زنده نما می باشند، چنان که می فرماید:

«وَمِنْهُمْ تارِکٌ لانْکارِ الْمُنْکَرِ بِلِسانِهِ وَقَلْبِهِ وَیَدِهِ فَذلِکَ مَیِّتُ الأَحْیاءِ».(۲)

و در وصف زاهدان و پارسایان می فرماید:

«دلبسـتگان بـه دنیـا مرگ اجسـاد خـود را بزرگ می شـمارند در حـالی کـه پارسایـان مرگ دلهـای ایـن گروه را بزرگـتر می دانند».(۳)

ج: موت فرد و اجتماع

اشاره

دانشمندان برای حیات اجتماعی، همچون فرد، اوج وحضیض، و

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۷۴ در این باره به خطبه ۸۷ نیزرجوع شود.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰«یَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْیا یُعَظِّمُونَ مَوْتَ أَجْسادِهِمْ وَهُمْ أَشَدُّ إعْظاماً لِمَوتِ قُلُوبِ أَحْیائِهِمْ».

صعود و نزول معتقدند، و به عبارت دیگر: جامعه مانند فرد است و یک فرد تا به سن کمال نرسد، حال پویایی و تهاجم دارد و پس از مدتی که به اوج رشد و قدرت رسید، وقفه ای در پیشروی او نمایان می گردد، آنگاه ضعف وسستی بر اعصاب و قوای او حکومت کرده و در این سن و سال به جای مهاجم، مدافع است تا آنچه را که دارد، از دست ندهد و سرانجام محکوم به مرگ می شود.

جامعه نیز بسان فرد، مدتی حالت تهاجمی دارد، و پس ازمدتی حالت تدافعی به خود می گیرد، و سرانجام منقرض می گردد. و تاریخ جوامع بر اساس مراحل:تکون ، تهاجم، تدافع و انقراض شکل می گیرد و در هر دوره ای نوعی فرهنگ و تمدن، بر جامعه حکومت می کند و بالأخره رشد می کند و سرانجام پس از رشد، دوران فترت، و سپس مرگ فرهنگ حاکم برجامعه فرا می رسد، و فرهنگی نو تکون می یابد.

قرآن به حیات و مرگ جامعه در آیه یاد شده در زیر اشاره می کند:

(وَلِکُلِّ أُمَّه أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَلا یَسْتَقْدِمُونَ).(۱)

«برای عمر هر امتی پایانی است. هرگاه پایان عمرشان برسد لحظه ای نه تأخیر می کنند و نه زودتر فانی می شوند».(۲)

مسلماً درخشندگی و افول تمدن ها از سنت های قطعی خدا است که بر اقوام و ملل جهان حاکم بوده و خواهد بود ولی هرگز معنی سنت الهی این نیست که جامعه بدون هیچ عاملی از درون پوسیده و فرو ریزد،بلکه برای پیری و

۱- [۱] اعراف/۳۴.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره یونس آیه ۴۹ نیز آمده است.

فرتوتی جامعه ها عللی است که یکی را از نظر قرآن یادآور می شویم:

ستم: عامل مرگ جامعه ها

ظلم و تعدی در میان ملل از نقطه کوچکی شروع می شود و به مرور زمان به پایه ای می رسدکه انفجار به دنبال می آورد وبسان دیگ بخار که بر اثر فشار درونی و بسته شدن دریچه های اطمینان با یک انفجار آنی ساختمانی را فرو می ریزد، ظلم و بیدادگری نیز مایه ویرانی جامعه می گردد.

قرآن به این حقیقت در آیه ای به گونه ای اشاره می فرماید:

(وَما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْم وَأَهْلُها مُصْلِحُونَ) .(۱)

«هرگز پروردگار تو ظالمانه ملتی را نابود نمی کند، آنگاه که آنان در راه اصلاح و پاکی گام بردارند».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَإِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً* وَکَمْ أَهْلَکْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوح وَکَفی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبیراً بَصِیراً) .(۲)

«آنگاه که بخواهیم اهل آبادی را نابود کنیم به متنعمان آنان فرمان (اطاعت) می دهیم، پس آنان از اطاعت خدا بیرون می آیند و سزاوار عذاب می گردند در این موقع آن آبادی را ویران می کنیم چقدر جمعیت هایی را پس ازنوح نابود ساختیم و کافی است که خدا از گناه بندگان خود آگاه است».

در این آیات، عامل مرگ و فنای جامعه ها، آن هم بر اثر قهر الهی،

۱- [۱] هود/۱۱۷.

۲- [۲] اسراء/۱۶ ۱۷.

مسأله گناه و نافرمانی(که جمله های (فَفَسَقُوا فِیها) ، و (بِذُنُوبِ عِبادِهِ)از آن حاکی است) قلمداد گردیده است. البته قسمتی از گناهان یک نوع رابطه مادی با فرو ریختن نظام جامعه دارد مثلاً گسترش ظلم موج تنفر را نسبت به هیئت حاکمه ایجاد می کند و تخم عداوت را در جامعه می پاشد، و قتل و کشتار را به دنبال آورده، و تمدن را از بین می برد.

ولی تأثیر قسمتی دیگر از گناهان در فرو ریختن جامعه، برای ما روشن نیست و شاید رابطه مادی دارد که ما از آن آگاه نیستیم، یا در سایه یک رابطه غیبی، مشمول قهر و عذاب الهی می شوند البته بحث در این مورد گسترده تر از آن است که در این مناسبت بیان گردد.

د: مرگهای افتخار آمیز

در میان مرگها، مرگهای افتخار آمیزی داریم که به حق باید انسان به آن افتخار کند، و آن مرگ در راه خدا، و در طریق اقامه قسط و عدل، و یا در طریق فراگیری علم و دانش، و سرانجام کسب معارف الهی می باشد. به این نوع از مرگ در آیات یاد شده در زیر تصریح شده است:

(وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبیلِ اللّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَلکِنْ لاتَشْعُرُونَ) .(۱)

«کسانی را که در راه

ص : ۳۱۳

۱- [۱] بقره/۱۵۴.

خدا کشته می شوند مرده نخوانید آنان زندگانند ولی شماها درک نمی کنید».(۱)

نه تنها مرگ این گروه، مرگ افتخار آمیز است بلکه، گروهی که در راه تحصیل آیین حق و کسب معارف الهی، خانه و دیار خود را ترک کنند و در نیمه راه مرگ آنان را فرا گیرد، مرگ افتخارآمیزی دارند که در دیگر مرگها نیست چنان که می فرماید:

(...وَمَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوتُ فَقَدْوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللّهِ...) .(۲)

«آنان که از خانه خود به عنوان هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون آیند آنگاه مرگ آنها را درک کند، اجر آنان با خدا است».(۳)

۶. مرگ و اجل قطعی و...

در قرآن مجید دو نوع اجل معرفی شده است:

۱. اجل مسمی.

۲. اجل (به طور مطلق).

مفسران درباره این دو نوع اجل، بحثهای زیادی دارند ولی آنچه که از مطالعه مجموع آیات به دست می آید این است که مقصودا ز«اجل مطلق» عمر طبیعی نوع موجودات است. بدین معنی که در عمر و بقای نوع پدیده ها نقطه ای وجود دارد که پایان عمر آن نوع است. مثلاًـ عمر طبیعی برای انسان (می گویند ۱۲۰ سال است) که تجاوز از این حد نادر و کمیاب است ومقیاس قضاوت نیست همچنان که برای پدیده هایی که بشر به دست خود می سازد یک عمر محدودی است ساختمانی که با آهن ساخته شود عمر طبیعی دارد در حالی که ساختمانی که با بتون ساخته شود عمر طبیعی دیگر، و

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۱۶۹ از سوره آل عمران.

۲- [۲] نساء/۱۰۰.

۳- [۳] به همین مضمون بلکه با توسعه بیشتر، آیه ۵۸ از سوره حج می باشد.

همچنین است سیل بندهایی که بشر برای جلوگیری از هدر رفتن آب در تنگه های کوهها می سازد برای خود عمر ویژه ای دارند.

ولی آن چنان نیست که هر پدیده ای از این عمر طبیعی بهره بگیرد و چه بسا عوامل شکننده، آن را از طی این راه طبیعی باز می دارد، و در نیمه راه مرگ او فرا می رسد این نوع از اجل را«اجل مُسَـمی» می نامند چون تنها خدا از سرنوشت همه انسانها آگاه است یادآور می شود که«اجل مسمی» در نزد او است یعنی بشر می تواند از اجل مطلق آگاه شود امّا هرگز از«اجل مسمی» که لحظه مرگ حتمی است آگاه نخواهد بود.

البته بحث کامل درباره اجلهای حتمی و غیر حتمی نیاز به رساله جداگانه ای دارد، در این جا به همین اندازه اکتفا می شود.

بنابراین اجل مطلق با قابلیت نوع پدیده سنجیده می شود، در حالی که اجل مسمی، به فرد، با تمام خصوصیاتی که با توجه به آنها مرگ در کمین او است، نسبت داده می شود.

۷. توبه و ندامت در حال مرگ

آیات قرآن حاکی از آن است که به هنگام مرگ حجاب های مادی از دیدگان افراد برداشته می شود، به گونه ای که افراد از سرنوشت خود در سرای دیگر آگاه می شوند، و به گونه ای عالم برزخ را با دیدگان برزخی خود می بینند، این جاست که گروه نیکوکاران به استقبال مرگ می روند و آن را هدیه الهی تلقی می کنند، در حالی که گناهکاران، سخت در ندامت فرو رفته و گمان می کنند که توبه و انابه و تظاهر به ایمان در این لحظه سودی دارد.

قرآن در آیاتی تذکر می دهد که توبه این گروه در این لحظه پذیرفته نیست

ص : ۳۱۵

و نـدامت سودی نـدارد، زیرا نـدامت در صورتی مـایه کمـال روح است که فرد نـادم به انجـام گناه قادر باشـد، ولی آنگاه که قـدرت و توان از او سـلب گردیـده، و جز یک راه پیش روی او نیست، در این صورت نـدامت، حاکی از دگرگونی روحی، و توبه به معنی شسـتشوی روح نخواهـد بود. از این جهت این نوع نـدامت و توبه بـا نـدامت هـا و توبه هـای دوره قبل از لحظات مرگ، اختلاف ماهوی دارد. آیات در این باره فراوان است که برخی را یادآور می شویم:

(وَلَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُالْمَوتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الآنَ...) .(۱)

«توبه کسـانی که مـدتها بـدی هـا را انجام می دهنـد، و آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا رسـید می گوینـد اینک توبه نمودیم، پذیرفته نیست».

و در آیه دیگر می فرماید:

(حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ المَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ...) .(۲)

«آنگاه که مرگ یکی از این بـدکاران فرا می رسـد، می گویـد: بارالها مرا به دنیا برگردان تا من در مواردی که کوتاهی کرده ام عمل صالح انجام دهم (خطاب می آید) هرگز...».

طـاغوت مصـر، فرعون، به هنگام غرق شـدن در دریا، خواست از این اصل بهره بگیرد و اظهار ایمان نمود ولی با ردِّ خـدا روبه رو شد. آنجا که می فرماید:

(حَتّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ انَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا

۱- [۱] نساء/۱۸.

۲- [۲] مؤمنون/۹۹_ ۱۰۰.

إِسْرائيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمينَ*اَلانَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَالْمُفْسِدينَ).(۱)

(«فرعون بر پیمودن راه بـد ادامه داد) تا لحظه ای که غرق او را گرفت، در این هنگام به فکر توبه افتاد، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز خدایی که بنی اسـرائیل به آن ایمان آورده اند نیست و من یکی از تسلیم شدگان در پیشگاه او هستم (خطاب آمد) اَلان، در حالی که در گذشته مخالفت می کردی و از مفسدان بودی؟».

امت هایی که مستحق نزول عذاب بودند تا پیش از نزول آن، پیامبران الهی را مسـخره می کردند ولی آنگاه که با عذاب روبه رو می شدند دست به دامن انبیا شده اظهار ایمان می کردند چنان که می فرماید:

(فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ...* فَلَمْ يَکُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا...).(۲)

«آنگاه که عذاب ما را دیدند گفتند ایمان آوردیم ولی ایمان آنان در این حالت مؤثر و مفید نبود».

امیر مؤمنان در یکی از سخنان خود به این حقیقت چنین اشاره می کند:

«گناهکاران در برابر عذابی که به هنگام مرگ برای آنها آشکار می شود انگشت ندامت به دندان می گیرند».(۳)

و در پایان یادآور می شویم که: امتناع از پـذیرایی این نوع توبه و نـدامت با رحمت گسترده الهی مخالف نیست، زیرا پذیرفتن پشیمانی در دستگاه تشریع

۱- [۱] یونس/۹۰ ۹۱.

۲- [۲] غافر/۸۴ ۸۵.

۳- [۳] فَهُوَ يَعضُّ يَدَهُ نَدامَةً عَلى ما أصحر لَهُ عِنْدَ الْمَوتِ مِنْ أَمْرِهِ(نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹).

به خاطر لفظ آن نیست بلکه برای این است که در روح انسان تحول و دگرگونی خاصی ایجاد می کند که شایسته نزول فیض می گردد(این مسأله را ما در شفاعت نیز خواهیم گفت).

یک چنین تحول در موقع آزادی بشر و قدرت او بر گناه و ترک آن، دست می دهد نه در لحظه ای که بر لب پرتگاه هلاکت قرار گیرد که یک راه بیش در پیش پای او نباشد در این جا توبه در روان او اثری نمی گذارد، و دل و جان را صفا نمی بخشد، تا مشمول رحمت حق گردد.

۸. وصیت در حال مرگ

از نظر احادیث اسلامی مستحب است هر انسانی در همه حالات وضع زندگی خود را از نظر دیون وحقوق، روشن سازد که مبادا لحظه مرگ فرا رسد و موفق به بیان وظایف نگردد.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: بر انسان مسلمان شایسته نیست که شب را بخوابد مگر این که وصیت او زیر سر او باشد.(۱)

ولی چه بسا افرادی به موقع صحت، موفق به وصیت نمی گردند، از الطاف الهی است که دستور مؤکد می دهد که هر مسلمانی به هنگام مرگ درباره«ما تَرَکِ» خود وصیت کند چنان که می فرماید:

(کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْموتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ...).(۲)

«بر شما نوشته شده است آنگاه که علایم مرگ فرا رسید اگر مالی از خود بجا

۱- [۱] وسائل الشیعه: ۱۳، کتاب وصایا، باب ۱، حدیث ۷، ما یَنْبَغی لامْرِیء مُسْلِم أَنْ یَبیتَ لَیْلَهً إِلاّ وَوَصِیَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.
۲- [۲] بقره /۱۸۰.

گذارده است وصیت کند».

برای این که وصیت انسان چه لفظی و چه کتبی تنفیذ شود یادآور می شود که دو فرد عادل وصیت او را بشنوند و بر آن شهادت دهند چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَهُ بَیْنَکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوتُ حینَالْوَصِیَّهِ اثْنانِ ذَوا عَدْل مِنْکُمْ) .(۱)

«ای افراد با ایمان آنگاه که مرگ یکی از شماها فرا می رسد، به هنگام وصیت باید دو نفر عادل از شما حضور به هم رسانند و آن را گواهی کنند...».

۹. ناآگاهی انسان از مرگ خویش

یکی از الطاف الهی این است که در انسان پیوسته روح امید به بقا آفریده، تا در خود احساس مرگ و خاموشی چراغ زندگی نکند، امید و آرزو، چراغ فروزنده زندگی است که اگر از انسان گرفته شود شبستان زندگی به خاموشی و سردی می گراید، و در برخی از روایات آمده است.«آرزو بر امت من رحمت است اگر آرزو از انسان گرفته شود، مادری به شیرخوار خود شیر نمی دهد، باغبانی نهالی را نمی کارد».(۲)

اگر انسان از پیش، از زمان و مکان مرگ خود آگاه می بود، سالها پیش از رسیدن اجل، غم و اندوه، سردی و خاموشی، آن چنان بر او حکومت می کرد که هر نوع حرکت و تلاش را از او سلب می نمود و چه بسا«دق مرگ» می شد و قبل از فرا رسیدن اجل مقرر، جهان را بدرود می گفت.

۱- [۱] مائده/۱۰۶.

۲- [۲] الأَمَلُ رَحْمَهٌ لأُمّتی، وَلَولا الأَمَلُ ما رَضَعَتْ والِدهٌ وَلَدَها، ولا غَرَسَ غارِسٌ شَجراً(سفینه البحار، ماده«امل)».

اصولاً یکی از اسباب زنده ماندن انسان تا اجل محدود و مقرر، جهل انسان به زمان و مکان مرگ است و اگر جهل تبدیل به علم شود چه بسا ادامه زندگی تا اجل محدود و مقرر ممکن نگردد، از این جهت خدا این بخش از علم را (جز در مواردی) به خود اختصاص داده و افراد را از زمان و مکان مرگ خود آگاه نساخته است.

البته ناآگاهی انسان از فرا رسیدن مرگ، جنبه تربیتی نیز دارد، زیرا برگزیدن راه صلاح، آنگاه نشانه کمال روح بشمار می آید که انسان در خود احساس قدرت بر انجام و ترک فعل، بنمایدنه روزی که آفتاب عمر خود را بر لب بام ببیند،و چراغ امید و آرزوی او خاموش گردد آری ناآگاهی انسان از زمان مرگ غرور آفرین است، ولی مردان بزرگ با مهار کردن این غرور به سوی کمال پیش می روند.

جهل به مرگ به گونه ای دیگر نیز می تواند اثر تربیتی داشته باشد و آن این که آگاهی از مرگ، در آن زمان که میان انسان و مرگ فاصله فراوانی باشد چه بسا در انسان، روح عصیان را به امید توبه در آینده، پرورش دهد، زیرا با خود می گوید که من پنجاه سال بعد رخ در نقاب خاک خواهم کشید پس دم را مغتنم شمارم و در آینده توبه می کنم ولی آنگاه که زمان مرگ برای انسان مجهول باشد و در هر لحظه احتمال فرا رسیدن آن را بدهد در این صورت اگر فرد عاقلی باشد کمتر گناه می کند، زیرا نمی تواند به خود امید توبه و نوید نجات دهد.

قرآن در این مورد می فرماید:

(...وَما تَدْری نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْض تَمُوتُ...) .(۱)

«هیچ انسانی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد».

۱- [۱] لقمان/۳۴.

از آیات گوناگون جهل انسان به مرگ خود، کاملاً استفاده می شود از این جهت به این آیه بسنده شد و آیاتی که آگاهی از«اجل مسمی» را از آن خدا می داند، از این گروه است.

۱۰. مرگ و مأموران الهی

یکی از مراتب توحید، توحید در ربوبیت است و این که تدبیر جهان از آن خدا است و در عالم آفرینش، کارگردانی به جز خدا نیست و هر نوع اندیشه شرک در تدبیر، از نظر قرآن مردود است. بنابراین نورافشانی خورشید و فروزندگی ماه، و... همه و همه کار خدا است.

(...اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ) .(۱)

«برای او است آفریدن و امر تدبیر خلقت، بزرگ است خدایی که پروردگار جهانیان است».

ولی اعتقاد به توحید در تدبیر، مانع از آن نیست که جهان از طریق اسبابی که خدا خود آنها را برانگیخته است، اداره شود. چه زیبا می گوید:

نقش هستی از ایوان ماست *** آب و باد و خاک، سرگردان ماست

ما به دریا حکم طوفان می دهیم *** ما به سیل و موج،فرمان می دهیم

آبها از خود نه طغیان می کنند *** آنچه می گوییم ما، آن می کنند

قبض روح و گرفتن جانها یک پدیده طبیعی است، و نوعی مربوط به کارگردانی جهان آفرینش است قرآن گاهی آن را به خدا نسبت می دهد و فعل او می داند، و گاهی آن را از آن فرشتگان که مأموران الهی هستند، می داند.

۱- [۱] اعراف/۵۴.

در جایی می فرمايد:

(اللّهُ يَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حينَ مَوْتها...) .(۱)

«خدا جانها را به هنگام مرگ می گیرد».

و در جای دیگر آن را از آن فرشتگان می داند، چنان که می فرماید:

(اَلَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَهُ...) .(۲)

«آنان که فرشتگان، جان آنها را قبض می کنند».

و در آیه سوم آن را کار«مَلَکَ المَوتْ» می داند که بر قبض ارواح مأموریت خاصی دارد، چنان که می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ...) .(۳)

«بگو ملک الموت که مأمور قبض روح شماست، شما را به طور کامل می گیرد».

و هر سه نسبت از واقعیت خاصی برخوردارند، زیرا از یک طرف جهان، یک مدبر اصیل و مستقل بیش ندارد، و طبعاً قبض روح از آن خدا خواهد بود، از طرفی دیگر سازمان هستی بر اساس نظام علت و معلول و اسباب و مسببات، استوار است، و هر پدیده ای عمل خاصی دارد طبعاً فرشتگان و ملک الموت که مأموران الهی هستند مصدر این کار خواهند بود، و این نوع نسبت، در قرآن فراوان است، یعنی یک پدیده در عین انتساب به خدا به غیر او نیز نسبت داده شده است امّا با دو نسبت مختلف ومتغایر، یکی اصیل و بالذات، و دیگری وابسته و غیرمستقل، اینک دو نمونه:

۱- [۱] زمر/۴۲.

۲- [۲] نحل/۲۸.

۳- [۳] سجده/۱۱.

۱. قرآن در مورد کارهای پنهانی انسان می فرماید:

(...وَاللّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ...) .(۱)

«خدا آنچه را که در شب می اندیشید(پنهان می دارند) می نویسد».

در آیه دیگر آن را به فرشتگان نسبت داده می فرماید:

(أَمْ یَحْسَبُونَ أَنّالا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْویهُمْ بَلی وَرُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ) .(۲)

«آیا می پندارند که ما گفتارهای سری و پنهانی آنان را نمی شنویم؟ چرا می شنویم و فرستادگان ما نزد آنها هستند و آن را می نویسند».

۲. در آیات یاد شده در زیر موت و حیات فعل خدا شمرده شده است: آل عمران/۱۵۸، توبه/۱۱۶، واقعه /۶۰، نجم/۴۴، بقره /۲۵۸، حجر/۲۳، ملک/۲، مؤمنون/۶۰، غافر/۶۸ و دخان/۸.

و در آیه های: انعام/۶۱، اعراف/۳۷، نحل/۲۸و۳۲ فعل فرستادگان الهی قلمداد شده و جمع میان این دو نوع نسبت، به نحوی است که بیان شد، ولی به خاطر رفع هر نوع اندیشه ثنویت و اندیشه استقلال در اسباب، در مجموع قرآن در عین این که نظام اسباب ومسببات مورد قبول واقع شده است، اصرار کم نظیری بر این مطلب است که همه انواع پدیده ها و آثار طبیعت از خدا است و پدیده های امکانی فقط به حول و قوه الهی منشأ یک رشته آثار و افعال می باشند و هیچ گونه استقلالی از خود ندارند.

۱- [۱] نساء/۸۱.

۲- [۲] زخرف/۸۰.

۱۵- قبر و برزخ در قرآن

آیات موضوع

۱. (کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَکُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ...) . (بقره/۲۸)

۲. (...وَکانَ وَرائَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفینَه غَصْباً) . (کهف/۷۰)

۳. (...وَأَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ) . (حجّ/۷)

۴. (...وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ) . (مؤمنون/۱۰۰)

۵. (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ) . (یس/۵۱)

۶. (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ...) . (زمر/۶۴)

۷. (قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُروج مِنْ سَبیل) . (غافر/۱۱)

۸. (بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ) . (الرحمن/۲۰)

۹. (ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ) . (عبس/۲۱)

ترجمه آیات

۱.«چگونه به خداوند کفر میورزید در حالی که مرده بودید و او شما را زنده کرد».

۲.«پیش روی آنان فرمانروایی بود که کشتی ها را به یغما می برد».

۳.«خدا کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزد».

۴.«و در پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

۵.«در صور دمیده می شود ناگاه مردگان از قبرها به سوی محشر می شتابند».

۶.«آنگاه که در صور دمیده شد آن که در آسمانها و زمین است می میرد، مگر آنچه را که خدا بخواهد».

۷.«(کافران در روز قیامت می گویند) پروردگارا دوبار ما را میراندی، و دوبار زنده کردی پس ما به گناهان خود معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون رفتن از آتش دوزخ وجود دارد؟».

۸.«میان دو دریا، فاصله و حایلی است که به هم سرایت نمی کند».

۹.«سپس او را میراند، پس وارد قبر کرد».

تفسیر آیات

اشاره

اگر لحظه جانکاه مرگ را نخستین منزل انسان پس از دنیا بدانیم، و طبعاً مراسم غسل و کفن و نماز بر میت ادامه همان منزل خواهد بود، باید نزول در قبر را منزل دوم بشماریم. خانه ای که انسان کوچکترین سابقه ای با آن ندارد، خانه بسیار تنگ، ومقدار گنجایش آن به پهنای نیم متر، وطولِ کمتر از دو متر می باشد، و انسان پس ازساییدن«چهره بر خاک»، به تدریج از چشمهای انسانهای مادی نگر، پنهان می گردد، و با گذاردن چند آجر بر روی دیواره قبر، خروارها خاک بر آن ریخته می شود و ارتباط مادی انسان با جهان

پیشین قطع می گردد.

البته این نوع از منزل یک مسأله حسی است، قرآن نیز به این منزل به مناسبتهایی اشاره می کند ومی فرماید:

(ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ) .(۱)

«سپس او را میراند، پس وارد قبر کرد».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) .(۲)

«خدا کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزد».(۳)

ولی بـا دیـده واقع بینـانه، دومین منزل واقعی انسان از نظر قرآن همان برزخ است که روح و روان انسان با بـدن متناسبی در آن محیط بسر می برد، و انسـان برای خود در آنجـا حالاـتی دارد که متـذکر می شویم و مقصود از«قبر» در مواردی همـان جهان برزخ است.

قرآن از این منزل دوم در آیه یاد شده در زیر حکایت می کند و می فرماید:

(...وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) .(۴)

«و در پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

«وراء» در این آیه بر خلاـف آنچه که غالباً در آن اسـتعمال می شود، به معنی پیش رو است، چنان که در برخی از آیات دیگر نیز در این معنی به کار

ص : ۳۲۷

۱- [۱] عبس/۲۱.

۲- [۲] حج/۷.

۳- [۳] در این زمینه به آیات ۸۴/توبه، ۲۲/فاطر، ۱۳/ممتحنه، ۹/عادیات و ۲/تکاثر مراجعه شود.

۴- [۴] مؤمنون/۱۰۰.

رفته است. آنجا که می فرماید:

(...وَكانَ وَرائَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفينَه غَصْباً) .(۱)

«پیش روی آنان فرمانروایی بود که کشتی ها را به یغما می برد».

«برزخ» در لغت عرب به معنی فاصله است چنان که می فرماید:

(بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ) .(۲)

«میان دو دریا، فاصله و حایلی است که به هم سرایت نمی کند».

علت این که این نوع از حیات را، حیات برزخی می نامند، این است که این قسمت از زندگی فاصله ای است میان زندگی دنیوی و زندگی اخروی، ولی از آیه یاد شده وجود حیات برزخی استفاده نمی شود. و بیش از این دلالت نمی کند که میان دنیا و آخرت فاصله ای وجود دارد، ولی آیات دیگر واقعیت این حیات برزخی را روشن می سازد.

۱. آیاتی که با آنها بر تجرد نفس و بقای روح پس از مرگ استدلال شد، بر وجود چنین حیاتی برای انسان گواهی می دهند.

این آیات به روشنی ثابت می کنند که انسان در عالم برزخ ، هم دارای آثار روحی و روانی مانند فرح و شادمانی، حزن و اندوه، و هم دارای آثار جسمانی است مانند:«رزق» و«روزی»، وکلمه های (فرحین* یستبشرون* یرزقون*

ص : ۳۲۸

۱- [۱] کهف/۷۰.

۲- [۲] الرحمن/۲۰.

بنعمه من اللّه) همگی حاکی از چنین آثار حیات می باشند(۱) همچنان که آیات مربوط به عرضه آل فرعون بر آتش، و ورود قوم نوح بر آن که توضیح آن در بحث تجرد نفس گذشت گواه بر شکنجه شدن کافران در آن منزل می باشد.

از جمله آیاتی که به گونه ای بر حیات برزخی دلالت می کند آیه یاد شده در زیر است:

(قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُروج مِنْ سَبيل) .(۲)

(«کافران در روز قیامت می گویند) پروردگارا دوبار ما را میراندی، و دوبار زنده کردی پس ما به گناهان خود معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون رفتن از آتش دوزخ وجود دارد؟».

در این آیه سخن از دو میراندن و دو زنده کردن به میان آمده است، مفسران در این که مقصود از این دو میراندن و زنده کردن چیست، آرای مختلفی دارند، آنچه ازمیان همه آنها واقع بینانه تر بوده و با آیه سازگارتر است این است که مقصود از دو«اماته» یکی میراندن در همین جهان است و دیگری اماته ای است که پس از حیات برزخی به هنگام نفخ صور نخست، تحقق می پذیرد و مرگ همه را فرا می گیرد چنان که می فرماید:

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ...) .(۳)

«آنگاه که در صور دمیده شد آن که در آسمانها و زمین است می میرد مگر آنچه را

۱- [۱] (...عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَه مِنَ اللّهِ وَفَضْل ...)(آلعمران/۱۶۹_ ۱۷۱).

۲- [۲] غافر/۱۱.

۳- [۳] زمر/۶۸.

که خدا بخواهد».

تا اینجا با دو نوع«اماته» آشنا شدیم.

امّا دو«احیا» یکی عبارت است از احیای پس از مرگ دنیوی که حیات برزخی نام دارد، و دیگری احیایی که پس از دومین نفخ در صور انجام می گیرد که همگان در رستاخیز محشور می شوند چنان که می فرماید:

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) .(۱)

«در صور دمیده می شود ناگاه مردگان از قبرها به سوی محشر می شتابند».

و اگر بخواهیم این دو نوع اماته و دو نوع احیا را به صورت روشن تر ترسیم کنیم چنین می گوییم:

۱. اماته نخست: مرگ در این جهان به هنگام فرا رسیدن اجل قطعی.

۲. اماته دوم: مرگ در نخستین نفخ صور.

۳. احیای اول: زنده شدن انسان در برزخ پس از مرگ دنیوی.(۲)

۴. احیای دوم: زنده شدن انسان پس از دومین نفخ صور.

گاهی گفته می شود که مقصود از دو میراندن عبارت است:

۱. میراندن به هنگامی که انسان جماد یا نطفه بود(قبل از پیدایش روح در انسان).

۲. میراندن در پایان زندگی دنیوی.

و مقصود از دو احیا عبارت است از:

۱.احیا و زنده کردن پس از آن که جماد و نطفه بود (أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ)

۱- [۱] یس/۵۱.

۲- [۲] و در حقیقت احیای نخستین چیزی جز این نیست که تعلق تدبیری روح از بدن عنصری به بدن برزخی انتقال یابد.

۲. زنده کردن در روز رستاخیز.

ولی یک چنین تفسیر خالی از اشکال نیست، زیرا در آیه از دو میراندن و دو زنده کردن، سخن به میان آمده است، و در بیان گذشته اگر چه دو نوع زنده کردن به گونه ای که بیان شد واقعیت دارد، ولی دو نوع میراندن حقیقی وجود ندارد، زیرا میراندن حقیقی آنگاه تحقق می یابد که قبلاً ـ حیات و زندگی در کار باشد، در حالی که جماد و نطفه زنده نبوده است تا بگوییم میرانده شده است و به همین خاطر در قرآن کریم نسبت به این مرحله (مرحله جماد و نطفه) کلمه موت بکار رفته است، نه لفظ«اماته» چنان که می فرماید:

(کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَکُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ...) .(۱)

«چگونه به خداوند کفر میورزید در حالی که مرده بودید و او شما را زنده کرد».

حیات برزخی در روایات

مسأله حیات برزخی و تنعم و عذاب ارواح پس از مرگ و قبل از رستاخیز در روایات بسیاری مورد تصریح واقع شده است که نمونه هایی از آن را متذکر می شویم:

۱. ابوبصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره ارواح مؤمنان پرسیدم در پاسخ فرمود:

ارواح مؤمنان در خانه هایی از بهشتند، از غذای آنجا می خورند، و از نوشیدنیهای آنجا می نوشند، و پیوسته می گویند پروردگارا قیامت را برپا کن و وعده های خود را درباره ما محقق ساز.(۲)

۱- [۱] بقره/۲۸.

۲- [۲] سَأَلْتُ أَبا عَبدِ اللّهِ (علیه السلام) عَنْ أرواحِ الْمُؤْمنینَ فقال: فی حُجُرات فی الجَنَّهِ یَأْکُلُونَ مِنْ طَعامِها، وَیَشْرَبُونَ مِنْ شَرابِها، وَیَقُولُونَ رَبَّنا أَقِمْ لَنا السَّاعَهَ وَأَنْجِزْ لَنا ما وَعَدْتَنا.

۲. و نیز در باره ارواح مشرکان فرمود: در آتش معذبند و پیوسته می گویند پروردگارا قیامت را بر پا مساز، و وعده های خود را درباره ما محقّق ننما.(۱)

سؤال در قبر

قبر همان طور که یادآور شدیم_ یکی معنی ظاهری دارد و آن همان گودالی است که انسان در آن دفن می شود ولی هرگز نمی توان گفت آن احکام مخصوص قبر از قبیل سؤال و جواب و فشار و نظایر آن، مربوط به این قبر عنصری و خاکی باشد، زیرا در روایات وارد شده است:

۱. قبر باغی است از باغهای بهشت و یا گوشه ای است از گوشه های دوزخ.(۲)

شکی نیست که قبر خاکی و ملموس برای ما دارای چنین نشان و وصفی نیست، طبعاً باید قبر در اینجا معنی دیگری داشته باشد که این قبر به گونه ای حاکی از آن است.

۱- [۱] وَسَأَلتُهُ عَنْ أَرواحِ الْمُشْرِكينَ فَقالَ فِي النّارِ يُعَذَّبُونَ، وَيَقُولُونَ رَبَّنا لا تُقِمْ لَنا السّاعَةَوَلا تُنْجِز لَنا ما وَعَدْتَنا(بحار الأنوار، ج۶، باب احوال برزخ، ص ۲۶۹، حدیث ۱۲۲ و صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۲۶). و در حقیقت این دو قسمت یک حدیث است که مرحوم مجلسی آن را تحت دو شماره آورده است.

۲- [۲] روایت از امام سجاد(علیه السلام) نقل شده است قبل از این جمله، امام درباره آیه (ومن ورائهم برزخ) می فرماید: مقصود قبر است آنگاه پس از تلاوت آیه(ومن ورائهم برزخ إلی یوم یبعثون) فرمود: هُوَ الْقَبْرُ، وَاللّه إِنَّ القَبْرَ لَرَوضَةٌ مِنْ رِياضِ الجَنَّه، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِالنّار.،(بحارالأنوار، ج۶، باب«سکرات الموت» حدیث ۱۹).

۲. مردی از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند که من از شما شنیده ام که شیعیان ما همگی در بهشتند، فرمود راست می گویید گفتم بسیاری از آنان دارای گناهان کبیره اند، فرمود: در آخرت مشمول شفاعت پیامبر و یا وصی او می شوند. در اینجا افزود: به خدا سوگند من بر شما از برزخ می ترسم، گفتم: برزخ چیست؟ فرمود:

«القَبْرُ مُنْذُ حینَ موتِهِ الی یَوْمِ القِیامَهِ».(۱)

«مقصود از برزخ قبر انسان است از لحظه مرگ تا روز رستاخیز».

از آنجا که چنین برزخی جنبه همگانی دارد، باید همه نوع مردگان را شامل شود، اعم از کسانی که طعمه درنده می گردند، یا در آب غرق می شوند، و یا در دل آتش می سوزند، وکسانی که پس از تبدیل به خاک در قبر، خاکِ بدن آنها از طریق باد و طوفان در اطراف جهان پراکنده می شود. مسلماً همه آنان برزخی دارند به نام قبر، آیا این قبر در کجا است این جاست که باید به قبر دیگری غیر از این قبر خاکی اندیشید که با همگان سازگار باشد.

اکنون که به نوعی با واقعیت قبر آشنا شدیم، به طور فشرده پیرامون مسأله سؤال در قبر گفتگو می پردازیم نخست نمونه هایی از آرای محدثان و متکلمان اسلامی را در این باره یادآور می شویم:

شیخ صدوق می فرماید:«عقیده ما در مورد سؤال در قبر این است که آن حق است و هر کس که پاسخ صحیح گوید برای او در قبر، سرور و شادمانی است، و بهشت در سرای دیگر و آن کس که پاسخ صحیح نگوید، در قبر و سپس در عالم آخرت معذب خواهد شد».(۲)

۱- [۱] بحار، ج۶، باب احوال برزخ، حدیث ۱۱۶.

۲- [۲] بحار:۶/۲۷۹.

شیخ مفید می فرماید:«در اخبار صحیح از پیامبر روایت شده است که فرشتگان به قبور فرود آمده و از آنان درباره دین آنها سؤال می کنند، در برخی از روایات آماده است که دو فرشته که به آنها«نکیر و منکر» می گویند بر میت نازل می شوند و از پروردگار و از پیامبر و امام و دینش سؤال می کنند پس اگر پاسخ درست گوید او را به ملائکه نعمت و شادمانی تسلیم می کنند و گرنه او را به ملائکه عذاب واگذار می کنند».

محقق طوس(۱)ی در این باره می گوید:«عذاب در قبر، واقع خواهد شد، زیرا کاری است شدنی و ممکن و دلایل سمعی در حد تواتر بر آن اقامه شده است».(۲)

مسأله سؤال و فشار قبر یک عقیده عمومی اسلامی است که همه فرق اسلامی جز یک نفر به نام«ضرار»، به آن معتقدند.

احمد بن حنبل در رساله خود که رؤوس عقاید اهل حدیث را در آن نوشته است می گوید:«عذاب قبر حق است و در آن از گناهان بندگان و از پروردگارشان و از بهشت و دوزخ سؤال می کنند و مسأله دو فرشته به نام«منکر و نکیر» نیز حق است».(۳)

ابوالحسن اشعری می گوید: ما به عذاب قبر و منکر و نکیر و سؤال آنان

۱- [۱] تصحیح الاعتقاد، ص ۴۵.
۲- [۲] وعَذابُ الْقَبْرِ واقِعٌ لِلإمکانِ وَتَواتُرِ السَّمْعِ بِوُقُوعِهِ. کشف المراد،مقصد ۶، مسأله ۱۴.
۳- [۳] طبقات الحنابله، ص ۲۲۶ نگارش قاضی ابو الحسین محمد بن ابی یعلی و در این کتاب، رساله احمد به صورت کامل نقل شده است و نیز به طور جداگانه به نام کتاب السنه چاپ شده است.

از مردگان در قبور ایمان داریم.(۱)

قاضی عبدالجبار از سران معتزله در آغاز قرن پنجم می گوید:«در میان امت شکی در عذاب قبر نیست، فقط یک نفر از ما نام«ضرار بن عَمْرو» ، به انکار آن برخاسته است ولی او پس ازمدتی از گروه ما جدا شد و به گروه«مجبره» پیوست و اگر«ابن راوندی» چنین نسبتی را به ما داده است روی همین اساس است».(۲)

این نوع عقیده برخاسته از روایاتی است که در این مورد وارد شده است.

شماره روایات در حدّ تواتر است و همگی ناظر این است که از مردگان سؤال می شود ولی در روایات چیزی که گواهی دهد که بدن عنصری زنده می شود، و به پرسشها پاسخ می گوید، چیز صریحی جز یکی دو روایت به چش(۳)م نمی خورد ولی با توجه به آیاتی که برای انسانها حیات برزخی ثابت می نماید و با توجه به روایاتی که قبلاً یادآور شدیم که در آنها واقعیت برزخ و قبر یکی قلمداد گردیده است طبعاً مسأله سؤال و فشار و عذاب قبر همگی مربوط به بدن دیگر غیر از بدن عنصری خواهد بود، بدنی که متناسب با حیات برزخی باشد که در اصطلاح متکلمان به آن بدن یا قالب«مثالی» گفته می شود و در روایات نیز همین تعبیر درباره آن وارد شده است.(۴)

۱- [۱] ابانه، ص ۲۷.

۲- [۲] شرح الأُصول الخمسه، ص ۷۳۰.

۳- [۳] بحار: ۶/۲۲۲، حدیث ۲۲، ص ۲۲۴، حدیث ۲۵.

۴- [۴] بحار: ۶/۲۶۸، حدیث ۱۱۹ امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«وَلکِنْ فی أَبْدان کَأَبْدانِهِمْ». و در حدیث شماره ۱۲۴ می فرماید:«فَإِذا قَبَضَه‍ا اللّهُ عَزَّوَجَلَّ صَیَّر تِلْکَ الرُّوحَ فی قالبِ کَقالِبِهِ فی الدُّنیا فَیَأْکُلونَ وَیَشْرَبُونَ». و در حدیث شماره ۳۲، ص ۲۲۹ می فرماید:«فَإِذا قَبَضَهُ اللّهُ صَیَّرَ تِلْکَ الرُّوح إِلَی الجَنَّه فی صُورَه کَصُورَتِهِ».

از مطالب گذشته سه مطلب روشن گردید:

۱. واقعیت قبر همان برزخ است.

۲. مسأله سؤال وعذاب قبر مورد قبول اکثر قریب به اتفاق متکلمان اسلامی است.

۳. سؤال و عذاب قبر مربوط به بدن مثالی است.

همان گونه که یادآور شدیم مسأله سؤال قبر در روایات بسیاری وارد شده است و مهمترین مطالبی که در آنها مطرح شده است، عبارتند از:

۱. از چه چیزهایی سؤال می شود؟

۲. از چه کسانی سؤال می شود؟

اینک شایسته است این بحث را با ذکر نمونه هایی از روایات درباره دو موضوع یاد شده پایان دهیم:

از چه چیزهایی سؤال می شود؟

۱. در روایتی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که آن حضرت هر روز جمعه مردم را موعظه می کرده و از آن جمله می فرمودند: ای فرزند آدم از مرگ غافل مباش، به همین زودی قبض روح خواهی شد، و به منزلی منتقل می شوی، روح به تو بازگردانده می شود و دو فرشته منکر و نکیر برای سؤال بر تو وارد می شوند، و اوّل چیزی که می پرسند از پروردگار تو است، آنگاه از پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است، و از دینی که پذیرفته ای، و از کتابی که تلاوت می کردی، و از امامی که ولایت او را قبول کرده بودی، آنگاه از عمرت می پرسند که در چه راهی آن را فانی کردی و از مال و ثروت که از کجا

کسب نموده و در چه راهی مصرف نمودی؟(۱)

۲. از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: آنگاه که انسان را در قبر می گذارند دو فرشته به نام منکر و نکیر نزد او می آیند و اولین سؤال آنان درباره پروردگار او است، آنگاه از پیامبر او سپس از کسی که ولایت او را پذیرفته است پس اگر پاسخ صحیح گوید، نجات می یابد و اگر از پاسخ عاجز شود عذاب می شود.(۲)

از چه کسانی سؤال می شود؟

در این باره نیز روایات متعددی نقل شده است که نمونه هایی را متذکر می شویم:

۱. ابوبکر حضرمی می گوید از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: در قبر سؤال نمی شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر محض بودند گفتم پس وضع دیگران چگونه است؟ فرمود: به حال خود واگذار می شوند.(۳)

۲. محمد بن مسلم گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِإلاّ مَنْ مَحضَ الإيمانَ مَحْضاً وَمَحَضَ الكُفْرَ

۱- [۱] بحار الأنوار:۶/۲۲۳، باب احوال برزخ، حديث ۲۴.

۲- [۲] إنَّ الْعَبْدَ إذا دَخَلَ حُفْرَتَه أَتاهُ مَلَكانِ اِسْمُهُما مُنْكَرٌ وَنَكيرٌ فَأَوّلُ مَنْ يَسأَلانِهِ عَنْ رَبّه، ثُمَّ عَنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ عَنْ وَلِيّهِ، فَإِنْ أَجابَ نَجى وَإِنْ عَجَزَ عَذَّباهُ(بحار:۶/۲۳۳، حديث ۴۶).

۳- [۳] بحار الأنوار: ۶/۲۳۵، حديث ۵۲. ابوبكر حضرمی همين مضمون را از امام صادق (عليه السلام) نيز در روايت ديگر نقل كرده است. حديث ۹۷. اين مضمون را عبدالله بن سنان از امام صادق(عليه السلام) و ابن بُكير از امام باقر (عليه السلام) نيز روايت كرده اند(حديث:۹۸و۹۹،ص ۲۶۰).

مَحْضاً».(۱)

«در قبر سؤال نمی شود مگر از کسانی که عقیده محض و قطعی از نظر ایمان وکفر داشته باشند».

مقصود از ایمان وکفر محض این است که از نظر فکری مستضعف نبوده و برای خود عقیده ای را (ایمان وکفر) برگزیده است.

در روایات، بحثهای اخلاقی و آموزنده ای در رابطه با فشار قبر و عوامل آن، و نیز نقش کارهای شایسته و اعتقاد به ولایت خاندان پیامبر در سعادت و آسایش انسان در قبر و حیات برزخی، مطرح شده است که بررسی آنها نیاز به رساله جداگانه ای دارد، وما بحث مربوط به قبر و برزخ را با پاسخ به یک اشکال در زمینه بدن مثالی پایان می دهیم و آن این که:

برخی گمان کرده اند تعلق روح در عالم برزخ به بدن مثالی که مورد اعتقاد متکلمان اسلامی است و در روایات نیز بدان ا شاره شده است یک نوع«تناسخ» است در حالی که تعلق روح به بدن مثالی ارتباطی به آن ندارد، زیرا حقیقت تناسخ این است که روح و نفس انسان پس از مرگ بار دیگر به این جهان باز می گردد و به سلول نباتی یا نطفه حیوانی یا جنین انسانی تعلق می گیرد. و بار دیگر سیر تکاملی خود را ادامه داده و به صورت یک انسان کامل درآید. به طور مسلم این شیوه از بازگشت، با حکمت حق منافات دارد، زیرا مفاد آن این است که انسان پس از طی مراحلی به صورت یک موجود کامل درآید آنگاه با پسگرایی خاصی به حالت نخست برگردد، و این فرضیه را یک اصل استوار فلسفی مردود می شمارد و آن این که«فعلیت به قوه بر

ص : ۳۳۸

۱- [۱] بحار:۶/۲۶۰، حدیث ۱۰۰.

نمی گردد».[۱] به طور مسلم در تعلق روح به بدنِ مثالی چنین مشکلی وجود ندارد، زیرا آن بدنِ مثالی از نظر کمال هماهنگ با روح تکامل یافته است و تعلق روح به چنین بدنِ همگام، مستلزم رجوع فعلیت به قوه نیست حتی از نظر برخی از فلاسفه بدن مثالی از شئون نفس و مخلوق و آفریده او است و نفس مقتدر با خالقیت خاصی که در این جهان و در جهان دیگر دارد چنین بدنی را از طریق تصور می آفریند و مدتی با آن بسر می برد تا رستاخیز الهی تحقق پذیرد.

[۱] در فصلهای پیشین مشروحاً پیرامون تناسخ بحث گردید مراجعه شود.

۱۶- علایم و نشانه های رستاخیز

اشاره

(اَشْراطُ السّاعه)

آیات موضوع

۱. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَهُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّك أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ آياتِ رَبِّك يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ آياتِ رَبِّك لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمانِها خَيْراً قُل انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ). (انعام/۱۵۸)

۲. (قالَ هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّى فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّى جَعَلَهُ دَكّاءَ وَكانَ وَعْدُ رَبِّى حَقّاً) . (كهف/۹۸)

۳. (...وَحَشَرناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) . (كهف/۴۷)

۴. (حَتّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَب يَنْسِلُونَ* وَاقْتَرَب الْوَعْدُ الحَقُّ فَإِذا هِىَ شاخِصَهٌ أَبْصارُ الَّذينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا قَدْكُنّا فى غَفْلَه مِنْ هذا بَلْ كُنّا ظالِمينَ). (انبياء/۹۶ ۹۷)

۵. (وَإِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّهً مِنَ الأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ

أَنَّالنّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ* وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّه فَوْجاً مِمّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ). (نمل/۸۲ ۸۳)

۶. (...وَقَعَ الْقَولُ عَلَيْهِمْ بِما ظَلَمُوا فَهُمْ لا يَنْطِقُونَ).

(نمل/۸۵)

۷. (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ...) . (نمل/۸۷)

۸. (وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَی الْكِتابَ...) . (سجده/۲۳)

۹. (وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَكانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ). (سجده/۲۴)

۱۰. (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَاتَّبِعُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ). (زخرف/۶۱)

۱۱. (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبين* يَغْشی النّاسَ هذا عَذابٌ أَليمٌ* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنّا مُؤْمِنُونَ* أَنّی لَهُمُ الذِّكْری وَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبينٌ* ثُمَّ تَوَلَّوا عَنْهُ وَقالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ* إِنّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَليلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ).

(دخان/۱۰ ۱۵)

۱۲. (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَهَ الْكُبْری إِنّا مُنْتَقِمُونَ) . (دخان/۱۶)

۱۳. (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ السّاعَهَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنّی لَهُمْ إِذا جائَتْهُمْ ذِكْريهُمْ) . (محمّد/۱۸)

ترجمه آیات

۱.«آنان جز این انتظار ندارند که فرشتگان (عذاب) به سراغشان بیایند یا (انتظار دارند) خود خدا بیاید،(چه انتظار غلطی) یا برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، روزی که برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، در آن روز ایمان کسی که قبلاً ایمانی نیاورده و یا عمل صالحی را انجام نداده است، سودی نمی بخشد، بگو منتظر باشید ما نیز در انتظاریم».

۲.«ذوالقرنین گفت: ساختن سد به این استواری که جلو نفوذ«یأجوج ومأجوج» را می گیرد، رحمتی است از جانب پروردگارم آنگاه که وعده پروردگارم فرا رسد آن را ویران می سازد، ووعده پروردگار من استوار و قطعی است».

۳.«همه را در روز قیامت زنده و جمع می کنیم و احدی را ترک نمی کنیم».

۴.«هنگامی که گشوده شود راه یأجوج و مأجوج و آنان از هر تَلّ و بلندی، سرازیر می شوند وعده حقّ الهی نزدیک گردیده، در این هنگام چشمان آنان که کفر ورزیده اند، به خاطر بُهت زدگی وحیرت باز می ماند،(می گویند) وای بر ما که پیش از این، در غفلت بودیم و از ستمگران به شمار می رفتیم(به جای پرستش خدا بتها را می پرستیدیم)».

۵.«آنگاه که عذاب برای آنان حتمی گردد، جنبده ای را از زمین بیرون می آوریم که با آنان به سخن می نشیند و می گوید که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند، روزی فرا می رسدکه از هر امت گروهی را که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور می کنیم در حالی که آنان بازداشت می شوند».

۶.«عذاب بر آنان به خاطر ستمهایی که انجام داده بودند قطعی شد پس آنان قادر به سخن گفتن نیستند».

۷.«روزی که در صور دمیده می شود و کسانی که در آسمانها و زمین هستند، می میرند».

۸ .«ما به موسی کتاب آسمانی دادیم».

۹.«از بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند چون شکیبایی نموده و به آیات ما یقین داشتند».

۱۰.«عیسی مایه آگاهی از تحقق رستاخیز است، درباره آن تردید نکنید از من

پیروی کنید این راه مستقیمی است».

۱۱.«منتظر روزی باش که آسمان در آن روز به صورت دود آشکار در آید، دودی که مردم را می پوشاند، و آن عذاب دردناک است(مردم می گویند) خدایا عذاب را از ما برطرف کن، ماها ایمان آوردیم، کجا سود می بخشد برای آنان یادآوری، در حالی که رسولی آشکار ازجانب ما به جانب آنان آمد، و از وی سربرتافته و گفتند اوتعلیم داده شده و دیوانه است، ما عذاب را کمی برطرف می سازیم باز شما به اعمال خود برمی گردید...».

۱۲.«روزی فرا می رسد که ما خشم بزرگ خود را اظهار می کنیم و انتقام خود را می گیریم».

۱۳.«آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشند، که ناگهان فرا برسد (تا آنگاه ایمان بیاورند)بگو علامت و نشانه های آن تحقق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آنگاه که قیامت فرا رسد».

تفسیر آیات

اشاره

در لسان علما، به پیروی از قرآن، مسأله ای است به نام«اَشْراطُ السّاعه» که مقصود از آن علایم و نشانه های رستاخیز است.

علایم رستاخیز به دو نوع تقسیم می شوند:

۱. حوادثی که پیش از وقوع قیامت و قبل از به هم خوردن نظام آفرینش، در حالی که انسانها در روی زمین زندگی می کنند، رخ می دهد، و کلمه«اشراط» غالباً به این قسم از رخدادها اطلاق می شود.

۲. رخدادهایی که مایه به هم خوردن نظام آفرینش می گردد که بیشتر آنها در سوره های تکویر، انفطار، انشقاق و زلزله وارد شده است.(۱)

۱- [۱] به شماره ۸۱، ۸۲، ۸۴ و ۹۹ از سوره های قرآن مراجعه بفرمایید و همگی در جزء«سی ام» قرآن وارد شده است و این نوع علایم را در لغت عرب«مَشاهِدُ السّاعه» می نامند.

و ما در این بحث به بیان قسم نخست از اشراط ساعت می پردازیم و در فصل بعدی درباره قسمت دوم بحث خواهیم کرد.

علایم رستاخیز به معنایی که فعلاً مورد نظر ماست هم در قرآن و هم در روایات مطرح شده است. نخست به بررسی علایم و نشانه هایی که در سوره های مختلف قرآن وارد شده است، می پردازیم. و مجموع آیات این قسمت، از هفت آیه تجاوز نمی کند.

۱. (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنّى لَهُمْ إِذا جائَتْهُمْ ذِكْريهُمْ) .(۱)

«آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشند، که ناگهان فرا برسد (تا آنگاه ایمان بیاورند)بگو علامت و نشانه های آن تحقق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آنگاه که قیامت فرا رسد».

توضیح این که«اشراط» جمع«شَرَطْ»، بر وزن«صدف» به معنی علامت است. ابن منظور در لسان العرب می گوید:«شرط به فتح راء» به معنی علامت وجمع آن اشراط است و اشراط السّاعه نشانه های آن می باشد.(۲)

و امّا شَرْط بر وزن«صبر» به چیزی می گویند که وجود شیئی به آن بستگی داشته باشد،و جمع آن شروط و شرایط می باشد و تفسیر اشراط در این آیه به معنی دوم چندان استوار نیست.

این آیه به روشنی می رساند که برخی از علایم رستاخیز تحقق یافته است، حالا مقصود از آن علامت تحقق یافته چیست؟ از خود آیه و آیات دیگر مطلب روشنی به دست نمی آید ولی مفسران می گویند پیامبر فرموده

۱- [۱] محمد/۱۸.

۲- [۲] لسان العرب:۷/۳۲۹، ماده شرط.

است:«بُعِثْتُ اَنـا وَالسّاعَهُ كَهاتَيْنِ» برانگیخته شـده ام در حالی که من و رسـتاخیز بسان این دو انگشت کنار هم می باشـیم، یعنی چندان فاصله ای میان بعثت من و برپایی قیامت نیست.(۱)

البته در این جا سؤالی مطرح است که چگونه می توان بعثت پیامبر را از علایم رسـتاخیز دانست در حالی که فاصله بعثت پیامبر با برپایی قیامت بسیار زیاد است؟

پاسخِ این پرسـش آن است که باقی مانده عمر جهان را باید با گذشته آن مقایسه کرد و اگر جهان، دوران کهولت خود را می گذرانـد، طبعاً عمر بیشتر آن گذشـته و قسـمت بسـیار انـدکی از آن باقی مانـده است و با توجه به این نسـبت، چیزی به تحقق رستاخیز باقی نخواهد ماند و شاید هم نکته دیگری در آن نهفته است که درک آن از فهم ما بیرون است.

برخی گفته انـد مقصود از اشـراط در این آیه، دو نیم شدن ماه توسط پیامبر است،(۲) چنـان که برخی آن را بر نزول قرآن که آخرین کتاب آسمانی است، منطبق نموده اند.

در هر حال این آیه با قاطعیت، حاکی است که برخی از علایم وقوع رستاخیز رخ داده است.

۲. (قالَ هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَکانَ وَعْدُ رَبِّی حَقّاً) .(۳)

«ذوالقرنین گفت: سـاختن سـد به این اسـتواری که جلو نفوذ«یـأجوج ومأجوج» را می گیرد، رحمتی است از جانب پروردگارم آنگاه که وعده پروردگارم فرا رسد آن را ویران می سازد، ووعده پروردگار من استوار و قطعی است».

ص : ۳۴۶

۱- [۱] مجمع البیان:۵/۱۰۲.

۲- [۲] (اِقْتَرَبَتِ السّاعَهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ) . (قمر/۱).

۳- [۳] کهف/۹۸.

در این آیه از سدی که ذوالقرنین ساخته تا از هجوم اقوام وحشی یأجوج و مأجوج جلوگیری کند، سخن به میان آمده است و آن را یک سد پایدار تا رسیدن وعده الهی قلمداد نموده است، ولی روشن نیست که ویرانی این سد کدام یک از دو قسم اشراط قیامت است، آیا از آن قسم نخستین است که قبل از وقوع قیامت در حالی که انسانها در روی زمین زندگی می کنند رخ می دهد، یا از آن قسمتی است که همراه با دگرگونی نظام وزلزله همگانی، انجام می گیرد و به اصطلاح از«اَشْراطُ السّاعه» است یا از«مَشاهِدُ القِیامَه؟».

ولی آیه دیگر می تواند این ابهام را برطرف کند آنجا که می فرماید:

۳. (حَتّی إِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ کُلِّ حَدَب یَنْسِلُونَ* وَاقْتَرَب الْوَعْدُ الحَقُّ فَإِذا هِیَ شاخِصَهٌ أَبْصارُ الَّذینَ کَفَرُوا یا وَیْلَنا قَدْکُنّا فی غَفْلَه مِنْ هذا بَلْ کُنّا ظالِمینَ).(۱)

«هنگامی که گشوده شود راه یأجوج و مأجوج و آنان از هر تَلّ و بلندی، سرازیر می شوند وعده حقّ الهی نزدیک گردیده، در این هنگام چشمان آنان که کفر ورزیده اند، به خاطر بُهت زدگی وحیرت باز می ماند،(می گویند) وای بر ما که پیش از این، در غفلت بودیم و از ستمگران به شمار می رفتیم(به جای پرستش خدا بتها را می پرستیدیم)».

در این جا سخن از گشوده و باز شدن سد یأجوج ومأجوج به میان آمده و این که آنان به عمل پیشین خود مبادرت میورزند، و از بلندی ها به سوی جهان تمدن سرازیر می شوند، و طبعاً به فساد و تباهی گری قبلی خود ادامه می دهند، با توجه به این مطلب، یک چنین حادثه از سنخ قسم نخست خواهد بود.

ص : ۳۴۷

۱- [۱] انبیاء/۹۶_۹۷.

جمله: (حَتّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) در این آیه عبارت دیگری از مضمون جمله: (فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَكّاءَ) در آیه قبل است، و هر دو به یک حقیقت اشاره می کنند. بنابراین از ضمیمه کردن این دو آیه، می توان نتیجه گرفت که ویرانی سد یأجوج و مأجوج از علایم قیامت به معنی نخستین است.

۴. (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَاتَّبِعُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ) .(۱)

«عیسی مایه آگاهی از تحقق رستاخیز است، درباره آن تردید نکنید از من پیروی کنید این راه مستقیمی است».

مفسران می نویسند: آنگاه که پیامبر گرامی مشرکان را مورد خطاب قرار داد و گفت شماها و آنچه آنها را می پرستید هیزم دوزخ خواهند بود، مشرک(۲)ان اعتراض نموده و گفتند: در این صورت تکلیف حضرت مسیح چیست؟ زیرا او هم مورد پرستش اقوام نصاری است، قرآن در پاسخ آنان ضمن آیاتی مطالبی را یادآور می شود که یکی از آنها همین آیه مورد بحث ما است و آن این که مسیح واجد چیزی از الوهیت، نیست، وجود او یکی ازمایه ها و عوامل آگاهی از فرا رسیدن رستاخیز است.

البته قرائت مشهور در آیه«عِلْم» بر وزن«حلم» است یعنی مایه آگاهی، در حالی که برخی آن را«عَلَمْ» بر وزن«سَلَف» قرائت نموده اند که به معنی نشانه و علامت است یعنی وجود مسیح علامت تحقق رستاخیز می باشد.

ولی اکنون باید دید وجود مسیح در چه زمانی ازنشانه های رستاخیز است

۱- [۱] زخرف/۶۱.
۲- [۲] (إِنَّكُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّم...) (انبیاء/۹۸).

آیا در آن روز که از مادر متولد شد، یا در روز دیگر؟

روایات در این زمینه می گوید که حضرت مسیح به هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) فرود می آید و به او اقتدا می کند، و در همین شرایط است که وجود او از علایم آخرت می باشد و در این مورد محدثان سنی و شیعه می گویند که پیامبر فرمود:«چگونه می شود بر شما آنگاه که فرزند مریم در میان شما فرود آید، و به پیشوای شما که از خود شماست، اقتدا کند؟».(۱)

در تفسیر آیه، احتمال (۲) دیگری نیز وجود دارد و آن این که بگوییم: وجود عیسی که خود یک نوع معجزه وحادثه خارق العاده بود، و هم چنین زنده کردن مردگان که یکی ازمعجزات او بشمار می رفت، از دلایل امکان قیامت است، زیرا قیامت جز یک معجزه بزرگ که در آن مردگان زنده می شوند، چیز دیگری نیست و با مشاهده معجزه وجود مسیح، و کارهای خارق العاده او، نباید درباره رستاخیز شک و تردید کرد، در این صورت معنی آیه این است که مجموع زندگانی مسیح یکی از دلایل ممکن بودن رستاخیز می باشد چرا درباره آن شک و تردید می کنید؟ و اگر بنا است در مورد حضرت مسیح بیندیشید، او را از این جهت مورد مطالعه قرار دهید نه از آن نظر که او معبود و خدا بود؟

مؤید این تفسیر جمله (فَلاـ تَمْتَرُنَّ بِها) است که شک نکردن در قیامت را متفرع بر وجود حضرت مسیح نموده است هر چند این جمله با تفسیر نخست نیز چندان مخالفت ندارد، زیرا اگر وجود عیسی در ظرفی، از علایم قیامت باشد، با دیدن علامت، نباید درباره صاحب نشانه (رستاخیز) شک کرد.

ص : ۳۴۹

۱- [۱] جامع الأُصول:۱۱/۴۷، باب اشراط قیامت، حدیث ۷و ۷۸.

۲- [۲] این احتمال در تفسیر المیزان مورد تأیید قرار گرفته است ج ۱۸، ص ۱۲۵.

۵. (فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخان مُبین* یَغْشـی النّاسَ هذا عَذابٌ أَلیمٌ* رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنّا مُؤْمِنُونَ* أَنّی لَهُمُ الذِّکْری وَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبینٌ* ثُمَّ تَوَلَّوا عَنْهُ وَقالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ* إِنّا کاشِفُوا الْعَذابِ قَلیلاً إِنَّکُمْ عائِدُونَ) .(۱)

«منتظر روزی باش که آسـمان در آن روز به صورت دود آشکار در آید، دودی که مردم را می پوشاند، و آن عذاب دردناک است(مردم می گوینـد) خـدایا عـذاب را از مـا برطرف کن، ماهـا ایمان آوردیم، کجا سود می بخشـد برای آنان یادآوری، در حالی که رسولی آشـکار ازجانب ما به جانب آنان آمـد، و از وی سـربرتافته وگفتند اوتعلیم داده شده و دیوانه است، ما عذاب را کمی برطرف می سازیم باز شما به اعمال خود برمی گردید...».

درباره این آیات، دو احتمال وجود دارد:

۱. مجموع حوادثی که در این آیات آمده است، مربوط به اشـراط قیامت است یعنی پیش از آن که رسـتاخیز برپا شود، آسمان را دخان فرا می گیرد، و مردم دست به دعا بلند می کنند، و درخواست برطرف شدن آن را می نمایند، خطاب می آید که شما به گفتار پیامبر ما توجه نکردیـد، و او را به دیوانگی یا آموزش داده شـده از جانب غیر خـدا، متهم نمودیـد، ما عـذاب را کمی ازشما برطرف می کنیم، باز شما به اعمال زشت خود باز می گردید.

مؤید این احتمال آیه بعد است که می فرماید:

(یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری إِنّا مُنْتَقِمُونَ) .(۲)

«روزی فرا می رسد که ما خشم بزرگ خود را اظهار می کنیم و انتقام خود را می گیریم».

۱- [۱] دخان/۱۰_۱۵.

۲- [۲] دخان/۱۶.

مسلماً این روز، روز رستاخیز است، به نشانه این که آن را (کبری) توصیف نموده است و قرآن در آیات دیگر قیامت و عذاب آن را با کلماتی چون (اَکْبر) و (کُبْری) توصیف کرده است.(۱)

در این صورت تناسب ایجاب می کند که حوادث قبلی مربوط به پیش از روز رستاخیز باشد که مردم در آن روز نیز از عذاب الهی عبرت نمی گیرند، و همچنان به خدا کفر میورزند تا مورد خشم بزرگ خدا قرار گیرند، و در حقیقت مجموع آیات از دو«یَوْم» سخن گفته، یعنی :

۱. (یَوْمَ تَأْتِی السَّماء) .

۲. (یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری) .

یوم نخست از اشراط، و یوم دوم مربوط به خود قیامت است.

۲. آیه مربوط به دوران رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مکه باشد که بر اثر تکذیب پیامبر و سرسختی و لجاجت در برابر او،مورد نفرین او قرار گرفتند، و او گفت: خدایا سالهایی بسان سالهای یوسف نصیب این قوم بفرما، نفرین پیامبر به هدف اجابت رسید، خشکسالی پیش آمد، و گرسنگی دامنگیر مشرکان قریش شد، و افراد از فرط گرسنگی بالای سر خود را بسان دود می دیدند، و از خوردن مردار و استخوان خودداری نمی کردند، حضور پیامبر رسیدند و یادآور شدند که تو دستور صله رحم می دهی، در حالی که قبیله تو نابود شدند، پیامبر از خدا درخواست کرد که عذاب را برطرف کند، دعوت او مستجاب شد عذاب برطرف گردید ولی آنان به کفر خود بازگشتند.(۲)

۱- [۱] (فَإِذا جاءَتِ الطّامَّةُ الْکُبْری) (نازعات/۳۴) ، (فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ الْعَذابَ الأَکْبَرَ) (غاشیه/۲۴).

۲- [۲] مجمع البیان:۵/۶۲.

این تفسیر از دو نظر نااستوار است:

۱. صریح آیه (یَومَ تَأْتِی السَّماء) این است که آسمان دود می آورد، و واقعاً دود آسمان را فرا می گیرد، در حالی که بنابر این تفسیر، دودی در آسمان وجود نداشته، بلکه افراد از فرط گرسنگی آسمان را به صورت دود می دیدند، و یک چنین معنی با ظاهر آیه موافق نیست.

۲. سیره نویسان از چنین حادثه ای سخن نگفته اند، اصولاً یک چنین نفرت با«خلق عظیم» پیامبر و رحمت گسترده او وفق نمی دهد، او در جنگ«اُحد» که پیشانی وی شکافته شد و دندانش شکست، دست به نفرین بلند نکرد تا چه رسد در مکه که آزار قریش به چنین حدی نرسیده بود.

هر گاه چنین تفسیری استوار باشد چاره ای نیست که در تفسیر دو«یوم» چنین بگوییم:

یوم نخست در (یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ) ، مربوط به ایام اقامت پیامبر در مکه، و یوم در (یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبری) ناظر به جنگ«بدر» خواهد بود که دلاوران عرب در آن هلاک شدند.

۶. (وَإِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ* وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّه فَوْجاً مِمّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ).(۱)

«آنگاه که عذاب برای آنان حتمی گردد، جنبده ای را از زمین بیرون می آوریم که با آنان به سخن می نشیند و می گوید که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند، روزی فرا می رسدکه از هر امت گروهی را که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور می کنیم در حالی که آنان بازداشت می شوند».

ص : ۳۵۲

۱- [۱] نمل/۸۲_۸۳.

در آیه نخست ابهامهایی به نظر می رسد که یادآور می شویم:

۱. مقصود ازکلمه (وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) چیست؟

۲. مقصود از (دابَّه) که از زمین بیرون می آید، چیست؟ انسان است یا غیر انسان؟

۳. اوبا مردم چه می گوید؟

۴. مقصود از کلمه (آیاتِنا) چه نوع آیاتی است، آیا مقصود آیات تکوینی است که بیانگر صفات جمالی و کمال الهی می باشد، یا مقصود معجزه ها وکراماتی است که از پیامبران الهی در شرایط خاص تحقق یافته، و یا مقصود آیات قرآن است؟

۵. هدف از اخراج دابه و سخن گفتن او چیست، و آیا خدا می خواهد با چنین اعجازی سخت دل ترین افراد کافر را نرم و آنان را وارد جرگه مؤمنان کند، یا هدف از سخن گفتن او ایجاد حسرت در دل کافران است، زیرا در چنین شرایطی می فهمند که ایمان سودی نخواهد داشت؟

۶. سرانجام جمله (إِنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا) از نظر ارتباط معنایی چه موقعیتی دارد، آیا علت نزول عذاب است که از جمله (وَقَعَ القَوْل)استفاده می شود، یا بیانگر گفتار دابه با مردم، و در حقیقت بیان کننده حالات مشرکان و مخالفان، در چنین روز است؟

یک چنین ابهامها اطراف آیه را فرا گرفته، برخی از آنها قابل رفع و برخی دیگر در محاق ابهام باقی است و به تعبیر مرحوم علّامه طباطبایی آیه دیگری نیز در قرآن وجود ندارد که قسمتی ازاین ابهامها را برطرف کرده و آن را تفسیر نماید.(۱)

ص : ۳۵۳

۱- [۱] المیزان:۱۵/۴۳۴.

امّا ابهام نخست که مقصود از (وقع القول علیهم) چیست؟ می توان گفت مقصود از آن حتمی بودن عـذاب بر آنان است و این مطلب را می توان از آیات بعدی استفاده کرد آنجا که می فرماید:

(...وَقَعَ الْقَولُ عَلَیْهِمْ بِما ظَلَمُوا فَهُمْ لا یَنْطِقُونَ).(۱)

«عذاب بر آنان به خاطر ستمهایی که انجام داده بودند قطعی شد پس آنان قادر به سخن گفتن نیستند».

البته بایـد تـوجه نمود که مقصود از قول در این جـا قول لفظی نیست، بلکه قول تکوینی است که در آیـات دیگر از آن به لفظ (کن) تعبیر آورده شده است و می رساند که قول تکوینی که همان عذاب الهی می باشد، بر آنان قطعی گردیده است.

درباره مطلب دوم یادآور می شویم که«دابه» در لغت عرب و قرآن به جنبنده گفته می شود خواه حیوان باشد خواه انسان، ولی از این که در این جا لفظ دابه را به کار گرفته که غالباً در غیر انسان بکار می رود، می توان گفت که مقصود از آن جنبده غیر انسانی است که هم بیرون آمـدن آن از دل زمین، و هم سـخن گفتن آن، آیتی از آیات خارق العاده خواهـد بود، ولی در عین حال نمی توان بر این نظر اعتماد قطعی کرد خصوصاً در روایات، آیه به گونه دیگر تفسیر شده است.

و امّا درباره مطلب سوم، که دابّه به مردم چه می گویـد؟ ممکن است بگوییم مقول گفتار او همان جمله بعدی است:(إِنَّ النّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ) و با این سخن از سرسختی مشرکان و کافران در برابر آیات الهی گزارش می دهد.

۱- [۱] نمل/۸۵.

درباره سؤال چهارم که مقصود از آیات چیست سه احتمال وجود دارد:

۱.آیات تکوینی مانند نظام رفیع آفرینش که از علم وحکمت و قدرت آفریدگار آن، حکایت می کند.

۲. معجزات وکارهای خارق العاده ای که انبیا برای اتمام حجت بر مردم می آوردند.

۳. کتب سماوی که از جانب پیامبران برای راهنمایی مردم فرو فرستاده می شد.

گواه بر احتمال اخیر این است که خدا گروهی را از این نظر که به آیات الهی ایمان می آوردند ستایش می کند و مقصود از آیات در آنجا با توجه به سیاق آیات کتاب سماوی است که بر موسی نازل شده است آنجا که می فرماید:

(وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ...) .

و در آیه بعد می فرماید:

(وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَكانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ).(۱)

«از بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند چون شکیبایی نموده و به آیات ما یقین داشتند».

درباره هدف از اخراج دابه از زمین (مطلب پنجم) هیچ گونه بیانی در این مورد از آیه به دست نمی آید ولی احتمال دارد که او برای جداسازی مؤمنان از کافران وایجاد حسرت در دل کافران انجام گیرد.

و در جمله (إِنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ) (مطلب ششم) دو احتمال

۱- [۱] سجده/ ۲۴.

وجود دارد:

۱. مقول و گفتار جنبده ای باشد که از زمین بیرون می آید.

۲. تعلیل برای مطلبی باشد که در آغاز آیه وارد شده است. تو گویی سؤال می شود که چرا عذاب بر آنان قطعی می شود؟ پاسخ می دهد که آنان افراد لجوج و عنودی بودند که به آیات الهی ایمان نمی آوردند.

آنچه بیان شد مربوط به توضیح آیه نخستین بود.

آیه دوم نیز از زنده شدن گروهی از هر امت سخن می گوید:(وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّه فَوجاً) و چون زنده شدن گروه خاص را یادآور می شود، طبعاً نمی تواند مربوط به روز قیامت باشد چون در آن روز همه مردم محشور می شوند چنان که می فرماید:

(...وَحَشَرناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) .(۱)

«همه را در روز قیامت زنده و جمع می کنیم و احدی را ترک نمی کنیم».

قهراً یک چنین حادثه (حشر گروهی خاص از هر امت) مربوط به پیش از قیامت خواهد بود.

با توجه به توضیحاتی که پیرامون آیات یاد شده داده شد می توان گفت در این دو آیه دو علامت از علایم رستاخیز بیان شده است:

۱. خروج دابه و سخن گفتن او با مردم.

۲. زنده شدن گروهی از مردم.

گواه بر این دو حادثه مربوط به پیش از رستاخیز می باشد این است که خدا در همین سوره پس از بیان این رخداد، در آیه (۸۷) مسأله برپایی قیامت را

۱- [۱] کهف/۴۷.

مطرح می کند و می فرماید:

(وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ...).

«روزی که در صور دمیده می شود و کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند».

با توجه به سیاق آیات که نخست درباره بیرون آوردن«دابه» و بعداً پیرامون زنده کردن گروهی از هر امت و سپس درباره روزی که صور دمیده می شود، سخن می گوید، می توان مجموع آیات را بیانگر مسایل مربوط به رستاخیز دانست که دو حادثه نخست پیش از قیامت و حادثه سوم، روز برپایی آن انجام می گیرد.

و در هر حال ما در تفسیر این آیات از سیاق خود آنها و آیات دیگر قرآن کمک گرفتیم. کسانی که بخواهند پیرامون آنها به صورت گسترده بررسی کنند، به روایاتی که در این زمینه وارد شده رجوع نمایند این روایات می تواند قسمتی از ابهامات را برطرف کند.(۱)

۷.(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ).(۲)

«آنان جز این انتظار ندارند که فرشتگان (عذاب) به سراغشان بیایند یا (انتظار دارند) خود خدا بیاید،(چه انتظار غلطی) یا برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، روزی که برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، در آن روز ایمان کسی که قبلًا ایمانی نیاورده و یا عمل صالحی را انجام نداده است، سودی نمی بخشد، بگو

۱- [۱] برای آگاهی از این روایات به تفسیر«برهان»:۳/۲۰۹_ ۲۱۱، تفسیر طبری:۲۰/۱۰_ ۱۲ و الدر المنثور:۵/۱۱۱۶، مراجعه فرمایید.

۲- [۲] انعام/۱۵۸.

منتظر باشید ما نیز در انتظاریم».

ملاحظه مجموع آیه با توجه به آیات پیشین حاکی از این است که خدا از عناد و کوردلی کافران خبر می دهد که آنان به هیچوجه ایمان نخواهند آورد، آنان در انتظار روزی هستند که در آن روز ایمان امکان پذیر نمی باشد و اگر هم امکان یافت سودی ندارد.

آنان در انتظار یکی از سه چیزند:

۱. فرشتگان به سراغ آنان بیایند، ولی باید بدانند که نزول فرشته بر آنان همراه با نزول عذاب است.(۱)

۲. خود پروردگار جهان سراغ آنان بیاید، و با دیدگان خود خدا را ببینند، البته چه انتظار باطل و بی جایی؟

و در عین حال احتمال دارد که مقصود از آمدن پروردگار فرا رسیدن روز رستاخیز باشد که در آن روز پرده ها از جلو دیدگان کافران کنار می رود، وپروردگار جهان با صفات جمال و کمال خود بر همگان آشکار می گردد، و ظهوری پیدا می کند که برای هیچ کس خفایی نیست.

یعنی توحید وعلم و قدرت او آن چنان آشکار می شود که جای انکار برای هیچ منکری باقی نمی ماند.

و اگر مقصود این باشد، طبعاً ایمان در این روز سودی نخواهد بخشید.

۳. آنان در انتظار برخی از آیات خدا هستند که از وقوع قیامت گزارش می دهد، حالا این آیات چه آیاتی است، در آن دو احتمال وجود دارد:

الف: مقصود اشراط ساعت و علایم قیامت است که یکی از آنها خروج

۱- [۱] (ما نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلاّ بِالحَقِّ وَما كانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ) .(حجر/۸).

دابه است که در آیه قبل پیرامون آن بحث گردید.

ب: مقصود حوادث روز رستاخیز است از قبیل به هم خوردن نظام آفرینش، و در این صورت، ایمان افرادی که قبلاً ـ ایمان نیاورده اند، سودی نخواهد بخشید.

آیه یاد شده در صورتی مربوط به اشراط قیامت خواهد بود که مقصود از آن همان معنی نخست باشد، در غیر این صورت ارتباطی به بحث ما نخواهد داشت.

تا اینجا با نشانه های قیامت از نظر قرآن آشنا شدیم برای تکمیل این بحث علایم آخرت را از نظر روایات نیز به طور فشرده بررسی می کنیم.

علایم قیامت در روایات

درباره اشراط و علایم قیامت، روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است و یک رشته تحولات وحوادث، به عنوان نشانه های برپایی رستاخیز بیان گردیده است. آنچه در این روایات به عنوان«اشراط الساعه» قلمداد گردیده است به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. حوادث و رخدادهای خارق العاده در نظام آفرینش.

۲. تحولاتی که در افکار و رفتار انسانها پدید می آید.

از آنجا که بررسی همه این روایات نیاز به بحث مفصل و گسترده ای دارد و با یک بحث تفسیری به شیوه موضوعی سازگار نیست ما در این جا به طور فشرده نمونه هایی از این علایم را یادآور می شویم.[۱]

[۱] طالبان تفصیل در این باره می توانند به بحارالانوار، ج۶، باب اشراط الساعه وجامع الأُصول، ابن اثیر: ۱۱/۴۷ـ ۹۳ رجوع نمایند.

حُذیفه بن اسید گوید: ما و گروهی از اصحاب پیامبر سرگرم گفتگو بودیم، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از موضوع مورد گفتگوی ما سؤال کرد گفتیم در باره قیامت سخن می گوییم،رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

قیامت بر پا نمی گردد مگر آن که ده آیه و نشانه از حوادث غیر طبیعی رخ دهد:

۱. فرو رفتگی در زمین، در ناحیه مشرق، پدیدار می گردد.

۲. شکافی در ناحیه مغرب زمین نمودار می شود.

۳. در جزیره العرب نیز در زمین شکافی پدید می آید.

۴. دودی در آسمان پدیدار می گردد.

۵. دجال ظاهر می شود.

۶. جنبده ای از زمین بیرون می آید.

۷. یأجوج و مأجوج بر مردم هجوم می آورند.

۸. خورشید از سمت مغرب طلوع می کند.

۹. آتش از ناحیه عدن نمودار می گردد.

۱۰. عیسی بن مریم (علیه السلام) با زمی گردد، یا بادی که مردم را به دریا پرت می کند.(۱)

۱- [۱] حُذیفَهِ بْنِ أَسید قال: کانَ النَّبیّصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم فی غُرْفَه وَنَحْنُ أَسْفَلَ مِنْهُ فَاطَّلَعَ إِلَیْنا فَقالَ ما تَذْکُرونَ؟ قُلْنا السّاعه، قال: إنّ الساعَه لا یَتَکَوَّنُ حَتّی تَکُونَ عَشْرُ آیات:خَسْفٌ بِالْمَشْرِق، وَخَسْفٌ بِالْمغْرِبْ، وَخَسْفٌ فی جَزیره العَرَب، وَالدُّخان، والدَّجال، ودابَّهُ الأَرْضِ، ویَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ، وَطُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها، وَنارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِهِ عَدنٌ تَرْحَل النّاسَ... وَنُزولُ عیسَی بْن مَرْیَمُ أَو ریحٌ تُلْقِی النّاسَ فی الْبَحْر(صحیح مسلم:۸/۱۷۹). این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل نموده ولی نشانه دهم را ذکر نکرده است. و در بحارالانوار:۶/۳۰۳ نیز به نقل از خصال، آن را روایت کرده است.

در باره تحولاتی که در اخلاق و رفتار مردم رخ می دهد و مردم از برنامه های دینی فاصله می گیرند نیز روایاتی وارد شده، که جامع ترین آنها روایتی است که عبد اللّه بن عباس از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)نقل کرده است.[۱]

[۱] بحار الأنوار:۶/۲۰۶_ ۲۰۹ مراجعه فرمایید.

۱۷– نشانه های رستاخیز

اشاره

(مَشاهِدُ السّاعه)

آیات موضوع

۱. (...لِکُلِّ أُمَّه أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَلا یَسْتَقْدِمُونَ) . (یونس/۴۹)

۲. (...هُوَ الَّذِی مَدَّ الأَرْضَ...) . (رعد/۳)

۳ . (وَیَوْمَ نُسَیِّرُ الجِبالَ) . (کهف/۴۷)

۴. (...هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَهذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً) . (فرقان/۵۳)

۵. (...وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری إِلی أَجَل مُسَمّی...). (لقمان/۲۹)

۶. (وَالشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَر لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزیزِ الْعَلیم). (یس/۳۸)

۷. (وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیمِ) . (یس/۳۹)

ص : ۳۶۳

۸. (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغى لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَوَلاَ اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَكُلٌّ فى فَلَك يَسْبَحُونَ) . (يس/۴۰)

۹. (اللّهُ يَتَوَفَى الأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَالَّتى لَمْ تَمُتْ فِى مَنامِها فَيُمْسِكُالّتى قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخرى إِلى أَجَل مُسَمّىً...) . (زمر/۴۲)

۱۰. (وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَوُضِعَ الْكِتابُ وَجيىءَ بِالنَّبِيّينَ وَالشُّهَداءِ وَقُضِىَ بَيْنَهُمْ بِالحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ). (زمر/۶۹)

۱۱. (ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَهِىَ دُخانٌ...) . (فصّلت/۱۱)

۱۲. (...يَوْمَ تَأْتِى السَّماءُ بِدُخان مُبين) . (دخان/۱۰)

۱۳. (ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما إلاّ بِالحَقِّ وَأَجَل مُسَمّىً وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ) . (احقاف/۳)

۱۴. (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ) . (طور/۶)

۱۵. (...نُسَيِّرُ الجِبالَ سَيْراً). (طور/۱۰)

۱۶. (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ* بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لايَبْغِيانِ). (الرحمن/۱۹ ۲۰)

۱۷. (وَبُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً* فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً) . (واقعه/۵ ۶)

۱۸. (وَحُمِلَتِ الأَرْضُ وَالْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً) .(حاقّه/۱۴)

۱۹. (...تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ) . (معارج/۹)

۲۰. (يَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَالجِبالُ وَكانَتِ الْجِبالُ كَثيباً مَهيلاً) . (مزمل/۱۴)

۲۱. (وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) . (قیامت/۹)

۲۲. (وَإِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ) . (مرسلات/۱۱)

۲۳. (وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَراباً) . (نبأ/۲۰)

۲۴. (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) . (تکویر/۱)

۲۵. (وَإِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ) . (تکویر/۶)

۲۶. (وَإِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ) . (تکویر/۳)

۲۷. (إِذَا البِحارُ سُجِّرَتْ) . (انفطار/۳)

۲۸. (وَإِذا الأَرْضُ مُدَّتْ) . (انشقاق/۳)

۲۹. (وَتَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) . (قارعه/۵)

ترجمه آیات

۱.«برای حیات هر امتی اجل و وقتی مقرر گردیده است هرگاه آن اجل فرا رسد، لحظه ای تقدم وتأخر در حیات آنان نخواهد بود».

۲.«او کسی است که زمین را گسترد».

۳.«و روزی را به خاطر بیاور که کوهها را به حرکت می آوریم».

۴.«او است آفریدگاری که دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت(مجاور یکدیگر قرار داد) و میان آن دو حایل ایجاد کرد که به یکدیگر مخلوط نگردند».

۵.«خداوند خورشید و ماه را مسخر گردانید، هر کدام تا فرا رسیدن اجل معین گردش می نماید».

۶.«خورشید تا وقتی به قرارگاه خود برسد پیوسته در حال حرکت است، و این حرکت به تقدیر خدای غالب و دانا است».

۷.«و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت« شاخ کهنه قوسی شکل و زرد زنگ خرما» درمی آید».

۸.«نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هرکدام در مسیر خود شناورند».

۹.«خداوند جانها را به هنگام مرگ به طور کامل می گیرد، و نیز جان آنان را که نمرده اند به هنگام خواب می گیرد پس جان آن کس که مرگش رسیده است نگه داشته و دیگران را رها می نماید تا اجل معین فرا رسد».

۱۰.(«روز قیامت) زمین به نور پروردگار روشن می گردد، کتاب نهاده می شود، پیامبران و گواهان آورده می شوند، ومیان انسانها به حق حکم می شود و بر آنان ستم نمی گردد».

۱۱.«پس از آفرینش زمین قصد آفرینش آسمان را که بسان دود بود، نمود».

۱۲.«روزی که آسمان بسان دود هویدا می گردد».

۱۳.«ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنها است مگر به حق و (برای) وقت معینی نیافریدیم، کافران از آنچه بدان بیم داده می شوند روی گردانند».

۱۴.«سوگند به دریای مشتعل و برافروخته».

۱۵.«روزی که کوهها را به حرکت در می آوریم».

۱۶.«دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت، آن دو با یکدیگر تلاقی می کنند ومیان آنها مرز و حایلی است که یکی بر دیگری تعدی نمی کند(خاصیت آن را خنثی نمی سازد)».

۱۷.«و کوهها به نوعی متلاشی و ریزه ریزه می شوند که بسان ذرات پراکنده غبار مبدل می گردند».

۱۸.«و زمین وکوهها از جای خود برداشته می شوند و یک مرتبه متلاشی و خرد می گردند».

۱۹.«کوهها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود».

۲۰.«روزی که در زمین و کوهها حرکت شدیدی ایجاد شده و کوهها بسان تلی از خاک زیر ورو شده درآیند».

۲۱.«ماه تاریک می گردد و خورشید وماه جمع می گردند».

۲۲.«هنگامی که کوهها از جای خود کنده می گردند».

۲۳.(«روزی که در صور دمیده می شود) کوهها به حرکت درآمده و به صورت سراب جلوه گر خواهند شد».

۲۴.«هنگامی که خورشید در هم پیچیده می شود(نور آن زایل گردیده، تاریک می شود)».

۲۵.«هنگامی که دریاها شکافته شوند (حایل میان آبهای شور و شیرین برداشته شده و همه یک دریا گردند).

۲۶.«و در آن هنگام که کوهها به حرکت درآیند».

۲۷.«آنگاه که دریاها مشتعل گردند(یا آبهای شیرین و شور همه درهم آمیخته شده و دریاها پر از آب گردند)».

۲۸.«و در آن هنگام که زمین گسترده شود».

۲۹.«کوهها بسان پشم زده شده مبدل خواهند شد».

تفسیر آیات

اشاره

اکنون که با نوع نخست از نشانه های قیامت (اشراط السّاعه) آشنا شدیم به بررسی نوع دوّم یعنی حوادثی که وقوع آنها خبر قطعی از پایان یافتن عمر دنیا ووقوع رستاخیز می دهد (مشاهد السّاعه) می پردازیم.

آفرینش اجل معین دارد

اشاره

قبل از هر چیز لازم است یادآور شویم که از دیدگاه قرآن، مجموعه جهان آفرینش اجل معینی دارد و طبعاً پس از سپری شدن آن، عمر جهان نیز سپری می گردد و مرحله نوینی از آفرینش آغاز می شود.

قرآن در این باره می فرماید:

(ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما إِلاّ بِالحَقِّ وَأَجَل مُسَمّىً

وَالَّذِینَ کَفَرُوا عَمّا أَنْذِرُوا مُعْرِضُونَ) .(۱)

«ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنها است مگر به حق و (برای) وقت معینی نیافریدیم، کافران از آنچه بدان بیم داده می شوند روی گردانند».

برای روشن(۲) شدن مفهوم این آیه لازم است موارد دیگری را نیز که کلمه«اجل» در آن بکار رفته است، یادآور شویم:

۱. گردش خورشید و ماه

آیات بسیاری از قرآن بیانگر این مطلب است که خورشید و ماه تا وقت معین در حرکتند و طبعاً پس از فرا رسیدن آن وقت (اجل) از جریان و حرکت باز خواهند ایستاد و در نتیجه، نظم منظومه شمسی فرو خواهد ریخت چنان که می فرماید:

(...وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری إِلی أَجَل مُسَمّی...).(۳)

«خداوند خورشید و ماه را مسخر گردانید، هر کدام تا فرا رسیدن اجل معین گردش می نماید».(۴)

۲. حیات هر یک از افراد بشر

برای هر یک از افراد بشر اجل معیّنی مقرر گردیده است که با فرا رسیدن آن، چراغ زندگی او در دنیا خاموش می گردد و رهسپار عالم دیگر می شود

۱- [۱] احقاف/۳.

۲- [۲] این مضمون در سوره روم آیه ۸ نیز آمده است:(...ما خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَما بَیْنَهُما إِلاّ بِالحَقِّ وَأَجَل مُسَمّی وَإِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرونَ) .

۳- [۳] لقمان/۲۹.

۴- [۴] در این باره به آیات ۲/رعد; ۱۳/فاطر; ۵/زمر نیز رجوع شود.

چنان که می فرماید:

(اللّهُ يَتَوَفَى الأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَالَّتى لَمْ تَمُتْ فِى مَنامِها فَيُمْسِكُالّتى قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخرى إِلى أَجَل مُسَمّىً...) .(۱)

«خداونـد جانها را به هنگام مرگ به طور کامل می گیرد، و نیز جان آنان را که نمرده انـد به هنگام خواب می گیرد پس جان آن کس که مرگش رسیده است نگه داشته و دیگران را رها می نماید تا اجل معین فرا رسد».(۲)

۳. اجل امت ها

نه تنها زندگی هر یک از افراد بشـر اجل و سـرآمد معلومی دارد، بلکه از نظر قرآن حیات امتها نیز دارای اجل معینی می باشـد چنان که می فرماید:

(...لِكُلِّ أُمَّه أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ) (۳) . (۴)

«برای حیـات هر امتی اجـل و وقتی مقرر گردیـده است هر گاه آن اجل فرا رسـد، لحظه ای تقـدم وتأخر در حیات آنان نخواهد بود».

از مجموع آیات فوق استفاده می شود که حیات همه پدیده های عالم آفرینش (لااقل آنچه در قلمرو عالم طبیعت می باشد) از نخست، وقت محدود و اجل معینی دارد و آنگاه که آن وقت معین سپری گردید، زندگی و حیات دنیوی آنها نیز پایان خواهد یافت.

۱- [۱] زمر/۴۲.
۲- [۲] به آیات ۲/انعام; ۹۹/ اسراء; ۱۱ /منافقون; ۶۷/غافر; ۳/هود و... رجوع شود.
۳- [۳] یونس/۴۹.
۴- [۴] به آیات ۵/حجر; ۴۳/مؤمنون; ۳۴/اعراف، رجوع شود.

تحولات کیهانی و برپایی قیامت

در قرآن درباره حوادث مهم کیهانی سخن به میان آمده است که از پایان عمر جهان و برپایی قیامت خبر می دهد.

این حوادث مهم و مهیب، آسمان و زمین، دریاها، کوهها، انسانها، خورشید و ستارگان و... را در برگرفته و در یک کلمه نظام کیهان فرو ریخته و رستاخیز موعود برپا می گردد اینک به بررسی این رخدادها و حوادث مهیب می پردازیم:

وضع آسمان به هنگام برپایی رستاخیز

واژه هایی که قرآن در این رابطه به کار گرفته است عبارتند از:

«انشقاق»[۱](پاره پاره شدن)،«انفطار»[۲] (بریده شدن)،«انفتاح»[۳](گشوده شدن)،«انفراج»[۴](شکافته شدن)،«انطواء»[۵](پیچیده شدن)،«تبدل»[۶](دگرگونی)،«مَوْر»»[۷](اضراب، تموج)،«مُهْل»[۸] (فلز مذاب)،

[۱] (إِذَا السَّماءُانْشَقَّتْ) (انشقاق/۱، الرحمن/۳، حاقه/۱۶، فرقان /۲۵).

[۲] (إِذَا السَّماءُ انْفَطرَتْ) (انفطار/۱، مزمل /۱۸).

[۳] (وَفُتِحَتِ السَّماءُ فَكانَتْ أَبْواباً) (نبأ/۱۹).

[۴] (وَإِذَا السَّماءُ فُرِّجَتْ) (مرسلات/۹).

[۵] (يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَيِّ السِّجلّ لِلْكُتُب) (انبياء/۱۰۴، زمر/۶۷).

[۶] (يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّماواتُ) (ابراهيم/۴۸).

[۷] (يَوْمَ تَمُورُ السَّماء مَوْراً) (طور/۹).

[۸] يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمِهْلِ)(معارج/۸).

ص : ۳۷۰

«دُخان»(۱)(دود)،«وَرْدَ»(۲) (گل سرخ)،«دُهان»(۳) (روغن مذاب)،«کَشْط»(۴) (کندن، زایل ساختن).

حاصل مفاد آیات قرآن درباره وضع رستاخیزی آسمان این است که وضع آسمان دگرگون گردیده و از جای برکنده شده و دچار نوعی تموج و حرکت مضطرب گردیده، پاره پاره و شکافته می شود بسان گل سرخ فام و روغن و فلز مذابِ روان نمایان می گردد وسرانجام به شکل دود گردیده درهم پیچیده می شود.

نکته قابل توجه این که قرآن کریم ووضع آغازین آفرینش آسمان و وضع پایانی آن را یکسان دانسته، و در هر دو حال آن را بسان دود(دخان) تبیین نموده است چنان که می فرماید:

۱. (ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخانٌ...) .(۵)

«پس از آفرینش زمین قصد آفرینش آسمان را که بسان دود بود، نمود».

۲. (...يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخان مُبين) .(۶)

«روزی که آسمان بسان دود هویدا می گردد».

حالا مقصود از این دود چیست؟ مطلب دیگری است که بررسی آن از حوصله و هدف این بحث بیرون است.

۱- [۱] (يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخان) (دخان/۱۰).
۲- [۲] (فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ) (الرحمن/۳۷).
۳- [۳] (فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ) (الرحمن/۳۷).
۴- [۴] (وَإِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ) (تكوير/۱۱).
۵- [۵] فصلت/۱۱.
۶- [۶] دخان/۱۰.

زمین به هنگام وقوع رستاخیز

اکنون که با وضعیت آسمان در آخرین لحظه های عمر دنیا از دیدگاه قرآن آشنا شدیم، ببینیم نظر قرآن درباره زمین به هنگام برپایی قیامت چگونه است؟

نخست واژه هایی را که قرآن در این باره بکار گرفته است یادآور می شویم:

«زلزله»(۱)،«بارز»(۲)، (نمایان)،«تبدل»(۳)(دگرگونی)،«تشقق»(۴) (شکافتگی)،«اندکاک»(۵)(فرو پاشیدگی، محو شدن آنچه در زمین است)،«رَجّ»(۶) (حرکت شدید، تزلزل و اضطراب)،«مَدّ»(۷) (کشیده شدن، صاف شدن).

وضعیتی را که آیات یاد شده برای زمین در لحظه برپایی قیامت ترسیم نموده اند این است که:

لرزش سختی زمین را فرا می گیرد، آنچه بر روی زمین پدیدار گشته است،(اعم از پدیده های طبیعی و بشری) فرو می پاشد و سطح زمین آشکار و نمایان می گردد، زمین شکافته می شود و مردگان از آن بیرون می آیند و در سرای قیامت محشور می گردند.

۱- [۱] (إذا زُلْزِلَتِ الارْضُ زِلْزالَها) (زلزله/۱).
۲- [۲] (...یَوْمَ نُسَیِّرُ الجِبالَ وَتَرىَ الأَرْضَ بارِزَةً...) (کهف/۴۷).
۳- [۳] (یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرضِ...)(ابراهیم/۴۸).
۴- [۴] (یَوْمَ تَشَقَّقُ الأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً...) (ق/۴۴).
۵- [۵] (...إذا دُكَّتِ الأَرْضُ دَکّاً دَکّاً) (فجر/۲۱).
۶- [۶] (إذا رُجَّتِ الأَرْضُ رَجّاً) (واقعه/۴).
۷- [۷] (وَإِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ) (انشقاق/۳).

در اینجا دو نکته را یادآوری می کنیم:

۱. در میان واژه هایی که در مورد وضع رستاخیزی آسمان و زمین بکار رفته است دوواژه در هر دو مورد آمده است که عبارتند از :واژه«تَبَدُّل» و واژه«اِنْشِقاق» یعنی وضع این دو آفریده عظیم خداوندی بر هم خورده شکافته و پاره پاره می شوند.

۲. همان گونه که در مورد آغاز و پایان آفرینش آسمان کلمه«دُخان» بکار رفته است در مورد آغاز و پایان آفرینش زمین نیز کلمه«مَدّ» بکار رفته است چنان که می فرماید:

۱. (هُوَ الَّذِی مَدَّ الأَرْضَ...) .(۱)

۲. (وَإِذا الأَرْضُ مُدَّتْ) .(۲)

زمین پس از برپایی قیامت

اگر آیات یاد شده وضعیت زمین را در آخرین لحظه های عمر دنیا و به عنوان نشانه های وقوع رستاخیز بیان می نمایند، برخی از آیات ناظر به وضعیت آن پس از وقوع قیامت می باشد از آن جمله آیه یاد شده در زیر است، چنان که می فرماید:

(وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَوُضِعَ الْكِتابُ وَجِيىءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَداءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ).(۳)

(«روز قیامت) زمین به نور پروردگار روشن می گردد، کتاب نهاده می شود، پیامبران و گواهان آورده می شوند، ومیان انسانها به حق حکم می شود و بر آنان ستم نمی گردد».

۱- [۱] رعد/۳، حجر /۱۹، ق/۷.

۲- [۲] انشقاق/۳.

۳- [۳] زمر/۶۹.

گذشته بر این که ذیل آیه به روشنی گواهی می دهد بر این که این آیه مربوط به بعد از برپایی قیامت است، آیات قبل از آن نیز کاملاً بر این مطلب دلالت دارند، زیرا در آیات قبل درباره دو نفخه (نفخه صعق، نفخه قیام) سخن(۱) گفته شده است، آنگاه پس از برخاستن انسانها از قبرها وحضور در صحنه قیامت می فرماید:

(وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها...) .

وضع پدیده های آسمانی به هنگام رستاخیز

بدون شک دگرگونی وضع آسمان بدون دگرگونی وضع پدیده های آسمانی نخواهد بود ولی از آنجا که قرآن به طور جداگانه وضع خاص آنها را به عنوان علایم و نشانه های رستاخیز بیان نموده است، در اینجا آیات این بخش را از نظر خوانندگان می گذرانیم آنچه در این باره مورد توجه قرار داده شده است، خورشید و ماه وستارگانند که دگرگونی وضع آنها می تواند توجه همگان را به خود جلب کند و طلیعه حیات ابدی و رستاخیز عمومی را به جهانیان اعلان نماید، چنان که می فرماید:

۱. (إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ) .(۲)

«هنگامی که خورشید در هم پیچیده می شود(نور آن زایل گردیده، تاریک می شود)».

۲. (وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) .(۳)

«ماه تاریک می گردد و خورشید وماه جمع می گردند».

۱- [۱] پیرامون این دو نوع«نفخ» بعداً توضیحاتی خواهیم داد.

۲- [۲] تکویر/۱.

۳- [۳] قیامت /۹.

در مورد این که مقصود از جمع میان ماه و خورشید چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند مانند:

۱. از این نظر میان آنها جمع می شود که نور هر دو زایل می گردد.

۲. هر دو از مغرب طلوع می کنند.(۱)

ولی هیچگونه دلیل یا قرینه ای برای این دو احتمال ذکر نشده است.

شاید مقصود این باشد که در لحظه فرا رسیدن قیامت، خورشید و ماه در یک مکان با یکدیگر جمع می شوند، آنچه می تواند این احتمال را تأیید کند دو مطلب است:

۱. معنای حقیقی کلمه جمع، اجتماع دو چیز در یک مکان یا در یک زمان است، این نکته را زجاج و فراء که خود احتمال نخست را برگزیده اند گوشزد کرده اند بنابراین هرگاه قرینه ای بر خلاف معنای حقیقی کلمه«جمع» در اختیار نباشد، وجهی ندارد که آن را بر خلاف معنی ظاهری حمل کنیم.

۲. با توجه به این که وضع آسمان در لحظه برپایی قیامت به گونه ای مخالف با وضع قبلی آن است ، خورشید و ماه نیز مشمول همین حکم می باشند، و قرآن وضع کنونی آن دو را این گونه یادآور می شود:

(وَالشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَر لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزیزِ الْعَلیم) .

(وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیمِ) .

(لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَوَلاَ اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَکُلٌّ فی فَلَک یَسْبَحُونَ) .(۲)

«خورشید تا وقتی به قرارگاه خود برسد پیوسته در حال حرکت است، و این حرکت

۱- [۱] مجمع البیان:۵/۳۹۵.

۲- [۲] یس/ ۳۸_ ۴۰.

به تقدیر خدای غالب و دانا است».

و برای ماه منازلی مقرر داشتیم تا(پس از یکدور حرکت) بسان شاخه خرما(باریک و زرد) به منزل نخست برگردد.

(این تدبیر و تقدیر در حرکت خورشید وماه برقرار و ثابت است).

نه خورشید به ماه برخورد می کند و نه شب از روز سبقت می گیرد، و هر یک از ماه و خورشید و ستارگان در مدار خاص خود حرکت می کنند.

این نظم حاکم بر حرکت خورشید و ماه در لحظه برپایی قیامت بر هم خورده و خورشید ماه را درک می کند و در نتیجه آن دو با یکدیگر جمع می شوند.

این بود وضع خورشید و ماه در لحظه پایانی عمر دنیا و اینک وضع ستارگان : واژه هایی که در مورد ستارگان بکار رفته اند عبارتند از:«طَمْس»(۱) ،«اِنْکدار» (۲)،«اِنْتثار»(۳)، واژه«طمس» به معنی محو و زایل شدن و واژه های انکدار و انتثار به معنی فرو ریختن و واژگون شدن است.

بنابراین ستارگانی که در حال کنونی، زینت بخش آسمانند(۴) و با نور درخشان و حرکت منظم خود، هدایتگر بشر در تشخیص اوقات و جهات می باشند(۵) در آخرین لحظات عمر دنیا، خاموش و تاریک می گردند، نظم آنها به هم خورده و به سوی زمین پرتاب می گردند(چه منظره هولناک ووحشت زایی).

ص : ۳۷۶

۱- [۱] (فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ) (مرسلات/۸).
۲- [۲] (وَإِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ) (تکویر/۳).
۳- [۳] (وَإِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ) (انفطار/۲).
۴- [۴] (وَزَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ) (فصلت/۱۲).
۵- [۵] (...هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...) (انعام/۹۷) ، (وَعَلامات وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ) (نحل/۱۶).

وضع پدیده های زمینی هنگام وقوع قیامت

از میان پدیده های زمینی آنچه به عنوان نشانه و علامت رستاخیز مورد توجه قرار گرفته است یکی کوهها و دیگری دریاها می باشد، و نکته آن، عظمت و اهمیت این دو می باشد، زیرا اکثریت سطح زمین را آبها و دریاها تشکیل می دهند و از طرفی کوهها با هیبت و شکوه ویژه خود که اکنون نقش ستونهای استوار زمین را ایفا می کنند دگرگونی و تحول در آنها بیش از هر پدیده دیگری می تواند از وقوع حادثه ای بسیار شگرف که همان رستاخیز است، خبر دهند و شاید به همین جهت است که عمده آیات این بخش مربوط به وضع رستاخیزی کوهها است و اینک آیات این بخش:

دریاها

وضعیت دریاها در آخرین لحظه های عمر دنیا در سه آیه و با دو واژه«سَجْر» (مشتعل شدن، پر شدن) و«فَجْر» (شکافته شدن) بیان گردیده است چنان که می فرماید:

۱. (إِذَا البِحارُ سُجِّرَتْ) .(۱)

«آنگاه که دریاها مشتعل گردند(یا آبهای شیرین و شور همه درهم آمیخته شده و دریاها پر از آب گردند)».

۲. (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ) .(۲)

«سوگند به دریای مشتعل و برافروخته».

۳. (وَإِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ) .(۳)

۱- [۱] انفطار/۳.

۲- [۲] طور/۶.

۳- [۳] تکویر/۶.

«هنگامی که دریاها شکافته شوند (حایل میان آبهای شور و شیرین برداشته شده و همه یک دریا گردند).

مرحوم طبرسی در تفسیر واژه«فجر» و«سجر» روی معنی برداشته شدن مرزها و انباشته شدن آبها روی یکدیگر و در نتیجه پر شدن دریاها تکیه کرده است.(۱)

تفسیر وی از معانی دیگری که دیگران برگزیده اند، صحیح تر به نظر می رسد و شاهد بر آن این است که قرآن از ویژگی های کنونی دریاها این مطلب را بیان کرده است که میان دریاها نوعی مرزبندی شده، آبهای شور از شیرین جدا گردیده و به یکدیگر آمیخته نمی شوند چنان که می فرماید:

(...هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَهذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً) .(۲)

«او است آفریدگاری که دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت(مجاور یکدیگر قرار داد) و میان آن دو حایل ایجاد کرد که به یکدیگر مخلوط نگردند».

به قرینه این که در ذیل آیه می فرماید:(وَجَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً)معلوم می شود که مقصود از«مرج» آمیختگی آن دو نیست، بلکه تقارن مکانی و تلاقی آنها است. بر این مطلب گواهی می دهد آیه دیگر که می فرماید:

(مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ* بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ).(۳)

«دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت، آن دو با یکدیگر تلاقی می کنند و

۱- [۱] (وَإِذَا البِحارُ سُجِّرَتْ) أی«أُرْسِلَ عَذْبُها علی مالِحِها وَمالِحها عَلی عَذْبها حتّی امْتَلأتْ»... (وَإِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ) أی«فُتِحَ بَعضِها فی بَعْض عَذبِها فی مِلْحِها وَمِلْحِها فی عَذْبِها فَسارَتْ بَحْراً واحِداً» (مجمع البیان:۵/۴۴۳ و ۴۴۹).

۲- [۲] فرقان/۵۳.

۳- [۳] الرحمن/۱۹_۲۰.

میان آنها مرز و حایلی است که یکی بر دیگری تعدی نمی کند(خاصیت آن را خنثی نمی سازد)».

مناسبترین سخنی که در تفسیر این آیه گفته شده است این است که در حقیقت این آیه بیانگر تدبیر حکیمانه خداوند در آفرینش دریاها است به گونه ای که شرایط زیست برای موجودات زنده و به ویژه انسانها کاملاً فراهم باشد.

زیرا به گفته صاحب نظران در زمین شناسی، سه چهارم سطح زمین را دریاها فرا گرفته اند که آب آنها شور است و نقش مؤثری در تلطیف هوا و جهات دیگر حیات جانداران دارند و از طرفی آبهای شیرین در درون زمین ذخیره شده اند، که از طریق چشمه ها و چاه ها و مانند آن به بیرون هدایت شده و اصلی ترین شرط زندگی را برای موجودات زنده فراهم می سازند.

این دو نوع آب شیرین و شور هرگز به یکدیگر آمیخته نمی گردند، به طوری که آبهای شیرین همگی شور و یا آبهای شور همگی شیرین شوند، زیرا در این صورت ادامه حیات برای انسان و دیگر موجودات زنده ممکن نخواهد بود.

امّا آنگاه که عمر دنیا پایان می پذیرد، و نظم کیهانی بر هم می خورد، مرز و حایل میان آبهای شور و شیرین برداشته می شود، و واژه های (سُجّرت)و (فُجّرت) در آیاتی که قبلاً ذکر گردید بیانگر همین وضعیت می باشند.(۱)

وضعیت کوه ها در لحظه وقوع قیامت

همان گونه که اشاره شد، بیشتر آیات این بخش ناظر به وضعیت کوهها

۱- [۱] المیزان:۲۰/۱۱۲.

در آخرین لحظه های عمر دنیا می باشند واژه های بکار رفته در این باره عبارتند از:

۱.«سیر»(حرکت) (وَإِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ) .(۱)

(وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الجِبالَ) .(۲)، (تَسيرُ الجِبالُ سَيْراً) .(۳)

۲.«سَراب»: (وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَراباً) .(۴)

(«روزی که در صور دمیده می شود) کوهها به حرکت درآمده و به صورت سراب جلوه گر خواهند شد».

«سراب» یعنی آب نما، آبِ پنداری و غیر حقیقی، ولی در معنای آن توسعه داده شده و بر هر چه حقیقت نداشته باشد ولی توهم شود که دارای حقیقت است، اطلاق می گردد و ظاهراً معنای دوم در این آیه مقصود است. و ممکن است مقصود این باشد که کوههای با عظمت به گونه ای متلاشی می شوند که از عظمت و استواری آنها هیچ گونه اثری در خارج یافت نمی شود مگر عظمت وشکوه پنداری.

۳.«عهن منفوش» (پشم زده شده).

(تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ) .(۵)

(وَتَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ).(۶)

«کوهها بسان پشم زده شده مبدل خواهند شد».

۴.«نَسْف» (کنده شده).

(وَإِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ) .(۷)

۱- [۱] تکویر/۳.

۲- [۲] کهف/۴۷.

۳- [۳] طور/۱۰.

۴- [۴] نبأ/۲۰.

۵- [۵] معارج/۹.

۶- [۶] قارعه/۵.

۷- [۷] مرسلات/۱۱.

«هنگامی که کوهها از جای خود کنده می گردند».

۵.«رَجْف» (حرکت شدید، اضطراب).

۶.«کَثیب» (تلّ خاک).

۷.«مَهیل» (زیر و رو شده) چنان که می فرماید:

(یَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَالجِبالُ وَکانَتِ الْجِبالُ کَثیباً مَهیلًا) .(۱)

«روزی که در زمین و کوهها حرکت شدیدی ایجاد شده و کوهها بسان تلی از خاک زیر ورو شده درآیند».

۸.«بَسّ» (متلاشی، ریزه ریزه).

۹.«هَباء مُنْبَثّ» (غبار پراکنده).

(وَبُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً* فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً) .(۲)

«و کوهها به نوعی متلاشی و ریزه ریزه می شوند که بسان ذرات پراکنده غبار مبدل می گردند».

۱۰.«دَک» (قطعه قطعه شدن).

(وَحُمِلَتِ الأَرْضُ وَالْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً) .(۳)

«و زمین وکوهها از جای خود برداشته می شوند و یک مرتبه متلاشی و خرد می گردند».

آری این است سرنوشت کوهها در پایان عمر دنیا، کوههایی که در استواری و صلابت ضرب المثل بودند، ستونهای محکم و ثابت زمین بشمار

۱- [۱] مزمل/۱۴.

۲- [۲] واقعه/۵_۶.

۳- [۳] حاقه/۱۴.

می آمدنـد و بسـان میخهـایی آهنین تعادل زمین را حفظ می کردند(۱) آنگـاه که آخرین لحظه هـای عمر دنیا فرا می رسـد به شدت از جای کنده می شوند، به صورت غیر متعادل و مضـطرب به حرکت درمی آیند، بسان تلی از خاک درآمده مانند پشم زده شـده نرم و انعطـاف پـذیر می گردنـد، و سـرانجام بسـان ذرات غبار پراکنـده می گردنـد وجز سـرابی از آنها باقی نخواهد بود(چه حادثه مهیب ووحشت زایی).

و بدین گونه همه دستگاههای فعال نظام این جهان از کار باز می ایستند، و در یک لحظه جهان در تاریکی موحش و سردی و فسردگی غم انگیزی فرو می رود و به این ترتیب طومـار حیـات دنیـوی درهم پیچیـده می شـود،ولی این پایـان حقیقی حیـات نیست، بلکه خود نویـد بخش حیـاتی نوین وجـاودان می باشـد همان حیاتی که قرآن آن را قیامت و رسـتاخیز عمومی می نامد وحوادث شگرف کیهانی یاد شده نشانه های فرا رسیدن این حیات نوین و زندگی ابدی می باشند.

ص : ۳۸۲

۱- [۱] اشاره به آیاتی است که وضع کنونی کوهها را بیان نموده است چنان که می فرمایـد: (وَالْجِبالُ أَوْتاداً) (نبأ/۷)، (وَالجِبالُ أَرْساها) (نازعات/۳۲)،(أَفَلا يَنْظُرُونَ ... إِلَى الجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ) (غاشیه/۱۹)و (لَوْ أَنْزَلْنـا هـذا الْقُرآنَ عَلى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ)(حشر/۲۱).

۱۸– نفخ صور یا مقدمه حیات نوین

آیات موضوع

۱. (وَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَهُ فَأَصْبَحُوا فی دِيارِهِمْ جاثِمينَ) . (هود/۴)

۲. (لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَكْبَرُ وَتَتَلَقّيهُمُ الْمَلائِكَهُ هذا يَوْمُكُمُ الَّذی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) . (انبياء/۱۰۳)

۳. (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ داخِرينَ) . (نمل/۸۷)

۴. (مَنْ جاءَ بِالحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَومَئِذٍ آمِنُونَ* وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَلْ تُجْزَونَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) . (نمل/۸۹ _ ۹۰)

۵. (ما يَنْظُرُونَ إِلاّ صَيْحَهً واحِدَهً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ* فَلا يَسْتَطيعُونَ تَوْصِيَهً وَلا إِلی أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ) . (يس/۴۹ ۵۰)

۶. (إِنْ كانَتْ إِلاّ صَيْحَهً واحِدَهً فَإِذا هُمْ جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ)(يس/۵۳)

ص : ۳۸۳

۷. (...فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرونَ* إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصينَ) . (صافّات/۱۲۷ ۱۲۸)

۸. (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ أُخری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ) . (زمر/۶۸)

۹. (وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکان قَریب* یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ) . (ق/۴۲)

۱۰. (فَإِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ* فَذلِکَ یَومَئِذ یَومٌ عسیرٌ* عَلَی الکافِرینَ...) . (مدّثّر/۸ ۱۰)

۱۱. (فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدهٌ* فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَهِ).

(نازعات/۱۳ ۱۴)

۱۲. (یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَهُ* تَتْبَعُهَا الرّادِفَهُ) . (نازعات/۶ ۷)

۱۳. (فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّهُ* یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرءُ مِنْ أَخیهِ* وَأُمِّه وَأَبیهِ* وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ *لِکُلِّ امْرِء مِنْهُمْ یومَئِذ شَأْنٌ یُغْنیهِ). (عبس/۳۳ ۳۷)

ترجمه آیات

۱.«آنگاه که امر ما (زمان عذاب) فرا رسید شعیب و مؤمنان به او را با رحمت خود نجات دادیم، آنگاه صیحه مرگبار ستمکاران را فرا گرفت، و به صورت جسدهای بی جان در زمین فرو افتادند».

۲.«فزع ووحشت بزرگ، آنان را اندوهگین نمی سازد فرشتگان آنان را پذیرفته (و به آنان می گویند) این است آن روزی که به آن وعده داده می شدید».

۳.«روزی که در صور دمیده می شود، پس آنچه در آسمانها و زمین است از

شدت خوف و هراس می میرند، مگر آن کس که خدا بخواهد، و همگان با ذلت در پیشگاه خدا حاضر می گردند».

۴.«هر کس با نیکی وارد محشر شود برای او است نیکوتر از آن، و آنان در این روز از هراس و وحشت(فزع) در امانند، و هر کس با کردار زشت بیاید به صورت در آتش افکنده می شود(و به آنان گفته می شود) این عقوبت نیست مگر همان کارهای زشت شما که در دنیا انجام داده اید».

۵.«آنان تنها منتظر یک صیحه هستند که آنان را در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کنند فرا می گیرد، پس نه قدرت (مهلت) وصیت دارند ونه به سوی خانواده خود باز می گردند».

۶.(«نفخه صور) جز یک فریاد بیش نیست که ناگهان همگان نزد ما حاضر خواهند بود».

۷.«ولی به یقین همگی (در دادگاه عدل الهی) احضار می شوند! مگر بندگان مخلص خدا!».

۸ .«در صور دمیده می شود. پس آنچه در آسمانها و زمین است از شدت ترس جان می سپارد مگر آن کس را که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می شود، ناگهان همه مردم(از خواب مرگ) برخاسته و در صحنه محشر در انتظار سرنوشت خود خواهند بود».

۹.«در انتظار روزی باش که منادی الهی از جایگاهی نزدیک ندا سر می دهد. آن روز همه مردم فریاد حتمی را خواهند شنید. آن روز، روز بیرون آمدن مردگان از قبرها است».

۱۰.«آنگاه که در ناقور دمیده می شود، پس آن روز بر کافران روز سختی خواهد بود».

۱۱.(«آخرین نفخه) بیش از یک فریاد نیست، ناگهان آنان (از درون زمین بیرون آمده) بر روی زمین برانگیخته خواهند شد».

۱۲.«آن روز زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد و به دنبال آن، حادثه دومی (صیحه عظیم محشر) رخ میدهد».

۱۳.«هنگامی که آن صدای مهیب (صحنه- رستاخیز) بیاید، (کافران در اندوه عمیقی فرو می روند)، واز مادرش و پدرش و زن و فرزندش؛ در آن روز هرکدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد».

۱۳.«پس آنگاه که فریاد بلند فرا رسد، روزی که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش می گریزد، برای هر یک از آنان گرفتاریهایی است که توجه به آنها برای او کافی است(مجال توجه به وضع دیگری را ندارد)».

تفسیر آیات

اشاره

در فصل قبل، با حوادثی که قرآن آنها را به عنوان نشانه های پایان پـذیری عمر دنیا و فرا رسیدن رستاخیز معرفی نموده است آشـنا شـدیم. اکنـون لازم است مسأله دیگری را که قرآن در همین رابطه مطرح نموده است، مـورد بررسـی قرار دهیم، و آن مسأله«نفخ صور» است.

«نفخ صور» دو مرحله دارد: یکی مرحله قبل از وقوع حوادث یاد شده و دیگری مرحله بعد از آن.

از نفخ صور نخست، به عنوان نفخ«صَعْق» یا«فَزَع»، و از نفخ صور دوم به عنوان نفخ«قیام» یا«بَعْث» یاد شده است.

اینک با آیات هر دو گروه آشنا می شویم:

(وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَاللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ أُخری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ) .(۱)

«در صور دمیده می شود. پس آنچه در آسـمانها و زمین است از شدت ترس جان می سپارد مگر آن کس را که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می شود، ناگهان همه مردم(از خواب مرگ) برخاسته و در صحنه محشر در انتظار سرنوشت خود خواهند بود».

این آیه به روشـنی گـواهی می دهـد که«نفـخ صـور» در دو مرحله انجـام می گیرد.آیـات دیگری نیز به گونه ای بر این مطلب گواهی می دهند، چنان که

۱- [۱] زمر/۶۸.

می فرماید:

(وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ داخِرينَ) .(1)

«روزی که در صور دمیده می شود، پس آنچه در آسمانها و زمین است از شدت خوف و هراس می میرند، مگر آن کس که خدا بخواهد، و همگان با ذلت در پیشگاه خدا حاضر می گردند».

در آیه قبل، کلمه«صَعْق»، و در این آیه کلمه«فَزَع» بکار رفته است. از این رو برخی گفته اند به هنگام برپایی قیامت، سه نفخه تحقق خواهد یافت:

۱. نفخه«فزع»، ۲. نفخه«صعق»، ۳. نفخه«قیام» و«بعث».

ولی همان گونه که مرحوم طبرسی گفته است مقصود از«فزع» همان صعق است و مفاد هر دو آیه این است که نخستین مرتبه ای که در صور دمیده می شود (به جز عده ای که خدا مرگ آنها را اراده نکرده است) همه مردم از شدت وحشت و اضطرار می میرند.

اکنون باید دید مقصود از جمله (وَكُلٌّ أَتَوهُ داخِرينَ) در ذیل آیه چیست؟ اگر مقصود آمدن و حضور خلایق در صحنه محشر است، در این صورت این آیه ناظر به«نفخه دوم» خواهد بود، و مفاد آن با بخش دوم آیه نخست هماهنگ خواهد بود و نه با بخش اول آن، مگر آن که بگوییم: مقصود از جمله(وَكُلٌّ أَتَوهُ داخِرينَ) مرگ آنها است، و مرگ یک نوع رجوع به سوی خداوند است.

در این جا احتمال سومی هم داده شده است و آن این که«نفخ صور» در این آیه به طور مطلق ذکر گردیده است، زیرا نفخ صور در هر دو مرحله آن از مختصات روز قیامت است. بنابراین آنچه در صدر آیه آمده است:(فَفَزِعَ مَنْ

۱- [۱] نمل/۸۷.

فِي السَّماواتِ...) ، از ویژگی نفخ صور نخستین، و آنچه در ذیل آمده یعنی (کُلٌّ أَتَوهُ داخِرِینَ) ازویژگی نفخ صور دوم می باشد.(۱)

گذشته بر دو آیه مزبور، در هفت آیه دیگر نیز مسأله«نفخ صور» مطرح شده است که همگی ناظر به«نفخ» دوم می باشند که ما به خاطر رعایت اختصار، از شرح و تفسیر آنها خودداری می کنیم.(۲)

واقعیت نفخ صور و واژه های دیگر

اشاره

علاوه بر واژه«نفخ صور»، واژه های دیگری نیز در قرآن مطرح گردیده است که واقعیت نفخ یعنی اعلان مرگ عمومی وحیات نوین را بیان می کند:

الف: واژه صیحه

«صیحه» به معنی فریاد است. این واژه نیز بسان نفخ صور، دو مرحله دارد: ۱. صیحه مرگ، ۲. صیحه احیا.

در مورد صیحه نخست می فرماید:

(ما یَنْظُرُونَ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ یَخِصِّمُونَ* فَلا

ص : ۳۸۸

۱- [۱] المیزان:۱۵/۴۳۹.

۲- [۲] آیات ناظر به نفخ صور دوم: اول . (...وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً) (کهف/۹۹). دوم . (فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَومَئِذ...) (مؤمنون/۱۰۱). سوم . (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ ذلِکَ یَوْمُ الْوَعِید) (ق/۲۰). چهارم . (فَإِذا نُفِخَ فی الصُّورِنَفْخَةٌ واحِدَةٌ...) (حاقه/۱۳). پنجم . (...وَلَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ...) (انعام/۷۳). ششم . (یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمینَ یَومَئِذ زُرْقاً)(طه/۱۰۲). هفتم . (یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً) (نبأ/۱۸).

يَسْتَطيعُونَ تَوْصِيَةً وَلا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ) .(۱)

«آنان تنها منتظر یک صیحه هستند که آنان را در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کنند فرا می گیرد، پس نه قدرت (مهلت) وصیت دارند ونه به سوی خانواده خود باز می گردند».

و در مورد صیحه دوم می فرماید:

(إِنْ كانَتْ إِلّا صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ) .(۲)

(«نفخه صور) جز یک فریاد بیش نیست که ناگهان همگان نزد ما حاضر خواهند بود».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَكان قَريب* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ) .(۳)

«در انتظار روزی باش که منادی الهی از جایگاهی نزدیک ندا سر می دهد. آن روز همه مردم فریاد حتمی را خواهند شنید. آن روز، روز بیرون آمدن مردگان از قبرها است».

برخی گفته اند مقصود از«صیحه»، فریادی است که پیش از دو نفخ انجام می گیرد و آن صیحه ای است که به واسطه آن بساط دنیا برچیده می شود و همه مردم به واسطه آن می میرند. و افزوده اند که واژه هایی از قبیل«صاخّه»،«نقر»و«زجره» که در آیات دیگر بکار رفته اند نیز همگی ناظر به همین«صیحه» می باشند و ربطی به دو نوع نفخ صور ندارند.(۴)

ولی همان گونه که ملاحظه گردید، آیاتی که در آنها کلمه«صیحه» به کار رفته، برخی ناظر به نفخ صور نخست و برخی نیز مربوط به نفخ صور دوم هستند.

۱- [۱] یس/۴۹_۵۰.

۲- [۲] یس/۵۳.

۳- [۳] ق/۴۱_۴۲.

۴- [۴] معاد شناسی، :۴/۱۷۳.

ب: واژه های صاخه، نقر و زجره

بـا مراجعه به آیـاتی که در آنهـا واژه هـای«صـاخّه»،«نقر» و«زجره» به کـار رفته،معلوم می شود که آنها به نفـخ صور دوم اشاره دارند. اینک آیات این بخش:

۱. (فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّهُ* یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرءُ مِنْ أَخیهِ* وَأُمِّه وَأَبیهِ* وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ *لِکُلِّ امْرِء مِنْهُمْ یَومَئِذ شَأْنٌ یُغْنیهِ).(۱)

«پس آنگـاه که فریاد بلنـد فرا رسـد، روزی که انسان از برادر و مادر و پـدر و همسـر و فرزنـدانش می گریزد، برای هر یک از آنان گرفتاریهایی است که توجه به آنها برای او کافی است(مجال توجه به وضع دیگری را ندارد)».

شاهـد بر این که این آیه مربوط به نفـخ صور دوم است، این که اولاًـ سـخن از فرار انسـان از نزدیکان به میان آمـده، که چنین چیزی در نفخ دوم موضوعیت ندارد. ثانیاً در آیات بعدی آمده است که انسانها را در آن روز (روزی که فریاد بلند شـنیده می شود) به دو گروه تقسیم نموده: گروهی بشاش و خندان، و گروهی گرفته و افسرده.(۲)

۲. (فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدهٌ* فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَهِ) .(۳)

(«آخرین نفخه) بیش از یک فریاد نیست، ناگهان آنان (از درون زمین بیرون آمده) بر روی زمین برانگیخته خواهند شد».(۴)

این آیه نیز به نفخ دوم که از آثار آن احیا و قیام است مربوط می شود.

۳. (فَإِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ* فَذلِکَ یَومَئِذ یَومٌ عسیرٌ*

ص : ۳۹۰

۱- [۱] عبس/۳۳_ ۳۷.

۲- [۲] (وُجُوهٌ یَوْمَئِذ مُسْفِرَهٌ * ضاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ * و وُجُوهٌ یَوْمَئِذ عَلَیْها غَبَرَهٌ* تَرْهَقُها قَتَرَهٌ * أُولئِکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ) (عبس/۳۸_۴۲).

۳- [۳] نازعات/۱۳_۱۴.

۴- [۴] به همین مضمون است آیه ۱۹ سوره صافات.

عَلَی الکافِرِینَ...) .(۱)

«آنگاه که در ناقور دمیده می شود، پس آن روز بر کافران روز سختی خواهد بود».

این که می فرماید:«آن روز بر کافران سخت است»، گواه بر این است که مقصود از«نقر در ناقور» همان نفخ صور دوم است که به دنبال آن مردگان زنده می شوند، وکافران به عذاب سخت الهی گرفتار می گردند. امّا هول و هراس نفخه نخست، عمومی است، چنان که در آیات مربوط به«صعق» و«فزع» بیان گردید.

ج: واژه های رجفه و رادفه

واژه های«رجفه» و«رادفه» نیز دو مرحله«نفخ صور» را بیان نموده اند.«رجفه» به نفخه«صعق»، و«رادفه» به نفخه«فزع» اشاره می کند، چنان که می فرماید:

(یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَهُ* تَتْبَعُهَا الرّادِفَهُ) .(۲)

«راجفه» به معنی فریاد عظیمی است که با نوعی تردد و اضطراب همراه باشد (بسان صدای رعد) و«رادف» به معنی ردیف بودن و پشت سر قرار گرفتن دو چیز است. بنابراین مفاد آیه این است:«روزی که فریادی عظیم بلند می شود و به دنبال آن صیحه دیگری به گوش می رسد».

همان گونه که برخی از مفسران گفته اند، این آیه با آیه ۶۸ سوره زمر (۳) کاملاً هماهنگ است و هر دو نفخه«صعق» و«قیام» را می رساند.

۱- [۱] مدثر/۸_۱۰.

۲- [۲] نازعات/۶_۷.

۳- [۳] (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ أُخری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ).

بررسی و تفسیر آیات نفخ صور

اشاره

تا اینجا با مجموع آیات مربوط به«نفخ صور» آشنا شدیم. اینک به بررسی و تفسیر آنها می پردازیم:

کلمه«نفخ» در لغت به معنی دمیدن، وکلمه«صور» به معنی«شاخ» است. این دوکلمه، پیوسته با کلمه« فی» به یکدیگر مرتبط گردیده اند:(نُفِخَ فِی الصُّور یُنْفَخُ فی الصُّور) .

بنابراین مفاد آیات«نفخ صور» این است که به هنگام برپایی قیامت، در شاخ دمیده می شود.

ظاهراً مقصود از شاخ، نوع معروف آن است که در زمانهای گذشته به عنوان شیپور از آن استفاده می شد و برای اعلان جنگ، آماده باش، حمله و امثال آن به جنگجویان در آن می دمیدند.

اکنون آیا مقصود از دمیدن در صور (شاخ، شیپور) همین معنا است؟ و آیا می توان گفت که آنگاه که عمر جهان به پایان رسد یکی از فرشتگان الهی در شیپوری از نوخ شاخ می دمد و صدای آن به قدری وحشت زا و مهیب است که همه موجودات از شنیدن آن می میرند، و بار دیگر در همان شیپور دمیده می شود و همه موجودات زنده می گردند؟

و یا آن که معنی ظاهری آن مقصود نیست، بلکه کنایه از مرگ همه موجودات و احیای دوباره آنها است و به نص قرآن میراننده و زنده کننده خدا است و هم به تصریح قرآن آن چه را خداوند اراده نماید با کلمه تکوینی«کن» محقق می سازد؟

در این باره در آیات قرآن تفسیر روشنی درباره واقعیت«صور» مشاهده نمی شود. ولی نکته ای را که می توان از آیات قرآن به دست آورد، این است که

قبل از برپایی قیامت صدای مهیب و هولناکی به گوش همه موجودات خواهد رسید، و این صدا موجب مرگ همه جانداران می شود، و به واسطه آن نظام کیهانی به هم می خورد، آسمانها و زمین (بدان گونه که در فصل گذشته بیان گردید)، دگرگون می گردند، خورشید و ماه و ستارگان خاموش و سرد می شوند، کوهها از جای خود کنده و دچار حرکتهای شدید و نامتعادل می گردند، دریاها شکافته شده، آبهای آنها در یکدیگر ممزوج و متراکم می گردند و....

آری همه این حوادث دهشتناک به دنبال«نفخ صور» نخستین رخ می دهد، وجمله های (صَعِقَ مَنْ فی السَّماواتِ وَمَنْ فی الأَرْض)... و(فَزَعَ مَنْ فی السَّماواتِ وَالأَرْض) و(یَومَ تَرْجُفُ الرّاجِفَه) به روشنی بر این مطلب گواهند.

آنگاه«نفخ صور» دوم تحقق می یابد و انسانها (و موجودات دیگر) در صحنه محشر حاضر می گردند و در انتظار حساب وکیفر پاداش خود بسر می برند.

جمله های (فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرونَ) ، (فَإِذا هُمْ بِالسّاهرَه) و... به روشنی بر این مطلب گواهی می دهند.

قرآن در این آیات، از سه مطلب غیبی گزارش داده است:

۱. صور، ۲. نفخ، ۳. صیحه. ولی واقعیت آنها چیست؟ برای ما که در این جهان زندگی می کنیم روشن نیست و باید به آنها بسان بسیاری از مفاهیم غیبی ایمان آورد. البته علاّمه طباطبایی رحمه اللّه در این مورد بیانی دارند و علاقمندان می توانند مراجعه فرمایند.(۱)

۱- [۱] رسائل توحیدیه: رساله انسان پس از دنیا، ص ۲۲۸.

آری قرآن درباره سرانجام شوم قوم ستمکار شعیب، مسأله صیحه مرگ آفرین را مطرح می کند و می فرماید:

(وَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا شُعَیْباً وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنّا وَأَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فی دِیارِهِمْ جاثِمینَ) .(۱)

«آنگاه که امر ما (زمان عذاب) فرا رسید شعیب و مؤمنان به او را به واسطه رحمت خود نجات دادیم، آنگاه صیحه مرگبار ستمکاران را فرا گرفت، و به صورت جسدهای بی جان در زمین فرو افتادند».

درباره هلاکت و نابودی ستمکاران قوم هود و صالح نیز نظیر همین تعبیر به کار رفته است.(۲)

بنابر این در اصل وجود صیحه و فریادی کوبنده در پایان عمر جهان و نیز فریادی بر هنگام زنده شدن مردگان نمی توان شک و تردید کرد، اگر چه چگونگی وکیفیت آن برای ما روشن نیست. از مجموع آیاتی که تاکنون (در این فصل و فصل گذشته) یادآور شدیم، دو مطلب استفاده می شود:

۱. زندگی همه پدیده های جهان اجل معینی داردکه با فرا رسیدن آن، زندگی آنها پایان می پذیرد، و این اصل بر انسانها، فرشتگان، موجودات طبیعی و همه آفریده های هستی حاکم است.

۲. در عین حال این رخداد شگرف نیز بسان همه رخدادها و حوادث این جهان بدون اسباب طبیعی تحقق نمی یابد، و سبب تکوّن آن همان نفخ در صورو صیحه و فریاد مهیبی است که در فضای جهان طنین می افکند و به گوش همه موجودات (اعم از جاندار و بی جان، مجرد و مادی) می رسد و موجب مرگ و هلاکت آنها می گردد.

۱- [۱] هود/۹۴.

۲- [۲] به سوره مؤمنون آیه۴۱ و سوره هود آیه ۶۷ رجوع شود.

پاسخ به دو پرسش

در اینجا دو پرسش مطرح می گردد که لازم است مورد بررسی قرار دهیم:

۱. فاصله میان دو نفخ صور چقدر است؟

۲. استثنا شدگان از نفخ صور چه کسانیند؟

توضیح آن که: در آیه ۶۸ سوره زمر نفخ صور دوم با کلمه«ثم» بر نفخ صور نخست عطف شده است، و ظاهر این کلمه بر تراخی و فاصله میان دو نفخ صور دلالت دارد اکنون سؤال می شود که فاصله یاد شده چقدر است.

و نیز در این آیه و آیه ۸۷ سوره نمل پس از یادآوری نفخ صور نخست جمله (إِلاّ ـ مَنْ شاءَ اللّهُ) به کار رفته است ومفاد آن استثنای گروهی از نفخه«صعق» و«فزع» می باشد، و درنتیجه این گروه گرفتار دهشت و هراس ناشی از نفخ صور نشده و آسیبی به آنها نمی رسد.

و اگر بگوییم آیه سوره نمل مربوط به نفخ صور دوم است، در نتیجه مفاد دو آیه این است که گروهی از هر دو نفخه مستثنی بوده و از این جهت در امنیت کامل بسر می برند اکنون سؤال می شود که استثنای شدگان چه کسانی می باشند؟

پاسخ پرسش نخست

درباره پرسش نخست یادآور می شویم که از آیات قرآن هیچگونه مطلبی که به گونه ای زمان این فاصله را بیان نموده باشد استفاده نمی شود. آنچه در این باره می توان گفت، این است که با توجه به این که پس از نفخه دوم، قیامت برپا می گردد، و آیات بسیاری علم به لحظه وقوع قیامت را مخصوص خدا دانسته و کسی جز او از آن خبر ندارد بنابراین فاصله میان دو نفخ صور نیز بر کسی معلوم نیست، زیرا هرگاه این فاصله معلوم باشد در نتیجه زمان نفخه دوم

و وقوع قیامت معلوم بوده و این بر خلاف صریح آیات قرآن است و شاید به همین خاطر است که در روایتی وارد شده است که از امام سجاد صلوات اللّه علیه درباره مقدار فاصله میان دو نفخ صور سؤال شد، آن حضرت در پاسخ فرمودند:«ما شاءَ اللّه» آنچه خدا بخواهد.(۱)

البته در برخی از روایات، مقدار این فاصله بیان شده است. ولی با توجه به خصوصیاتی که در متن و سند آنها وجود دارد، نمی توان به مضمون آنها استناد نمود، هر چند ردّ آنها نیز روا نیست.

پاسخ پرسش دوم

در مورد پرسش دوم، با مراجعه به آیات قرآن می توان پاسخ نسبتاً روشن برای آن پیدا کرد. توضیح آن که:

در آیات بعد از آیه (۸۷/نمل) می فرماید:

(مَنْ جاءَ بِالحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَهُمْ مِنْ فَزَع یَومَئِذ آمِنُونَ* وَمَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَلْ تُجْزَونَ إِلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .(۲)

«هر کس با نیکی وارد محشر شود برای او است نیکوتر از آن، و آنان در این روز از هراس و وحشت(فزع) در امانند، و هر کس با کردار زشت بیاید به صورت در آتش افکنده می شود(و به آنان گفته می شود) این عقوبت نیست مگر همان کارهای زشت شما که در دنیا انجام داده اید».

با توجه به ذیل آیه (فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ) معلوم می شود که مقصود از روزی که نیکوکاران از فزع در امانند، روزی است که قیامت برپا شده است.

ص : ۳۹۶

۱- [۱] بحار الأنوار:۶/۳۲۴.

۲- [۲] نمل/ ۸۹_۹۰.

و این پس از نفخه دوم می باشد. و در این صورت مضمون این آیه با آیه دیگر هماهنگی دارد، آنجا که می فرماید:

(لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَکْبَرُ وَتَتلقّیهُمُ الْمَلائِکَهُ هذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ) .(۱)

«فزع ووحشت بزرگ، آنان را اندوهگین نمی سازد فرشتگان آنان را پذیرفته (و به آنان می گویند) این است آن روزی که به آن وعده داده می شدید».

اکنون باید دید مقصود از«حسنه» چیست؟

در این مورد دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود،«مطلق حسنه» است، یعنی هر کس در پرونده اعمال او کار نیکی باشد مشمول استثنا بوده و از«فزع نفخ صور» در امان خواهد بود و در نتیجه آیه شامل همه مؤمنان می باشد.

۲. مقصود«حسنه مطلق» است یعنی فرد یا افرادی که هیچ نوع سیّئه و گناهی در پرونده عمل آنان یافت نشود. و آنچه هست، فقط حسنه وطاعت است. و در نتیجه، استثنا شدگان از«فزع قیامت»، گروه اندکی خواهند بود، و آنها کسانی اند که دامنشان از هر نوع گناه و زشتی پاک و پیراسته می باشد.

مرحوم علاّمه طباطبایی، احتمال دوم را برگزیده، می گوید:

«از این که به این گروه وعده امنیت مطلق داده شده، و نیز از این که«حسنه» در مقابل«سیئه» قرار گرفته است، معلوم می شود که مقصود«حسنه» به طور مطلق است(هیچ نوع گناهی با آن همراه نباشد). بدیهی است این گونه افراد کسانی اند که هم ازنظر طینت(ذات و سرشت) و هم از نظر اعمال و ملکات، پاک و طاهر باشند.

۱- [۱] انبیاء/۱۰۳.

و با توجه به این که قرآن کریم، کارهای زشت را«خبیث» و«رجس» دانسته، و از طرفی برخی ازمراتب ایمان را با شرک همراه دانسته است، معلوم می شود که تنها افرادی از پلیدی شرک پیراسته اند که موحّد تمام عیار بوده و همه مراتب توحید (توحید ذات، صفات و افعال) را به طور صحیح پذیرفته باشند».(۱)

بنابراین آنچه در این باره می توان گفت این است که بدون شک، گروه استثنا شدگان در آیه مورد بحث، از بندگان ممتاز و برجسته خداوند می باشند و به خاطر ایمان عمیق واستوار خود به خداوند، نفسی مطمئن و آرام دارند و در نتیجه هیچ حادثه شگفت آور و هولناکی موجب تزلزل و اضطراب آنان نمی گردد همان گونه که در حیات دنیوی نیز برخی از مؤمنان و موحدان دارای این ویژگی می باشند پیامبران الهی و اوصیای بزرگوار آنان، وبرخی از پیروان برجسته آنها در شمار این گروهند اگر چه تزلزل ناپذیری و استواری آنان در برابر امواج حوادث به تناسب مرتبه ایمان و معرفت آنان نسبت به خداوند متفاوت بوده است.

همان گونه که گذشت در آیه نخست (نمل/۸۷) به طور دقیق معلوم نیست که مقصود از نفخ صور، نفخه اول است یا نفخه دوم، ولی در آیه دوم (زمر/۶۸) هر دو نفخه ذکر شده است و استثنا پس از نفخه اول آمده است و در نتیجه استثنا شدگان از هول و هراس بعد از«صعق» که موجب بر هم خوردن نظام کنونی جهان می گردد مصون خواهند بود. اکنون باید دید مقصود از این گروه چه کسانی اند، و آیا در مورد این آیه نیز قرینه و شاهدی وجود دارد که به گونه ای بتواند بیانگر مقصود آن باشد؟

برخی گفته اند با توجه به این که«صعق» در آیه به همه موجودات آسمانی

۱- [۱] الرسائل السبع توحیدی: ص ۲۳۰.

و زمینی نسبت داده شده است(فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ)بنابراین باید استثنا شدگان از چنان مرتبه وجودی برخوردار باشند که فراتر از آسمانها و زمین باشند و در نتیجه از«صعق» و فزع پس از نفخ صور در امان باشند.

ولی این تفسیر با ظاهر آیه هماهنگ نیست، زیرا مقتضای ظاهر آیه این است که استثنا شدگان از جمله موجودات آسمانی و زمینی هستند.

و به عبارت دیگر: ظاهر استثنا این است که متصل است نه منقطع، و به همین جهت مفسران با توجه به همین مدلول ظاهری، در مورد استثنا شدگان آرای مختلفی را ابراز نموده اند برخی گفته اند مقصود جبرئیل ومیکائیل و اسرافیل و ملک الموت است و برخی گفته اند:«شهدا» هستند وبرخی احتمالات دیگری داده اند.(۱)

در اینجا یک رشته شواهد و قراینی در آیات قرآن وجود دارد که از مجموع آنها می توان به نوعی به تفسیر این آیه دست یافت و مقصود از استثنا شدگان را به دست آورد.

۱. از برخی آیات استفاده می شود که افرادی که در نفخه نخست گرفتار هول و هراس (صعق و فزع) شده اند، همان افرادی هستند که پس از نفخه دوم برپا خاسته و در پیشگاه ربوبی در محشر حاضر می گردند چنان که می فرماید:

(فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ) .(۲)

(فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرونَ) .(۳)

۲. در آیه دیگر«مخلصان» از حاضر شوندگان در محشر (برای محاسبه

۱- [۱] مجمع البیان:۴/۵۰۸; تفسیر الجلالین: ص ۶۱۶.

۲- [۲] زمر/۶۸.

۳- [۳] یس/۵۳.

اعمال استثنا شده اند) چنان که می فرماید:

(...فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرونَ* إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصینَ) .(۱)

از انضمام این دو آیه به دست می آید که مخلصان کسانی اند که از وحشت و اضطراب پس از نفخه نخست (و نیز نفخه دوم) در امان خواهند بود و اکنون باید دید مخلصان کیانند؟

۳. شیطان در روز قیامت به پیروان خود می گوید:«شما باید خود را نکوهش کنید، زیرا من فقط به شما وعده می دادم و شما فریب آن وعده ها را خوردید، و امروز من به آنچه شما به آن شرک میورزیدید، انکار می ورزم».(۲)

۴. از طرفی در دنیا از اغوا نمودن بندگان مخلص خدا اظهار عجز کرده است.(۳)

از انضمام این دو آیه به دست می آید که مقصود از مخلصان افرادی هستند که هیچ نوع شرکی در قلمرو عقیده، اخلاق، اعمال و افکار آنان راه نداشته است.

بدیهی است در میان بندگان الهی تنها اولیای برگزیده خداوند هستند که هیچ گونه شرکی دامن آنان را نیالوده، و شیطان به کلی از اغوای آنان مأیوس می باشد و در نتیجه مفاد هر دو آیه یک چیز است و آن همان است که در مورد آیه قبل بیان گردید.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا مصون بودن این گروه از هراس و اضطراب هر دو نفخه این است که از مرگ نیز مصون خواهند بود؟

۱- [۱] صافات/۱۲۷_۱۲۸.

۲- [۲] ابراهیم/۲۲.

۳- [۳] حجر/۴۰ و ص/۸۳.

یا این که قبل از وقوع رستاخیز و پس از نفخ صور نخست مرگ همه موجودات را فرا خواهد گرفت و هیچ موجودی از آن مستثنی نخواهد بود؟

پاسخ به این پرسش بستگی به این دارد که مقصود از کلمه«صعق» چیست؟ اگر مقصود مرگ باشد، هیچ موجودی در لحظه پایانی حیات دنیوی از مرگ مستثنی نخواهد بود، و اگر مقصود هول و هراس و وحشت باشد(نه مرگ)، در این صورت این گروه از مرگ پایانی جهان مصون نخواهند بود.

۱۹– قیامت و حساب بندگان

آیات موضوع

۱. (...وَمَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَریعُ الْحِسابِ) .

(آل عمران/۱۹)

۲. (أُولئِکَ الَّذِینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَما لَهُمْ مِنْناصِرِینَ) . (آل عمران/۲۲)

۳. (...وَکَفی بِاللّهِ حَسیباً) . (نساء/۶)

۴. (یَسْأَلُونَکَ ماذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَما عَلَّمْتُمْ مِنَالْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ فَکُلُوا مِمّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ واذْکُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَیْهِ وَاتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَریعُ الْحِسابِ). (مائده/۴)

۵. (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلینَ). (اعراف/۶)

۶. (...فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَعَلَیْنَا الْحِسابُ) . (رعد/۴۰)

۷.(وَالَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ) . (رعد/۲۱)

ص : ۴۰۳

۸. (...أولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ...) . (رعد/۱۸)

۹. (...وَلَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) . (نحل/۹۳)

۱۰. (...تَاللّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ) . (نحل/۵۶)

۱۱. (...وَما أَمْرُ السّاعَهِ إِلاّ کَلَمْحِ الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...) . (نحل/۷۷)

۱۲. (وَکُلَّ إِنْسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ القِیامَه کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً* اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیومَ عَلَیْکَ حَسیباً) . (اسراء/۱۳ ۱۴)

۱۳. (لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ) . (انبیاء/۲۳)

۱۴. (إِنْ حِسابُهُمْ إِلاّعَلی رَبّی لَوْ تَشْعُرُونَ) . (شعراء/۱۱۳)

۱۵. (...وَلا یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) . (قصص/۷۸)

۱۶. (لِیَسْئَلَ الصّادِقینَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْکافِرینَ عَذاباً أَلیماً) . (احزاب/۸)

۱۷. (اَلْیومَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَتُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ) . (یس/۶۵)

۱۸. (أُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَأَزْواجَهُمْ وَما کانُوا یَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلی صِراطِ الْجَحیمِ* وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسؤولُونَ) . (صافّات/۲۲ ۲۴)

۱۹. (...ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) . (زمر/۷)

ص : ۴۰۴

۲۰. (قُلْ يـا عِبـادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكَمْ لِلَّذِينَ أَحْسَـنُوا فيهذِهِالـدُّنْيا حَسَـنَهٌ وَأَرْضُ اللّهِ واسِـعَهٌ إِنَّما يُوَفَّى الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِساب). (زمر/۱۰)

۲۱. (اَلْيَومَ تُجزى كُلُّ نَفْس بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ). (مؤمن/۱۷)

۲۲. (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ). (زخرف/۴۴)

۲۳. (...سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَيُسْئَلُونَ) . (زخرف/۱۹)

۲۴. (فَيَوْمَئِذ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جانٌّ) .(الرحمن_۳۹)

۲۵. (اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبان) . (الرحمن/۵)

۲۶. (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسيماهُمْ...) . (الرحمن/۴۱)

۲۷. (وَإِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ* بِأَيِّ ذَنْب قُتِلَتْ) . (تكوير/۸ ۹)

۲۸ . (فَأَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ* فَسَوفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً). (انشقاق/ ۷ ۸)

۲۹. (إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ).

(غاشيه/۲۵ ۲۶)

۳۰. (يومَئِذ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ) . (زلزله/۶)

۳۱. (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذ عَنِ النَّعيمِ). (تكاثر/۸)

ترجمه آيات

۱.«هر كس به خدا كفر ورزد حقّا كه خداوند "سريع الحساب "است».

۲.«آنان كسانى هستند كه كارهايشان در دنيا و آخرت حبط و بى ارزش گرديده و ياورانى برايشان نيست».

۳.«کافی است که خدا حسابرس اعمال بندگان خود باشد».

۴.«ای پیامبر از تو می پرسند که چه چیزهایی برای آنان حلال گردیده است، به آنان بگو همه پاکیزه ها حلال گردیده و نیز آنچه را سگان آموزش داده شده برای شما شکار می کنند در صورتی که نام خدا بر آن برده شده باشد، تقوای الهی را رعایت کنید حقا که حساب خدا سریع است».

۵ .«به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شوند، سؤال خواهیم کرد و (هم) از پیامبران سؤال خواهیم کرد».

۶.«تو عهده دار رسالت و ابلاغ احکام الهی به مردم هستی و رسیدگی به حساب آنان به عهده ما است».

۷.«آنان که به آنچه که خدا فرمان به وصلت آن داده است، پیوند برقرار می کنند و از خدای خود و از بدی (سختی) حساب می ترسند».

۸.«برای آنها حساب بدی است».

۹.«قطعاً شماها درباره کارهایی که انجام داده اید، مورد سؤال واقع می شوید».

۱۰.«سوگند به خدا، قطعاً در باره افتراهای شما سؤال خواهد شد».

۱۱.« امر قیامت (به قدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن و یا از آن هم نزدیکتر».

۱۲.«عمل هر انسانی را ملازم با او ساختیم و روز قیامت آن را به صورت کتابی بیرون می آوریم و او آن را گشوده می یابد، به او گفته می شود کتاب خود را بخوان در این روز کافی است که نفس تو حساب تو را رسیدگی نماید».

۱۳.«از آنچه خداوند انجام می دهد، سؤال نمی شود ولی آنان در مورد کارهایی که انجام می دهند مورد سؤال واقع می شوند».

۱۴.«حساب آنان (به عهده کسی) جز خدا نیست اگر درک می کردید».

۱۵.«مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند».

۱۶.«تا خداوند از راستی راستگویان سؤال نماید و او برای کافران عذاب دردآور آماده کرده است».

۱۷.«روز قیامت بر دهان ها مهر می زنیم و دستهایشان به سخن آمده و پاها به آنچه انجام داده اند گواهی می دهند، و یا به گونه ای دیگر».

۱۸.«ستمکاران و یاران آنها و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند برانگیخته و به راه دوزخ راهنمایی کنید و آنان را بازداشت کنید، زیرا آنان مورد سؤال واقع خواهند شد».

۱۹.«آنگاه بازگشت شما به سوی خدا است و او شما را به کارهایی که انجام داده اید، آگاه می سازد، او به مکنون سینه ها آگاه است».

۲۰.«بگو ای بندگان با ایمان، تقوا پیشه باشید برای آنان که در این دنیا احسان نمایند نیکویی خواهد بود، و زمین پروردگار(برای رعایت اصل تقوا و پایبند بودن به احکام الهی) گسترده است فقط صابران بدون حساب پاداش کافی خواهند داشت».

۲۱.«امروز هر فردی به آنچه انجام داده است، جزا داده می شود امروز به کسی ظلم وستم نمی شود حقّا که خداوند حساب بندگان را سریع رسیدگی می کند».

۲۲.«حقا که قرآن ذکر الهی است که برای تو (پیامبر) و قوم تو نازل گردیده و در آینده (قیامت) درباره آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

۲۳.«شهادتهای آنان نوشته خواهد شد و مورد سؤال قرار می گیرند».

۲۴.«در این روز (قیامت) از گناهان هیچ فردی از انس وجن سؤال نمی شود».

۲۵.(«هستی) خورشید و ماه (و حرکت آن دو) حساب شده است».

۲۶.« مجرمان به چهره هایشان شناخته می شوند».

۲۷.«هنگامی که از دختران زنده به گور شده (هر مقتول بی گناهی) پرسیده می شود که به کدام جرم کشته شد؟».

۲۸.«آن کس که نامه اعمال او به دست راست او داده شد به زودی به صورت آسان مورد محاسبه قرار می گیرد».

۲۹.«رجوع آنان به سوی ما است سپس حساب آنان بر ما است».

۳۰.«روز قیامت انسانها گروه گروه از قبرها بیرون می آیند تا اعمال (یا جزای اعمال) خود را ببینند».

۳۱.«آنگاه به طور قطع درباره نعمت های الهی از شما سؤال می شود».

تفسیر آیات

اشاره

از نام های قیامت در قرآن«یوم الحساب»(۱) است، یعنی روزی که خداونـد به حساب اعمال بندگان خود می رسد. این مطلب به قدری مسلم است که علی (علیه السلام) آنجا که فرق میان دنیا و آخرت را بیان می نماید، می فرماید:

«دنیا سرای عمل و کوشش است و نه جایگاه حساب، و آخرت جایگاه حساب است نه وقت عمل و کوشش».(۲)

ولی در عین حال پیرامون حساب، در آیات قرآن و روایات اسـلامی یک رشـته عناوین مورد توجه قرار گرفته که بررسـی آنها گذشـته بر این که به بالا رفتن سـطح آگاهی ما نسبت به معارف دینی کمک می نماید، پاسخگوی برخی از سؤالات در مورد مسأله حساب می باشد. بخش عمده این عناوین را می توان در موارد زیر بیان نمود:

۱. مقصود از حساب چیست؟

۲. حسابرس کیست؟

۳. از چه اعمالی سؤال می شود؟

۴. آیا حساب همگانی است؟

۵. خداوند سریع الحساب است.

۶. مقصود از سوء الحساب چیست؟

۷.محاسبه آسان از چه کسانی است؟

۸. تفاوت بندگان در محاسبه.

۹. به هنگام حساب حجت بر همگان تمام است.

۱- [۱] آیاتی که روز قیامت را«یوم الحساب» نامیده اند، بسیارند از آن جمله به آیات ۴۱/ابراهیم و ۱۶، ۲۶و ۵۳/ص ; ۲۷/غافر رجوع شود.

۲- [۲] وَالْیَومَ عَمَلٌ وَلاحِسابٌ وَغَداً حِسابٌ وَلا عَمَلٌ.(نهج البلاغه: خطبه ۴۲).

۱۰. اقرار به گناه وامید به عفو الهی.

و اینک بحث و بررسی پیرامون مطالب یاد شده:

۱. مقصود از حساب چیست؟

اشاره

اصولاً واقعیت حساب عبارت است از: پی بردن به برخی از مجهولات به کمک معلومات پیشین، و به عبارت دیگر: واقعیت حساب چیزی جز حلّ مجهولات از طریق معلومات نیست، وبدین جهت در زندگی همه افراد بشر به صورت یک واقعیت ضروری و انفکاک ناپذیر خودنمایی می کند، زیرا او پیوسته نگران وضعیت زندگی خود بوده ومی خواهد از نتایج کار و تلاش و اندوخته های مادی و معنوی خود آگاه گردد، در این صورت راه حسابگری را پیش می گیرد.

بنابراین در واقعیت حساب و حسابگری به گونه ای که در میان بشر متداول و رایج است نوعی جهل و نا آگاهی نهفته است و با توجه به این که وجود آفریدگار از هر نوع جهل و نا آگاهی منزه است ونهان و آشکار برای او یکسان بوده و نسبت به همه افکار و اعمال بندگان دانا است دیگر چه نیازی به محاسبه و بررسی اعمال آنان دارد؟ او می تواند بر اساس علم واقع نمای خود، کیفر و پاداش انسانها را برپایه حکمت و عدل خود معین نماید در این صورت برپا نمودن محکمه حساب، و سؤال و پرسش لغو خواهد بود و در نتیجه با اصل«حکمت الهی» سازگار نیست.

پاسخ

در پاسخ این سؤال یادآور می شویم مقصود از بر پا نمودن محکمه حساب در قیامت (یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ) این نیست که خداوند با طرح یک

رشته سؤالات ازبندگان خود، وضعیت آنان را از نظر کارهای خوب و بد و استحقاق پاداش و کیفر، به دست آورد، زیرا همان گونه که در سؤال اشاره شد، خداوند از همه چیز آگاه است و از این نظر هیچ گونه نیازی به تشکیل محکمه حساب در کار نیست، بلکه مقصود از محاسبه و بررسی اعمال بندگان چیز دیگری است و آن این که«عدل وجود و حکمت» الهی برای همگان کاملاً روشن گردد وحتی آنان که در دنیا در این مورد شک و تردید داشته و یا آن را جدی و مهم تلقی نمی کرده اند، آشکارا عدل ورحمت الهی را مشاهده نمایند و دیگر جای هیچ گونه اعتذار واعتراضی برای کسی باقی نماند.

از این نظر می توان گفت مسأله«حساب» در سرای دیگر، بسان امتحان و آزمایش بندگان در دنیا است آزمایش و امتحان به گونه متداول در میان انسانها برای کسب آگاهی و اطلاع نسبت به حالات افراد یا امور دیگر است ولی یک چنین غرض در مورد آزمایشهای الهی مورد ندارد، بلکه امتحانهای خداوندی برای خود علل و انگیزه هایی دارد که یکی از آنها اتمام حجت بر بندگان است«تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد».(۱)

۲. حسابرس کیست؟

اشاره

بر پایه اصل توحید همه عوامل و اسباب، به آفریدگار یکتا منتهی می شوند و او مبدأ همه هستی ها و مسبب الأسباب است.

حال سخن در این است که آیا همان گونه که خداوند در نظام دنیوی، جهان را بر پایه قانون

۱- [۱] البته برای امتحانهای الهی انگیزه های دیگری نیز وجود دارد که در محل خود بیان شده است.

علیت اسـتوار نموده و برخی از مخلوقات خود را به عنوان«مُدبِّران امور» (وَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً) تعیین نموده است در نظام اخروی نیز قانون علیّت حاکم بوده و خداونـد برخی از مخلوقات خود را عهـده دار مقام حسابرسـی بنـدگان می نمایـد یا آن که در انجام این مهم تنها خود اقدام می نماید؟

پاسخ

ظاهر، بلکه صریح برخی از آیات قرآن این است که در قیامت، خداونـد خود به حساب بنـدگان رسـیدگی می کنـد چنان که می فرماید:

(...فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسابُ) .(۱)

«تو عهده دار رسالت و ابلاغ احکام الهی به مردم هستی و رسیدگی به حساب آنان به عهده ما است».

و نیز می فرماید:

(إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ).(۲)

«رجوع آنان به سوی ما است سپس حساب آنان بر ما است».

و نیز می فرماید:

(إِنْ حِسابُهُمْ إِلّاعَلى رَبّى لَوْ تَشْعُرُونَ) .(۳)

«حساب آنان (به عهده کسی) جز خدا نیست اگر درک می کردید».

و نیز می فرماید:

(...وَكَفى بِاللّهِ حَسيباً) .(۴)

«کافی است که خدا حسابرس اعمال بندگان خود باشد».

ولی از برخی از آیات قرآن چنین اسـتفاده می شود که در سـرای دیگر هر انسانی خود به حساب اعمال خود می رسد و نیاز به حسابرس دیگری غیر از

۱- [۱] رعد/۴۰.

۲- [۲] غاشیه/۲۵_ ۲۶.

۳- [۳] شعراء/۱۱۳.

۴- [۴] نساء/۶ و احزاب/۳۸.

نفس انسانی نیست چنان که می فرماید:

(وَکُلَّ إِنْسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ القِیامَه کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً* اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَومَ عَلَیْکَ حَسیباً) .(۱)

«عمل هر انسانی را ملازم با او ساختیم و روز قیامت آن را به صورت کتابی بیرون می آوریم و او آن را گشوده می یابد، به او گفته می شود کتاب خود را بخوان در این روز کافی است که نفس تو حساب تو را رسیدگی نماید».

مفاد این آیه با آیات گذشته منافاتی ندارد، زیرا مفاد این آیه این است که در سرای دیگر همه اعمال انسان به صورت کتابی در برابر دیدگان او نمودار می گردد و انسان واقعیت کارهایی را که در دنیا انجام داده است،مشاهده می کند و چون واقعیت اعمال در برابر دیدگان او نمودار می گردند، جای هیچ گونه انکاری برای او باقی نمی ماند و در حقیقت خود برکرده های خود گواهی می دهد.

و به عبارت دیگر: مدلول آیات گذشته این است که جز خدا کسی در رسیدگی حساب بندگان در سرای دیگر دخالت ندارد، و این آیه چگونگی حسابرسی خدا را بیان می کند که اعمال هر انسانی را در برابر دیدگان او قرار می دهد تا او خود بر واقعیت اعمالی که از او سرزده است، مطلع گردیده و کیفر وپاداش آنها را بیابد.

داوری روایات در این باره

در روایات نیز این مسأله مورد توجه واقع شده است برخی از روایات همان مطلبی را بیان نموده اند که از آیات یاد شده استفاده گردید و آن این که رسیدگی به حساب بندگان تنها به عهده خداوند است.

ص : ۴۱۲

۱- [۱] اسراء/۱۳_۱۴.

علی (علیه السلام) درباره عایشه و دشمنی او با آن حضرت چنین می فرماید:

«او در سینه خود کینه مرا می پروراند، و سینه او مشتعل از عداوت من بود چنان که کوره و دیگ آهنگران شعله ور از آتش است ولی در عین حال من احترامی را که او در گذشته داشت (احترام همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) رعایت می کنم و رسیدگی به حساب ما با خدا است».(۱)

ولی در برخی دیگر از روایات آمده است که بررسی حساب شیعیان به امامان معصوم (علیهم السلام) واگذار می شود:

عبد اللّه بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند:«روز قیامت خداوند رسیدگی به حساب شیعیان را به ما واگذار می کند».(۲)

در حدیث دیگر نیز از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (۲۶) سوره غاشیه (إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ) همین مضمون روایت شده است.

در ز(۳)یارت جامعه کبیره نیز آمده است:

«وَإِیابُ الْخَلْقِ إِلَیْکُمْ وَحِسابُهُمْ عَلَیْکُمْ» .

«بازگشت خلق به سوی شما است وحساب آنان با شما است».

همان گونه که ملاحظه می شود، مضمون زیارت جامعه گسترده تر از مدلول دو روایت یاد شده است و نیز یادآور می شویم چون حسابرسی امامان به فرمان خدا است، در این صورت مُحاسِب بودن آنان، با«حصر حسابرسی» به خدا (که مفاد آیات گذشته است) منافاتی ندارد ونظایر آن در قرآن فراوان است.

۱- [۱] وَأَمّا فُلانَهُ فَأَدْرَکَها رَأْیُ النِّساءِ وَضِغْنٌ غَلا فی صَدْرِها کَمِرْجَلِ الْقَیْنِ... وَلَها بعْدُ حُرْ مَتُها الأُولی وَالحِسابُ عَلی اللّهِ تَعالی(نهج البلاغه/خطبه ۱۵۶).

۲- [۲] إذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَه وَکَّلنَا اللّهُ بِحِسابِ شیعَتِنا...(بحار الأنوار:۷/۲۶۴).

۳- [۳] إذا کانَ یَوْمَ القِیامَهِ جَعَلَ اللّهُ حِسابَ شیعَتِنا إِلَیْنا...(مدرک قبل، ص ۲۷۴).

در هر حـال آنچه در این بـاره می توان گفت این است که روایـات مسـتفیض دربـاره منزلت رفیع وجایگاه ویژه امامان معصوم (علیهم السـلام) در قیامت وارد شده است، از آنان به عنوان اصـحاب اعراف یاد شده است، آنان دارای مقام شفاعت می باشند و....

بنابراین ممکن است خداونـد حساب بنـدگان و یا حساب گروهی از آنان را به آن پیشوایان معصوم واگذار نماید و با توجه به این که این گونه مسایل نفیاً و اثباتاً از قلمرو داوری عقل بیرون است بایـد از وحی اسـتمداد جست و آنچه را دلیل قطعی اثبات نماید، باید ملتزم گردید.

۳. از چه اعمالی سؤال می شود؟

اشاره

آیات مربوط به این بحث را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

۱. آیـاتی که حـاکی از این است که از تمـام کارهـایی که انسان انجام داده است سؤال می شود و ما نمونه هایی را یادآور می شویم:

الف: (...وَلَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .(۱)

«قطعاً شما درباره کارهایی که انجام داده اید، مورد سؤال واقع می شوید».

ب:(لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ) .(۲)

«از آنچه خداوند انجام می دهد، سؤال نمی شود ولی آنان در مورد کارهایی که انجام می دهند مورد سؤال واقع می شوند».

ج:(...ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) .(۳)

«آنگاه بازگشت شما به سوی خدا است و او شما را به کارهایی که انجام داده اید،

۱- [۱] نحل/۹۳.

۲- [۲] انبیاء/۲۳.

۳- [۳] زمر/۷.

آگاه می سازد، او به مکنون سینه ها آگاه است».

د: (یَومَئِذ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ) .(۱)

«روز قیامت انسانها گروه گروه از قبرها بیرون می آیند تا اعمال (یا جزای اعمال) خود را ببینند».

گذشته بر آیات یاد شده آیات مربوط به جزا وکیفر و پاداش نیز بر این شمول وگستردگی دلالت دارند.

۲. ولی در این جا دسته ای دیگر از آیات است که حاکی از این است که از موضوعات خاصی سؤال می شود. اینک نمونه هایی از این آیات:

الف: نعمت های الهی

(ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذ عَنِ النَّعیم).(۲)

«آنگاه به طور قطع درباره نعمت های الهی از شما سؤال می شود».

سؤال در این آیه اگر چه درباره نعمت های الهی است، ولی با توجه به این که از آن با کلمه«نَعیم» تعبیر آورده شده است که همه نعمت های الهی را شامل می شود و از طرفی همه آنچه بشر در زندگی خود از آن برخوردار است، نعمت های الهی محسوب می شوند، بنابراین همه کارهای او مورد سؤال واقع خواهد شد، زیرا همه کارهایی که انسان انجام می دهد، به گونه ای تصرف در نعمت های الهی می باشد. و در نتیجه این آیه را باید از دسته نخست بشمار آورد.

ص : ۴۱۵

۱- [۱] زلزله/۶.

۲- [۲] تکاثر/۸.

ب: درباره قرآن

ب: درباره قرآن(۱)

(وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ).(۲)

«حقـا که قرآن ذکر الهی است که برای تـو (پیـامبر) و قـوم تو نـازل گردیـده و در آینـده (قیـامت) دربـاره آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

ج: گواهی ها و شهادت ها

(...سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَیُسْئَلُونَ) .(۳)

«شهادتهای آنان نوشته خواهد شد و مورد سؤال قرار می گیرند».

د: قتل بی گناهان

(وَإِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ* بِأَیِّ ذَنْب قُتِلَتْ) .(۴)

«هنگامی که از دختران زنده به گور شده (هر مقتول بی گناهی) پرسیده می شود که به کدام جرم کشته شد؟».

ه_: دروغ ها و تهمت ها

(...تَاللّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ) .(۵)

«سوگند به خدا، قطعاً در باره افتراهای شما سؤال خواهد شد».

و: راستگویی راستگویان

(لِیَسْئَلَ الصّادِقینَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْکافِرینَ عَذاباً أَلیماً) .(۶)

«تا خداوند از راستی راستگویان سؤال نماید و او برای کافران عذاب دردآور آماده

۱- [۱] در مورد سؤال وحسـاب دربـاره قرآن به آیات ۹۱_ ۹۳ سـوره حجر رجوع شود(اَلَّذِینَ جَعَلُوا القُرآنَ عِضـینَ * فَوَرَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعینَ * عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ) .

۲- [۲] زخرف/۱۹.

۳- [۳] زخرف /۴۴.

۴- [۴] تکویر/۸_۹.

۵- [۵] نحل/۵۶.

۶- [۶] احزاب/۸.

کرده است».

البته تخصیص این رشته از موضوعات برای سؤال، منافاتی با همگانی بودن آن ندارد، زیرا این قسمت به خاطر اهمیتی که دارد، در لسان وحی به طور خصوص وارد شده است.

اتفاقاً در روایات نیز این تقسیم وارد شده است، برخی از روایات یادآور می شود که از همه کارها سؤال می شود، در حالی که برخی، انگشت روی موضوعات خاصی می گذارد از باب نمونه:

۱. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

«کارهایی که انسانها در این دنیا انجام داده اند در سرای دیگر مقابل دیدگان آنها نمودار خواهد شد».(۱)

آن حضرت در بخشی از نامه ای که به یکی از کارگزاران حکومت خود نوشته است، فرموده است:«به زودی عمر تو پایان پذیرفته، زیر خاک پنهان می شوی و آنگاه در جایگاهی که ستمگران بهره ای جز حسرت و اندوه ندارند کارهایی که انجام داده ای بر تو عرضه خواهد شد».(۲)

روایات در این باره بسیار است که مجال ذکر همه آنها نیست.

۲. برخی از روایات حساب و سؤال را به برخی از اعمال و فرایض الهی مقید نموده است مانند:

۱. عمر انسان.

۲. دوران جوانی.

۳. کیفیت بهره گیری از اعضا.

۴. کسب ثروت و صرف آن.

۱- [۱] وَأَعْمالُ العِبادِ فی عاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْیُنِهِمْ فی آجِلِهِمْ (نهج البلاغه فیض الإسلام/ حکمت ۶).
۲- [۲] نهج البلاغه: نامه ۴۱.

۵. محبت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۶. قرآن و عترت.

۷. فریضه نماز.

۸. نبوت و ولایت.

اینک نمونه هایی از روایات در رابطه با موارد یاد شده:

الف: از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمودند: هیچ بنده ای در قیامت گام بر نخواهد داشت مگر آن که در باره چهار چیز از او سؤال می شود:

۱. از عمر او که در چه کارهایی مصرف نموده است؟

۲. از دوران جوانی که در چه مواردی سپری ساخته است؟

۳. از مال و ثروت او که از کجا بدست آورده و در چه مواردی مصرف نموده است.

۴. درباره محبت اهل بیت (علیهم السلام) .

۵. توحید، نبوت و ولایت.(۱)

ب: ابو بصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اولین چیزی که انسان در قیامت باید پاسخگوی آن باشد، نماز است پس اگر پذیرفته شود کارهای دیگر نیز پذیرفته خواهد شد.(۲)

ج: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: در روز قیامت من اولین کسی هستم که بر خدا وارد می شوم آنگاه قرآن، پس از آن عترت، و سپس امتم بر من وارد خواهند شد آنگاه درباره عملکرد امت و برخورد آنان با قرآن و عترت سؤال می شود.(۳)

۱- [۱] بحارالأنوار: ج۷، باب ۱۱، روایت: ۱، ۳، ۱۱و ۳۱.

۲- [۲] بحار الأنوار:ج ۷، باب ۱۱، روایت ۳۳.

۳- [۳] مدرک قبل: روایت ۲۲.

د: جمیل بن دَرّاج گوید: از امام صادق (علیه السـلام) تفسـیر این آیه از قرآن را پرسـیدم(ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعیم) قطعاً روز قیامت در باره نعمت های الهی مورد سؤال قرار خواهید گرفت، امام فرمود: از امت اسـلامی درباره نعمت رسول گرامی و اهل بیت او (علیهم السلام) سؤال خواهد شد.(۱)

علی (علیه السـلام) از رسول گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) روایت کرده اند که فرمودند: اولین چیزی که پس از مرگ از انسان سؤال می شود شـهادت بر یگانگی خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ولایت تو از جانب خدا و رسول بر مؤمنان، پس هر کس بدان معتقد بوده و اقرار نماید، به نعمت های جاودان رهنمون خواهد شد.(۲)

حساب نعمت های دنیوی خدا از نظر روایات

از بحث های مربوط به حساب که در روایات مطرح شـده است، حساب نعمت های دنیوی خدا است، مفاد و مضـمون روایات در این باره به شرح زیر است:

۱.همه نعمت های دنیوی مورد حساب واقع خواهد شد، حتی آنچه از طریق حلال بدست آمده است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره فرموده اند:

«فِی حَلالِها حِسابٌ وَفی حَرامِها عِقابٌ».(۳)

«در نعمت های حلال دنیوی حساب است و در آنچه از طریق حرام بدست آمده، عقاب و کیفر».

۱- [۱] مدرک قبل:روایت ۳۹.

۲- [۲] مدرک قبل: روایت ۴۱.

۳- [۳] نهج البلاغه: خطبه ۸۲.

و نیز فرموده اند:

«اتَّقُوا اللّهَ فی عِبادِهِ وَبِلادِهِ فَإِنَّکُمْ مَسْؤُولُونَ حَتّی عَنِ الْبِقاعِ وَالبَهائِمِ».(۱)

«تقوای الهی را در مورد بندگان او و سرزمینهای او(و مکانهای محترم ومقدس) رعایت نمایید، زیرا شما درباره همه چیز، حتی در مورد مکانها وحیوانات نیز مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

۲. از آنچه در راه خدا بکار رفته است، سؤال نخواهد شد از رسول گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) در این باره روایت شده است که فرمودند:«روز قیامت از همه نعمت های الهی سؤال خواهد شد مگر آنچه در راه خدا بکار رفته باشد».(۲)

۳. از مؤمنان در باره برخی از نعمت های الهی حساب انجام نخواهد گرفت.

حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: انسان با ایمان درباره سه چیز مورد حساب قرار نخواهد گرفت:

۱. طعامی که می خورد، ۲. لباسی که می پوشد، ۳. همسر پارسایی که او را یاری نموده، مانع آلودگی او به گناه می شود.(۳)

در تحلیل و تفسیر روایات یاد شده یادآور می شویم:

الف: مطلب در مورد روایت دوم بسیار واضح وروشن است، زیرا معنای این که نعمت هایی که در راه خدا مورد استفاده واقع شده اند، مورد

ص : ۴۲۰

۱- [۱] نهج البلاغه: خطبه ۱۶۷.
۲- [۲] کُلُّ نَعیم مَسؤولٌ عَنْهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ إلاّ ما کانَ فی سَبیلِ اللّه تعالی(بحار الأنوار:ج۷، باب ۱۱، روایت ۲۳).
۳- [۳] ثَلاثَهُ أَشْیاء لا یُحاسَبُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ عَلَیْهِنَّ: طَعامٌ یَأْکُلُهُ، وَثَوْبٌ یَلْبَسُهُ، وَزَوجَهٌ صالِحَهٌ تُعاوِنُهُ وَیُحْصِنُ بها فَرْجَهُ. (بحارالأنوار:ج۷، باب ۱۱، روایت ۱۰).

حساب قرار نخواهد گرفت این است که این نوع اعمال مورد مؤاخذه قرار نمی گیرند و کیفر وعقابی را به دنبال گذارند.

ب: از این جا تفسیر روایت سوم نیز روشن گردید و آن این که مؤمنان در مورد برخی از نعمت های الهی مورد سؤال واقع نمی شوند، زیرا ممکن است مقصود این باشد که گروه نامبرده به خاطر اعمال بی شائبه خود شایستگی نوعی لطف و رحمت ویژه از جانب خداوند را به دست می آورند و بدین جهت درباره برخی از نعمت های الهی (که از ضروریات زندگی به شمار می روند) مورد حساب قرار نخواهند گرفت.

ج: اکنون می توان استثناهای عموم روایت نخست (در همه چیز و از همه کس حساب خواهد بود) را به دست آورد، زیرا مضمون روایت اول این بود که از همه چیز حتی از آنچه از راه حلال به دست آمده است هم سؤال خواهد شد و این از دو نظر گسترش دارد:

۱. چه در راه خدا به کار رفته باشد و چه در راه خدا به کار نرفته باشد.

۲. فرقی میان مؤمنان وغیر مؤمنان نیست.

و چون این دو جهت در روایات دسته دوم و سوم آمده است(که از آنها سؤال نخواهد شد) در نتیجه معنی کلی و عام دسته نخست به وسیله این دو دسته روایات استثنا داشته، تخصیص می خورد.

۴. آیا حساب همگانی است؟

اشاره

مسأله دیگری که در رابطه با سؤال وحساب مطرح است، عمومیت یا همگانی بودن سؤال وحساب است و این که آیا همه انسانها مورد سؤال و حساب قرار می گیرند یا این که برخی بدون محاسبه کیفر و پاداش می بینند.

ص : ۴۲۱

آيات در اين باره به چند دسته تقسيم مى شوند:

الف: سؤال و حساب عمومى است

(فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ).[۱]

«قطعاً كسانى كه پيامبران به سوى آنان فرستاده شدند و از خود فرستاده شدگان سؤال خواهيم كرد».

اين آيه به روشنى بر اين مطلب گواهى مى دهد كه هم امتها و هم رهبران الهى كه براى هدايت آنان فرستاده مبعوث گرديده اند مورد حساب قرار خواهند گرفت، از رهبران الهى از ابلاغ احكام، و از مردم از پذيرش وعمل به آنها سؤال خواهد شد.

امير مؤمنان (عليه السلام) درباره همگانى بودن سؤال چنين مى فرمايد:

«وَذلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللّهُ فِيهِ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لِنِقاشِ الْحِسابِ».[۲]

«قيامت روزى است كه خداوند همه انسانها را جمع مى كند تا به حساب دقيق آنان رسيدگى شود».

ب: از هيچ كس سؤال نمى شود

(فَيَوْمَئِذ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جانٌّ) .[۳]

«در اين روز (قيامت) از گناهان هيچ فردى از انس وجن سؤال نمى شود».

و نيز مى فرمايد:

(...وَلا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) .[۴]

[۱] اعراف/۶.

[۲] نهج البلاغه:خطبه ۱۰۲

[۳] الرحمن/۳۹.

[۴] قصص/۷۸.

ج: ستمکاران مورد سؤال واقع خواهند شد

(أُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَأَزْواجَهُمْ وَما کانُوا یَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلی صِراطِ الْجَحِیمِ* وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسؤولُونَ) .[۱]

«ستمکاران و یاران آنها و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند برانگیخته و به راه دوزخ راهنمایی کنید و آنان را بازداشت کنید، زیرا آنان مورد سؤال واقع خواهند شد».

د: پاداش صابران بدون حساب است

(قُلْ یا عِبادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَأَرْضُ اللّهِ واسِعَهٌ إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِساب).[۲]

«بگو ای بندگان با ایمان، تقوا پیشه باشید برای آنان که در این دنیا احسان نمایند نیکویی خواهد بود، و زمین پروردگار(برای رعایت اصل تقوا و پایبند بودن به احکام الهی) گسترده است فقط صابران بدون حساب پاداش کافی خواهند داشت».

درباره کلمه (بِغَیْرِ حِساب) و این که قید برای چیست دو نظریه است:

۱. قید راجع به کلمه (یُوَفّی) است. یعنی در دادن پاداش به صابران حساب نخواهد بود خواه پاداش آنها کم باشد یا زیاد.

۲. قید برای کلمه (أَجْرَهُمْ) می باشد یعنی پاداش بی حساب و فزون از اندازه به صابران داده خواهد شد هر چند این کلمه با محاسبه انجام خواهد گرفت.

[۱] صافات/۲۲_ ۲۴.

[۲] زمر/۱۰.

بنابر نظریه نخست که بیشتر موافق با سیاق آیات است، صابران در روز قیامت مورد حساب قرار نخواهند گرفت، خواه پاداش آنها کم باشد خواه زیاد.

و مقصود از (صابرون) به حکم سیاق آیات، صبر در برابر مصایب و ناملایماتی است که از جانب کافران و دشمنان اسلام بر خداپرستان تحمیل می گردد.

از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمودند: هرگاه پرونده ها گشوده گردد و موازین بر پا شود برای بلا دیدگان و صابران در برابر مصایب (اهل بلاء) پرونده گشوده نخواهد شد و میزانی برپا نمی گردد.(۱)

حساب تکوینی وحساب تدوینی

اشاره

قبل از بررسی و تفسیر آیات گذشته لازم است نکته ای را یادآور شویم وآن این که واژه حساب در قرآن در دومعنی به کار رفته است:

۱. حساب تکوینی.

۲. حساب تدوینی.

حساب تکوینی

مقصود از حساب تکوینی این است که آفرینش بر اساس یک رشته قوانین تخلف ناپذیر و محاسبات دقیق پایه ریزی شده است، طلوع و غروب ستارگان، وزش باد، باریدن باران، رویش گیاهان و رشد و نمو و تولید مثل موجودات زنده، و در یک کلمه همه حوادث و رخدادهای گیتی، حساب شده است و از نظم و قانون دقیقی پیروی می کند.

۱- [۱] المیزان:۱۷/۲۴۵.

قرآن کریم درباره حرکت حساب شده و منظم خورشید و ماه می فرماید:

(اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبان) .(۱)

(«هستی) خورشید و ماه (و حرکت آن دو) حساب شده است».(۲)

نظم و حساب یاد شده اختصاص به پدیده های تکوینی ندارد، بلکه رخدادها وتحولات مربوط به زندگی فردی و اجتماعی بشر را نیز شامل است و قرآن از آن به عنوان«سنت های الهی» یاد می کند.(۳)

اعمال نیک و بد انسان هر یک در سرنوشت فردی و اجتماعی او مؤثر و کارساز است، و مایه تکامل یا انحطاط، سعادت یا شقاوت، پیروزی یا شکست و... آنان می باشد.

این سنت پایدار الهی به زندگی دنیوی انسان اختصاص نداشته، در مورد حیات پس از مرگ و سرای آخرت نیز جاری است و انسان در قیامت همان را درو می کند که در دنیا کاشته است (الدُّنْیا مَزْرَعَهُ الآخِرَهِ) و قانون پاداش ها وکیفرهای اخروی نیز از نظر بسیاری از آیات قرآن بر همین پایه استوار است.

برپایه حساب تکوینی، عمومیت و همگانی بودن حساب امری بدیهی وروشن است، زیرا همه انسانها، از مؤمنان و مشرکان، پارسایان و مجرمان و به تعبیر قرآن مقربان، اصحاب یمین و اصحاب شمال همگی در مورد کارهایی که در دنیا انجام داده اند، حساب پس داده و پاداش و کیفر اعمال خود را می یابند.

ص : ۴۲۵

۱- [۱] الرحمن/۵.

۲- [۲] در این باره به آیات ۳۸، ۳۹، ۴۰ سوره یس رجوع شود:(وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرّ لَها) .

۳- [۳] به آیات: ۳۸، ۶۲/احزاب; ۴۳/فاطر; ۸۵/غافر; ۲۳/فتح; ۷۷/اسراء رجوع نمایید.

حساب تدوینی

نوع دیگری از حساب، حساب تـدوینی است نوع رایـج و معروفِ«حساب تـدوینی» همان است که انسانهای عاقل وحسابگر در زنـدگی خود به کار گرفته، مـداخل و مخارج و سود و زیان هایی را که در زنـدگی با آن مواجه می شونـد مقایسه و محاسـبه نموده و برپایه آن تصمیم گیری می کنند.

شکـل دیگر آن محـاکم و دیوانهـایی است که عملکرد نهادهای حکومت را مورد بررسـی قرار می دهنـد و حساب هر یک از واحـدهای حکومتی و پرسـنل و اعضـای آن را رسیدگی می کننـد تـا معلوم شود بودجه هـایی که در اختیـار آنـان قرار گرفته چگونه مصرف نموده و نیز اوقات اداری خود را چگونه سپری کرده اند؟

به نظر می رسـد حساب مربوط به عالم آخرت از نوع حساب تـدوینی است آن هم از شـکل و مـدل اخیر آن، یعنی آفریـدگار جهـان که انسـان را آفریـده و همه سـرمایه های حیات را در اختیار او قرار داده است و برای اسـتفاده از آنها آیین نامه و برنامه خاصـی را تشـریع نمـوده است در محکمه قیـامت (يَومُ الحِسـاب) آنـان را مـورد سؤال قرار داده و حسـاب اعمـال و چگونگی اسـتفاده آنان از سـرمایه های حیات را بر اساس قوانین الهی رسـیدگی می کننـد، این جا است که پرونده های اعمال (دواوین، کتب) گشوده می گردنـد هر کس کارهای خوب و بـد خود را مشاهـده می کنـد، پرونـده عمل برخی را به دست راست آنان می دهند و این گروه حساب آسانی دارند.(۱)

نـامه عمـل گروهی به دست چپ آنان داده می شود و او از دیـدن آن شـرمنده و انـدوهگین می شود آرزو می کنـد که کاش پرونده اعمالش را به او نمی دادند.(۲)

ص : ۴۲۶

۱- [۱] (فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ * فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً) (انشقاق/۷ ۸).
۲- [۲] (وَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ أُوتَ کِتابیَهْ) (حاقه/۲۵).

بررسی و تفسیر آیات گذشته

از مطالب یاد شده دانسته شد که بحث درباره حساب روز قیامت و همگانی بودن آن مربوط به حساب تدوینی است نه حساب تکوینی، زیرا در عمومیت و همگانی بودن حساب تکوینی جای هیچ گونه شک و تردید نیست، زیرا بازگشت حساب تکوینی به قانون پاداش و کیفر اعمال است که قطعاً اختصاص به گروهی ندارد و شامل همه افراد بشر می باشد.

از این جا اشتباه و خلطی که در کلام برخی از صاحب نظران در این باره شده است، روشن می گردد.

اکنون که جایگاه بحث کاملاً روشن گردید به بررسی آیات یاد شده در رابطه با همگانی بودن سؤال و حساب می پردازیم:

نسبت دو دسته از آیات یاد شده(دسته اول و دوم) از نظر ظاهر نسبت تباین کلی است، زیرا مفاد دسته اوّل این است که از همگان سؤال می شود ومفاد دسته دوم این است که از هیچ کس سؤال نخواهد شد.

با توجه به این که نمی توان واقعیت یک چنین تباین و تناقضی را پذیرفت، و یک چنین اختلاف با اصل«تشابه» و هماهنگی آیات قرآن و عدم اختلاف آنها نیز ناسازگار است باید در فهم هدف آیات تلاش بیشتری کرد.

مفسران در جمع میان این دو دسته از آیات وجوهی را ذکر کرده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. هدف نفی سؤال به شیوه ای است که در محاکم دنیوی رایج می باشد مثلاً از هر کسی پرسیده نمی شود که چرا فلان خطا را مرتکب شدی، بلکه به جای آن واقعیت یا آثار آن گناهان را به گونه ای در وجود آنان منعکس می نماید که هم خود آنان و هم دیگران به مجرم بودنشان واقف می گردند شاهد بر این

تفسیر آیه (۴۰) سوره«الرحمن» است که پس از این که می فرماید:

(فَیومَئِذ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جانٌّ) .

می فرماید:

(یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ...) .

« مجرمان به چهره هایشان شناخته می شوند».

۲. در قیامت مواقف و ایستگاههای بسیاری است، بنابراین ممکن است در برخی از آن مواقف درباره گناهان سؤال شود و در برخی از آن سؤال نشود.

۳. مقصود این است که از آنان سؤال زبانی نمی شود و به جای آن، از اعضای آنان سؤال می شود و آنها نیز بر کرده های خود گواهی می دهند.

چنان که می فرماید:

(اَلْیومَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا یَكْسِبُونَ) .(۱)

«روز قیامت بر دهان ها مهر می زنیم و دستهایشان به سخن آمده و پاها به آنچه انجام داده اند گواهی می دهند، و یا به گونه ای دیگر».

۴. مقصود از نفی سؤال، سؤال پس از قطعی شدن حساب هر کس و ورود گنهکاران به دوزخ است ولی آیات مُثبِت سؤال ناظر به مواقف قبل از معلوم شدن سرنوشت گنهکاران از نظر کیفر است چنان که می فرماید:

(وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسؤُولُونَ) (۲).(۳)

از مطالب یاد شده تفسیر آیات دسته دوم(از ستمکاران سؤال نمی شود) نیز روشن شد وجوه یاد شده، در مورد این دسته از آیات نیز جاری است.

۱- [۱] یس/۶۵.

۲- [۲] صافات/۲۴.

۳- [۳] به تفسیر مجمع البیان:۲/۳۹۸ و المیزان:۱۶/۷۹ و ۱۹/۱۲۱ رجوع شود.

و امّا مسأله«صابران» بنابراین که بـدون حساب پاداش می بینند، می توان آن را یک اسـتثنا و تخصـیص در آیات همگانی بودن حساب دانست.

همگانی بودن حساب در روایات

مضامین روایات نیز در این باره به سه بخش تقسیم می شوند:

۱. حساب همگانی است.

۲. مشرکان بدون حساب وارد دوزخ می شوند.

۳. گروهی از مؤمنان بدون حساب وارد بهشت می شوند.

و اینک روایات مربوط به مطالب یاد شده:

الف: امام باقر (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)روایت کرده اند که فرمودند:

«ای گروه قاریـان قرآن، درباره قرآن پرهیزگار باشـید، زیرا خداونـد بار سـنگین حفظ و فهم قرآن را بر دوش شـما حمل کرده است، حقّا که هم من مورد سؤال قرار می گیرم و هم شـما، من دربـاره ابلاـغ احکـام الهی به شـما مورد سؤال واقع می شوم و شما درباره آنچه از قرآن و سنت من به شما سپرده شده است».(۱)

حضـرت علی (علیه السـلام) فرمودنـد: روز قیامت (خـدا) همه انسانها را جمع می کنـد تا اعمال آنان را مورد حساب دقیق قرار دهد».(۲)

ب: در فرازی ازحدیثی که از امام سجاد (علیه السلام) روایت شده است چنین

۱- [۱]«یـا مَعاشِرَ قُرّاء القُرآنِ اتَّقُوا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فیمـا حَمَلَکُمْ مِنْ کِتـابِه، فَإِنّی مَسؤولٌ وَإِنَّکُمْ مَسؤُولُونَ إِنّی مَسؤُولٌ عَنْ تَبلیغی وَأَمّا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمّا حُمِّلْتُمْ مِنْ کِتابِ رَبّی وَسُنّتی». (اصولکافی:۲/۶۰۶).

۲- [۲]«وَذلِکَ یَوْمٌ یَجْمَعُ اللّهَ فیهِ الأَوّلینَ وَالاخِرینَ لِنِقاشِ الْحِساب»(نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲).

آمده است:«ای بندگان خدا آگاه باشید که برای مشرکان میزانی نصب نمی گردد و دیوان ها (پرونده ها) گشوده نمی گردد و فقط برای موحدان دیوان ها گشوده می شود».(۱)

صدوق در عیون الاخبار با سندهای سه گانه از امام رضا (علیه السلام) از پدرانش از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده است که فرمودند: خداوند همه (گنهکاران) را مورد حساب قرار می دهد مگر مشرکان که بدون رسیدگی به حسابشان روانه دوزخ می گردند.(۲)

ج: در حدیثی ازرسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که سه گروه از مؤمنان از حساب در روز قیامت مستثنی شده اند و بدون حساب وارد بهشت می گردند:

۱. صابران.

۲. بردباران.

۳. مخلصان.

بار دیگر از جانب خداوند منان ندا سر می دهد که کجایند آنان که امروز همسایگان خدایند؟ گروهی برپا ایستاده و جمعی از ملائکه آنان را استقبال نموده می گویند شما در دنیا چه کارهایی انجام داده اید که امروز افتخار همسایگی خدا را از آن خود کرده اید؟

امام باقر (علیه السلام) پس از نقل این روایت از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمودند: این گروه در قیامت همسایگان خداوند هستند (در جوار رحمت الهی جای دارند)همه

ص : ۴۳۰

۱- [۱]« اعْلَمُوا عِبادَ اللّهِ أَنَّ أَهْلَ الشِّرکِ لا تُنْصَبُ لَهُمُ الْمَوازینَ وَلا تُنْشَر لَهُمُ الدَّواوینَ وَإِنَّما تُنْشَرُالدَّواوینَ لأَهْلِ الإِسْلام»(بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت ۲).

۲- [۲] إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجلَّ یُحاسِبُ کُلَّ خَلْق إِلاّمَنْ أَشْرَکَ بِاللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لا یُحاسَبُ وَیُؤمَرُ بِهِ إِلَی النّارِ(مدرک قبل، روایت ۷).

انسانها خائف و ترسناکند و آنان ترس و خوفی ندارند، همگان مورد حساب خواهند بود ولی آنان حسابی ندارند.(۱)

بررسی روایات

مضـمون دسـته اول از روایات یاد شـده موافق و هماهنگ با مضـمون گروه نخست از آیات است و آن این که حساب تدوینی همگانی است.

و مضـمون دسته سوم نیز به آیه ای که درباره پاداش صابران نازل شده است هماهنگ می باشد اگر چه مضمون این روایت از مفاد آیه گسترده تر است، زیرا مخلصان و بردباران نیز در ردیف صابران قرار گرفته انـد ولی آنچه در دسـته دوم روایات آمده است در آیات مطرح نشده بود، و آن این که مشرکان نیز حسابی نخواهند داشت.

لازم به ذکر است که نداشـتن حساب اگر برای گروه نخست سند افتخار و سربلندی است، ولی برای گروه دوم (مشرکان) مایه خفت و شرمندگی.

و به عبارت دیگر: گروه اول به خاطر مقام فوق العاده وجایگاه رفیعی که دارند از حساب معافند و گروه مشرک به خاطر پستی مقام وجایگاه منحطی که دارند به محکمه احضار نمی گردند.

و به عبارت سوم نداشتن حساب برای گروه اول نوعی پاداش قلمداد می گردد و برای گروه دوم نوعی کیفر به شمار می رود.

در اینجا دسـته دیگری از روایات نیز هست که مفاد آنها این است که شیعیان و محبان علی (علیه السلام) مورد سؤال و حساب قرار نمی گیرند.

ص : ۴۳۱

۱- [۱] ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَر(علیه السلام) :«فَهؤلاءِ جیرانُ اللّهِ فی دارِهِ، یَخافُ النّاسُ وَلا یَخافُونَ وَیُحاسَبُ النّاسُ وَلا یُحاسَبُونَ»(بحار الأنوار:ج۷،باب ۸، روایت ۱).

ولی می تـوان گفت مقصـود گروهی از شـیعیان است که در دسـته سـوم وارد شـده است و در این صـورت این روایـات دسـته جداگانه ای نخواهند بود.(۱)

در پایان این بحث یادآور می شویم، روایاتی که حساب را برای مشـرکان نفی می کننـد، خود دلیل گویایی بر این مطلبنـد که بایـد حساب تکوینی (پاداش و کیفر اعمال) را از«حساب تـدوینی» جـدا کرد، زیرا مشـرکان حساب تکوینی دارند ولی حساب تدوینی ندارند.

۵. خداوند«سریع الحساب» است

از بحثهای مربوط به حساب که در قرآن مطرح شده است، سریع بودن حساب الهی است و اصولاً سریع الحساب بودن از جمله صفـات الهی است چنـان که علاوه بر آیات قرآن در دعای جوشن کبیر نیز آمـده:«یا مَنْ هُوَ سَـریعُ الحِسابِ». آیات بسـیاری بر این مطلب دلالت دارد چنان که می فرماید:

(اَلْیومَ تُجزی کُلُّ نَفْس بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیوْمَ إِنَّ اللّهَ سَریعُ الْحِسابِ).(۲)

«امروز هر فردی بـه آنچـه انجـام داده است، جزا داده می شـود امروز به کسـی ظلم وسـتم نمی شـود حقّا که خداونـد حسـاب بندگان را سریع رسیدگی می کند».(۳)

اکنون این سؤال مطرح می شود که مقصود از رسیدگی سریع به حساب بندگان چیست؟

۱- [۱] برای آگاهی از این روایات به بحارالأنوار: ج۷،باب«احوال المتقین» رجوع نمایید.

۲- [۲] مؤمن/۱۷.

۳- [۳] به آیات: ۲۰۲/ بقره; ۱۹ و ۱۹۹/ آل عمران; ۴/ مائده; ۶۲/ انعام; ۴۱/ رعد; ۵۱/ ابراهیم و ۳۹ نور، رجوع شود.

مفسران احتمالات مختلفی را ذکر نموده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. مقصود این است که خداوند به زودی پاداش و کیفر هر عمل خوب یا بد را می دهد.

و به عبارت دیگر وقت فرا رسیدن جزای اعمال نزدیک است همان گونه که می فرماید:

(...وَما أَمْرُ السّاعَهِ إِلاّکَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...) .(۱)

و در این صورت مقصود از حساب جزای اعمال است و در لغت عرب حساب به معنی کفو بودن و برابری به کار می رود و از آنجا که جزا به مقدار عمل است، از آن به کلمه حساب تعبیر شده است.

۲. مقصود این است که در سرای دیگر، خداوند حساب بندگان را سریع رسیدگی کرده و در نتیجه کثرت محاسبه شوندگان سبب طولانی شدن حساب نمی شود، و در نتیجه به کسی ظلم نخواهد شد و نیکوکاران در کوتاهترین فرصت پاداش اعمال خود را دریافت می کنند.

و از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که خداوند همان گونه که همه بندگان را یکجا و در زمان واحد روزی می دهد، به همین نحو نیز به حساب اعمال آنان رسیدگی می کند.(۲)

۳. مقصود این است که حساب اعمال اختصاص به آخرت ندارد و در همین دنیا هر عملی که انسان انجام می دهد اعم از نیک و یا بد، بی درنگ محاسبه شده و پاداش و کیفر آن داده می شود طاعات و عبادات از طریق توفیقات الهی و گناهان و معاصی از طریق خذلان الهی.

و به عبارت دیگر: هر کار نیکی، خیر و نیکی دیگری را به دنبال دارد و

۱- [۱] نحل/۷۷.

۲- [۲] مجمع البیان:۱/۲۹۸; الکشاف:۱/۲۴۸.

هر کـار نـاروایی، شـر و خـذلانی را در پی دارد و این نکته برای کسانی که پیوسـته نفس و اعمال خود را با دقت محاسـبه می کنند واضح و روشن است و به همین جهت در روایات آمده است :

«حاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا» .

«قبل از آن که به حساب شما رسیدگی شود، به حساب خود رسیدگی کنید».(۱)

اکنون بایـد دید کدامیک از احتمالات یاد شده صـحیح تر است؟ و آیا می توان از مطالعه آیات قرآن به گونه ای بر مقصود از سریع الحساب بودن خداوند واقف گردید؟

از میان آیات متعـددی که سـریع الحساب بودن خداوند در آنها مطرح شده است، برخی به طور صـریح ناظر به حساب اخروی می باشـند از جمله آیه ای که در آغاز بحث یادآور شـدیم و آیه های :۴۹ـ۵۱، ابراهیم، ۶۲ (۲)انعام (۳) و برخی نیز ظاهر در حساب اخروی است مانند آیه ۳۹ از سوره نور.(۴)

۱- [۱] این وجه را فیض کاشانی در تفسیر صافی برگزیده است.

۲- [۲] (وَتَرَى الْمُجْرِمينَ يَوْمَئِذ مُقَرَّنينَ فِي الأَصْفادِ... * لِيَجْزِيَ اللّهُ كُلَّ نَفْس ما كَسَبَتْ إِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ). در این روز (قیامت) مجرمان را بسته شده در زنجیرها می بینی ... تا خداوند هر کس را به آنچه انجام داده است جزا دهد، حقّا که خداوند حساب را سریع انجام می دهد.

۳- [۳] (ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللّهِ مَوليهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبينَ) سپس به سوی خدا که مولای حقیقی آنان است بازگردانده می شوند، آگاه باشید که داوری وحکم مخصوص او است و او سریع ترین حسابرس ها است.

۴- [۴] (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَراب بِقِيعَه يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللّهَ عِنْدَهُ فَوَفّيهُ حِسابَهُ وَاللّهُ سَريعُ الْحِساب) اعمال کافران مانند سـرابی در سـرزمین خشک است که انسان تشـنه آن را آب می پندارد تا این که وقتی نزد آن آمـد، چیزی نیافته ولی خدا را آنجا می یابد، پس خداوند حساب او را کاملاً رسیدگی کرده و او در رسیدگی به حسابها سریع است.

ولی برخی از آیات صراحت یا ظهور در حساب اخروی نداشته و اطلاق آن شامل حساب دنیوی نیز می شود و بلکه در برخی از آنها قراینی یافت می شود که عمومیت و شمول آن را نسبت به حساب دنیوی تأکید می نماید، از آن جمله آیه (۱۹) سوره آل عمران را می توان نام برد چنان که می فرماید:

(...وَمَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ) .

«هر کس به خدا کفر ورزد حقّا که خداوند "سریع الحساب " است».

همان گونه که ملاحظه می شود سریع الحساب بودن خداوند در این آیه به طور مطلق ذکر شده است و می تواند هم ناظر به حساب دنیوی باشد و هم حساب اخروی یعنی نتیجه کفر در دنیا سقوط از مرتبه عالی انسانی و محروم شدن از حیات معنوی است که بی درنگ گریبانگیر کافر می گردد و در آخرت عذاب دردناک دوزخ است و از آنجا که این گروه هیچ کار نیک در پرونده اعمال خود ندارند دیگر نیاز به بررسی و اقامه شهود و مانند آن نیست و پس از برپایی قیامت بی درنگ روانه دوزخ می شوند.

گواه بر عمومیت حساب و شمول آن نسبت به حساب دنیوی آیه (۲۲) از همین سوره است که درباره کافران می فرماید:

(أُولئِکَ الَّذِینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ) .

«آنان کسانی هستند که کارهایشان در دنیا و آخرت حبط و بی ارزش گردیده و یاورانی برایشان نیست».

در آیه (۴) از سوره مائده پس از آن که صید به وسیله سگان آموزش داده را با شرایط خاصی حلال می شمارد به رعایت تقوای الهی دستور داده آنگاه سریع الحساب بودن خداوند را گوشزد می کند چنان که می فرماید:

(یَسْأَلُونَکَ ماذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ

الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَكَمُ اللّهُ فَكَلُوا مِمّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكَمْ واذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ).

«ای پیامبر از تو می پرسند که چه چیزهایی برای آنان حلال گردیده است، به آنان بگو همه پاکیزه ها حلال گردیده و نیز آنچه را سگان آموزش داده شده برای شما شکار می کنند در صورتی که نام خدا بر آن برده شده باشد، تقوای الهی را رعایت کنید حقا که حساب خدا سریع است».

ظاهر این آیه حساب دنیوی است و در حقیقت هشداری است به این که در شکار حیوانات اصل تقوا رعایت گردد و صرفاً برای امرار معاش این کار صورت گیرد و نه از روی لهو و لعب و برای سرگرمی، زیرا در غیر این صورت، انتقام الهی در کمین آنان بوده و به سرعت سزای این عمل هوس آلود خود را خواهند دید.

بنابراین مجموع آیاتی که در آنها مسأله (سریع الحساب) بودن خداوند مطرح شده است به چهار دسته تقسیم می شوند:

۱. آیاتی که صریح در حساب اخروی است.

۲. آیاتی که ظاهر در حساب اخروی می باشد.

۳. آیاتی که ظاهر در حساب دنیوی است.

۴. آیاتی که اطلاق داشته و هر دو نوع حساب را شامل می شود.

و از این جا روشن شد که از میان سه احتمال یاد شده در مورد معنای سریع الحساب بودن خداوند معنای دوم وسوم با آیات قرآن هماهنگی بیشتری دارد.

و امّا تفسیر حسابرسی سریع خداوند در قیامت، با توجه به قدرت و علم نامحدود الهی سهل و آسان است و هرگز نباید حسابرسی خداوند را با آنچه در میان انسانها رایج است قیاس کرده اگر بخواهیم در دنیا برای چگونگی

حسابرسی خداوند مثالی یادآور شویم باید بگوییم همان گونه که خداوند در یک لحظه دعای همه دعا کنندگان و راز و نیاز گویان به درگاه ربوبی را اجابت می کنـد و همان طور که همه بنـدگان خود را روزی می دهد، به همین کیفیت نیز به حساب همگان رسیدگی می کند.

فردی از امیرمؤمنان پرسید چگونه خداوند حساب انسانهای بی شمار را یکجا رسیدگی می کند؟

امام (علیه السـلام) فرمود: همان گونه که آنان را یکجا روزی می دهد، بار دیگر سؤال کرد چگونه آنان را مورد محاسبه قرا ر می دهد با آن که او را نمی بینند؟

امام (علیه السلام) فرمود: همان گونه که به آنان روزی می دهد ولی او را نمی بینند.(۱)

۶. محاسبه بد

در برخی از آیات به افراد هشدار داده شده است که از محاسبه بد بیم داشته باشند چنان که می فرماید:

(وَالَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ) .(۲)

«آنان که به آنچه که خدا فرمان به وصلت آن داده است، پیوند برقرار می کنند و از خدای خود و از بدی (سختی) حساب می ترسند».

و در آیه دیگر درباره کافران می گوید:

(...أُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ...) .(۳)

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۳۰۰.
۲- [۲] رعد/۲۱.
۳- [۳] رعد /۱۸.

اکنون سؤال می شود که مقصود از حساب بد چیست؟ اگر حسابرس پروردگار جهان و مأموران صادق و معصوم او است هرگز حساب، حساب بدی نخواهد بود.

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا مقصود از«حساب بد» حسابی است که طرف حساب از آن ناخشنود گردیده و آن را بد می شمارد، گویی معنی (سوء الحساب) این است که حسابی که مایه دلتنگی و ناراحتی طرف می شود، و به تعبیر عربی«اَلْحِسابُ الَّذی یَسُؤهُمْ» حسابی که آنان را ناراحت می سازد و این یک تعبیر عرفی است مثلاً مردی که در دادگاه به جریمه بزرگ محکوم می شود، یا در آستانه چنین جرم بزرگی است می گویند: فلانی حساب بدی پس داد یا حساب بدی در پیش دارد.

در روایاتی که از پیشوایان معصوم نقل شده است این جمله به معنی دقت و امعان در محاسبه تفسیر شده است امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«آنان هرگز بیم آن ندارند که خدا درباره آنان ستم کند، بلکه از دقت محاسبه، در وحشت و اضطرابند».

مردی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، امام به او فرمود: برخی از برادران تو از دست تو شاکی هستند در پاسخ امام گفت: کار خلافی نکرده ام، حق خود را به نحو کامل طلب کرده ام، امام فرمود: همین باز گرفتن حق به نحو دقیق نسبت به برادر دینی نوعی سوء معامله و برخورد است همچنان که خدا نیز آن را (سوء الحساب) نامیده است.(۱)

طبعاً یک چنین محاسبه در روز قیامت بی علت نخواهد بود و از برخی از روایات استفاده می شود کسانی که حقوق مردم برگردن آنها است مشمول سوء

۱- [۱] بحارالأنوار: ج۷، باب ۱۱، روایت ۲۶، ۲۷، ۲۸و ۲۹.

حساب خواهند بود.(۱)

۷. محاسبه آسان

اگر در روز رستاخیز بـا گروهی سـختگیری در حساب می شود، در برابر، با گروه دیگری که دارای صـفات و افعال نیک می باشند، با سهولت خاصی حساب برگزار می شود چنان که می فرماید:

(فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ* فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً).(۲)

«آن کس که نامه اعمال او به دست راست او داده شد به زودی به صورت آسان مورد محاسبه قرار می گیرد».

و از آیاتی، استفاده می شود که برخی از اعمال، مایه چنین سهولت حساب است:

۱. صـله رحم: از آیه (الَّذینَ یَصِلُونَ...) (۳) اسـتفاده می شود که افرادی که ملتزم به صـله رحم می باشـند از بدی حساب نمی ترسـند، و این خود می رسانـد که انجـام این عمـل مـایه دفع سوء حسـاب است، طبعـاً قطع رحم از نظر نـتیجه، نقطه مقابـل آن خواهد بود و امام صادق (علیه السلام) از این آیه نتیجه یاد شده در زیر را گرفته می فرماید:

«إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسابَ یَوْمَ الْقِیامَهِ».(۴)

«برقراری پیوند با بستگان، روز قیامت، حساب را آسان می نماید».

۲. از برخی از روایات ، اسـتفاده می شود که گره گشایی از مشکلاتِ بندگان خدا و آسان گیری با آنان در معاشرت، رحمت الهی را به هنگام حساب

۱- [۱] همان مدرک، روایت ۲۱، ۳۵و ۳۶.

۲- [۲] انشقاق/۷_۸.

۳- [۳] رعد/۲۱.

۴- [۴] بحار الأنوار، ج۷، باب ۱۴، روایت ۶.

جلب کرده و مایه آسان گیری در آن می شود.

امام باقر (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده است که بنده، روز قیامت در پیشگاه پروردگار احتجاج کرده، می گوید: پروردگارا! مرا آفریدی و مورد لطف خود قرار دادی نعمت های خود را به من ارزانی داشتی و من پیوسته به بندگان تو کمک می کردم و بر آنان آسان می گرفتم به این امید که امروز رحمت خود را بر من ارزانی داری و برمن آسان گیری، خداوند گفته او را تصدیق کرده و فرمان می دهد تا او را به بهشت رهنمون گردند.(۱)

۸. تفاوت بندگان در محاسبه

در حالی که با گروهی با دقت هر چه تمامتر عمل می شود، با گروهی دیگر با اغماض و چشم پوشی حساب صورت می پذیرد ولی دقت و یا مسامحه، بستگی به مواهبی دارد که از جانب خدا به انسانها داده شده است، مثلاً آنان که از عقل و خرد بیشتری برخوردارند، حساب دقیق تری خواهند داشت تا آن گروه ساده لوح و ساده اندیش که از درک بالایی برخوردار نبوده اند.

در این مورد امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّما یُلاقُ اللّهُ الْعِبادَ فِی الحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی قَدْرِما آتاهُمْ مِنَالْعُقُولِ فی الدُّنْیا».(۲)

پایه دقت در حساب بندگان، در قیامت میزان خردی است که به آنان داده شده است و در حقیقت«آن که بامش بیش، برفش بیشتر».

از برخی از روایات استفاده می شود که مؤمن تهیدست به سرعت محاسبه می شود در حالی که افراد ثروتمند در پای حساب معطل خواهند شد، و منطق

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۷، باب۱۳، روایت ۱.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج۷، باب ۱۱، حدیث ۳۲.

انسان تهیدست این است که خدایا: صاحب مقامی نبودم تا ستم کنم، مالی نداشتم که حق آن را نپردازم، روزی من به اندازه کفایت زندگی من بود، درحالی که افرادی که مسئولیتی در اجتماع داشته اند، یا ثروتی را اندوخته بودند، حساب طولانی خواهند داشت.(۱)

۹. به هنگام حساب حجت بر همگان تمام است

انسان برخی از گناهان را به خاطر عدم آگاهی از آن مرتکب می شود ولی ناآگاهی بر دو نوع است یکی این که هیچ گونه احتمال گناه در آن ندهد، این فرد ممکن است در شرایطی نزد خدا معذور باشد، دیگری آن که به هنگام انجام آن به کلی از حکم آن غافل نباشد و احتمال دهد که ممکن است گناه باشد ولی از فراگیری وسؤال از افرادِ آگاه به احکام، خودداری نماید، در این صورت نادانی و جهل او عذر به شمار نیامده و به هنگام حساب در قیامت مستحق کیفر خواهد بود.

از امام باقر (علیه السلام) درباره (قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَه...) (۲) سؤال شد، آن حضرت فرمود: روز قیامت خداوند به فرد گنهکار می فرماید: آیا به ناروایی این عمل آگاه بودی؟ پس اگر بگوید:آری، به او گفته می شود: چرا به علم خود عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم، به او گفته می شود:«أَفَلا تَعَلَّمْتَ حَتّی تَعْمَلَ» چرا فرا نگرفتی تا به آن عمل نمایی.

بنابراین در مقام احتجاج این بنده گنهکار مغلوب می گردد و این خدا است که بر بندگان خود حجت دارد.(۳)

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۷، باب ۱۱، روایت ۴.

۲- [۲] انعام/۱۴۹.

۳- [۳] بحار الأنوار، ج۷، باب ۱۳، روایت ۱.

هرگاه کسی به خاطر جمال وزیبایی اندام، مرتکب گناه گردد و یا آن که به جهت گرفتاری ها و شداید زندگی دست به کارهای ناروا زند، نمی تواند جمال یا فقر و بیچارگی و بلا را«عذر» قرار داده و به هنگام حساب از چنگال کیفر رها گردد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

روز قیامت زن زیبا چهره ای که به خاطر زیبایی در دام گناه افتاده است، برای حساب آورده می شود، و او به«جمال» خود اعتذار جسته می گوید: پروردگارا! آفرینش مرا زیبا قرار دادی و همین موجب گمراهی من گردید به او گفته می شود مریم از تو زیباتر بود، و در عین حال عفت خود را حفظ نمود.

و نیز مرد زیبا روی را می آورند که مرتکب گناه شده است او نیز به جمال خود اعتذار می جوید ولی به او پاسخ داده می شود: یوسف از تو زیباتر بود، ولی از گناه اجتناب کرد.

همچنین انسانی که به خاطر گرفتاری های زندگی ومصایب فراوان دچار لغزش شده است بیچارگی ومصایب خود را عذر می آورد، ولی به او پاسخ داده می شود«ایّوب» در شداید بیشتری قرار گرفت ولی آلوده به گناه نگردید.(۱)

۱۰. اقرار به گناه و امید به عفو الهی

از جمله مطالبی که در روایاتِ مربوط به حساب بندگان در قیامت مطرح شده است اعتراف به گناهان و امیدواری یا حسن ظن به پروردگار است که چه بسا مایه رهایی انسان گنهکار از کیفر وعذاب الهی می گردد در این باره روایات

ص : ۴۴۲

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۷، باب ۱۳، روایت ۳.

بسیاری وارد شده است که به عنوان حسن ختام بحث«حساب» در قیامت، برخی را یادآور می شویم:

۱.«علی بن رئاب» گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: روزی قیامت ، بنده گنهکار را برای حساب می آورند، خداوند به او می فرماید: آیا تو را به اطاعت و فرمانبرداری فرمان ندادم و از گناهان نهی ننمودم؟ می گوید: چرا، ولی تمایلات نفسانی بر من غلبه کرد و اکنون اگر مرا به خاطر گناهانم کیفر دهی، بر من ظلم نکرده ای. آنگاه خداوند دستور می دهد تا او را به دوزخ برند، آن بنده می گوید: خداوندا من نسبت به تو این گونه تصور و گمان نداشتم، خداوند می فرماید: گمان و تصور تو چه بود؟ می گوید من نسبت به تو بهترین گمان و تصور را داشتم. در این هنگام خداوند دستور می دهد تا او را به بهشت رهنمون گردند، آنگاه به او می فرماید:«حسن ظن» تو در این لحظه برای تو سودمند افتاد.(۱)

۲. سلیمان بن خالد گوید امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مؤمن گنهکار را در قیامت، در پیشگاه خداوند حاضر می کنند، و خداوند خود حساب او را رسیدگی می کند و یک، یک گناهان او را در مکان و زمانی که انجام داده است به او گوشزد می کند و او نسبت به همه آنها اعتراف می نماید، آنگاه خداوند می فرماید: در دنیا این گناهان را مستور نمودم و امروز نیز آنها را مورد بخشش قرار می دهم و آنگاه دستور می دهد بدی های او را به نیکی تبدیل نمایید، و پس از آن صحیفه اعمال او را به دید عمومی می گذارد همگان با تعجب می گویند، این فرد حتی یک گناه هم انجام نداده است.(۲)

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۷، باب ۱۴، روایت ۴.

۲- [۲] همان مدرک، روایت ۵و نیز به روایات ۳و۵ همین باب رجوع شود.

۲۰– طولانی بودن روز قیامت و موقف ها و عقبه های آن

آیات موضوع

۱. (یُدَبِّرُ الأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فی یَوْم کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَه مِمّا تَعُدُّونَ) . (سجده/۵)

۲. (تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْم کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَسَنَه) . (معارج/۴)

۳. (إِنَّهُمْ یَرَونَهُ بَعیداً* وَنَریهُ قَریباً* یَوْمَ تَکُونَ السَّماءُ کَالْمُهْلِ* وَتَکُونُ الْجِبالُ کَالعِهْنِ). (معارج/۶ ۹)

۴. (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ) . (فجر/۱۴)

۵. (فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ* وَما أَدْریکَ مَا الْعَقَبَهُ* فَکُّ رَقَبَه* أَوْ إِطْعامٌ فی یَوْم ذی مَسْغَبَه* یَتیماً ذا مَقْرَبَه * أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَه) . (بلد/۱۱ ۱۶)

۶. (ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ* أُولئِکَ أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ*وَالَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا هُمْ أَصْحابُالْمَشْئَمَهِ * عَلَیْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَهٌ) . (بلد/ ۱۷ ۲۰)

ص : ۴۴۵

ترجمه آیات

۱.«خداونـد امر آفرینش را از آسـمان تـا به زمین تـدبیر می نمایـد (حـوادث مربـوط به زمین و موجودات زمین را یکی پس از دیگری از مقام تـدبیر حکیمانه خود ایجاد می کنـد) آنگاه موجودات در روزی که مقدارش به حساب اوقات دنیوی هزار سال است، به سوی او باز می گردند».

۲.«فرشتگان و روح در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است، به سوی خدا بالا می روند».

۳.«کافران وقوع قیامت را دور می پندارند، ولی ما تحقق آن را نزدیک می بینیم روز قیامت روزی است که آسمانها چون مس گداخته و کوهها مانند پشم می باشند».

۴.«حقّا که آفریدگار تو در کمینگاه (ستمگران) است».

۵.«از گردنه صعب العبور به آسانی و به سرعت بالا نرفت و نمی دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده، یا طعام دادن در روز فقر و تهیدستی به یتیم خویشاوند یا مسکین فوق العاده تهیدست وبیچاره».

۶.«سـپس از انسانهایی می باشـد که ایمان آورده و یکـدیگر را به صبر و مهربانی سـفارش می نماینـد این گونه افراد در قیامت اهل سعادت و یُمن می باشند و آنان که به آیات ما کفر ورزیده اند، در سرای دیگر اهل شومی و شقاوتند، آتشی از هر جهت آنان را احاطه خواهد کرد».

تفسیر آیات

۱. طولانی بودن روز قیامت

از مطالبی که درباره روز قیامت در قرآن مطرح شـده است، طولانی بودن روز آن است (روزی که محکمه عـدل الهی برپا می گردد تا به حساب اعمال

ص : ۴۴۶

رسیدگی شود).

چنان که می فرماید:

(تَعْرُجُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْم کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَه) .(۱)

«فرشتگان و روح در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است، به سوی خدا بالا می روند».

آیات بعدی گواهی می دهند که این آیه مربوط به روز قیامت است چنان که می فرماید:

(إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیداً* وَنَریهُ قَریباً* یَوْمَ تَکُونَ السَّماءُ کَالْمُهْلِ* وَتَکُونُ الْجِبالُ کَالعِهْنِ).(۲)

«کافران وقوع قیامت را دور می پندارند، ولی ما تحقق آن را نزدیک می بینیم روز قیامت روزی است که آسمانها چون مس گداخته و کوهها مانند پشم می باشند».

ولی در آیه دیگر به جای پنجاه هزار سال، یکهزار سال ذکر شده است چنان که می فرماید:

(یُدَبِّرُ الأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فی یَوْم کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَه مِمّا تَعُدُّونَ) .(۳)

«خداوند امر آفرینش را از آسمان به سوی زمین تدبیر می نماید (حوادث مربوط به زمین و موجودات زمین را یکی پس از دیگری از مقام تدبیر حکیمانه خود ایجاد می کند) آنگاه موجودات در روزی که مقدارش به حساب اوقات دنیوی هزار سال

۱- [۱] معارج/۴.

۲- [۲] معارج/۶_۹.

۳- [۳] سجده/۵.

است، به سوی او باز می گردند».(۱)

در هر صورت بـا توجه به کلمه (مِمّـِا تَعُـِدُّونَ) که در این آیه آمـده است، مفـاد آیه قبـل نیز روشن می شود و مقصود از پنجاه هزار سال بودن روز قیامت، بر اساس مقیاس سالهای دنیوی است و گرنه در آن روز حقیقتاً شب و روزی در کار نخواهد بود.

ولی سؤال دیگری که مطرح می شود این است که چگونه ممکن است روز قیامت، دو مقـدار کاملاً متفاوت داشـته باشد، زیرا به حکم آیه دوم مقدار و مدت آن هزار سال است، در حالیکه به حکم آیه قبل، آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود.

مفسـران در توجیه آن نظراتی را یادآور شـده اند، از جمله این که بگوییم در روز قیامت پنجاه موقف است که هر یک از آنها به مـدت هزار سال دنیوی طولانی خواهـد بود و بنابراین آیه اول مقـدار مجموع مواقف قیامت را فرموده و آیه دوم تنها مقـدار یکی از مواقف را بیان نموده است.

برخی از روایـات نیز ایـن نظریـه را تأییـد می نماینـد، شـیخ طوسـی در امـالی و محـدث کلینی در روضـه از امـام صـادق (علیه السـلام)روایت کرده اند که فرمود: قبل از آن که به حساب شـما رسیدگی شود، خودتان به حساب خود برسید، زیرا در قیامت پنجاه موقف است که مدت هر موقف به اندازه هزار سال از سالهای دنیا است آنگاه آیه دوم را تلاوت فرمود.(۲)

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا مدت یاد شده مربوط به همگان

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۴۷ سوره حج، اگر چه احتمال این که این آیه مربوط به روز قیامت باشد، ضعیف است.
۲- [۲] بحار الأنوار، ج۷، باب ۶، روایت ۳۱.

است، و طولانی بودن آن برای مؤمن و کافر، پارسا و گنهکار یکسان است؟یا این که به گروهی اختصاص دارد و همگانی نیست؟

پاسخ این است که طولانی بودن روز قیامت همگانی نیست، زیرا مقصود از طولانی بودن روز قیامت و مواقف پنجاه گانه آن این است که مجرمان و گنهکاران مورد حساب و بازخواست قرار می گیرند و مواقف و ایستگاههایی برای آنان وجود خواهد داشت که باید از آنها عبور نمایند تا سرنوشت نهایی آنان از نظر بهشت و دوزخ روشن گردد.

بنابراین هر کس به گونه ای که در دنیا عمل کرده است در مواقف قیامت معطل خواهد شد و در نتیجه آن کس که در دنیا به هنگام اجرای فرامین الهی (که تمثلی از عقبه ها و مواقف قیامت می باشند) با آغوش باز و طیب خاطر، فرمان پذیر بوده و احساس سنگینی و خستگی نکرده است، از مواقف قیامت نیز با شادمانی و سرور خواهد گذشت و آن کس که فرامین الهی را چون بار گرانی تلقی کرده و احیاناً از اجرای آن سرباز زده است از مواقف قیامت نیز به سختی عبور خواهد کرد و گذشتن از آنها برای او بسیار طولانی خواهد بود.

جالب این است که مطلب یاد شده در برخی از روایات نیز یادآوری شده است ابو سعید خدری می گوید: به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)گفته شد روز قیامت چه اندازه طولانی است؟

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ فرمود:«سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است آن روز برای مؤمنان از خواندن یک نماز واجب در دنیا نیز آسان تر خواهد بود».(۱)

در بحث حساب یادآور شدیم که حساب مؤمن فقیر از مؤمن غنی

ص : ۴۴۹

۱- [۱] بحار الأنوار:۷/۱۲۳.

آسان تر خواهد بود و زودتر از آنان وارد بهشت می شوند و در روایات مربوط به صراط وارد شده که تیزی وباریکی آن همگانی نبوده و برای مؤمنان عریض و پهناور خواهد بود.

۲. مواقف و عقبه های قیامت

اشاره

اکنون که دانستیم در قیامت موقف های گوناگونی است که توقف برخی از گنهکاران در هر یک از آنها به مقدار هزار سال دنیوی خواهد بود باید ببینیم مقصود از آن چیست؟

قبلاً یادآور می شویم که متکلمان اسلامی از مواقف قیامت گاهی به«قنطره»ها و«عقبه»ها تعبیرمی آورند ولی قبل از آنان دو واژه«قنطره» و«عقبه» در آیات قرآن و روایات اسلامی مطرح شده است و متکلمان نیز آنها را در مباحث کلامی خود بکار برده اند.

کلمه«موقف» به معنی محل توقف(ایستگاه و کلمه«قنطره» به معنی«پل» و واژه«عقبه» به معنای«گردنه» است).

امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصایای معروف خود به فرزند گرامیش امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

«وَاعْلَمْ أَنَّ أَمامَكَ عَقَبَةً كَؤُوداً، اَلْمُخِفُّ فِيها أَحْسَنُ حالاً مِنَ الْمُثْقِلِ وَالمُبْطِئُ عَلَيْها أَقْبَحُ حالاً مِنَ الْمُسْرِعِ وَانّ مَهْبِطَكَ بِها لا مَحالَهَ إِمّا عَلى جَنَّه أَوْ عَلى نار...».(۱)

ص : ۴۵۰

۱- [۱] نهج البلاغه:صبحی صالح، بخش نامه ها ووصایا، شماره ۳۱.

«فرزنـدم بـدان کـه (پس از مرگ) گردنـه سـختی در پیش رو داری، انسانهـای سـبک بـار (از نظر گنـاه) از افراد سـنگین بـار، وضـعیت بهتری دارنـد، هر کس با تأمل و درنگ از آن عبور کنـد از آن کسـی که با سـرعت از آن می گـذرد، وضع بـدتری خواهد داشت پایان گذر از آن (فرودگاه) یا بهشت است و یا دوزخ».

مواقف قیامت از نظر متکلمان اسلامی

برخی از متکلمان اسـلامی در مورد این مسأله به اجمال گذشـته انـد و هیچ گونه توضـیحی درباره آن نداده اند ولی دو متکلم نامدار شیعه:(شیخ صدوق/ م۳۸۱) و (شیخ مفید/م۴۱۳) به تفسـیر آن پرداخته و هر یک نظر خاصی را ابراز نموده است و ما در اینجا برای آگاهی خوانندگان دیدگاه آنان را یادآور می شویم:

عقبه های قیامت از نظر شیخ صدوق

شیخ صدوق در این مسأله (بسان دیگر مسایل کلامی) بیشتر به ظواهر توجه نموده و حاصل آنچه را که از ظاهر روایات در این باره به دست می آید، به عنوان اندیشه کلامی خود ابراز نموده است. وی می گوید:

«اعتقـاد مـا در مـورد عقبه هـایی که بر طریق و راه محشـر قرار دارد، این است که هر یـک از آنهـا به نـام یکی از فرایض دینی نامگـذاری شـده، و انسان موظف است از آنها عبور نماید، هرگاه به خاطر کارهای نیک و در پرتو رحمت الهی از یکی از آن عقبه هابگـذرد به عقبه دیگر می رسـد که بایـد از آن نیز عبور نماید، و به این ترتیب باید از همه موقف ها و عقبه ها بگذرد و در غیر این صورت به دوزخ سقوط خواهد کرد آنگاه می گوید: عقبه های یاد شده همگی بر

«صـراط» قرار دارنـد و نام یکی از آنها«ولایت» است که همه اهل محشـر در آنجا بازداشت می شونـد و در مورد ولایت امامان معصوم (علیهم السـلام)مورد سؤال قرار می گیرند وخطرناکترین عقبه های صـراط، عقبه ای است که به نام«مِرْصاد» نامگذاری شـده است و خداونـد به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده است که در این«عقبه» سـتمگران را بازداشت نماید چنان که می فرماید:

(إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ) .(۱)

«حقّا که آفریدگار تو در کمینگاه (ستمگران) است».(۲)

حضرت علی (علیه السلام) نیز به ستمگران هشدار داده می فرماید:

«وَلَئِنْ أَمْهَلَ اللّهُ الظّالِمَ فَلَنْ یَفُوتَ أَخْذُهُ وَهَولَهُ بِالْمِرصادِعَلی مَجازِ طَریقِهِ».(۳)

«اگر خداونـد به سـتمگران مهلت می دهـد ولی هرگز آنـان را رها نخواهـد کرد و در کمین گاهی در مسـیرشان از آنان انتقام خواهد گرفت».

همان گونه که یادآور شدیم نظریه مرحوم صدوق در مورد مواقف و عقبه های قیامت در حقیقت تلخیص روایاتی است که در این باره آمده است، وما در اینجا نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمودند: بر روی«صراط» سه«قنطره»(پل) نصب شده است:

۱. قنطره امانت و خویشاوندان.

۲. قنطره نماز.

۳. قنطره عدل الهی.

۱- [۱] فجر/۱۴.

۲- [۲] بحارالأنوار: ۷/۱۲۹.

۳- [۳] نهج البلاغه: خطبه ۷۱.

هرگـاه انسـان از دو قنطره نخست بـا مـوفقیت عبور نمایـد، در موقف عـدل الهی قرار می گیرد و از وی دربـاره رعـایت حقوق دیگران سؤال می شود و اگر به کسی ستم نموده است حق عبور از آن به وی داده نمی شود تا مجازات گردد.(۱)

۲. صـدوق در ثواب الأعمـال از امـام صـادق (علیـه السـلام) روایـت کرده اسـت کـه در تفسـیر آیـه (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ) فرمودند:«قَنْطَرةٌ عَلَی الصِّراطِ لا یَجُوزُها عَبْدٌ بِمَظْلَمه».(۲)

۳. از ابن عباس روایت شده است که بر جسر (پل) جهنم هفت موقف و بازداشـتگاه است، در اولین موقف از توحید سؤال می شـود اگر عقیـده او در مورد توحیـد کامـل باشـد به موقف دوم می رسـد که دربـاره نمـاز از او سؤال می شود هرگـاه نمـاز را صحیـح انجام داده است، به بازداشـتگاه سوم انتقال داده می شود، و در آن از زکات سؤال می شود و پس از آن نوبت به روزه خواهد رسـید و پس از آن موقف پنجم است که مربوط به حج است و ایستگاه ششم عمره وبالأخره هفتمین بازداشتگاه مربوط به مظالم (حقوق دیگران) است و سرانجام اگر از همین مواقف با موفقیت گذشت وارد بهشت می گردد.(۳)

همـان گونه که ملاحظه می شود، ظـاهر روایـات مزبور و روایـات مشـابه آنهـا این است که در قیامت مواقف و قنطره هایی بر روی صراط نصب می گردد و در آن مواقف انسانها درباره هر یک از فرایض دینی مورد سؤال قرار می گیرند.

عقبه های قیامت از نظر شیخ مفید

شیخ مفید در مباحث کلامی خود به عقل و داوری های آن بیشتر اعتماد

ص : ۴۵۳

۱- [۱] بحارالأنوار:۷/۱۲۵، روایت ۱۱ وج۸، باب ۲۲، روایت ۲و۹.

۲- [۲] بحار الأنوار:۸/۶۶.

۳- [۳] بحارالأنوار:۸/۶۴.

می نماید و مفاهیم و مسایل کلامی و دینی را بر این اساس تفسیر می نماید و در شرح کلام صدوق می گوید:

عقبه های قیامت همان احکام دینی است که انسانها باید در روز قیامت پاسخگوی آنها باشند ولی هرگز مقصود این نیست که حقیقتاً در سرای دیگر کوهها و گردنه های صعب العبوری بر صراط قرار دارد و بندگان موظفند تا از آنها عبور نمایند و خود را به بهشت برسانند، بلکه مقصود از«عقبه»(گردنه) که در قرآن وروایات آمده است، همان دستورات الهی است که از آنجا که رعایت آنها تحمل مشکلات و دشواری هایی را همراه دارد از آنها به«عقبه» تعبیر شده است.(۱)

سپس می افزاید: التزام به آنچه«حشویه» می گویند که روز قیامت، کوههایی با گردنه ای صعب العبور آفریده می شود و اهل محشر باید از آنها عبور نمایند، ادعایی بدون دلیل است، زیرا نه از نظر دلایل نقلی مطلب روشن و قابل اعتمادی در دست است و نه عقل در این باره قضاوت و حکمی دارد، زیرا آنچه از نظر عقل لازم و قطعی است، این است که بر اساس اصل حکمت الهی به برپایی قیامت حکم قطعی می نماید، ولی در مورد خصوصیات یاد شده اگر چه امکان آن را نفی نمی کند، ولی هیچ گونه حکمی بر لزوم آن ندارد.(۲)

در توضیح کلام مفید یادآور می شویم واژه«عقبه» در قرآن در مورد برخی

۱- [۱] بنابراین نباید به ظاهر این گونه تعبیرها جمود ورزید، بلکه این گونه تعبیرها نوعی تشبیه و تمثیل است که برای این که حقایق غیر محسوس برای ذهن های ابتدایی قابل درک باشد مورد استفاده قرار می گیرند.

۲- [۲] بحارالأنوار:۷/۱۲۹.

از فرایض و احکام الهی به کار رفته است چنان که می فرماید:

(فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ* وَما أَدْریکَ مَا الْعَقَبَهُ* فَکُّ رَقَبه* أَوْ إِطْعامٌ فی یَوْم ذی مَسْغَبَه* یَتیماً ذا مَقْرَبَه * أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَه) .(۱)

«از گردنه صعب العبور به آسانی و به سرعت بالا نرفت و نمی دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده، یا طعام دادن در روز فقر و تهیدستی به یتیم خویشاوند یا مسکین فوق العاده تهیدست وبیچاره».

قرآن کریم در تفهیم معارف عمیق و تعالیم عالی خود از روش تمثیل و تشبیه بهره می گیرد، و بدین طریق فهم عمیق ترین معارف را برای ذهن ها و اندیشه های معمولی آسان می سازد.

بررسی آیات تمثیلی قرآن خود بحث جداگانه ای را می طلبد که در حوصله بحث ما نیست.

آیه یاد شده در حقیقت از آیات تمثیلی قرآن است، که واقعیت غیر محسوس را به واقعیت محسوس تشبیه می نماید، همه افراد با کوه و گردنه های صعب العبور آن به نوعی آشنایی دارند و دشواری عبور از آنها برای نیل به مقاصد دنیوی برای همگان معروف ومعهود است قرآن کریم در این آیات این واقعیت را بیان نموده است که رسیدن به مقاصد عالی اخروی و انسانی نیز در گرو تحمل مشکلات و سختی هایی است و راه رسیدن به آن رعایت قوانین الهی است و از آنجا که قوانین دینی با تمایلات مرزنشناس حیوانی تضاد و تصادم دارند، در حقیقت رعایت این قوانین بسان عبور از گردنه های سخت و صعب العبور است و هر کس در دنیا به آسانی از این گردنه ها بگذرد، یعنی قوانین الهی را کاملاً رعایت نماید در سرای دیگر نیز به آسانی از آنها خواهد

۱- [۱] بلد/۱۱_۱۶.

گذشت و«محاسبه» برای او سهل و آسان خواهد بود.

شاهد بر این مطلب آیات بعدی است چنان که می فرماید:

(ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ* أُولئِکَ أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ*وَالَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ * عَلَیْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَهٌ) .(۱)

«سپس از انسانهایی می باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش می نمایند این گونه افراد در قیامت اهل سعادت و یُمن می باشند و آنان که به آیات ما کفر ورزیده اند، در سرای دیگر اهل شومی و شقاوتند، آتشی از هر جهت آنان را احاطه خواهد کرد».

در این آیات سرنوشت اخروی انسانها و این که از اهل سعادت و یا شقاوت خواهند بود، نتیجه عبور آنان از«گردنه ها» دانسته شده و گردنه ها نیز به آزاد نمودن بردگان، اطعام یتیمان و تهیدستان، سفارش به صبر و مهربانی، در پرتو ایمان به خدا تفسیر شده است بنابراین مقصود از عقبه ها، همان ایمان به خدا و احکام الهی است، نه این که در واقع، کوهها و گردنه هایی صعب العبور در قیامت پدید می آیند و به اهل محشر دستور داده می شود تا از آنها بگذرند و وارد بهشت گردند بدیهی است آنچه در گذشتن از این نوع گردنه ها مؤثر و سودمند است، قدرت و توانایی جسمانی است نه ایمان و اعمال صالح و حال آن که آنچه در قیامت مایه رسیدن به بهشت می باشد ایمان و عمل صالح است و توانایی جسمانی هیچگونه تأثیری در این رابطه ندارند.

بنابراین می توان گفت آنچه مُعلّم شیعه (شیخ مفید) در این باره بیان نموده است صحیح تر و واقع بینانه تر به نظر می رسد.

۱- [۱] بلد/۱۷_ ۲۰.

۲۱- قیامت و میزان

آیات موضوع

۱. (وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ). (اعراف/ ۸ ۷)

۲. (...اَلْوَزْنُ یومَئِذ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ). (اعراف/۸ ۹)

۳. (وَیا قَوْمِ أَوْفُوا المِکْیالَ وَالْمِیزانَ بِالْقِسْطِ...) . (هود/۸۵)

۴. (أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَلِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلانُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً) . (کهف/ ۱۰۵)

۵. (وَنَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَإِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل أَتَیْنا بِها وَکَفی بِنا حاسِبینَ). (انبیاء/۴۷)

۶. (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ

مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ) . (مؤمنون/۱۰۲ _ ۱۰۳)

۷. (وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِیزانَ) . (الرحمن/۷)

۸. (...وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ...)(حدید/۲۵)

۹. (فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ* فَهُوَ فی عیشَه راضِیَه* وَأَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ * فَأُمُّهُ هاوِیَهٌ) . (قارعه/۶ ۹)

ترجمه آیات

۱.«توزین اعمال یا وسیله سنجش، در چنین روز حق است آنان که میزانشان سنگین است از رستگارانند وکسانی که میزانشان سبک باشد، آنان به خاطر این که به آیات ما ستم کرده اند، زیانکار می باشند».

۲.«سنجش در چنین روزی، حق و استوار است آنان که میزانشان سنگین باشد، رستگارانند و آنان که سنجش آنها سبک باشد، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند، زیانکارانند».

۳.«ای قوم من قسط را در مورد کیل ووزن، کاملاً رعایت کنید».

۴.«آنان کسانی هستند که به آیات و لقای پروردگار خود کفر ورزیده اند، اعمال آنان باطل شده پس روز رستاخیز برای آنان ارزشی قایل نخواهیم شد(و یا سنجشی برای آنان برپا نخواهیم نمود، زیرا به خاطر حبط عمل، فاقد کار نیک وبا ارزش بوده و اعمال آنان فارغ از حق و حقیقت می باشد، طبعاً نیازی به وزن نخواهند داشت)».

۵.«در روز رستاخیز، ترازوهای عدالت را برپا می داریم، به هیچ انسانی کوچکترین ستم نمی شود و اگر به اندازه سنگینی دانه خردل کاری انجام داده باشد، آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس بندگانیم».

ص : ۴۵۸

۶.«کسانی که ترازوی اعمال آنان سنگین باشد، رستگارانند وکسانی که ترازوی اعمال آنان سبک باشد،زیانکار بوده و در جهنم جاودانه خواهند بود».

۷.«آسمان را برافراشت و میزان را نهاد».

۸.«کتاب ومیزان را فرو فرستادیم تا مردم عدل را بپا دارند».

۹.«کسانی که سنگین میزان باشند در زندگی رضایت بخش می باشند، امّا افراد سبک میزان، جایگاهشان دوزخ است».

تفسیر آیات

اشاره

از امور مربوط به روز رستاخیز، مسأله«میزان» است و این که اعمال انسانها از خوب و بد به گونه ای که بعداً شرح داده خواهد شد،«توزین» می شوند، حالا ـ واقعیت این«میزان» و کیفیت«توزین» اعمال چگونه است؟ تاحدودی در این بحث روشن می گردد. وجود میزان در سرای دیگر مورد تنصیص وحی و مورد اتفاق متکلمان و احادیث اسلامی می باشد، از این جهت اعتقاد به اصل«میزان» در سرای دیگر قابل انکار نیست اکنون با آیاتی که بر وجود چنین سنجشی حکم می کند، آشنا می شویم:

آیات وارد در این مورد به دو گروه تقسیم می شوند، برخی در صدد بیان اصل وجود«میزان» و«سنجش» است و برخی دیگر در صدد بیان نتیجه آن می باشد و ما هر دو گروه را یک جا یادآور می شویم:

۱. (وَنَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَإِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل أَتَیْنا بِها وَکَفی بِنا حاسِبینَ).(۱)

«در روز رستاخیز، ترازوهای عدالت را برپا می داریم، به هیچ انسانی کوچکترین ستم نمی شود و اگر به اندازه سنگینی دانه خردل کاری انجام داده باشد، آن را

۱- [۱] انبیاء/۴۷.

می آوریم و کافی است که ما حسابرس بندگانیم».

(المَوازین) در آیه، جمع«میزان» است و خود می رساند که میزانهایی در روز رستاخیز نصب می شود و صفت این نوع میزان این است که نشان دهنده عدل و داد الهی در سنجش است.(۱)

و در نتیجه، این آیه ناظر به اصل وجود میزان است و اینک آیاتی که نتیجه برپایی میزان را یادآور می شوند وغالباً آیات مربوط به میزان ناظر به این قسمت است:

۲. (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ) .(۲)

«کسانی که ترازوی اعمال آنان سنگین باشد، رستگارانند وکسانی که ترازوی اعمال آنان سبک باشد،زیانکار بوده و در جهنم جاودانه خواهند بود».

۳. (فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ* فَهُوَ فی عیشَه راضِیَه* وَأَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ* فَأُمُّهُ هاوِیَهٌ) .(۳)

«کسانی که سنگین میزان باشند در زندگی رضایت بخشند، امّا افراد سبک میزان، جایگاهشان دوزخ است».

۴.(...اَلْوَزْنُ یَومَئِذ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ فَأُولئِکَ

ص : ۴۶۰

۱- [۱] لفظ«القسط» می تواند نسبت به«الموازین» عطف بیان باشد در حالی که می تواند به تقدیر مضاف (کلمه ذوات)، صفت آن باشد، یعنی موازین ذوات القسط. گویی میزان بر دو نوع است: میزانی که بر اساس عدل و داد استوار باشد و میزانی که بر خلاف عدل گواهی دهد ووحی الهی با توصیف موازین به قسط یادآور می شود که این میزان، نشانگر قسط و عدل است.

۲- [۲] مؤمنون/۱۰۲_ ۱۰۳.

۳- [۳] قارعه/۶_۹.

هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ) .(۱)

«سنجش در چنین روزی، حق و استوار است آنان که میزانشان سنگین باشد، رستگارانند و آنان که سنجش آنها سبک باشد، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند، زیانکارانند».

۵. (أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَلِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً) .(۲)

«آنان کسانی هستند که به آیات و لقای پروردگار خود کفر ورزیده اند، اعمال آنان باطل شده پس روز رستاخیز برای آنان ارزشی قایل نخواهیم شد(و یا سنجشی برای آنان برپا نخواهیم نمود، زیرا به خاطر حبط عمل، فاقد کار نیک وبا ارزش بوده و اعمال آنان فارغ از حق و حقیقت می باشد، طبعاً نیازی به وزن نخواهند داشت».(۳)

تا اینجا با مجموع آیات ناظر به وجود میزان در آخرت و ثمره نصب آن، آشنا شدیم، اکنون باید دید حقیقت این میزان در سرای دیگر چیست؟ در اینجا در دو محور سخن می گوییم:

۱. نظریه مفسران و متکلمان درباره«میزان».

۲. میزان در نگاه قرآن و احادیث.

۱. سنجشی بسان سنجشهای دنیا

گروهی از متکلمان معتزله و قاطبه اهل حدیث در تفسیر«میزان» به معنی

۱- [۱] اعراف /۸_۹.

۲- [۲] کهف/۱۰۵.

۳- [۳] وزن در این آیه اگر به معنی ارزش و کرامت باشد ترجمه نخست استوارتر است و اگر به معنی ثقل و سنگینی باشد آنچه میان پرانتز قرار گرفته است به مفهوم آیه نزدیک تر می باشد.

حرفی و ظهور تصوری آن تمسک جسته و می گویند: در روز رستاخیز ترازویی بسان ترازوهای دنیا نصب می شود و کارهای نیک در یک کفّه، و کارهای بد در کفّه دیگر آن نهاده می شوند، آنگاه طاعات و معاصی موازنه می شوند و کسانی که کفّه طاعت آنان بر کفه گناهان آنان سنگینی کند، جزء سعادتمندان و در غیر این صورت جزء شقاوتمندان و بدبختان خواهند بود.(۱)

یک چنین تفسیر اگر چه تفسیر به ظاهر است، امّا نه ظهور تصدیقی که پس از امعان نظر در آیات و بررسی قراین موجود در آنها به دست می آید، بلکه تمسک به یک ظهور حرفی و تصوری است که در تفسیر قرآن ارزش و اعتبار ندارد.

گروهی دیگر از متکلمان این نظریه را نپسندیده و اشکالاتی بر آن وارد کرده اند از جمله این که کردارهای انسان از مقوله اعراض بوده و در نتیجه فاقد ثقل ووزن می باشند، پس چگونه توزین می گردند؟

هر گاه ایراد این نظریه، همین باشد که یادآوری شد، این اشکال چندان مهم نیست، زیرا آنان می توانند بگویند، واقعیت توزین همان سنجش صحایف اعمال است و یا مقصود، توزین اجسام نورانی و ظلمانی است که تمثّل اعمال انسان ها می باشند.(۲)

ولی علت نارسایی این نظریه، همان است که یادآور شدیم و آن این است که این یک برداشت سطحی از آیات قرآنی و اعتماد به ظهور حرفی و تصوری کلماتِ آیه است که ارزش علمی ندارد، بلکه لازم است پس از جمع قراین حاکم بر آیه و امعان نظر در مطالب دیگر قرآن، به ظهور تصدیقی آن

۱- [۱] کشف المراد، ص ۲۶۹.

۲- [۲] شرح مقاصد:۳/۲۲۳.

دست یـافت، آنگـاه آن را محور داوری قرار داد، ما برای تفهیم، مثالی را یادآور می شویم: همگی در مقام بیان سـخاوت یک انسان می گوییم: فلانی دست و دل باز بوده و درِ خانه اش باز است.

این جمله و امثال آن، دو ظهور دارد:

۱. ظهور بدوی و تصوری، و آن این که واقعاً دستهای او باز است و در خانه او به عللی بسته نیست.

۲. این فرد، انسانی نوع دوست و بخشـنده است که پیوسته از طریق بذل و بخشش وامدادهای دیگر به همنوعانِ نیازمند، کمک می کند.

همچنان که تفسیر این نوع جمله به صورت اول خطا است وحتماً باید به شیوه دوم، تفسیر کرد، وما حق نداریم تفسیر دوم را به بهانه این که تأویل و خلاف ظاهر است، نادرست بشـماریم، همچنین صحیح نیست معارفی که در آن کلمه«میزان» یا«صراط» و امثال آن آمـده است، به همین بهانه، بسان اهل حدیث، تفسـیر کرده و از ظهور تصدیق آن که از امعان نظر در آیات به دسـت می آید، صرفنظر کنیم.

آفت تفسـیرهای اهل حـدیث این است که میان دو نوع ظهور تصوری و تصـدیقی و به عبارت دیگر ابتدایی و اسـتمراری فرقی نگذارده و از ظهورهای بدوی که پس از یک لحظه تأمل از بین می رود، پیروی می کنند.

۲. میزان قیامت عدل الهی است

اشاره

گروهی به خاطر مطلب یاد شـده نظریه دیگری را برگزیـده اند و آن این که مقصود از میزان، عدل الهی است و این که خدا با عدل و داد خود میان افراد قضاوت و داوری می کند، عاصیان وگنهکاران را از مطیعان و فرمانبرداران جدا

کرده و هر یک را به سزای اعمال خود می رساند.

شکی نیست که روز قیامت آفریدگار جهان با مخلوق خود از طریق عدل و داد رفتار می کند، ولی سخن این جا است که آیا واقعیت میزان در همین خلاصه می شود یعنی رفتار عادلانه خدا، یا این که علاوه بر این،میزان، واقعیت دیگری دارد که با دقت در آیات می توان به آن دست یافت.

خلاصه: نظریه نخست در تفسیر میزان کاملاً نارسا است، و نظریه دوم نیز بیانگر واقعیت میزان نیست، بلکه نتیجه آن را بیان کرده است و در حقیقت پس از توزین و روشن شدن وضع انسانها از نظر حسنات وسیئات، خداوند بزرگ با عدل و داد در میان آنان قضاوت خواهد کرد، بنابراین باید وسیله ای باشد که حال بندگان را از نظر اطاعت و عصیان روشن کند، آنگاه مرحله قضاوت برپایه عدل وداد، پیش آید در این نظریه، میزان که وسیله روشن کننده حالات بندگان است با عمل بعدیِ مترتب بر آن، خلط شده است.

اکنون برای روشن شدن واقعیت میزان در سرای دیگر دو مطلب را به عنوان مقدمه یادآور می شویم:

الف: کاربرد میزان در قرآن

اشاره

لفظ میزان در قرآن با این که یک معنا بیش ندارد و آن همان وسیله سنجش است کاربرد مختلفی دارد که به طور اجمال یادآور می شویم:

۱. وسیله سنجش کالاها ومبادلات مالی

چنان که می فرماید:

(وَیا قَوْمِ أَوْفُوا المِکْیالَ وَالْمِیزانَ بِالْقِسْطِ...) .(۱)

ص : ۴۶۴

۱- [۱] هود/۸۵.

«ای قوم من قسط را در مورد کیل ووزن، کاملاً رعایت کنید».(۱)

۲. هماهنگی و نظم در آفرینش

گاهی لفظ میزان در نظم آفرینش بکار رفته است که سبب استواری وبقای نظام می باشد، چنان که می فرماید:

(وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِيزانَ) .(۲)

«آسمان را برافراشت و میزان را نهاد».

طبعاً با توجه به جمله (وَالسَّماءَ رَفَعَها) می توان گفت مقصود از میزان همان تنظیم زمین و آسمان است که در پرتو آن تعادل، به وجود آمده و کاخ آفرینش برپا مانده است، مثلاً اگر جاذبه خورشید بیش ازوضع کنونی بود همه سیارات را به خود ملحق می ساخت و اگر کمتر از آن بود، هر یک از سیارات از مدار خود خارج شده و نظام از هم می پاشید.

۳. تشریع عادلانه الهی

قرآن کلمه میزان را در مورد قوانین عادلانه الهی نیز بکار برده است قوانینی که مایه گسترش قسط و عدل در جامعه بشری است، چنان که می فرماید:

(...وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ...).(۳)

«کتاب ومیزان را فرو فرستادیم تا مردم عدل را بپا دارند».

مقصود از میزان به قرینه کلمه (أَنْزَلْنا) آن نوع تشریع الهی است که بسان

۱- [۱] و به همین مضمون است آیات: انعام/۱۵۲; اعراف/۸۵; هود/۸۴و الرحمن/۹.

۲- [۲] الرحمن/۷.

۳- [۳] حدید/۲۵.

کتاب از جانب خدا فرو فرستاده می شود لکن می توان میزان را به معنی داوری های صحیح عقل و خرد گرفت که آن نیز بسان دیگر رحمت های الهی، از جهان بالا فرو فرستاده شده است و اگر قرآن کلمه (أَنْزَلْنا) را در مورد آهن بکار می برد طبعاً بکار بردن آن در مورد«عقل» که بسان آهن از مواهب الهی است صحیح خواهد بود.

ب: هر چیزی برای خود میزان خاصی دارد

کلماتی که در قرآن درباره اوصاف قیامت وارد شده است مصادیق مختلف و متنوعی دارد که با برخی از آن در این جهان آشنا هستیم ولی نباید آن مصداق را یگانه مصداق ومورد آن دانست. یکی از آن الفاظ همین لفظ«میزان» است ، که مصداق روشن آن همان ترازوی معمولی است که در سنجش اشیای مادی از آن بهره می گیرند ولی آیا واقعیت میزان منحصر به همین ترازوی دو کفه ای است؟ یا این یکی از مصادیق آن است و در دوران های گذشته به خاطر ابتدایی بودن علم و تمدن بشری، ترازوی دو کفه ای مصداق منحصر به فرد آن بود در حالی که در طول زمان برای خود مصادیق مختلفی پیدا کرده که با مصداق نخست فاصله فراوانی دارند، مثلاً در پرتو پیشرفت علم و صنعت امروز میزان نهایی به وجود آمده است که با آن اموری سنجیده می شود که هرگز با ترازوی ابتدایی قابل سنجش نمی باشد، تا آنجا که بشر می تواند، مقدار مصرفی آب و برق و گاز و تلفن را هم تعیین نماید و در سایه یک سلسله دستگاههای دقیق، پایه دمای هوا، و فشار جو و یا خون موجود در رگهای انسان و کیفیت ضربان قلب را روشن سازد، بشر مجهز به تکنیک، امروز می تواند با استفاده از کامپیوتر کارهای شگفت آوری انجام دهد و به کمک آن به اصلاح مقاله و مطلب عرضه شده به آن بپردازد و نقطه های خطا را از صواب

ص : ۴۶۶

جدا سازد.

بنـابراین بایـد گفت: هر چیزی برای خود سـنجش خاصـی دارد وبشـر بهتدریـج به یـک رشـته ابزار سـنجش دست یافته که در گذشـته، دور از باور بود. چرا به جای دور برویم در گذشـته و هم اکنون، منطق وسـیله سنجش افکار درست از نادرست بوده، بدیهیات ونظریات قریب به بدیهیات، وسـیله سنجش میان حق وباطل(در تصدیقات) است، در حقیقت باید این نوع از قضایا را میزان و ترازوی افکار واندیشه ها شمرد.

با توجه به این اصل نباید در تفسـیر«میزان» در آخرت شـتابزدگی نشان داد و آن را بسان ترازوهای مادی اندیشید و یا آن را به عدل الهی تفسـیر نمود، بلکه مقتضای حزم و احتیاط در تبیین معارف این است که بگوییم در سرای دیگر وسیله خاصی وجود دارد که اعمال به وسیله آن سنجیده شده و پایه حسنات از سیئات روشن می گردد، و خطاکار از نیکوکار جدا می گردد.

بنابراین باید معتقد بود که وسـیله سنجشی در آخرت هست امّا یک وسیله کاملاً برتر و دور از این اندیشه های ظاهر بین که به وسـیله آن وضع انسانها در محشـر روشن می گردد هرچند واقعیت آن برای انسان ناسوتی که هنوز دریچه ای به جهان غیب به روی او گشوده نشده است روشن نیست.

نمونه هایی از میزان در سرای دیگر

بـا اعتراف به مطلب دوم که مـا را از تعیین کیفیت میزان اخروی بـاز می دارد در عین حال با توجه به برخی از آیات و روایات می توان گوشه ای از پرده ابهام را کنار زده و به گونه ای با واقعیت میزان اخروی آشنا شد، و آیات و روایات زیر ما را در این راستا هدایت می نماید.

۱. قرآن در آیه ای چنین می فرماید:

(وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ).(۱)

«توزین اعمال یا وسیله سنجش، در چنین روز حق است آنان که میزانشان سنگین است از رستگارانند وکسانی که میزانشان سبک باشد، آنان به خاطر این که به آیات ما ستم کرده اند، زیانکار می باشند».

مفسران در معنی جمله (وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذ الْحَقُّ) و کیفیت اعراب آن اقوال گوناگون و مختلفی دارند، ولی با قطع نظر از اختلاف آنان، باید گفت: در کلمه«وزن» یکی از دو احتمال حاکم است.

۱. مقصود از وزن معنای مصدری آن است یعنی وزن کردن و سنجش اعمال در آن روز حق است در این صورت وزن به معنی«توزین» است.

۲. مقصود از وزن همان میزان یعنی وسیله ای که با آن سنجش انجام می گیرد، و به تعبیر عربی«ما یُوزَنُ بِهِ».

بنابر احتمال اوّل آیه، ناظر به قطعی بودن سنجش اعمال است که بسان خود رستاخیز حق و پا برجا است، و شک و تردیدی در آن نیست.

و بنابر احتمال دوم آیه، ناظر به این است که«حق» وسیله سنجش است یعنی به جای سنگ ترازو است و هر عملی که حق بوده و یا سهم بیشتری از حق را دارا باشد، مایه سنگینی میزان و هر عملی که فاقد حق و یا سهم کمتری داشته باشد مایه سبک بودن آن خواهد بود.

در این جا احتمال سومی است و آن این که: مقصود این است که هر

۱- [۱] اعراف/۷_۸.

عملی که با حق تطبیق کند سنگین تر بوده و غیر آن سبک خواهد بود، در این صورت کیفیت میزان جز تطابق عمل با حق و عدم تطابق آن، معنی دیگری نخواهد داشت، گویی روز قیامت حق تجسم یافته و اعمال بر آن عرضه می شود و از طریق عرضه و تطابق وعدم تطابق، سرنوشت اعمال انسان روز می گردد.

شاید این معنی اخیر روشن تر از دیگر معانی باشد و گواه آن روایاتی است که پیامبران و اوصیای الهی را«میزان» در قیامت معرفی می کند.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (وَنَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ)می فرماید:

«هُمُ الأَنْبیاءُ وَالأَوصیاءُ» یعنی:«وسیله سنجش اعمال پیامبران و اوصیای آنان است».(۱)

در این صورت اعمال هر امتی بر اعمال پیامبران و اوصیای آنان عرضه می شود و از طریق تطابق وعدم تطابق، سرنوشت انسان واعمال او به دست می آید.

گواه دیگر بر این مطلب جمله ای است که در زیارت مخصوص امیر مؤمنان می خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلی یَعْسُوبِ الإِیمانِ وَمیزانِ الأَعْمالِ»(۲).

«درود بر سردار و سالار ایمان و میزان سنجش اعمال».

گویی وجود امیر مؤمنان (علیه السلام) که تجسم حق است، مقیاس سنجش اعمال بوده وهرکس به اندازه ای که به او شباهت دارد وزن و سنگینی دارد، و هرکس از او بیگانه است، کموزن و بی ارزش است.

ص : ۴۶۹

۱- [۱] بحار الأنوار: ج۷، باب ۱۰، روایت ۶.

۲- [۲] مفاتیح الجنان، زیارت چهارم امیرالمؤمنین (علیه السلام) .

خلاصه: انسانهای ارزشمند، اسوه ها و الگوها هستند وهمان گونه که در دنیا گفتار و کردار آنان ملاک تشخیص حق از باطل است، در سرای دیگر نیز میزان سنجش اعمال بوده و به وگونه ای می توان به وسیله آنان نیک و بد را از یکدیگر جدا کرد.

از این بیان می توان به حقیقت گفتار امام سجاد (علیه السلام) در این باره پی برد، آن حضرت در تفسیر آیه (وَنَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ)فرموده اند: این آیه از آنِ اهل توحید است ولی برای افراد مشرک میزانی نصب نمی شود و صحایف اعمال آنان گشوده نمی گردد بلکه به طور دسته جمعی و گروهی به سوی دوزخ روانه می شوند، و نصب میزان و گشودن صحایف اعمال، از آن اهل اسلام است.(۱)

نکته این مطلب روشن است، زیرا افراد مشرک کمترین بهره ای از حق نداشته کوچکترین مشابهتی به انبیا ندارند و لذا نیازی به میزان نخواهند داشت.

و گواه دیگر بر این تفسیر آن است که امام سجاد (علیه السلام) از پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که آن حضرت فرمود: در میزان هیچ انسانی روز رستاخیز چیزی گرانبهاتر از خلق نیکو نیست.(۲)

از آنجا که خوی نیکو از صفات بارز پیامبران است، انسان نیکو خلق از طریق شباهت بیشتر با پیامبران شباهت روشنی به پیامبران خواهد داشت و طبعاً عمل او گرانبها و با ارزش تلقی می شود.

سخن برخی از صاحب نظران

در پایان این بحث مطلبی را که برخی از صاحب نظران مانند غزالی،

۱- [۱] بحارالأنوار: ج۷، باب ۱۰، حدیث ۸.
۲- [۲]«ما یُوضَعُ فی میزانِ امْرِیء یَوْمَ القِیامَهِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ» (همان مدرک: حدیث۷).

فیض کاشانی و دیگران در این باره بیان نموده اند، یادآور می شویم (اگر چه خلاصه آن را در گذشته به گونه ای بیان کرده ایم). و آن اینکه:

معانی و مفاهیم کلی دارای روح و حقیقتی است که در قالبها و صور گوناگون تجلی و تجسم می یابد، و الفاظ در واقع برای حقیقت این مفاهیم وضع شده اند اگر چه در قالبها و صورتهایی که حاکی از آن حقیقت هستند، نیز بکار می روند، مثلاً حقیقت لفظ«قلم» عبارت است از ابزاری که حروف و خطوط را روی کاغذ و مانند آن ترسیم می کند و هرگز خصوصیت این که از چوب یا فلز و مانند آن می باشد و یا این که جسمانی باشد یا غیر جسمانی و حتی خصوصیت جسمانی بودن نقوش یا جسمانی نبودن آن در حقیقت«قلم» اعتبار نشده است.

مطلب یاد شده، درباره میزان نیز صادق است، زیرا حقیقت میزان عبارت است از وسیله ای که مقادیر اشیا با آن تعیین می گردد واین حقیقت واحد در اشکال و قالب های مختلف تجسم و تجلی پیدا می کند گاهی در قالب های مادی و گاهی در ابزارهای غیر مادی، ابزارهای مادی مانند ترازوهای معروف که وسیله سنجش اشیای ثقیل (کالاها) است و ساعت که وسیله اندازه گیری وقت است، و مانند پرگار و خط کش که در اندازه گیری خطوط دایره ها و غیر آن بکار می رود، و مانند قواعد علم«عرُوض» که اوزان شعری به واسطه آن سنجیده می شود و یا منطق که ادراکات و علوم با آن توزین می گردد و بالأخره مانند«عقل» که وسیله سنجش حق از باطل است.

بنابراین می توان گفت در روز قیامت، برای خواص، میزان، قوانین منطقی و عقلانی است که میزان سنجش حق در اصول عقاید است و پیامبران و اوصیای الهی میزان سنجش اعمال همه انسانها (خواص وعوام) می باشند که

از طریق مقایسه اعمال آنان با گفتار و کردار انبیا و اوصیای الهی درستی و نادرستی اعمال بندگان روشن خواهد شد.

همان گونه که در روایات نیز آمده است که انبیا و اوصیای الهی موازین قسط می باشند و نیز امیر مؤمنان (علیه السلام) خود میزان است.(۱)

۱- [۱] گوهر مراد، ص ۴۷۸; قره العیون فیض کاشانی، این رساله با دو رساله دیگر مؤلف به نامهای«الحقائق فی محاسن الأخلاق» و«مصباح الانظار» یکجا چاپ شده است.

۲۲– گواهان دادگاه الهی (در روز رستاخیز)

آیات موضوع

۱. (وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً...) . (بقره/۱۴۳)

۲. (...لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَاللّهُ شَهیدٌ عَلی ما تَعْمَلُونَ) . (آلعمران/۹۸)

۳. (فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّه بِشَهید وَجِئْنابِکَ عَلی هؤلاءِ شَهیداً). (نساء/۴۱)

۴. (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاّلَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیداً) . (نساء/۱۵۹)

۵. (...اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْجَعَلَ فیکُمْ أَنْبیاءَ وَجَعَلَکُمْ مُلوکاً...) . (مایده/۲۰)

۶. (...فَإِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ) . (یونس/۴۶)

۷. (...قُلِ اللّهُ أَسْرَعُ مَکْراً إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ) . (یونس/۲۰)

ص : ۴۷۳

۸. (...يُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الأشهادُ هؤلاءِ الَّذينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ...). (هود/۱۸)

۹. (...وَإِنْ مِنْ شَىء إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ...). (اسراء/۴۴)

۱۰. (وَكُلَّ إِنْسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِى عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ كِتاباً يَلْقيهُ مَنْشُوراً). (اسراء/۱۳)

۱۱. (اِقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيومَ عَلَيْكَ حَسيباً). (اسراء/۱۴)

۱۲. (وَوُضِعَ الْكِتابُ فَتَرى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِمّا فيهِ...) . (كهف/۴۹)

۱۳. (ما لِ هذَا الكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرهً وَلاكَبيرهً إِلاّ أَحْصاها...) . (كهف/۴۹)

۱۴. (...إِنَّ اللّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَىْء شَهيدٌ). (حجّ/۱۷)

۱۵. (...مِلَّهَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَفى هذا لِيَكُونَ الرَّسُولَ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَداءَ عَلى النّاسِ...). (حجّ/۷۸)

۱۶. (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْديهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما كانُوايَعْمَلُونَ). (نور/۲۴)

۱۷. (يا أَيُّهَا النَّبىُّ إِنّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَمُبَشِّراً...) . (احزاب/۴۵)

ص : ۴۷۴

۱۸. (اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَتُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِماکانُوا یَکْسِبُونَ) . (یس/۶۵)

۱۹. (...یَوْمَ یَقُومُ الأَشهادُ) . (غافر/۵۱)

۲۰. (وَیَوْمَ یُحْشَرُ أَعْداءُ اللّهِ إِلَی النّارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ* حتّی إِذا ما ج آؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ* وَقالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) . (فصّلت/۲۰ ۲۲)

۲۱. (أَمْ یَحْسَبُونَ اَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْویهُمْ بَلی وَرُسُلنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ) . (زخرف/۸۰)

۲۲. (...وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یَوْمَئِذ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ* وَتَری کُلَّ أُمَّه جاثِیَهً کُلُّ أُمَّه تُدْعی إِلی کِتابِها...*هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ...). (جاثیه/۲۷ ۲۹)

۲۳. (وَجاءَتْ کُلُّ نَفْس مَعَها سائِقٌ وَشَهیدٌ* لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَه مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوم حَدیدٌ* وَقالَ قَرینُهُ هذا مالَدَیَّ عَتیدٌ). (ق/۲۱ ۲۳)

۲۴. (ما یَلْفِظُمِنْ قَول إِلاّ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ) . (ق/۱۸)

۲۵. (إِنّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ...) . (مزمل/۱۵)

۲۶. (وَإِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ* کِراماً کاتِبینَ* یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ)(انفطار/۱۳۱۱)

ص : ۴۷۵

۲۷. (يَوْمَئِذ تُحَدِّثُ أَخْبارَها* بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها) .

(زلزله/۴ ۵)

۲۸. (يَوْمَئِذ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوا أَعْمالَهُمْ* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَيْراً يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه شَرّاً يَرَهُ) . (زلزله/۶ ۸)

ترجمه آيات

۱.«شما را امت برگزيده قرار داديم تا بر مردم شاهد و گواه باشيد و پيامبر نيز بر شما شاهد و گواه باشد».

۲.«چرا نسبت به آيات الهی کفر ميورزيد با آن که خدا بر اعمال شما شاهد وگواه است».

۳.«چگونه می شود آنگاه که از هر امتی گواهی بياوريم و تو را نيز بر آنان (گواهان) شاهد بياوريم».

۴.«هيچ اهل کتابی نيست مگر اين که به عيسی پيش از مرگ او، ايمان می آورد، و عيسی در روز قيامت بر عليه آنان شهادت می دهد».

۵.«نعمت های خدا را بياد آوريد، آنگاه که در ميان شما پيامبرانی برانگيخت و شماها را فرمانروايان قرار داد».

۶.«به سوی ما است بازگشت آنان، آنگاه خدا بر آنچه انجام می دهند، شهيد و گواه می باشد».

۷.«بگو خدای من در بی اثر ساختن مکر وحيله آنها سريعتر از آنان است فرستادگان ما تمام نقشه های(اعمال) شما را می نويسند».

۸.«مجرمان بر پروردگار خود عرضه می شوند وگواهان می گويند آنان کسانی هستند که به پروردگار خود دروغ گفتند».

۹.«هيچ موجودی نيست مگر آن که خدا را تسبيح می گويد ولی شما تسبيح آنان را درک نمی کنيد».

۱۰.«نـامه اعمـال هر انسـانی را به گردن او می آویزیم و روز قیـامت به صورت کتـابی بیرون می آوریم و او آن را گشـاده می یابد».

۱۱. («و به او می گوئیم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!».

۱۲.«و صحیفه اعمال در برابر مجرمان قرار می گیرد و آنان از دیدن آن خایف و ترسان می شوند».

۱۳.«چگونه این کتاب هیچ ریز و درشتی را فرو گذار نکرده و همه را برشمرده است».

۱۴.«خداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند، خدا بر همه چیز شاهد و گواه است».

۱۵.«طریقه و راه پدرتان ابراهیم (را پیروی کنید) او شـما را در زمانهای پیش مسـلمان نامیده است. و در این مورد پیامبر بر شما گواه است و شما نیز گواهان بر مردم می باشید».

۱۶.«روزی که زبان و دست و پای آنان به کارهایی که انجام داده اند، گواهی می دهند».

۱۷.«ای پیامبر! ما تو را گواه و نوید دهنده برانگیختیم».

۱۸.«امروز(قیـامت) بر دهـان آنـان مهر می زنیم، دسـتان آنـان با ما سـخن گفته و پاهایشان بر آنچه انجام داده انـد، گواهی می دهند».

۱۹.«روزی که گواهان بپا می خیزند».

۲۰.«روزی که دشـمنان خـدا به سوی آتش به تدریـج روانه می شونـد و در کنار آتش می ایسـتند تا وقتی همگان به سوی آن آمدنـد، گوشـها و دیدگان و پوسـتهای آنان بر کارهای زشت آنان گواهی می دهند آنان به پوسـتهای خود اعتراض کرده که چرا بر ضرر ما شهادت دادید؟ در این لحظه از جانب شاهدان (پوست ها) پاسخ می شنوند که: ما را خدایی که هر موجودی را به سخن درآورده است، به سخن آورد و او است که شما را بار اول (در دنیا) آفرید و به سوی او بازگشته اید».

۲۱.«آیا آنان گمان می کنند که ما سخنان پنهانی و آهسته آنان را نمی شنویم؟ آری

فرستادگان ما نزد آنان کارهای آنها را می نویسند».

۲۲.«روز قیامت طرفداران باطل زیانکارند، هر امتی را می نگری که به زانو درآمده است و به سوی کتابش (نامه اعمال) خوانده می شود، به آنان گفته می شود این کتاب ما است که به حق بر علیه شما سخن می گوید».

۲۳.«هر انسانی در حالی که با او مأموری و گواهی همراه است وارد می شود، به او گفته می شود تو از سرای دیگر غافل بودی، پرده را کنار زدیم، امروز بینایی تو تیز است، و یکی از دو فرشته همراه مجرم می گوید حساب او پیش من حاضر است».

۲۴.«هیچ سخنی را نمی گوید مگر این که در کنار آن نگهبان حاضری است».

۲۵.«ما به سوی شما پیامبری را برانگیختیم که شاهد بر اعمال شما است».

۲۶.«برای شما نگهبانانی گمارده شده است، نویسندگانی گرانقدر، آنچه را که انجام می دهید می دانند».

۲۷.« در چنین روزی زمین از حوادثی که در آن رخ داده است خبر می دهد، زیرا پروردگارش به آن وحی نموده و او را آگاه ساخته است».

۲۸.«در این روز انسانها(پس از محاسبه) گروه گروه بر می گردند، تا اعمالشان به آنان نشان داده شود، پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام داده است آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

تفسیر آیات

اشاره

معمولاً در دادگاه ها شاهدان عینی به سود یا زیان طرف گواهی می دهند، و پس از طی مراحل، حکم دادگاه صادر می شود، بر این اساس نیز در روز رستاخیز شاهدانی بر جرایم اعمال انسانهای گنهکار گواهی می دهند.

قرآن نیز روز رستاخیز را محکمه الهی و روزی که شاهدان به پا می خیزند معرفی کرده است چنان که می فرماید:

(...یَوْمَ یَقُومُ الأشهادُ).(۱)

و در آیه دیگر مضمون شهادت آنان را بیان کرده می فرماید:

(...یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَیَقُولُ الأَشهادُ هؤلاءِ الَّذینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ...) .(۲)

«مجرمان بر پروردگار خود عرضه می شوند وگواهان می گویند آنان کسانی هستند که به پروردگار خود دروغ گفتند».

گواهان روز رستاخیزبه دو گروه تقسیم می شوند:

۱. شاهدان عینی خارجی (خدا و پیامبران و...).

۲. گواهان داخلی (اعضای بدن مجرم).

در این جا می توان از نوعی دیگر از شهادت نیز نام برد هر چند خود بحث جداگانه ای دارد و آن مسأله تجسم اعمال است.

مقصود از«تجسم اعمال» این است که اعمال انسان اعم از نیک و بد در سرای دیگر جلوه خاصی دارند، افعال نیک انسان به صورت موجودات زیبا و دلنشین خود را نشان می دهند و گناهان انسان به صورت موجودات مهیب وکریه مجسم شده و در حالی که خود یک نوع کیفر برای مجرم به شمار می روند، بر جرایم او نیز گواهی می دهند.

نخست به تبیین شاهدان خارجی می پردازیم که در آیات قرآنی به آنها اشاره شده است.

شاهدان خارجی

۱. خداوند بزرگ

نخستین شاهد بر کردارهای انسانها خدای بزرگ است، که چیزی بر او

۱- [۱] غافر/۵۱.

۲- [۲] هود/۱۸.

در جهان پنهان نیست چنان که می فرماید:

(...لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَاللّهُ شَهیدٌ عَلی ما تَعْمَلُونَ) .(۱)

«چرا نسبت به آیات الهی کفر میورزید با آن که خدا بر اعمال شما شاهد وگواه است».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...إِنَّ اللّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْء شَهیدٌ).(۲)

«خداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند، خدا بر همه چیز شاهد و گواه است».

و در آیه دیگرمی فرماید:

(...فَإِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ) .(۳)

«به سوی ما است بازگشت آنان، آنگاه خدا بر آنچه انجام می دهند، شهید و گواه می باشد».

۲. پیامبران الهی

قرآن به روشنی یادآور می شود که روز قیامت فردی از هر امت بر اعمال آنان گواهی می دهد چنان که می فرماید:

(فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّه بِشَهید وَجِئْنابِکَ عَلی هؤلاءِ شَهیداً).(۴)

«چگونه می شود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را نیز بر آنان (گواهان) شاهد بیاوریم».

۱- [۱] آل عمران/۹۸.

۲- [۲] حج/۱۷.

۳- [۳] یونس/۴۶.

۴- [۴] نساء/۴۱.

در آیات دیگر نیز به صورت کلی یادآوری شده است که بر هر امتی شاهد و گواهی هست.(۱)

ولی مفسران گـواه هر امت را پیـامبر آن امت دانسـته انـد و گـواه این مطلب این است که قرآن حضـرت مسـیح را شاهـد امت خویش معرفی کرده است آنجا که می فرماید:

(وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلّاَلَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيداً) .(۲)

«هیـچ اهل کتابی نیست مگر این که به عیسی پیش از مرگ او، ایمان می آورد، و عیسـی در روز قیامت بر علیه آنان شـهادت می دهد».

بنابراین می توان شهود هر امت را پیامبر آن امت دانست.

در این جـا مطلب دیگری نیز قابل توجه است و آن این که در آیه گذشـته (وَجِئْنا بِكَ عَلی هؤلاءِ شَـهيداً) خود پیامبر گواه (بر آنان) معرفی شده است، اکنون باید دید مقصود از آنان کیست؟

آیا مقصود گواه بودن بر پیامبران پیشـین است که در حقیقت پیامبران شاهدان امت خویش بوده و پیامبر اسـلام شاهد بر شهود می باشد و یا مقصود شهادت پیامبر اسلام بر امت خویش است؟

در این جـا دو احتمـال وجود دارد، مرحوم طبرسـی همـان احتمال نخست را ذکر کرده و از احتمال دوم ذکری به میان نیاورده است و از این که در آیه، کلمه«هؤلاءِ» بکـار برده (وَجِئْنـا بِـكَ عَلی هؤلاءِ شَـهيداً) می توان گفت که مقصود همان امت خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد.

ص : ۴۸۱

۱- [۱] به آیه های: ۸۴و۸۹/نحل; ۷۵/قصص مراجعه شود.

۲- [۲] نساء/۱۵۹.

علم گسترده شهود

این آیـات از علم گسترده و همه جـانبه«شاهـدان» پرده برمی دارد و این که شاهـدان امت هـا از کارهـای ظاهری و باطنی آنان آگاه می باشـند، زیرا«اَدای » شـهادت فرع«تَحمُلّ» آن است و شـهادت به حکم این که به معنی شهود وحضور است مستلزم آن است که شاهد در نزد مشهود به(کاری که بر وقوع آن شهادت می دهد) نوعی حضور داشته باشد، اکنون سؤال می شود آیا با علم عـادی می توان بر جمیع اعمـال یک فرد که به صورت پنهان و آشـکار در تمام مـدت عمر خود انجام داده است شـهادت داد؟

بنابراین باید بگوییم: پیامبران در پرتو احاطه بر افعال ظاهری و باطنی افراد به چنین شهادتی موفق می شوند.

شگفت آور این که پیـامبران نه تنها بر اعمال انسانهای معاصـر خود گواهی می دهنـد، بلکه بر اعمال مجموع افراد امت که چه بسا پس از رحلت پیامبر چشم به جهان گشوده وزندگی را آغاز کرده اند، گواهی خواهند داد.

و از این جـا می توان پـایه گستردگی علم پیـامبران و احـاطه غیبی آنـان را نسبت به امت های خود به دست آورد و بر خلاف اندیشه گروهی از کوته فکران که علم انبیا را به دایره محدودی منحصـر می کنند این آیات بر خلاف اندیشه آنان گواهی می دهد.

۳. پیامبر اسلام

به حکم آیات گذشـته پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اعمال امت خود گواهی می دهد ولی در این خصوص آیاتی وارد شده است که به همین جهت آنها را

جداگانه مطرح نمودیم.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(...مِلَّهَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَفی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولَ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَداءَ عَلی النّاسِ...).(۱)

«طریقه و راه پـدرتان ابراهیم (را پیروی کنیـد) او شـما را در زمانهـای پیش مسـلمان نامیـده است. و در این مورد پیامبر بر شـما گواه است و شما نیز گواهان بر مردم می باشید».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً...) .(۲)

«شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید و پیامبر نیز بر شما شاهد و گواه باشد».

در برخی از آیات قرآن، پیامبر گرامی شاهد و مبشر معرفی شده است آنجا که می فرماید:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَمُبَشِّراً...) .(۳)

«ای پیامبر! ما تو را گواه و نوید دهنده برانگیختیم».

ممکن است مقصود از این شاهد، شهادت بر اعمال در روز رستاخیز باشد.

۱- [۱] حج/۷۸.

۲- [۲] بقره/۱۴۳.

۳- [۳] احزاب/۴۵; فتح/۸.

و در آیه دیگرمی فرماید:

(إِنّا أَرْسَلْنا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَيْكُمْ...) .(۱)

«ما به سوی شما پیامبری را برانگیختیم که شاهد بر اعمال شما است».

بـا توجه به این که ادای شـهادت فرع تحمل آن است این آیات خود گواه روشـنی بر وسـعت وگسترد گی علم پیامبر اسـلام بر اعمال ظاهری وباطنی امت اسلامی می باشد.

۴. گواهی دادن افرادی از امت اسلامی

از برخی ازجمله های آیات گذشـته اسـتفاده می شود که امت اسـلامی نیز جزء گواهانند مثلًا در آیه سوره(۲) بقره یادآور می شود که ما شـما را امت برگزیده قرار دادیم تا شاهد و گواه بر مردم باشید، در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا همه امت اسلامی شاهد و گواه می باشند، در این صورت مشهور علیه کیست؟

آیـا گفت شـهود، همه امت اسـلامی و مشـهود علیه، امت های پیشـین می باشـند؟ یا ناچاریم بگوییم برخی از امت اسـلامی بر برخی دیگر شهادت می دهد، و در نتیجه همه امت اسلامی به نوعی شاهد و به نوعی مشهود علیه می باشند.

گذشـته از این، سؤال دیگری نیز در این جا مطرح است و آن این که بیشتر امت اسـلامی بسان امتهای پیشین به حکم آیه قرآن (...وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

۱- [۱] مزمل/۱۵.
۲- [۲] (وَكَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَعَلى النّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيداً...) .

شاکِرینَ) (۱)

.«اکثر آنان را سپاسگزار نمی یابی» فاقد شرط ادای شهادت می باشند.

و به تعبیر امامان معصوم (علیهم السلام) در میان امت اسلامی کسانی هستند که شهادت آنان بر یک«دسته سبزی» و یا یک کیلو خرما(۲) پذیرفته نمی شود، چگونه می توان گفت: همه امت اسلامی شاهدند.

با توجه به نکات یاد شده چاره ای جز این نیست که بگوییم: مقصود از (جَعَلْناکُمْ) همه امت اسلامی نیست بلکه مقصود آن طبقه بلند پایه از امت است که از هر نظر شایستگی گواهی دادن را دارند و در روایات اسلامی بر پیشوایان معصوم تطبیق شده است.(۳)

ممکن است گفته شود که اگر مقصود پیشوایان معصوم است چرا شهادت را به همه امت اسلامی نسبت داده می فرماید:

(لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلی النّاسِ) .

۱- [۱] اعراف/۱۷.

۲- [۲] امام صادق (علیه السلام) می فرماید:«فَإِنْ ظَنَنتَ أَنَّ اللّهَ عَنی بِهذِ الآیَهِ جَمیعَ أَهْلِ القِبْلَهِ مِنَ الْمُوحدینَ أَفَتَری أَنَّ مَنْ لا یَجُوز شَهادَتُهُ فی الدُّنیا عَلی صاع مِنْ تَمْر یَطلب اللّه شَهادَته یَوم القِیامَه وَیقبلها مِنْهُ بَحَضْرَهِ جَمیعِ الأُمَم الماضِیَهِ کلا لَم یعن اللّه مِثْل هذا فی خَلقه(تفسیر برهان:۱/۱۶۰). آیا می پندارید که خدا با این آیه شهادت همه مسلمانان را اراده کرده است(چگونه می توان این را گفت) آن کس که شهادت او در این دنیا بر یک من خرما پذیرفته نمی شود چگونه در روز قیامت برای شهادت طلبیده می شود، آنگاه شهادت او در حضور امت های پیشین پذیرفته می گردد، نه چنین نیست خدا هرگز چنین افراد را اراده نکرده است. و در برخی از روایات به جای«صاع من تمر»،«حَزْمَهُ بَقْل»(یک دسته سبزی) آمده است.

۳- [۳] کافی:۱/۱۴۶_ ۱۴۷.

ولی پاسخ این سؤال بـا توجه به نظـایر آن در قرآن روشن است، قرآن همه بنی اسـرائیل را«مَلِـک»(فرمـانروا) معرفی کرده می گوید:

(...اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْجَعَلَ فیکُمْ أَنْبیاءَ وَجَعَلَکُمْ مُلوکاً...).(۱)

«نعمت های خدا را بیاد آورید، آنگاه که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را فرمانروایان قرار داد».

در حالی که همه بنی اسـرائیل فرمانروا نبوده و تنها برخی از آنان ماننـد داوود و سـلیمان فرمانروایی داشـته انـد ولی حکومت و فرمـانروایی را به همه آنان نسـبت داده است از این جهت بایـد گفت مقصود از شـهادت دادن امت اسـلامی خصوصاً بر اعمال ظاهری وباطنی شـهادت آن گروهی است که از علم وسیع و گسترده ای برخوردار بوده و این گروه جز پیشوایان معصوم کسی نیسـت، و اگر بخـواهیم در این مـورد طبقه دیگر از افراد امت را نیز وارد کنیم، یعنی آنـان که از نظر تقـوا و طهـارت در درجه بالاـیی قرار دارنـد، ناچـاریم برای آنـان علم وسـیعی قایـل شویم که بر اعمـال پنهانی دیگران نیز آگاه بوده و بتواننـد بر آن نیز گواهی دهند و یا لااقل شهادت آنان را به اعمال ظاهری آن هم در مورد افراد معاصر با خود اختصاص دهیم.

البته این بحث دامنه گسترده ای دارد که باید تحت عنوان«حقیقت شـهادت و شاهد» در قرآن، مورد بررسـی قرار گیرد. و ما به فضل الهی، پیرامون موضوعاتی مانند صدیقین، شهدا ، صالحین بحث خواهیم کرد.

ص : ۴۸۶

۱- [۱] مائده /۲۰.

۵. فرشتگان ناظر بر اعمال

گواهان دیگر، فرشتگانی هستند که در دنیا ناظر بر اعمال افراد بوده و در قیامت با آنان وارد دادگاه الهی می شوند یکی از فرشتگان مأمور جلب مجرم به دادگاه است و دیگری گواه بر اعمال او چنان که می فرماید:

(وَجاءَتْ كُلُّ نَفْس مَعَها سائِقٌ وَشَهيدٌ* لَقَدْ كُنْتَ فی غَفْلَه مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطائَكَ فَبَصَرُكَ الْيَومَ حَديدٌ* وَقالَ قَرينُهُ هذا مالَدَیَّ عَتيدٌ).(۱)

«هر انسانی در حالی که با او مأموری و گواهی همراه است وارد می شود، به او گفته می شود تو از سرای دیگر غافل بودی، پرده را کنار زدیم، امروز بینایی تو تیز است، و یکی از دو فرشته همراه مجرم می گوید حساب او پیش من حاضر است».

امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از ذکر آیه یاد شده می فرماید:

«سائِقٌ يَسُوقُها إلی مَحْشَرِها وَشاهِدٌ يَشْهَدُعَلَيْها بِعَمَلِها».(۲)

«مأموری که گنهکار را به سوی محشر (محکمه الهی) هدایت می کند و فرشته ای که (در دنیا) شاهد اعمال اوبوده و در آن محکمه بر علیه او شهادت می دهد».

در آیات دیگر نیز به شهادت فرشتگان اشاره شده است چنان که می فرماید:

(ما يَلْفِظُمِنْ قَول إلاّ لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ) .(۳)

ص : ۴۸۷

۱- [۱] ق/۲۱_ ۲۳.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه۸۵.

۳- [۳] ق/۱۸.

«هیچ سخنی را نمی گوید مگر این که در کنار آن نگهبان حاضری است».

وباز می فرماید:

(وَإِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ* کِراماً کاتِبِینَ* یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ) .(۱)

«برای شما نگهبانانی گمارده شده است، نویسندگانی گرانقدر، آنچه را که انجام می دهید می دانند».

۶. زمین یا مکان انجام عمل

یکی از گواهان، نقطه ای است که کار خوب یا بد در آن انجام می گیرد.

قرآن در این مورد می فرماید:

(یَوْمَئِذ تُحَدِّثُ أَخْبارَها* بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها) .(۲)

« در چنین روزی زمین از حوادثی که در آن رخ داده است خبر می دهد، زیرا پروردگارش به آن وحی نموده و او را آگاه ساخته است».

در این که زمین از چه چیز خبر می دهد در آیه مطلبی ذکر نشده است ولی با توجه به این که آیه ناظر به برانگیخته شدن انسانها در قیامت می باشد و این که آنان کردارهای خود را خواهند دید، روشن می شود که اخبار زمین مربوط به کارهایی است که انسانها روی آن انجام داده اند، خواه کارهای نیک و خواه کارهای بد، از این جهت به دنبال آن، مسأله کیفر و پاداش اعمال انسان را مطرح نموده می فرماید:

(یَوْمَئِذ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوا أَعْمالَهُمْ* فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ * وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه شَرّاً یَرَهُ) .(۳)

۱- [۱] انفطار/۱۱_۱۳.

۲- [۲] زلزله/۴_۵.

۳- [۳] زلزله/۶_۸.

«در این روز انسانها(پس از محاسبه) گروه گروه بر می گردند، تا اعمالشان به آنان نشان داده شود، پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام داده است آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

ناگفته پیدا است که همه اجزای زمین بر افعال یک انسان گواهی نمی دهند، بلکه نقطه ای که انسان در آن کار نیک و بد انجام داده است، همان نقطه به شهادت بر می خیزد، و روایات نیز بر این مطلب گواهی می دهند.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ پرسش کسی که سؤال کرد آیا نمازهای نافله را در یک جا انجام دهم یا در جاهای مختلف؟ فرمود: در جاهای مختلف، تا این مکانها در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهند.(۱)

درباره شهادت مکان بر اعمال انسان در قیامت روایات بسیاری وارد شده است که در کتابهای حدیث در ابواب مربوط به نمازهای واجب و مستحب، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و... وارد شده و بررسی آنها بحث جداگانه ای را می طلبد. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)روایت شده است که فرمودند: روز قیامت زمین بر اعمال هر مرد و زنی که در آن انجام داده است گواهی می دهد ومی گوید او فلان عمل را در فلان روز انجام داده است.(۲)

که زمین آن روز آید در سخن *** بدهد اخبار از عملها تن به تن

هر چه هر کس کرده اندر پشت او *** بازگوید بی تأمل مو به مو

اوفتد از پرده بیرون رازها *** ماند از خجلت به کام آوازها

۱- [۱] بحارالأنوار:ج۷، باب ۱۶، روایت ۱۵ و در روایت ۱۱ آمده است:«وَالبِقاعُ الّتی تَشْمَلُ عَلَیْهِ شُهُودُ رَبِّهِ لَهُ أَوْ عَلَیْهِ» مکانهایی که بر انسان احاطه دارند شاهدان پروردگار بر انسان می باشند که به سود یا زیان او شهادت می دهند.

۲- [۲] مجمع البیان:۵/۵۲۶.

بنـابراین در این که از دیـدگاه قرآن و روایات اسـلامی، یکی از شاهـدان در قیامت، مکان انجام گرفتن عمل است جای تردید نیست آنچه در این جا توجه انسان را به خود جلب می کنـد این است که مکان که فاقد حس و ادراک است چگونه می تواند اعمال انسان را درک نماید، و در سرای دیگر بر آن گواهی دهد؟

ولی پاسـخ این است که این نوع آیـات و روایـات و نیز آیـات و روایـات دیگر از این قبیـل مـا را به یـک حقیقت رهنمون می گردند و آن این که تمام موجودات از نوعی ادراک برخوردارند، و میزان درک و آگاهی آنها بستگی به میزان درجه وجودی آنها دارد چنان که قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

(...وَإِنْ مِنْ شَیء إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ...) .(۱)

«هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آنان را درک نمی کنید».

این مطلب از نظر مبانی حکمت متعالیه در فلسـفه اسـلامی امری مسـلم و غیر قابل تردید است و این خود از امتیازات و شگفتی های قرآن است که از یک واقعیت بسـیار دقیق پرده برداشـته است آن هم در زمانی که فکر و انـدیشه بشـر کمترین توجهی به این نوع مطالب دقیق نداشته است.

و چه زیبا گفته است عارف رومی:

جمله ذرّات عالم در نهان *** با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم بصیریم و هوشیم *** با شما نا محرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید *** محرم جان جمادان کی شوید؟

ص : ۴۹۰

۱- [۱] اسراء/۴۴.

از جمادی در جهانِ جان روید *** غُلغُل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت *** وسوسه تأویل ها بِربایدت

چون ندارد جان تو قندیل ها *** بهر بینش کرده ای تأویل ها (۱)

۷.شهادت زمان یا گردش شب و روز

اگر مکان به حکم آیات قرآن بر اعمال انسان گواهی می دهد، زمان و روز و شب نیز بسان مکان گواهی خواهند داد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: آنگاه که روز، آغاز می شود به فرزندان آدم چنین خطاب می کند: کار نیک انجام ده تا من در روز رستاخیز به سود تو گواهی دهم من موجود ناپایدارم در گذشته نبوده ام و در آینده نخواهم بود و آنگاه که تاریکی شب فرا می رسد، شب نیز همین خطاب را دارد.(۲)

۸. گواهی دادن قرآن در رستاخیز

از برخی از روایات استفاده می شود که قرآن در روز رستاخیز به صورت انسانی مجسم می شود و خدا به او خطاب می کند بندگان مرا چگونه دیدی؟(با تو چگونه رفتار کردند؟) او در پاسخ می گوید: پروردگارا گروهی از آنان مرا حفظ کرده و چیزی از من ضایع نکردند، و برخی از آنان مرا ضایع نمودند، حق مرا سبک شمرده و به تکذیب من برخاستند، و من حجت تو بر تمام خلق می باشم، در این هنگام خطاب می آید: به عزت و جلالم سوگند به خاطر تو

۱- [۱] مثنوی، دفتر سوم.

۲- [۲] بحارالأنوار: ج۷، باب ۱۶، روایت ۲۲.

گروه نخست را بهترین پاداش و گروه دیگر را به عذاب دردناک کیفر خواهم داد.(۱)

۹. نامه اعمال

یکی از گواهان در روز محشر، خود نامه اعمال است که در آن خوبی ها وبدی ها منعکس می باشد و قرآن در آیات مختلفی به وجود چنین صحیفه تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

(...قُلِ اللّهُ أَسْرَعُ مَکْراً إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ) .(۲)

«بگو خدای من در بی اثر ساختن مکر وحیله آنها سریعتر از آنان است فرستادگان ما تمام نقشه های(اعمال) شما را می نویسند».

در آیه دیگر می فرماید:

(أَمْ یَحْسَبُونَ اَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْویهُمْ بَلی وَرُسُلنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ) .(۳)

«آیا آنان گمان می کنند که ما سخنان پنهانی و آهسته آنان را نمی شنویم؟ آری فرستادگان ما نزد آنان کارهای آنها را می نویسند».

در این دو آیه هر چند سخن از نگارش سخنان و یا اعمال آشکار و پنهان افراد است و به گواهی دادن آن در روز قیامت اشاره ای نشده است ولی به طور مسلم این نگارش به خاطر احتجاج با آنها است ولذا در برخی از آیات درباره موقعیت صحیفه اعمال چنین می فرماید:

۱- [۱] بحارالأنوار: ج۷، باب ۱۶، روایت ۱۶.

۲- [۲] یونس/۲۱.

۳- [۳] زخرف/۸۰.

(وَوُضِعَ الْکِتابُ فَتَری الْمُجْرِمینَ مُشْفِقینَ مِمّا فیهِ...) .(۱)

«و صحیفه اعمال در برابر مجرمان قرار می گیرد و آنان از دیدن آن خایف و ترسان می شوند».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یَوْمَئِذ یَخْسَرُالْمُبْطِلُونَ* وَتَری کُلَّ أُمَّه جاثِیَهً کُلُّ أُمَّه تُدْعی إِلی کِتابِها...*هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ...).(۲)

«روز قیامت طرفداران باطل زیانکارند، هر امتی را می نگری که به زانو درآمده است و به سوی کتابش (نامه اعمال) خوانده می شود، به آنان گفته می شود این کتاب ما است که به حق بر علیه شما سخن می گوید».

شگفت این جا است که صحیفه اعمال آن چنان کارهای ریز و درشت را ضبط کرده است که فرد مجرم از ضبط آن انگشت حیرت به دندان گرفته می گوید:

(ما لِ هذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرهً وَلاکَبیرهً إِلاّ أَحْصاها...) .(۳)

«چگونه این کتاب هیچ ریز و درشتی را فرو گذار نکرده و همه را برشمرده است».

و از آیات دیگر استفاده می شود که نامه اعمال هر انسانی به گردن وی آویخته می گردد چنان که می فرماید:

(وَکُلَّ إِنْسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً).(۴)

«نامه اعمال هر انسانی را به گردن او می آویزیم و روز قیامت به صورت کتابی

۱- [۱] کهف/۴۹.

۲- [۲] جاثیه/۲۷_ ۲۹.

۳- [۳] کهف/۴۹.

۴- [۴] اسراء/۱۳.

بیرون می آوریم و او آن را گشاده می یابد».

ممکن است گفته شود چگونه صحیفه اعمال خود گواه بر جرایم گنهکار می باشد، زیرا نامه های اعمال چیزی از قبیل پرونده هایی است که در محکمه های دنیا برای بزهکاران تشکیل می دهند و آنچه در پرونده مکتوب است در حد اتهام و ادعا است و فرد مجرم می تواند در برابر آن از خود دفاع کند و اثبات آن تنها از طریق گواهان با صلاحیت ممکن است.

در پاسخ یادآور می شویم هر یک از گواهان و شاهدان در قیامت موقعیت ویژه ای دارد، موقعیت نامه های اعمال این است که با توجه به علم و بصیرتی که در سرای دیگر برای انسان گنهکار حاصل می شود به گونه ای که با دیدن پرونده عمل بر همه کارهای ناروایی که در دنیا انجام داده است آگاه می گردد، در این حالت اگر به وجدان خود رجوع کند و خود بخواهد بر اساس عدل و انصاف درمورد خود داوری کند، پرونده عمل او بهترین گواه و شاهد برای او بشمار می رود.

به همین جهت قرآن کریم پس از آن که نامه عمل انسان را به او می دهند می فرماید:

اعمال خود را رسیدگی کن و با استناد به آنچه در صحیفه عمل تو نوشته شده است در مورد آن خودداری نما چنان که می فرماید:

(اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَومَ عَلَیْکَ حَسیباً) .(۱)

حال اگر فرد گنهکار با دیدن نامه عمل، به گناهان خود اعتراف نمود، در این صورت خداوند حکیم بر اساس عدل و لطف خود درباره او تصمیم

۱- [۱] اسراء/۱۴.

گیرد ولی اگر درصدد انکار برآمد و خواست از همان شیوه ای که در دنیا و در برابر محکمه های دنیوی با انکار و خدعه خود را تبرئه می کرد در محکمه الهی نیز چنین فکر خامی در او راه یابد در این صورت شاهدان الهی (پیامبران و فرشتگان) علیه او شهادت می دهند و در صورتی که گواهی آنان را نیز انکار نماید اعضای بدن او که به وسیله آنها گناه را انجام داده است خود بر گناهان او گواهی می دهند و دیگر هیچ راه فراری برای او نخواهد بود.

این مطلب از برخی از روایات مربوط به گواهان روز قیامت به خوبی استفاده می شود که در این روایات آمده است که فرشتگان در مورد کسانی شهادت می دهند که نامه اعمال خود را انکار نموده اند، و حتی پس از گواهی دادن فرشتگان الهی شهادت آنان را نیز انکار می کنند و در این صورت دهان آنان بسته می شود و اعضای آنان به سخن می آید.

بنابراین مراحل شهادت به قرار زیر است:

۱. نامه اعمال.

۲. گواهی فرشتگان پس از انکار نامه اعمال.

۳. گواهی اعضا پس از تکذیب فرشتگان.(۱)

تا اینجا با شاهدان خارجی از نظر قرآن و روایات آشنا شدیم، اکنون به بررسی گواهان و شاهدان داخلی می پردازیم:

شاهدان داخلی

اشاره

مقصود از شاهدان داخلی، گواهانی است که جزء بدن انسان بوده یا به

۱- [۱] بحارالأنوار: ج۷، باب ۱۶، روایت ۳و ۴.

گونه ای به او مرتبط باشند، اینک بیان این بخش:

الف: اعضای بدن

از شگفتی های روز رستاخیز این است که عضو مجرم بر گناه او گواهی دهد که دیگر جای هیچ شك و تردیدی برای خود مجرم و حاضران وناظران نماند.

قرآن در این مورد می فرماید:

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْديهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ).(۱)

«روزی که زبان و دست و پای آنان به کارهایی که انجام داده اند، گواهی می دهند».

از آیه دیگر استفاده می شود که از میان اعضا، دهان بسته می شود و دیگر عضوها گواهی می دهند چنان که می فرماید:

(اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) .(۲)

«امروز(قیامت) بر دهان آنان مهر می زنیم، دستان آنان با ما سخن گفته و پاهایشان بر آنچه انجام داده اند، گواهی می دهند».

ب: شهادت پوست بدن

اگر آیات پیشین، بر گواهی دادن اعضای بدن، گواهی می دهد، برخی از آیات گواه دیگری را معرفی می کند به نام«پوست بدن»و این که در روز رستاخیز«پوست» انسان بر اعمال او گواهی می دهد چنان که می فرماید:

۱- [۱] نور/۲۴.

۲- [۲] یس/۶۵.

(وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْداءُ اللّهِ إِلَى النّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ* حتّى إِذا ما ج آؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ* وَقالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْء وَهُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) .(۱)

«روزی که دشمنان خدا به سوی آتش به تدریج روانه می شوند و در کنار آتش می ایستند تا وقتی همگان به سوی آن آمدند، گوشها و دیدگان و پوستهای آنان بر کارهای زشت آنان گواهی می دهند آنان به پوستهای خود اعتراض کرده که چرا بر ضرر ما شهادت دادید؟ در این لحظه از جانب شاهدان (پوست ها) پاسخ می شنوند که: ما را خدایی که هر موجودی را به سخن درآورده است، به سخن آورد و او است که شما را بار اول (در دنیا) آفرید و به سوی او بازگشته اید».

در این آیه گواهی دادن پوست ها به طور مطلق آمده است و در نتیجه همه کارهایی را که با اعضای بدن مانند دست و پا انجام می گیرد شامل می شود و مدلول آن از آیه هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود، ولی برخی از مفسران گفته اند کلمه«جلود» در آیه کنایه از«فروج» است و نه مطلق پوست بدن، که قرآن به خاطر رعایت ادب در گفتار از آن به کنایه تعبیر کرده است، ولی این تفسیر شاهد و دلیل ا ستواری ندارد، وکلمه«فروج» نیز در آیات دیگر قرآن بکار رفته است، چنان که در ستایش مؤمنان راستین می فرماید: (وَالَّذینهُمْ لِفُروجِهُمْ حافِظُونَ) .(۲)

در این جا این سؤال مطرح می شود که چرا این گروه فقط به گواهی دادن پوست هایشان اعتراض می کنند. و شهادت گوشها وچشمهایشان را مورد اعتراض

۱- [۱] فصلت/۲۰_ ۲۲.

۲- [۲] مؤمنون/۵.

قرا رنمی دهند؟ گفته شده است این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که بواسطه آن انجام گرفته است شهادت می دهـد. ولی گوش و چشم به کارهـایی هم که دیگر اعضـا انجـام داده انـد گواهی می دهنـد، گویـا وجه اعتراض گنهکـاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناهان بوده اید حال چرا علیه ما گواهی می دهید؟(۱)

تا این جا با شاهدان دوازدهگانه در قیامت آشـنا شدیم، و ما این بحث را همین جا پایان می دهیم و در فصـلی جداگانه درباره تجسم اعمـال بحث خواهیم کرد، زیرا همـان گونه که در آغـاز بحث یادآور شـدیم، تجسم اعمال در عین این که کیفر اعمال می باشد، خود گواه بر آن نیز به شمار می رود.

۱- [۱] به تفسیر المیزان: ج۱۷، ص ۳۷۸ رجوع شود.

۲۳- قیامت و صراط

موضوع آیات

۱. (...وَاللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ اِلی صِراط مُسْتَقِیم). (بقره/۲۱۳)

۲. (یَقْدُمُ قَوْمَهُ... فَاورَدَهُمُ النّارَ...) . (هود/۹۸)

۳. (وَجاءَتْ سَیّارَهٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلی دَلْوَهُ...) . (یوسف/۲۱)

۴. (وَإِنْ مِنْکُمْ إِلاّ وارِدُها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً* ثُمَّ نُنَجّی الَّذینَ اتَّقَوا وَنَذَرُ الظّالِمینَ فِیها جِثِیّاً) . (مریم/۷۱ ۷۲)

۵. (إِنَّکُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ* لَوْ کانَ هؤُلاءِآلِهَهً ما وَرَدُوها وَکُلٌّ فِیها خالِدُونَ) . (انبیاء/۹۸ ۹۹)

۶. (وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ...) . (قصص/۲۳)

۷. (...وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِنَ النّاسِ یَسْقُونَ...) . (قصص/۲۳)

۸. (اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَأَزْواجَهُمْ وَما کانُوا یَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِاللّه فَاهْدُوهُمْ إِلی صِراطِ الْجَحیمِ) . (صافّات/۲۲ ۲۳)

ص : ۴۹۹

۹. (یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَبِأَیْمانِهِمْ بُشْریکُمُ الْیَومَ جَنّات تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ خالِدینَ فیها ذلِکَ هُوَ الْفَوزُ الْعَظیم). (حدید/۱۲)

۱۰. (وَجیئَ یَومَئِذ بِجَهَنَّم یَوْمَئِذ یَتَذَکَّرُ الإِنْسانُ وَأَنّی لَهُ الذِّکْری)(فجر/۲۳)

ترجمه آیات

۱.«خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند».

۲.«پیشوایی قوم خود را بر عهده گرفته و همگان را وارد آتش می کند».

۳.«قافله ای فرا رسید، سقّای قافله را برای آوردن آب فرستادند او نیز دلو خود را در چاه فرو برد».

۴.«هیچ یک از شماها نیست مگر این که وارد آن (دوزخ) می شود و این مطلب، حکم و تقدیر حتمی خداوند است، آنگاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را فرو می گذاریم تا در آن آتش به زانو درافتند».

۵.«شما و آنچه که غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخ هستید، و شما وارد آن می گردید و اگر این معبودان، خدایان واقعی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند، و در آن جاودانه خواهید بود».

۶.«هنگامی که بر آب مدین وارد شد».

۷.«گروهی را دیدکه از آب چاه گوسفندان خود را سیراب می نمایند».

۸.«و همسران آنان و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند، محشور نمایید آنگاه همگی را به سوی راه دوزخ راهنمایی کنید».

۹.(«روز قیامت) روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان در برابر وجانب راست آنان می شتابد(به آنان گفته می شود)مژده باد شما را در این روز بوستانهایی که از پایین آن جوی ها جاری است، در آن جاویدان خواهید بود، این موفقیت بزرگی است».

۱۰.«در چنین روز جهنم آورده می شود، در این روز انسان متذکر می گردد ولی کجا این تذکر فایده می بخشد؟».

تفسیر آیات

اشاره

صراط در لغت به معنی راه و طریق است و در آیات قرآن نیز در همین معنی بکار رفته است چنان که می فرماید:

(...وَاللّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراط مُسْتَقیم) .(۱)

«خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

و به همین جهت گاهی در طریق منتهی به دوزخ نیز به کار می رود چنان که می فرماید:

(اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَأَزْواجَهُمْ وَما کانُوا یَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللّه فَاهْدُوهُمْ إِلی صِراطِ الْجَحیمِ) .(۲)

«و همسران آنان و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند، محشور نمایید آنگاه همگی را به سوی راه دوزخ راهنمایی کنید».

«راغب اصفهانی» در معنی صراط عنوان سهل و آسان بودن را نیز قیدکرده است،(۳) طبعاً راه بهشت و دوزخ هر دو به گونه ای سهل و آسان می باشند امّا راه بهشت برای این که در گرو عمل به قوانین الهی است، که مطابق با آفرینش انسان بوده و با بعد ملکوتی انسان هماهنگ است، و امّا راه دوزخ برای این که در گرو توجه بیش از حد به اعمال قوای بهیمی است که با قاطعیت و بعد حیوانی انسان هماهنگ می باشد و در هر حال صراط گاهی نیز

۱- [۱] بقره/ ۲۱۳.

۲- [۲] صافات / ۲۲ ۲۳ .

۳- [۳] مفردات راغب، ص ۲۳۰ .

به خود جسر و پل که دو راه را به هم پیوند می دهد، گفته می شود.

صراط یا گذرگاه همگانی

از آیات و روایات استفاده می شود که در روز رستاخیز گذرگاهی عمومی وجود دارد که همگان باید از آن عبور کنند و در لسان روایات به آن صراط گفته شده است و در قرآن اگر چه به طور صریح در این مورد مطلب وارد نشده است ولی مفسران آیه یاد شده در زیر را ناظر به صراط می دانند:

(وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها كانَ عَلى رَبِّکَ حَتْماً مَقْضيّاً* ثُمَّ نُنَجّی الَّذينَ اتَّقَوا وَنَذَرُ الظّالِمينَ فِيها جِثِيّاً) .(۱)

«هیچ یک از شماها نیست مگر این که وارد آن (دوزخ) می شود و این مطلب، حکم و تقدیر حتمی خداوند است، آنگاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را فرو می گذاریم تا در آن آتش به زانو درافتند».

در این که مقصود ازکلمه«ورود» در آیه چیست؟ مفسران دو نظر دارند:

۱. مقصود از ورود به دوزخ، اشراف و نزدیک شدن به آن است و گاهی در زبان عرب (و غیر آن) از اشراف و نزدیکی به چیزی به لفظ ورود تعبیر می آورند، مثلاً کسی که به دروازه شهری رسیده است می گویند وارد آن شهر شد.

این گروه به برخی از آیات قرآن نیز استشهاد کرده اند:

قرآن درباره موسی (علیه السلام) می فرماید:

(وَلَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ...) .(۲)

«هنگامی که بر آب مدین وارد شد».

۱- [۱] مریم/۷۱_ ۷۲.

۲- [۲] قصص/۲۳.

مسلماً آب در درون چاه بود و مقصود از ورود بر آب مدین، اشراف بر آن و رسیدن بر بالای آن است، زیرا به دنبال آیه می فرماید:

(...وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسْقُونَ...) .

«گروهی را دیدکه از آب چاه گوسفندان خود را سیراب می نمایند».

بدیهی است کسی که داخل چاه شود نمی تواند بالای آن را نظاره کند.

همچنین در مورد کاروانی که یوسف را در چاه یافت می گوید:

(وَجاءَتْ سَيّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ...) .(۱)

«قافله ای فرا رسید، سقّای قافله را برای آوردن آب فرستادند او نیز دلو خود را در چاه فرو برد».

در این آیه کلمه«وارد» بر سقّا اطلاق شده است که معمولاً برای آوردن آب بر سر چاه می رود و به وسیله دلو و مانند آن از آن آب می کشد اگر چه خود داخل آب نمی شود.

بنابراین مفاد آیه مورد بحث (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها...) این است که بهشتیان و دوزخیان همگی بر دوزخ اشراف پیدا می کنند و نزدیک آن قرار می گیرند سپس اهل بهشت نجات یافته و روانه بهشت می شوند و دوزخیان به دوزخ افکنده می شوند و اگر در مورد بهشتیان تعبیر«نجات یافتن از دوزخ» بکار رفته است چنان که می فرماید: (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا)برای این است که آنان تا لب پرتگاه دوزخ می رسند، از آنجا که در چنین شرایط بیم سقوط در آتش وجود دارد، به کار بردن لفظ«نجات» کاملاً مناسب می باشد.

۱- [۱] یوسف/۲۱.

۲. از نظر اکثر مفسران«ورود» در آیه به معنی دخول است و بر این اساس گفته اند همه اهل محشر (حتی اهل بهشت) داخل دوزخ می شوند آنگاه ستمکاران در آن رها می گردند و پرهیزگاران نجات داده می شوند، البته بدون آن که آسیبی به آنان برسد، زیرا به فرمان خدا دوزخ آنان را بسان ابراهیم نمی سوزاند.

این گروه نیز به یک رشته از آیات استدلال کرده اند که برخی را یادآور می شویم:

الف: قرآن درباره پیشوایی فرعون در روز رستاخیز که فراعنه را پشت سر خود قرار داده و به سوی دوزخ رهبری می کند (و در حقیقت رهبری ظالمانه او در این جهان، در آخرت تمثل پیدا می کند) می فرماید:

(یَقْدُمُ قَوْمَهُ... فَاورَدَهُمُ النّارَ...) .(۱)

«پیشوایی قوم خود را بر عهده گرفته و همگان را وارد آتش می کند».

ب: خدا درباره معبودان دروغین و مشرکانی که آنان را می پرستیدند چنین می فرماید:

(إِنَّکُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ* لَوْ کانَ هؤُلاءِ آلِهَهً ما وَرَدُوها وَکُلٌّ فِیها خالِدُونَ) .(۲)

«شما و آنچه که غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخ هستید، و شما وارد آن می گردید و اگر این معبودان، خدایان واقعی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند، و در آن جاودانه خواهید بود».

داوری میان این دو نظریه چندان آسان نیست ولی در عین حال باید

۱- [۱] هود/۹۸.

۲- [۲] انبیاء/۹۸_ ۹۹.

گفت قول نخست که ورود در آیه مورد بحث را به معنی اشـراف وحضور می گیرد، بر خلاف ظاهر است واگر در سرگذشت موسی (علیه السلام) و داستان یوسف ورود به معنی اشراف باشد به خاطر قراینی است که در آنها وجود دارد.

زیرا در سـرگذشت موسـی (علیه السـلام) یادآور می شود که موسی گروهی را دید که از چاه، آب می کشند در حالی که دو دختـر دور از غوغـای آنـان در گـوشه بیابـان بسـر می برنـد و ایـن مطلـب گـواه بر این است که ورود موسـی به آب (چـاه) به معنی«اشراف» بر آن بوده است، نه دخول در دل چاه.

و در داسـتان«یوسـف (علیه السـلام) » کلمه (أَدْلی دَلْوَهُ):« دلو خود را به چـاه افکنـد»، گواه بر این است که مقصود از ورود به آب، همان اشراف بر چاه بوده است نه دخول در آن.

ولی در عین حـال آیه تـاب آن را دارد که به معنی اشـراف و حضور در نزد جهنم نیز تفسـیر گردد، زیرا نجـات پرهیزگاران از آتش همان گونه که با داخل شدن در آن تطبیق می کند، با اشراف بر آن و قرار گرفتن بر پرتگاه دوزخ نیز سازگار است.

برخی در حالی که معنی دوم را برگزیـده اند می گویند دخول در جهنم از آنِ غیر متقیان است ولی این نظر با جمله (ثُمَّ نُنَجِّی الَّذینَ اتَّقَوا)سازگـار نیست، زیرا نجات مؤمنان حاکی از ورود آنان است ، و اگر ورود به معنی دخول است پس همگان داخل آن می گردند و اختصاص به غیر متقیان وجهی ندارد.

و در هر حال برخی از مفسران این آیه را ناظر بر صراطی می دانند که همگان باید از آن عبور کنند و در قرآن آیه دیگری که به گونه ای ناظر به مسأله صراط در قیامت باشد وجود ندارد، ولی در روایات درباره آن به تفصیل بحث

ص : ۵۰۵

شده است. و ما به طور فشرده روایات مربوط به صراط قیامت را مورد بررسی قرار می دهیم.

صراط در روایات

۱. علی بن ابراهیم از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه (وَجِیئَ یَومَئِذ بِجَهَنَّم یَوْمَئِذ یَتَذَكَّرُ الإِنْسانُ وَأَنّی لَهُ الذِّكْری) .(۱)

«در چنین روز جهنم آورده می شود، در این روز انسان متذکر می گردد ولی کجا این تذکر فایده می بخشد؟».

چنین می گوید:

«ثُمَّ یُوضَعُ عَلَیْهَا الصِّراطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِوَ أَحَدُّ مِنَ السَّیْف».

«آنگاه راهی روی آن نصب می شود كه از مو باریک تر و از لبه شمشیر تیزتر است».(۲)

۲. صدوق در معانی الاخبار می گوید: هر كس امام خود را در این جهان بشناسد و از راهنمایی های او پیروی كند از صراط می گذرد و آن پلی است بر روی دوزخ و آن كس كه در دنیا امام خود را نشناسد، قدم او بر صراط می لغزد و در آتش دوزخ می افتد.(۳)

از این دو روایت استفاده می شود كه صراط وپل یک چیز است ، وآن بر بالای جهنم قرار دارد بنابراین كه گفته می شود«پل صراط» تعبیر درستی نیست هر چند رایج ومعروف است. در كتابهای كلامی نیز صراط به همین نحو تفسیر شده است.

ص : ۵۰۶

۱- [۱] فجر/۲۳.

۲- [۲] بحار الأنوار: ج۸، باب صراط، روایت ۲.

۳- [۳] همان مدرک، حدیث ۳.

شیخ مفید می گوید: در روایات آمده است راه مردم به بهشت در روز رستاخیز بسان پلی است که از آن عبور می کنند و نیز در روایت وارد شده است که صراط باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر است که کافران بر آن لغزیده و در دوزخ فرو می افتند.(۱)

تفتازانی می گوید: صراط پلی است نصب شده بر روی دوزخ و همگی بر آن می گذرند پلی که از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است.

آنگاه می گوید: ممکن است عبور از صراط همان مقصود از ورود همگان در آتش باشد که در آیه (وَإِنْ مِنْکُمْ إِلّا وارِدُها...) وارد شده است.(۲)

از مجموع این روایات و گفته های متکلمان استفاده می شود که راه دوزخیان و بهشتیان همین صراط یا پل است چیزی که هست پای کافر بر آن می لغزد و در دوزخ فرو می افتد ولی مؤمنان از آن عبور می کنند.

و مفاد آیه (وَإِنْ مِنْکُمْ إِلّا وارِدُها...) نیز این است که همه انسانها از نیکوکار و بدکار، بهشتی ودوزخی وارد دوزخ خواهند شد آنگاه گروه نکوکار بدون آن که آسیبی به آنان برسد از آن نجات می یابند.

در این صورت، روایات و آنچه که متکلمان اسلامی گفته اند، بیانگر مفاد آیه است و در ضمن چگونگی ورود همه انسانها در دوزخ بیان شده است و آن این که صراط و راهی بر دوزخ قرار دارد که همگان باید از آن بگذرند پرهیزگاران به مشیت و عنایت الهی از آن عبور کرده و از سقوط در دوزخ نجات پیدا می کنند ولی ستمکاران در آن سقوط می نمایند.

و امّا این که مقصود از صراط و طریق یاد شده که بر متن دوزخ نصب

۱- [۱] شرح عقاید صدوق، ص ۴۹_ ۵۰.

۲- [۲] شرح مقاصد:۲/۲۲۳.

می شود و همه اهل محشر باید از آن عبور کنند، چیست؟ در این جا دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود معنی ظاهری آن است یعنی پل یا راهی نظیر آنچه در دنیا می باشد، در سرای دیگر بر جهنم نصب می شود.

۲. مقصود این است که صراط اخروی تجسم و تبلور همان صراط دنیوی است و صراط مستقیم در دنیا که پرهیزگاران برگزیده اند، تجسم و تجلی اخروی آن این است که آنان را به بهشت می رساند و از طرفی راههای باطل که ستمکاران در این دنیا پیموده اند؛ در سرای دیگر تجسم و تبلور اخروی یافته و آنان را داخل دوزخ می نماید.

گروهی که بیشتر به ظواهر اعتماد می نماید، نظریه نخست را پذیرفته، و گروه دوم که با استفاده از قراین و شواهد نقلی و عقلی از مرز ظواهر گذشته و به باطن این گونه تعابیر نیز نظر می نمایند، نظریه دوم را برگزیده اند.

اگر چه داوری در این قبیل مطالب کار دشواری است ولی آنچه از مجموع روایات وتعبیرات معصومان در زمینه صراط و راه وصول به دوزخ و بهشت به دست می آید همان نظریه دوم است و در این جا جمله ای از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) نقل می نماییم که مؤیّد نظریه دوم است:

امام درباره تقوا و فرجام پرهیزگاری و نیز برگزیدن راه خطا و منحرف از مسیر تقوا چنین می فرماید:

«أَلا وَإِنَّ الْخَطایا خَیْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَیْها أَهْلُها وَخُلِعَتْ لُجُمها فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِی النّارِ أَلا وَإِنَّ التَّقْوى مَطایا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَیْها أَهْلُها وَأُعْطُوا أَزِمَّتَها فَأَورَدَتْهُمُالْجَنَّةَ».(۱)

ص : ۵۰۸

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶.

«خطاها(پیروی از تمایلات حیوانی) مرکب های سرکش و چموشی هستند که صاحبانشان بر آنها سوار شده و عنان آنها از دستشان گرفته شده پس آنان را وارد دوزخ می نمایند،و پاکدامنی و خویشتن داری در برابر شهوات، مرکب های راهوار و مطیعی هستند که صاحبانشان بر آن نشسته و زمام آنان در اختیارشان قرار گرفته پس آنان را وارد بهشت می نمایند».

از این روایت به خوبی استفاده می شود که راه بهشت و دوزخ در حقیقت از هم اکنون در این دنیا شروع می شود و در نهایت به بهشت و دوزخ منتهی می گردد و نه چنین است که در قیامت راه دیگری ورای آن بر جهنم نصب می گردد و اهل محشر مکلف بر عبور از آن می شوند، بلکه آن کس که در همین دنیا صراط مستقیم تقوا را برگزیده در سرای دیگر و با تجسم اخروی او را وارد بهشت می نماید و آن کس که راه نافرمانی را برگزیده و از طریق وسطی که کتاب و سنت ترسیم گر آن است به یمین و شمال(۱) منحرف گردد در جهان دیگر تجسم اخروی آن همان سقوط در درکات دوزخ خواهد بود. و در عین حال، نمی توان این خطبه و امثال آن را گواه قاطع بر نفی نظریه نخست گرفت، زیرا کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام)مملو است از مجاز واستعاره و کنایه و ممکن است بخشی از این تعبیرها یک نوع استعاره باشد که با هر دو نظریه سازگار باشد در این جا شایسته است که دامن سخن را کوتاه کرده و به بحث دیگر از صراط یعنی کیفیت عبور انسانها از صراط، نظر افکنیم:

اختلاف انسان ها در گذشتن از صراط

در گروهی از روایات چگونگی گذشتن انسانها از صراط وکیفیت خود

ص : ۵۰۹

۱- [۱] اشاره است به فرموده علی (علیه السلام) که« اَلْیَمینُ وَالشِّمالُ مَضَلَّهٌ وَالطَّریقُ الْوُسْطی هِیَ الجادَّهُ عَلَیها باقِی الکِتابُ وَآثارُ النُّبُوَّهِ وَمِنْها مَنْفَذُ السُّنَّهِ وَإِلَیْها مَصیرُ الْعاقِبَهِ»(نهجالبلاغه صبحی صالح،خطبه ۱۶).

صراط بیان شده است امّا کیفیت آن به قرار زیر است:

۱. باریک تر از مو«أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ».

۲. برنده تر از شمشیر«اَحَدُّ مِنَ السَّیْفِ».

آنگاه کیفیت عبور انسانها به صورتهای یاد شده در زیر در آنها آمده است:

۱. کسانی به سرعتی مانند برق می گذرند و آنان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)(معصومان) می باشند.«فَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ الْبَرق»،«فَیَمْضی أَهْلُ بَیْتِ مُحَمَّد وَآلِهِ زُمْرَةً عَلی الصِّراطِمِثْلَ الْبَرْقِ الْخاطِف».

۲. افرادی که به سرعت باد عبور می کنند،«یَمضی قَومٌ مِثْلَ الرّیح».

۳. گروهی به سرعت اسب دونده می گذرند:«وَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِالْفَرَسِ» .

۴. دسته ای به سرعت انسانی که پیاده راه می رود:«ثُمَّ یَمْضی قَوْمٌ مِثْلَ الْمَشْی».

۵. عدّه ای مانند کسی که با دست و سینه حرکت می کند از آن می گذرد:(ثُمَّ قَوْمٌ مثْلَ الْحَبْو،«وَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ حَبْواً»).

۶. برخی مانند کسی که بسیار آهسته و به سختی با زانوها حرکت می کنند، از صراط عبور می کنند:«ثُمَّ قَوْمٌ مِثْلَ الزَّحْفِ».(۱)

تفسیر و تبیین

اینک به تفسیر و تبیین این روایات می پردازیم:

با توجه به تحقیقی که محققان درباره مسایل اخروی دارند مفاد این

۱- [۱] بحارالأنوار: ج۸، باب ۲۲، روایت ۱، ۲و ۸.

روایات واضح و روشن خواهد بود و آن این که حقایق و رخدادهای عالم قیامت، تبلور و بازتاب رخدادهای این جهان است، و این دو در امتداد یکدیگر و هر یک جلوه و تجسم خاصی از واقعیت هستی انسان و افکار و اعمال او می باشد، غرایز و شهوات انسان واقعیتی است که در دنیا به گونه ای خودنمایی می کند و در سرای دیگر به صورت دوزخ و عقوبت ها و کیفرهای آن و بر این اساس همه انسانها باید از این جهنم بگذرند و پل منصوب بر آن که از آن گذر می کنند همان فطرت الهی و بُعد ملکوتی انسان است و بدیهی است این صراط و پل که بر جهنم شهوات استوار است، بسیار دقیق، باریک وتیز است و رعایت قوانین و دستورات الهی که بر اساس ندای فطرت انسانی مقرر گردیده است (از یک نظر) بسیار مشکل و توانفرسا است و انسانها در رعایت نمودن آنها متفاوتند.

برخی حتی اندیشه کار ناروا نیز در ذهن آنان راه پیدا نمی کند و در برابر زشتی ها و پلیدی ها چون برق جهنده می گذرند.

این گروه در سرای دیگر نیز به همین سرعت راه بهشت را پیموده و از جهنم می گذرند و به همین ترتیب افراد دیگر به همان میزان و درجه که در گذشتن از تمایلات حیوانی و مناظر گناه با جدیت و سرعت تصمیم گرفته و از آن می گذرند و دعوت و ندای شریعت و فطرت الهی خویش را پاسخ می دهند در سرای دیگر نیز به همان درجه و میزان از جهنم می گذرند و به بهشت قدم می نهند.

فقیه و متکلم بزرگ شیعه،(ابوعبداللّه مفید) درباره توصیف صراط به باریکتر بودن از مو و تیزتر بودن از شمشیر می گوید:

«مقصود این است که کافران از شدت وحشت و هراس که در قیامت بر

آنها مستولی می شود گامهایشان لغزیده و توان حرکت ندارند مانند کسی که بخواهد بر چیزی حرکت کند که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است و این در حقیقت تمثیل و تشبیهی است که سختی عبور کافران از صراط را بیان می کنند».(۱)

«علاّمه مجلسی» پس از نقل سخن ایشان، آن را استوار ندانسته می گوید:

تأویل ظواهر در یک مسأله بدون این که ضرورتی آن را ایجاب کند جایز نیست.(۲)

یادآور می شویم اگر چه سخن علاّمه به عنوان یک قاعده کلی صحیح و پا برجا است و هرگاه شاهدی در دست نباشد و ضرورت عقلی هم اقتضا ننماید، تأویل ظواهر غیر موجه و ناصحیح است ولی باید گفت آنچه این متکلم گرانقدر اسلامی گفته اند نیز در جای خود استوار و آزموده است، زیرا در خود روایات شواهدی وجود دارد که مقصود از توصیف یاد شده تمثیل و تشبیه است.

در روایتی که خود علاّمه مجلسی آن را از مناقب نقل کرده اند آمده است: خداوند صراط را برای مؤمنان عریض و پهناور و برای گهنکاران دقیق و باریک قرار می دهد.(۳)

در حالی که ظاهر روایات دیگر این است که صراط یکی بوده و برای همگان یکسان است و تنها انسانها در عبور از آن متفاوتند و به نحوه های مختلف می گذرند که قبلاً گذشت.

۱- [۱] شرح عقاید صدوق، ص ۸۸.

۲- [۲] بحارالأنوار:۸/۷۱.

۳- [۳] وَيَجْعَلُهُ اللّهُ عَلى الْمُؤْمِنينَ عَريضاً وَعَلَى المُذْنبينَ دَقيقاً(بحار:۸/۶۸، روایت ۸).

گذشته بر این همان گونه که یادآور شدیم حیات اخروی انسان و رخدادهای آن تجلی دیگری ازحیات انسانی و افکار و سجایا و ملکات و رفتار و کردار وی در زندگی دنیوی است، و سخن در تأویل ظواهر مربوط به صراط نیست، بلکه سخن درباره تحقق یافتن رویه دیگر حیات انسانی وتجسم و تجلی اندیشه و خُلق وعمل او در سرای دیگر است و باریکی و یا عریض بودن آن در قیامت بازتاب ایمان و کفر و نیکی ها و بدی های او در سرای دنیا است به همین جهت در برخی از روایات، (۱)اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)که از صراط به سرعت برق می گذرند مصداق این آیه دانسته شده اند که:

(یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَبِأَیْمانِهِمْ بُشریکُمُ الْیَومَ جَنّات تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدینَ فیها ذلِکَ هُوَ الْفَوزُ الْعَظیم).(۲)

(«روز قیامت) روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان در برابر وجانب راست آنان می شتابد(به آنان گفته می شود)مژده باد شما را در این روز بوستانهایی که از پایین آن جوی ها جاری است، در آن جاویدان خواهید بود، این موفقیت بزرگی است».

نکته جالب در این آیه آن است که آنچه این گروه از مؤمنان را به بهشت رهنمون می گردد و راه آن را نمایان و هموار می سازد نوری است که از خود آنان برمی تابد و این در حقیقت همان بازتاب و تجلی افکار و ملکات و اعمال دنیوی آنان است به همین جهت در تفسیر قمی روایت شده است که در قیامت نور هر کس به قدر ایمان او است و نور منافق به قدری است که فقط تا جلو انگشتان پای او را روشن می سازد.(۳)

۱- [۱] بحارالأنوار:۸/۶۷.

۲- [۲] حدید/۱۲.

۳- [۳] المیزان:۱۹/۱۸۱.

ولایت، برگه جواز عبور از صراط

در این باره، روایات بسیاری وارد شده است که برخی را یادآور می شویم:

۱. از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمودند:«ثابت قدم ترین شما بر صراط، دوست دارترین شما نسبت به اهل بیت من خواهید بود».(۱)

۲. و در روایت دیگر از آن حضرت آمده است که به علی (علیه السلام)فرمودند روز قیامت من و تو و جبرئیل بر صراط خواهیم بود و کسی حق عبور از آن را ندارد مگر آن که به واسطه ولایت تو، برگه رهایی از دوزخ را به همراه داشته باشد.

در این باره، در باب مربوط به شفاعت، روایات بسیاری نقل شده است که مجال نقل آنها نیست و ما با ذکر نمونه ای از آنها این بحث را پایان می دهیم.

«محمد بن مسلم» گوید: از امام باقر(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:«روز قیامت بر پیشانی هر کس نوشته شده است که او مؤمن است یا کافر در این هنگام یکی از مؤمنان و دوستان اهل بیت (علیهم السلام) که لغزشهایی داشته است، روانه دوزخ می گردد، پس فاطمه زهرا (علیها السلام)که ناظر بر جریان است در صدد شفاعت او برآمده می گوید:(خدایا) نام مرا ازا ن رو فاطمه نهادی که دوستان من و فرزندانم را از آتش دوزخ بازداری و تو خلف وعده نمی کنی; از جانب حق خطاب می شود آری آنچه گفتی راست است و من از این جهت دستور دادم تا این بنده را روانه دوزخ کنند تا تو شفاعت او را کنی و من شفاعت تو را بپذیرم و

۱- [۱] بحارالأنوار:۸/۶۹.

بدین سبب بر فرشتگان و پیامبران و همه اهل محشر، جایگاه و مقام تو در پیشگاه من معلوم گردد».(۱)

بنابراین در اصل این مطلب جای تردیـد نیست که اوّلاً عـداوت و دشـمنی با پیامبر و خاندان او مانع بزرگی بر صـراط است که گذشـتن از آن ممکن نیست و ثانیاً محبت و دوستی این خانـدان عامل بزرگی در عبور از صـراط و آمرزش پاره ای از گناهان است و امّا این که قلمرو آن تا کجا است و چه گناهانی به واسـطه محبت و دوستی خانـدان پیامبر بخشوده می شود، موکول به بحث شفاعت است.

۱- [۱] بحارالأنوار: ۸/۵۰، باب شفاعت، روایت ۵۸.

۲۴- «اعراف» و «اعرافیان»

آیات موضوع

۱. (وَبَیْنَهُما حِجابٌ وَعَلی الأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسیماهُمْ وَنادَوا أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَهُمْیَطْمَعُونَ). (اعراف/۴۶)

۲. (وَإِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ) . (اعراف/۴۷)

۳. (وَنادی أَصْحابُ الأَعْرافِ رِجالاً یَعْرِفُونَهُمْ بِسیماهُمْ قالُوا ما أَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ) . (اعراف/۴۷)

۴. (أَهؤلاءِ الَّذینَ أَقْسَمْتُمْ لا یَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَه أُدْخُلُوا الجَنَّهَ لا خَوف عَلَیْکُمْ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) . (اعراف/۴۹)

۵. (...أُدْخُلُوا الجَنَّه لا خَوفٌ عَلَیْکُمْ وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) . (اعراف/۴۹)

ترجمه آیات

۱.«و در میان آن روز (= بهشتیان و دوزخیان) حجابی است، و بر«اعراف»

مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره شان می شناسند، و به بهشتیان صدا می زنند که:«درود بر شما باد!» امّا داخل بهشت نمی شوند، درحالی که امید آن را دارند».

۲ .«و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!»».

۳ .«و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند، صدا می زنند و می گویند: (دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبّرهای شما، به حالتان سودی نداد!».

۴ .«آیا اینها (این واماندگان بر اعراف) همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید; هم اکنون به آنها گفته می شود: داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می شوید!».

۵.«داخل بهشت شوید، هیچ ترس و اندوهی بر شما نیست».

تفسیر آیات

اشاره

کلمه«اعراف» در قرآن دوبار وارد شده ، یک بار به صورت(وَعَلَى الأَعْراف) و بار دیگر به صورت (وَأَصْحابُ الأَعْراف) و هر دو مورد مربوط به روز قیامت و مواقف و منازل آن است، اکنون باید دید مقصود از«اعراف» چیست، و«اعرافیان» چه کسانی هستند؟

از نظر لغت،«اعراف» از«عُرْف» گرفته شده است و آن به موهای روی گردن اسب و گوشتی که روی سر خروس است گفته می شود و گاهی به نقطه بلند از هر چیز«عرف» می گویند بنابراین«اعراف» جمع عرف بوده و مقصود از آن نقاط مرتفع است و طبعاً(۱) اعرافیان که نوعی انتساب به آن نقطه بلند دارند

ص : ۵۱۸

۱- [۱] اقرب الموارد: ج ۲، ماده عَرَف .

کسانی خواهند بود که نقطه بلند، جایگاه آنان باشد.

تا این جا با معنی لغوی«اعراف» آشنا شدیم، اکنون باید دید مقصود از آن در مواقف قیامت و منازل آن چیست؟

صدوق در کتاب«اعتقادات» خود می گوید:«اعراف حجابی است بلند میان بهشتیان و دوزخیان و مردانی بر روی آن قرار دارند که همه اهل محشر را با سیما وچهره آنها می شناسند بهشتیان وارد دوزخ نمی شوند مگر این که آنان آنها را می شناسند و دوزخیان وارد دوزخ نمی شوند مگر اینکه با انکار و نفرت آنان روبه رو می شوند و در کنار همین حجاب«مستضعفانی» هستند که امید رحمت حق را دارند و به تعبیر قرآن (اَلْمُرْجَونَ لأَمْرِ اللّه)می باشند وخدا می تواند آنان را عذاب کند ویا مورد عفو قرار دهد»(۱)

«شیخ مفید» می گوید:«اعراف» کوهی است میان بهشت و دوزخ و گاهی گفته می شود حصاری است میان آن دو و به طور مسلم«اعراف» نه جزء بهشت است و نه جزء دوزخ، و بر روی آن انسانهایی دانا هستند که بهشتیان و دوزخیان را از نشانه هایی که دارند می شناسند.(۲)

یادآور می شویم که«اعراف» ریشه قرآنی دارد و آیات مربوط به آن عبارت است از:

۱. (وَبَیْنَهُما حِجابٌ وَعَلی الأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسیماهُمْ وَنادَوا أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَهُمْ یَطْمَعُونَ).(۳)

۱- [۱] بحارالأنوار: ۸/۳۴۰.

۲- [۲] شرح عقاید صدوق: ص ۴۸_ ۴۹.

۳- [۳] اعراف/۴۶.

۲. (وَإِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ) .(۱)

۳. (وَنادى أَصْحابُ الأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ) .(۲)

۴. (أَهؤلاءِ الَّذينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمه أُدْخُلُوا الجَنَّهَ لا خَوف عَلَيْكُمْ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) .(۳)

۱. در میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است وبر بالای«اعراف» مردانی هستند که همگان را به سیمایشان می شناسند، آنان بر بهشتیان که هنوز وارد بهشت نشده اند و امید ورود به آن را دارند.(۴) درود می فرستند.

۲. آنگاه که چشم بهشتیان به سوی دوزخیان بیفتد می گویند پروردگارا ما را با ستمگران قرار مده.(۵)

۳. اهل اعراف به مردانی که آنان را به سیمایشان می شناسند، می گویند اموالی را که گرد آوردید وآنچه را که به آن کبر میورزیدید شما را در چنین روزی بی نیاز نساخت.

۱- [۱] اعراف/۴۷.

۲- [۲] اعراف/۴۸.

۳- [۳] اعراف/۴۹.

۴- [۴] این ترجمه بر این اساس است که جمله های (لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ) بیانگر اوصاف بهشتیان است نه اعرافیان هرچند برخی از مفسران این دوجمله را مربوط به اعرفیان دانسته اند ولی به قرینه ای که در آیه چهارم خواهد آمد ترجمه نخست با سیاق آیات مطابق است.

۵- [۵] این ترجمه بر این اساس که ضمیر (أَبصارهم) مربوط به بهشتیان است که هنوز وارد بهشت نشده اندو انتظار آن را دارند . وقتی ناگهان چشمشان به دوزخیان می افتد دست به دعا بلند کرده وجمله یاد شده را می گویند، ولی برخی آن را ازحالات اعرافیان دانسته اند که با توجه به قدر و منزلتی که آنان دارند مضمون آیه سازگار با آنها نیست ولذا برخی ،«اعرافیان» را دوگروه کرده می گویند این قسمت مربوط به طبقه متوسط از اعرافیان است.

۴. اعرافیـان بـازبه دوزخیـان می گوینـد: آیـا این گروه (اشـاره به بهشتیان) همانها هسـتند که شـما درباره آنان سوگنـد یاد می کردیـدکه مشـمول رحمت خدا نمی شوند (در این موقع به بهشتیان که به حکم آیه نخست هنوز وارد بهشت نشده و در انتظار آن هستند می گویند) وارد بهشت شوید، بیمی بر شما نیست و اندوهگین نخواهید بود.

از ایـن جملـه (کـه بـه بهشتیـان می گوینـد) (أُدْخُلُوا الْجَنّه) می تـوان گفت که جمله (لَمْ یَدْخُلُوها) در آیه نخست مربـوط به بهشتیان است که در مرز بهشت قرار گرفته اند و انتظار ورود به آن را دارند وپس از چنین مذاکره ای میان اعرافیان و دوزخیان به آنان گفته می شود وارد بهشت شوید.

تا این جا با متن و ترجمه آیات آشنا شدیم اکنون به تحلیل«اعراف» و«اعرافیان» می پردازیم:

۱. از مجموع آیـاتِ چهارگـانه اسـتفاده می شودکه«اعراف» مقـام بلنـدی است که رجـالی بر آن تسـلط دارنـد و این مقام میان بهشت و دوزخ قرار گرفته و شخصیتهای مسلط بر آن بر همه بهشتیان و دوزخیان اشراف دارند.

۲. اعراف برای خـود موقعیـتی دارد جـدا از بهشت و دوزخ، و از هر دو بیرون است، طبعـاً مشـرفان بر آن (اعرافیـان) نیز در آن ظرف خاص از بهشتیان و دوزخیان جدا وممتاز خواهند بود.

۳. اعرافیان دارای آگاهی و معرفت خاصـی هسـتند که همه اهل محشـر را از نظر سـرنوشت کاملاً می شناسـند و می داننـد چه گروهی باید روانه بهشت وچه گروهی روانه دوزخ شوند.

درباره این که اعرافیان چه افرادی هستند در کتب تفسیر اقوال گوناگونی وجود دارد که تعداد آنها به دوازده قول می رسد که برخی از آنها کاملاً مردود و از

درجه اعتبار ساقط است و برخی که قابل ذکر می باشد در این جا می آوریم:

۱. انسانهای شریف و ممتاز که مشمول لطف و کرم خدا می باشند.

۲. گروهی که خوبی ها و بدی های آنان یکسان بوده و به خاطر یکسانی نه وارد بهشت شده اند، ونه وارد دوزخ و از این جهت در این حد فاصل نگهداری می شوند و سرانجام در پرتو رحمت خدا وارد بهشت می شوند.

۳. ملائکه و فرشتگانی که به شکل مردان درآمده و همگان را می شناسند.

۴. افراد عادل و دادگر امتها که بر وضع افراد امت خود گواهی می دهند.

۵. گروه صالحی که از نظر فقه و علم در مرتبه قابل توجهی هستند.

قول دوم با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا چنین گروهی، شایستگی این را که بهشتیان و دوزخیان را کاملاً ـ بشناسند و به بهشتیان درود گفته و به آنان فرمان دخول دهند، ندارند.

نظریه سوم (فرشتگان به شکل مردان متمثل می شوند) نیز بر خلاف ظاهر آیه است و قرینه ای بر آن وجود ندارد.

نظریه چهارم و پنجم می تواند با نظریه نخست قابل جمع باشد، توضیح این که اعراف و اعرافیان از نظر کمالات معنوی دارای مراتب و درجات می باشند و در میان آنان طبقه ممتاز و انبیا و اولیای الهی هستند و در رده های پایین تر، افراد عادل و صالح هر امت و فقها و علما نیز در زمره اعرافیان می باشند.

۴. مضمون آیات چهارگانه بیانگر دورنمایی از یک حقیقت معنوی است که واقعیت آن را جز در لباس این نوع از بیان نمی توان درک کرد، برای درک

ص : ۵۲۲

حقـایق غیـبی، یکی از طرق، تشبیه معقول به محسوس است، البته تـا آنجـا که اصـل تنزیه خـدشه دار نگردد، گویی در سـرای دیگرکه حکومت مطلقه خدا به طور کامل نمایان می گردد نیز مانند این جهان سه گروه به چشم می خورند:

الف. گروهی متنعم در نعمت ها و سعادتها.

ب. گروهی در زندانها و کیفرگاهها.

ج. گروه مجریان اراده خدا.

گروه نخست به خاطر اعمال نیك، برخوردار از انواع نعمت ها و سعادتمند، و گروه دوم به خاطر بـدرفتاری، محکوم به عقاب و کیفر می باشند.

ولی در این جـا گروه سـومی وجود دارد که به تنظیم امور آنـان و تفکیـك هر گروه از گروه دیگر می پردازنـد بهشتیـان را به سعـادت و دوزخیـان را بـه جهنـم روانـه می سازنـد و در عیـن حـال خـود دارای مراتب و درجـاتی می باشـند و هر طبقه ای از موقعیت ویژه ای برخوردارند.

اعراف در روایات

اینها نکاتی است که از دقت در آیات استفاده می شود ولی این مسأله در روایات نیز مورد توجه واقع شده است که برای جامع بودن این بحث، لازم است به طور فشرده، مضامین مطرح شده در روایات را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

کوتاه سخن این که: در روایات مربوط به اعراف پیرامون دو مطلب بحث شده است:

۱. جایگاه اعراف.

۲. اصحاب اعراف.

در مورد مطلب نخست در روایات دو گونه تعبیر آمده است:

الف. اعراف مکان بلندی است که میان بهشت و دوزخ واقع شده است.

«کُثْبانٌ بَیْنَ الْجَنَّهِ وَالنّارِ».(۱)

ب. اعراف راهی است میان بهشت و دوزخ.

«صراط بین الجنّه والنار».(۲)

باید توجه داشت که مقصود از صراط در این روایت، صراط معروف در قیامت که یکی از منزلگاههای آن به شمار می رود نیست، زیرا صراط معروف آن گونه که از آیات و روایات استفاده می شود راهی است که همگان از آن می گذرند گروهی روانه دوزخ و گروه دیگری روانه بهشت می شوند در حالی که (اعراف) جایگاهی همگانی نیست.

امّا این که: چرا از اعراف با کلمه«صراط» تعبیر شده است؟ باید گفت آن گونه که از ذیل این روایت و روایات دیگر استفاده می شود علت آن این است که گروهی از مؤمنان گنهکار در نقطه ای از اعراف جای داده می شوند و سرنوشت آنان از نظر بهشتی یا دوزخی بودن به شفاعت شافعان وعدم آن بستگی دارد و از این نظر با صراط معروف مشابهت دارد.

و در مورد مطلب دوم(اصحاب اعراف) سه گروه به عنوان اعرافیان شناخته شده اند.

۱- [۱] بحارالأنوار:۸/۳۳۵،باب ۲۵، حدیث۲.

۲- [۲] همان مدرک: حدیث ۳.

۱. امامان معصوم (علیهم السلام)

اکثریت روایات رجال و اصحاب«اعراف» را امامان معصوم (علیهم السلام)دانسته است تعداد روایاتی که مرحوم مجلسی در باب مربوط به«اعراف» نقل نموده است به ۱۴ روایت می رسد و این در صورتی است که وی پس از نقل این روایات می گوید: روایات بسیاری در مورد این که مقصود از«رجال اعراف»، ائمّه (علیهم السلام) می باشند، وارد شده است که در فصلهای مربوط به فضایل آنان نقل خواهد شد.

بنابراین، می توان گفت از نظر احادیث شیعه، جای هیچ گونه تردیدی نیست که امامان معصوم (علیهم السلام) از جمله کسانی هستند که در اعراف قرار دارند و همه دوستان و دشمنان خود را با خصوصیات آنان می شناسند.

۲. گروهی از شیعیان گنهکار

در این باره تنها یک روایت (البته در باب یاد شده) نقل شده است که علاوه بر امامان معصوم (علیهم السلام) گروهی از شیعیان گنهکار نیز در«اعراف» می باشند.

این روایت را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ابو ایوب از برید از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند:

امام صادق (علیه السلام) درباره«رجال اعراف» فرمودند: ائمه صلوات اللّه علیهم می باشند که با (گنهکاران از) شیعیان خود بر«اعراف» قرار می گیرند، در حالی که مؤمنان (پیراسته از گناه) بدون حساب وارد بهشت شده اند، در این حال ائمه (علیهم السلام) به آن گروه از شیعیان گنهکار می گویند به برادران دینی خود بنگرید که بدون حساب وارد بهشت شده اند و مقصود از این آیه که می فرماید:(سَلامٌ

عَلَيْكَمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ) .(۱) همین گروه از شیعیان می باشند(که اگر چه هنوز وارد بهشت نشده اند، ولی آرزوی آن را دارند که به واسطه شفاعت ائمه (علیهم السلام) وارد آن گردند).

آنگه به آنان گفته می شود: به دشمنان خود که در دوزخ می باشند بنگرید و این است مقصود این آیه که می فرماید:

(وَإِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحاب النّارِ قالُوا رَبّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَومِ الظّالمین) (۲). یعنی این گروه چون هنوز سرنوشت معینی ندارند وقتی به اهل دوزخ می نگرند، مضطرب و هولناک می شوند که مبادا سرانجام روانه دوزخ گردند، به همین خاطر با تضرع از خدا می خواهند که آنان را با ظالمان قرار ندهد.

در این هنگام، اصحاب اعراف (ائمه (علیهم السلام)) گروهی از اهل دوزخ را که به چهره هایشان می شناسند مخاطب قرار داده می گویند:

(ما أَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ فی الدُّنْیا وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ).(۳)

یعنی :«امکانات مادی شما که در دنیا به آن فخر فروشی می کردید در این جا هیچ گونه نفعی به شما نرساند».

سپس به دیگر دوزخیان که در دنیا با آنان عداوت و دشمنی میورزیدند خطاب کرده می گویند:

«هؤلاءِ شیعَتی وَاِخْوانی الَّذین کُنْتُمْ اَنْتُمْ تَحْلِفُونَ فِی الدُّنْیا أَنْ لا یَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَتِهِ».

۱- [۱] اعراف/۴۶.

۲- [۲] اعراف/۴۷.

۳- [۳] اعراف/۴۸.

« این گروه از شیعیان گنهکار ما هستند که شما در دنیا سوگند یاد می کردید که رحمت الهی شامل آنان نخواهد شد».

آنگاه به گروه یاد شده می گویند:

(...أُدْخُلُوا الجَنّه لا خَوفٌ عَلَیْکُمْ وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) .(۱)

«داخل بهشت شوید، هیچ ترس و اندوهی بر شما نیست».(۲)

۳. آنان که طاعت ها و گناهانشان برابر است

در این باره نیز یک روایت وارد شده است که«عیاشی» آن را نقل کرده است که امام صادق (علیه السلام) درباره رجال و اصحاب«اعراف» فرمودند: آنان افرادی هستند که حسنات و سیئات یکسانی دارند پس اگر خداوند آنان را به بهشت وارد کند به مقتضای رحمت خود با آنان رفتار کرده است و اگر عذاب نماید، به آنان ظلم ننموده است.(۳)

مقایسه مضامین روایات و آیات

اکنون که با مضامین روایات درباره اعراف آشنا شدیم لازم است آن را با مضامین بدست آمده از آیات در این باره مقایسه کنیم و نسبت آن دو را بدست آوریم:

بخش نخست (جایگاه اعراف) از روایات هیچ گونه منافاتی با آیات ندارد، زیرا از آیات بیش از این استفاده نمی شود که میان بهشت و دوزخ

۱- [۱] اعراف/۴۹.

۲- [۲] بحارالأنوار:۸/۳۳۵، باب ۲۵، حدیث۲.

۳- [۳] بحارالأنوار:۸/۳۳۷، حدیث ۱۱.

واسطه و حایلی است که اعراف نامیده می شود وروایات این حایل را توضیح داده که مکانی بلند یا راهی است میان بهشت و دوزخ.

و در بخش دوم (اصحاب اعراف امامان معصوم (علیهم السلام) می باشند) نیز هیچ گونه منافاتی در مضمون آیات و روایات به چشم نمی خورد، زیرا آیات برای رجال اعراف ذکر مصداق نکرده و تنها برخی از ویژگی های آنان را یادآور شده است که (یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسیماهم و...) و این گروه از روایات مصداق یا کامل ترین مصداق آن را بیان نموده است.

و دو گروه سوم و چهارم یعنی روایت عیاشی و علی بن ابراهیم هر دو بیانگر یک واقعیت می باشند، زیرا هیچ بعید نیست که مقصود از کسانی که حسنات و سیئات آنان برابر است (روایت عیاشی) همان گنهکاران از شیعیان باشند(روایت علی بن ابراهیم).

این تفسیر با آنچه ما قبلًا از ظاهر سیاق آیات بدست آوردیم، هماهنگ نیست، زیرا بنابر بحث گذشته ما دو جمله (لَمْ یَدْخُلُوها وَهُمْ یَطْمَعُون) و (إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ...) مربوط به اهل بهشت می باشد که در مرز بهشت قرار گرفته ولی هنوز وارد آن نشده اند واین دو جمله مربوط به اعرافیان نمی باشد.

و به عبارت دیگر: اعرافیان انسانهای ممتازی هستند که از هر نوع گناه و لغزش پیراسته بوده، بلکه سرنوشت گروهی از اهل محشر از نظر بهشت و دوزخ در اختیار گروهی از آنان است در حالی که مفاد روایات یاد شده این است که برخی از انسانهای گنهکار نیز در زمره اصحاب اعراف قرار دارد.

ممکن است بگوییم اگر چه سیاق آیات با آنچه قبلًا یادآور شدیم

تناسب بیشتری دارد ولی آیات تاب آن را دارد که با مضمون روایات هماهنگ باشد بنابراین همان گونه علّامه مجلسی نیز یادآور شده اند روایت علی بن ابراهیم را وجه جمع میان روایات (و نیز بیانگر مفاد آیات) دانست و اصحاب اعراف را به دو گروه تقسیم نمود:

۱. امامان(و پیامبران و گروهی از انسانهای کامل).

۲. گروهی از شیعیان گنهکار.

همان طور که دو متکلم بزرگ شیعه:«شیخ صدوق رحمه اللّه » و«شیخ مفیدرحمه اللّه » نیز درباره اصحاب اعراف همین نظریه را برگزیده و گفته اند:

در اعراف یاکنار آن گذشته بر رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام)گروه«مرجون لأمر اللّه»نیزهستند که به شفاعت شافعان و مغفرت الهی امیدوارند.

و در هر حال بحث«اعراف» و«اعرافیان» از بحثهای صد در صد نقلی و تعبدی معاد است که جز از طریق وحی، راهی برای درک واقعیت و خصوصیات آن وجود ندارد وبنابرآنچه از قرآن وروایات استفاده می شود در اصل تحقق آن جای هیچ گونه انکاری نیست و بایستی از آن به عنوان یکی از مراحل مسلم جهان دیگر وچگونگی وقوع رستاخیز یاد کرد.

ص : ۵۲۹

۲۵- آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند؟

آیات موضوع

۱. (...أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ) . (آل عمران/۱۳۳)

۲. (وَاتَّقُوا النّارَ الّتی أُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ) . (آل عمران/۱۳۱)

۳. (وَسارِعُوا إِلی مَغْفِرَه مِنْ رَبِّکُمْ وَجَنَّه عَرْضُهَا السَّماواتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ) . (آل عمران/۱۳۳)

۴. (...وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنّات تَجْری تَحْتَها الأَنْهارُ...) . (توبه/۱۰۰)

۵. (...عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ) . (هود/۱۰۸)

۶. (...أُکُلُها دائِمٌ وَظِلُّها...). (رعد/۳۵)

۷. (ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدْ وَما عِنْدَ اللّهِ باق...) . (نحل/۹۶)

۸. (وَلَوْلا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ...) . (کهف/۳۹)

۹. (قُلْ أَذلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...) . (فرقان/۱۵)

۱۰. (وَلا تَدْعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ کُلُّ شَیْء هالِکٌ...)(قصص/۸۸)

ص : ۵۳۱

۱۱. (...وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهيناً) . (احزاب/۵۷)

۱۲. (لَقَدْ كانَ لِسَبَأٍ فی مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمين وَشِمال كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفورٌ) . (سبأ/۱۵)

۱۳. (قيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمی يَعْلَمُونَ) . (يس/۲۶)

۱۴. (اَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيها غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَونَ أَشَدَّ الْعَذابِ) . (غافر/۴۶)

۱۵. (قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنهُمْ وَعِنْدَنا كِتابٌ حَفيظٌ) . (ق/۴)

۱۶. (وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخرى *عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى * عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى). (نجم/۱۳ ۱۵)

۱۷. (...أُعِدَّتْ لِلَّذينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ...) . (حديد/۲۱)

ترجمه آيات

۱.«برای پرهيزگاران آماده شده است».

۲.«از آتشی بپرهيزيد كه برای كافران آماده شده است».

۳.«به سوی آمرزش خدا و بهشتی كه پهنا و فراخی آن به اندازه وسعت آسمانها و زمين است سبقت بگيريد، بهشتی كه برای پرهيزكاران فراهم شده است».

۴.«بهشتی را كه زير درختان آن آب جاری می شود، برای آنان آماده كرده است».

۵.«پاداش جاودان و مستمر».

۶.«خوردنی ها و سايه آن جاودانی است».

۷.«آنچه نزد شماست فانی می شود; امّا آنچه نزد خداست، باقی است».

ص : ۵۳۲

۸.«چرا هنگامی که به باغ خود وارد شدی کلمه "ماشاء اللّه" را بر زبان جاری نکردی؟».

۹.«آیا آن (دوزخ) خوب است؟ یا بهشت جاودانی که پرهیزکاران به آن نوید داده شده اند؟».

۱۰.«با خدا، خدای دیگری را مخوان، جز اوخدایی نیست همه چیز نابود می شود جز ذات او».

۱۱.«برای آنان عذاب خوار کننده آماده کرده است».

۱۲.«در سرزمین "سبأ" برای آن گروه در چپ و راست، دو باغ بود به آنان گفتیم از روزیِ پروردگار خود بخورید و شکر نعمت را بجا آورید این است شهر پاکیزه و پروردگار آمرزنده».

۱۳.«به او گفته شد داخل بهشت شو، وی گفت: ای کاش قوم من از وضع من مطلع می شدند».

۱۴.«صبح و عصر فراعنه بر آتش عرضه می شوند و روز برپایی قیامت خاندان فرعون به سخت ترین عذاب گرفتار می شوند».

۱۵.«ما آنچه را که زمین از مردگان کم می کند می دانیم و پیش ما است کتاب نگهدارنده».

۱۶.«پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرشته وحی را یک بار دیگر نزد«سِدْرَه الْمُنتهی» دید، نزد آن (سدره المنتهی) جنه المأوی است».

۱۷.«برای گروهی که به خدا و رسولان او ایمان آورده اند; آماده شده است».

تفسیر آیات

اشاره

یکی از بحثهای مربوط به بهشت و دوزخ، مسأله وجود کنونی آنها است و از زمانهای دیرینه، این مسأله مطرح شده است این بحث در حالی که جنبه کلامی وعقیدتی دارد، بحث تفسیری و قرآنی نیزهست، یعنی به این مسأله، هم از دریچه دلایل عقلی می توان نگریست وهم از دریچه تفسیری، و با

مراجعه به کتب کلامی روشن می شود که اکثریت دانشمندان اسلامی وجود کنونی آن را پذیرفته ومعتقدند که هر دو، هم اکنون آفریده شده اند.

قول مشهور

محدث و متکلم عالیقدر«شیخ صدوق» در این باره می گوید: اعتقاد ما درباره بهشت و دوزخ این است که آن دو آفریده شده اند وپیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)به هنگام معراج وارد بهشت شد و دوزخ را نیز مشاهده نمود.(۱)

شیخ بزرگوار مرحوم«مفید» در«اوائل المقالات» به نقل اقوال پرداخته و چنین می گوید:

بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و روایات آن را تأیید واهل شرع بر آن اتفاق نظر دارند ولی اکثریت معتزله و خوارج و گروهی از زیدیه می گویند آفرینش کنونی آنها امری ممکن است ولی دلیل بر وجود کنونی آن در دست نیست در حالی که«ابوهاشم جبایی» وجودفعلی آنهارا محال دانسته و معتقد است پیش از برپایی قیامت بهشت و دوزخ آفریده نمی شوند.(۲)

علاّمه حلی در«کشف المراد» اقوال متکلمان را به نحو یاد شده نقل کرده و«قاضی عبدالجبار» را از اندیشه با ابوهاشم یکسان می داند.(۳)

«تفتازانی» در شرح مقاصدمی گوید: اکثریت مسلمانان بر ایننـد که بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند جز«ابوهاشم» و«عبدالجبار» و پیروان آنها که با این نظریه مخالفت کرده اند.(۴)

و گاهی در میان علمای شیعه اندیشه مخلوق نبودن بهشت و دوزخ به مرحوم سید رضی (ت/۳۵۹، م/۴۰۶) و زراره بن اعین(۵) نسبت داده شده

۱- [۱] اوائل المقالات: ص۱۰۲ ۱۰۳.

۲- [۲] بحارالأنوار:۸/۲۰۰.

۳- [۳] کشفالمراد: ص ۲۷۰، ط صیدا.

۴- [۴] شرح مقاصد:۲/۲۱۸.

۵- [۵] تعلیقات اوائل المقالات: ص ۱۰۳.

است ولی برخی مانند«سید شبّر» در صحت نسبت یاد شده به سید رضی تشکیک نموده اند.(۱)

ولی با مراجعه به تفسیر رضی که متأسفانه از آن فقط یک جلد منتشر شده است، صحت نسبت روشن می شود.(۲)

با توجه به آنچه که مرحوم مفید در«اوائل المقالات» نقل کرده است، روشن می شود که درباره آفرینش کنونی بهشت و دوزخ سه نظریه در میان متکلمان اسلامی وجود داشته است.

۱. بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اندو اکثریت مسلمانان این نظریه را پذیرفته اند.

۲. آفرینش هر دو در شرایط کنونی امری است ممکن ولی دلیل بر تحقق فعلی آن در دست نیست و این نظریه مربوط به معتزله وخوارج و گروهی از زیدیه است.

۳. آفرینش بهشت و دوزخ در وضع کنونی امری غیر ممکن است و این نظریه مربوط به«ابوهاشم» و«قاضی عبدالجبار» می باشد.

یادآور می شویم این مسأله جنبه سمعی و نقلی دارد وباید از کتاب وسنت حکم آن را استنباط نمودواگر«ابوهاشم» می گوید آفرینش کنونی آنها محال است، مقصود او محال بالغیر ویا به اصطلاح محال وقوعی است که در پایان بحث به آن اشاره می کنیم. اینک دلایل قول مشهور:

دلایل خلقت بهشت و دوزخ

از بهشت و دوزخ در لسان قرآن به«جنّت» و«جحیم» یا«جهنم» و«نار»

۱- [۱] حقّ الیقین:۲/۲۰۳.

۲- [۲] حقائق التأویل: ص ۲۴۵_ ۲۴۶.

یـاد می شود ولی هرگز مقصود از هر«جنّت» که در قرآن وارد شـده است، بهشت موعود نیست چه بسا قرآن کلمه جنت را در مورد باغهای معمولی این جهان به کار برده است و نباید این آیات ملاک بحث باشد آنجا که می فرماید:

(وَلَوْلا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللّهُ...) .(۱)

«چرا هنگامی که به باغ خود وارد شدی کلمه "ماشاء اللّه" را بر زبان جاری نکردی؟».

و در آیه دیگر می فرماید:

(لَقَدْ کانَ لِسَبَأ فی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمین وَشِمال کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَرَبٌّ غَفورٌ) .(۲)

«در سـرزمین "سبأ" برای آن گروه در چپ و راست، دو باغ بود به آنان گفتیم از روزیِ پروردگار خود بخورید و شکر نعمت را بجا آورید این است شهر پاکیزه و پروردگار آمرزنده».

در این دو آیه کلمه«جنَّت» وارد شـده است و حـاکی از آن است که این جنت موجـود بوده است ولی هرگز مربوط به بهشـت موعود در قیامت نیست.

برخی مانند«تفتازانی» در شـرح مقاصد آیات مربوط به آدم و حوا را که مدتی در بهشت بسر می بردند، ولی به خاطر مخالفت با ارشاد خـدا از آن بیرون شدنـد، گواه بر آفرینش بهشت موعود دانسـته و می گوید مقصود از«جنَّت» در آیات یاد شده همان بهشت موعود برای امم عالم است سپس می افزاید: برخی می گویند مقصود از جنت در آیات آدم وحوا یکی از باغهای وسیع دنیـا است آنگاه این نظر را مورد انتقاد قرار داده می گویـد یک چنین تفسـیر، بازیگری با دین و بی اعتنایی به اتفاق مسـلمانان است.(۳)

ص : ۵۳۶

۱- [۱] کهف/۳۹.

۲- [۲] سبأ/۱۵.

۳- [۳] شرح مقاصد: ۲/۲۱۸.

ولی بـه نظر مـا پافشـاری تفتـازانی بر تفسـیر«جنَّت» در آیـات آدم وحـوا بـه بهشت موعـود، کاملاً ـ بیجـا است و اگر گروهی از مفسـران آن را به بـاغ دنیـوی تفسـیر کرده انـد به خـاطر آیـات خلـود است که می گویـد پس از دخـول به بهشت دیگر از آن خروجی نیست و ساکنان بهشت پیوسته و جاودانه در آنجا زندگی خواهند کرد.

آیـاتی که حاکی از جاودانه بودن ساکنان بهشت است بیش از آن است که در اینجا یادآوری گردد ولی به عنوان نمونه برخی را یادآور می شویم:

۱. قرآن، بهشت را (جَنَّهُ الْخُلْد) می نامد آنجا که می فرماید:

(قُلْ أَذلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...) .(۱)

«آیا آن (دوزخ) خوب است؟ یا بهشت جاودانی که پرهیزکاران به آن نوید داده شده اند؟».

۲. قرآن در آیات بی شـماری بهشتیان را با کلمه (خالِدُونَ)توصـیف می فرماید این آیات سبب شده است که برخی جَنّت آدم و حوا را غیر از بهشت موعود تفسیر کنند.

البته در آیـات خُلـد احتمـال دیگری نیز وجود دارد و آن این که این خلود از آنِ آن گروه از ساکنـان بهشت است که در پرتو عمل صالح به آنجا وارد شوند و در حقّ آنان قرآن می فرماید:

(...عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ) .(۲)

«پاداش جاودان و مستمر».

و امّا انسانی که در خود بهشت متولد گردد آیا او هم جاودانه است یا نه، آیات خلود ناظر به آن نیست.

۱- [۱] فرقان/۱۵.

۲- [۲] هود/۱۰۸.

در هر حال هدف این است که جنت مربوط به آدم وحوا قابلیت هر دو تفسیر را دارد، بنابراین از دلایل قطعی مخلوق بودن بهشت و دوزخی که انسانها بر اثر عمل نیک و بد به آن وارد می شوند، به شمار نمی رود.

بهشت و دوزخ برزخی

آیاتی در قرآن حاکی از آن است که برای برزخیان از نیکوکار وبدکار، بهشت و دوزخی وجود دارد و هم اکنون هر دو مخلوق و آفریده شده اند ولی هرگز این آیات گواه بر مخلوق بودن بهشت و دوزخ مربوط به آخرت نیست و استدلال با آنها برموضوع بحث کاملاً بیگانه است.

قرآن درباره مؤمن به رسولان عیسی که به خاطر ایمانش کشته شد، می فرماید:

(قيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمی يَعْلَمُونَ) .(۱)

«به او گفته شد داخل بهشت شو، وی گفت: ای کاش قوم من از وضع من مطلع می شدند».

جنت در این آیه، جنت برزخی است، نه جنت موعود.

قرآن درباره فراعنه یادآور می شود که آنان پیش از قیامت بر آتش عرضه می شوند و روز قیامت دچار سخت ترین عذاب می گردند، آنجا که می فرماید:

(اَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيها غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَونَ أَشَدَّ الْعَذابِ) .(۲)

«صبح و عصر فراعنه بر آتش عرضه می شوند و روز برپایی قیامت خاندان فرعون به سخت ترین عذاب گرفتار می شوند».

از این بیان روشن می شود که آیاتی که در آنها تنها لفظ جنَّت وارد شده یا

۱- [۱] یس/۲۶.

۲- [۲] غافر/۴۶.

جنت آدم وحوا موضوع بحث قرار گرفته و یا جنت و نار برزخی مطرح شـده است، از آیات محل بحث بیرون بوده و بایـد تنها به آیـاتی چشم بـدوزیم که موضـوع بحث آن بهشت و دوزخ موعود امم عـالم است اینـک در این بـاره می گوییم از برخی از آیات وجود کنونی بهشت و یا دوزخ کاملاً استفاده می شود:

۱. (وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخری *عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی* عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی) .(۱)

«پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرشته حی را نزد«سِدْرَه الْمُنتهی» دید، نزد آن (سدره المنتهی) جنه المأوی است».

مقصود از«جنّه المأوی»، همان بهشت موعود است که در آیات دیگر از آن به جنّات عـدن وماننـد آن تعبیر شده است این آیه به روشـنی می رساند که پیامبر، فرشـته وحی را در کنار«سدره المنتهی» که در جنب آن بهشت جاودان قرار دارد، دیده است و اگر بهشت آفریده نشده بود، یک چنین نشانه دادن، خارج از فصاحت و بلاغت می بود.

۲. آیاتی که در آن از آماده شدن بهشت و دوزخ برای نیکوکاران و بدکاران گزارش داده شده است، می تواند گواه بر وجود کنونی هر دو باشد، مثلاً درباره بهشت می گوید:

(...أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ) .(۲)

«برای پرهیزگاران آماده شده است».

(...أُعِدَّتْ لِلَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ...) .(۳)

«برای گروهی که به خدا و رسولان او ایمان آورده اند; آماده شده است».

۱- [۱] نجم/۱۳_۱۵.

۲- [۲] آل عمران/۱۳۳.

۳- [۳] حدید/۲۱.

(وَاتَّقُوا النّارَ الّتی أَعِدَّتْ لِلْکافِرینَ) .(۱)

«از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است».

و در برخی از آیات کلمه (أَعَدَّ) بکار رفته یعنی آماده نموده است، آنجا که می فرماید:

(...وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنّات تَجْری تَحْتَها الأَنْهارُ...) .(۲)

«بهشتی را که زیر درختان آن آب جاری می شود، برای آنان آماده کرده است».

(...وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً) .(۳)

«برای آنان عذاب خوار کننده آماده کرده است».

این آیـات که در آنها کلمه«اِعْـداد» بکار رفته است حاکی از آماده بودن این دو کانون است و اگر به هنگام نزول وحی وجود نداشت بکار بردن آن نیاز به تأویل دارد و تا موجبی برای تأویل نباشد باید ظاهر را اخذ کرد.

حق این است که ظواهر این آیات تا دلیل قاطع بر تأویل نباشد، حاکی از وجود کنونی بهشت و دوزخ است.

و از میان روایات می توان با روایت«هروی» که از امام هشتم (علیه السلام)نقل حدیث کرده است استدلال نمود وی می گوید: به امام رضا (علیه السلام)گفتم: ای فرزند پیامبر خدا از بهشت و دوزخ به من خبر بده، آیا آن دو الان آفریده شده اند؟

فرمود:«آری. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آنگاه که به معراج رفت از بهشت و دوزخ دیدن نمود، گفتم: گروهی می گویند که بهشت و دوزخ در قلمرو و تقدیر خدا است و در آینده آفریده می شوند.

امام (علیه السلام) فرمود: آنان از ما نیستند وما هم از آنان نیستیم، هر کس خلقت

۱- [۱] آل عمران/۱۳۱.

۲- [۲] توبه /۱۰۰.

۳- [۳] احزاب/۵۷.

بهشت و دوزخ را انکار کند، پیامبر وما را انکار کرده و از ولایت ما بیرون رفته و در آتش دوزخ مخلد خواهد بود».(۱)

۲. ابن عماره از پدر خود نقل کرد که امام صادق (علیه السلام) فرمود: آن کس که چهار چیز را انکار کند شیعه ما نیست و آنها عبارتند از:

۱. معراج، ۲. سؤال قبر، ۳. خلقت کنونی بهشت و دوزخ، ۴. شفاعت.(۲)

۳. و نیز از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: مؤمن کسی است که به یکتایی خدا و رجعت و حلال بودن دومتعه (متعه حج و متعه زنان) ومعراج و سؤال در قبر وحوض کوثر وشفاعت وآفرینش کنونی بهشت و دوزخ و... ایمان بیاورد.(۳)

دلایل منکران

اشاره

منکران خلقت بهشت و دوزخ با دلیل نقلی و عقلی بر مدعای خود استدلال نموده اند که اینک هر دو را یادآور می شویم:

۱. دلیل نقلی

این استدلال مبنی بر دو مطلب استوار است:

الف: آیات قرآنی حاکی از آن است که بهشت جایگاه دایمی و قرارگاه

۱- [۱] بحارالأنوار:۸/۱۱۹ به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) .

۲- [۲] لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ أَنْکَرَ أَرْبَعَهَ أَشْیاء: ۱. المِعْراجَ، ۲. وَالمَسأله فی القَبْر، ۳. وَخَلْقَ الْجَنَّهِ وَالنّارِ، ۴. وَالشَّفاعَه(بحارالأنوار:۸/۱۹۶، حدیث ۱۸۶).

۳- [۳] همان مدرک، حدیث ۱۸۷ و نیز به ج۸، باب الجَنَّه ، احادیث ۳۴، ۱۲۹و ۱۳۰ مراجعه شود.

همیشگی است آنجا که بهشت رابه«جنه الخلد»(۱) و دوزخ را به«دار الخلد»(۲) توصیف می کند و در برخی از آیات نعمت های بهشتی را دایمی توصیف می کند و می فرماید:

(...أُكُلُها دائِمٌ وَظِلُّها...). (۳)

«خوردنی ها و سایه آن جاودانی است».

بنابراین بهشت و دوزخ از لحظه آفرینش باید به صورت یک بنای جاودان و مستمر بماند ودستخوش نابودی و ویرانی نگردد.

ب: آیه قرآن، حاکی است که قبل از برپایی رستاخیز (نفخ صور نخست) همه چیز جز ذات او نابود می شوند چنان که می فرماید:

(...كُلُّ شَیء هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ...) .(۴)

«همه چیز جز ذات خداوند فانی ونابود می گردد».

اکنون با توجه به این دو مطلب باید گفت بهشت و دوزخ آفریده نشده اند، زیرا بر فرض آفرینش باید روز برپایی قیامت نابود گردند در حالی که نابودی آنها با جاودانگی آن دو که آیات نخست از آن حاکی می باشند، ناسازگار می باشند. ولی این استدلال قابل خدشه است، زیرا اساس آن این

۱- [۱] (...ءَذلِكَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...) (فرقان/۱۵) : بگو این دوزخ خوب است یا بهشت دایمی که پرهیزگاران را وعده داده شده است؟

۲- [۲] (ذلِكَ جَزاءُ أَعْداء اللّهِ النّارُ لَهُمْ فیها دارُ الْخُلْدِ جَزاءٌ بِما كانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدونَ) (فصلت/۲۸): این است (آتش) کیفر دشمنان خدا برای آنان است در آن آتش خانه جاودانی به خاطر این که آیات ما را انکار می کنند.

۳- [۳] (مَثَلُ الجَنّهِ الّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ أُكُلها دائِمٌ وَظِلُّها...) (رعد/۳۵).

۴- [۴] قصص/۸۸.

است که مقصود از«شیء» در آیه (کُلّ شَیء هالک) ما سوی اللّه است یعنی تمام موجودات امکانی اعم از دنیوی و اخروی راه هلاک ونابودی را در پیش می گیرند.

در حالی که می توان درباره شیء نظر دیگری را اظهار کرد وآن این که مقصود، موجودات دنیوی است نه اخروی و می توان دایره را از آن هم تنگ تر توصیف کرد و آن این که مقصود از شیء، بتهایی است که آن را می پرستیدند، زیرا در آغاز آیه می فرماید:

(وَلا تَدْعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ کُلُّ شَیْء هالِکٌ...) .(۱)

«با خدا، خدای دیگری را مخوان، جز اوخدایی نیست همه چیز نابود می شود جز ذات او».

اگر نگوییم که مقصوداز«شیء» خدایان دروغین است، با اطمینان می توان گفت مقصود از آن اشیای دنیوی است که در چشم انداز انسانها است وامّا موجودات اخروی که در جهان دیگری هستند و از قداست خاصی برخوردارند، مشمول این آیه نیستند.

می توان بر این مطلب از قرآن شواهدی آورد آنجا که می فرماید:

(ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدْ وَما عِنْدَ اللّهِ باق...) .(۲)

این آیه به جاودانگی آنچه نزد خداست حکم می کند و طبعاً آنچه نزد خدا است غیر خدا است و محکوم به امکان است ولی در عین حال طبق مشیت الهی جاودانه می باشد.

۱- [۱] قصص/۸۸.

۲- [۲] نحل/۹۶.

قرآن برخی از کتابها را به لفظ (حفیظ) که به معنی نگهدارنده است توصیف کرده است آنجا که می فرماید:

(قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ) .(۱)

«ما آنچه را که زمین از مردگان کم می کند می دانیم و پیش ما است کتاب نگهدارنده».

این آیه در پاسخ کسانی آمده است که معاد انسانها را امری بعید می شمردند و گویا می اندیشیدند که پس از مرگ، اجزای بدن مردگان به هم آمیخته می شود و شناسایی آنها مشکل است، قرآن در پاسخ آنان می فرماید:«تمام این حوادث در کتابی محفوظ است و روز قیامت طبق این کتاب بازگردانده می شوند».

به طور مسلم، آیه (کُلُّ شَیْء هالِکٌ) شامل این کتاب نخواهد بود، زیرا طبق ظاهر قرآن این کتاب روز برپایی قیامت ملاک احیای انسانها می باشد ونابودی آن با این که هنوز وقت بهره برداری از آن آغاز نشده است، حکیمانه نخواهد بود.

در اینجا نکته دیگری است و آن این که موجود مجرد را فنایی نیست واگر این آیه شامل این گروه از موجودات باشد باید«هالک» به معنی فقر و حاجت و نیاز به واجب تفسیر گردد(فنای ذاتی).

۲. دلیل عقلی منکران

از میان دلایل عقلی منکران، مسأله«عبث» بودن آفرینش بهشت و دوزخ قابل ملاحظه است، هدف از آفرینش بهشت و دوزخ، این است که نیکوکاران

۱- [۱] ق/۴.

و بـدکاران در آنجـا به سـزای اعمـال خود برسـند و این کـار پس از برپایی قیامت انجام می گیرد بنابراین آفرینش آنها قبل از قیامت عبث خواهد بود.

پاسخ

درباره این نوع اسـتدلال بایـد این جمله را گفت:«که مسـتدل به عقل وخرد بیش ازحـد، بها داده، و عدم درک مصـلحت را به جـای نبـود آن فرض کرده است هرگز برای مـا همه جوانب مسألِه روشن نیست وشایـد در آفرینش آن مصـلحت باشـد که از درک ما بیرون است».

گذشـته از این آماده کردن یک چنین مکان نعمت و یا نقمت در روح انسان مطیع تأثیر شگرفی می گذارد و او را به اطاعت و پیروی از تعـالیم الهی بیشتر سوق می دهـد و به یـک معنی در لطف الهی نسـبت به بنـدگان تأثیر بسـزایی دارد(لطف مقرب نه لطف محصل).(۱)

جایگاه بهشت و دوزخ

هرگـاه بهشت و دوزخ را مخلوق کنونی بـدانیم، بحثی به نام جایگاه آن دو مطرح می شود و انسان حق دارد که از وحی سؤال کند جایگاه این دو مخلوق کجا است؟

پاسخ

آیه نخست که با آن بر مخلوق بودن بهشت استدلال شد، جایگاه آن را

۱- [۱]«محقق لاهیجی» آنگاه که دلایل مثبتان را یادآور می شود می گویـد: حق، مـذهب اول است بنابر دلالت ظواهر آیات و احادیث بر آن با عدم ضرورت تأویل، و نیز داخل است در لطف وعد و وعید کما لا یخفی،(گوهر مراد : ص ۴۸۲).

نیز معین می کند و این که بهشت نزد«سدره المنتهی» است چنان که فرمود:

(وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخری* عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی* عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی).(۱)

بنابراین هر کجا جایگاه سدره المنتهی باشد، جنب آن جایگاه بهشت موعود است و چون جایگاه«سدره المنتهی» تا چه رسد به حقیقت آن برای ما روشن نیست طبعاً جایگاه آن نیز در محاق ابهام خواهد ماند و نمی توان درباره آن اظهار نظر قطعی کرد.

«تفتازانی» در این باره می گوید:«در مورد جایگاه بهشت و دوزخ دلیل روشنی وجود ندارد و اکثریت معتقدند که جایگاه بهشت بالای آسمانهای هفتگانه است و به آیه (عند سدره المنتهی* عندها جنه المأوی) و به سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود:«سقف بهشت عرش خدا است» استناد نموده اند و جایگاه دوزخ را نیز زیر طبقات زمین دانسته اند ولی حق در این مسأله این است که از اظهار نظر قطعی دست برداشته علم آن را به خدای دانا واگذاریم».(۲)

و برخی(۳) از روایات که جایگاه بهشت را در آسمان و دوزخ را در زمین معین می کنند به وسیله عکرمه شاگرد ابن عباس نقل شده و عکرمه یک فرد کاذب و دروغگو است که روایات او قابل استناد نیست.

آری با توجه به برخی از آیات می توان گفت بهشت موجود در دل آسمانها و زمین نیست، زیرا در برخی از آنها وسعت و گنجایش بهشت به مقدار گنجایش آسمانها و زمین معرفی شده است آنجا که می فرماید:

۱- [۱] نجم/۱۲_ ۱۴.

۲- [۲] شرح مقاصد:۲/۲۲۰.

۳- [۳] بحارالأنوار:۸/۱۲۷، حدیث ۲۸.

(وَسارِعُوا إِلی مَغْفِرَه مِنْ رَبِّکَمْ وَجَنَّه عَرْضُهَا السَّماواتُ وَالأَرْضُ أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ) .(۱)

«به سوی آمرزش خـدا و بهشتی که پهنا و فراخی آن به انـدازه وسـعت آسـمانها و زمین است سـبقت بگیریـد، بهشتی که برای پرهیزکاران فراهم شده است».(۲)

بـا توجه به این آیات نمی توان گفت بهشت موعود، در دل آسـمانها و زمین است و همان طور که یادآور شـدیم این مسأله از امور غیبی است که درك آن برای ما بدون راهنمایی قطعی از طریق وحی امکان پذیر نیست.

«علاّمه مجلسی» در باره آفرینش کنونی بهشت ودوزخ و نیز مکان آن دو چنین می گوید:

«این که بهشت و دوزخ آفریـده شـده انـد، مورد قبول جمهور مسـلمانان است، و تنها انـدکی از«معتزله» معتقدنـد که آن دو در روز قیامت آفریده می شوند و آیات و روایات متواتر در این باره عقیده آنان را مردود می سازد.

و امّا این که جایگاه آنها کجاست از روایات چنین استفاده می شود که بهشت بالای آسمانهای هفتگانه است و دوزخ در طبقه هفتم زمین و این نظریه مورد قبول اکثر مسلمانان است».(۳)

جهان مستقل جایگاهی لازم ندارد

سؤال از جایگاه بهشت و دوزخ در صورتی صـحیح است که آن در جزئی از این جهان باشـد به گونه ای که بتوان میان آن دو و این جهان نسبتی برقرار کرد

۱- [۱] آل عمران/۱۳۳.
۲- [۲] مضمون این آیه در سوره حدید آیه ۲۱ نیز وارد شده است:(وَجَنَّه عَرْضُهَاالسَّماواتُوَالأَرْض)
۳- [۳] بحارالأنوار:۸/۲۰۵.

در این صورت جا دارد سؤال کنیم بهشت و دوزخ در کجای این جهان جای گرفته اند و امّا اگر بهشت و دوزخ را جهان مستقل و منفک از این آسمان و زمین بدانیم پرسش از جایگاه آن کاملاً غیر صحیح است.

اصولاً از نظر بحثهای فلسفی بُعد زمانی دارای واقعیتی است که از تحوّل مادّه پدید می آید و به دیگر سخن، حرکت ماده از آن نظر که تدریجی است دو حقیقت را در نظر ما متجلی می سازد یکی حرکت و دیگری زمان، از آن نظر که مادّه، حالات و صفات گوناگون پیدا می کند، مفهوم حرکت، و از این نظر که این دگرگونی تدریجی است نه دفعی مفهوم زمان انتزاع می شود و لذا در فلسفه اسلامی می گویند:«حرکت و زمان دو رویه از یک سکه اند که هر کدام ناظر به واقعیتی است که در جسم متحول وجود دارد».

امّا مکان که جایگاه جسم است در اجزای این جهان قابل تصور هست مثلاً میز را در اطاق جای می دهیم به گونه ای که اطاق ظرف و مکان، و میز جسمی است که آنجا را اشغال می کند ولی اگر مجموع جهان را در نظر بگیریم دیگر برای آن ظرف و مکانی وجود ندارد، بلکه آفرینشِ خود این جهان سازنده جای خود نیز هست، نه این که قبلاً جای فارغی و فضای لامتناهی وجود داشت، سپس خدا این جهان را در دل آن فضا آفرید.

در اینجا گفتاری است که از کاشف«نظریه نسبیت»(نسبیت فیزیکی نه فلسفی) نقل شده است، می گویند وی معتقد به گسترش و فزونی ماده بود و این که جهان پیوسته در حال بزرگ شدن است(۱) وقتی از او سؤال شد این گسترش برای خود جایگاهی لازم دارد وی در پاسخ گفت جهان با گسترش

۱- [۱] شاید آیه کریمه (وَالسَّماء بَنَیْناها بِأَیْد وَإِنّا لَمُوسِعُونَ) (ذاریات/۴۷):« آسمانها را به قدرت برافراشتیم و ما آن را گسترش می دهیم»، ناظر به همین نظریه باشد.

خود مکان خود را نیز می سازد و نیاز به مکان قبلی ندارد.

عین این بیـان دربـاره بهشت و دوزخ حـاکم است،زیرا اگر بهشت و دوزخ برای خود جهان مسـتقل و جـدا از آسـمانها و زمین باشند، سؤال از محل و مکان آن کاملاً غیر منطقی است.

البته این سـخن نه به این معنی است که بهشت و دوزخ وجود مثالی و خیالی دارنـد تا سؤال از جایگاه از آنها ساقط باشد، بلکه ما در عین تصدیق به«معاد عنصری» و به اصطلاح امروزی«معاد مادی»، دو جهان مستقل فرض می کنیم که هر کدام برای خود احکام و قوانین و اوضاع ونسبتهایی دارند و هرگز یکی در دل دیگری نیست.

ص : ۵۴۹

۲۶– چه کسانی در دوزخ جاودانه خواهند بود؟

آیات موضوع

۱.(بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُالنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ). (بقره/۸۱)

۲.(فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هـذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُونَ). (بقره/۷۹)

۳.(وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْفِیها خالِدُونَ) . (بقره/۸۲)

۴.(اَلَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبوا لا یَقُومُونَ إِلاّ کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُالشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبوا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَی اللّهِ وَمَنَ عادَ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ). (بقره/۲۷۵)

۵. (إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُأَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...). (نساء/۴۸)

ص : ۵۵۱

۶.(وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها وَغَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً) . (نساء/۹۳)

۷.(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُأَنْ یُشْرَکَ بِهِ ...) . (نساء/۴۸)

۸.(وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعاً یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَد اسْتَکْثَرتُمْ مِنَ الإِنْسِ وَقالَ أَولِیاؤُهُمْ مِنَ الإِنْسِ رَبَّنَااسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْض وَبَلَغْنا أَجَلَنَاالَّذی أَجَّلْتَ لَنا قالَ النّارُ مَثْویکُمْ خالدینَ فِیها إِلاّ ما شاءَاللّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ* وَکَذلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالِمینَ بعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ) . (انعام/۱۲۸ ۱۲۹)

۹.(وَإِذا جائَتْهُمْ آیَهٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ...) . (انعام/۱۲۴)

۱۰.(...یا مَعْشَرَ الجِنِّ وَالإِنْسِ اَلَمْ یَأْتِکُم رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی...) . (انعام/۱۲۸)

۱۱.(یا بَنی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی فَمَنِاتَّقی وَأَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ* وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ). (اعراف/۳۵ ۳۶)

۱۲.(أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فیها ذلِکَ الْخِزیُ الْعَظِیمُ) . (توبه/۶۳)

۱۳.(ثُمَّ قیلَ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عذابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَونَ إِلاّ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ) .(یونس/۵۲)

۱۴.(وَيَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) . (يونس/۴۸)

۱۵.(أَثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) . (يونس/۵۱)

۱۶.(فَأَمَّا الَّذينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فِيها زَفيرٌ وَشَهيقٌ* خالِدينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَالأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما يُريدُ). (هود/۱۰۷۱۰۶)

۱۷.(فَلا تَکُ فی مِرْيَه مِمّا يَعْبُدُ هؤلاءِ ما يَعْبُدُونَ إِلاّ كَما يَعْبُدُ آبائُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوص) . (هود/۱۰۹)

۱۸. (...وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَه لِلنّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّکَ لَشَديدُ الْعِقابِ) . (رعد/۶)

۱۹.(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَنَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنا جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّهً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفى آذانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً) . (كهف/۵۷)

۲۰.(كَذلِکَ نَقُصّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْباءِ ما قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْناکَ مِنْ لَدُنّا ذِكْراً* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وِزْراً* خالِدينَ فِيهِ وَساءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ حِمْلاً). (طه/۹۹ ۱۰۱)

۲۱.(وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِکَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ). (مؤمنون/۱۰۳)

۲۲.(أَلَمْ تَكُنْ آياتی تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ) . (مؤمنون/۱۰۵)

۲۳.(إِنَّهُ كانَ فَريقٌ مِنْ عِبادى يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَأَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمينَ* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرى وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ). (مؤمنون/۱۰۹ ۱۱۰)

۲۴.(وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَوَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتى حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالحَقِّ وَلا يزنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً* يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً) . (فرقان/۶۸ ۶۹)

۲۵.(إِلاّ مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَملاً صالِحاً فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَنات وَكانَ اللّهُ غَفُوراً رَحيماً) . (فرقان/۷۰)

۲۶.(ثُمَّ كانَ عاقِبَهَ الَّذينَ أَساؤا السُؤى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّهِ...). (روم/۱۰)

۲۷.(وَلَوْ تَرى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصرنا وَسَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنّا مُوقِنُونَ*... فَذُوقُوا بِما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنّا نَسِيناكُمْ وَذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِماكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) . (سجده/۱۲ ۱۴)

۲۸.(إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ) . (سجده/۱۵)

۲۹.(مَنْ كانَ يُريدُ حَرْثَ الاخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فى حَرْثِهِ ...) . (شورى/۲۰)

۳۰.(يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيومَ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ* الَّذِينَ آمَنُوا

بِآیاتِنا وَکانُوا مُسْلِمینَ* ادْخُلُوا الجَنَّهَ أَنْتُمْ وَأَزْواجُکَمْ تُحْبَرُونَ). (زخرف/۶۸ ۷۰)

۳۱.(إِنّ المُجْرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ* لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فیهِ مُبْلِسُونَ* وَما ظَلَمْناهُمْ وَلکِنْ کانُوا هُمُ الظّالِمینَ) . (زخرف/۷۴ ۷۶)

۳۲.(لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ...) . (مجادله/۲۲)

۳۳.(إِلّا بَلاغاً مِنَ اللّهِ وَرِسالاتِهِ وَمَنْ یَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فِیها أَبَداً* حَتّی إِذا رَأَوا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْأَضْعَفُ ناصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً). (جنّ/۲۳ ۲۴)

۳۴.(وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً) . (جنّ/۱۸)

۳۵.(قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبّی وَلا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً) . (جنّ/۲۰)

۳۶.(فَأَنْذَرْ تُکُمْ ناراً تَلَظّی* لا یَصْلیها إِلاّ الأَشْقَی *الَّذی کَذَّبَوَتَوَلّی) . (لیل/۱۴ ۱۶)

۳۷.(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ) . (زلزله/۷)

ترجمه آیات

۱.«آن کس که بدی را کسب کند و خطاهای او بر او احاطه نماید، آنان اهل آتش بوده و در آن جاودانه خواهند بود».

۲.«وای بر کسانی که به دست خود کتاب (تورات) را می نویسند و سپس می گویند این از جانب خدا است تا آن را در ازای بهای اندکی بفروشند وای

بر آنان از آنچه که با دست خود می نویسند و وای بر آنان از آنچه کسب می کنند».

۳.«آنان که ایمان آورده و عمل نیک انجام داده اند اهل بهشت بوده و در آن جاودان خواهند بود».

۴.«آنان که ربا می خورند; ازجای بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن انسانی که شیطان، خرد او را آشفته سازد، این حالت برای آن است که گفتند بیع مانند ربا است با آن که خدا، بیع را حلال و ربا را تحریم کرده است، هر کس که از سوی خدا برای او اندرزی آید و آن را ترک کند پس برای او است گذشته(بخشوده می شود) و کار اوواگذار به خدا است و هر کس به (رباخواری) باز گردد اهل آتش بوده و در آن مخلد خواهند بود».

۵.«خدا هرگز گناه شرک را نمی آمرزد ولی گناهان غیر از آن را برای هر کس که بخواهد، می بخشد و هر کس به خدا شرک ورزد، مرتکب گناه بزرگی شده است».

۶.«هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد; سزای او دوزخ است که جاودانه در آنجا بماند، وخدا بر او خشم گرفته و از رحمت خود دور نموده و برای او عذاب بزرگی را آماده کرده است».

۷.«خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد!».

۸.«روزی (خدا) همگان(جن و انس) را محشور می کند (در آن موقع به گروه جن خطاب می شود) ای گروه جن افراد فراوانی از انس را گمراه کردید، در این موقع دوستان آنان از آدمیان می گویند برخی از ما از برخی دیگر بهره مند شدند (آدمیان در پرتو وسوسه جن در شهوت فرو رفتند وجنیان نیز از این که ما پیرو وسوسه های آنان بودیم لذت بردند و این کار ادامه داشت) تا اجلی را که برای ما مقرر داشته بودی فرا رسید، در این موقع خطاب می آید: آتش جایگاه شما است، جاودانه در آنجا هستید مگر این که خدا بخواهد، خدای تو حکیم و دانا است این چنین برخی از ستمگران را به خاطر اعمالی که انجام می دادند وَلیّ برخی دیگر قرار می دهیم».

ص : ۵۵۶

۹.«هنگـامی که آیه ای به سوی آنـان بیایـد؛ می گوینـد هرگز ایمان نمی آوریم تا آن که به ما داده شود، آنچه که به رسولان خدا داده شده است(یعنی ما نیز طرف وحی بوده و فرشته وحی را مشاهده کنیم)».

۱۰.«ای گروه جن و انس، آیا پیامبران ما به سوی شما نیامدند تا آیات ما را به شما تلاوت کنند...؟».

۱۱.«ای فرزنـدان آدم البته اگر پیامبرانی از شـما به سوی شـما بیایند و آیات مرا بر شـما بخوانند، آن کس که تقوا پیشه سازد و خود را اصـلاح کنـد بر او ترس و انـدوهی نیست ولی آنـان که به تکـذیب آیـات ما برخیزنـد و کبر ورزنـد، اهل آتش بوده و پیوسته در آنجا می باشند».

۱۲.«آن کس که با خدا و رسول او دشمنی ورزد، برای او است آتش دوزخ جاودانه در آن این است خواری بزرگ».

۱۳.«آنگاه به افرادی که سـتم کرده اند گفته می شود، عذاب پیوسـته را بچشـید، جز آنچه را که انجام می دادید جزا داده نمی شوید».

۱۴.«می گویند روز قیامت در چه زمانی خواهد بود اگر راست می گویید».

۱۵.«آیا آنگاه که عـذاب فرود آمـد (به قرآن، به رسالت پیامبر یا به توحیـد) ایمان می آوریـد در حالی که قبلاً خواسـتار چنین عذاب بودید».

۱۶.«آنان که بدبخت شده اند در آتشند آنان را (از شدت درد) آه وناله است تا آسمانها و زمین برقرار است جاودانه در آتشند مگر خدای تو بخواهد، حقّا که پروردگار تو آنچه را که اراده کند، انجام می دهد».

۱۷.«هرگز از آنچـه کـه آنـان می پرسـتند در شـک و تردیـد مبـاش. آنـان جز آنچـه را کـه نیاکـان آنهـا در زمانهـای پیش می پرستیدند نمی پرستند وما بهره آنان را به طور کامل در این جهان خواهیم داد».

۱۸.«پروردگـار تو دارای مغفرت و آمرزش است نسبت به مردم در حـالی که آنـان بر سـتمگری خود می باشـند پروردگـار تو سخت کیفر ده است».

۱۹.«چه کسـی سـتمگرتر از آن کس است که وقتی به آیـات پروردگـارش یـادآوری شود، از آن روی برگردانـده و کارهـای پیشین خود را فراموش نماید، ما بر

دلهـای آنـان پوششـی قرار دادیم از این که بفهمنـد و در گوشـهای آنـان سـنگینی است و اگر به هـدایت دعوت شونـد، هرگز هدایت نمی شوند».

۲۰.«این چنین بر تو اخبار گذشـته را شـرح می کنیم از نزد خود قرآن را به تو داده ایم هر کس از آن روی گردانـد روز قیامت بار سنگینی را حمل می کند پیوسته در مشقت حملِ آن بار می باشد و چه بار بدی است که روز قیامت حمل می نماید».

۲۱.«آن کس که سنجش اعمال او سبک باشد آنان کسانی هستند که زیان کرده اند و در دوزخ جاودانند».

۲۲.«آیا چنین نبودید که آیات من بر شما خوانده می شد و شما تکذیب می کردید؟».

۲۳.«همانا آنگاه که گروهی از بنـدگان من می گفتنـد پروردگارا ایمان آوردیم ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین رحم کننـدگانی، شـما آنـان را به باد مسـخره می گرفتیـد، تا این که آنان سـبب شدنـد که شـما یاد مرا فراموش کنیـد و بر آنان می خندیدید».

۲۴.«آنان که به جز آفریـدگار، خـدایی را نمی خواننـد و نفسـی را که خـدا محترم داشـته است مگر از روی حق نمی کشـند و مرتکب زنا نمی شونـد و هر کس این گناهان را انجام دهـد، کیفری را خواهـد دید. روز قیامت برای او عذاب مضاعف اسـت وبا خواری در آن جاودانه خواهد بود».

۲۵.«بجز فردی که توبه کنـد و ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهـد خـدا گناهان این گروه را به عمل نیک تبـدیل می کنـد و خدا بخشنده و مهربان است».

۲۶.«سرانجام کسانی که عمل بد انجام داده اند این شد که آیات الهی را تکذیب نمودند».

۲۷.«ای کـاش می دیـدی که مجرمـان نزد پروردگـار خود سـرافکنده انـد!(می گوینـد) پروردگارا! دیـدیم و شـنیدیم! ما را باز گردان تـا عمـل نیک انجام دهیم ما (به آنچه که پیامبران دعوت می کردنـد) یقین پیـدا کردیم (به آنان گفته می شود) سـزای این که لقای این روز را فراموش کردیـد بچشـید! ما شـما را فراموش کردیم، عـذاب پیوسـته را در مقابل آنچه انجام داده ایـد، بچشید!».

ص : ۵۵۸

۲۸.«به آیه های ما کسانی ایمان می آورنـد که هر موقع آنها را به یادشان بیاورند، سـجده کنان به زمین بیفتند و خدای خود را با سپاس تسبیح کنند، در حالی که آنان کبر نمیورزند».

۲۹.«آن کس که کشت و زرع آخرت را طلب کند، بر آن می افزاییم».

۳۰.«ای بندگان من! امروز نه ترسـی بر شـماست و نه اندوهگین می شوید! همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسـلیم بودند. (به آنها خطاب می شود:) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید!».

۳۱. («ولی) مجرمان در عـذاب دوزخ جاودانه میماننـد. هرگز عذاب آنان تخفیف نمی یابد، و در آنجا از همه چیز مأیوسـند. ما به آنها ستم نکردیم، آنان خود ستمکار بودند!».

۳۲.«هرگز گروه مؤمن به خدا و روز دیگر (قیامت) را نمی بینی که گروهی را که خدا و پیامبر او را دشـمن داشـته اند، آنان را دوست بدارند».

۳۳.(«من مالك چیزی نیسـتم) مگر این که مأمورم پیام الهی و رسالت او را به شما برسانم و آن کس که نسبت به خدا و رسول او عصیان ورزد برای او است آتش دوزخ، جاودانه وپیوسته در آنجا».

۳۴.«مسجدها از آنِ خدا است با خدا کسی را نخوانید».

۳۵.«من خدایم را می خوانم و کسی را شریك او قرار نمی دهم».

۳۶.«شـما را از آتش شـعلهور بیم داده ام که جز فرد بـدبخت در آن وارد نمی شود کسـی که رسالت رسولان را تکـذیب و به آنان پشت نموده است».

۳۷.«پس هرکس هموزن ذرّه ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند!».

تفسیر آیات

تاریخچه مسأله و اقوال متکلمان

نخستین مسـأله ای که در نیمه نخست قرن اوّل هجری در میـان مسـلمانان مطرح شـد، مسأله حکم مرتکب کبیره است و انگیزه این بحث همان جریان تحکیم بود که علی (علیه السلام) آن را پذیرفت در حالی که برخی از یاران او با وی

مخالفت کردنـد و آن را بر خلاف حکم خـدا تلقی نمودنـد هر چنـد همان گروه، خود، علی (علیه السـلام) را وادار به پذیرش حکمیت نموده بودند ولی بعداً از آن عدول کرده و کار خود و امام را تخطئه نمودند.

در چنین شرایطی مسأله ای تحت عنوان«حکم مرتکب کبیره چیست؟» مطرح گردید.

گروه خوارج ارتکاب کبیره را معادل با کفر دانسـته، قهراً به حکم این که کافر در آتش مخلـد است او را نیز در آتش جاودانه دانستند.

گروه معتزله، مرتکب کبیره را حدّمتوسط میان مؤمن و کافر دانسـتند و معتقد شدند که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه حدّ وسطی است میان آن دو ولی در عین حال اگر توبه نکند و بدون توبه بمیرد، در آتش مخلد خواهد بود.

طوایف دیگر اسـلامی بـا هر دو گروه مخـالفت ورزیـده و برای ایمـان، درجات و مراتبی قایل شدنـد و مرتکب کبیره را مؤمن فاسق دانسـته و هرگز محکوم به خلود در عـذاب نکردنـد، بلکه معتقد شدند که پس از دیدن کیفر اعمال زشت خود، از آتش دوزخ بیرون آمده ووارد بهشت خواهد شد.

اکنون که با تاریخچه مسأله آشنا شدیم به نقل نصوصی از کتابهای کلامی می پردازیم:

۱.«شـیخ مفیـد» می گویـد: خلود در آتش از آن کافران است وبس، نه گروه اهل معرفت ومُقرّ به فرایضـیماننـد نماز، هر چند مرتکب گناه کبیره باشـند و این نظریه علمای امامیه است ومرجئه و اصحاب حدیث (پیروان احمد بن حنبل) با امامیه هم عقیده انـد در حـالی که معتزله خلاـف آن را برگزیـده و معتقدنـد که علاوه بر کافران، مسـلمانان مرتکب کبیره نیز در آتش جاودانه هستند(بشرط این که بدون توبه از دنیا بروند).

امامیه بر این عقیـده انـد که هر کس که به خاطر گناهِ خود در آتش کیفر دیـد از آن نجات یافته وبه سوی بهشت رهسپار می گردد و در آن مخلد خواهد بود در حالی که معتزله می گویند اگر کسی وارد آتش شد برای او خروجی از آن نیست.(۱)

«تفتازانی» در مقاصـد می گویـد: شـکی نیسـت که اهـل بهشت در آن مخلدنـد همچنـان که شـکی نیست که کـافر در دوزخ جاودانه خواهد بود، سـخن درباره مرتکب کبیره است، در حالی که مؤمن به خدا و شـریعت اسلام باشد و بدون توبه بمیرد در این جا دو مسأله است:

۱. آیا قطعاً چنین فردی معذب خواهد بود؟

۲. بر فرض قطعی بودن کیفر او، آیا جاودانه خواهد بود؟

درباره مطلب نخست می گوید: عقیده ما این است که درباره او نمی توان به یکی از دو طرف(عقاب و عفو) حکم نمود، بلکه اختیـار دست خـدا است، اگر بخواهـد عفو می کنـدو اگر بخواهـد کیفر می دهـد و در حالی که«مرجئه» به (۲)طور جدی می گویند مؤمنان گناهکار هیچگاه معذب نمی شوند.(۳)

قاضـی«عضدالـدین ایجی» می گویـد: مرتکبـان کبیره که در عمر خود کار نیکی نیز انجام داده انـد هرگز در آتش مخلـد نمی شوند، زیرا خدا می فرماید:

ص : ۵۶۱

۱- [۱] اوائل المقالات: ص ۱۴.
۲- [۲] تفـاوت نظریه نخست با نظریه مرجئه در دو کلمه خلاصه می شود: قائلان به نظریه نخست«راجیه» می باشـند و راجیه از رجاء به معنی امیـد است، یعنی امیدوارنـد که خـدا عفو کند امّا نه به صورت قطعی و جدی در حالی که گروه دوم«مرجئه» می باشـند و مرجئه از«ارجاء» به معنی«آخر» می باشـد این گروه در تنظیم حیات دینی معتقدنـد که باید ایمان قلبی و لفظی را مقدم داشت و عمل را در مرتبه بعد از آن، و چه بسا هیچ گاه نوبت به عمل نرسد.
۳- [۳] شرح مقاصد:۲/۲۲۸.

(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ) .(۱)

شکی نیست که مرتکب کبیره عمل خیری را انجام می دهد و لااقل ایمان به خدا و رسالت پیامبر دارد و باید نتیجه آن را ببیند همچنان که باید کیفر اعمال زشت خود را نیز ببیند در این صورت نمی توان گفت که نخست به خاطر اعمال نیک وارد بهشت می شود بعداً بخاطر اعمال زشت وارد دوزخ می گردد، زیرا یک چنین ترتیب بر خلاف اجماع مسلمین است، طبعاً صورت دوم متعین خواهد بود و ناگفته پیدا است مرتبه دوم که وارد بهشت شد محکوم به خلود خواهد بود.(۲)

تا اینجا با اقوال و آرای فرق کلامی آشنا شدیم اکنون باید دلایل طرفین را مورد بررسی قرار داد.

دلایل قائلان به عدم خلود

اشاره

قائلان به نظریه عدم خلود از طریق کتاب و سنت و عقل استدلال نموده اند و همگی را در این جا بیان می کنیم:

الف: دلایل نقلی

اشاره

۱. آیه (فَمَنْ یَعْمَـلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ) (۳) و شیوه استدلال با آن روشن گردید و برای توضیح بیشتر یادآور می شویم مؤمن مرتکب کبیره محکوم به ثواب و عقاب می باشد و در تحقق بخشیدن به این دو، سه احتمال وجود دارد:

۱. نخست پاداش ببیند و سپس کیفر، این بر خلاف اجماع است،

ص : ۵۶۲

۱- [۱] زلزله/۷.

۲- [۲] شرح مواقف:۸/۳۰۹.

۳- [۳] زلزله/۷.

بالأخص که در جاودانه بودن بهشتیان کسی شک نکرده است.

۲. هر دو با هم انجام شود، آن نیز ممکن نیست.

۳. طبعاً صورت سوم امکان پذیر خواهد بود، یعنی پس از دخول در آتش وارد بهشت گردد.

در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که این نحو استدلال مبنی بر این است که دلیلی از قرآن و سنت بر خلود این گروه نباشد و گرنه آیه یاد شده نمی تواند گواه گفتار آنان باشد، زیرا از آیات و روایات حاکم بر خلود مرتکب کبیره کشف خواهیم کرد که پاداش ایمان، حبط شده و پس از ثبت در برنامه اعمال از بین رفته است همچنان که قائلان به احباط می گویند و یا کشف خواهیم کرد که از اول پاداش در کار نبوده و پاداش مشروط به شرطی بوده که تحقق نپذیرفته است چنان که قائلان به نفی«احباط» بر این عقیده اند.

خلاصه آیه، یک قانون کلی است و آن این که هر کس عمل خیری انجام داد، نتیجه آن را خواهد دید ولی دیدن نتیجه خیر، متفرع بر وجود خیر است، اگر آیات و روایاتی حکم برخلود کنند، کشف خواهیم کرد که این خیر به آتش معصیت نابود شده و یا از اول خیری در کار نبوده است تا مستوجب پاداش گردد.

و به عبارت سوم این آیه حاکی از یک نوع زمینه مساعد است وبهره گیری از آن در صورتی صحیح است که دلیل بر نابودی زمینه نباشد.

۲. (...وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَه لِلنّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّکَ لَشَدیدُ الْعِقابِ) .(۱)

«پروردگار تو دارای مغفرت و آمرزش است نسبت به مردم در حالی که آنان بر ستمگری خود می باشند پروردگار تو سخت کیفر ده است».

ص : ۵۶۳

۱- [۱] رعد/۶.

این آیه، درباره گروه«گنهکار» دو گزارش می دهد:

۱. این گروه در پوشش مغفرت و رحمت قرار می گیرند.

۲. آنان مشمول کیفرهای جانکاه می باشند.

به مسأله امید با جمله (لَذُو مَغْفِرَه) و به مسأله بیم، با جمله (وَإِنَّ رَبَّکَ لَشَدیدُ الْعِقابِ) اشاره می کند.

مطابق این دو گزارش درباره افراد گناهکار دو احتمال وجود دارد تا مشیّت الهی به کدامیک تعلق گیرد:

مغفرت و آمرزش و یا عقاب وکیفر، و اگر مرتکب کبیره، محکوم خلود در آتش باشد، هرگز نمی توان درباره آنان امید مغفرت داشت امید مغفرت نشانه آن است که حساب آنان با کافران جدا است کافر به طور قطعی در آتش جاودانه است ولی مؤمن گناهکار بر سر دو راهی است تا مشیت الهی (روی ملاکات واقعی) بر کدامیک قرار گیرد.

در اینجا برای این که افراد گناهکار از این آیه سوء استفاده نکنند یادآور می شویم که لفظ (عَلی ظُلْمِهِمْ) اشاره به قانون شکنی هایی است که مربوط به حقوق خدا است و امّا قانونشکنی هایی که ظلم بر مردم است در صورتی مشمول مغفرت است که حقوق آنان جبران شود و در غیر این صورت گزارش دوم درباره آنان قطعی است.

حاصل استدلال این که جمله (عَلی ظُلْمِهِمْ) جمله حالیّه است یعنی خدا نسبت به مردم حتی در آن حالتی که راه ظلم وستم می پیمایند، دارای مغفرت و آمرزش است و به طور مسلم آیه ناظر به گروه غیر تائب است ، زیرا گروه تائب ظالم نیست تا درباره آنان لفظ (عَلی ظُلْمِهِمْ)، بکار رود.

پاسخ

در پاسخ این استدلال همان مطلبی را که در پاسخ دلیل اول آوردیم یادآور می شویم.

و آن این که فرد گنهکار ممکن است مشمول مغفرت و یا مشمول عقاب جانکاه باشد، نتیجه ای که از این آیه می توان گرفت، این است که نمی توان قاطعانه درباره مرتکب کبیره سخن گفت و او را مخلد در آتش دانست، ولی اگر آیه دیگری برخی از گناهان را موجب خلود در آتش دانست چنان که برخی مدعی اند که قتل مؤمن، مایه خلود در دوزخ است، هرگز با این آیه منافاتی نخواهند داشت بلکه آیه دوم گواه بر این خواهد بود که این قسم از گناهان مایه تجلی قهر الهی خواهد بود نه تجلی رحمت او.

و به عبارت دیگر محکوم بخش دوم آیه یعنی (وَإِنَّ رَبّکَ لَشدیدُ العِقاب)خواهند شد.

۳. (إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُأَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ...).(۱)

«خدا هرگز گناه شرك را نمی آمرزد ولی گناهان غیر از آن را برای هر کس که بخواهد، می بخشد و هر کس به خدا شرك ورزد، مرتکب گناه بزرگی شده است».

این آیه که از آمرزش همه گناهان جز شرك گزارش می دهد ناظر به انسانهایی است که بدون توبه بمیرند در این مورد است که خدا مشرکان را از رحمت خود محروم می سازد و امّا آنگاه که چنین گناهکاران توبه کنند از مورد آیه بیرون می باشند زیرا توبه همان طور که مایه آمرزش گناهان کبیره است، مایه

۱- [۱] نساء/۴۸ و ۱۱۶.

آمرزش شرک نیز می باشند و از این که آیه میان مشرک و غیر آن تفصیل می دهد، باید گفت صدر و ذیل آیه مربوط به کسانی است که بدون توبه از جهان بروند، قهراً نتیجه این می شود که اگر چنین انسانی مشرک باشد بخشوده نمی شود ولی غیر مشرک نوید مغفرت در مورد او هست، امّا نه به طور قطعی و سرانجام آیه گواه بر این است که مرتکب کبیره مخلد در آتش نیست، زیرا اگر به طور قطعی مخلد بود وعده آمرزش و لو به طور غیر منجّز صحیح نیست.

ما در باره این استدلال همان نکته ای را که در دو آیه پیشین آوردیم یادآور می شویم و آن این که هرگاه بر مخلد بودن قسمی از مرتکبان کبیره دلیل قطعی در دست باشد به طور مسلم بر دیگر ادلّه مقدم خواهد بود و آیه مورد بحث را به مسأله زمینه و امکان مغفرت نه قطعی بودن آن، تفسیر خواهیم کرد.

کوتاه سخن این که استدلال با این آیات بر عقیده امامیه وغیره در صورتی نتیجه بخش است که مجموع آیات قرآن در زمینه خلود مطالعه شود و تا تکلیف آن آیات روشن نشود; از این نوع از آیات که فقط از زمینه مغفرت گزارش می دهد نمی توان عدم خلود را نتیجه گرفت.

ناگفته پیدا است این آیات را نمی توان بر مغفرت قطعی و بدون چون وچرا حمل کرد، زیرا نتیجه آن دعوت گنهکار به ادامه گناه است و طبعاً مورد بحث، با توبه فرق روشنی دارد به تائب در صورتی نوید مغفرت داده می شود که در خود ایجاد تحول کند وبا تحول روحی این نوع نویدها غرورآور نیست در حالی که این آیات ناظر به گنهکارانی است که هنوز توبه نکرده اند و بر گناه خود باقی مانده اند بنابراین باید مغفرت های وارد در این آیات را یک نوع گزارش از زمینه مغفرت و امید به آن تفسیر کرد.

ص : ۵۶۶

استدلال با روایات

در این مورد یک رشته روایاتی نیز وارد شده است که مرتکب کبیره را غیر مخلد در آتش معرفی می کند اینک برخی از روایات را در اینجا منعکس می کنیم:

۱.«ابن ابی عمیر» می گوید: از«موسی بن جعفر(علیه السلام)» شنیدم که فرمود: خداوند کسی را در آتش به طور جاودانی نگه نمی دارد مگر این که کافر و منکر حق و گمراه و مشرک باشد.(۱)

۲.«عمر بن عوان» از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند : دوزخیان وارد آتش می شوند و سپس به واسطه عفو الهی از آن بیرون می آیند.

۳. امام(۲) هشتم در رساله ای که آن را به عنوان عقاید اسلامی به مأمون نوشت، چنین می فرماید:

خدا مؤمنی را که وعده بهشت داده است، وارد آتش نمی کند و کافری را که وعید دوزخ و خلود در آن داده است، از آتش بیرون نمی آورد ولی گنهکاران اهل توحید وارد آتش می شوند و از آن خارج می شوند و مورد شفاعت قرار می گیرند.(۳)

اصولاً روایات شفاعت که به طور متواتر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)وجانشینان او نقل شده است، کاملاً نظریّه خلود در آتش را نفی می کنند.

محدثان اسلامی از پیامبر نقل می کنند که فرمود:«إِنَّما ادَّخَرْتُ شَفاعَتی

۱- [۱]«لا یُخَلِّدُ اللّهُ فِی النّارِ إِلاّ أَهْلَ الْکُفْرِ وَالجُحودِ وَأَهْلَ الضَّلالِ وَالشِّرکِ»(بحارالأنوار:۸،باب ۲۷، حدیث۱).

۲- [۲]« إِنَّهُمْ یَدْخُلونَ النّارَ بِذُنُوبِهِ وَیخرجُون بِعَفو اللّه»(بحار:ج۸، باب ۲۷، حدیث ۳۲).

۳- [۳] همان مدرک: حدیث ۳۶ در این باره به حدیث ۳۸ نیز مراجعه شود.

لأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أَمّتى».(۱)

«من شفاعت خود را برای مرتکبان کبیره از امت خود ذخیره کرده ام».

هدف از تشریع شفاعت، نجات مرتکبان کبیره است و اگر کسی آیات شفاعت را با توجه به شفاعتی که در میان عرب جاهلی و یهود و نصاری وجود داشت، ملاحظه کند اطمینان پیدا می کند که هدف از شفاعت، آمرزش گناهان کبیره است نه ترفیع درجه، آن هم درباره صالحان وپاکان.

گذشته از این، از آنجا که گناهان صغیره، به خاطر اجتناب از کبیره به حکم آیه (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَونَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ ...).(۲) خود به خود بخشوده می شوند، طبعاً باید آیه را ناظر به آن گروه از گناهان دانست که جز با توبه و شفاعت بخشوده نمی شود وچون فرض این است که توبه نکرده اند، طبعاً باید در ضمن شرایطی در سایه شفاعت بخشوده شوند.

یکی از نقاطی که معتزله در آنجا به پیشداوری پرداخته، همین آیات و روایات شفاعت است، این گروه به خاطر این که مرتکب کبیره را که بدون توبه بمیرد، محکوم به خلود در آتش دانسته اند ومعتقد شده اند که برای او راه نجاتی نیست به خاطر همین اصل آیات و روایات شفاعت را از محور اصلی منحرف کرده و معتقد شده اند که همگی ناظر به صالحان و پاکان است که در سایه شفاعت پیامبر درجات آنان بالا ـ می رود و در حقیقت با صریح گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)«إِنَّما ادَّخَرْتُ شَفاعَتی لأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أُمّتی» مخالفت ورزیده اند.

درباره این استدلال همان نکته ای را که در مورد آیات متذکر شدیم، یادآور می شویم و آن این که شفاعت یک مسأله قطعی است و برای خود شرایطی در«شفیع» و شرایطی در شخص مورد«شفاعت» دارد و بخشی ازاین

۱- [۱] همان مدرک.

۲- [۲] نساء/۳۱.

شرایط در قرآن و احادیث آمده است طبعاً شفاعت مایه بخشودگی همه کبایر نخواهد بود خصوصاً درباره کسی که پیوند معنوی خود را با شفیع قطع کرده است از این جهت نمی توان به حکم آیات و روایات یاد شده در باره همه گناهان کبیره نظر قطعی داد و گفت همه آنان بخشوده می شوند، بلکه باید در این باره آیات و روایاتی را که در رابطه با این مطلب نقش استثنا دارند نیز مورد توجه قرار گیرند چه بسا مرتکبان برخی از کبایر، مانند قتل مؤمن، یا ترک نماز و سکر مستمر، مشمول شفاعت نگردند.

و اگر ما بخواهیم مجموع این آیات و روایات را در برابر دلایل کسانی که بر خلود برخی از مرتکبان کبیره استدلال می کنند، بسنجیم باید بگوییم: مفاد این آیات و روایات مفاد«اصل» یا قاعده و زمینه سازی است، در حالی که دلایل مخالفان حالت«دلیل» را دارند که می توانند بر آیات و روایات پیشین در مقام نتیجه گیری مقدّم باشند.

ب. دلیل عقلی منکران

قائلان به عدم خلود، گذشته بر دلایل نقلی مزبور دلیل عقلی نیز دارند که اجمال آن این است که اگر خدا به مؤمنی که مرتکب گناه کبیره شده و به کافری که به او ایمان نیاورده به یک نظر بنگرد و هر دو را مخلد در عذاب سازد با اصل عدل موافق نخواهد بود.(۱)

آنچه می توان درباره این دلیل عقلی گفت این است که یکسان نگری بر خلاف عقل است ولی هرگز روشن نیست که عذاب این دو گروه (۱. کافر، ۲. مؤمن مرتکب کبیره) یکسان باشند چه بسا ممکن است در عین خلود از نظر کیفیت با هم یکسان نباشند.

۱- [۱] کشف المراد: ص ۲۶۱; شرح مقاصد: ج۲، ص ۲۲۸.

تا اینجا با دلایل نافیان خلود مرتکب کبیره آشنا شدیم وروشن شد که این ادله در عین اتقان کافی برای حکم قطعی به عدم خلود نیست، و تا هنگامی که دلیل مخالف مورد بررسی قرار نگرفته است، نمی توان به طور روشن پیرامون آنها داوری نمود.

اکنون به بررسی دلایل مخالفان که معتزله و خوارج می باشند، می پردازیم:

دلیل قائلان به خلود در دوزخ

معتزله و هر گروهی که درباره خلود مرتکب کبیره در دوزخ با آنان هم عقیده اند، با یک رشته آیات قرآنی بر مدعای خود استدلال نموده اند، بررسی دلایل این گروه در گرو این است که مجموع آیاتی که به طور مطلق پیرامون خلود سخن می گوید وارد بحث کنیم آنگاه با واقع بینی خاصی به تفسیر آنها بپردازیم.

قرآن در آیات مختلف گروههای یاد شده در زیر را مخلد در دوزخ می داند.

اینک اجمال عناوین این گروهها:

۱. کافران.

۲. مشرکان.(۱)

۳. منافقان.(۲)

۴. مرتدان.(۳)

ص : ۵۷۰

۱- [۱] (نحل/۲۹; احزاب/۶۴_ ۶۵; زمر/۷۱_ ۷۲; غافر/۷۶; تغابن/۱۰; بینه/۶ و آیات دیگر).

۲- [۲] توبه/۶۸; مجادله/۱۷.

۳- [۳] آل عمران/۸۶_ ۸۸.

۵. تکذیب کنندگان آیات الهی.(۱)

۶. دشمنان خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).(۲)

۷. عاصیان و متمردان امر خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم). (۳)

۸. ظالمان و ستمگران.(۴)

۹. اشقیاء.(۵)

۱۰. مجرمان.(۶)

۱۱. غوطهوران در خطا.(۷)

۱۲. افراد بدکار.(۸)

۱۳. قاتل مؤمن.(۹)

۱۴. رباخواران.(۱۰)

۱۵. روی گردانان از قرآن.(۱۱)

۱۶. سبک اعمالان .(۱۲)

۱۷. کشندگان.

این عناوین شانزده گانه از نظر قرآن محکوم به خلود در دوزخ می باشند حال آیا همه این عناوین از آن کافران، مشرکان، مرتدان و منافقان است و همگی بیانگر اوصاف این گروههای چهارگانه می باشند، هر چند عبارت آنها با آن عناوین چهارگانه متفاوت است، یا این که مفهوم این عناوین گسترده تر از

۱- [۱] اعراف/۳۶.

۲- [۲] توبه/۶۳.

۳- [۳] جن/۲۲_ ۲۳.

۴- [۴] یونس۵۲; انعام/۱۲۸_ ۱۲۹.

۵- [۵] هود/۱۰۶_ ۱۰۷.

۶- [۶] زخرف/۷۴_ ۷۵; سجده/۱۲_ ۱۴.

۷- [۷] بقره/۸۱.

۸- [۸] فرقان/۶۸_ ۶۹.

۹- [۹] نساء/۹۳; فرقان/۶۸.

۱۰- [۱۰] بقره/۲۷۵.

۱۱- [۱۱] طه/۱۰۰_ ۱۰۱.

۱۲- [۱۲] مؤمنون/۱۰۳_ ۱۰۴.

چهار عنوان پیشین است که به اتفاق مسلمانان مخلد در آتش می باشند ودر نتیجه همه آنان محکوم به خلود در دوزخ می باشند.

داوری پیرامون این مسأله در گرو دو مطلب است:

۱. در تحلیل این آیات و عناوین ذهن خود را از آنچه که امروز به آن مثلاً مجرم و عاصی گفته می شود خالی سازیم و به نوعی به عصر نزول وحی و قرآن بازگردیم، زیرا چه بسا الفاظ قرآن در محیط نزول وحی معانی داشته ولی در طول این چهارده قرن تطورات مختلف به خود گرفته است ولذا یک مفسر نمی تواند در تفسیر آیات قرآن به معانی موجود در ذهن خود و یا اهل لسان امروز، اکتفا ورزد، بلکه باید به ریشه شناسی بپردازد و معانی عصر نزول وحی را بدست آورد.

۲. باید در تفسیر این مفاهیم سیاق آیات را نیز در نظر گرفت، زیرا چه بسا برخی از این مفاهیم مرتکب کبیره را نیز در برگیرد امّا قراین موجود در آیات قبل و بعد از وسعت و گستردگی آن بکاهد و در نتیجه مرتکب کبیره ای که مؤمن باشد را شامل نگردد.

با توجه به این دو مطلب به تفسیر این عناوین که در قرآن وارد شده است می پردازیم.

عناوین چهارگانه نخست جای بحث و گفتگو نیست، زیرا همگی تحت عنوان کافر قرار گرفته اند و در این که همه آنان در آتش مخلدند اختلاف نظری وجود ندارد، و لذا از بحث پیرامون آنها صرف نظر می کنیم و به تفسیر دیگر عناوین می پردازیم:

۱. تکذیب کنندگان آیات الهی

آیه وارد در مورد این عنوان مربوط به کافران است این آیه از خطابات

نخستین است که پس از آفرینش آدم و حوا از جانب خدا به فرزندان آدم خطاب شده است و می فرماید:

(یـا بَنی آدَمَ إِمّـا یَـأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی فَمَنِ اتَّقی وَأَصْـلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ* وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ) .(۱)

«ای فرزندان آدم البته اگر پیامبرانی از شـما به سوی شـما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، آن کس که تقوا پیشه سازد و خود را اصلاح کند بر او ترس و اندوهی نیست ولی آنان که به تکذیب آیات ما برخیزند و کبر ورزند، اهل آتش بوده و پیوسته در آنجا می باشند».

با توجه به مضـمون هر دو آیه روشن می شود که هـدف آن دو این است که مردم در برابر رسولان خـدا دو گروهند، گروهی آنان را تصدیق کرده و گروهی دیگر آنان را تکذیب می کنند، گروه نخست در بهشت و گروه دوم در عذاب دایم.

ناگفته پیدا است که گروه دوم همان کافران ومنکران پیامبران می باشند.

۲. دشمنی با خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

قرآن در این مورد می فرماید:

(أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فیها ذلِکَ الْخِزیُ الْعَظیمُ) .(۲)

«آن کس که با خدا و رسول او دشمنی ورزد، برای او است آتش دوزخ جاودانه در آن این است خواری بزرگ».

۱- [۱] اعراف/۳۵ـ ۳۶.

۲- [۲] توبه/۶۳.

فعل (یُحادِد) از ماده«حدّ» به معنی نهایت و پایان چیزی، اخذ شده است و مقصود در این جا عداوت و دشمنی است و به طور مسلم دشمنی با خدا و رسول او مساوی با تکذیب رسالت رسولان و نبوت پیامبران است و چنین فردی کافر خواهد بود.

گذشته از این، آیه، به حکم سیاق، مربوط به منافقان است که هرگز در باطن ایمان نیاورده و تنها تظاهر به ایمان می کنند.

برای بدست آوردن مفهوم«محادّه» با خدا و رسول می توانید به آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است مراجعه نمایید و از همگی آنها به روشنی به دست می آید که یک چنین رفتار مربوط به گروه غیر مؤمن به خدا و رسول او است چنان که می فرماید:

(لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ...) .(۱)

«هرگز گروه مؤمن به خدا و روز دیگر (قیامت) را نمی بینی که گروهی را که خدا و پیامبر او را دشمن داشته اند، آنان را دوست بدارند».

و مقصود این است که هرگز ایمان با ایجاد رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول او قابل جمع نیست.(۲)

۳. عاصیان و متمردان

قرآن درباره آنان می فرماید:

(إِلاّ بَلاغاً مِنَ اللّهِ وَرِسالاتِهِ وَمَنْ یَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ

۱- [۱] مجادله/۲۲.

۲- [۲] به سوره مجادله، آیه ۵و ۲۰نیز مراجعه شود.

خالِدينَ فِيها أَبَداً* حَتّى إِذا رَأَوا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَأَقَلَّ عَدَداً).(١)

(«من مالك چيزى نيستم) مگر اين كه مأمورم پيام الهى و رسالت او را به شما برسانم و آن كس كه نسبت به خدا و رسول او عصيان ورزد براى او است آتش دوزخ، جاودانه وپيوسته در آنجا».

گروه عاصى آنگاه كه وعيدهاى الهى را ديدند در آن وقت مى فهمند كه چه كسى از نظر يار وياور ناتوان تر و از نظر شمار و تعداد كم تر است؟

هرگاه به جمله (وَمَنْ يَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ...) اكتفا ورزيم، طبعاً آيه معنى وسيعى خواهد داشت كه مؤمنان مرتكبان كبيره را نيز در بر مى گيرد ولى با توجه به سياق آيات خواهيم ديد، اين آيه مربوط به منكران پيامبران و تحقير كنندگان آنان مى باشد، و گواه بر اين مطلب دوچيز است كه يادآور مى شويم:

الف: در اين سوره از آيه ١٨تا ٢٨ محور سخن مشركان وگروه كافران است آنجا كه مى فرمايد:

(وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً) .(٢)

«مسجدها از آنِ خدا است با خدا كسى را نخوانيد».

و باز مى فرمايد:

(قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبّى وَلا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً) .(٣)

«من خدايم را مى خوانم و كسى را شريك او قرار نمى دهم».

بنابراين محور آيات، مشركان و كافران است و طبعاً مقصود از عاصيان و نافرمانان گروهى خواهند بود كه با توحيد او مخالفت ورزيده و اصول و فروع دين خدا را نمى پذيرند.

ب: در آيه (٢۴) آنان را تهديد كرده مى گويد: به زودى آخرت را

١- [١] جن/٢٣ ٢۴.

٢- [٢] جن/١٨.

٣- [٣] جن/٢٠.

می بینید، آنگاه می فهمید که کم یاور و کم شمار کیست؟ و این جمله می فهماند که طرف سخن مشرکان و کافران هستند که پیامبران را به خاطر کم یاوری و این که طرفداران آنان افراد معدودی می باشند، تحقیر می کردند. و با توجه به این دو قرینه نمی توان گفت مقصود از عصیان هر نوع سرپیچی ونافرمانی است به گونه ای که سرپیچی افراد مؤمن را نیز شامل شود.

۴. ظالمان و ستمگران

(ثُمَّ قيلَ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عذابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَونَ إِلاّ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).(۱)

«آنگاه به افرادی که ستم کرده انـد گفته می شود، عذاب پیوسته را بچشید، جز آنچه را که انجام می دادید جزا داده نمی شوید».

در این آیه به افراد ستمگر بیم عذاب پیوسته داده شده است اگر از سیاق آیات صرف نظر کنیم، طبعاً هر نوع ستم و هر نوع ستمگر را در بر می گیرد وشکی نیست که مرتکب کبیره، با قانون شکنی، ستمی بر خود و ستمی بر خدا یا دیگران روا می دارد ولی با توجه به آیات قبل به خوبی روشن می شود که آیه درباره منکران روز قیامت سخن می گوید آنجا که می فرماید:

(وَيَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ) .(۲)

«می گویند روز قیامت در چه زمانی خواهد بود اگر راست می گویید».

و باز می فرماید:

(أَثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) .(۳)

«آیا آنگاه که عذاب فرود آمد (به قرآن، به رسالت پیامبر یا به توحید) ایمان

۱- [۱] یونس/۵۲.

۲- [۲] یونس/۴۸.

۳- [۳] یونس /۵۱.

می آورید در حالی که قبلاً خواستار چنین عذاب بودید».

درباره چنین گروه با این صفات وحالات آیه مورد بحث بیم عذاب مخلد می دهد و می فرماید:

(ثُمَّ قیلَ لِلّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ...) .

با توجه به چنین سیاق نمی توان درباره آیه، غیر از این داوری کرد.

از این بیان می توان مفاد دو آیه دیگر که در آن به ستمگران وعید و بیم خلود در آتش داده شده است، نیز به دست آورد اینک متن آیات:

(وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعاً یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَد اسْتَکْثَرتُمْ مِنَ الإِنْسِ وَقالَ أَولِیاؤُهُمْ مِنَ الإِنْسِ رَبَّنَااسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْض وَبَلَغْنا أَجَلَنَاالَّذی أَجَّلْتَ لَنا قالَ النّارُ مَثْویکُمْ خالدینَ فِیها إِلاّ ما شاءَ اللّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ* وَکَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمینَ بعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ).(۱)

«روزی (خدا) همگان(جن و انس) را محشور می کند (در آن موقع به گروه جن خطاب می شود) ای گروه جن افراد فراوانی از انس را گمراه کردید، در این موقع دوستان آنان از آدمیان می گویند برخی از ما از برخی دیگر بهره مند شدند (آدمیان در پرتو وسوسه جن در شهوت فرو رفتند وجنیان نیز از این که ما پیرو وسوسه های آنان بودیم لذت بردند و این کار ادامه داشت) تا اجلی را که برای ما مقرر داشته بودی فرا رسید، در این موقع خطاب می آید: آتش جایگاه شما است، جاودانه در آنجا هستید مگر این که خدا بخواهد، خدای تو حکیم و دانا است این چنین برخی از ستمگران را به خاطر اعمالی که انجام می دادند وَلیّ برخی دیگر قرار می دهیم».

۱- [۱] انعام/۱۲۸_ ۱۲۹.

البته در این آیه، ظالمان محکوم به خلود در آتشند، ولی هرگاه به سیاق آیات مراجعه شود، روشن می گردد که آیه درباره امتهای پیشین است که انبیا را تکذیب می کردند، و اگر هم مربوط به امت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)است، از آن گروهی است که رسالت او را تکذیب می نمودند، مثلاً در آیه قبل از این دو آیه چنین آمده است:

(وَإِذا جائَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللّهِ...) .(۱)

«هنگامی که آیه ای به سوی آنان بیاید; می گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا آن که به ما داده شود، آنچه که به رسولان خدا داده شده است(یعنی ما نیز طرف وحی بوده و فرشته وحی را مشاهده کنیم)».

و در آیه بعد از این دو آیه، می فرماید:

(...يا مَعْشَرَ الجِنِّ وَالإِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِي...) .

«ای گروه جن و انس، آیا پیامبران ما به سوی شما نیامدند تا آیات ما را به شما تلاوت کنند...؟».

با توجه به آیات قبل و بعد آیه مورد بحث باید گفت مقصود، منکران توحید و رسالت پیامبران و بالاخص رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)است و این گونه افراد جز کافر نمی توانند باشند.

۵. اشقیا

(فَأَمّا الَّذينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فِيها زَفيرٌ وَشَهيقٌ* خالِدينَ فِيها ما

۱- [۱] انعام/۱۲۴.

دامَتِ السَّماواتُ وَالأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ).(۱)

«آنان که بـدبخت شـده اند در آتشـند آنان را (از شدت درد) آه وناله است تا آسـمانها و زمین برقرار است جاودانه در آتشـند مگر خدای تو بخواهد، حقّا که پروردگار تو آنچه را که اراده کند، انجام می دهد».

در این آیه افراد شـقاوتمند و بـدبخت محکوم به خلود در آتش می باشـند مگر این که خـدا اراده کنـد آنان را از آتش بیرون بیاورد.

مفسران، پیرامون این آیه و آیه پس از آن که مربوط به نیک بختان است، از جهات مختلفی بحث کرده اند.(۲)

ولی آنچه برای ما مهم است تفسیر خلود شقاوتمندان در آتش است شکی نیست که هر گناهکاری شقی و هر گناهی به نوعی شقـاوت آفرین است، و شـقاوت دارای مراتب و درجاتی است ولی سـخن در این است که آیا آیه یاد شـده هر نوع شـقاوت و شقاوتمند را در بر می گیرد یامقصود کافری است که در شقاوت به درجه نهایی رسیده است؟

آیه بعدی حاکی است که مقصود آن گروه از شقاوتمندانند که شرک ورزیده و به جای ستایش خدا مخلوق او را ستایش می کنند، چنان که

۱- [۱] هود/۱۰۶_ ۱۰۷.

۲- [۲] گاهی در این باره سخن گفته اند که خدا جاودانگی در دوزخ و بهشت را مقید به برپایی آسمانها و زمین نموده است، در حالی که آسمانها و زمین کنونی پیوسته نیست و با قیام قیامت نابود می شوند، وگاهی درباره استثنا سخن گفته اند: که خدا از مخلـدین در دوزخ وبهشت صورتی را اسـتثنا نموده است که مشـیت او بر خلاف آن تعلق گیرد، آنجا که می فرماید: (إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ) و یک چنین استثنا با خلود سازگار نیست.

می فرماید:

(فَلا تَکُ فی مِرْیَه مِمّا یَعْبُدُ هؤلاءِ ما یَعْبُدُونَ إِلاّ کَما یَعْبُدُ آبائُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوص) .(۱)

«هرگز از آنچه که آنـان می پرسـتند در شک و تردیـد مباش. آنان جز آنچه را که نیاکان آنها در زمانهای پیش می پرستیـدند نمی پرستند وما بهره آنان را به طور کامل در این جهان خواهیم داد».

این آیه به گونه ای گواه بر این است که مقصود از«شـقی» آن شـقاوتمند مشـرکی است که در بدبختی به درجه نهایی رسـیده است.

در آیه دیگر می بینیم پس از کلمه (أَشْقی) واژه (کَذّب) و (تَوَلّی) را آورده است واین گواه بر آن است که در اصطلاح قرآن انسان شقی فردی است که در تبهکاری فرو می رود آنجا که می فرماید:

(فَأَنْذَرْتُکُمْ ناراً تَلَظّی* لا یَصْلیها إِلاّ الأَشْقَی *الَّذی کَذَّبَ وَتَوَلّی) .(۲)

«شـما را از آتش شـعلهور بیم داده ام که جز فرد بدبخت در آن وارد نمی شود کسـی که رسالت رسولان را تکذیب و به آنان پشت نموده است».

۶. مجرمان

قرآن درباره مجرمان می فرماید:

(إِنَّ الْمُجْرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ* لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ فیهِ مُبْلِسُونَ) .(۳)

۱- [۱] هود/۱۰۹.

۲- [۲] لیل/۱۴ ۱۶.

۳- [۳] زخرف/۷۴_ ۷۵.

«مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه اند. عذاب از آنان قطع نمی گردد و آنان در آتش از رحمت حق نومید یا سرافکنده اند».

در این آیه، مجرمان به خلود در آتش محکومند ولی باید دید آیا مقصود هر انسانی است که دست خود را به گناه آلوده ساخته ویا مقصود مجرمانی است که فرمانهای الهی را گردن نهاده و به پیامبران ایمان نیاورده اند؟

آیات قبل بر مطلب دوم گواهی می دهد، زیرا مجموع آیات انسانها را به دو گروه تقسیم می کند:

۱. مؤمن به آیات الهی، که سزای او بهشت است.

۲. مجرم، که سزای او عذاب جاودانه است.

و از تقابل این دو گروه می توان وضع گروه دوم را به دست آورد.

درباره گروه نخست می فرماید:

(یا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیومَ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ* الَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَکانُوا مُسْلِمینَ* ادْخُلُوا الجَنَّهَ أَنْتُمْ وَأَزْواجُکُمْ تُحْبَرُونَ) .(۱)

و درباره گروه دوم چنین می فرماید:

(إِنّ المُجْرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ* لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فیهِ مُبْلِسُونَ* وَما ظَلَمْناهُمْ وَلکِنْ کانُوا هُمُ الظّالِمینَ).(۲)، (۳)

ص : ۵۸۱

۱- [۱] زخرف/۶۸_ ۷۰.

۲- [۲]« ای بندگان من امروز بر شما ترسی نیست و شما اندوهگین نیستید کسانی که در دنیا به آیات ما ایمان آورده و تسلیم قوانین (ما) بودند(پس به آنان خطاب می شود) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید». (زخرف/۷۴_۷۶).

۳- [۳]«مجرمان، جاودانه در عذاب دوزخ می باشند، درعذاب آنان تخفیف داده نمی شود و آنان در آنجا از همه چیز مأیوسند».

از این درباره گروه نخست با جمله (اَلَّذِینَ آمَنُوا) یاد کرده می توان گفت که مقصود از مجرمان،گروهی است که به آیات الهی ایمان نیاورده اند.

علاوه بر این ملاحظه مجموع آیات سوره که از سوره های مکی است می رساند که محور سخن، مشرکان و کافرانند که به آیات الهی پشت پا زده و در عداد مجرمان کافر درآمده اند و غالب نکوهش هایی که در سوره های مکی آمده است مربوط به مشرکان و کافران می باشد.

باز قرآن درباره مجرمان چنین می فرماید:

(وَلَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصرنا وَسَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنّا مُوقِنُونَ*... فَذُوقُوا بِما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا إِنّا نَسِیناکُمْ وَذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .(۱)

«ای کاش می دیدی که مجرمان نزد پروردگار خود سرافکنده اند!(می گویند) پروردگارا! دیدیم و شنیدیم! ما را باز گردان تا عمل نیک انجام دهیم ما (به آنچه که پیامبران دعوت می کردند) یقین پیدا کردیم (به آنان گفته می شود) سزای این که لقای این روز را فراموش کردید بچشید! ما شما را فراموش کردیم، عذاب پیوسته را در مقابل آنچه انجام داده اید، بچشید!».

مقصود از مجرمان در این جا گروه غیر مؤمن به سرای دیگر و شرایع پیامبران است و در خود این آیات و آیات دیگر، قرینه بر این مطلب موجود است مثلاًـ هنگامی که این گروه عذاب الهی را می بینند، می گویند(إِنّا مُوقِنُونَ) و این کلمه حاکی از این است که پیش از این به قوانین الهی یقین و اعتقاد نداشتند.

ص : ۵۸۲

۱- [۱] سجده/۱۲_۱۴.

در آیه بعد، اوصاف مؤمنان را متذکر می شود و می فرماید:

(إِنَّما یُؤْمِنُ بِآیاتِنا الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ) .(۱)

«به آیه های ما کسانی ایمان می آورند که هر موقع آنها را به یادشان بیاورند، سجده کنان به زمین بیفتند و خدای خود را با سپاس تسبیح کنند، در حالی که آنان کبر نمیورزند».(۲)

۷. فرو رفتگان در خطا

(بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَهً وَأَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ).(۳)

«آن کس که بدی را کسب کند و خطاهای او بر او احاطه نماید، آنان اهل آتش بوده و در آن جاودانه خواهند بود».

در این آیه آن گروه را مخلد در آتش دانسته که دارای دو خصوصیت باشند:

۱. مرتکب گناه شوند.

۲. آن قدر در این کار اصرار ورزند که خطا بر آنان احاطه نماید.

احاطه خطا آن حالت نفسانی است که از گناه برمی خیزد و در انسان حالتی را پدید می آورد که تمام طرق هدایت به سوی او بسته می شود دیگر

۱- [۱] سجده/۱۵.

۲- [۲] این آیه، از آیات قرآن است که سجده واجبه دارد. خوانندگان گرامی در هنگام خواندن آیه، سجده واجبه را فراموش نکنند.

۳- [۳] بقره/۸۱.

سخن پیامبران و دیگر منادیان الهی در او تأثیر نمی کند.

بنابراین آیه هر نوع مرتکب کبیره را شامل نمی شود و به همین خاطر به جمله نخست (کَسَبَ سیِّئَةً) اکتفا نکرد، بلکه جمله دوم را آورد و فرمود: (وَأَحاطَتْ بِهِ خَطیئَتُهُ) یعنی گناه و خطا بر قلب او احاطه کند به گونه ای که انسان محاط خطا و خطا محیط بر او باشد یک چنین انسانی که غرق خطا و گناه است دیگر راه هدایت به روی او بسته می شود، نه از درون به حق راهی پیدا می کند و نه از بیرون قابل نفوذ است و یک چنین فرد جز کافر و یا آن گروهی که بر اثر اعمال زشت منتهی به ارتداد و تکذیب آیات الهی می شوند، نیست.

قرآن درباره گروهی از بدکاران یادآور می شود که سرانجام زندگی آنان به تکذیب آیات الهی منجر می شود چنان که می فرماید:

(ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذینَ أَساؤا السُؤی أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ ...) .(۱)

«سرانجام کسانی که عمل بد انجام داده اند این شد که آیات الهی را تکذیب نمودند».

از این جهت باید توجه نمود که گناه اندک با ایمان ناسازگار نیست ولی هرگاه انسانی عملاً مادیگرا شد و به احکام دین احترام نگذاشت سرانجام، این مادیگری عملی، سر از مادیگری فکری وعقیدتی بیرون می آورد و یک عمر گناه تبدیل به تکذیب آیات الهی می گردد.

گذشته از این سیاق آیات حاکی از آن است که مقصود گروه کافر از بنی اسرائیل است، آنجا که می فرماید:

(فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ

۱- [۱] روم/۱۰.

لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قلیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُونَ) .(۱)

«وای بر کسانی که به دست خود کتاب (تورات) را می نویسند و سپس می گویند این از جانب خدا است تا آن را در ازای بهای اندکی بفروشند وای بر آنان از آنچه که با دست خود می نویسند و وای بر آنان از آنچه کسب می کنند».

و در آیه بعد از آیه مورد بحث می فرماید:

(وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ).(۲)

«آنان که ایمان آورده و عمل نیک انجام داده اند اهل بهشت بوده و در آن جاودان خواهند بود».

از مقابله (وَالَّذینَ آمَنُوا) با آیه مورد بحث (بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَهً)می توان گفت محور بحث در این آیه ها کافر و مؤمن است که اولی در آتش مخلد،و دومی در بهشت جاودان است.

۸. افراد بدکار

قرآن در باره بندگان شایسته و وارسته الهی می فرماید:

(وَالَّذِینَ لا ـ یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَوَلا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالحَقِّ وَلا یَزنُونَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً* یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهاناً) .(۳)

ص : ۵۸۵

۱- [۱] بقره/۷۹.

۲- [۲] بقره /۸۲.

۳- [۳] فرقان/۶۸_ ۶۹.

«آنان که به جز آفریدگار، خدایی را نمی خوانند و نفسی را که خدا محترم داشته است مگر از روی حق نمی کشند و مرتکب زنا نمی شوند و هر کس این گناهان را انجام دهد، کیفری را خواهد دید. روز قیامت برای او عذاب مضاعف است وبا خواری در آن جاودانه خواهد بود».

در این آیه به«مشارالیه ذلِكَ» بیم خلود در عذاب داده شده است ولی باید دید کلمه ذلك به چه اشاره می کند در آغاز آیه از سه عمل نکوهیده یاد شده که افراد مؤمن آن را ترک می کنند و آن سه عمل عبارتند از:

۱. شرك، ۲. قتل نفس محترم، ۳. زنا.

سپس می گوید: هر کس این کار را انجام دهد کیفر می بیند و کیفر او دو چندان بودن عذاب وخلود در آن است.

اکنون باید دید این کیفر از آن کیست؟

در اینجا احتمالاتی هست:

الف: مقصود جمله اخیر آیه است(ولا ـ یَزْنُونَ) در این صورت گواه بر این است که مرتکب این گناه کبیره در آتش مخلّد است.

ب: مقصود مشرك و یا قاتل نفس محترم است.

ج: مقصود همه این اعمال نکوهیده است.

احتمال نخست بسیار بعید است ،زیرا اگر مقصود فرد زناکار باشد مضاعف بودن عذاب وجهی ندارد در حالی که گناهان بزرگتر از آن عذاب دو چندان ندارند.

احتمال دوم نیز از نظر قواعد زبان صحیح نیست، زیرا هرگز صحیح نیست گوینده ای سه مطلب را بگوید سپس بدون قرینه، تنها به اوّلی و دومی اشاره کند و حکمی را به آن دو اختصاص دهد.

ص : ۵۸۶

طبعاً باید گفت مقصود احتمال سوم است. یعنی آن کس که هر سه را مرتکب شود و در عین شرک، انسان محترمی را بکشد و مرتکب زنا گردد در این صورت جاودانگی عذاب، دلیل بر جاودانه بودن عذاب مرتکب کبیره نیست، زیرا شرک همان گونه که در آغاز بحث گفتیم مورد اتفاق است.

خلاصه: به دو قرینه می توان گفت: این حکم از آن گروهی است که دارای سه رفتار نکوهیده باشند.

۱. مضاعف بودن عذاب.

۲. استثنایی که پس از حکم به خلود آمده است و در آن استثنا سخن از ایمان و عمل صالح و توبه به میان آمده است و این حاکی از این است که محکومین به خلود در عذاب، فاقد ایمان و عمل صالح بوده اند، ولی در صورتی از این عذاب، رهایی پیدا می کنند که نخست رابطه خود را از کردار زشت خود قطع کرده و به خدا روی آورند(توبه) و ایمان بیاورند و ایمان آنان میوه شیرین خود (عمل صالح) را نشان دهد چنان که می فرماید:

(إِلّا مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَملاً صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَنات وَکانَ اللّهُ غَفُوراً رَحیماً) .(۱)

«بجز فردی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد خدا گناهان این گروه را به عمل نیک تبدیل می کند و خدا بخشنده و مهربان است».

در اینجا پاسخ یک پرسش باقی است و آن این که: شرک به تنهایی کافی در خلود است و دیگر نیازی به انضمام دو عمل دیگر (قتل نفس محترم و زنا) ندارد، ولی پاسخ آن روشن است، زیرا انضمام این دو، مایه«مضاعف بودن» گناه است نه خلود در آتش.

ص : ۵۸۷

۱- [۱] فرقان/۷۰.

۹. روی گردانان از قرآن

(كَذلِكَ نَقُصّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ ما قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْناكَ مِنْ لَدُنّا ذِكْراً* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وِزْراً* خالِدينَ فِيهِ وَساءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ حِمْلًا).(۱)

«این چنین بر تو اخبار گذشته را شرح می کنیم از نزد خود قرآن را به تو داده ایم هر کس از آن روی گردانـد روز قیامت بار سنگینی را حمل می کند پیوسته در مشقت حملِ آن بار می باشد و چه بار بدی است که روز قیامت حمل می نماید».

در این آیه کلمه (خالِدینَ فیهِ) آمـده است و مرجع ضـمیر در«فیه» کلمه«وزر» است که مقصود از آن بـار سـنگینی گنـاه اسـت وجاودانگی در«وزر» کنایه ازخلود در کیفر آن می باشـد طبعاً آیه گواه بر این است که روی گردانان از قرآن در عـذاب مخلد خواهند بود.

ولی بایـد دیـد مقصود از اعراض از قرآن چیست؟ مقصود اعراض از تلاوت و یـا اعراض از عمـل به برخی از احکـام آن نمی باشـد،بلکه مقصود این است که به آن ایمـان نیـاورده و آن را نادیـده بگیرد، زیرا محور آیـات گروه کـافر است که به رسالت پیامبر و روز معاد ایمان نیاورده بودند.

اصولاً در برخی از آیات اعراض از قرآن با کفر و بی ایمانی یکسان شمرده است آنجا که می فرماید:

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَنَسِیَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنا جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفى آذانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً).(۲)

ص : ۵۸۸

۱- [۱] طه/۹۹ ۱۰۱.

۲- [۲] کهف/۵۷.

«چه کسی ستمگرتر از آن کس است که وقتی به آیات پروردگارش یادآوری شود، از آن روی برگردانده و کارهای پیشین خود را فراموش نماید، ما بر دلهای آنان پوششی قرار دادیم از این که بفهمند و در گوشهای آنان سنگینی است و اگر به هدایت دعوت شوند، هرگز هدایت نمی شوند».

۱۰. سبک میزانان در روز رستاخیز

قرآن درباره این گروه می فرماید:

(وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ) .(۱)

«آن کس که سنجش اعمال او سبک باشد آنان کسانی هستند که زیان کرده اند و در دوزخ جاودانند».

ظاهر آیه این است که هر سبک میزانی در دوزخ جاودان است حالا اگر مسلمانی که عمل نیک و بد هر دو را انجام داده ولی اعمال بد او بیش از اعمال نیك او باشد، در این صورت او در شمار سبك میزانان بوده و در دوزخ جاودان خواهد بود، نتیجه این می شود که مرتکب کبیره در صورتی که«سیئات» او بر«حسنات» وی فزونی یابد مخلد در دوزخ خواهد بود، و در نتیجه، آیه بر مخلّد بودن گروه خاصی از مؤمنان مرتکب کبیره دلالت دارد.

البته این ظاهر آیه است ولی اگر در سیاق آیات دقت شود روشن می شود که مقصود گروه کافر است که رسالت پیامبران را تکذیب می کردند چنان که در آیه بعد می فرماید:

(أَلَمْ تَکُنْ آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ) .

«آیا چنین نبودید که آیات من بر شما خوانده می شد و شما تکذیب می کردید؟».

۱- [۱] مؤمنون/۱۰۳.

همچنان که در پنج آیه بعد می فرماید:

(إِنَّهُ كانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبادِى يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَأَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمِينَ* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِى وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ).

«همانا آنگاه که گروهی از بندگان من می گفتند پروردگارا ایمان آوردیم ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی، شما آنان را به باد مسخره می گرفتید، تا این که آنان سبب شدند که شما یاد مرا فراموش کنید و بر آنان می خندیدید».

با توجه به این آیات می توان گفت مقصود از سبک میزانان گروههای تکذیب کننده و غیر مؤمنی است که در روز رستاخیز از زیانکاران خواهند بود.

۱۱. رباخواران پس از تحریم

(اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبوا لا يَقُومُونَ إِلاّ كَما يَقُومُ الَّذِى يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبوا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبوا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهى فَلَهُ ما سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللّهِ وَمَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ).(۱)

«آنان که ربا می خورند؛ ازجای بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن انسانی که شیطان، خرد او را آشفته سازد، این حالت برای آن است که گفتند بیع مانند ربا است با آن که خدا، بیع را حلال و ربا را تحریم کرده است، هر کس که از سوی خدا برای او اندرزی آید و آن را ترک کند پس برای او است گذشته(بخشوده می شود) و کار اوواگذار به خدا است و هر کس به (رباخواری) باز گردد اهل آتش بوده و در آن مخلد خواهند بود».

ص : ۵۹۰

۱- [۱] بقره/۲۷۵.

ظاهر آیه، هر چند مطلق رباخواران را به خلود در آتش تهدید می کند ولی با دقت در جمله (وَمَنْ عادَ) می توان گفت که مقصود آن گروه از رباخوران هستند که پس از شنیدن تحریم الهی باز به عمل رباخواری ادامه داده و منطق آنان پس از تحریم همان منطق است که قبل از تحریم داشتند اگر قبل از تحریم می گفتند بیع و ربا یکسان است پس از تحریم به تشریع الهی اعتنا نکرده باز می گویند بیع و ربا یکسان بوده و میان آن دو تفاوتی نیست و نتیجه این می شود که تشریع الهی را نپذیرفته ووحی الهی را تکذیب می کردند.

و به عبارت روشن تر قبل از آمدن آیه تحریم ربا، رباخواران از دو نظر انحراف داشتند:

۱. انحراف عقیدتی، که بیع را با ربا یکسان می انگاشتند.

۲. انحراف عملی، که معاملات ربوی انجام می دادند.

آیه می فرماید: تا قبل از تشریعِ حرمت ربا، این دو انحراف آنان مورد مؤاخذه واقع نمی شود ولی پس از تشریع هر کس باز هم در این دو نوع انحراف (عقیدتی و عملی) باقی بماند مخلد در دوزخ خواهد بود.

آری اگر موضوع خلود در آتش رباخواری پس از تشریع حرمت آن باشد، خواه از نظر عقیده انحرافی رخ دهد یا ندهد; در این صورت می توان گفت آیه، بر مدعای قائلان به مخلد بودن مرتکب کبیره در عذاب دلالت دارد، ولی هیچ گونه قرینه ای در آیه مورد بحث و آیات دیگر در این مطلب وجود ندارد و قدر متیقن ازجمله (فَمَنْ عادَ) این است که به هر دو نوع انحراف قبل از تشریع حرمت ربا و یا به انحراف نخست باز گردند و در کفر چنین فردی جای تردید نیست.(۱)

۱- [۱] به مجمع البیان:۲/۳۸۹ ; و المیزان:۲/۴۱۸ رجوع نمایید.

۱۲. قاتل مؤمن بی گناه

قرآن درباره قتل مؤمن به صورت عمد چنین می فرماید:

(وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها وَغَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً) .(۱)

«هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد; سزای او دوزخ است که جاودانه در آنجا بماند، وخدا بر او خشم گرفته و از رحمت خود دور نموده و برای او عذاب بزرگی را آماده کرده است».

این آیه ، بزرگترین و شاید یگانه دلیل قائلان به ابدی بودن عذاب مرتکب کبیره است و در تمام کتابهای کلامی برای این نظریه با این آیه استدلال شده است واستدلال به ظاهر این آیه نسبت به آیات گذشته از قوت بیشتری برخوردار است.

شأن نزول نیز نظریه قائلان به خلود را در خصوص این مورد تأیید می کند.

«طبرسی» می نویسد:«هشام بن صبابه» به وسیله«بنی النجار» کشته شد، برادر هشام به نام قیس شکایت را به حضور رسول خدا برد حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) قیس بن هلال فهری را همراه او به سوی قبیله بنی النجار،اعزام کرد و به«فهری» گفت به«بنی النجار» بگو اگر قاتل اورا می شناسید; معرفی کنید تا قیس، قصاص کند و اگر نمی شناسید;دیه مقتول را به او بپردازید«فهری» پیام رسول خدا را به بنی النجار رساند و آنان دیه پرداختند، مأمور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با«قیس» پس از اخذ دیه بازگشتند ولی در نیمه راه برادر مقتول دچار وسوسه شیطانی شد و با خود گفت، کاری انجام ندادی. دیه برادرت را گرفتی... چه بهتر این فرد که همراه تو است بکشی تا نفس در مقابل نفس کشته شود، دیه نیز

۱- [۱] نساء/۹۳.

به عنوان یک درآمد برای تو باشد. سرانجام مأمور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را با سنگ بزرگی کشت و بر شتر سوار شد و به مکه بازگشت در حالی که از اسلام به کفر برگشته بود.(۱)

در این مورد مخالفان نظریه خلود پاسخهایی گفته اند که یادآور می شویم:

۱. مقصود از (مُتَعَمِّداً) این است که فردی مؤمن را به خاطر ایمانش بکشد و طبعاً در این صورت، قاتل، کافر خواهد بود.

۲. مقصود از«خلود» اقامت ممتدی است که در عرف به این گونه اقامتها عنوان جاودانه نیز بکار می رود مثلاً کسی که خانه ای را برای سکونت خریداری کند می گوید: خانه همیشگی ما است در حالی که به عنوان موقت است حتی احتمال دارد پس از مدتی عوض کند.

۳. آیه هر چند ظاهر در خلود در آتش است ولی هرگز صریح در قطعی بودن این جزا نیست ممکن است از طریق توبه یا شفاعت مشمول عفو الهی گردد در این صورت با شرک که حتمی بودن حکم درباره او اعلام شده است، تفاوت پیدا می کند قرآن درباره مشرک با قاطعیت هر چه تمامتر می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُأَنْ یُشْرَکَ بِهِ ...) .(۲)

با اعلام این مطلب نمی توان گفت: ممکن است مشرک مشمول شفاعت قرار گیرد در صورتی که در آیه مورد بحث می گوید: او در آتش مخلد است، در این صورت می توان احتمال داد که در پرتو شفاعت از این عذاب جانکاه آزاد گردد.

خلاصه، فرق است بین این که مثلاً رئیس بگوید فلانی را نمی بخشم و بین این که بگوید او زندان ابد دارد. جمله نخست تاب این که از طریق

۱- [۱] مجمع البیان:۵/۹۲_ ۹۳.

۲- [۲] نساء/۴۸.

شفاعت خلاصی پیدا کند ندارد بالأخص که شفاعت با رضایت خدا انجام می شود وخدا عدم رضایت خود را اعلام نموده است در حالی که در دومی احتمال پذیرفته شدن شفاعت باقی است.

این پاسخها همان پاسخهایی است که مفسران در ذیل آیه بیان کرده اند، ولی در این جا مطلب چهارمی نیز هست که هرگز دور از اعتبار نیست و آن این که در میان مرتکبان کبایر یک گروه که دست خود را به چنین گناه بزرگ آلوده کرده اند محکوم به خلود در دوزخ باشند و ما هرگز از گروهی نیستیم که قبلاً ـ مدعا را بسازیم آنگاه به دنبال دلیل آن برویم، ما باید عقاید را، بر قرآن عرضه بداریم، هرگاه قرآن در مورد مسلمانی گنهکار او را محکوم به خلود در عذاب نمود، ما به حکم تسلیم در برابر قرآن باید پذیرا گردیم چیزی که هست صدوق در کتاب توحید از ابن ابی عمیر نقل می کند که امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمود:

«خدا در آتش جز اهل کفر و انکار را مخلد نمی سازد، یعنی گمراهان ومشرکان حتی آن کس که از گناهان کبیره دوری جوید از گناهان کوچک او سؤال نمی شود گوید از او پرسیدم شفاعت از آن چه گروهی از مؤمنان است، فرمود : پدرم از پدرانش نقل کرده اند که پیامبر فرمود: شفاعت من مربوط به مرتکبان کبیره از امت من می باشد و امّا نیکوکاران از آنها پس بر آنها مشکلی وجود ندارد».(۱)

۱- [۱] سمعت موسی بن جعفر (علیهما السلام) یقول: لا یَخَلِّد اللّهُ فی النّارِإلاّ أهل الکُفر والجحود وأهل الضلال والشرک ومن اجتنب الکبائر من المؤمنین لم یسئل عن الصغائر... فقلت له: یابن رسول اللّه فالشفاعه لمن تجب من المذنبین؟ فقال: حدثنی أبی عن آبائه عن علی (علیهم السلام) قال: سمعت رسول اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم) یقول: إنما شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی فأمّا المحسنون منهم فما علیهم من سبیل(توحید صدوق: باب ۶۳، حدیث ۶، ص ۴۰۷).

با این بیان روشن شد که از موارد دوازده گانه ای که قائلان به خلود در آتش استدلال نموده اند فقط یک مورد می تواند قابل تأمّل و ملاحظه باشد امّا چهار صورت نخست که مورد اتفاق است و امّا موارد دیگر قرائن روشن در سیاق آیات ثابت کرد که این نوع ازخلودها از آن کافران و مشرکان و منافقان است واین عناوین یازده گانه عنوان مشیر و رمز آن عناوین چهارگانه است که خلود آنها در عذاب مسلم است وامّا مورد دوازدهم که قتل مؤمن است با توجه به جوابهایی که مفسران گفته اند و دو مطلبی که ما افزودیم:

۱.این حکم، قطعی و محتوم نیست و احتمال تأثیر شفاعت را از بین نمی برد.

۲. روایتی که مرحوم صدوق در مورد مخلدان در آتش نقل کرد.

با توجه به این دو مطلب می توان گفت نظریه عدم خلود مؤمن در عذاب به طور مطلق ثابت و پا برجا است.

در این جا صدر المتألهین سخنی دارد که برای اهل معرفت قابل توجه است و ما سخن ایشان را بدون اظهار نظر نقل می کنیم:

گوهر هر انسانی بر اساس توحید آفریده شده است و این مسأله ای است که هرگز نابود نمی گردد چیزی که هست گناهان و لغزشها یک سلسله حالات پست و غیر مناسبی است که روی این گوهر را می پوشاند ولی آنگاه که وارد دوزخ می شود به تدریج این پوششها وحجابها از بین می رود و انسان به فطرت خود باز می گردد، در این صورت از دوزخ رهایی یافته و با فطرت پاک وارد بهشت می گردد.(۱)

این اجمال سخن است که صدر المتألهین و پیش از او شیخ عربی در«فتوحات مکّیه» آورده است و اگر هم به طور دربست پذیرفته نشود،می توان آن

۱- [۱] اسفار:۹/۳۴۷_ ۳۵۱.

را در مورد مرتکب کبیره پذیرفته و از این طریق نجات او را از دوزخ، پس از معذب شدن، توجیه نمود.

گناه موقت وکیفر ابدی چرا؟

از جمله اشکالات معروف در رابطه با مسأله خلود کافران در عذاب، این است که بایستی میان جرم و جریمه و گناه و کیفر نوعی موازنه برقرار باشد وکیفر به اندازه جرم و گناه تعیین گردد این قانون پیوسته مورد توجه عقلای جهان بوده و در قوانین جزایی مورد توجه واقع می شود در این صورت چگونه خلود کافر و مشرك در عذاب قابل توجیه است، با این که او در زمانی موقت مرتکب جرم شده است ولی در قیامت به طور ابدی در دوزخ خواهد بود.

پاسخ

این اشکال را می توان به صورتهای مختلف پاسخ داد که یادآور می شویم:

۱. قانون موازنه میان جرم و کیفر از قوانین عقلا-یی است که به مجازاتها و کیفرهای قراردادی ناظر است یعنی برای هر یک رشته محاسبات برای جرم های مختلف جریمه های گوناگون در نظر گرفته می شود و به همین جهت برخی از قانون گذاران کیفرهای با گناه وجرم متناسب و برخی دیگر آن را غیر عادلانه تلقی می نمایند و اختلاف نظر در امور قراردادی کاملاً موجه به نظر می رسد.

در حالی که رابطه گناهان و عقوبت های اخروی رابطه قراردادی وجعلی نیست، بلکه در مواردی یک نوع رابطه تکوینی میان آن دو برقرار است، به گونه ای که کیفر و عذاب بازتاب تکوینی و تجسم عینی گناه می باشد در این صورت می توان گفت کفر و شرك به خدا که ریشه ای نفسانی دارد و اندیشه و روان انسان را در ظلمت وتاریکی مطلق قرار می دهد در سرای دیگر تجسم

ص : ۵۹۶

عینی و اخروی آن رنگ جاودانگی وابدیت را دارد، و مایه عذاب وکیفر همیشگی او می گردد.

۲. اصولاً ـ نمی توان گفت رابطه خطا و آثار آن همه جا جنبه قراردادی دارد و با قرار دادن می توان آن را کم و زیاد کرد، بلکه در همین دنیا نیز رابطه لغزشها و خطاها با آثار و عواقب آن رابطه ای تکوینی و«تولیدی» بوده و خطای لحظه ای عواقب تلخ همیشگی را به دنبال دارد.

انسانی که در یک لحظه (به خاطر یک رشته عوامل روانی یا اجتماعی و غیره) دست به خودکشی می زند برای همیشه از زندگی دنیوی محروم خواهد بود و یا اگر همان انسان خود را نابینا سازد، در تمام عمر از نعمت بینایی محروم می باشد و نمونه های بسیار دیگر.

البته این رابطه در مورد همه خطاها تحقق ندارد و در پاره ای از آنها همان گونه که لغزش و خطا موقت است، اثر ناخوشایند آن نیز موقت می باشد مثلاً ـ هرگاه انسان ماده تلخی را در دهان بگذارد و بی درنگ آن را بیرون آورد همان گونه که گذاردن ماده تلخ آنی و گذرا است اثر رنج آور آن نیز موقت و لحظه ای می باشد.

حال این دو نوع رابطه تولیدی (۱. رابطه تولیدی ابدی، ۲. رابطه تولیدی موقت) را در مورد گناهان و آثار اخروی آنها مطرح نموده می گوییم: کفر و شرک از آن نوع گناهانی است که اگر چه در دورانی موقت انجام یافته است، ولی خود مبدأ تولید وپیدایش رنج و عذاب همیشگی در سرای دیگر باشد این نوع رابطه را می توان از برخی تعبیرات که قرآن و روایات درباره اعمال نیک و بد و آثار زیبا و زشت آنها در قیامت، آمده است بدست آورد چنان که اعمال انسان در این جهان به عنوان بذر ودانه ای شناخته شده است که محصول آن در سرای دیگر برداشت می شود.

حدیث معروف نبوی می گوید:«الدُّنْیا مَزْرَعَهُ الآخِرَهِ» دنیا نسبت به آخرت بسان مزرعه ای می باشد وعلی (علیه السلام) عمل نیک را، کشت و زرع آخرت به شمار آورده می فرماید:

«اَلْعَمَلُ الصّالِحُ حَرَثُ الاخِرَهِ».(۱)

قرآن کریم نیز می فرماید:

(مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الاخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ ...) .(۲)

«آن کس که کشت و زرع آخرت را طلب کند، بر آن می افزاییم».

۳. در منطق و فلسفه قاعده معروفی است که می گوید:

«ذاتی شیء لا یختلف ولا یتخلف» چیزی که ذاتی وحقیقت چیزی به شمار آید، هرگز دستخوش تغیر قرار نگرفته و تخلف پذیر نیست، یعنی نمی توان آن را از جای خود به کلی زایل کرد در این صورت همان گونه که انسان در آفرینش با خود با یک رشته خواص ذاتی همراه است که هرگز از او جدا نمی شوند ممکن است کفر وشرک مداوم (به ویژه آن کفر و شرکی که آگاهانه و عمدی باشد) در طول زندگی بسان طبیعت ثانوی انسان در آمده و ذاتی او گردد به گونه ای که«لا یختلف ولا یتخلف» و در نتیجه مایه عقوبت و عذاب ابدی گردد.(۳)

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۲- [۲] شوری/۲۰.

۳- [۳] این پاسخ را حکیم سبزواری در پاورقی های اسفار یادآور شده اند و در پاسخ صدرالمتألهین که هر چند معتقد به خلود کفار در دوزخ است ولی عذاب آنان را همیشگی نمی داند و معتقد است گناه از هر نوع که باشد قسری است نه ذاتی و در نتیجه دایم نخواهد بود، حکیم سبزواری می گوید:«وما یقول المصنف انّ القسر لا یدوم وانّ الطوارئ والعوارض تزول فجوابه انّه لیس قسراً ولا عروضاً، بل تصیر الکیفیه الظلمانیه، جوهریه والعرضیه السیّئه ذاتیه فانّ الفطره الإنسانیه ذاتیه لا تزول والفطره الثانیه أیضاً ذاتیه، إذا صارت ملکه جوهریه، إذ العاده طبیعه ثانویه.(اسفار:۹/۳۴۷).

۲۷– تجسم اعمال و ملکات

آیات موضوع

۱. (إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتابِ وَیَشْتَرُونَ بِه ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاّ النّار...) . (بقره/۱۷۴)

۲.(...فَاتَّقُوا النّارَ الّتی وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ...) . (بقره/۲۴)

۳.(یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوء تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَبَیْنَهُ أَمَداً بَعیداً...) . (آل عمران/۳۰)

۴. (وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِما آتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ الْقِیامَهِ...).

(آل عمران/۱۸۰)

۵.(إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَلا أَولادُهُمْ مِنَ اللّهِ شَیْئاً وَأُولئِکَ هُمْ وَقُودُ النّار) . (آل عمران/۱۰)

۶. (إِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَسَیَصْلَونَ سَعیراً) . (نساء/۱۰)

ص : ۵۹۹

۷.(...وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الـذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلاـ یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَـذاب أَلِیم* یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ماکُنْتُمْ تَکْنِزُونَ) . (توبه/۳۴ ۳۵)

۸.(...وَما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالَ ذَرَّه فِی الأَرْضِ وَلاـ فِی السَّماءِ وَلاـ أَصْغَرَ مِنْ ذلِکَ وَلاـ أَکْبَرَ إلاّـ فی کِتاب مُبین) . (یونس/۶۱)

۹.(یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّماواتُ وَبَرَزوا للّهِ الواحِدِ الْقَهّارِ) . (ابراهیم/۴۸)

۱۰. (وَمَنْ جاءَ بِالسیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَلْ تُجْزَونَ إلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) . (نحل/۹۰)

۱۱.(إِنَّکُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ). (انبیاء/۹۸)

۱۲.(یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل فَتَکُنْ فی صَخْرَه أَوْ فی السَّماواتِ أَوْ فی الأرضِ یَأتِ بِهَا اللّهُ...) . (لقمان/۱۶)

۱۳. (فَالْیَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئاً وَلا تُجْزَونَ إلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (یس/۵۴)

۱۴.(لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَه مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُ کَالْیَومَ حَدیدٌ) . (ق/۲۱)

۱۵. (یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمانِهِمْ...) . (حدید/۱۳)

۱۶.(...ارْجِعُوا وَرائَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً...) . (حدید/۱۳)

۱۷.(یَوْمَئِذ یَتَذَکَّرُ الإِنْسانُ وَأَنّی لَهُ الذِّکْری) . (فجر/۲۳)

۱۸.(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ* وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه شَرّاً یَرَهُ). (زلزله/۷ ۸)

ترجمه آیات

۱.«کسانی که به خاطر به دست آوردن مالی انـدک، آیات الهی را کتمان می کننـد، چیزی جز آتش در شـکم خود جای نمی دهند».

۲.«از آتش دوزخ که مواد مشتعل کننده آن انسانها و سنگها (بتان) می باشد، بپرهیزید».

۳.«روزی که هر انسانی هر کار نیکی که انجام داده است، نزد خود حاضـر می یابـد، و هر کار بدی را که انجام داده است نیز، حاضـر و آماده می یابد، و آرزو می کند که میان او و آن عمل ناروا فاصـله مکانی یا زمانی بسـیاری وجود می داشت(و او آن عمل ناروا را که در دنیا انجام داده است در قیامت مشاهده نمی کرد)».

۴.«کسـانی که به آنچه خـدا از فضل خود به آنان عطا کرده است، بخل میورزنـد، گمان می کننـد که این بخل و امساک برای آنـان بهتر است، بلکه این کـار برای آنـان بـدتر می باشـد(زیرا) به زودی آنچه را به آن بخل ورزیـده انـد، به صورت طوقی بر گردن آنان خواهد افتاد».

۵.«کسانی که کفر ورزیدنـد روز قیامت اموال و فرزنـدانشان آنان را از خـدا بی نیاز نکرده(از عـذاب الهی نمی رهانـد) و آنان خود آتش افروز دوزخ می باشند».

۶.«آنان که از روی ستم اموال یتیمان را می خورند در حقیقت آتش می خورند و در آینده وارد دوزخ خواهند شد».

ص : ۶۰۱

۷.«کسانی را که طلا و نقره را می اندوزنـد و در راه خـدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناکی بشارت بده، روزی که آن طلاها ونقره هـا در آتش دوزخ سـرخ گردیـده و بر پیشـانی و پهلو و پشت آنـان نهـاده می شود، و به آنـان گفته می شود: این همان چیزی است که از قبل برای خودتان اندوخته اید، پس آنچه را اندوخته اید، بچشید».

۸.«از علـم پروردگـار تـو حـتی هم وزن ذرّه ای از آنچه در زمین و آسـمان است پنهـان نیست و نه چیزی کوچکـتر از آن و نه بزرگتر از آن نیست مگر آن که در "کتاب مبین" ثبت و محفوظ است».

۹.«روزی که زمین و آسـمان به گونه ای دیگر مبـدل خواهـد شـد و همه انسانهـا از قبرها بیرون آمـده و در پیشـگاه الهی ظاهر خواهند شد».

۱۰.«آنـان که گنهکـار و زشت کردار گـام به محشـر می نهنـد، به صورت، در جهنم فرو می افتنـد آیا به چیزی جز آنچه انجام داده اند، جرا داده می شوند؟ یعنی وضعیت ناگوار آنان در دوزخ در حقیقت تجسم همان کارهای ناروای آنان در دنیا است».

۱۱.«شما و آنچه جز خدا پرستش می کنید، آتش افروز دوزخ خواهید بود ووارد آن خواهید شد».

۱۲.«فرزنـدم (هر کاری که از انسان سـر زند) هر چند به اندازه سـنگینی خردلی در میان صـخره ها و یا آسـمانها و زمین باشد، خداوند آن را در روز رستاخیز می آورد».

۱۳.«امروز (قیامت) به کسی ستم نمی شود وجزای شما چیزی جز اعمالی که در دنیا انجام داده اید ، نیست».

۱۴.(«به گنهکـار خطـاب شـده و گفته می شـود) تـو از این روز (قیـامت وحقـایق آن) غافـل بـودی پس پرده غفلت را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت تیز گردیده، حقیقت ها را درک می کنی».

۱۵.«روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نور وجود آنان در پیشاپیش و

جانب راست آنان در حرکت است».

۱۶.«به عقب (دنیا) بازگردید و برای خود نور به دست آورید».

۱۷.«این روز انسان (از خواب غفلت) بیدار شده ویادآور حقایق اعمال خود می شود، ولی آن تذکر ویادآوری چه سودی دارد؟».

۱۸.«هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می بیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد، آن را می بیند».

تفسیر آیات

اشاره

مسأله تجسم اعمال از مسایل مربوط به جهانِ پس از مرگ است این مسأله، اگر چه شاخه ای از کیفر و پاداش اخروی است، ولی در بحث شهود و گواهان قیامت نیز می تواند راهگشا باشد، زیرا هرگاه کردار انسان گنهکار در سرای دیگر تجسم یابد خود بهترین شاهد و گواه بر جرم بودن و راه هر گونه انکار را بر او مسدود می سازد، ما هر چند در گذشته در بخش پرسشها پاسخ این که (چرا کیفر فزونتر از«جرم» و گناه است؟) پیرامون«تجسم اعمال» بحث نمودیم و از این طریق به پرسش یاد شده پاسخ گفتیم، ولی چون بحث در آن جا کاملاً«جنبی» بود، اکنون به طرح آن به صورت کامل می پردازیم:

مقصود از تجسم اعمال چیست؟

قبل از هر چیز لازم است حقیقت«تجسم اعمال» را تبیین نماییم، آنگاه دلایل و مدارک آن را مورد بررسی قرار دهیم:

مقصود از تجسم یا«تمثل» این است که آنچه را انسان در این جهان انجام داده است در جهان دیگر به صورتی متناسب با آن جهان نمودار گردد.

و به عبارت دیگر: پاداشها و کیفرها، نعمتها و نقمتها، فرح و سرور،

ص : ۶۰۳

درد و شکنجه، همان حقایق اعمال دنیوی انسانها است که در حیات اخروی خود را نشان می دهند.

و به دیگر سخن: هر کرداری که انسان انجام می دهد، خواه خوب باشد و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد که ما آن را مشاهده می کنیم، و یک صورت اخروی دارد که هم اکنون در دل و نهاد عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولات و تطوراتی که در آن رخ می دهد شکل کنونی و دنیوی خود را از دست داده و با واقعیت اخروی خود جلوه می کند وباعث لذت وفرح عامل یا آزار و اندوه وی می گردد.

بنابراین ، اعمال نیکِ این زندگی در روز رستاخیز تغییر شکل داده و به صورت باغ و راغ و چمن و سوسن، و حوریان زیبا اندام وکاخهای مجلل در خواهد آمد چنان که اعمال بد، قیافه دنیوی خود را دگرگون کرده و به صورت آتش و زنجیر و انواع عذاب نمودار خواهند شد.

کوتاه سخن آن که : جزای اعمال هر انسانی عین اعمال او خواهد بود و در این جمله ذره ای مجازگویی نیست،و چیزی در محکمه عدل خداوند، بهتر از این نیست که عین عمل انسان را به خود انسان باز گردانند از این مطلب در اصطلاح علمی به«تجسم اعمال» تعبیر آورده می شود.

در کنار«تجسم اعمال» که غالباً ناظر به کردارهای مربوط به جوارح انسان است، مسأله دیگری مطرح می شود که از آن به تبلور یا تجسم نیت ها و ملکات نفسانی تعبیر می شود، و مقصود این است که صورت حقیقی انسان بستگی به همان نیت و خصلت ها و ملکات نفسانی او دارد، و بر این اساس اگر چه انسانها از نظر صورت ظاهری یکسانند ولی از نظر صورت باطنی یعنی خصلت ها و ملکات، انواع یا اصناف گوناگونی دارد.

حکیم سبزواری در این باره می گوید:

انسان به اعتبار اخلاق وملکاتش یا فرشته است و یا حیوان و درنده و یا شیطان.

بنابراین اگر چه انسان از نظر صورت دنیوی یک نوع بیش نیست ولی از نظر صورت اخروی چهار نوع خواهد بود، هرگاه شهوت و غضب بر او غلبه نماید و کارهای او پیوسته از این دو غریزه صادر گردد، صورت اخروی او حیوان و درنده است، و اگر مکر و حیله حکمران وجود و کارهای اوباشد، صورت اخروی او شیطان است، و اگر اخلاق پسندیده در نفس او رسوخ کرده است، به صورت های زیبای بهشتی تمثل خواهد یافت.(۱)

و ما برای روشن شدن این بحث دو مطلب را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. تجسم اعمال از نظر قرآن و روایات.

۲. تجسم اعمال از نظر عقل وعلم.

نخست،دلایل و مدارک این مطلب را از نظر قرآن و روایات اسلامی از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

تجسم اعمال در آیات قرآن

آیات متعددی در قرآن بر این مطلب گواهی می دهند که نمونه هایی را

۱- [۱] فَباعْتِبار خُلْقِهِ الإنْسانُ *** ملَکٌ أوْ أعْجَمٌ أو شیطان فَهُوَ وَإنْ وُحِّدَ دُنیاً وَزّعا *** أربعهً عُقْبَیَ فکان سبعاً بَهیمَههً مَعَ کَون شَهْوه غَضَب *** سُیمَتُه وإن عَلَیه قد غَلَب مَکرٌ فَشیطانٌ وَإذْ سَجیَّه *** سَنیَّه فَصُوَرٌ بَهِیَّه شرح منظومه: مقصد ۶، فریده ۴ .

یادآور می شویم:

۱.(یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوء تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَبَیْنَهُ أَمَداً بَعیداً...) .(۱)

«روزی که هر انسانی هر کار نیکی که انجام داده است، نزد خود حاضر می یابد، و هر کار بدی را که انجام داده است نیز، حاضر و آماده می یابد، و آرزو می کند که میان او و آن عمل ناروا فاصله مکانی یا زمانی بسیاری وجود می داشت(و او آن عمل ناروا را که در دنیا انجام داده است در قیامت مشاهده نمی کرد)».(۲)

همان گونه که ملاحظه می نمایید، ظاهر آیه مزبور و آیات یاد شده در پاورقی این است که خود عمل در قیامت حاضر می شود و انسان بر آن آگاه می گردد.

۲. (إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتابِ وَیَشْتَرُونَ بِه ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاّ النّار...) .(۳)

«کسانی که به خاطر به دست آوردن مالی اندک، آیات الهی را کتمان می کنند، چیزی جز آتش در شکم خود جای نمی دهند».

۳. (إِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَسَیَصْلَوْنَ سَعیراً) .(۴)

«آنان که از روی ستم اموال یتیمان را می خورند در حقیقت آتش می خورند و در آینده وارد دوزخ خواهند شد».

صریح این دو آیه آن است که آنچه را افرادی از راه کتمان حقایق الهی و

۱- [۱] آل عمران/۳۰.

۲- [۲] نظیر این آیه است آیه های(وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً) ۴۹ از سوره کهف. و ۱۴(عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ) از سوره تکویر .

۳- [۳] بقره/۱۷۴.

۴- [۴] نساء/۱۰.

یـا از راه سـتم بر یتیمان به دست آورنـد در حقیقت آتش را در درون خود جای می دهنـد. شـکی نیست که صورت ظاهری و دنیوی اموال یاد شـده آتش نبوده، بلکه به صورت انواع لـذتهای دنیوی نمودار می باشـند بنابراین بایـد بگوییم این گونه اموال صورت دیگری دارد که اکنون از چشم ظـاهر بین انسـان پوشـیده است ولی در سـرای دیگر که پرده هـا بالاـ می رود وحقـایق پنهـان آشـکار می گردد(یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ) چهره واقعی این اعمـال نمایـان گردیـده و آن چیزی جز آتش و عـذاب خداونـدی نیست.

در برابر این تفسیر، گروهی دست به تأویل این آیات زده و می گویند:

مقصـود از ایـن آتش، آتش دوزخ اسـت که به عنـوان کیفر در آن می سوزنـد در حـالی که یـک چنین تفسـیر مخـالف مفـاد ومدلول ظاهری آیه است.

۴. (یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمانِهِمْ...).(۱)

«روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نور وجود آنان در پیشاپیش و جانب راست آنان در حرکت است».

آنچه از ظاهر این آیه استفاده می شود این است که در قیامت، وجود انسانهای با ایمان به صورت منبع نوری در آمده که پیش رو و اطراف آن را روشن می سازد.

اکنون بایـد دیـد آنان، این نور را از کجا آورده اند؟ پاسخ این سؤال را می توان از گفتار خود آنان به دست آورد، زیرا آنگاه که منافقان از آنان درخواست می کننـد که انـدکی درنگ نماینـد، تا این گروه نیز در پرتو نور آنان حرکت نمایند، به منافقان می گویند:

(...ارْجِعُوا وَرائَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً...) .(۲)

۱- [۱] حدید/۱۲.

۲- [۲] حدید/۱۳.

«به عقب (دنیا) بازگردید و برای خود نور به دست آورید».

یعنی ما این نور را در دنیا کسب کرده ایم ، و شما اگر می توانید (که نمی توانید) به دنیا باز گردید وبرای خود تحصیل نور نمایید. حال چگونه این نور از دنیا نشأت گرفته است ، دو احتمال و جود دارد:

۱. شخصیت والای آنان در پرتو اطاعت و عبادت به صورت کانون ملکات زیبا درآمده و در جهان دیگر به صورت نور تجلی می کند.

۲. چهره واقعی اعمال صالح و صفات نیک آنان نمایان گردیده و به صورت نور تجسم یافته است.

قرآن به مستکبرانی که طلاها و نقرها را به کنز می زنند و از گردش در دست مردم در مسیر تولید و مصرف جلوگیری می کنند، هشدار می دهد که همین اندوخته ها در سرای دیگر سرخ گردیده و بر پیشانی و پشت و پهلوی آنان نهاده می شود چنان که می فرماید:

۵.(...وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذاب أَلِیم* یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ) .(۱)

«کسانی را که طلا و نقره را می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناکی بشارت بده، روزی که آن طلاها ونقره ها در آتش دوزخ سرخ گردیده و بر پیشانی و پهلو و پشت آنان نهاده می شود، و به آنان گفته می شود: این همان چیزی است که از قبل برای خودتان اندوخته اید، پس آنچه را اندوخته اید، بچشید».

۱- [۱] توبه/۳۴ ۳۵.

نکته قابل دقت در این آیه این است که می فرماید:

(...هذا ما کَنَزْتُمْ لأَنْفُسِکُمْ...) .

«این آتش و عذاب همان است که شما برای خود اندوخته اید».

گویی طلا و نقره در دو نشأه (دنیا و آخرت) به دو صورت مجسم می گردد در این جهان به صورت فلز خیره کننده چشمها، و در جهان آخرت به صورت عذاب دردناك خداوندی.

۶. (...وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِما آتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ الْقِیامَهِ...) .(۱)

«کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده است، بخل میورزند، گمان می کنند که این بخل و امساك برای آنان بهتر است، بلکه این کار برای آنان بدتر می باشد(زیرا) به زودی آنچه را به آن بخل ورزیده اند، به صورت طوقی بر گردن آنان خواهد افتاد».

این آیه نیز بسان آیه قبل می رساند که اموالی که انسان بر خلاف حکم الهی روی هم انباشته کند، در قیامت به صورت طوقی آزار دهنده تجسم خواهد یافت ومایه عذاب بخلورزان می شود.

لقمان در نصایح خود به فرزندش می گوید:

۷.(یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل فَتَکُنْ فی صَخْرَه أَوْ فی السَّماواتِ أَوْ فی الأرضِ یَأْتِ بِهَا اللّهُ...) .(۲)

«فرزندم (هر کاری که از انسان سر زند) هر چند به اندازه سنگینی خردلی در میان صخره ها و یا آسمانها و زمین باشد، خداوند آن را در روز رستاخیز می آورد».

ظاهر این آیه نیز این است که روز قیامت خداوند خود عمل انسان را

۱- [۱] آل عمران/۱۸۰.

۲- [۲] لقمان/۱۶.

می آورد و آن را ملاک پاداش ویا کیفر قرار می دهد.

در آیه دیگر همین واقعیت را به گونه ای دیگر یادآور شده می فرماید:

۸.(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ* وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه شَرّاً یَرَهُ).(۱)

«هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می بیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد، آن را می بیند».

نکته قابل توجه در این آیه کلمه (یَرَهُ) است، زیرا ضمیر در آن به خود عمل که از کلمه یعمل استفاده می شود، ویا به کلمه«خیراً و شراً» برمی گردد، و در هر دو صورت ظاهر آن این است که انسان در سرای دیگر خود عمل را می بیند کسانی که می گویند مقصود این است که پاداش و کیفر را می بیند، آیه را بر خلاف ظاهر آن حمل می کنند.

قرآن در باره مواردی که آتش دوزخ از آن شعلهور می گردد(وقود) چنین می فرماید:

۹.(...فَاتَّقُوا النّارَ الّتی وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ...) .(۲)

«از آتش دوزخ که مواد مشتعل کننده آن انسانها و سنگها (بتان) می باشد، بپرهیزید».(۳)

قرآن به کافران هشدار داده می فرماید:

(إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَلا أَولادُهُمْ مِنَ اللّهِ شَیْئاً وَأُولئِکَ هُمْ وَقُودُ النّار) .(۴)

۱- [۱] زلزله/ ۷ ۸.

۲- [۲] بقره /۲۴.

۳- [۳] این آیه در سوره تحریم آیه ۶ نیز با اندک تفاوتی آمده است آنجا که می فرماید:(...قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ...) :« خود را از آتشی که آتش گیره آن انسانها و سنگها می باشد، حفظ نمایید».

۴- [۴] آل عمران/۱۰.

«کسانی که کفر ورزیدند روز قیامت اموال و فرزندانشان آنان را از خدا بی نیاز نکرده(از عذاب الهی نمی رهاند) و آنان خود آتش افروز دوزخ می باشند».

همین هشدار را در آیه دیگر نیز به آنان داده می فرماید:

(إِنَّكُمْ وَما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ).(۱)

«شما و آنچه جز خدا پرستش می کنید، آتش افروز دوزخ خواهید بود ووارد آن خواهید شد».

مفاد ظاهر این آیات آن است که دوزخیان خود عامل مشتعل شدن آتش دوزخ می باشند، یعنی کفر و شرک و ملکات رذیله ای که در اثر گناهان در نفس آنان رسوخ نموده است و در شرایط خاص رستاخیز به صورت«آتش گیره» در می آید.

۱۰. آیات بسیاری درباره جزای اعمال وارد شده است که ظاهر آنها این است که خود آن کارهایی که در دنیا انجام گردیده است، جزای عاملان خواهد بود که در این جا نمونه هایی را یادآور می شویم:

الف. (وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .(۲)

«آنان که گنهکار و زشت کردار گام به محشر می نهند، به صورت، در جهنم فرو می افتند آیا به چیزی جز آنچه انجام داده اند، جزا داده می شوند؟ یعنی وضعیت ناگوار آنان در دوزخ در حقیقت تجسم همان کارهای ناروای آنان در دنیا است».

ب. (فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيئاً وَلا تُجْزَوْنَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).(۳)

«امروز (قیامت) به کسی ستم نمی شود وجزای شما چیزی جز اعمالی که در دنیا

۱- [۱] انبیاء/۹۸.

۲- [۲] نمل/۹۰.

۳- [۳] یس/۵۴.

انجام داده اید ، نیست».(۱)

از جمله آیاتی که می توان آن را دلیل روشنی بر نظریه تجسم اعمال دانست آیه یاد شده در زیر است چنان که می فرماید:

۱۱.(لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَه مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُ کَالْیومَ حَدیدٌ).(۲)

(«به گنهکار خطاب شده و گفته می شود) تو از این روز (قیامت وحقایق آن) غافل بودی پس پرده غفلت را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت تیز گردیده، حقیقت ها را درک می کنی».

کلمه های«غفلت» و«کشف غطاء» می رساند که چیزی در دنیا پیوسته با انسان همراه بوده و او از آن غفلت داشته است در روز رستاخیز که پرده های انانیت و غرور کنار می رود به روشنی مشاهده می شود، بنابراین ورای این صورت ظاهری و دنیوی اعمال، صورتی اخروی تحقق دارد که انسان سرگرم به ظواهر زندگی مادی و بی خبر از حقایق غیبی آفرینش به کلی از آن غافل است ولی در جهان رستاخیز آنها را مشاهده خواهد کرد ولی افسوس که دیگر دیر شده تنبّه و تذکر دیگر سودی ندارد چنان که می فرماید:

(یَوْمَئِذ یَتَذَکَّرُ الإِنْسانُ وَأَنّی لَهُ الذِّکْری) .

«این روز انسان (از خواب غفلت) بیدار شده ویادآور حقایق اعمال خود می شود، ولی آن تذکر ویادآوری چه سودی دارد؟».

ص : ۶۱۲

۱- [۱] آیات در این باره بسیار است از جمله به آیات ۳۹/ صافات; ۲۸/ جاثیه; ۱۶/ طور; ۷/ تحریم; ۸۴/ قصص; ۱۴۸و ۱۸۰/اعراف; ۳۳/سبأ، رجوع شود.

۲- [۲] ق/ ۲۲.

تجسم اعمال در روایات

مسأله تجسم اعمال نه تنها مورد تصدیق وتأکید قرآن است، بلکه در روایات نیز مورد توجه قرار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

«اِتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُماتُ یَوْمَ القِیامَه».(۱)

« از ستمگری بپرهیزید، زیرا ظلم وستم در روز قیامت به صورت تاریکی ها نمایان خواهد شد».

همین طور که ملاحظه می شود، ظاهر این روایت این است که خود ظلم در قیامت به صورت ظلمت و تاریکی تجسّم می یابد.

۲.علی (علیه السلام) فرموده اند:

«وَأَعْمالُ الْعِبادِ فی عاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْیُنِهِمْ فی اجِلِهِمْ».(۲)

«کارهایی که افراد در دنیا انجام می دهند، در آخرت در برابر آنان قرار داده خواهد شد».

این روایت در صورتی بر مقصود دلالت دارد که مربوط به پاداش و کیفر باشد نه محاسبه افعال.

۳.ابو بصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

«مَنْ اَکَلَ مالَ أَخیهِ ظُلْماً ولَمْ یَرُدَّهُ إِلَیْهِ أَکَلَ جَذْوَةً مِنَ النّارِ یَوْمَ الْقیامَهِ».(۳)

«هر کس مال برادر خود را از روی ستم بخورد و عوض آن را به اوباز نگرداند، روز قیامت

۱- [۱] کافی: ج۲، کتاب الإیمان والکفر، روایت ۹_۱۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۶.

۳- [۳] کافی: ج۲،، روایت ۱۵.

قطعه ای از آتش را می خورد، یعنی مالی که ظالمانه تصرف شود در قیامت خود به صورت آتش دوزخ تجسم می یابد و غاصب را عذاب می نماید».

۴. امام صادق (علیه السلام) می فرمودند: جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)آمده ، به او گفت:

«عِشْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ وَاحِبِبْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفارِقُه وَاعْمَلْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُلاقیهِ».(۱)

«هر طور که میل داری زندگی کن ولی سرانجام باید بمیری و هر چه و هر کس را می خواهی دوست بدار، سرانجام از او جدا خواهی شد، و هر عملی که می خواهی بجای آر، حقّا که تو در قیامت آن را ملاقات خواهی کرد».

شاهد بر مدعای ما جمله اخیر روایت است«وَاعْمَلْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُلاقیه» یعنی آنچه در قیامت انسان ملاقات خواهد کرد، خود عملی است که در دنیا انجام داده است.

در این رابطه می توان روایاتی را که در مورد قبر وعالم برزخ آمده است، نیز دلیل بر تجسم عمل دانست، زیرا در این روایات نیز سخن از این است که در عالم برزخ آنچه مصاحب و قرین انسان است همان اعمال او است که مایه خرسندی و یا آزردگی، و سعادت و شقاوت برزخی او خواهد بود که برخی را یادآور می شویم:

۵. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: وقتی انسان مؤمن را در قبر می گذارند دری از جهان غیب به روی او گشوده می شود و او جایگاه خود را در بهشت خواهد دید، و در این حال مردی را با چهره زیبا مشاهده می کند که هرگز زیباتر از او را ندیده است پس به او می گوید: تو کیستی؟

۱- [۱] کافی:۳/ بابالنوادر/۲۵۵.

در پاسخ می گوید:

«أَنَا رَأْيُكَ الحَسَنُ الَّذِى كُنْتَ عَلَيْهِ وَعَمَلُكَ الصّالِحُ الَّذِى كُنْتَ تَعْمَلُهُ».

«من نیت یا عقیده پسندیده و عمل شایسته تو می باشم آنگاه درباره انسان کافر هم یادآور می شود که او نیز عقیده باطل و کردار زشت خود را به صورت زشت روترین انسان مشاهده می کند».(۱)

۶. در روایت دیگر از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که وقتی انسانها از قبرها بیرون می آیند عملی که انسان در دنیا انجام داده است او را همراهی خواهد کرد، زیرا اعمال او در قبر قرین و همراه او بوده است.(۲)

۷. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: آنگاه که مؤمن از قبر بیرون می آید، مثالی نیز او را همراهی می کند و پیوسته او را به شادمانی و کرامت بشارت می دهد، و در مواقع و مواقف اضطراب آور او را دلداری می دهد تا این که سرانجام او را به بهشت بشارت می دهد در این هنگام آن مؤمن از او می پرسد تو کیستی که در همه این مراحل هولناك مرا دلداری داده و همراهی نمودی؟ در پاسخ می گوید:

«اَنَا السُّرورُ الَّذِى كُنْتَ تدْخلهُ عَلى اِخْوانِكَ فِى الدُّنيا خُلِقْتُ مِنْهُ لأُبشِّرُكَ وَأُونسَ وَحْشَتَكَ».(۳)

«خداوند مرا از آن شادمانی هایی که تو در دنیا برای برادران خود فراهم نمودی آفریده تا در این هنگام مونس تو باشم و تو را به رحمت الهی بشارت دهم».

۱- [۱] کافی:۳/۲۴۱.

۲- [۲] تفسیر برهان:۴/۸۷.

۳- [۳] بحار::ج ۷، باب ۸، روایت ۶۹.

۸. در کتاب محاسن از ابو بصیر از امام باقر یا صادق (علیهما السلام) نقل شده است که فرمودند: هنگامی که انسان مؤمن را در قبر می گذارند، شش صورت با او داخل قبر می شوند که یکی از آنها از دیگران زیباتر و خوش بوتر و پاکیزه تر است.

...این صورت از صورت دیگر می پرسد که شما کیستید؟ صورتی که در جانب راست است می گوید من نمازم، و صورتی که در جانب چپ است می گوید: من زکات هستم،و صورتی که در روبه رو است می گوید: من روزه می باشم، و صورتی که پشت سر است می گوید: من حج و عمره هستم و صورتی که نزد پای او است می گوید من بر و نیکی های او هستم در این هنگام صورت های یاد شده از آن صورت برتر می پرسند تو کیستی؟ پاسخ می دهد من ولایت خاندان پیامبرم.(۱)

۹. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در ضمن وصایا و نصایح خود به قیس بن عاصم فرمودند:

«إِنَّهُ لابُدَّ لَکَ یا قِیسُ مِنْ قَرین یُدْفَنُ مَعَکَ وَهُوَ حَیٌّ، وَتُدفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَیِّتٌ، فَإِنْ کانَ کَریماً أَکْرَمَکَ وَإِنْ کانَ لَئیماً أَسْلَمَکَ، ثُمَّ لا یُحْشَر إِلاّ مَعَکَ وَلا تُبْعَثُ إِلاّ مَعَهُ وَلا تُسْئَلُ إِلاّ عَنْهُ فَلا تَجْعَلْهُ إِلاّصالِحاً».(۲)

«چاره ای نیست که همنشینی زنده با تو به خاک سپرده شود، پس اگر کریم باشد تو را اکرام می کند و اگر لئیم و پست باشد، تو را تسلیم دشواری ها می کند و آن قرین جز با تو با کسی محشور نخواهد شد و تو جز با او برانگیخته نخواهی شد وجز در مورد او از تو سؤال نخواهد پس قرین و همنشین صالح برگزین».

۱- [۱] محاسن برقی:۱/۲۸۸.

۲- [۲] امالی صدوق: مجلس اول، حدیث ۴.

تجسم اعمال از نظر عقل وعلم

اشاره

تـا اینجـا با دلایل نقلی نظریه تجسم اعمال آشـنا شـدیم و از مطالعه مجموع این دلایل می توان گفت: اصل این نظریه به عنوان یکی از معارف مخصوص قرآن و جهان بینی اسـلامی، قابل انکار نیست، هر چنـد ما با دانش انـدک و فکر ناتوان خود نتوانیم حقیقت آن را به طور کامل درک نماییم.

اکنون می خواهیم این مسأله را بر اسـاس موازین عقلی وعلمی مورد مطـالعه قرار دهیم وببینیم آیا از نظر اصول عقلی پـذیرش یـک چنین مطلبی مـواجه بـا اشـکال نیست، و آیـا در پرتو علم و دانش بشـری می توان این مسأله دقیق را به گونه ای روشـن تصویر نمود و شواهدی بر آن ارائه نمود؟

نظریه برخی از مفسران و متکلمان

گروهی از مفسران و متکلمان اسلامی تجسم اعمال را غیر ممکن دانسته و همه آیات و روایات دال بر آن را به گونه ای تأویل کرده انـد عمـده دلیل آنان بر این مدعا این است که اعمال انسان از مقوله های اعراض می باشـند و بر این اساس نظریه تجسـم اعمال از دو جهت مواجه با اشکال است:

۱. وجود عرض قـائم به خود نمی باشـد و در نتیجه پس از تحقق یـافتن از انسـان نـابود می گردد و دیگر چیزی نیست تـا اعاده گردد.

۲. بنابر نظریه تجسم اعمال، خود اعمال بدون تکیه بر جوهر تحقق می یابند و این امری غیر ممکن است.

مرحوم طبرسی در ذیل آیه ۳۰ آل عمران (یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مُحْضَراً...) می گوید در کیفیت حضور عمل در قیامت آرا مختلف است، برخی گفته اند مقصود صحیفه های عبادات و گناهان است که هرکس آن را

می یابد، و برخی دیگر گفته اند مقصود پاداش و کیفر اعمال است و امّا خود اعمال به حکم این که از مقوله عرض می باشند، معدوم گردیده و اعاده آنها ممکن نیست و در نتیجه حاضر شدن آنها در قیامت محال خواهد بود.(۱)

علاّمه مجلسی رحمه اللّه پس از نقل نظریه شیخ بهایی درباره تجسم اعمال می گوید:

محال دانستن انقلاب عرض به جوهر در این دنیا و ممکن دانستن آن در سرای دیگر نوعی سفسطه است، زیرا دو نشأه دنیا و آخرت با هم تفاوتی ندارند مگر از این جهت که مرگ و احیا دوباره میان آن دو فاصله ایجاد کرده است و این تفاوت نمی تواند وجه اختلاف احکام یاد شده باشد.(۲)

بنابراین مخالفان نظریه تجسم اعمال به دو مطلب تمسک کرده اند:

۱. اعمال از مقوله های اعراض می باشند و پس از صدور از انسان(یا پس از مرگ) معدوم می شوند و چیزی نمانده است تا در سرای دیگر تجسم یابد.

۲. اصولاً تجسم عمل از قبیل تبدل عرض به جوهر است که امری غیر ممکن می باشد.

تحقیق و بررسی

حق این است که هیچ یک از این دو اشکال بر نظریه تجسم اعمال وارد نیست، زیرا به مقتضای براهین عقلی آنچه تحقق یافت و لباس هستی بر تن کرد، دیگر به هیچ وجه معدوم نمی گردد و در آن مرحله و در ظرف خود که

ص : ۶۱۸

۱- [۱] مجمع البیان:۱/۴۱۳.
۲- [۲] بحارالأنوار:۷/۲۲۹.

تحقق یافته است همیشه باقی خواهد ماند وطریان عدم بر آن در آن مرحله از قبیل اجتماع وجود و عدم است که محال بودن آن بدیهی است.

علاوه بر این قرآن کریم به صراحت می گوید: همه چیز در (اِمام مُبین)ثابت و باقی است و اعمال انسان هم از این حکم کلی مستثنی نخواهد بود.

چنان که می فرماید:

(...وَما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالَ ذَرَّه فِی الأَرْضِ وَلا فِی السَّماءِ وَلا أَصْغَرَ مِنْ ذلِکَ وَلا أَکْبَرَ إِلّافی کِتاب مُبین) .(۱)

«از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذرّه ای از آنچه در زمین و آسمان است پنهان نیست و نه چیزی کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن نیست مگر آن که در "کتاب مبین" ثبت و محفوظ است».

بنابراین اشکال نخست که کارهایی که انسان انجام داده است، معدوم گردیده و دیگر اعاده آنها ممکن نیست بی پایه و موهون است همان گونه که اشکال دوم نیز صحیح و پا برجا نیست، زیرا ما هر چند به معاد جسمانی معتقدیم لکن معنی این سخن آن نیست که همه قوانین مربوط به نظام دنیوی در حیات اخروی نیز جریان خواهند داشت و یگانه فرق میان این دو جهان فاصله شدن مرگ و احیای دوباره مردگان است قرآن به صراحت می گوید:

(یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّماواتُ وَبَرَزوا للّهِ الواحِدِ الْقَهّارِ) .(۲)

«روزی که زمین و آسمان به گونه ای دیگر مبدل خواهد شد و همه انسانها از قبرها بیرون آمده و در پیشگاه الهی ظاهر خواهند شد».

۱- [۱] یونس/۶۱; سبأ/۳ و نمل/۷۵.

۲- [۲] ابراهیم/ ۴۸.

و نیز آیات بسیار دیگری که از آنها استفاده می شود که نظام اخروی، قوانین مخصوص به خود را دارد.

آری پـاره ای از اصول عقلانـی ماننـد اجتمـاع دو نقیض و ارتفـاع آنهـا اموری هسـتند که اختصاص به حیات دنیوی یا اخروی ندارنـد، ولی این مـانع از آن نیست که یک رشـته قوانین که عقلانی محض نیسـتند و با مطالعه واقعیت موجود در این جهان به دست آمـده انـد، در سـرای دیگر به گـونه ای دیگر باشـند این که برخی از موجودات امکـانی جوهر و برخی دیگر عرض می باشـند و اعراض در هستی خود قائم به جوهرند و نمی توانند روی پای خود بایسـتند مطلبی است که انسان پس از مطالعه نظام آفرینش بر آن دست یـافته است، حال اگر شـرایط حیات دگرگون شـد چه مانعی دارد که آنچه در این نظام نمی توانست قائم به نفس باشد،در نظام دیگر قائم به نفس بوده و به صورت آتش و غل و زنجیر و یا باغ و حور و قصور تجسم و تمثل یابد؟

مطلب یـاد شـده اختصاص به تجسم اعمال نـدارد، بلکه همان گونه که در بحثهای گذشـته نیز اشاره نموده ایم، در همه حقایق مربوط به جهـان آخرت از قبیـل صـراط، میزان، اعراف و ماننـد آن جـاری است و نبایـد در تفسـیر آنهـا وضع موجود در نظـام دنیوی را مقیاس قرار داد.

کوتـاه سـخن آن که: از نظر عقلی هیـچ گونه اشـکالی در رابطه با مسأله«تجسم اعمال»به نظر نمی رسـد در اینجا مناسب اسـت آرای برخی از صاحب نظران را یادآور شویم:

۱. صدرالمتألهین درباره تجسم و تمثل ملکات اخلاقی انسان در سرای دیگر می گوید: هرگاه صفتی در نفس انسانی غلبه پیدا کرد و راسـخ گردیـد، آثار آن به طور قهری نمودار می گردد ولی تفاوتی که میان دنیا و آخرت هست این است که چون دنیا دار تحصیل و اکتساب است تبدیل ملکات رذیله به

ملکات فضیله ممکن است ولی در سرای دیگر که دوران تحصیل واکتساب سپری شده است، چنان که قرآن بر این مطلب گواهی می دهد(۱)، در نتیجه انسان با هر صفتی که با آن به قیامت محشور گردد، آثار آن صفت و ملکه نفسانی به طور قهری بروز خواهد کرد و به شکل متناسب با خود و به گونه ای که با شرایط نظام اخروی هماهنگ باشد مجسم خواهد گردید.

آنگاه برای تقریب این مطلب به اذهان ،مثالی را یادآور شده می گوید:

ماهیت رطوبت در جسم اثر خاص خود را دارد و در قوای ادراکی حسی و خیالی به گونه ای دیگر ظاهر می شود و در نشأه ادراک عقلی به صورت دیگری ظاهر می گردد سپس اضافه می کند:

برای کسانی که می خواهند از روی بصیرت داوری کنند، همین قدر که ما یادآور شدیم کافی است تا نسبت به همه آنچه از جانب خداوند و رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) و شریعت اسلام در مورد صورتهای اخروی که مترتب بر عقاید حق یا باطل، و اعمال زیبا و زشت می باشند، وارد شده است ایمان آورد هر چند خود از اهل مکاشفه و مشاهده نباشد و نتواند واقعیت آنها را در این جهان ادراک نماید.(۲)

آری کسانی که می خواهند به معرفت تفصیلی برسند و چگونگی تحقق یافتن وعد و وعیدهای الهی را در مورد صورتهای لذت بخش یا مولم اخروی درک نمایند بایستی خویشتن را از علایق مادی برهانند و با عالم غیب ارتباط بیشتری پیدا کنند و نیز در مورد صفات نفسانی خود تأمل کامل نمایند و چگونگی صدور آثار آنها را در این جهان به دقت مطالعه کنند، تا بر نحوه

۱- [۱] (لا يَنْفَعُ نَفساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فى إِيمانِها خَيراً...) (انعام/۱۵۸).
۲- [۲] (كَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (تكاثر/۵ ۶).

تحقق آثار آنها در سرای دیگر واقف گردند.

مثلاًـ غضب و خشم هرگاه برافروخته می گردد، هر چنـد در حقیقت مربوط به روح انسان و بعـد ملکوتی (غیر مادی) او است، ولی آثار آن در همین بدن عنصـری نمایان می گردد خون او به جوش آمده صورتش سـرخ می شود و حرارت فوق العاده ای بدنش را می سوزاند و اینها همه مربوط به جنبه ملکی ومادی او است بنابراین هیچ جای شـگفت نیست که همین صفت ناپسند در سـرای دیگر به صورت آتش دوزخ تجسم یابد و فرد غضب آلود را بسوزاند، و از همین جا می توان سایر صـفات ناپسند و نیز ملکات حمیده را مورد مطالعه قرار داد، و نحوه تجسم اخروی و ترتیب آثار آنها را در سرای دیگر تصویر نمود.

ای دریده پوستین یوسفان *** گرگ برخیزی از این خواب گران

گشته گرگان هر یکی خوهای تو *** می درانند از غضب اعضای تو(۱)

۲.فقیه و عارف نامی اسلامی شیخ بهاءالدین عاملی در این باره چنین می گوید:

در روایات بسـیاری از شـیعه و سـنی مسأله تجسم اعمال مطرح گردیـده است آنگاه پس از نقل روایت قیس بن عاصم(که در گذشـته نقـل نمودیم رجوع شود) می گویـد برخی از اصـحاب دل گفته انـد مارهـا وعقرب ها و آتشـهایی که در قبر و قیامت ظاهر می شوند در حقیقت همان کارهای زشت وصـفات ناپسند وعقاید باطل است که در این نشأه (برزخ و قیامت) به صورت هـای یاد شـده ظاهر می گردنـد همان گونه که روح و ریحان، حور و میوه های لـذت بخش در حقیقت همان اخلاق حسـنه و اعمال شایسته وعقاید حقه است که در این جهان (برزخ و قیامت) بدان صورت نمایان گردیده اند، زیرا حقیقت یک چیز

۱- [۱] مبدأ ومعاد، ص ۳۴۱ ۳۴۳.

است که در نشأه های مختلف آثار گوناگونی دارد، و به همین جهت گفته اند اسم فاعل(کلمه (محیطه) در آیه (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ)به معنی استقبال نیست، بلکه مقصود این است که هم اکنون جهنم بر کافران احاطه دارد، زیرا عقاید باطل و صفات و اعمال زشت آنان در همین نشأه آنان را احاطه نموده است و همین ها در حقیقت دوزخ آنان است که در سرای دیگر به صورت آتش و مار و عقرب و مانند آن نمایان می گردد، آنگاه برخی از آیات و روایاتی را که ما در گذشته نقل کردیم به عنوان شاهد بر مدعای مزبور، یادآور می شود.(۱)

۳. سخن حکیم سبزواری را نیز در آغاز این بحث یادآور شدیم مراجعه شود.

تجسم اعمال و دانش امروزین بشر

در عین حال که دلایل نقلی متضافر بر وقوع آن گواهی می دهد، ولی در اینجا می توان برای اثبات امکان تجسم اعمال از علوم تجربی امروز بشر نیز بهره جست و این مسأله دقیق عقلی و دینی را به گونه ای تقریب به ذهن نمود.

توضیح آن که: آخرین نظریه در باره«ماده» و«انرژی» این است که ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقت است، وماده انرژیهای متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو تبدیل می گردند، گاهی انرژی متراکم در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است و در یک گرم خاک به قدری انرژی ذخیره شده که از محصول یکسالِ کارخانه بزرگ برق تجاوز می کند، این همان ماده است که در صورت انبساط به صورت انرژی

۱- [۱] بحارالأنوار:۷/۲۲۸.

جلوه می کنـد که اگر حـالت انبسـاط آن از میـان برود و به حالت متراکم و فشـردگی برگردد بازحالت جرمیت و جسـمیت به خود می گیرد.

در سال ۱۹۰۵ انیشـتاین فرضیه نسبیت را اعلام و رابطه بین جرم انرژی را که تا آن موقع فکر می کردند از هم متمایز می باشند مطرح نمود و نشان داد که جرم و انرژی قابل تبدیل به یکدیگرند.(۱)

«مفهوم بقـای انرژی» یـک قانون بنیادی است که بنابر مشاهـده برای تمام پدیـده های طبیعی برقرار است و بقای انرژی را برای آنها الزامی می کند یعنی این که طی تمام تغییراتی که در طبیعت رخ می دهد انرژی کل، تغییر نمی کند.

انرژی می تواند به صورتهای مختلفی وجود داشـته باشد، این صورتهای مختلف شامل انرژی ثقلی، جنبشـی، گرما، الکتریکی، شیمیایی، تابشی، هسته ای وجرم می باشند.(۲)

حقیقت کار در انسان چیست؟

اکنون باید دید حقیقت کار در انسان چیست؟

پاسـخ این است که حقیقت کـار در انسان که خودجزئی از جهان ماده است این است که در انجام هر کار خوب یا بـد، ذخایر بـدنی خویش را به صورت انرژی خرج می کنـد، اگر نماز می خوانـد، در حقیقت در تمام لحظه ها و حالات نماز مقـداری از ماده حیات او به صورت انرژی در می آیـد و اگر انسان بی گناهی را زیر ضـربات خود قرار می دهد، نیزبه وسـیله شـلاق زدن مواد بدن را در این طریق صرف می کند و از این قبیل است تمام کارهای خوب و بد انسان

۱- [۱] چه می دانم؟ زندگی ومرگ ستارگان، ص ۴۴.

۲- [۲] دایره المعارف بریتانیکا: ۶/۸۹۴ به نقل از معاد از نظر روح و جسم.

خواه کارهای عضوی و بیرونی او و خواه کارهای نفسانی و فکری و درونی او.

از مطالب مزبور نکات یاد شده در زیر به دست می آید:

۱. حقیقت کار در انسان عبارت است از تبدیل ماده به انرژی.

۲. مقدار انرژی از نظر علم امروز ثابت و پابرجا است.

۳. ماده و انرژی دوچهره از یک واقعیت می باشند.

۴. همان گونه که ماده به انرژی تبدیل می شود انرژی هم در شرایط خاص به ماده مبدل می گردد.

نتیجه طبیعی و منطقی مقدمات مزبور این است که تبدیل شدن اعمال انسان (که مواد تبدیل یافته به انرژی می باشند) در شرایط خاص قیامت امری ممکن و شدنی است همان گونه که در جهان کنونی امری ممکن و بلکه از نظر علم ازواقعیات عالم طبیعت بشمار می رود.(۱)

بنابراین مسأله«تجسم اعمال» یکی از معارف عمیق و بلند قرآن است که اگر چه درک آن برای اندیشه های ظاهر بین دشوار و یا غیر ممکن است ولی اندیشمندانی چون صدرالمتألهین از طریق مطالعه عمیق در حالات نفس انسانی و برپایه اصول مسلم فلسفی به درک آن نایل آمده اند همان گونه که دانش امروز بشر نیز به نوبه خود می تواند در تصور و درک آن بشر را یاری نماید.

البته نباید فراموش کرد که حوادث و حقایق مربوط به جهان آخرت از حقایق غیبی بوده و درک درست و کامل آن برای بشر محبوس ومحصور در حصار طبیعت و ماده ممکن نیست مگر آنان که پیوند مستحکمی با جهان غیب داشته و حقایق آن جهان را از نزدیک مشاهده می نمایند که تعدادشان بس

۱- [۱] در این باره به شماره ۴ سال هفتم مجله مکتب اسلام، معاد انسان و جهان، ص ۳۳۹; معاد از نظر روح وجسم:۲/ ۱۲۰ ۱۴۶ رجوع شود.

اندک و نادر است.

پاسخ به دو پرسش

۱. در اینجا پرسش دقیقی مطرح می شود و آن این که اگر چه مسأله تجسم اعمال، از نظر عقلی و علمی کاملاً ـ امکان پذیر است، ولی در مقابلِ آیات و روایاتی که به نوعی (ظاهر، نص) دلالت بر این دارند که واقعیت پاداش وکیفر، در حقیقت همان تجسم اعمال و تمثل ملکات و اندیشه ها است، آیات و روایات بسیاری نیز ظاهر یا صریح در این مطلب می باشند که کیفر و پاداش اخروی به صورت«وضعی» و«جعلی» است و خداوند برپایه علم وحکمت برای گناهان مجازاتهای گوناگون، و از روی تفضل و رحمت خود برای طاعات و عبادات پاداشهایی را مقرر نموده است.

پاسخ

ما نباید در مسأله قیامت وحقایق مربوط به آن مطالبی را در ذهن خود ترسیم نموده، و آن را ملاک تفسیر آیات و روایات وارده درباره آن قرار دهیم، بلکه راه صحیح در فهم آیات قرآن و چگونگی وقایع مربوط به عالم قیامت این است که مجموع آیات را در کنار هم مطالعه کنیم و به حکم اینکه قرآن از هرگونه اختلاف گویی (۱) پیراسته است و نیز به حکم این که آیات قرآن برخی گواه و بیانگر برخی دیگر می باشند(۲) قطعاً نتیجه ای که به دست می آید، بیانگر یک واقعیت بوده و اختلافاتی که به چشم می خورد ناظر به ابعاد و جوانب گوناگون آن واقعیت می باشند.

ص : ۶۲۶

۱- [۱] (أَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَلَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً) (نساء/۸۲).

۲- [۲]« وَیَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْض وَیَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلی بعْض» . نهج البلاغه ، فیض الإسلام، خطبه ۱۳۳.

بر این اساس باید گفت: ما از این آیات و روایات الهام گرفته و درباره خصوصیات مربوط به آخرت که جز از طریق وحی نمی توان درباره آن اظهار نظر قطعی کرد، نظر می دهیم و می گوییم هر دو نوع از پاداش و کیفر تحقق خواهد یافت، زیرا هیچ مانعی ندارد که در کنار پاداش ها وکیفرهایی که نتیجه طبیعی خود اعمال است،(به صورت تولیدی یا به صورت تجسم و تمثل) پاداشها وکیفرهای قراردادی و جعلی هم باشد که خداوند بر اساس علم و حکمت، و فضل و رحمت خود مقرر نموده است.

۲. هرگاه عقوبت های اخروی تجسم گناهان باشد، عوامل تکفیر گناهان مانند شفاعت ونظایر آن چگونه قابل توجیه است، زیرا تجسم اعمال در حقیقت برپایه اصل علیت ومعلولیت و رابطه کار و نتیجه آن استوار است، ولی عوامل تکفیر در صورتی قابل توجیه است که کیفرها اموری قراردادی و جعلی باشند همان گونه که در این جهان آنچه قابل عفو و گذشت است، احکام تکلیفی و آثار قراردادی جرایم است ولی آثار وضعی آنها قابل بخشش نیست، انسانی که باده مست کننده می نوشد، می توان از مجازات مقرر برای او چشم پوشی کرد ولی اثر مستی و دیگر عوارض تکوینی آن در بدن شرابخوار، قابل بخشش نیست.

پاسخ

آنچه از آیات و روایات مربوط به تجسم اعمال به دست می آید این است که اعمال خوب یا بد انسان در شرایط خاص جهان دیگر، به صورتی غیر از صورت دنیایی آن تجسم یافته و مایه سرور و شادمانی یا رنج وعذاب فاعل آن می گردد واین قانونی است که آفریدگار انسان و جهان آن را استوار نموده است، ولی در کنار این قانون قوانین دیگری نیز دارد، و آن این که تجسم

یادشده فقط در شرایط معینی تحقق خواهد پذیرفت و نه به طور مطلق و در هر شرایطی و این دو قانون هیچگونه منافاتی با یکدیگر ندارند.

و به عبارت دیگر هر دو اصل، امکان ذاتی دارند و تنها چیزی که لازم است این است که بر موازین عدل و حکمت استوار باشد، که با توجه به این که هر دو قانون را خداوند حکیم و عادل استوار و برپا نموده است، شرط مزبور محقق و قطعی است.

و به عبارت دیگر: همه آنچه در این جهان و جهان دیگر تحقق می یابد از مشیت حکیمانه خداوند سرچشمه می گیرد، و همان گونه که در نظام این جهان قانون علیت و معلولیت برپایه شرایط خاصی استوار است، در نظام دیگر نیز چنین است، و همان گونه که توبه،قبل از فرا رسیدن مرگ مانع از تجسم و تمثل گناه در سرای دیگر است، شفاعت و مانند آن نیز در جهان دیگر از موانع آن بشمار می روند، و این خود یک قانون استوار از جانب آفریدگار دانا و حکیم است.

ص : ۶۲۸

۲۸– حالات مختلف انسان ها در رستاخیز

آیات موضوع

۱.(إِذْ تَبَرّأَ لّذینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذینَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبابُ) . (بقره/۱۶۶)

۲.(قالَ اللّهُ هذا یَوْم یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ...) . (مائده/۱۱۹)

۳.(یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ) . (شعراء/۸۸)

۴.(إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْب سَلیم) . (شعراء/۸۹)

۵.(فَیَومَئِذ لا یَنْفَعُ الَّذینَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ). (روم/۵۷)

۶.(فَالْیومَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْض نَفْعاً وَلا ضَرّاً وَنَقُولُ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ) . (سبا/۴۲)

۷.(الأَخِلاّءُ یَوْمَئِذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ إِلاّ الْمُتَّقینَ) . (زخرف/۶۷)

ص : ۶۲۹

۸.(لَنْ تَنْفَعَكَمْ أَرْحامُكَمْ وَلا أَولادُكُمْ يَوْمَ القِيامَهِ يَفْصِلُ بَيْنَكَمْ...). (ممتحنه/۳)

۹.(يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخيهِ* وَأُمِّهِ وَ أَبيهِ* وَصاحِبَتِهِ وَبَنيهِ* لِكُلِّ امْرِء مِنْهُمْ يَومَئِذ شَأْنٌ يُغْنيهِ). (عبس/۳۴ ۳۷)

۱۰.(يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْس شَيْئاً وَالأَمْرُ يَوْمَئِذ لِلّهِ) . (انفطار/۱۹)

۱۱.(إِنَّ الَّذينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ* وَإِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ* وَإِذا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهينَ* وَإِذا رَأَوْهُمْ قالُوا إِنَّ هؤلاءِ لَضالُّونَ). (مطفّفين/۲۹ ۳۲)

۱۲.(فَالْيَوْمَ الَّذينَ آمَنُوا مِنَ الكُفّارِ يَضْحَكُونَ* عَلَى الأَرائِكِ يَنْظُرونَ* هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ) .

(مطففين/۳۴ ۳۶)

ترجمه آيات

۱.«آنگاه كه پيروى شدگان از پيروان خود بيزارى مى جويند،عذاب الهى را مشاهده كرده و اسباب (دنيوى) مقطوع و بى اثر مى گردند».

۲.«خدا مى فرمايد امروز روزى است كه صدق و راستى راستگويان به آنان سود مى بخشد...».

۳.«روزى كه مال و فرزندان سود نمى بخشند».

۴.«مگر آنان كه با قلبى سليم به محضر الهى راه يابند».

۵.«در اين روز(قيامت) عذرخواهى ستم كنندگان به آنان سودنمى بخشد و از آنان درخواست رجوع به حق نمى گردد».

ص : ۶۳۰

۶.«امروز کسی قادر بر رساندن سود یا زیان به دیگری نیست، و به ستمگران می گوییم عذاب دوزخ را که انکار می نمودید، بچشید».

۷.«دوستان (در دنیا) امروز برخی دشمن برخی دیگرند مگر متقیان».

۸.«روز قیامت میان شما و خویشاوندان و فرزندانتان جدایی می افتد، و آنان به شما سود نخواهند رساند».

۹.(«رستاخیز) روزی است که انسان، از برادر، مادر، پدر، زن و فرزندان خود می گریزد و برای هر یک از آنان امری است که توجه به آن او را از توجه به دیگران بی نیاز نموده است(هرکس به فکر خویش است)».

۱۰.«روزی که فردی برای فرد دیگر قادر به انجام هیچ کاری نیست، و کسی جز خداوند مالک امر وفرمان نیست».

۱۱.«مجرمان(از روی تمسخر) به مؤمنان می خندند، و هرگاه مؤمنان از مقابلشان بگذرند، با دیده تحقیر واستهزا به آنان می نگرند، هرگاه گروه کافر به سوی خاندان یا همکیشان خود برمی گردند، شادمان و خندانند، و هرگاه مؤمنان را می بینند می گویند آنان از طریق صواب گمراهند».

۱۲.«در این روز(قیامت) مؤمنان به کافران می خندند، و از جایگاه مخصوص خود به عذاب کافران می نگرند و می گویند: این عذابها نتیجه همان کارهایی است که در دنیا انجام می دادند(و از آن جمله مؤمنان را به استهزا می گرفتند و...)».

تفسیر آیات

بحث های مربوط به مسأله معاد و رستاخیز متفاوتند، برخی را می توان برپایه برهان عقلی به روشنی اثبات کرد مانند مسأله«امکان معاد» و«لزوم رستاخیز» و برخی دیگر را فقط از طریق وحی می توان اثبات نمود.

دسته دوم نیز دوگونه اند:

۱. مسایلی که عقل انسان می تواند به گونه ای به چگونگی آنها دست

یابد مانند: مباحث مربوط به صراط، میزان پاداش و کیفر، حساب و....

۲. مسایلی که چگونگی آنها بسان اصل واقعیتشان از توانایی فهم بشری بیرون است واعتقاد به آنها مصداق بارز«غیب» به شمار می رود از قبیل آیات و روایاتی که چگونگی وضعیت انسانها را در محشر وپس از ورود به بهشت یا دوزخ بیان نموده اند.

قرآن کریم در آیات بسیاری به بیان این مسأله پرداخته و حالات مختلف انسانهای صالح و تبهکار را یادآور شده است، بدیهی است اصرار قرآن بر این مطلب متضمن نکته ای حکیمانه است که تأمین کننده هدف نهایی قرآن می باشد.

توضیح آن که هدف نهایی قرآن (که از مطالعه آیات قرآن به روشنی به دست می آید) فراهم ساختن حدّاعلای زمینه و شرایط مساعد برای پرورش روحی و فکری انسانها و گرایش آنان به خوبی و نجات از قید وبند شهوت و پیروی از شیطان است، بدون شک اعتقاد به سرای دیگرواین که در آنجا کارهای خوب و بد انسان به طور دقیق محاسبه خواهد شد، تأثیر بسزایی در پرورش روح پاکی و فضیلت در انسان دارد، ولی هرگاه این مطلب به صورت مشروح بیان گردد، و حالات گوناگون صالحان ومفسدان به طور دقیق بازگو شود در تحصیل هدف یاد شده تأثیر بیشتری خواهد داشت، به همین خاطر ما در این فصل برآنیم تا در حدّ امکان آیات مربوط به این بحث را مورد مطالعه و تفسیر قرار دهیم.

و برای آن که این مطلب به طور کامل تر و در عین حال آسان تر انجام گیرد ما آیات را به دو دسته تقسیم می کنیم:

۱. آیاتی که وضعیت رستاخیزی انسانها را به طور کلی بیان نموده

است.

۲. آیاتی که وضعیت رستاخیزی انسانها را با عناوین مشخص یادآور شده است.

و اینک آیات مربوط به بخش نخست:

وضعیت کلی انسان ها در رستاخیز

اشاره

در این جا ما نمونه هایی از آیاتی را که بیانگر این مطلب می باشد، یادآور می شویم:

۱. هر کس به فکر خویش است

(یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخیهِ* وَأُمِّهِ وَ أَبیهِ* وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ* لِکُلِّ امْرِء مِنْهُمْ یومَئِذ شَأْنٌ یُغْنیهِ).(۱)

(«رستاخیز) روزی است که انسان، از برادر، مادر، پدر، زن و فرزندان خود می گریزد و برای هر یک از آنان امری است که توجه به آن او را از توجه به دیگران بی نیاز نموده است(هرکس به فکر خویش است)».

۲. کسی نمی تواند به دیگری سود یا زیان برساند

(فَالْیَومَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْض نَفْعاً وَلا ضَرّاً وَنَقُولُ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ) .(۲)

«امروز کسی قادر بر رساندن سود یا زیان به دیگری نیست، و به ستمگران می گوییم عذاب دوزخ را که انکار می نمودید، بچشید».

۱- [۱] عبس/۳۴_ ۳۷.

۲- [۲] سبأ/۴۲.

در آیه دیگر می فرماید:

(یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْس شَیْئاً وَالأَمْرُ یَوْمَئِذ لِلّهِ) .(۱)

«روزی که فردی برای فرد دیگر قادر به انجام هیچ کاری نیست، و کسی جز خداوند مالك امر وفرمان نیست».

با مراجعه به آیات دیگر قرآن می توان برمقصود واقعی این آیات دست یافت، زیرا از آیات مربوط به نشانه های قیامت چنین استفاده می شود که نظام حاکم بر زندگی دنیوی به کلی دگرگون می شود و اسباب و عوامل ظاهری از تأثیر باز می مانند علاوه بر این قرآن در آیات دیگری این مطلب را با صراحت یادآور شده می فرماید:

(إِذْ تَبَرّأَ لَّذینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذینَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبابُ).(۲)

«آنگاه که پیروی شدگان از پیروان خود بیزاری می جویند،عذاب الهی را مشاهده کرده و اسباب (دنیوی) مقطوع و بی اثر می گردند».

شاهد بر این که مقصود از بی اثر گردیدن اسباب و عوامل، مطلق اسباب نیست، بلکه مؤثر نبودن اسباب دنیوی است این است که در برخی از آیات قرآن، چیزهای مفیدو غیر مفید در آن جهان را بیان نموده است.

۳. آنچه نفع نمی رساند

الف: مال و ثروت.

ب: فرزندان وخویشاوندان.

۱- [۱] انفطار/۱۹.

۲- [۲] بقره/۱۶۶.

چنان که می فرماید:

(يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ) .(۱)

«روزی که مال و فرزندان سود نمی بخشند».

و در جای دیگر می گوید:

(لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ وَلا أَولادُكُمْ يَوْمَ القِيامَهِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ...).(۲)

«روز قیامت میان شما و خویشاوندان و فرزندانتان جدایی می افتد، و آنان به شما سود نخواهند رساند».

۴. عذرخواهی بی فاید است

(فَيَومَئِذ لا يَنْفَعُ الَّذينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ).(۳)

«در این روز(قیامت) عذرخواهی ستم کنندگان به آنان سودنمی بخشد و از آنان درخواست رجوع به حق نمی گردد».

۵. آنچه نفع می بخشد

الف: قلب سلیم

(إِلاّ مَنْ أَتَى اللّهَ بِقَلْب سَليم) .(۴)

«مگر آنان که با قلبی سلیم به محضر الهی راه یابند».

در این که مقصود از قلب سلیم چیست؟ گفته اند مقصود قلب پیراسته از شرک و شک یا آلودگی به گناه است در روایتی امام صادق (علیه السلام)می فرماید: مقصود قلبی است که از حب دنیا پیراسته باشد.

۱- [۱] شعراء/۸۸.

۲- [۲] ممتحنه/۳.

۳- [۳] روم/۵۷.

۴- [۴] شعراء/۸۹.

گواه بر این مطلب حدیث معروفی است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)نقل شده است که:

«حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَه».

« علاقه به دنیا عامل ومایه هر گناهی است».(۱)

ب: صدق و راستی

(قالَ اللّهُ هذا یَوْم یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ...) .(۲)

«خدا می فرماید امروز روزی است که صدق و راستی راستگویان به آنان سود می بخشد».

۶. برخی از دوستان به یکدیگر دشمنی می ورزند

نمونه دیگری از دگرگونی شرایط وروابط این جهان در سرای دیگر این است که برخی از دوستی ها مبدل به دشمنی می گردد، آنان که در این جهان به یکدیگر محبت میورزیدند، در قیامت دشمن یکدیگر می شوند.

قرآن در این باره می فرماید:

(الاَخِلاّءُ یَوْمَئِذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ إِلاّ الْمُتَّقینَ) .(۳)

«دوستان (در دنیا) امروز برخی دشمن برخی دیگرند مگر متقیان».

۷.برخورد متقابل مؤمنان وکافران

قرآن کریم برخورد استهزا آمیز کافران را نسبت به مؤمنان در دنیا این گونه یادآور شده است:

۱- [۱] مجمع البیان:۴/۱۹۴.

۲- [۲] مائده/۱۱۹.

۳- [۳] زخرف/۶۷.

(إِنَّ الَّذينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ* وَإِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ* وَإِذا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهينَ* وَإِذا رَأَوْهُمْ قالُوا إِنَّ هؤلاءِ لَضالُّونَ).(۱)

«مجرمان(از روی تمسخر) به مؤمنان می خندند، و هرگاه مؤمنان از مقابلشان بگذرند، با دیده تحقیر واستهزا به آنان می نگرند، هرگاه گروه کافر به سوی خاندان یا همکیشان خود برمی گردند، شادمان و خنداننند، و هرگاه مؤمنان را می بینند می گویند آنان از طریق صواب گمراهند».

این وضع دنیوی کافران وبرخورد آنان با مؤمنان است ولی در آخرت وضع کاملاً دگرگون شده و این مؤمنانند که به شقاوت و بد فرجامی کافران که با دست خود آن را فراهم ساخته اند می خندند چنان که می فرماید:

(فَالْيَوْمَ الَّذينَ آمَنُوا مِنَ الكُفّارِ يَضْحَكُونَ* عَلَى الأَرائِكِ يَنْظُرونَ* هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ) .(۲)

«در این روز(قیامت) مؤمنان به کافران می خندند، و از جایگاه مخصوص خود به عذاب کافران می نگرند و می گویند: این عذابها نتیجه همان کارهایی است که در دنیا انجام می دادند(و از آن جمله مؤمنان را به استهزا می گرفتند و...)».

نمونه های یاد شده همگی بیانگر یک مطلب کلی است و آن این که اسباب و شرایط مؤثر در این دنیا در رابطه با زندگی اجتماعی انسانها و برخوردهای گوناگون آنان، از نظر سود و زیان دوستی و دشمنی و... در سرای دیگر دگرگون شده ومقررات و شرایط جدیدی جایگزین آن می گردد.

در اینجا دسته دیگری ازآیات نیز وجود دارند که حالات مختلف انسانها را در قیامت به گونه ای کلی یادآور شده است.

ص : ۶۳۷

۱- [۱] مطففین/۲۹ _۳۲.

۲- [۲] مطففین/۳۴ ۳۶.

گروهی شادمان وخندان(۱) وگروه دیگری غمگین و افسرده.(۲)

عده ای سرافکنده و شرمگین(۳) برخی سرفراز و خشنود(۴)، جمعی سپیدرو و خوش منظر(۵) وگروهی زشت رو و بد منظر(۶)، دسته ای از اصحاب یمین(۷) ودسته ای از اصحاب شمال(۸) و برخی نیز در ردیف سابقان(۹) ومقربانند.

پرونده (۱۰) عمل برخی را به دست راست آنان و برخی دیگر را به دست چپ آنها می دهند.

ولی از آنجا که مفاد این آیات به گونه ای در بحث بعدی خواهد آمد، از نقل آیات مربوط به آن صرف نظر نموده و به اشاره ای که در پاورقی به آیات آن گردید اکتفا می کنیم.

۱- [۱] عبس/۳۸ ۴۰; قیامت/۲۲ ۲۵.

۲- [۲] عبس/۳۸ ۴۰; قیامت/۲۲ ۲۵.

۳- [۳] غاشیه/۲ ۱۰.

۴- [۴] غاشیه/۲ ۱۰.

۵- [۵] آل عمران/۱۰۲_ ۱۰۶.

۶- [۶] آل عمران/۱۰۲_ ۱۰۶.

۷- [۷] واقعه/۸_۱۰.

۸- [۸] واقعه/۸_۱۰.

۹- [۹] واقعه/۸_۱۰.

۱۰- [۱۰] حاقه/۶۹; اسراء/۷۱ و انشقاق/۷ ۱۰.

۲۹– سعادتمندان در قیامت

آیات موضوع

۱.(...إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ) . (بقره/۱۹۵)

۲.(رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الأَبْرارِ) . (آل عمران/۱۹۱ ۱۹۳)

۳.(إِنَّ الْمُتَّقينَ فی جَنّات وَعُيُون) . (حجر/۴۵)

۴.(...وَلَنَجْزِيَّنَ الَّذينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ماكانُوا يَعْمَلُونَ). (نحل/۹۶)

۵.(أُولئِکَ الَّذينَ يُسارِعُونَ فِی الْخَيْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ) . (مؤمنون/۶۱)

۶.(وَأَصْحابُ الْيَمينَ ما أَصحابُ اليَمينِ) . (واقعه/۲۷)

۷.(...يَوْمَ لا يُخْزِى اللّهُ النَّبىَّ). (تحريم/۸)

۸.(إِلاّ المُصَلّينَ *الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُون). (معارج/۱۹ ۳۵)

***

ترجمه آيات:

۱.«خدا نيكوكاران را دوست مى دارد».

۲.«پروردگارا، گناهان ما را بيامرز، و بدهاى ما را بزُداى و ما را در زمره نيكان بميران».

۳.«بى گمان، پرهيگاران در باغها و چشمه سارانند».

۴.«و قطعاً كسانى را كه شكيبايى كردند به بهتر از آنچه عمل مى كردند، پاداش خواهيم داد!.

۵.«آنانند كه در كارهاى نيك شتاب ميورزند و آنانند كه در انجام آنها سبقت مى جويند».

۶.«و ياران راست، ياران راست كدامندؤ».

۷.«در آن روز پيامبر(خود) خوار نمى كردند».

۸.«غير از نمازگزاران، همان كسانى كه بر نمازشان پايدارى مى كنند».

تفسير آيات

اشاره

آياتى كه وضعيت اصناف مختلف انسانها را در قيامت بيان نموده اند، خود به دو دسته تقسيم مى شوند، آياتى كه بيانگر وضع پارسايان وسعادتمندان است، و آياتى كه بيانگر وضع تبهكاران و شقاوتمندان مى باشند ولى در عين حال هر يك از اين دو گروه با عناوين مشخص ترى معرفى گرديده اند بررسى جامع و گسترده در اين مورد ويادآورى آيات مربوط به همه اين اصناف وگروهها از حوصله بحث كنونى ما بيرون است، وما به ذكر نمونه هايى از عناوين اين دوگروه (سعادتمندان،شقاوتمندان) بسنده مى كنيم:

سعادتمندان در قيامت

الف: پيامبر و مؤمنان

(...يَوْمَ لا يُخْزِى اللّهُ النَّبىَّ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعى بَيْنَ

ص : ۶۴۰

أَيْديهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَاغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَيْء قَديرٌ).(۱)

«روزی که خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بی مقدار نخواهد نمود(عزیز و گرامی خواهد داشت) و مؤمنان با اویند، نور (ایمان و عمل صالح) پیشاروی و در کنار آنان در حرکت است، آنان (مؤمنان) می گویند: خداوندا نور ما را تام و کامل فرما و ما را ببخشای، حقا که تو بر هر کاری توانایی».(۲)

ب: متقیان و پرهیزگاران

درباره وضعیت متّقیان و مقام و منزلت والای آنان در قیامت آیات بسیاری در قرآن آمده است که برخی را یادآور می شویم:

۱. جایگاه آنان خوب ونیکو است:(...وَلَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقينَ) .(۳)

۲. در امنیت کامل خواهند بود:(إِنَّ الْمُتَّقينَ في مَقام أَمين) .(۴)

(أُدْخُلُوها بِسَلام آمِنينَ) .(۵)

۳. در باغ ها، چشمه ها و سایه ها بسر می برند:(إِنَّ الْمُتَّقينَ في ظِلال وَعُيون).(۶)

(إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّات وَعُيُون) .(۷)

ص : ۶۴۱

۱- [۱] تحریم/۸.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره حدید نیز آمده است چنان که می فرماید: (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْديهِمْ وَبِأَيْمانِهِم...) (حدید/۱۲).

۳- [۳] نحل/ ۳۰.

۴- [۴] دخان/۵۱.

۵- [۵] حجر/۴۶.

۶- [۶] مرسلات/۴۱.

۷- [۷] حجر/۴۵.

۴. آنچه بخواهند برایشان آماده می باشد:(...لَهُمْ فیها ما یَشاؤونَ کَذلِکَ یَجْزِی اللّهُ الْمُتَّقینَ) .(۱)

۵. به نعمتهای الهی شادمانند:(فاکِهینَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ) .(۲)

۶. هیچگونه حسادت وکینه ای نسبت به یکدیگر ندارند:

(وَنَزَعْنا ما فی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلّ إِخْواناً عَلی سُرُر مُتَقابِلینَ) .(۳)

۷. احساس رنج نکرده و از بهشت بیرون نمی گردند:

(لا یَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ وَما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجینَ) .(۴)

موارد یاد شده نمونه هایی از جایگاه عالی و منزلت والای متقیان در قیامت است، و گذشته بر آنها موارد دیگری نیز در آیات قرآن برای آنان بیان گردیده است که مجال ذکر همه آنها نیست.(۵)

ج. صابران

۱. فرشتگان رحمت با درود و سلام از آنان استقبال می کنند وجایگاه عالی و مقام والایشان را به آنان تبریک می گویند:

(سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار) .(۶)

«درود بر شما باد به خاطر صبر و پایداریتان، منزل ابدی جایگاه خوبی است».

۱- [۱] نحل/۳۱.
۲- [۲] طور/۱۸.
۳- [۳] حجر/۴۷.
۴- [۴] حجر /۴۸.
۵- [۵] آیات: ۳۱ ۳۶/ نبأ; ۴۱ ۴۳/مرسلات; ۴۵ ۴۸/حجر;۵۱ ۵۷/دخان; ۳۵/رعد; ۱۵/فرقان; ۱۵/محمد; ۱۳۳/آل عمران; ۱۲۳/توبه; ۳۱/نحل ۹۰/شعراء; ۳۵/زخرف; ۱۵/ذاریات; ۱۷/طور،۵۴/قمر و ۳۴/قلم.
۶- [۶] رعد/۲۴.

۲. خداوند به آنان پاداش مضاعف خواهد داد.

(أُولئِکَ یُؤْتَونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا...) .(۱)

«آنان دو مرتبه پاداش داده می شوند به خاطر آن که (بر انجام تکالیف الهی) صبر نموده اند».

۳. پاداشی بهتر و برتر به آنان داده می شود.

(...وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ماکانُوا یَعْمَلُونَ) .(۲)

«قطعاً صابران را بهتر از آنچه انجام داده اند، پاداش خواهیم داد».

۴. در غرفه های بهشت منزل می کنند و مورد احترام شایان قرار می گیرند.

(أُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّهً وَسَلاماً) .(۳)

«پاداش آنان به خاطر صبرشان در راه اطاعت خدا غرفه های بهشتی است، فرشتگان الهی با تحیت و سلام به ملاقات آنان می روند».

لازم به یادآوری است که صابران گروه خاصی در عرض متقیان و ابرار و صالحان نیستند و به همین جهت غالباً پاداشها ومقامات عالی بندگان مطیع و صالح خداوند به صبر و پایداری آنان تفسیر شده است، مثلاً آیه (۷۵/فرقان) که مربوط به مقام صابران است پس از بیان حالات و صفات«عباد الرحمن» است،ویا در سوره دهر پس از توصیف، ابرار و این که در قیامت مسرور وشادمان خواهند بود می فرماید:

(وَجَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّهً وَحَریراً) .(۴)

۱- [۱] قصص/۵۴.

۲- [۲] نحل/۹۶.

۳- [۳] فرقان/۷۵.

۴- [۴] دهر/۱۲.

د: نمازگزاران

نمازگزارانی که نماز را اهمیت داده، هیچ گاه (بدون عذر) آن را ترک نمی کنند و در انجام آن،وقت ودیگر شرایط لازم آن را کاملاً رعایت می نمایند وحقیقت و روح نماز در اندیشه وکردار وزندگی آنان تجلّی یافته است، مورد ستایش قرآن قرار گرفته و در قیامت در باغهای بهشت، گرامی و عزیز خواهند بود.

چنان که می فرماید:

(إِنَّ الإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً* إِذا مَسَّهُ الشَّرُ جَزُوعاً* وَإِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً* إِلاّ المُصَلّينَ *الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ* وَالَّذينَ فی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ* لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُوم* وَالَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْم الدِّينِ* والَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ* إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُون* وَالَّذينَ هُمْ لِفُروجِهِمْ حافِظُونَ* إِلاّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومينَ* فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ* وَالَّذينَ هُمْ لأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ*وَالَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ*وَالَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ* أُولئِكَ فی جَنّات مُكْرَمُونَ).(۱)

«انسان بر منابع خود بسیار حریص است، هرگاه بدی (چیزی که مخالف نفع او است) به او برسد جزع و بی تابی می کند، و هرگاه نفعی عاید او شود (آن را به خود اختصاص داده) و از دیگران منع می کند، مگر نمازگزاران، آنان که پیوسته (و در هر شرایطی) نماز را برپا می دارند، و آنان که در اموال خود برای محرومان حق و سهمی را معیّن نموده اند، و آنان که (عملاً) روز قیامت را تصدیق می کنند(در

ص : ۶۴۴

۱- [۱] معارج/۱۹ ۳۵.

انجام هر کاری قیامت را مدّ نظر دارند) و از عذاب الهی بیمناکند،(زیرا می دانند که) کسی جز با خواست خداوند از عذاب او در امان نخواهد بود، آنان به آمیزش با نامحرمان دامن خود را آلوده نمی کنند، پس آن کس که جز از این راه کامجویی کند، از قانون الهی تجاوز نموده است، آنان که امانت و عهد و پیمان را رعایت می کنند(در امانت خیانت نکرده و پیمان شکنی نمی کنند)، آنان که به ادای شهادت بر حق قیام می کنند، آنان که آداب و شرایط نماز را کاملاً رعایت می کنند، آنان در قیامت گرامی و در بهشت ها (باغهای بهشت) متنعمند».

از آیات یاد شده درباره جایگاه اخروی نمازگزاران نکات جالبی استفاده می شود که یادآور می شویم:

۱. نقش مؤثر نماز در تصفیه و تزکیه روح از حرص و آز.

۲. تأثیر نماز در عفت و پاکدامنی وسالم سازی محیط زندگی از بی بند وباری و زشت کاری.

۳. نقش نماز در ایجاد تعهد نسبت به محرومان و مستمندان و انفاق و رسیدگی به آنان.

۴.رابطه نماز با امانتداری و وفای به عهد و پیمان.

۵. نماز و ادای شهادت بر حق و کتمان نکردن آن.

در آیات قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام) مطالب مهم وجالبی پیرامون نماز و آثار تربیتی آن بیان شده است که بررسی آنها به کتاب و رساله جداگانه ای نیاز دارد و از حوصله این بحث بیرون است.

ه_: السّابقون

اشاره

در قرآن مجید گروهی از مؤمنان به عنوان«سابقون» توصیف شده اند اینک در این باره سخن می گوییم:

قرآن در سوره واقعه افراد محشور در روز رستاخیز را به سه گروه تقسیم می کند:

۱. السابقون.

۲. اصحاب الیمین.

۳. اصحاب الشّمال.

اینک با صفات سابقون و ویژگی های آنها آشنا می شویم:

«سابق» در لغت عرب به معنی پیشتاز وپیشرو است اکنون باید دید متعلق سبق چیست، و آنان در دنیا درباره چه موضوعی بر دیگران سبقت جسته اند که در نتیجه در نیل به مقامات عالی اخروی نیز بر دیگران پیشتاز خواهند بود؟

ازبرخی آیات استفاده می شود که متعلق سبق کارهای خیر و نیک است که این گروه در انجام آنها بر دیگران سبقت می جویند چنان که می فرماید:

(أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ) .(۱)

«آنان کسانی هستند که در انجام کارهای خیر شتاب نموده و در انجام آنها بر دیگران سبقت می گیرند».

در آیه دیگر می فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ...) .(۲)

سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود سپردیم و آنان به سه گروه تقسیم می شوند:

۱. (ظالِمٌ لِنفسه) :«ستم کنندگان برخویش هستند».

۱- [۱] مؤمنون/۶۱.

۲- [۲] فاطر/۳۲.

۲. (وَمِنْهُمْ مُقْتَصدٌ) :«گروه میانه رو هستند».

۳. (وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالخَيْراتِ) :«گروهی که به اذن پروردگار در انجام خیرات بر دیگران سبقت می گیرند».

امیر مؤمنان(علیه السلام) سخنی دارد که به روشنی می تواند مفسر این آیه باشد و او گروههای سه گانه را به شکل یاد شده در زیر تفسیر می کند.

۱.«ساع سَريعٌ نَجا; گروهی که به خاطر پیشی در کار خیر نجات می یابد».

۲.«وَطالِبٌ بَطيءٌ رَجا; گروهی که با کندی در عمل امید مغفرت دارد».

۳.«وَمُقَصِّرٌ فِي النّارِ هَوى;(۱) گروهی که در انجام وظایف کوتاهی کرده و بر اثر پیروی از هوی و هوس در آتش سرنگون می شوند».

در هر حال متعلق«سبق» کارهای نیک، و توصیف آنان به این نام به خاطر سبقت و پیشتازی آنان در کارهای نیک است.

ولی در قرآن سابقون معنی دیگری دارد که در آن متعلق سبق پذیرش اسلام و ترک کفر وبت پرستی معرفی شده است و در آیه زیر به این مطلب چنین اشاره شده است:

(والسّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسان رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...) .(۲)

«پیشتازان نخست از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کرده اند از آنان خشنود شده و آنان نیز از خدا خشنود می باشند».

البته به گونه ای می توان گفت که سبقت در اسلام نیز یکی از مصادیق

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- [۲] توبه/۱۰۰.

سبقت در خیرات و کارهای نیک است و در حقیقت این قسم از سابقون، یکی از مصادیق«سابقون در خیرات» می باشند و شاید آیه وارد در سوره واقعه یعنی (السابقون السابقون) ناظر به هر دو جهت باشد چه کسانی که در گرایش به اسلام بر دیگران سبقت جسته اند وچه آنان که در انجام امور نیک بر دیگران پیشتاز بوده اند.

خلاصه: سبقت در کار خیر و ربودن گوی سبقت در انجام وظایف از دیگران یک نوع نشان شایستگی و صفای روح و روشنی عقل و خرد است که صاحبان عقل و خرد با بصیرت وواقع نگری خیر را از شر تمیز داده وبر کارهای خیر سبقت می جویند.

تا اینجا با متعلق سبق آشنا شدیم وروشن شد که مقصود از«السابقون» چیست اکنون باید دید که ویژگی های این افراد در قرآن چگونه مطرح شده است.

قرآن برای این گروه ویژگی هایی در دنیا و مزایایی در آخرت بیان نموده است که به طور فشرده یادآور می شویم:

ویژگی های سابقون در دنیا

اگر سبقت در انجام کارهای نیک نشانه فروغ عقل و صفای قلب می باشد، طبعاً یک چنین گوهر گرانبها آثار دیگری نیز خواهد داشت و قرآن مجید آنگاه که سابقون را مطرح می کند قبلاً ویژگی های آنان را یادآور می شود، که عبارتند از:

الف: از خشیت الهی بیمناکند:(...مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) .

ب: به آیات الهی ایمان دارند:(...بِآياتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ) .

ج: به پروردگار خود شرک نمیورزند:(...بِرَبِّهِمْ لا یُشْرِکُونَ) .

د: وظایف مالی خود را انجام می دهند:(...یُؤْتُونَ ما آتَوا) .

هـ: خوف خدا را پیوسته در دل دارند:(...وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ) .

و: این ترس به خاطر این است که ایمان به معاد دارند:(أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ) .

آنگاه قرآن مرکز ومبدأ این صفات معنوی را یادآور می شود و می فرماید:

(أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ) .(۱)

«آنان در انجام کارهای خیر شتاب نموده و در انجام آن از دیگران سبقت می گیرند».

تا اینجا با ویژگی های دنیوی سابقان آشنا شدیم اکنون لازم است جایگاه اخروی آنان را که در واقع نتیجه همین خصلتهای فکری و روحی و عملی است، یادآور شویم:

جایگاه سابقون در آخرت

به خاطر پیشتاز بودن در انجام کارهای نیک، نزدیکترین افراد به خدا به شمار می آیند و قرآن از این مقام به عنوان«مقربان» یاد می کند آنجا که می فرماید:

(أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ) .(۲)

البته مقربان درگاه الهی علاوه بر سابقون بر گروه دیگر نیز اطلاق می شود مانند فرشتگان که از قلمرو بحث فعلی ما بیرون است.

۱- [۱] مؤمنون/۵۷ ۶۱.

۲- [۲] واقعه /۱۱.

اکنون باید دید خدا در پرتو این تقرب به آنان چه نعمت های بزرگی در آخرت خواهد داد نعمت هایی را که قرآن برای آنان توصیف نموده است برای عقل وخرد به طور کامل قابل درک نیست وما در این جا به نقل وترجمه آیات مربوط به آن بسنده می کنیم:

(فِی جَنّاتِ النَّعیم*... عَلی سُرُر مَوضونَه * مُتَّکِئینَ عَلَیْها مُتَقابِلینَ* یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ* بِأَکْواب وَأَباریقَ وَکَأْس مِنْ مَعین* لا یُصَدَّعُونَ عَنْها وَلا یُنْزِفُونَ* وَفاکِهَه مِمّا یَتَخَیَّرُونَ*وَلَحْم طَیْر مِمّا یَشْتَهُونَ* وَحورٌ عینٌ* کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِالْمَکْنُونِ* جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ* لاَ یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَلا تَأْثیماً* إِلاّقیلاً سَلاماً سَلاماً) .(۱)

(«مقربان) در بهشت های نعمت وارد می شوند، و بر تخت های استوار روبه روی یکدیگر تکیه می زنند، و نوجوانانی زیبا که حسن زیبایی آنان پیوسته وجاودانی است، با جامهایی پر از شراب دور آنان می چرخند(خدمتگزار آنان هستند) از نوشیدن آن شرابها نه بیهوش می گردند و نه به سر دردو سرگیجه مبتلا می شوند(و نیز آن خدمتگزاران) هر نوع میوه ای که آنان برگزینند و هر نوع پرنده بریانی که به آن اشتها داشته باشند برای آنان مهیّا می سازند، و برای سابقون است حوریه های بهشتی که در زیبایی اندام بسان لؤلؤ محفوظ در صدف که بسیار شفاف است می باشند واین نعمتها پاداش کارهایی است که در دنیا انجام داده اند و آنان از یکدیگر سخن بیهوده و ناروایی نمی شنوند و تنها سخنی که میان آنان رد وبدل می شود درود و سلام پیاپی می باشد».

در اینجا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که قرآن از گروه دیگری به

۱- [۱] (لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسیحُ أَنْ یَکُونَ عَبداً لِلّهِ وَلاَ الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ...)(نساء/۱۷۲):«مسیح و فرشتگان مقرب الهی از بندگان خدا ابا نمی کنند».

نام«مُقَرَّبین» نام می برد و در آخر سوره واقعه چنین می فرماید:

(فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ* فَرَوْحٌ وَرَیْحانٌ وَجَنَّهُ نَعِیم).(۱)

«و اگر از مقربان باشند برای آنان (پس از مرگ) آسایس و نعمت های الهی است».

ولی بایـد توجه نمود که مقصود از مقربین در این آیه همـان (السابقون)است که در آغاز سوره وارد شـده است. از اینجا چنین نتیجه می گیریم که انسانهـای مقرّب در درگـاه الهی همـان«السابقون» می باشـند.و به خاطر همین، پاداشـی که برای مقربان در این آیه بیـان شـده است، بـا پاداشـی که برای«السابقون» در آغاز سوره یاد گردیـد، یکسان است در هر دو مورد فرمود جایگاه آنان«جنات نعیم» است.

و اگر قرآن حضرت مسیح را جزء مقربان شمرده می فرماید:

(...وَجیهاً فی الدُّنْیا وَالآخرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ) .(۲)

«او در دنیا و آخرت از افراد خوشنام و مقربان است».

به خـاطر این است که وی ماننـد دیگر پیـامبران در انجام کارهای نیک بر دیگران سـبقت می گرفت و از نخستین روز در مهد توحید و ایمان پرورش یافته ولحظه ای از خطّمستقیم توحید کنار نرفت.

ویژگی های مقربین در قرآن

اگر چه مـا سـابقون را با مقربان یکسان دانستیم و به حکم این که در آغاز سوره واقعه خداونـد افراد را به سه گروه تقسـیم می کند، و از گروه چهارم نامی نمی برد از این جهت باید گفت که مقربان همان سابقون می باشند ولی قرآن

۱- [۱] واقعه/۱۲_ ۲۶.

۲- [۲] واقعه/۸۸_۸۹.

برای مقربین ویژگی هایی را بیان کرده است که یکی را یادآور می شویم:

شاهدان کتاب اعمال نیکان

مقربان از چنان جایگاه والایی برخوردارنـد که نامه اعمال نیکان (یا جایگاه) آنان را مشاهده می کنند ،یعنی در مرتبه ای بالاتر از آنان قرار دارند چنان که می فرماید:

(...إِنَّ کِتابَ الأَبْرارِ لَفی عِلّیّینَ* وَما أَدْریکَ ما عَلّیُّونَ* کِتابٌ مَرْقُومٌ* یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) .(۱)

«کتاب نیکان در علیین است و چه می دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده و مقربان آن را مشاهده می کنند».

در این که مقصود از این کتاب چیست؟ مفسـران می گوینـد: مقصود نامه اعمال ابرار است که با دیدن آن شادمان می گردند در مقابل نامه اعمال فُجّار که مایه حسرت و اندوه آنان می باشد.

تا اینجا با گروه«سابقون» و«مقربون» آشنا شدیم اینک به بررسی صفات و مزایای اصحاب الیمین می پردازیم:

و: اصحاب الیمین

اشاره

قرآن کریم گروهی از انسانها را در قیامت به عنوان (اصحاب الیمین)معرفی می کند چنان که می فرماید:

(وَأَصْحابُ الْیَمینَ ما أَصحابُ الیَمینِ) .(۲)

۱- [۱] مطففین/ ۱۸ ۲۱.

۲- [۲] واقعه/۲۷.

«اصحاب یمین کیانند؟».

سپس نعمت های بهشتی آنان را در ضمن ده آیه بیان نموده و می فرماید:

(ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلینَ* وَثُلَّةٌ مِنَ الآخرِینَ) .(۱)

«اصحاب یمین از گروهی از پیشینیان و گروهی از پسینیان(امت اسلامی تشکیل می گردند».

اکنون باید دید مقصود از اصحاب یمین چه کسانی است؟ مفسران دو نظریه مطرح نموده اند:

۱. مقصود از آنان افرادی است که نامه های اعمال آنان در قیامت به دست راستشان داده می شود قرآن در این باره می فرماید:

(یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناس بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَلا یُظْلَمُونَ فَتیلاً) .(۲)

«روزی که هر دسته و گروهی را با نام پیشوایشان فرا می خوانیم پس آن کسی که نامه عمل او به دست راستش داده شود، نامه خود را می خواند و ذرّه ای از پاداش آن کاسته نمی شود».

و نیز می فرماید:

(فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتابِیَهُ).(۳)

«آن کس که نامه عمل او به دست راستش داده شود، می گوید amp;بیایید و پرونده اعمال مرا بخوانید».

۱- [۱] واقعه /۳۹، ۴۰.

۲- [۲] اسراء/۷۱.

۳- [۳] حاقه/۱۹.

و باز می فرماید:

(فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ *فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً).(۱)

«هر کس نامه عمل او به دست راستش داده شود به آسانی محاسبه خواهد شد».

این گروه(کسانی که پرونده اعمال آنان به دست راستشان داده می شود) در قیامت از جایگاه رفیع و منزلت عالی برخوردارند، و قرآن کریم موقعیت اخروی آنان را این گونه توصیه نموده است.

۱. (...یَنْقَلِبُ إِلی أَهْلِهِ مَسْرُوراً) .(۲)

«پس از حساب، با شادمانی بسیار به سوی همنشینان بهشتی خود باز می گردد».

۲. (...فی عِیشَه راضیه) .(۳)

«در زندگی کاملًا رضایت بخش بسر می برد».

۳. (فی جَنَّه عالِیَه* قُطُوفُها دانِیَهٌ) .(۴)

«در بهشتی رفیع که میوه های آن نزدیک است(تناول آن هیچ مشقتی ندارد).

۴. (کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِی الأَیّامِ الْخالِیَهِ) .(۵)

«به آنان گفته می شود بخورید و بیاشامید، این نعمتها بر شما گوارا باد، و این پاداش کارهای شما در روزگار گذشته (دنیا) است».

۲. نظریه دوم این است که«یمین » به معنای«یُمن» و مبارکی است و مقصود از آنان همان افرادی هست که قرآن از آنان به عنوان«اصحاب مَیْمنه» یاد کرده است. چنان که در آغاز سوره واقعه که گروههای سه گانه انسانها را در

۱- [۱] انشقاق/۷ ۸.

۲- [۲] انشقاق/۹.

۳- [۳] حاقه/۲۱.

۴- [۴] حاقه /۲۲ ۲۳.

۵- [۵] حاقّه/۲۴.

قیامت بیان نموده است می فرماید:

(وَکُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً* فَأَصحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصحابُ الْمَیْمَنَهِ) .(۱)

«شما سه گروه خواهید بود (گروه نخست) اصحاب میمنه(مبارکی و سعادتمندی) هستند».

و با توجه به این که در مقابل آن اصحاب«مَشْئمه» (شومی و شقاوتمندی) قرار دارند مقصود از اصحاب میمنه نیز همان سعادتمندان هستند که با مبارکی و شادمانی پاداش اعمال خود را دریافت می کنند.

در برخی از آیات قرآن«اصحاب میمنه» توصیف شده اند و برخی از ویژگی های آنان بیان گردیده است چنان که می فرماید:

(فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ* وَما أَدْریکَ مَا الْعَقَبَهُ* فَکُّ رَقَبه * أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْم ذی مَسْغَبَه* یَتِیماً ذا مَقْرَبَه* أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَه* ثُمَّ کانَ مِنَالَّذینَ آمَنُوا وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ* أُولئِکَ أَصْحابُ الْمَیْمَنَه) .(۲)

«از گردنه عبور نکرد، و نمی دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد نمودن بنده یا اطعام در روز گرسنگی و تنگدستی به یتیم خویشاوند یا مسکین بینوا، آنگاه از مؤمنانی باشد که یکدیگر را به صبر و مهربانی توصیه می نمایند، این گروه همان اصحاب میمنه می باشند».

ولی از مجموع آیات قرآن که درباره اصحاب یمین و اصحاب میمنه وارد شده است به دست می آید که مقصود از این دو عنوان یک گروه از انسانها است و هر یک گروه جداگانه ای نیستند، زیرا در سوره واقعه پس از آن که یک صنف

۱- [۱] واقعه/ ۷ ۸.

۲- [۲] بلد/۱۱ ۱۸.

از افراد را در قیامت به عنوان اصحاب«میمنه» معرفی کرده است، آنگاه که جایگاه و مقامات اخروی و نعمتهای بهشتی آنان را بیان می کند، از آنان به عنوان (أصحاب الیمین) نام می برد.

حاصل آن که: قرآن کریم اصحاب یمین را در سه مرحله توصیف نموده است:

۱. در زندگی دنیا

آنـان افرادی هسـتند که تسـلیم اوامر و نواهی الهی بوده وبـا صـلابت و پایـداری گردنه های فرایض دینی را در می نوردنـد، و علاوه بر این که خود آداب ورسوم بنـدگی خـدا را به جای می آورنـد، دیگران را نیز به انجام آن توصـیه وسـفارش می کنند چنان که فرمود:(فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَه...) .

۲. به هنگام مرگ

در این لحظه در نشاط و آرامش کامل بسر می برند، و هیچگونه امر هول انگیز و نگران کننده ای آنان را نمی آزارد چنان که می فرماید:

(وَأَمّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمینِ* فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمینِ) .(۱)

«آن کس که از اصـحاب یمین باشد، پس از ناحیه آنان (در مورد آنان) برای تو جز سـلامتی و سـعادت نخواهد بود(امر نگران کننده ای در مورد آنان مشاهده نخواهی کرد».(۲)

۱- [۱] واقعه/۹۰_ ۹۱.

۲- [۲] مجمع البیان:۵/۲۲۸.

۳. در سرای دیگر

۱. پرونده عمل آنان به دست راستشان داده می شود.

۲. حساب آنان آسان انجام می گیرد.

۳. با شادمانی نزد همنشینان خود باز می گردند.

۴. در مرتبه ای بلند از بهشت مستقر می شوند.

۵. انواع نعمت های بهشتی بدون کمترین زحمت و رنجی در اختیار آنان قرار داده می شود.

و آیات مربوط به موارد یاد شده را قبلاً ذکر نموده ایم و نیاز به تکرار نیست.

ز: نیکوکاران (ابرار، محسنین)

«ابرار» و«محسنین» نیز دو عنوان از عناوینی می باشند که به واسطه آنها گروهی از انسانهای صالح و با ایمان توصیف شده اند، و اگر چه نمی توان این گروه را نیز در عرض گروهها و اصناف یاد شده قرار داد ،زیرا آنان نیز درجات ومراتبی دارند که در برخی از آن مراتب در عداد و شمار مقربان و در برخی از مراتب در زمره اصحاب الیمین خواهند بود ولی از آنجا که در قرآن دو عنوان یاد شده به طور جداگانه مورد توجه قرار داده شده اند، ما نیز به طور فشرده آیات مربوط به آنان را یادآور می شویم:

قرآن کریم از محسنان به عظمت یاد کرده و در آیات بسیاری می فرماید:

(...إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ) .(۱)

«خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

۱- [۱] بقره/۱۹۵، ۱۳۴، ۱۴۸ و آیات بسیار دیگر.

در جای دیگر می فرماید:

(...إِنَّ رَحْمَهَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ) .(۱)

«رحمت الهی به نیکوکاران نزدیک است».

و به پیامبر می فرماید: تا آنان را به لطف و پاداش خداوندی بشارت دهد:

(...وَبَشِّرِ الْمُحْسِنینَ) .(۲)

و یادآور می شود که پیوسته عنایت و لطف الهی با آنها است:

(...إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ) .(۳)

و به آنان اطمینان می دهد که نتیجه اعمال خود را به طور قطع خواهند یافت:

(...إِنَّ اللّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ) .(۴)

و برخی از صفات آنان را در دنیا بیان کرده می فرماید:

(کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ* وَبالأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ* وَفی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُوم) .(۵)

«اندکی از شب را می خوابیدند، سحرگاهان به مناجات با خدا و استغفار مشغول بودند، و در اموال آنان برای محرومان وسائلان حق وبهره ای بود».

و سرانجام پاداش اخروی آنان این است که در سایه های دل انگیز درختان بهشتی متنعم و در کنار چشمه های زلال وبا صفای آن مسرور و شادمان، و از

۱- [۱] اعراف/۵۶.

۲- [۲] حج/۳۷.

۳- [۳] عنکبوت/۶۹.

۴- [۴] توبه/۱۲۰; هود/۱۵ و آیات دیگر.

۵- [۵] ذاریات/۱۷ ۱۹.

تمام میوه های مورد پسند خود برخوردارند، و فرشتگان رحمت به آنان می گویند همه این نعمت ها بر شما گوارا باشد، این پاداش اعمال صالح شما در دنیا است چنان که می فرماید:

(إِنَّ الْمُتَّقینَ فی ظِلال وَعُیُون*وَفَواکِهَ مِمّا یَشْتَهُونَ* کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* إِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ) .(۱)

قرآن از«ابرار» نیز ستایش و تمجید فراوان نموده است و آنگاه که از متفکران عابد سخن می گوید یادآور می شود که آنان دست دعا به درگاه ربوبی بلند کرده و از او می خواهند تا آنها را همنشین«ابرار» قرار دهد چنان که می فرماید:

(إِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْض وَاخْتِلافِ اللَّیْلِوَالنَّهارِ لآیات لأُولی الأَلْباب* الَّذینَ یَذْکُرونَ اللّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ*... رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الأَبْرارِ) .(۲)

«در آفرینش آسمانها و زمین و دگرگونی شب و روز نشانه هایی از قدرت وکمال مطلق خداوند برای خردمندان است، آنان که ایستاده و نشسته و خوابیده(در همه حال) به یاد خدا می باشند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند(و به هدفداری آفرینش اذعان کرده می گویند) پروردگارا! تو این جهان را باطل و بی هدف نیافریده ای... پروردگارا! گناهان ما را ببخشای وبدی های ما را بپوشان وما را با ابرار محشور نما».

۱- [۱] مرسلات /۴۱ ۴۵.

۲- [۲] آل عمران/۱۹۱ ۱۹۳.

قرآن کریم«ابرار» را نیز در دو مرحله توصیف کرده است:

۱. در دنیا.

۲. در آخرت.

صفات ابرار در دنیا

۱. هرگاه برای خدا عهد و نذری را عهده دار شوند به عهد و نذر خود وفا می کنند:

(یُوفُونَ بِالنَّذْرِ) .

۲. پیوسته از هول و هراس قیامت خایف و نگرانند.

(وَیَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً)، (إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً).

۳. برای رضای خدا به یتیمان و مستمندان اطعام و انفاق می کنند.

(وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَیَتیماً وَأَسیراً) .

۴. در کارهای خود جز رضای خالق انگیزه ای دیگر ندارند.

(إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَلا شُکُوراً) .(۱)

۵. آنچه را دوست دارند در راه خدا انفاق می کنند.

(لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ...) .(۲)

۶. تقوا را در همه کارها وحتی در ورود در منازل دیگران نیز رعایت

۱- [۱] دهر/۷ــ۱۰.

۲- [۲] آل عمران/۹۲.

می کنند:

(...وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَاتُوا البُیُوتَ مِنْ إِبْوابِها...) .(۱)

قرآن در یک آیه، به گونه ای جالب و جامع«برّ» و نیکی را تعریف کرده و در آن همه صفات و نشانه های یاد شده برای«ابرار» بیان گردیده است چنان که می فرماید:

«ارکان و پایه های برّ» و نیکی در این آیه عبارتند از:

۱. ایمان به خدا، فرشتگان، پیامبران الهی، کتب آسمانی و قیامت.

(...مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَالملائِکَهِ وَالْکِتابِ وَالنَّبِیّینَ).

۲. انفاق مال در راه خدا، به خویشاوندان، یتیمان، تهیدستان، در راه ماندگان، سؤال کنندگان نیازمند، و رهایی اسیران.

(وَاتَی الْمال عَلی حُبِّهِ ذَوی الْقُربی وَالْیَتامی وَالْمَساکینَ وَابْنَالسَّبیلِ وَالسّائِلینَ وَفِیالرِّقابِ...) .

۳. بر پا داشتن نماز:(وَأَقامَ الصَّلاهَ) .

۴. پرداختن زکات: (وَاتَی الزَّکاهَ) .

۵. وفای به عهد، خواه با انسانها و خواه با خدا(نذر):(وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا) .

۶. صبر ومقاومت در برابر شداید و ناملایمات در راه انجام وظیفه:

(وَالصّابِرینَ فِی البَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحینَ الْبَأْسِ...) .(۲)

۱- [۱] بقره/۱۸۹.

۲- [۲] بقره/۱۷۷.

صفات ابرار در قیامت

اکنون که با نظر قرآن درباره صفات و نشانه های«ابرار» در دنیا آشنا شدیم، به مطالعه صفات و نشانه های آنان در قیامت می پردازیم:

۱. از هول و هراس قیامت در امان خواهند بود.

(فَوَقیهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَومِ...) .(۱)

۲. جایگاه(یا نامه عمل آنان) در«علیین» است:

(...إِنَّ کِتابَ الأَبْرارِ لَفی عَلّیّینَ) .(۲)

۳. در بهشت بر تختهایی نشسته و نعمت های الهی را نظاره می کنند:

(إِنَّ الأَبْرارَ لَفی نَعیم * عَلَى الأَرائِکِ یَنْظُرُونَ) .(۳)

۴. نشاط وشادمانی در رخسارشان نمایان است:

(تَعْرِفُ فی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعیمِ) .(۴)

۵. شرابهای ناب و خوش بو می نوشند:

(یُسْقَونَ مِنْ رَحیق مَخْتُوم* خِتامُهُ مِسْکٌ...) .(۵)

(إِنَّ الأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْس کانَ مِزاجُها کافُوراً) .(۶)

(وَیُسْقَونَ فیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبیلاً) .(۷)

(...وَسَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً). (۸)

ص : ۶۶۲

۱- [۱] دهر/۱۱.

۲- [۲] مطففین/۱۸.

۳- [۳] مطففین/۲۲ ۲۳.

۴- [۴] مطففین/۲۴.

۵- [۵] مطففین/۲۵ ۲۶.

۶- [۶] دهر/۵.

۷- [۷] دهر/۱۷.

۸- [۸] دهر/۲۱.

۶. درختان بهشتی بر بالای سر آنان سایه افکنده، نه از گرما رنج می برند و نه از سرما:

(...لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَلا زَمْهَریراً* وَ دانِیَهً عَلَیْهِمْ ظِلالُها...).(۱)

۷. هر میوه ای که بخواهند بدون تحمل هیچ رنج و زحمتی برای آنان فراهم و آماده است:

(...وَذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذلیلًا).(۲)

۸.خدمتگزارانی زیبا روی وبا اندامی بس لطیف و درخشان بر گرد آنان می چرخند وجامهای نقره از شراب گوارا به آنان می دهند:

(وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ* إذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً) .(۳)

(وَیُطافُ عَلَیْهِمْ بِانِیَه مِنْ فِضَّه وَأَکواب کانَتْ قَواریراً* قَواریرَ مِنْ فِضَّه قَدَّرُوها تَقْدیراً) .(۴)

۹. جامه هایی از حریر بر بالای آنان است (بر تن پوشیده اند).

(عالِیَهُمْ ثِیابُ سُنْدُس خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ...) .(۵)

۱۰. زیورهایی از نقره بر دست دارند:

(...وَحُلّوا أَساوِرَمِنْ فِضَّه...) .(۶)

۱۱. به آنان گفته می شود این پاداش کارهای نیک شما در دنیا است، و

۱- [۱] دهر/۱۳ ۱۴.

۲- [۲] دهر/۱۴.

۳- [۳] دهر/۱۹.

۴- [۴] دهر/۱۵ ۱۶.

۵- [۵] دهر/۲۱.

۶- [۶] دهر/۲۱.

امروز خداوند مهربان شکرگزار کوششهای شما است و به این جهت این مقامات عالی و نعمت های وصف ناپذیر را به شما کرامت نموده است و در حقیقت این جمله خود از چنان ارزش معنوی و لذت روحانی برخوردار است، که از همه آن نعمت های حسی فراتر و برتر است چنان که می فرماید:

(إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَکانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً) .(۱)

و ما این بخش (سعادتمندان در قیامت) را در همین جا پایان می دهیم، وحالات شقاوتمندان در قیامت و عناوین مختلفی را که قرآن در مورد آنان بکار برده است مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- [۱] دهر/۲۲.

۳۰- شقاوتمندان در قیامت

آیات موضوع

۱.(إِنَّ الْمُنافِقینَ فِی الدَّرْکِ الأَسْفَلِ مِنَ النّارِ...) (نساء/۱۴۵)

۲.(وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ) . (روم/۲۱)

۳.(...ما لِلظّالِمینَ مِنْ حَمیم وَلا شَفیع یُطاعُ) . (غافر/۱۸)

۴.(وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمال) . (واقعه/۴۱)

۵.(وَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبینَ الضّالّینَ* فَنُزُلٌ مِنْ حَمیم* وَتَصْلِیَهُ جَحیم). (واقعه/۹۲ ۹۴)

۶.(...وُجُوهٌ یومَئذ عَلَیْها غَبَرَهٌ* تَرْهَقُها قَتَرَهٌ* أُولئِکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ) . (عبس/۴۰ ۴۲)

۷.(إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَالْمُشْرِکینَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیّهِ) . (بیّنه/۶)

ترجمه آیات

۱.«آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یاوری

ص : ۶۶۵

نخواهی یافت».

۲.«و روزی که قیامت برپا شود مجرمان نومید می گردند».

۳ .«برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد».

۴.«و یاران چپ، کدامند یاران چپ».

۵.«و اما اگر از دروغزنان گمراه است. پس با آبی جوشان پذیرایی خواهند شد»و(فرجامش) در افتادن به جهنم است».

۶.«و در آن روز، چهره هایی است که بر آنها غبار نشسته. و آنها را تاریکی پوشانده است. آنان هخان کافران بدکارند».

۷.«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند، و (نیز) مشرکان در آتش دوزخند، و در آن همواره می مانند، اینانند که بدترین آفریدگانند».

تفسیر آیات

اشاره

در مورد شقاوتمندان وحالات آنان در قیامت نیز در قرآن کریم عنوانهای مختلفی بکار رفته است که در این فصل به نقل و بررسی آیات مربوط به آن می پردازیم:

الف: اصحاب شمال

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم در سوره واقعه انسانها در قیامت به سه گروه تقسیم گردیده اند:

۱. (السّابِقُون) .

۲. (أصحاب الیمین) .

۳. (أصحاب الشّمال) .

و در فصل قبل آیات مربوط به دو گروه نخست را یادآور شدیم و آن دو

گروه هر دو از سعادتمندان و اهل بهشت می باشند، ولی گروه سوم یعنی اصحاب شمال از انسانهای شقاوتمند و بد فرجام و اهل دوزخند چنان که می فرماید:

(وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمال) .(۱)

«واصحاب شمال چه بد فرجامند اصحاب شمال».

آنگاه وضعیت دنیوی و اخروی آنان را توصیف می نماید.

ما نخست آیات مربوط به وضع دنیوی اصحاب شمال و سپس آیات مربوط به وضع اخروی آنان را یادآور خواهیم شد.

اوصاف دنیوی اصحاب شمال

درباره وضع دنیوی آنان می فرماید:

(إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُتْرَفينَ* وَكانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظيمِ*وَكانُوا يَقُولُونَ ءَإِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَعِظاماً ءَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ* أَوَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ).(۲)

«آنان قبل از وقوع رستاخیز رفاه طلب بودند و از انجام فرامین الهی امتناع می کردند، بر پیمان شکنی بزرگ اصرار میورزیدند(پیمان بندگی با خدا) و

می گفتند آیا ما و پدرانمان پس از آن که به خاک و استخوان مبدّل شدیم، برانگیخته می شویم؟».

و در آیات دیگر نیز برخی از خصوصیات روحی و عملی آنان را بیان نموده است چنان که می فرماید:

(إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللّهِ الْعَظيمِ*وَلا يَحُضُّ عَلى

۱- [۱] واقعه/۴۱.

۲- [۲] واقعه/۴۵ ۴۸.

طَعامِ الْمِسْکِینِ).(۱)

«او (کسی که نامه عملش به دست چپ او داده می شود و از اصحاب شمال است) به خدای بزرگ ایمان نداشت، و به اطعام مساکین تشویق نمی کرد(نسبت به وضع نگران کننده بینوایان بی تفاوت بود)».

ظاهراً مقصود از«اتراف» در آیات گذشته، و بی توجهی نسبت به مساکین در این آیه یک چیز است، زیرا«اتراف» تمایل شدید و دلبستگی بسیار به مال، و دیگر تمتعات دنیوی است و یک چنین روحیّه باعث می شود که انسان فقط به خود بیندیشد و نسبت به شرایط نامساعد زندگی دیگران بی توجه و بی تفاوت باشد.

بنابراین ویژگی اصحاب شمال در دنیا عبارت است از:

۱. زیر پا گذاشتن میثاقهای الهی.

۲. دلبستگی بی اندازه به دنیا و تمتعات دنیوی.

۳. بی توجهی نسبت به سرنوشت دیگران و بی تفاوتی نسبت به مساکین وبیچارگان.

۴. انکار معاد و عالم قیامت.

وضعیت اخروی اصحاب شمال

اوصاف اخروی آنان به شرح ذیل است:

۱. آنگاه که نامه عمل خود را می نگرند، آرزو می کنند که ای کاش هرگز آن را به او نمی دادند و از حساب اعمال خود مطلع نمی گردیدند.

۱- [۱] حاقه/۳۳ ۳۴.

(وَأَمّا مَنْ أَوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أَوتَ کِتابیَهْ* وَلَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ) .(۱)

«امّیا کسی که نامه عمل او به دست چپش داده می شود می گوید کاش نامه عملم را به من نمی دادند، و من از حساب خود آگاه نمی شدم».

۲. آرزو می کند که ای کاش پس از مرگ به کلی نابود شده بود و دیگر باره زنده نمی شد:

(یا لَیْتَها کانَتِ القاضِیَهَ) .(۲)

۳. برای او کاملاً روشن می شود که مال و ثروت او به حالش سودی ندارد و قدرت و توانایی او به کلی درهم شکسته و ناتوان گردیده است.

(ما أَغْنی عَنّی مالِیَهْ* هَلَکَ عَنّی سُلْطانِیَهْ) .(۳)

۴. او را در غل و زنجیر کرده و وارد دوزخ می کنند:

(خُذُوهُ فَغُلُّوهُ* ثُمَّ الْجَحیمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فی سِلْسِلَه ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوهُ) .(۴)

۵. بادی گرم و سوزان (یا آتشی سوزان) بر آنان مستولی خواهد بود.۶. در آبی سوزان و جوشان قرار خواهند گرفت.

(فی سَمُوم وَحَمیم) .(۵)

۷. دودی غلیظ وسیاه که نه خنک کننده است و نه مایه آسایش و

۱- [۱] حاقه/۲۵ ۲۶.

۲- [۲] حاقه/۲۷.

۳- [۳] حاقه/۲۸ ۲۹.

۴- [۴] حاقه/۳۰ ۳۲.

۵- [۵] واقعه/۴۲.

آرامش، بر آنان سایه می افکند:

(وَ ظِلّ مِنْ یَحْمُوم* لا بارِد وَلا کَریم) .(۱)

۸. از درخت زقّوم و آب جوشان دوزخ می خورند و می نوشند:

(ثُمَّ إِنَّکُمْ أَیُّهَا الضّالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ* لاکِلُونَ مِنْ شَجَر مِنْ زَقُّوم * فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمیمِ).(۲)

«آنگاه شما ای گمراهان و ای تکذیب کنندگان آیات وحقایق الهی از درخت زقوم(۳) خواهید خورد و شکمتان از آن پر خواهد شد، آنگاه از حمیم دوزخ خواهید نوشید».

اصناف ومراتب اصحاب شمال

اشاره

ظاهر آیات سوره واقعه این است که انسانهای سعادتمند دوصنف و دوگروهند:(سابقون، اصحاب یمین) و انسانهای شقاوتمند یک گروهند(أصحاب شمال) و همان گونه که ملاحظه گردید، اوصاف و ویژگی هایی که برای آنان در دنیا بیان شده است، شامل همه افرادی که مستوجب دوزخ خواهند بود نمی باشد، زیرا اوصاف یاد شده تنها کافران،

۱- [۱] واقعه /۴۳ ۴۴.

۲- [۲] واقعه/۵۱ ۵۴.

۳- [۳] این درخت را قرآن کریم در جای دیگر چنین توصیف کرده است:(إِنَّها شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فی أَصْلِ الْجَحیم * طَلعُها کَأَنَّهُ رُؤوسُ الشَّیاطینِ) (صافات/۶۴_ ۶۵): درختی است که از قعر دوزخ بیرون می آید ومیوه هایش مانند سرهای شیاطین است. در این که مقصود از شیاطین چیست اقوالی گفته شده است که مناسب ترین آنها این است که چون شیطان در اذهان مردم هیئتی زشت وناخوشایند دارد، در حقیقت مقصود از تشبیه بیان ناخوشایندی وبدی میوه زقوم است و در این صورت تشبیه به یک مطلب مجهول نخواهد بود.

مشرکان ومُترِفان آنان را شامل می شود ولی مسلمانانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند وبدون توبه از دنیا رفته و مشمول شفاعت و مانند آن هم نگردیده اند، نمی باشد.

و به عبارت دیگر دوزخیان تنها کافران ومشرکان نیستند، بلکه به حکم صریح آیات قرآن و روایات برخی از مؤمنان گنهکار نیز وارد دوزخ خواهند شد هر چند مُخَلَّد در آن نخواهند بود.(۱)

اکنون این سؤال مطرح می شود که با توجه به این که ظاهر آیات سوره واقعه این است که همه دوزخیان در زمره اصحاب شمالند چگونه می توان آن دسته از دوزخیان را که کافر، مشرک و منافق نبوده و از مترفان نیز بشمار نمی روند را در زمره اصحاب شمال جای داد؟(البته با توجه به ویژگیهایی که قرآن از آنها یاد کرده).

پاسخ این است که اصحاب شمال همه دوزخیان را شامل است و اوصاف وویژگیهایی که در آیات یاد شده برای آنان بیان گردیده است مربوط به غالب آنان است یعنی غالب دوزخیان را گروههای کافر، مشرک، منافق ومترف تشکیل می دهند، و از نظر کیفیت عذاب، نیز آنان وضع بدتری دارند، زیرا همان گونه که بهشت دارای مراتبی است، دوزخ نیز مراتبی دارد و دوزخیان درجات متفاوتی خواهند داشت قرآن در این باره می فرماید:

(هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّه...) .(۲)

ص : ۶۷۱

۱- [۱] از جمله کسانی که وعید دوزخ داده شده اند، افرادی هستند که مؤمن بی گناه را به قتل برسانند(نساء/۹۳)؛ از میدان جهاد فرار کنند(انفال/۱۶)؛ طلا و نقره را به کنز بکشند(توبه/۳۵) و....

۲- [۲] آل عمران/۱۶۳.

«آنان (بهشتیان و دوزخیان) به حکم پروردگار درجات گوناگونی دارند».

بنابراین ویژگی های یاد شده برای«اصحاب شمال» بیانگر سه مطلب است:

۱. تعداد وکمیّت دوزخیان که غالباً از کسانی اند که دارای صفات یاد شده می باشند.

۲. کیفیت و مراتب عذاب، که آنان عذاب شدیدتری خواهند داشت چنان که درباره منافقین می فرماید:

(إِنَّ الْمُنافِقینَ فِی الدَّرْکِ الأَسْفَلِ مِنَ النّارِ...) .(۱)

«منافقان در پایین ترین درجه دوزخ خواهند بود».

و در مورد کافران می فرماید:

(...وَیَوْمَ الْقِیامَهِ یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ...) .(۲)

«روز قیامت به سوی شدیدترین عذاب بازگردانده می شوند».

۳. پیوستگی و خلود آنان در عذاب.

خصوصیات یاد شده موجب شده است که قرآن کریم در توصیف«اصحاب شمال» تنها ویژگی های کُفر وشرک واستکبار و اتراف را بیان نماید.

و اینک پس از بررسی عنوان کلی«اصحاب شمال» به بررسی عناوین دیگری که از مصادیق«اصحاب شمالند» می پردازیم:

الف: ظالمان وستمگران

بحث کامل درباره ظالمان در قرآن و بررسی اوصاف وحالات دنیوی و اخروی آنان خود به رساله جداگانه ای نیاز دارد اینک به طور فشرده حالات

۱- [۱] نساء/۱۴۵.

۲- [۲] بقره/۸۵.

اخروی آنان را یادآور می شویم:

۱. کسی از آنان حمایت و شفاعت نخواهد کرد.

(...وَما لِلظّالِمینَ مِنْ أَنْصار) .(۱)

(...ما لِلظّالِمینَ مِنْ حَمیم وَلا شَفیع یُطاعُ) .(۲)

۲. عذابی دردناک خواهند داشت.

(...وَأَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ عَذاباً أَلیماً) .(۳)

۳. عاقبت و جایگاهی بد دارند.

(...وَبِئْسَ مَثْوَى الظّالِمینَ) .(۴)

(...وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ) .(۵)

۴. از رحمت الهی مأیوس خواهند شد.

(...فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهَ اللّهِ عَلَى الظّالِمینَ) .(۶)

۵. آتش دوزخ از هر طرف آنان را احاطه خواهد کرد.

(...إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها...) .(۷)

۶. از شدت حسرت و اندوه دست خود را به دندان می گزند.

(...یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلى یَدَیْهِ...) .(۸)

۷. عذرخواهی آنان بی فایده است.

(فَیَوْمَئِذ لا یَنْفَعُ الَّذینَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ) .(۹)

۱- [۱] به آیات ۷۲/مائده; ۳۷/فاطر; ۸/شوری، رجوع شود.

۲- [۲] غافر/۱۸.

۳- [۳] فرقان/۳۷ و ابراهیم/۲۲.

۴- [۴] آل عمران/۱۵۱.

۵- [۵] غافر/۵۲.

۶- [۶] اعراف/۴۴.

۷- [۷] کهف/۲۹.

۸- [۸] فرقان/۲۷.

۹- [۹] روم/۵۷ و مؤمن/۵۲.

۸. به آنان گفته می شود جزای اعمال خود را بچشید.

این سخن در واقع نوعی عذاب روحی است همان گونه که وقتی به بهشتیان گفته می شود ثواب وپاداشهای الهی، نتایج اعمال است که در دنیا انجام داده اید، خود نوعی پاداش معنوی و روحانی است.

(ثُمَّ قِیلَ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَونَ اِلاّ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ).(۱)

۹. از شدت هول و هراس قیامت قدرت بر سخن گفتن ندارند.

(...وَقَعَ الْقَولُ عَلَیْهِمْ بِما ظَلَمُوا فَهُمْ لا یَنْطِقُونَ) .(۲)

۱۰. ستمگران و همفکران ومعبودانشان روانه دوزخ خواهد شد.

(أُحْشُرُوا الَّذینَ ظَلَمُوا وَأَزْواجَهُمْ وَما کانُوا یَعْبُدونَ *مِنْ دُونِ اللّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلی صِراطِالْجَحیمِ).(۳)

ب: کافران و مشرکان

۱. قرآن کریم کافران و مشرکان را مُخَلَّد در دوزخ و از بدترین انسانها معرفی کرده است چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَالْمُشْرِکینَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیّهِ) .(۴)

«آن گروه از اهل کتاب که به توحید و نبوت پیامبر اسلام کفر ورزیدند ونیز کسانی که به خدا شرک ورزیدند مخلد در دوزخ خواهند بود و آنان بدترین مخلوقات

۱- [۱] یونس/۵۲.

۲- [۲] نمل/۸۵.

۳- [۳] صافات/۲۲ ۲۳.

۴- [۴] بیّنه/۶.

می باشند».

۲. کافران در قیامت کر و کور و لال محشور می شوند و پیوسته بر عذاب آنان افزوده می شود:

(...وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً وَ صُمّاً مَأْويهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعيراً* ذلِكَ جَزاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآياتِنا...) .(۱)

«گمراهان را در قیامت بر صورتهایشان به صحنه محشر می کشانیم آنان کور و گنگ وکر خواهند بود».

جایگاهشان دوزخ است، هرگاه آتش دوزخ آرام شود آن را شعلهور می سازیم این کیفر کفر آنان نسبت به آیات ما است.

۳. غُلها و زنجیرهای عذاب بر دست و گردن آنان افکنده می شود:

(...وَجَعَلْنَا الاغْلالَ فِی أَعْناقِ الَّذینَ کَفَرُوا...) .(۲)

«غل وزنجیر را بر گردنهای کافران می افکنیم».

(إِنّا جَعَلْنا فی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ) .(۳)

«زنجیرها را بر گردن کافران افکندیم، آن زنجیرها فاصله میان سینه وچانه آنها را پر کرده و در نتیجه سرهای آنان به طرف بالا خواهد بود».

(إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ سَلاسِلَ وَأَغْلالاً وَسَعیراً).(۴)

«ما برای کافران غلها و زنجیرها و دوزخ را مهیا نموده ایم».

۱- [۱] اسراء/۹۷ ۹۸.

۲- [۲] سبأ/۳۳.

۳- [۳] یس/۸.

۴- [۴] انسان/۴.

۴. لباس هایی از آتش بر بدن آنان پوشانیده می شود:

(...فَالَّذینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نار...) .(۱)

۵. روز قیامت برای کافران بسیار سخت وناگوار است:

(...وَکانَ یَوْماً عَلَی الکافِرینَ عَسیراً) .(۲)

(فَذلِکَ یَوْمَئِذ یَوْمٌ عَسیرٌ* عَلَی الکافِرینَ غیْرُ یَسیر) .(۳)

۶. عذاب آنان خوار کننده و شدید است.

(...وَأَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً) .(۴)

(اَلَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ...) .(۵)

(...وَالَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْز أَلیمٌ) .(۶)

ج: تکذیب کنندگان حقایق دینی

از جمله گروههای شقاوتمند در قیامت تکذیب کنندگان حقایق دینی هستند که قرآن آنان را با عنوان«مُکَذِّبین» معرفی نموده است،بدیهی است که مصداق بارز این عنوان همان کافران ومشرکانند چنان که در سوره واقعه به عنوان اصحاب شمال معرفی شده اند و پس از ذکر مقربان و اصحاب یمین می فرماید:

(وَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبینَ الضّالّینَ* فَنُزُلٌ مِنْ حَمیم* وَتَصْلِیَهُ جَحیم) .(۷)

۱- [۱] حج/۱۹.

۲- [۲] فرقان/۲۶.

۳- [۳] مدثر/۹ ۱۰.

۴- [۴] نساء/۳۷.

۵- [۵] فاطر/۷.

۶- [۶] جاثیه/۱۱.

۷- [۷] واقعه/۹۲ ۹۴.

«اگر کسی از تکذیب کنندگان(سخن پیامبران) و گمراهان باشد، به دوزخ افکنده می شود و بر حمیم جهنم واردمی گردد».

و در جای دیگر از آنان به عنوان تکذیب کنندگان روز قیامت یاد کرده می فرماید:

(وَيْلٌ يَوْمَئِذ لِلْمُكَذِّبينَ* الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ) .(۱)

و در آیه دیگر آنان را به عنوان کسانی که در گمراهی و ضلالت فرو رفته و حقیقت را به بازی گرفته اند معرفی نموده است.

(فَوَيْلٌ يَوْمَئِذ لِلْمُكَذِّبينَ* الَّذينَ هُمْ فى خَوض يَلْعَبُونَ) .(۲)

«وای بر تکذیب کنندگان (سخن پیامبران) در قیامت، آنان که در باطل فرو رفته و خود را سرگرم نموده اند(با آیات الهی به شوخی و استهزا می نگرند)».

در هر صورت«مُكَذِّبان»وضعیت بسیار ناگواری خواهند داشت و قرآن سرانجام سخت و ناگوار آنان را در آیات متعددی با کلمه«ویل» خبر داده است این کلمه در سوره مرسلات ده مرتبه تکرار شده است و در سوره های مطففین و طور نیز آمده است.

علاوه بر این به برخی از کیفرهای آنان نیز اشاره شده است.

۱. به آنان اجازه سخن گفتن و عذرخواهی داده نمی شود.

(هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ*وَلا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) .(۳)

«روز قیامت روزی است که تکذیب کنندگان سخن نمی گویند و به آنان اذن عذرخواهی داده نمی شود».

ص : ۶۷۷

۱- [۱] مطففین/۱۰ ۱۱.

۲- [۲] طور/۱۱ ۱۲.

۳- [۳] مرسلات/۳۵ ۳۶.

۲. به آنان گفته می شود به دوزخ که آن را انکار می کردید، روانه شوید:

(انْطَلِقُوا إِلی ما کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ) .(۱)

۳. در پوششی از دود که سایه ندارد و از حرارت آتش دوزخ آنان را حفظ نخواهد کرد جای داده می شوند:

(اِنْطَلِقُوا إِلی ظِلّ ذی ثَلاثِ شُعَب* لا ظَلیل وَلا یُغْنی مِنَ اللَّهَبِ).(۲)

۴. شراره های آتش برافراشته چون قصر ومانند شتران زردفام است.

(إِنَّها تَرْمی بِشَرَر کَالْقَصْرِ* کَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ) .(۳)

۵. شکمهایشان از میوه زقوم و آب جوشان دوزخ پر می شود.

(ثُمَّ إِنَّکُمْ أَیُّهَا الضّالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ* لآکِلُونَ مِنْ شَجَر مِنْ زَقُّوم * فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطونَ* فَشارِبُونَ عَلَیْهِ مِنْ الْحَمیمِ) .(۴)

د. فاجران و مجرمان

«فاجران » و«مجرمان» دو عنوان دیگر از عناوین مربوط به شقاوتمندان در قیامت است.

قرآن در توصیف وضع اخروی آنان می فرماید:

۱. مجرمان روز قیامت از رحمت الهی مأیوس می گردند:

(وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ) .(۵)

۱- [۱] مرسلات/۲۹.

۲- [۲] مرسلات/۳۰ ۳۱.

۳- [۳] مرسلات/۳۲ ۳۳ .

۴- [۴] واقعه/۵۱ ۵۴.

۵- [۵] روم/۱۲.

۲. با چهره هایی گرفته و غم زده وارد محشر می شوند:

(...وُجُوهٌ يَومَئذ عَلَيْها غَبَرَةٌ* تَرْهَقُها قَتَرَةٌ* أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ) .(۱)

«در این روز چهره هایی وارد محشر می شوند که غبار غم و اندوه آنها را فرا گرفته و از فرط غم و اندوه و وحشت و ترس صورتهایشان سیاه گردیده و آنان کسانی هستند که در عقیده کافر و در عمل فاجر و تبهکار بوده اند».

۳. با قیافه های خاص وارد محشر می شوند که کاملاً شناخته می شوند:

(يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسيماهُمْ...) .(۲)

(...وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمينَ يَوْمَئِذ زُرْقاً) .(۳)

۴. از دیدن نامه اعمال خود به شدت متأثر می گردند و فریاد برآورده می گویند: این چه کتابی است که هر گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است:

(وَوُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِمّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتاب لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَلا كَبيرَةً إِلاّ أَحْصيها...) (۴)

۵. با خواری و سرافکندگی در پیشگاه خدا حاضر می شوند:

(وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...) .(۵)

۶. بر صورتهایشان به سوی دوزخ کشانده می شوند:

(يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ...) .(۶)

۱- [۱] عبس/۴۰_ ۴۲.

۲- [۲] الرحمن/۴۱.

۳- [۳] طه/۱۰۲.

۴- [۴] کهف/۴۹.

۵- [۵] سجده/۱۲.

۶- [۶] قمر/۴۸.

۷. وضع مجرمان به قدری نگران کننده است که حاضرند برای نجات خود از نزدیک ترین بستگان خود هم بگذرند.

(...یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدی مِنْ عَذابِ یَوْمَئذ بِبَنیهِ* وَصاحِبَتِهِ وَأَخیهِ* وَفَصیلَتِهِ الّتی تُؤویهِ* وَمَنْ فِی الأَرْضِ جَمیعاً ثُمَّ یُنْجیهِ).(۱)

«فرد گنهکار(مجرم) دوست دارد که برای نجات از عذاب قیامت، فرزندان، همسر، و برادر و خویشاوندان نزدیک و همه انسانها را فدیه بدهد».

۸. بر دستها و گردنهایشان غل و زنجیر می افکنند:

(...تَرَی الْمُجْرِمینَ یَوْمَئِذ مُقَرَّنینَ فِی الأَصْفادِ) .(۲)

«در این روز (قیامت) مجرمین را می بینی که دستها و گردنهایشان را در زنجیر نهاده اند».

۹. لباسهایی از مس گداخته بر اندام آنان می پوشانند.

۱۰. آتش دوزخ صورتهای آنان را فرا می گیرد.

(سَرابیلُهُمْ مِنْ قَطِران وَتَغْشی وُجُوهَهُمُ النّار) .(۳)

۱۱. مجرمان را در مکانی از دوزخ به نام سقر می افکنند.

(ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ) .(۴)

(...ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ).(۵)

۱۲. مُخلَّد در دوزخ خواهند بود:

(إِنَّ الْمُجْرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ) .(۶)

۱- [۱] معارج/۱۱ ۱۴.

۲- [۲] ابراهیم/۴۹.

۳- [۳] ابراهیم /۵۰.

۴- [۴] مدثر/۴۲.

۵- [۵] قمر/۴۸.

۶- [۶] زخرف/۷۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹